تاریخ جامع بهائیت

(نوماسونی)

بهرام افراسیابی

تاریخ جامع بهائیت

- نوماسونی -

بهرام افراسیابی

انتشارات سخن

توضیح دربارهٔ توبه نامهٔ باب

جناب آقای افراسیابی

با سلام کتاب تاریخ جامع بهائیت تألیف بسیار مفید جنابعالی را مطالعه کردم و بهره بردم. دربارهٔ توبه نامه باب که اشاره به ربوده شدن آن از کتابخانه مجلس - به نقل از استاد محیط طباطبائی - شده بوده یادآوری میشود که این سند هیچگاه در کتابخانه نگهداری نمیشده و همواره در جعبه‌ای مخصوص در صندوق کارپردازی مجلس حفظ میشود و روی جعبه آن یادداشتی است به خط ارباب کیخسرو دربارهٔ تاریخچه انتقال آن به کارپردازی مجلس کتابخانه از این سند عکسی تهیه کرده که اکنون در کتابخانه موجود است. امید است در تألیف و نشر آثار سودمند موفق باشید.

عبدالحسین حائری

انتشارات سخن
انتشارات سخن، مقابل دانشگاه تهران
تاریخ جامع بهائیت (نوماسونی)
بهرام افراسیابی
چاپ سوم بهار ۱۳۷۰
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
حروفچینی پارسا
لیتوگرافی گل سرخ
چاپ: چاپخانه مهارت
تلفن پخش ۶۶۰۶۶۷

صفحه

فهرست

صفحه

فهرست

فصل اول

تاریخچه

دربررسی بهائیت چهار موضوع را ـ درحالیکه بهم ارتباط دارند ـ باید از یکدیگر جدا کرد تا بتوان بطور روشن روندی را که این فرقه تا به امروز پیموده است بخوبی شناخت و درك درستی از آن به‌دست‌آورد. آن چهاراصل عبارتند از:

پیدایش بهائیگری، شناخت اصول عقائد آن بطور ریشه‌ای، تحولات ناشی از آن وبالاخره پیامدهای سیاسی بهائیت.

همانگونه‌که خواهیم دید بهائیگری از بابیت‌نشأت وبابیت‌خود ازشیخیگری منشأ گرفته است. در حقیقت آنچه امروزه بهائیت مطرح می کند و سیری که این فرقه می‌پیماید با عقیده و روش سران اولیهٔ آن منافات دارد ـ بخصوص با شیوه و افکار سیدعلی‌محمد شیرازی معروف به «باب» کاملا مغایر است ـ. عقاید اولیه‌این فرقه به زبان ساده تلفیق و ترکیبی بود از عقاید تشیع، عرفان ایرانـی، نظریه‌های حکمای اسلامی و یونانی کـه پس از سیری هزارساله بصورت شیخیگری، سپس بابیگری وسرانجام بهائیگری درآمد. این روند نشانگر عصیان فکری مردم ایران می‌باشدکه طی سالیان طولانی بصورت بالقوه در پی شرائط مناسب بود تا بالاخره بالفعل درآمد. دراین راستا شرائط سیاسی ـ اقتصادی ـ اجتماعی آن زمان را در پیدایش این حرکت باید بطور جدی بشمارآورد:

سنگینی فشارهای روزافزون و طاقت فرسای اقتصادی بـر پیکر جامعهٔ عصر

قجر- بویژه محمدشاه وپسرش ناصرالدین شاه - تنش‌های تندی را درمردم بوجود آورد. فئودالیسم درقالب دستگاه حاکمه برمردم مسلط‌بود وسران‌آن اندیشه‌ای جز منافع شخصی خویش نداشتند که کمترین زیانش نابودی و حراج مملکت و درپی آن فقر و فلاکت ملت بود. تنگناهای شدید اجتماعی و غفلت دولتمردان و بی‌بندو باری آنان در قبال جامعه ، طبقهٔ زحمتکش ایرانی را سخت به‌ستوه آورد و‌اِعمال فشارهای فزاینده برمردم و لبریز شدن کاسهٔ صبرشان جوی انفجارآمیز ایجاد نمود که برای شعله‌ور شدن تنها به‌جرقه‌ای نیاز داشت.

با توجه به این‌واقعیت که هرحرکتی برای مطرح شدن می‌بایستی در آن زمان رنگ وبوی مذهبی داشته باشد و دربافت وپوشش مذهب موجودیت وتظاهر پیدا نماید نارضایتی‌های مردم هم در زمان پیدایش «باب» جای خود را پیدا کرد ولاجرم سر از آستین بدرآورد.

کاربرد وکارآئی مذهب، مخصوصاً پس از رویداد رژی که منجر به جنبش معروف تنباکو و پیروزی مردم‌گردید توجه قدرتهای بزرگ زمان را سخت بخود مشغول داشت. بکارگیری جاسوسان وعوامل مختلف دراین راه طبق نقشه وبرنامه‌های پیش‌بینی شده از آن پس در رأس اهداف آنان قرار گرفت تا ازاین فرآیند درجهت برآوردن منافع موردنظر خویش نهایت بهره‌برداری را بنمایند. درنتیجهٔ این تصمیم‌گیری ، احساسات مذهبی مردم ایران دستخوش بازیچه چنین عواملی قرارگرفت.

گرچه شکاف‌افکنی و دامن زدن به اختلافات مسلکی، قومی، نژادی،مرزی، فرقه‌ای و سایر تضادهای موجود درمیان ملل و مردمان ضعیف جهان تـوسط دول نیرومند روندی دائمی و بی‌پایان دارد ، اما حوادث و اثرات گوناگون ناشی از پیدایش «باب» وحمایت بعدی بیگانگان ازاین حرکت و جانشینان سیدعلی محمد شیرازی درخور بررسی ژرفتر و دقیقتری است.

اگرچه بحث ما پیرامون بهائیگری است اما همانگونه کـه در ابتدای این

مقدمه اشاره شد یکی از راههای شناخت بهائیگری پیدایش آنست. بهائیگری از بابیگری،وبابیگری خود ازشیخیگری می آید . شیخیگری را شیخ احمد احسائی بنیادگزارد . وی در زمان فتحعلی شاه حیات داشت و در کربلا بسر می برد ، بعلت ویژه گیهای خاصی که شیخ احمد ازآن برخوردار بود از جمله زهد و پارسائی ، خوش بیانی و خوش برخوردی و هوش فراوان تعداد زیادی شاگرد در اطرافش بصورت طرفدار گردآمدند.

ایران ، عراق و عربستان نقاطی بودند کـه شیخ احسائی نفوذش احساس می‌شد بطوری‌که وقتی به‌ایران سفر کرد فتحعلیشاه وپسرانش شخصاً از او استقبال کردند.

شیخ احمد احسائی از تـرکیب مذهب و مکتب مسلکی جدید ارائه داد و همین نوآوری که با عقاید شیعیان تناقض داشت موجب سروصداهائی برعلیه وی گردید و در نتیجه به کشاکش کشیده شد . حاصل پندارهای شیخ احسائی که از فلسفهٔ یونان بهره می‌جست و مـی‌خواست در قالب مذهب پیاده کند بنیاد مسلک شیخیگری است و ازآن ببعد بود که درگیری «شیخی» و«متشرع» شروع شد.

شیخ‌احمد احسائی با تغییر اصول دین یعنی طرد دواصل و افزودن اصلی از خود بر آن تیرگی ژرفی با شیعیان دامنگیرش گشت که هر روز وخیمتر و عمیق‌تر می‌گردید. دو اصلی که شیخ‌احسائی از اصول دین حذف‌کرد یکی عدل و دیگری معاد بود . در مورد عدل ویرا عقیده براین بودکه نمی‌باید یکی از صفات خدا را به‌عنوان اصلی از اصول دین بر دیگر صفات او تـرجیح داد چه تمام صفات خدا یکسان است و عدل را برسایر صفات برتر شمردن جایز نیست.

در مورد معاد هم نظرش این بود که روز قیامت انسان با این عنصر کنونی تجدید حیات نمی‌کند بلکه با عنصر «هورقلیائی» یعنی با موجودیتی دیگر غیر از آنچه ترکیبات بدن ما را تشکیل می‌دهد، زنده می‌شود.

شیخ‌احمد درمورد امام دوازدهم، برهمین مبنا، نظری مشابه دارد ومی گوید:

حضرت صاحب‌الزمان بجهان «هورقلیا» رفت و نوید داد که امام غ درقالب و کالبد دیگری پیدا خواهد شد، همین نظر وعقیده بود که علی‌محمد شیرازی آنرا سرمایه کرد وبر آن انگشت نهاد.

پس ازمرگ شیخ احمد احسائی بسال ۱۲۴۲ـه پیروانش بشدت و حرارت تمام دنبال نظریات وی‌را گرفتند که ازجمله سیدکاظم رشتی‌را باید نامبرد. سیدکاظم به‌عنوان بزرگترین وبرجسته‌ترین شاگردان احمد احسائی استادی بود درهجویات وچرندبافی. هجویات سیدکاظم‌رشتی درکتابی تحت عنوان «شرح‌القصیده»به‌چاپ رسیده و در آن مطالبی عنوان شده که تنها شمه‌ای از آن بـرای پی‌بردن به‌کلیات کتاب کفایت می‌کند . سیدکاظم بنا به‌مطالبی که شنیده و در متن این کتاب مفصلا به‌آن اشاره خواهد شد درتفسیر جملهٔ «انامدینةالعلم وعلی بابها» (من شهر علمم و علی درآن) چنین می‌گوید :

« ... مدینة‌العلم شهری در آسمان است کـه هزاران کوی می‌دارد و بهرکویی هزاران هزارکوچه می‌باشد . مـن نامهای همهٔ این کوی‌ها و کوچه‌هارا می‌دانم ولی چون شمردن همهٔ آنها دراز است تنها به‌برخی ازآن می‌پردازم ، عقد صاحبه رجل اسمه شلحلون کوچه‌ای است که دارنده‌اش مردی بنام شلحلون است ، عقد صاحبه کلب اسمه کلحلون کوچه‌ای است که دارنده‌اش سگی بنام کلحلونست.

سیدکاظم رشتی با چنین سخنانی آنچه را که شیخ احمد احسائی کاشته بود آبیاری می‌کرد وآنرا بیشتر ریشه‌دار می‌نمود. ازآنطرف نادانی مردم هم به این‌ـ گونه افراد مجال مطلوب را می‌داد که هرچه می‌خواهند بکارند وبگویند وآنچه‌که مایلند بدروند . سید کاظم رشتی هفده سال بر همین مبنا و اساس بجای شیخ احمد احسائی نشست وآنچه خواست کرد ولی کسی را بجانشینی خویش انتخاب‌ننمود

ازاینرو شیخیان به‌چندگروه تقسیم شدند . حاجی کریم‌خان پسر ابراهیم خان قاجار که ازشاگردان سیدکاظم‌بود درکرمان به‌دعوی جانشینی برخاست. ابراهیم‌خان پدر کریم‌خان پسرعموی فتحعلیشاه بود وسالها درکرمان فرمانروائی داشت وخاندانش برای خود صاحب نفوذی بودند .کریم‌خان کرمانی به‌کربلا رفت و نزد سیدکاظم تعلیم یافت وپس‌ازمرگ سیدکاظم رشتی ادعای جانشینی نمودکه ازطرف بسیاری از شاگردان سید کاظم پذیرفته شد . از جمله افراد دیگری که به دعوی برخاستند حاجی میرزا شفیع تبریزی یکی دیگر ازشاگردان سیدکاظم است. او با کریم خان کرمانی به مخالفت برخاست و تعداد نسبتاً زیادی هم طرفدار پیدا کرد . بدین‌سان پس ازمرگ سیدکاظم رشتی شیخیان به دودسته تقسیم شدند ، پیروان کریم‌خانی و گروهی دیگر پیرو حاجی میرزا شفیع تبریزی کـه به همان شیخی شناخته شدند .

دراین میان سیدی هم در شیراز بنام علیمحمد به‌دعوی برخاست وگروهی ازملایان شیخی به او ملحق شدند، این‌گروه از دوگروه دیگر زیادتر بود . حاجی میرزا شفیع و یارانش دنبالهٔ عقیدهٔ سیدکاظم رشتی را گرفتند و بر افکار شیخ احمد احسائی بدون تغییر پافشاری‌کردند، درحالی‌که‌کریم‌خان‌کرمانی خود را اگر برتر از شیخ احمد احسائی نمی‌شمرد کمتر از اوهم نمی‌دانست . وی کتابهای بسیاری نوشت و چرندیاتی بر یاوه‌های سید کاظم افزود وگفت : چنانکه میانه خدا با مردم به میانجی نیاز است (که پیغمبر باشد) میان امام زمان ومردم نیز بیك میانجی نیاز می‌باشد و باید در هر زمان چنین شخصی باشد.او می‌افزاید : چنانکه هرخانه‌ای به چهارپایه (رکن) احتیاج دارد جهان نیز چهارپایه می‌خواهد ، ۱ـ خدا ۲ـ پیغمبر ۳ـ امام و چهارم جانشین ویژهٔ امام ، از این‌رو در زبان آنان جانشین ویژه «رکن رابع» یا پایهٔ چهارم نامیده شده . پس از کریم خان پسرش بنام حاجی محمدخان بجایش نشست و مدتی دستگاه پدر را رهبری نمود و پس از او پسرانش یکی بعد از دیگری جای پدر را گرفتند.

ازطرف دیگر حاجی میرزا شفیع دارای دستگاه نسبتاً بزرگی شد و تا سال ۱۳۰۱ـه که خودش زنده بود از قدرت و نفوذی چشم‌گیر در میان پیروانش برخوردار بود و پس از وی پسرش حاجی میرزا موسی جانشین پدر شد. حاجی میرزا موسی در سال ۱۳۱۹ـه مرد و پسرش آقامیرزا علی ثقةالاسلام جای او را گرفت. آقامیرزاعلی درمشروطه پا درمیدان‌گذاشت ودرسال ۱۳۳۰ روسیان با هفت تن دیگر بدارش زدند.

درگیری شیخی ومتشرع دربعضی نقاط مثل تبریز بسیار بالاگرفت. پیشوای متشرعان حاجی میرزا احمد مجتهد بود. دولت تزاری روس برای ناتوانی دولت درآذربایجان ازاین جریانات‌گاه به‌سود این‌وگاه به‌نفع آن یکی هواداری می‌کرد. حدود هشتاد سال در تبریز میان این دسته‌ها همواره‌کشاکش بود. هـرسال هنگام فرارسیدن ماه رمضان هر دسته روزانه در مسجد های خود گرد می‌آمدند و سخنان کهنه را تازه می‌کردند. کریم‌خانیان یك مسجد بیشتر نداشتند و سخنانشان دربارهٔ ولایت‌کریمخان و جانشینان او بود. شیخیان چند مسجد داشتند، یکی مسجد « یاعلی » بودکه واعظی از شیخیان درآنجا برروی منبر می‌رفت و دربارهٔ فضائل علی(ع) سخن می‌گفت وهرچند دقیقه یکبار حضار آوای «یاعلی» بلند می‌کردند. درمسجد دیگری که متعلق به‌شیخیان بودگفتارها تفاوت‌می‌کرد بدین‌معنی که واعظ شیخی به‌منبرمی‌رفت وداستانها ازشیعیان جن می‌گفت ونام‌های آنان‌را برمی‌شمرد. بنابراین در مسجد متشرعان به آنها بد می‌گفتند و با صدای بلند بـه شیخیان لعنت می‌فرستادند.

دشمنی وخصومت درمیان شیخی،کریمخانی و متشرع به‌آن درجه رسید که آنان هرگونه مراوده را با دیگری قطع کرده و چشم دیدن یکدیگر را نداشتند که دراین میان پیشوایان آنان و دیگر عاملان ازاین تنش بهره‌ها می‌جستند.

ازتبریز وکشاکش میان‌گروههای متخاصم به‌شیراز می‌رویم. در شیراز سید علیمحمد دعوی را آغاز کرد. او نیز از شاگردان سیدکاظم رشتی شمرده می‌شد -

بهائیان می‌گویند که علی‌محمد شیرازی بنا به‌مصداق ـ نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت / به غمزه مسئله آموز صد مدرس شد ـ استادی بخود ندیده اما همانگونه که درمتن کتاب خواهیم دید این ادعائی است بی‌اساس.

ازآنجا که سید کاظم جانشینی برای خویش برنگزید و ضمناً این گفته بر زبانهاافتاده بود که سید گفته پیدایش‌خود امام نزدیکست وازآنسوی گفته شیخ‌احمد دربارهٔ مرگ محمدبن حسن‌العسکری (ع) و اینکه باید گوهر امام زمانی در کالبد دیگری پدید آید راه دعوی مهدیگری یا امام زمانی را بـروی هرکسی باز نگاه می‌داشت وعلیمحمد شیرازی جوان بیست وچندساله را به‌آرزو ووسواس واداشت که او هم تفألی بزند ، اما چون درابتدا جرأت چنین ادعائی را در خود نمی‌دید خودرا «باب» نامید، و ازاینرو درمیان مردم به «باب» معروف شد.

درحالی‌که دعوی «بابیت» را شیخیان نیمه‌نهان عنوان می‌کردند، علیمحمد شیرازی آن را خیلی علنی آشکارا می‌گفت وبرآن پافشاری هم می‌کرد .

ازسوی دیگرچون شاگردان سیدکاظم رشتی پس ازمرگش دیوانه‌واربدنبال امام غائب یا جانشین وی بودند عده‌ای از آنـان به سوی علیمحمد شیرازی روی آوردند ازجملهٔ آنان ملاحسین بُشرُویه‌ای بودکه درمسجدکوفه همراه با شخص علیمحمد شیرازی دست به «اعتکاف» زد و ازخدا خواستار ظهور امام‌زمان گردید. ملاحسین بشرویه‌ای به شیراز آمد و علی‌محمد شیرازی را پیدا کرد . درآن هنگام علیمحمد شیرازی درمسجدی ـ که‌گویا مسجد نو باشد ـ می‌نشست وهنوز میان‌مردم ناشناس بود. ملاحسین وعلیمحمد شیرازی طبق‌نوشته‌ها سه‌روز با هم‌گفتگو داشتند و ملاحسین سر فـرود نمی‌آورده تـا بالاخره پس از سه روز تسلیم نظر علیمحمد شیرازی می‌شود . در همان هنگام شاگردانی از مکتب سید کاظم رشتی بـه شیراز می‌آیند وبه باب می‌گروند، دراینجا علیمحمد شیرازی شرائط را برای‌آشکار شدن مساعد می‌بیند.

جالب آنکه علیمحمد شیرازی فریب حدیث‌هائی را کـه درکتابها در بارهٔ

پیدایش امام غائب آمده بود، خورد و درکار خود حیران و درمانده گشت. دریکجا در آن حدیث‌ها گفته بودند امام (غ) ازمکه با شمشیر سر برخواهد آورد و درجای دیگر سخن از درفشهای سیاهی می‌رفت که از خراسان بیرون می‌آمد . از اینرو علی‌محمدشیرازی برای آنکه رفتار خویش را با حدیث‌های ذکرشده هماهنگ کند ملاحسین بُشرویه‌ای را به خراسان می‌فرستد تا در آنجا بـه جمع آوری عده‌ای مشغول شود سپس بـا درفشهای سیاه روی به شیراز آورد و خـودش هم با چنین استنباطی عازم مکه گردید تا بانگ بلند گرداند و با شمشیر ظاهر گردد ، که همین حرکت ساده‌لوحانه برای معرفی علی محمد شیرازی کافیست . بهرحال طبق برنامه ملاحسین بخراسان رفت و باب عـازم مکه شد اما از اینکه وی بـه مکه رفته یا نه هیچ‌گونه مدرکی در دست نیست و کسی تاکنون نتوانسته مدرکی دال بر رسیدن وی به مکه ارائه دهد . اما چنین بنظر می‌رسد که علی‌محمد بجای مکه بـه بوشهر رفته باشد که در این مورد هیچگونه شکی نیست و درآنجا مورد سؤال خال خود قرار می‌گیرد و دیری نمی‌گذرد که به دستور حسین خان والی فارس تحت نظر به شیراز منتقل و درخانهٔ والی زندانی می‌گردد. حسین‌خان والی پس‌ازشنیدن ادعای باب نشستی برپا می‌دارد واز روحانیون طراز اول شیراز دعوتی به‌عمل می‌آورد تا به سخنان باب گوش دهند وپاسخ مقتضی درمورد ادعای وی ارائه نمایند . دراین مجلس باب با سخنان بی سروتهی که با عربی های غلط و خنده‌دار توأم بوده خود را دربرابر روحانیون چنان کوچك و خوار و منفور می‌سازد که آنان حکم به تکفیر وتنبیه وی می‌دهند. حسین‌خان دستور می‌دهد پاهای باب را به فلك گذارند وچوب فراوان زنند سپس رخسارش را سیاه نموده در کوی و برزن بگردانند و به مسجد بالای منبر برند تا دربرابرمردم از دعوی خود اظهار ندامت نموده وتوبه کند. این رویداد درسال ۱۲۶۱ـه رخداد و بعد ازآن باب خانه‌نشین شد . اما دیری نپائید که باز هوس گریبانش را گرفت و آن چوبها و خفت خواری بـالای منبر را فراموش کرد. دراین بین داستان باب یك کلاغ وچهل کلاغ ازاین دهان به‌آن دهان و ازاین

شهر به‌آن شهر گشت وچون منبع معتبری وجود نداشت از کاهی کوهی ساختند و آوازهٔ باب درایران پیچید و درمردم تنشی پدیدآورد. مردم که همه امیدهای خودرا به‌ظهور امام غ بسته و هزار سال شب و روز «عجل‌الله فرجه» گفته بودند حال که می‌شنیدند کسی برخاسته وخود را امام زمان یا «در» یا «باب» او می‌خواند خواهی نخواهی بجنب و جوش افتادند و برخی آهنگ شیراز کردند تا بدیدن «سید باب» برسند.

اگر سید باب عربی های مضحك و غلط سرهم نمی کرد و سخنان بی معنی نمی گفت و چند جمله مغزدار ادا می کرد بی‌شك کارش بسرعت رونق می گرفت و حتی بردستگاه حکومتی هم چیره می گشت ولی این مـرد بعلت بی‌مایگی بقدری بی‌محتوی سخن می گفت که بعضی ازآنها بیشتر به‌سخنان بچگان شبیه است. مثلا درباره همان غلطبافی‌هایش و درمقام توضیح اظهار می‌داشت :

«صرف و نحو گناهی کرده و تاکنون دربند می‌بود ، ولی چون من خواستم خدا گناهش را بخشید و آزادش گردانید.»

در بی‌محتوائی و پوچی سخنان علی محمد شیرازی همین قدر کافی است که یادآوری نمائیم بهاءالله چون سخنان بنیان‌گزار بابیه را مایه رسوائی دیـد دستور داد هرچه از باب بدست‌آید ازبین ببرند ونگذارند بدست مردم بیفتد.

یکی ازکتابهائی که علی‌محمد شیرازی درابتدای ادعای خود نوشته وآن را همچون «قرآن» معجزه خود می‌داند تفسیرسورهٔ کوثر است که بررسی‌آن دراین جا محلی ندارد ولی همین اندازه اشاره می‌شودکه چه ازحیث محتوی وچه‌ازنظر نثر همانند دلیل وی که دربالا اشاره رفت، می‌باشد.

علی‌محمد شیرازی با همان انگیزه چندی درشیراز درخانهٔ خودگوشه نشینی نمود تا آن که درفارس وبا شیوع پیدا نمود و حکومت ازحال باب غافل ماند . از

سوی دیگر چون خبر جریان باب به اصفهان رسید منوچهرخان گرجی، معتمدالدوله و والی اصفهان سوارانی به‌شیراز فرستاد که هرطورشده به‌گونه‌ای مخفی باب‌را از خانه‌اش نجات دهند و بـه اصفهان بیاورند . سواران منوچهر خان در آن آشفتگی ناشی از وبا مأموریت خود را بدون مانع انجام دادند و باب را به اصفهان منتقل کردند، جائی که او خوب زیست و تحت حمایت والی آنچه خواست کرد. اما این دوره کوتاه بود چون شش ماه پس از این واقعه منوچهر خان گـرجی جان سپرد و جانشین وی که برادرزاده‌اش بود برخلاف عموی‌خود باب را طرد کردوچگونگی قضایا را به‌تهران گزارش نمود. دراین میان روحانیون اصفهان خود به میرزاآغاسی نامه‌ای نوشتند و وی را درجریان رویدادهای ناشی ازپیدایش باب وبرخورد باوی و رفتار والی با اورا تمام و کمال گزارش کردند.

میرزا آغاسی دراینجا مرتکب بزرگترین اشتباه شد و دستور داد علی‌محمد شیرازی را بجای آنکه درمیان مـردم جای دهند تا مسئله بخودی خود برهمه ثابت شود، وی را به ماکو تبعید سپس درقلعه چهریق زندانی نمودند ، در این هنگام سه سال می‌گذشت که باب دست به ادعا زده و صدایش کم و بیش به اینجا و آنجا رسیده بود . از طرفی هم ملاحسین‌بُشرویه‌ای ازاین شهر به‌آن شهر می‌رفت و هر جا که می‌رسید بساط تبلیغش را می‌گسترانید و مردم را می‌شورانید. در این فاصله دوتن دیگر به‌باب‌گرویدند که شخصیت و روش ومنش یکی ازآنان با برخورداری از ویژگی‌های منحصر بفرد بکمك باب‌آمد و بعد دیگر به‌حرکت وی داد :

تمایل قرةالعین با آن وجاهت ونطق و شور و مطالعات عمیق همراه با طبع شعرلطیف‌گروهی را بسوی باب‌کشانید وحضور ملامحمدعلی قدوس این جمع‌را تکمیل‌کرد وتکان بزرگی درمردم بوجودآورد. ملامحمدعلی‌قدوس خود ازعلمای صاحب نفوذ آن‌زمان بود وقرةالعین هم خود درخانواده‌ای بسیار مذهبی واهل علم پرورش یافته و عمویش بعدها به شهید ثالث ملقب گـردید . حاجی میرزا آغاسی تصور کرد که حرکت مردم نتیجهٔ زندانی نمودن علی محمد شیرازی است و چون

مردم دسترسی به‌وی ندارند ونمی‌دانند چه می‌گوید برآنند که او را بشناسند . این تصور زیاد هم خطا نبود بلکه میرزاآغاسی علیرغم خبط واشتباهش درموردزندانی نمودن باب ولی به نتیجه درستی دست یافته بود ، ازاین‌رو دستور داد باب را به تبریز بیاورند ، ولی اشتباه بزرگتری دراین‌جا مرتکب گردید . او گفت نشستی در حضور علماء دین برپا دارند تا باب به پرسش‌های آنان جواب دهد . باب از قلعه چهریق به تبریز آورده شد و درنشستی که ناصرالدین میرزا ولیعهد هم درآن‌حضور داشت درجمع علماء شرکت جست. مجتهد بزرگ تبریز در آن هنگام میرزا احمد بودکه سرکردهٔ علماء متشرعه شمرده می‌شد، او دراین نشست شرکت نجست . از شیخیان ملامحمد ممقانی وسایرعلماء ذی‌نفوذ تن به‌این شکست ونشست دادند، چه درهرصورت چه باب پیروز یا شکست می‌خورد چیزی‌را ازدست نمی‌داد اما همان نشست برای شهرت واشتهارش بسیارارزشمند بود. نشست مزبور درسال ۱۲۶۳ـه اتفاق افتادکه رویدادی تاریخی بحساب می‌آید، باب درآن مجلس بی‌مایگی خود را به‌ثبوت رسانید اما درعین‌حال باعث بی‌مایگی مخاطبان هم شد چه آنها از او سؤالاتی کردندکه هیچ ربطی به موضوع نداشت و بیشتر به چیستان شبیه بود.

سید باب اگردرحقیقت مایه‌دار وبحق‌بود ونیروی‌خدائی داشت می‌توانست درآن مجلس ازخود کاملا دفاع‌کند وبگوید: این پرسشها خارج ازبحث است و من برای چیستان‌گشائی نیامده‌ام ولی او فرصت طلائی به‌دست آمده را از دست بداد وخودرا همانند دفعات پیش خوار وخفیف و سرافکنده نمود و مجبور شدکه توبه‌نامه‌ای را مهر و امضاء کند که عین آن تا سال ۱۳۱۵ بدیوار سالن کتابخانهٔ مجلس آویزان بوده و بعد ناپدیدگشته ولی رونوشت‌آن در دسترس‌است ودرمتن همین‌کتاب نیز منعکس می‌باشد .

ازآنجاکه ظهورباب فتنه‌ها برانگیخت دولت و در رأس‌آن میرزا تقی خان امیرکبیر بفکرچاره افتاد. چنین نتیجه‌گرفته شدکه باید سید علی محمد شیرازی را ازبین ببرند .

حمزه میرزا سید باب را به تبریز خواست و او را با دو تن ازشاگردانش بنام‌های سید حسین یزدی و میرزا محمد علی تبریزی همراه فراشان کرد که به‌خانهٔ علماء بروند و از یکایکشان فتوی به‌کشتن باب بگیرند . دراین میان باب مرتباً لابه می کرد واز گفته‌های خویش پشیمانی می‌جست، اما سودی نداشت.

سه تن از روحانیون به‌کشتن آنان فتوی دادند و چون کار به اینجا کشید سید حسین یزدی یکی ازیاران باب ازباب دوری گزید و نسبت به‌وی اظهار انزجار کرد وبدین‌سان ازمرگ گریخت، اما باب‌ومیرزا محمدعلی که سخت پافشاری‌می کردند بسربازخانه کوچك بردند و با ریسمانی آویزان کردند سپس به یك فوج نصرانی که برای این کار آماده کرده بودند دستور آتش دادند وچون سربازان آتش گشودند اتفاقی غیرمترقبه رخ داد. بدین معنی که گلوله‌ها به ریسمانی که باب را با آن بسته بودند اصابت کرد، ریسمان پاره شد و باب رها گردید و از ترس فرارکرد و چون مردم اورا بالای بند ندیدندآه از نهادشان برخاست، یکی از سرکردگان فوج در این هنگام درون اتاقی که باب پنهان شده بود رفت و اورا کشان کشان بپای چوبهٔ اعدام آورد و آویزان نمود و باردگر فرمان آتش داد و بدین سان سید علی محمد شیرازی درشعبان ۱۲۶۶ـه درسن ۳۱ سالگی عمرش به‌پایان رسید، اماپیامدحرکت او هم‌چنان ادامه یافت .

باب یکسال پیش از کشته شدن به « میرزا یحیی نوری » که در بین بابیان لقب **ازل** داشت و تنها هیجده بهار ازعمرش بیشتر نمی‌گذشت نامه‌ای نوشت و او را بجانشینی خود برگزید . پس ازکشته شدن باب اندك گفتگوئی برسر جانشینی وی برخاست اما زود فرونشست وهمگی به «ازل» گرویدند.

«میرزا یحیی نوری» یا **ازل** ازترس دولت زندگی مخفی اختیار کرد ، او تابستان‌ها را درشمیران و زمستان‌ها را در نور می‌گذرانید واصلا دربین مردم ظاهر نمی‌شد، برادر پدری میرزا یحیی نوری ـ ازل ـ میرزا حسینعلی بهاءکه دوسال از او بزرگتربود به‌عنوان پیشکار کارهای برادر کوچکتر را انجام می‌داد. این جریان

دوسال طول کشید تا تنش‌ها خوابید و آرامشی دراین میانه نشست . با کشته شدن باب چنین انتظار می‌رفت که سروصداها فرو کش کند و دیگر رفع فتنه گردد ، اما نتیجه عکس بود.

درهمان‌سال کوششی ازطرف‌بهائیان برای کشتن شاه ومیرزا تقی‌خان‌صورت گرفت که با هوشیاری امیر کبیر خنثی گردید ، قرار بود امام جمعه هم دراین توطئه قربانی شود . بعد ازاین جریان درسال ۱۲۶۸ یعنی دوسال پس از کشته شدن باب شورش بابیان رخ داد. مازندران، زنجان وتبریز صحنه حوادث‌خونین این‌ماجرای تأسف‌بار بود، بابیان بهرحال سر کوب شدند ومورد تعقیب قرار گرفتند وچون فشار بر آنان زیاده ازحد وارد شد به‌کینه‌جوئی برخاستند ومی‌خواستند به‌ناصرالدین‌شاه و دیگران کیفر دهند . سه تن از بابیان مأموریت یافتند که ناصرالدین شاه را که در تابستانگاه نیاوران به‌سر می‌برد ترور کنند. این سه تن دلیرانه دست بکار شدند ولی تیری که بشاه اصابت کرد کارگر نیافتاد اما خشم شاه و درباریان را سخت علیه بابیان بجوش آورد.

تعداد زیادی ازبابیان دراین ماجرا کشته شدند وحسینعلی بهاء برادربزرگتر ازل به‌زندان افتاد . برای کشتن بابیان دولت تمهیدی اندیشید بدینسان که هریك از بابیان را به‌دست گروهی خاص ازمردم می‌سپردند ، یکی را ببازرگانان می‌دادند ، و دیگری را به دست شاگـردان دارالفنون مـی‌دادند ، آن یکی را به سربازخانه می‌فرستادند تا ازبین ببرند. دریك مورد که دوتن از بابیان را برای کشتن به دست فراشان سپردند آنـان آن دو را به بدترین صورتی کشتند . افـراد مـزبور حاجی سلیمانخان و قاسم تبریزی از شناخته شدگان بابی بودند. فراشان در بدن‌های آنان سوراخ‌هائی کردند و درآن سوراخ‌ها شمع‌های روشن گذاشتند سپس دربیرون‌شهر آنان را به چهارپاره نمودند و پاره‌های تنشان را به دروازه شهر آویختند.

ازآن ببعد بابیان نتوانستند درایران بمانند، میرزا یحیی ازل که در نور بود چون شرح جریان را شنید رخت سفر بربست ازهمانجا فرار کرد وازبغداد سربدر

آورد. بابیان هم که نتوانستند فرار کنند خود را از انظار بدور نگاهداشتند و کم کم روانهٔ بغداد شدند. دراین هنگام بـرادر بزرگتر ازل یعنی حسینعلی بهاء همچنان در زندان بسر می‌برد وی پس از چهارماه زندانی شدن بـه خواهش کنسول روس و درخواست دیگران اززندان رهاشد وهمراه غلامی از کنسولخانه روس وگماشته‌ای از دولت ایران ازکشور خارج ودربغداد به ازل پیوست. بدین‌سان بغداد بصورت کانونی جهت تجمع بابیان درآمد که روز بروز بر تعدادشان افـزوده می‌شد میرزا حسینعلی بهاء همچنان نقش پیشکاری ازل را بعهده داشت.

گفتیم که علی محمد شیرازی با آن چوبهائی که می‌خورد و توبه هائی که می‌کرد وزبونی‌هائی که ازخود نشان می‌داد باز دست ازهوس‌خویش برنمی‌داشت وکار خود را درهمه‌جا دنبال می‌نمود. یکی ازکارهای نخستین اوکه درزندان انجام داد تألیف کتابی بود بنام **بیان** که هم بفارسی و هم به اصطلاح به عربی نوشت و **کتاب احکام** او بشمار می‌آید . این کتاب همان کتاب رسوائی است که مایهٔ ننگ وبی‌سوادی‌باب گشته وبهائیان کوشیدندآن را بهربهائی ازبین ببرند ونسخه‌ای ازآن را باقی نگذارند.

درکتاب **بیان** باب بارها ازکسی که درآینده قراربود بیاید سخن‌گفته واورا **من یظهره‌الله** نامیده ومقام واحترامی بس رفیع برایش قائل گشته است ، با ذکر نمونه‌ای ازکتاب بیان معلوم می‌شود که کتاب **بیان** ازچه مایه‌ای‌است. اینک نگاهی به چند سطر ازآن :

« قتل الثالث مـن بعدالعشر ان یبعث فلکاهـی البیان کتب علیه ان یملکن لنفسه ما یجعلنه علی رأسه مما یکن علیه خمس و تسعین عدداعالم یکن ...

مفاهیم این عربی‌های غلط بسیار مضحك و چندش‌آور است . بـاب دستور

می‌دهد که اگر پادشاهی ازمیان بابیان برخاست باید نود و پنج تکه گوهر بی‌مانندی بدست آورد و به تاج خود بزند که اگر من یظهره‌الله در زمان وی ظهور کرد پادشاه به پیش او برود و در پیشگاهش سجده نماید آن‌گاه آن تاج را با گوهرهایش جلو پای وی نهد. ودرجای دیگر:

«قل انماالسابع فلتبلغن الی من یظهره‌الله کل نفس منکم بلور عطر یمتنع من عند نقطةالبیان ثم بین یدی‌الله تسجدون بایدیکم لابایدی دونکم.»

باب دستور می‌دهد که همه‌کس شیشه بلورین پر از عطری به عنوان ارمغان نقطه بیان ـ که همان باب باشد ـ نزد **من‌یظهره‌الله** ببرد و درپیش او سجده کرده با دست خویش تقدیم دارد.

بهرحال آنچه دراین رابطه وازاین بحث مربوط به کلام ما می‌شود آنست که باب ظهور «من یظهره‌الله» را به آینده‌ای بس دور وعده می‌دهد در حالی‌که حسین‌علی بهاء پا برتمام گفته‌های باب نهاد و زمان را تعدیل کرد، بهاء رنجید و در بغداد نماند ومدتی ناپدید شد وپس از زمانی معلوم‌شد وی به سلیمانیه به‌میان کردان رفته و با درویشان خانقاهی روزگار می‌گذراند. میرزا یحیی ـ ازل ـ چون ازمحل حسینعلی بهاء برادرش آگاه شد نامه‌ای به‌عنوان دلجوئی برای وی نوشت ومیرزا حسینعلی پس از دوسال که درسلیمانیه ماند دگربار به بغداد بازگشت، اما در نهان رنجش میان او وبرادرش همچنان باقی بود.

دربغداد بابیان میانشان شکاف‌افتاد ودرگیری پیداکردند، که باید این‌درگیری را درگیری دوجانبه نامید چون یکی درگیری درونی و دیگری درگیری برونی با شیعیان بود. دولت عثمانی چون کار را براین منوال دید بهتر دانست بابیان را از بغداد به استانبول درترکیه کوچ دهد. بابیان درسال ۱۲۷۹ـه پس از دهسال اقامت

دربغداد به‌استانبول رفتند ولی درآنجا بیش ازچندماهی نماندند وهمه را به «ادرنه» منطقه‌ای نزدیك یونان فرستادند . دراینجا بودکه دعوی « من یظهره‌الهی » میرزا حسینعلی بهاء بروز کرد و دل‌آزردگی و رنجیدگی میان دو برادر بـه دشمنی مبدل گشت. حسینعلی بهاء طی این مدت برخی ازسران بابی را بسوی خودکشانید و با بابیانی که در ایران باقی مانده بودند به مکاتبه پرداخت و زمینه را برای خود مهیا ساخت. بهاء چنین گفت :

«آنکس که می‌بایست پدیدآید منم . خود باب یك مژده‌رسانی برای پیدایش وظهور من بود، او رسالت داشت ظهور مرا به مردم نوید دهد و بس . و اینکه دراین چند سال ازل (منظور برادرش میرزایحیی) جانشین باب وپیشوای بابیان نشان داده شده به این جهت بوده است‌که افکار مردم بدان سوی معطوف‌گردد و من جایگاهم از دیده‌ها بدور بماند تا ازگزند وآسیب‌های احتمالی بدور بمانم ــ بهاء گویا فراموش کـرده است کنسول روس ضامن نجات وی از زندان گردیده ؛ چطور او جای وی را خوب می‌شناخت؟

حسینعلی بهاء دست به نوشتن انواع لوح‌ها به‌زبان‌های فارسی و عربی غلط وخنك ــ که بعداً نمونه‌هائی ازآن را خواهیم دید ــ زد وبه دعوی برخواست .

میرزا یحیای ازل وبسیاری ازسران‌بابی ازقبول دعوی حسینعلی بهاء سر باز زدند وآن‌را نپذیرفتند اما بهاء بی‌توجه به‌نظرمخالفانش براه خود ادامه‌داد درنتیجه تضاد رویداد وکار به درگیری انجامید آنان به بی‌آبرو کـردن یکدیگر پرداختند . بهاء می‌گفت: میرزا یحیی می‌خواست به‌من زهربخوراند ومرا بکشد. میرزایحیی می‌گفت : این قصد را بهاء در حق من داشت . دو بـرادر یکدیگر را به « مباهله » می‌خواندند وپیروانشان هم به تبعیت ازایشان بجان هـم افتادند و در نتیجه موجب

ناراحتی دیگر مردم را فراهم آوردند .

دولت‌عثمانی کـه وضع را بدان منوال دیـد ازل ، بهاء و پیروانشان را به دادگاه کشانید و دادگاه رأی داد که هریك از دوبرادر پیروانش را بردارد و بجای دیگری برود و درآنجا بطور « قلعه‌بند » زندگی کنند . میرز ایحیی (ازل) همراه با خاندان وپیروانش به جزیره قبرس که‌آن‌زمان دردست عثمانی بود فرستاده‌شدند وحسینعلی بهاء همراه با خاندان و پیروانش به عکا گسیل داده شدند . دراین مقطع دو برادر از هم جدا شدند ، پیروان میرزا یحیی یا ازل را کـه همان بابیان بودند **ازلی** نامیدند و پیروان حسینعلی بهاء هم بنام تازهٔ **بهائی** معروف شدند .

بهاء در عکا در قلعه بند (سربازخانه) اقامت داده شد . یکی از رویدادها که درهمان نخستین روزهای اقامت رخداد کشته شدن سه‌تن از ازلیان به‌دست بهائیان بود چون عثمانی‌ها هنگام فرستادن دوبرادر به عکا و قبرس جاسوسانی ازدیگرفرقه همراه‌آنان نمودند، با ازلیان بهائیان و با بهائیان ازلیان فرستادند .

بهاء در عکا با تقیه رفتار می‌نمود و خود را مسلمانی معتقد نشان می‌داد . او نماز می‌خواند، روزه می‌گرفت، به مسجد می‌رفت درپشت سر امام جمعهٔ سنی‌نماز آدینه بجای می‌آورد .

حسینعلی بهاء که درابتدا دعوی «من یظهره‌اللهی» می‌کرد کم‌کم ازآن حد هم تجاوزکرد و خودرا نه‌تنها یك برانگیخته خدا می‌نامید بلکه به شیوهٔ صوفیان و دیگران دعوی خدائی نیز می‌کرد . مـرد درمانده‌ای که‌گاهـی از ترس جان افکار خویش را پنهان می‌داشت وگاهی بوسیله عثمانی‌ها ازاین دیار به آن دیار و از این شهر به‌آن شهر فـرستاده می‌شد ناگهان میدان پیدا کرده و از خدائی دم مـی‌زد ، ولی گاهی هوس سرودن شعر هم به سرش می‌زد و شعرهای پوچ و بی‌وزن و قافیه می‌سرود :

از باغ الهی با سدرهٔ ناری‌آن تازه غلام‌آمد

هی‌هی هذا جذب الهی، هذا خلع‌رحمانی‌هذا قمص‌ربانی

حسینعلی بهاء به‌کمك پسر بزرگش میرزا عباس کارش در میان بابیان گرفت بطوری که بزودی میرزایحیی و طرفدارانش را که همان ازلی و ازلی‌ها باشند از میدان رقابت به‌در کرد. بهاء بیست وچند سال درعکا زیست وکارهای خودرا دنبال کرد . یکی ازکتاب‌های او که به‌اصطلاح به‌جای قرآن نوشته و مانند سازی کرده «اقدس» نام دارد. این کتاب دارای غلطهای زیاد می‌باشد وچون خود او می‌دانسته که به غلطهای وی ایراد وارد می‌آید چنین گفته است:

ـ قل یا معشر العلماء لاتزنـوا کتاب‌الله بما عندکـم من‌القواعد والعلوم انه لقسطاس الحق بین‌الخلق قدیوزن ما عندالامم بهذاالقسطاس الاعظم وانه بنفسه لوانتم تعلمون.

یعنی : این نوشته‌های مرا نباید با قواعـد صرف و نحو سنجید بلکه باید قواعد صرف ونحو را با این نوشته‌های من بسنجند!!

این حرف معنایش آن است‌که من چون زبان عربی را درست نمی‌دانم و غلط می‌نویسم شما باید آن قاعده‌هائی را که برای درست نوشتن بکارمی‌برندکنار نهید وشما هم، بله، غلط بنویسید.

بهاء در سال ۱۳۱۲ درگذشت و پسرش میرزا عباس کـه بعداً **عبدالبهاء** نامیده شد بجای وی نشست. عبدالبهاء بیش از سی‌سال رهبری بهائیان را به عهده داشت و ازوقایع جالب زندگی وی همکاری با نیروی ارتش انگلیس بودکـه در خلال جنگ غله در اختیار آنان نهاد و در ازاء این خوش خدمتی به دریافت نشان (Sir)[1] نائل آمد.

عبدالبهاء در سال ۱۳۲۸ـه سفری به مصر ، اروپا و آمریکا کرد و در سال ۱۳۴۰ـه مرد .

۱ـ سر یکی از درجات افتخار انگلستان.

پس از مرگ عبدالبهاء نوهٔ دختریش یعنی شوقی افندی به‌جانشینی او انتخاب شد . شوقی افندی از نظر اخلاقی سخن‌های زیادی درباره‌اش گفته‌اند و صبحی ـ گوینده داستان کودکان در رادیو ـ که از مبلغین سابق این فرقه بوده خود شاهد منظرهٔ گفتنی است که درجای خود در کتاب خواهید خواند. بهرحال شوقی به‌عنوان سومین رهبر بهائیان در دوران حیاتش سعی وافری جهت بقا ودوام بهائیت به‌خرج داد و در این راستا دست به طرح تأسیس تشکیلاتی بنام «بیت‌العدل» زد و چون می‌دانست که بعد از وی این تشکیلات را شخص مطمئنی باید اداره کند « میسن ریمی» نامی را که قبلا می‌شناخت بجای خود نشاند .

آن دو دست به‌طرح نقشهٔ دهساله‌ای زدند. «چارلز میسن ریمی» یك آمریکائی بود که درطرح نقشه دهساله ـ که نقشه‌ایست مفصل ـ هنگامی که شوقی افندی در لندن بسر می‌برد، با او همکاری کرد . شوقی افندی در سال ۱۳۳۶ـخ (۱۹۵۷ـم) هنگامی که در فلسطین بود بهمراهی ـ روحیه خانم ماکسول عیال کانادائی‌اش آن کشور را به قصد لندن ترك گفت ولی یك‌هفته پس از ورودش به‌لندن پس از اتمام نقشه دهساله بطرز مشکوکی جان سپرد.

چارلز میسن ریمی ، فرزند یکی از روحانیون کلیسای اسقفی جای شوقی افندی را گرفت، او کسی است که خودرا شبان بهائیان نامیده است، پس از او نیز افرادی همانند خودش رهبری بهائیان را به‌عهده دارند، یعنی حرکتی که ازیکی از محلات شیراز شروع شد سر از ایالات متحده بدرآورد ...

بهرحال هم‌اکنون شخصی بنام جمشید معانی دراندونزی خودرا سماءالله نامیده و رهبر بهائیان می‌داند ، وی برای خود طرفدارانی هم دست و پا نموده و اعضای محفل بهائیان پاکستان نیز به اوپیوسته‌اند. اوجملاتی‌عربی به‌شیوهٔ سیدباب وبهاءالله به‌اصطلاح بصورت آیات به زبان عربی نازل ! کرده مبنی براین که‌درشب آخر ماه ژانویه سال ۱۹۶۶ ـم به‌معراج رفته است!!

فصل دوم

شیخیگری آبشخور بابیگری و بهائیگری :

شیخیگری را احمد احسائی بنیان‌گزارد. این مرد در زمان فتحعلی شاه در کربلا می‌زیست وچون پارسائی و زهد فراوان ازخود نشان داد و ذاتاً مردتیزه‌وش وزبان‌داری هم بود وشاگردان زیادی هم داشت درایران وعراق و جنوب عربستان بسیار معروفیت پیداکرد ویکی ازعلمای بزرگ عصرخویش بشماررفت بطوری که به ایران سفرکرد و فتحعلیشاه وپسرانش پیشواز و پذیرائی نیکوئی از وی به عمل آوردند.

شیخ احمد احسائی ازسوئی به«تشیّع» دلبستگی داشت و در این مورد بسیار راه اغراق می‌پیمود وازطرفی دیگر به فلسفهٔ یونان می‌پرداخت، و باید توجه داشت‌آنان‌که درآن زمان به فلسفه روی می آوردند گفته های افلاطون و ارسطو را بی چون وچرا قبول وازآن پیروی می کردند. مهم‌تر اینکه فلسفهٔ یونان باشیخیگری هیچ‌گونه هماهنگی وسازشی ندارد ، فلسفه یونان وتئوری‌های‌آن مبنای خاص‌خود را دارد وشیخیگری‌از ویژگی‌های مذهبی والگوهائی پیروی می کندکه در اصل دو مقوله جدا و دور از هم‌اند ؛ با درنظرگرفتن این عدم هماهنگی شیخ احمد احسائی بهر دو موضوع یعنی هم به مکتب و هم به‌مذهب بیکسان علاقمندی نشان می‌داد و چون نمی‌توانست از یکی بریده و به دیگری بپیوندد راهی تازه و چاره‌ای نو اندیشید وسرانجام تغییرات و دگرگونی‌هائی در «تشیّع» پدید آورد و آن را در قالب‌های مختلف‌گاه در لفافه وگاه بطورکنایه عنوان نمود . تداوم چنین شیوه‌ای و مطرح شدن بحث‌ها ونظریه‌های شیخ با توجه به‌کثرت شاگردانش در اینجا وآنجا باعث شدکه افکار تازهٔ شیخ از پرده برون افتد . شیخ احمد احسائی در آن هنگام بسیار معروف و سپس بسی محبوب شد و تعداد طرفدارانش همواره افزایش یافت

که همین امر موجب برانگیختن حس حسادت درمیان پاره‌ای از هم مسلکان و هم‌لباسانش شد. رقیبان به‌مجرد شنیدن نظریهٔ تازهٔ شیخ درصدد کوبیدن و تکفیر و تحقیر وی برآمدند اما حضور وطرفداران شاگردان شیخ که بسیار پر وپا قرص هم بودند درشهرهای مختلف ایجاد درگیری و اصطکاك کرد وتنش تازه‌ای در میان طرفداران ومخالفان شیخ احمد احسائی بروزنمود، بویژه درتبریز و چند شهر دیگر این نوع تنش‌ها به خونریزی منجر گـردید و برادرکشی شدت گرفت، ابـر کدورت آسمان شیخی وشیعی را پوشانید.

حال باید دید که شیخ احمد احسائی چه‌چیز گفته که گفته‌هایش خشم شیعه‌های آن زمان را برانگیخته است. سخنان تازه‌ای که شیخ ازبهم آمیختن فلسفه‌و«تشیـّع» درقالب‌های نومطرح می‌نمود جای بحث وتوضیح دارد که برای روشن‌شدن مطلب به‌گوشه‌ای از آن اشاره می‌شود:

درفلسفه مبحثی است تحت عنوان «شوندهای چهارگانه» یـا علل اربعه، افلاطون و ارسطو و یا دیگر فلاسفه گفته‌اند برای پدیدآمدن یك چیز چهارعلت‌باید موجود باشد؛ مثلا برای ساختن یك‌صندلی چهارچیز باید موجود باشد:

الف: «علت فاعلی» یا صندلی‌ساز ویا به‌عبارتی دیگرشخص نجاری که آنرا می‌سازد باید موجود باشد.

ب: «علت مادی» یا چوبی که صندلی ازآن ساخته می‌شود.

ج: «علت صوری» یا شیوه وشکلی که صندلی ساخته شده است.

د: «علت غائی» یا نشستن بر روی صندلی که دراصل منظوراصلی ازساختن صندلی است.

این مجموعه جستاری در فلسفه می‌باشد که جای ویژه‌ای برای خود دارد و بحث خاصی را مورد خطاب قرار می‌دهد، درحالی کـه شیخ احمد احسائی ازاین بحث سود جسته و آن را تفسیر و تأویل و تشریح نموده و می‌گوید: «شوندهای چهارگانه همان آفریده شدن امامان ما می‌باشند» ودرتفسیر آن می‌افزاید:

آفرینندهٔ این جهان امامان بوده‌اند، روزی دهنده و گرداننده نیز آنها هستند، خدا رشته‌کارها را به‌دست آنان سپرده است. شیخ احمد احسائی درهمین چارچوب نظر می‌دهد :

ـ این تن‌های ما نیز از امامانست، ازاینرو هرگاه امامی بخواهد به‌تن یك‌نفر حلول نماید امری شدنی است و امامان می‌توانند درصورتی که شرائط یك‌نفر مساعد باشد در جسم او حلـول نمایند و دلیل خود را این‌گونه ارائه می‌دهد : ازاین راه بود که امیرالمؤمنین (ع) توانست در یك شب در چهل محل مختلف حضور و در یك زمان میهمان باشد.

شیخ احمد احسائی این فرایند را در دیگر ابعاد اصول دین و مذهب تعمیم داد وبکاربرد سپس نظریهٔ تأویلی خودرا آن‌جا پیاده کـرد. در مورد معراج نظر او همان است که دربارهٔ عدالت گفته بدین‌معنی که شیخ نظر شیعه‌ها را در مورد معراج آن‌گونه که آنان عنوان وقبول می کنند، نمی‌پذیرد ومعتقد است کـه چون معراج با فلسفه جور درنمی‌آید ونمی‌توان آن را با معیارهای فلسفی پذیرفت بنابراین ضمن پذیرش اصل معراج توجیح وشکلی دیگر برای‌آن کامل است که شیعه‌ها آن نظریه را رد می کنند :

شیخ احمد احسائی نظرش این است که هرشیء از چهار عنصر خاك، آب، باد، و آتش ساخته شده است وچون در کتاب‌های یونانی این‌گونه بحث شده است که کرهٔ ما ـ کره‌ای که ما انسان‌ها بروی‌آن زندگی می کنیم ـ از خاك است و روی این کره کرهٔ دیگری ازباد (منظور جو) و روی کرهٔ خاکی کره‌ای ازآب (منظور دریاها) وپس ازهمه کره‌ای ازآتش پیرامون همهٔ آنها است که در پس آن‌آسمان ها می‌باشد.

شیخ احمد احسائی ازاین بحث هم بهره‌گرفته ومی‌گوید :

ـ پیامبر ما چون به‌معراج می‌رفت درگذشتن از کره آب عنصر آبی خودرا و درگذشتن از کره باد عنصرهوائی ودرگذشتن از کرهٔ آتش عنصر آتشی خود را انداخت تا بتواند از تن وچارچوب مادی بدرآید و رها گردد سپس قادر باشد از کره‌های آسمانی بگذرد.

اگر به‌گفته‌های شیخ‌احمد احسائی نیك بنگریم ملاحظه می‌کنیم که جان و مفهوم کلام شیخ این است که هنگام معراج پیامبر تنها روانش به‌آسمان‌ها رفته‌است که همین مهم یکی از ایرادهای بزرگی بود که شیعه‌ها به او می گرفتند . کلام شیخ احمد احسائی ونظریهٔ وی موجب اختلاف وسرانجام پدیدآمدن فرقه‌ای جدید شد که از آن فرقه یعنی شیخیه ، بابیه واز بابیه بهائیگری بوجودآمد ، ازاین‌رو جهت روشن شدن مبنای بهائیگری شناخت منشأ آن یعنی شیخیگری نهایت ضرورت را دارد .

شیخیگری نوعی تشیع تازه است که درقرن دوازدهم هجری قمری ازمذهب شیعهٔ اثنی‌عشری پدیدآمد وهمان‌گونه که گفته شد پیشوا و بنیان‌گزار آن شیخ احمد احسائی‌است. شیخ‌احمد احسائی جزء اخباریون بود و برای این که با این اصطلاح آشنا شویم باید کمی آن را توضیح داد ـ این شناخت از این نظر که چه عواملی باعث پیدایش «باب» و بابیت وسپس بهائیت گردیده حائز اهمیت است.

اخباریون چه کسانی بودند؟ قبل از دوران صفوی شیعه‌های ایران دوگروه جداگانه تشکیل می‌دادند، صوفیان ومتشرعان شیعی.

این دوگروه همواره طی سالیان متمادی با هم اختلاف داشتند و یکدیگر را به‌گونه‌های مختلف وبهروسیلهٔ ممکنه می کوبیدند. این جریان درعصرصفویه روند تازه‌ای بخودگرفت، بدین معنی که بعلت نضج و قوت گرفتن تشیع توازن به نفع شیعه‌ها وبه زیان صوفیان بهم خورد،

شاهان صفوی مخصوصاً شاه عباس دوم موازنه را به‌سود شیعه‌ها باحمایتی که

از آنان به‌عمل آوردند در روند تازه‌ای انداخت و همین تغییر جهت در این معادله باعث انسجام پیشوایان شیعی شد. اما عمر این تفاهم چندان درازنبود چون باافول صفویه، اتحاد وانسجام شیعه‌ها هم غروب کرد ومرحلهٔ انسجام جای خودرا به‌دوران نفاق سپرد یعنی در حقیقت اختلاف صوفی وشیعی پس از عصر صفوی به اختلاف شیعی ـ شیعی مبدل گشت. شیعه‌ها دراین مرحله اختلاف‌نظر پیدا کردند، یك دسته اصولیون ویك دسته اخباریون شدند و رو در روی هم قرارگرفتند.

اصولیون معتقد بودند که برای فهم و درك صحت احکام فرعی بایـد مبنائی فقهی داشت وچنین احکامی را براساس ومبنای قرآن، اخبار، اجماع، عقل واجتهاد برآورد نمود و درستی وصحت آن‌را تأیید یا ردکرد در حالی کـه اخباریون مبنای استنباط و پذیرششان اخبار واحادیث نقل شده ازائمه شیعه بـود . اصولیون دربارهٔ اخبار و احادیث احتیاط زیادی می‌کـردند و آن را آسان نمی‌پذیرفتند مگر با قید تواتر. این حالت نـزد اخباریون جهت عکس داشت ، اعتقاد بـه احادیث ضعیف بقدری از آن به‌بعد رایج شد که هرحدیثی را ممکن بـود با حدثـی هرچند ضعیف بپذیرند که نمونهٔ زیر از آن‌جمله است:

«شیخ احمد احسائی می‌گفته است که من قطع به احادیث دارم و ازنفس حدیث بـرای من قطع می‌شود کـه کلام امام است و حاجت به رجال وعنوان ندارم... مجملاً دروقتی ازاوقات شیخ‌احمد به‌نجف‌رفت شیخ محمد حسن صاحب جواهرالکلام اگرچه فن او منحصر به فقه بود لیکن درمحاجه ومجادله ید طولائی داشت به‌نحوی که غلبه براو درغایت اشکال بود. پس شیخ محمدحسن خواست که این سخن را مکشوف کند که شیخ احمد ازنفس عبارت می‌تواند قطع کند کـه این کلام امام است یا نه، پس شیخ محمد حسن رحمة‌الله حدیثی جعل کـرده و کلمات مغلقه درآن مندرج ساخت که مفردات آن درنهایت حسن ومرکبات آن‌بی‌حاصل

بود و آن حدیث مجعول را در کاغذی نوشت آن ورق را کهنه کرد پس ازمالیدن وبالای دوده نگه داشتن آن را به نزد شیخ احمد برد و گفت : معنی آن چیست؟ شیخ احمد آن را گرفت ومطالعه نمود و به شیخ محمد حسن صاحب جواهرالکلام گفت که این حدیث و کلام امام است . پس آن را توجیهات بسیار کرد . پس شیخ محمد حسن آن ورقه را گرفت و بیرون رفت و آن را پاره کرد...[۱]»

سران اصولیون واخباریون همواره با یکدیگر جدال داشتند وهریك دیگری را لعن وتکفیر می کرد وحتی واجب‌القتل می‌شمرد. این جریان همچنان ادامه‌داشت تا اینکه عقائد شیخ احمد مطرح شد و تأثیرات سخنان وی باب تازه‌ای در رفع اختلاف و ایجاد تضادهای جدید باز کرد بدین‌معنی که اختلاف اخباریون واصولیون کنار رفت و تحت‌الشعاع اختلافات شیخی و بالاسری قرارگرفت . پس از این که شیخ احمد احسائی وپیروانش تکفیرشدند شیعیان عموماً دودسته گشتند ، شیخی‌ها وبالاسری‌ها. اصطلاح بالاسری‌ها ــ هم‌چنانکه از واژه مزبوربرمی‌آید ــ به‌کسانی گفته می‌شد که بالای سر قبر امامان نماز خواندن را جایز می‌شمردند و برخلاف این دسته شیخ احمد احسائی ومریدانش نماز خواندن و ایستادن را بی احترامی و گستاخی می‌دانستند و این‌گونه نماز را باطل می‌گفتند ولی شیعیان متشرعه یعنی مخالفان شیخ برای نشان دادن مخالفت خویش عمداً این‌کار را می کردند تا تضاد خود را خوب نشان دهند . همین امر سبب درگیری و اصطکاك بالاسریان و شیخیان شد و روز بروز هم شدت یافت تا جائی که به‌قتل و کشتار و برادرکشی انجامید.

عقائد شیخ روز بروز بردامنهٔ اختلافات بوجودآمده افزود . افکار شیخ یعنی ترکیب فلسفه و مذهب موجب پیدایش فرقه‌ای تازه شد ، شیخ با گزینش شیوهٔ «تأویل» بعضی ازاصول مذهب را مردود شمرد وسپس خود اصلی بدان افزود. این

۱ــ کتاب : قصص‌العلماء میرزا محمد تنکابنی، ص ۵۴.

مسئله باید کمی شکافته شود تا بدانیم اصولا شیخ احمد چه برداشت و نگرشی بر مذهب داشته است.

پس از تکفیر شدن، شیخ احمد درصدد برآمد با تکیه بر«تأویل» و یا به‌عبارت ساده‌تر تلفیق بعضی‌از آیات قرآن و احادیث امامان با عقاید خویش نوعی هماهنگی برقرار سازد که دراصل هم قابل ارائه بـزبان مذهب و هم قابل طرح شدن درقالب فلسفه باشد. البته این شیوه تازگی نداشت چون قبل‌ازشیخ احمد، هم صوفیان وهم اسماعیلیان آن را عملا پیاده کـرده بودند و می‌توان گفت شیخ هـم همان راه را برگزید .

با یك‌نظر کلی برعقاید صوفیان و اسماعیلیان به‌روشنی می‌توان پی‌برد که او هم دنباله‌رو همان طرز فکر وبینش بوده وتحت تأثیر افکار آنان قرارگـرفته است. سخن شیخ بهرحال‌آنست که :

ـ هرشئی علاوه برشکل ظاهری دارای باطنی نیزهست و«تأویل» پل صراط که معنی ظاهری‌آن پل جسمانی است معنی باطنی آن «ولایت» می‌باشد ، این‌گونه برداشت وتفسیر را «تأویل» می‌گویند . شیخیان در مورد قیامت و سایر موضوعات همین «تأویل» را دارند.

این بحث یعنی پرداختن به معنی ظاهری وباطنی امور دینی همان است کـه اسماعیلیان در کتاب «وجه دین» عنوان نموده ولزوم «تأویل» را یـادآور شده‌اند . شیخیان درعنوان کردن افکارشان ـ که باعث جداییشان از شیعی و مشخص شدنشان به‌عنوان شیخی‌گردید ـ برسه نکته دراین راستا انگشت نهادند، تغییرمعاد، معراج وامامت. با توجه به‌این که شیخیگری همان مذهب دوازده امامی‌است، بااین‌تفاوت که دربارهٔ امامان غلو شده و دربارهٔ امام غ هم عقاید تازه‌ای عنوان شده است ، که مجموعهٔ این دگرگونی‌ها محور اصلی بحث ما را تشکیل می‌دهد .

مهم‌ترین اختلافی که بین عقاید شیخیه وشیعی متشرعه وجود دارد یکی معاد به‌عنوان اختلاف اصلی است . شیعیان و سایر پیروان اسلام معتقدند که روز قیامت

انسان به‌همین شکل ظاهری وتن وبدن دوباره زنده می‌شود، یعنی روزقیامت انسان با همین جسم مادی یا عنصری تجدید حیات می کند در حالی کـه شیخیان معاد را به‌این‌صورت نمی‌پذیرند بلکه می گویند انسان با جسم و عنصر ظاهر نمی‌شود بلکه درقالب «هورقلیائی» است که انسان دوباره جان می گیرد .

هورقلیائی چه اصطلاحی است که شیخ احمد بدان تکیه کرده است ؟ شیخ احمد اصطلاح هورقلیائی را ازپیروان «صابئی» درخلال اقامتش دربصره فراگرفت این ادعا دلیل نسبتاً قابل قبولی دارد:

ـ مرحوم شیخ احمد احسائی پس ازشیوع طاعون در عراق به موطن‌خود بازگشت ومریم بنت خمیس‌العصری را به‌نکاح خود درآورد سپس چهارسال در بحرین منزل‌گزید . شیخ بعد ازاین مدت عزم عتبات نمود و پس ازبازگشت از عتبات درمحلهٔ «جرالعبید» بصره توقف کرد و ازآنجا به «ذورق» رفت وبعد ازیك توقف سه ساله هنگامی کـه وهابیان درکربلا قتل وغارت می کردند به‌بصره بازگشت، (سال۱۲۱۶ـه). شیخ درآنجا به یکی از قراء بصره بنام «حبارات» پناه می‌جوید ولـی دوباره به بصره بازمی گردد وبه قریه‌ی «ثنویه» تغییرمکان می‌دهد. شیخ از ثنویه به‌قریه صفاوه واز صفاوه به قریه‌ای که‌کنار شعبه‌ای ازشعبه‌های شط‌فرات واقع وبنام «شط‌الکار» معروف است، می‌رود[۱] .

وازآنجاکه پیروان مذهب صابئی درآن نواحی بسر می‌بردند و شیخ احمد احسائی هم با صابئیان حشر ونشر پیدا می کند اطلاعاتی ازآنان بدست می آورد . گفتنی است که صابئیان درکنار رودهای پرآب بسرمی‌برند و مـراسم مذهبی آنان همراه با آب جاری است وازاین‌رو بصره را برای سکونت برگزیدند، تماس‌شیخ

۱ـ روضة‌الصفای ناصری ـ ج۹، ص۳۸۱.

احمد در همان زمان که به «شطالکار» بصره پناه برده بود باعث شد اصطلاحات تازه‌ای هم یاد بگیرد که ازجمله همین اصطلاح «هورقلیائی» است.

شیخ احسائی در جواب ملاحسین اناری کرمانی در کتاب جوامع‌الکلام می‌نویسد:

هورقلیائی لغت زبانی است که دراین زمان صاحب آن را «صبی یا صابئی» می‌نامند و اکنون دربصره واطراف آن زیاد هستند.

کسروی می‌گوید:

جهان هورقلیائی کجا است؟ هورقلیائی یك نام یونانی یا سریانی است و دانسته نیست از کجا بدست شیخ افتاده.

از آنجا که دانستن کاربرد هورقلیائی در رابطه با حوادث بعدی و ظهور و عقیده باب یا محمدعلی شیرازی حایز اهمیت است باید این اصطلاح را همه‌جانبه شناخت.

شیخ احمد احسائی می‌گوید که انسان با جسم هورقلیائی زنده می‌شود و چون حقیقت انسان همان روح است معاد هم روحانی خواهد بود. وی می‌افزاید:

«... برای انسان دوجسم وجسد است: نخست جسمی است که ازعناصر زمانی ـ آب، خاك، هوا وآتش ـ ترکیب شده که آن را مانند لباس گاهی می‌پوشد وگاهی دیگر درمی‌آورد، هیچ‌گونه لذت و رنج، طاعت ومعصیت به‌او نسبت داده نمی‌شود. مگر نمی‌بینی که زید مریض می‌شود و همه‌ی گوشت‌های بدنش می‌رود ولی او همان زید است که تغییری دراو پیدا نشده است وهیچ کدام ازمعاصی اوهم نرفته است، اگر آنچه ازگوشت وبدن او رفته دخالتی درحقیقت زید می‌داشت، ناچار بیشتر گناهان اوهم، می‌رفت ... همین‌طور است اگر لاغر شود و یا چاق گردد، درهرحال حقیقت زید همیشه ثابت است. این تغییرات جسمی او

نه در ذرات او تأثیر دارد ونه درصفات او ... این جسم ازحقیقت انسان شمرده نمی‌شود وهنگام مردن هر کدام از عناصر و مواد این جسم متفرق می‌شود و به اصلش می‌پیوندد ، مادهٔ آبیش به آب ، هوائیش بـه هوا ، آتشی‌اش به‌آتش وخاکیش به‌خاك ملحق می‌شود، پس در روز قیامت و معاد نیز این جسد که ازعناصر نامبرده تشکیل شده ، برنمی‌گردد ، زیرا آن جسم مانند لباس بوده که انسان درهنگام مردن ازتنش بیرون می‌آورد و او با جسد «هورقلیائی» در معاد زنده می‌شود . و امـا جسد دوم انسان جسدی است جاویدان وباقی فناناپذیر و ازعناصر هورقلیائی می‌باشد که در جسد ظاهری و محسوس او پنهانست . این جسد هورقلیائی ، مرکب روح وازسنخ اوست وپس ازمرگ درقبر مرده باقی می‌ماند، درحالی‌که زمین جسد عنصری او را خواهد خورد . روح انسان در قیامت با همین جسد هورقلیائی بازخواهدگشت وحساب پس خواهد داد و داخل بهشت یا دوزخ خواهد شد...[۱]».

شیخ احمد احسائی با تکیه براین پندار و برداشت اختلافی در اصول دین شیعه بوجودآورد.

شیخ احسائی بعد از آنکه معاد را روحانی و یا جسم هورقلیائی شمرد اصل معاد را نفی و حذف‌کرد . او گفت اعتقاد به خدا و ثبوت اصل نبوت و اعتقاد به قرآن وآنچه درآن هست لازمه‌اش این نیست‌که صرفاً به معاد معتقد باشیم ولزومی ندارد‌که معاد را اصلی از اصول دین بطور جدا و مستقل بشماریم. بنابـراین شیخ احمد معاد را از اصول پنجگانـه کنار نهاد سپس به نفی اصل عدالت پـرداخت . شیعیان دوازده امامی صفت عدالت راکه از صفات الهی است اصلی از اصول دین ومذهب می‌دانند، به‌ویژه شیعیان برای این اصل اهمیت زیادی قایل می‌شوند و آن

۱ـ شیخ محمدخان کرمانی : هدایة المسترشدین، ص۲۵۱.

را یکی از اصول مذهب شیعه می‌شمارند[1]. با توجه بـه این اهمیت ، شیخ احمد و پیروانش اصل صنعت عدالت را از اصول مذهب برداشته و در این مـورد چنین دلیل می آورند :

ـ هیچ ضرورتی ندارد که صفت عدالت را ازدیگر صفات خدا جدا کنیم و آن‌را اصلی ازاصول قرار دهیم زیرا ایـن عمل تبعیضی میان صفات خدا و به‌اصطلاح ترجیح بلامرجح به حساب می‌آید . اگر قرار باشد عدالت را اصلی از اصول دین بشماریم باید دیگر صفات الهی را همانند قدرت، دانایی، حکمت و... ازاصول‌دین برشمریم بنابراین لازم نیست یکی ازصفات خدا را جدا ازدیگر صفات ازاصول دین شمرد .

شیخیان عدالت را برهمین مبنا نفی کرده‌اند بنابراین ازاصول دین سه‌اصل را بیشتر قبول ندارند اما در ازاء این دونفی خود یك اصل به‌آن افزوده‌اند: «رکن رابع». نتیجه‌آن‌که اصول دین ومذهب درمذهب شیخی به چهاراصل یا چهاررکن ختم می‌گردد :

توحید، نبوت، امامت واعتقاد به «رکن رابع».

بعد ازاین شیخ دست به‌تغییراتی زد بدین معنی که گرچه شیخ احمد امامت را پذیرفت اما آن را هم تغییرداد، نظر او با نظرشیعیان دربارۀ امامت تفاوت دارد ببینیم که او چه می‌گوید :

ـ بعد ازغیبت امام دوازدهم، خداوند عالم را مهمل نگذاردکه عالم از وجود حجت خالی باشد، پس اگر حجت معصوم در بین مردم باشد نورعلی ونورخلق به‌هدایت او مهتدی می‌شوند ولی اگر غایب شد

۱ـ شیخ صدوق : اعتقادات صدوق، چاپ دوم، تهران ۱۳۷۱ـ ه ص ۸۱.

مردم قادرنیستند از آن بهره‌مند شوند ... استفساع ایشان از وجود امام، فرع دیدن وشنیدن سخنان او و شناختن او است.

شیخیان برای واژه امام چند تعریف دارند :

امام بـه مفهوم « حجت » که ازخاندان پیغمبر است، امام به‌معنی پیشوا، و دیگر امام به‌معنی پیش‌نماز و درپاره‌ای مواقع منظور از«امام» کسی‌است که دراموری به‌او تأسی کرده وپیروی می‌نمایند . دراینجا لفظ امام به‌عنوان واژه‌ای است کـه « اشتراك لفظی » و دربـردارندهٔ معانی مختلف می‌باشد و امامتی که پنهان شدن وخفای آن درزمان غیبت واجب است امامت مطلقه می‌باشد و مخصوص به‌آل محمد (ص) است، دارندهٔ این امامت وولایت درزمان غیبت، پنهان وغائب است وظهور دوباره‌اش با غیبت مقدر، منافات دارد ...

واژهٔ امام به مفهوم پیشوا شیعهٔ کامل (به اصطلاح شیخیان) و «رکن رابع» می‌باشد، اما مهم‌ترین مطلب دراین‌میان درباره‌ی امام‌آنست که زمین هرگز ازوجود امام وحجت خالی نیست تاآن‌که خود امام ظاهرشود، ازاین‌رو بکاربردن اصطلاح امام وحجت بر «شیعی‌کامل» اشکالی ندارد و مهم‌آنکه درهر عصری ، در هرزمانی « عادلانی » خواهندآمد وهستندکه وظیفه‌ی‌شان دفاع از دین و اوشاد خلایق است. تکیه بر این نکته‌که این «عادلان» از میان شیعیان مـی‌باشند در حدیث های مختلف چنین آمده :

ایمان بنده‌کامل نیست مگرآن‌که خدا وپیامبر او و امامان وامام زمان خودرا بشناسد .

شیخیان می‌گویند ازاین حدیث‌که ازقول یکی ازصادقین (امام پنجم یاششم)

نقل شده منظور از امام زمان امام وقت می‌باشد و این امام با آن دوازده امام یکی نیست بلکه منظور از امام زمان «شیعهٔ کل» ویا «رکن رابع» است که منظور از شیعهٔ کامل درفرقهٔ شیخیه حجت‌های خداوند برخلق و واسطه‌هائی میان امام غایب و خلق هستند بنابراین می‌گویند هیچ‌گونه‌شکی نیست که زمین از حجت خدا خالی نخواهد ماند. شیخیان درپس این تئوری می‌افزایند:

«اگر حجت خدا در زمین نباشد مردم مرتد مـی‌شوند، و وقتی مردم مرتد شدند، نام خدا فراموش می‌شود و وقتی نام خدا فراموش شد عنایات خداوندی از مردم رخت می‌بندد، نه آسمان می‌ماند و نه زمین. حاصل این سخن آن است که خدا خلق را برای معرفت شناخت وعبادت خودش آفریده است و کسی که وظیفهٔ این تعلیم، این شناخت، و عبادت را به‌عهده دارد حجتهای او«شیعیان کامل» می‌باشند که راه وچاه را به‌مردم نشان می‌دهند و مهم‌تر آن که مردم هم باید درغیبت امـام حجت خدا را بشناسند وبه وی روی‌آورند.

از این رو اگر اطلاق لفظ امام و حجت بر بـزرگان شیعه جایز باشد درهرمقطعی از زمان این حجت می‌تواند درمیان خلق ظاهرشود که لاجرم باید حتماً ازشیعیان باشد، این‌حجت‌ها باید افرادی باشند که رهبری مردم را به‌عهده داشته باشند و واسطه‌ای میان امام غایب و خلق باشند تا مردم درحوائج دینی به‌آنان مراجعه کنند[1].

شیخیان این دلیل و استدلال را برای بکرسی نشاندن «اصل چهارم» یا رکن رابع می‌آورند و در نتیجه نظرشان با نظر شیعیان دربارهٔ «امامت» فـرق می‌کند،

۱ـ ولایکون العبد حتی یعرف الله ورسوله والائمة کلهم هدایة المسترشدین.

یعنی دراصل شیخیان ازاصل پنجگانه فقط سه‌تای آنرا پذیرفته، دریکی تغییرداده که همین امامت باشد و خود اصل جدیدی به‌آن افزوده‌اندکه رویهم به اصل چهارگانه یا رکن‌رابع معروف است. تفسیرآنها هم دربارهٔ امامت ـ همانگونه‌که اشاره‌شدـ آنست‌که لفظ امام را به مفاهیم مختلف تعبیر کرده و منظور ازامام زمان را «شیعی کامل» یعنی پیشوای خود دانسته‌اندکه در زمان غیبت امام حجت‌های خدا در میان خلق باشند.

حال بازگردیم به اصطلاح هورقلیائی و کاربرد آن در ارتباط با امامت از دیدگاه شیخیه. شیخ‌احمداحسائی براین‌عقیده‌است‌که امام‌غایب‌درقالب«هورقلیائی» می‌باشد و زندگی روحانی دارد او با ما زندگان تفاوت دارد، زندگی او به امر خداوند ونوعی زندگی برزخی درقالب هورقلیائی می‌باشد. ازاین‌رو هنگام ظهور ممکن است درقالب اصلی خود نباشد بلکه روح و جسم هورقلیائی وی در قالب شخص دیگری ظاهر گردد. شیخ احمداحسائی این استدلال را ازاین‌رو ارائه داده است‌که در مورد طول عمر امام غایب دچار مشکل است و آن را با معیارهای فلسفه هماهنگ نمی‌بیند لذا می‌گویدکه روح او دربدن هورقلیائی بسر می‌برد.

بعضی‌ها براین باورندکه این‌گونه طرز برداشت دربارهٔ امام غایب از افکار سیدمحمد مشعشع خوزستانی ناشی می‌شود. سیدمحمد مشعشع گفته است:

ـ هرشئی دارای دوجنبه است، جنبهٔ حقیقی وجنبهٔ حجاب، جنبهٔ حقیقی شیء همیشه ثابت وبدون تغییر است اما جنبهٔ حجاب‌آن همواره در حال دگرگونی است[1]

شیخ احمد احسائی همین مطلب را گرفته ومی‌گوید:

۱ـ تاریخ پانصد ساله‌ی خوزستان، چاپ تهران، ۱۳۳۰ـ هـ ـ ص۲۶.

ـ امام غایب هم دارای دوجنبه است جنبه حقیقت وجنبه‌صورت وحجاب، جنبهٔ حقیقت او که روح او است همیشه ثابت است و در جسم هورقلیائی زندگی می کند اما صورت وحجاب او که همان جسم عنصری باشد همواره درحال تغییر است ازاین‌رو هر کس که به‌مقام «شیعی کامل» برسد می‌تواند قابلیت آن را داشته باشد که جسمش محل حلول حقیقت و روح امام غایب باشد و یا به‌کلامی دیگـر می‌تواند ایـن شیعی کامل جنبه‌ی حجاب و صورت امام غایب بخود بگیرد . بـه عقیدهٔ این فرقه ، شیعیان‌کامل درهـر مقطعی از زمان مظهر او هستند بنابراین عنوان « امام زمان» و واسطهٔ میان امام غایب و خلق بـرای چنین افرادی می‌باشد . و همین‌عقیده بود که سیدعلی‌محمد معروف به‌باب را براین پندار واداشت که اوهم شیعی کامل وحجاب وصورت امام‌غایب است که درجای خود دراین‌باره بحث می‌شود.

بطور خلاصه آنچه شیخ احمد بنیان نهاد چندین سال بعد به گـونه‌ای دیگر برداشت شد وازآن بهره‌برداری‌های سیاسی کردند، دراین‌جا قبل از آنکه به دنبالهٔ بحث خصوصیات دیگر شیخیه بپردازیم یك نتیجه‌گیری کلی از آنچه سخن رفت به‌عمل می‌آوریم:

اصل عقاید شیخیه چنین است:

الف ـ امامان دوازده‌گانه یعنی علی و یازده فرزندش را مظهر الهی و دارای صفات الهی می‌دانند.

ب ـ از آنجاکه امام دوازدهـم در سال ۲۶۶ ه از نظرها غایب گشته و هنگام ظهور او فقط درآخرالزمان است آنان مسئله « شیعی کامل» و حلول روح او را عنوان نموده تا این که بتوانند همیشه بـه امام غایب

به‌نحوی دسترسی داشته باشند . این شخص در نظر شیخیان رکن رابع است.

ج ـ آنان می‌گویند معاد جسمانی نیست تنها چیزی که پس از انحلال جسم عنصری از بشر باقی می‌ماند جسم لطیفی است که آنان آن را «جسم هورقلیائی» می‌نامند ، بنابراین برداشت شیخیان به اصول زیر معتقدند :

۱ـ توحید ۲ـ نبوت ۳ـ امامت ۴ـ اعتقاد به وجود شیعی کامل یا «رکن رابع» درصورتی که شیعیان به پنج اصل زیرمعتقدند :

۱ـ توحید ۲ـ عدل ۳ـ نبوت ۴ـ امامت ۵ـ معاد روز قیامت .

با مروری بر روند زندگی شیخ احمد و تأثیر مکتب او بر دیگران بـه این بحث خاتمه می‌دهم:

شیخ احمد احسائی پسر زین‌العابدین است . پـدران شیخ احمد همانند او بادیه‌نشین بوده و در کوه و بیابان زندگی می‌کـردند و شناختی از دین و مذهب نداشتند. احمد احسائی درکودکی باهوش بود بطوری‌که در پنج سالگی قرآن را تمام کـرد . شیخ احمد از اهالی «احساء» می‌باشد . او در ماه رجب ۱۱۶۶ هـ. ق به‌دنیا آمد.

اجداد شیخ احمد همگی پیرو مذهب شیعه‌ی اثنی‌عشری بودند . شیخ احمد درسال ۱۱۸۶ـه درسن بیست سالگی احساء را ترک گفت وجهت کسب علم وادامهٔ تحصیل عازم کربلا ونجف گردید . او درآنجا با علمای دینی وقت همانند آقا باقر وحید بهبهانی وآقا سید مهدی بحرالعلوم و دیگر پیشکسوتان آشنا شد و موفق شد که به درجهٔ اجتهاد ـ در روایت و درایت ـ برسد . با دستیابی به‌این درجهٔ علمی احترام شیخ درمیان همگان بالا رفت .

شیخ احمد احسائی در سال ۱۳۲۱ـ هـ. ق در حالی کـه حدود پنجاه و چهار

سال داشت سفری به‌ایران نمود و وارد یزد شد. ورود شیخ باآن سوابق ومعروفیت از جانب علمای امامیه‌ی یزد با استقبال فراوانی روبرو گـردید ولی شیخ علیرغم اصرار اهالی یزد مبنی برتوقف درآن شهر یزد را ترك گفت اما قول دادکه مجدداً به‌آن شهر بازگردد. او پس اززیارت مشهد به‌قول خود عمل نموده وبه‌یزدبازگشت حضور شیخ بزودی بگوش دیگرعلاقمندان وی رسید ودرمدارس علوم دینی ایران همه‌جا گفتگو از او شد و حتی دامنهٔ شهرتش هم از این فراتر رفت بطوری کـه فتحعلی‌شاه قاجار هم نیز ازآن باخبرگردید.

دربار قاجار را رسم بر آن بود که برای مقاصد سیاسی زمینه دوستی را با اهل دین برقرار می‌ساخت روی همین اصل نامه‌ای به مضمون زیربرای شیخ‌احمد نوشت:

«اگرچه مرا واجب ومتحتم است که به زیارت آن مقتدای انام و مرجع خاص و عام مشرف شوم چـرا کـه مملکت ما را به قدوم بهجت لزوم خود منور فرموده لکن مرا بجهاتی مقدور نیست و معذورم و اگر بخواهم خود روانه‌ی یزدگردم ، لااقل باید ده هزار قشون همراه آورده و شهر یزد وادیی است غیر ذی‌زرع و از ورود این قشون اهـل آن ولا البته به قحط وغلا مبتلی خواهندگشت ، و آشکار است که آن بزرگوار راضی به سخط پروردگار نیست. والا من کمتر ازآنم که درمحضر انور مذکورگردم چه جای آنکه نسبت به‌آن بـزرگوار تکبر ورزم و پس از وصول این مکتوب هرگاه ما را به قدوم میمنت سرافراز فـرموده فبها۔ المطلوب والا خود بناچار اراده‌ی دارالعباده خواهم نمود...»[۱].

۱ــ کتاب، «شرح حال شیخ عبدالله، ص۲۴ــ و نیز «کشکول حاج سیدعلی حسین میبدی» ص۲۰۹ــ چاپ سنگی.

اگر نگاهی به شرائط سیاسی زمان فتحعلیشاه قاجار و دربـار وی بیاندازیم نفوذ مأموران‌خارجی ودست‌اندازی روسیه وانگلیس وفرانسه وعثمانی به‌سرحدات ایران و جنگ‌ های شدید با سرداران روسی در ماجرای « ایروان » و نخجوان را مشاهده می‌کنیم، با توجه بـه‌ایـن موضوع نامه فتحعلیشاه به شیخ احمد احسائی جالب است ، او از وی سؤالاتی می‌نماید . پاسخهای شیخ بعدها به نام «خاقانیه» مشهور شد و از طـرف مدرسه ی دینی شیخیه در ایران به‌چاپ رسید ، سؤالات فتحعلیشاه چنین است :

۱ـ استفسار ازکیفیت نکاح اهل جنت.

۲ـ اهل جنت بیش ازچهار زن عقدی.

۳ـ استفسار از احوال مختلفه که برانسان وارد می‌شود از قبیل حزن و سرور واقبال برطاعات ومعاصی وحال‌آن‌که سبب ظاهری‌ندارد؟

۴ـ سؤال ازکیفیت موت ومفارقت روح ونزول درجنت مثالی که آیا با بدن مثالی است یا جسم دنیوی؟

۵ـ تنعم جنت مثل تنعم دنیاست، یا طور دیگر است؟

ـ سؤال از تفاضل میانه‌ی ائمه‌ی اطهـار (ع) و تعیین فاضل و مفضول ایشان ؟

ـ سؤال ازمراتب نبوت و ولایت وآنچه متعلق به اینهاست[۱].

شیخ احمد پس ازپاسخ به سؤالات مزبور مدح و ثنائی بالا بلند وگـزافه ـ گوئی‌هائی در وصف خاندان قاجار برای فتحعلیشاه قاجار می‌فرستد به شرح زیر :

«... چون درزمان سعادت قرآن دولت جاویدمدت اعلیحضرت

۱ـ کتاب جوامع الکلام صفحه‌ی ۲۴۵ ج۲، تبریز ۱۲۷۶ هـ. ق چاپ‌سنگی رحلی.

ظل‌الله پادشاه دین پناه اعنی سلطان عدالت گستر و خاقان عطوفت سیر حامی حوزه‌ی اسلام و مسلمین ، مشید ارکان ملت و دین ، مؤسس بنیان مذهب و آئین جامع هردوریاست یعنی سیف وقلم ومالك هردو یعنی عِلم وعَلَم عزت بخشای ـ اهل ایمان و وفاق وذلت فرای اهل طغیان و نفاق، کشت‌زار آمال مؤالف را بارنده‌ی سحاب گهرریز و روان بدسگال مخالف را سوزنده‌ی شهاب شررخیز ، معدن فضل وکرم و منبع حزم و هم، دادگرشهریار با عدل وداد وکرم‌گستر کامگارعطوفت نهاد السلطان‌بن السلطان‌بن السلطان والخاقان‌بن الخاقان‌بن ابولفتح والنصر والظفر ناصرالدین‌شاه غازی رفع‌الله الویه سلطنة وشیدالله بنیان مملکته و ... از غایت رأفت و عطوفت‌که منظور نظر والاهمت ایشان بود تا هرگروهی از خرد وبزرگ آن نهان عنایت را درظل عطوفت آسوده و هرقومی از وضیع وشریف آن‌کهف کفایت‌را درکنف رأفت‌ورحمت غنوده‌باشند...»

ازشیخ احمد در دربار قاجار به‌نحو احسن پذیرائی شد و درکمال خوبی و خوشی اوقات‌گذرانید اما این نوع دعوت و پذیرائی با ادعای شیخ احمد احسائی که می‌گفت :

ـ هروقت اراده می‌کنم به‌حضور ائمه‌اطهارمشرف می‌شوم[1]. مغایرت دارد. شیخ احمد احسائی دراین مورد می‌گوید :

«من دراوایل به ریاضت اشتغال داشتم. پس شبی‌درعالم خواب دیدم‌که دوازده امام در یکجا جمع بودند . من متوسل و متشبث به ذیل داماان حضرت امام حسن مجتبی(ع) شدم و عرض نمودم‌که چیزی مرا تعلیم کنید که هروقت مرا مشکلی روی دهد بخوانم و یکی از شما را در

۱ـ قصص‌العلماء ، میرزا محمد تنکابنی، ص ۳۷.

خواب ببینم و آن مشکل را سؤال کنم تا انحلال حاصل آید . آن جناب این اشعار را فرمودند کـه بخوان ... پس جهد و سعی خود را مبذول داشتم و همت گماشتم و هر زمانی که یکی از امامان را قصد می‌کردم و درعالم رؤیا به دیدار او مشرف می‌گشتم وحل عویصات مسائل ازایشان می‌نمودم ...»[۱].

جای بسی شگفتی است که چگونه شیخ با یك چنین ادعائی به دربار قاجار آمده وبی‌آن‌که به عمق آن نشست ومعاشرت بیاندیشد ازمزایا و جو آنچنانی دربار بقدری لذت برد که خود اقرار می‌نماید :

ـ ... تا آن‌که مرا گذار به دیار عجم افتاد. با حکام و ملوك آن بلوك معاشر شدم واعتیاد به البسه و اقمشه و اطعمه واشربه ومساکن‌ایشان نمودم. پس‌آن حالت اولی ازمن مسلوب‌گشت والحال ائمه را کمتر در خواب می‌بینم[۲]».

شیخ احمد احسائی پس ازتوقف در دربار قاجار درصفر سال ۱۲۲۴ه وارد یزد شد وپس از دوسال اقامت وتدریس وترویج جهت زیارت مزار امام رضا (ع) به مشهد رفت سپس به یزد مراجعت نمود وازآنجا ازطریق اصفهان وکرمانشاه‌عازم عتبات‌گردید.

درکرمانشاهان شاهزاده محمدعلی‌میرزای دولتشاه والی‌آن دیار وخوزستان بهمراهی تمام اهل شهر به استقبال شیخ رفت و در چاه‌کلان در بیرون شهر چادرها نصب گردید و در چهار فرسخی شهر منتظر ورود شیخ شدند :

---

۱ ـ قصص‌العلماء میرزا محمد تنکابنی، ص ۳۷.

۲ ـ ایضاً.

ـ ... درعرض راه ذکری ازتوقف کرمانشاه رفت . چون وارد سراپرده شدند، آن بزرگوار شاهزاده را به خلوت خواسته وفرمود مراد از اقامت من در این بلاد چیست ؟ عرض کرد رضای پروردگار و جوار آن بزرگوار و امتیاز از همگنان وسرافرازی درمیان ایشان، فرمود باعث مهاجرت از یزد نه تنگی معاش بود و نه بدی اهلش[۱].

اطلاع دقیقی از رابطه شیخ احمد احسائی با شاهزاده محمدعلی میرزا طی اقامت شیخ در کرمانشاهان به‌دست نیامده است اما دوموضوع بدیهی است، نخست آنکه شیخ احمد احسائی درخدمت محمدعلی میرزا با نهایت خوشی واحترام ایام گذرانید ثانیاً طبق گفتهٔ مرحوم سیدکاظم رشتی محمدعلی میرزا سالی هفتصد تومان به شیخ احمد احسائی می‌داد[۲].

شیخ احمد با نهایت جلال وفراغت بال زیست تا اینکه شاهزاده محمدعلی میرزا به‌رحمت ایزدی پیوست ، پس از وی تمام نعمت های آن بلد روی به نقصان آورد، گویا تماماً به‌وجود او وابسته بود[۳].

در مورد شناخت شیخ احمد و رابطه‌اش با شاهزاده محمد علی میرزا باید اضافه کرد که طبق مدارك محمدعلی میرزا تا آنجاکه می‌توانسته شیخ را یاری مادی می کرده است:

ـ ... در بعضی ازمنه شیخ را قروضی پیدا شده بود ، پس

۱ـ رساله‌ی شرح حال شیخ عبدالله ص۳۴.
۲ـ قصص العلماء ص ۳۶.
۳ـ رساله‌ی شرح حال ص ۳۹.

شاهزادهٔ آزاده محمد علی میرزا به شیخ گفت که یك باب بهشت به من بفروش من هزار تومان بتو می‌دهم که به قروض خود داده باشی . پس شیخ یك باب بهشت به او فروخت و به خط خود وثیقه نوشت ، و آن را به مهر خویش مختوم ساخته به شاهزاده داد و هزار تومان از او گرفت و قروض خود را پرداخت»[۱].

درسال ۱۲۳۲ـه شیخ احمد پس از توقف در کرمانشاه به‌زیارت حج رفت، از آنجا به نجف سپس به‌کربلا وارد شد و دو سال بعد یعنی درسال ۱۲۳۴ـه باز به‌کرمانشاه بازگشت تا از آنجا عازم مشهد شود، وی ابتدا به قم و ازقم به قزوین رفت[۲].

میرزا عبدالوهاب قزوینی که ازعلمای طراز اول قزوین بشمار می‌رفت شیخ احمد را دعوت به قزوین کرده بود از این‌رو شیخ احمد در قزوین در سرای میرزا عبدالوهاب فرودآمد.

شیخ روزها درمسجد جمعه نماز می کرد وعلمای قزوین همه حاضر می‌شدند واقتدا می کردند وحاجی ملاعبدالوهاب هم به‌عنوان مرید همه‌جا بدنبالش می‌رفت. شیخ احمد درقزوین به‌دیدار علمای آن شهر می‌رفته ازجمله روزی بدیدن « حاجی محمدتقی ممقانی » یکـی از علمای بنام آن شهر ـ کـه بعداً مفصلتر در رابطه با «قرة العین» دربارهٔ او خواهیم پرداخت ـ می‌رود . حاج محمدتقی ممقانی ازشیخ سؤال می کند که :

درمعاد مذهب شما وملاصدری یکی است؟

شیخ گفت : چنین نیست، مذهب من با مذهب ملاصدری جدا است.

حاجی محمدتقی ممقانی دراین‌جا خطاب به برادر کوچکش حاجی ملاعلی

۱ـ قصص العلماء، میرزا محمد تنکابنی ، ص۳۶.

۲ـ ایضاً .

می گوید :

ـ برو در کتابخانهٔ من وشواهد ربوبیه‌ی ملاصدری درفلان‌جااست آنرا بیاور اما حاجی ملاعلی چون ازتلامذه‌ی شیخ احمد بود مساهله و مسامحه و مسارفه در احضار شواهد ربوبیه نمود.

حاجی محمدتقی ممقانی به‌شیخ گفت: اکنون‌که نزاع نمی کنیم دراین‌مورد که مذهب شما درمعاد با ملاصدری یکیست ، ایکن بگوئید که مذهب شما در معاد چیست؟ علی‌رغم امتناع آن‌دو ازمجادله، مشاجره‌ای ناخواسته میان آن‌دو برخاست آن اجتماع به افتراق ونفاق مبدل گشت ودرآن‌روز چون شیخ احمد به‌مسجد رفت کسی جز حاجی ملاعبدالوهاب را درکنارش ندید . همهمهٔ تکفیر شیخ در قزوین بالاگرفت وشاهزاده رکن‌الدوله علینقی میرزا حاکم شهر برای سرپوش نهادن به قضایا ضیافتی ترتیب داد و طرفین دعوی یعنی شیخ احمد و حاجی تقی را دعوت نمود. هنگام حضور درمجلس شیخ احمد درصدر قرار داشت‌که حاجی محمد تقی وارد شد ، او درکنار شیخ احمد ننشست و میان خود وشیخ فاصله قرارداد . چون سفرهٔ شام‌گستردند حاجی محمدتقی درسفره شریك شیخ احمد نشد و ازسفره‌ای که جدا از سفرهٔ شیخ بود به خوردن پرداخت ، هنگام نشستن هم دست بر یك طرف صورت نهادکه با شیخ‌احمداحسائی رو در رو نگردد. پس‌ازصرف شام‌رکن‌الدوله علینقی میرزا لب به‌سخن گشود وگفت:

ـ جناب شیخ (احمد احسائی) سرآمد علمای عرب وعجم و لازم‌الاحترام است ، و حاجی محمدتقی برغانی نیز باید در احترام وی بکوشد و سخن مفسدین که درمیان این دوعالم فساد و مشاجره و عناد برانگیخته باید زدود . حاجی تقی در جواب گفت :

ـ میان‌کفر و ایمان اصلاح وآشتی نیست ، شیخ را در معاد مذهبی است‌که خلاف ضروری دین اسلام است ومنکرضروری‌کافر است، شاهزاده هرچه خواست میانجیگری کند وضع بدتر شد . حاجی تقی برغانی درتکفیر شیخ تأکید و تشدید

نمود[۱].

این جریان پیامدهای چندی بدنبال داشت، نخست آنکه شیخیه ازجامعه شیعه منزوی گردید، و کشمکش های خونینی بدنبال آن رخ داد، ثانیاً با توجه به جو بوجود آمده سیاست‌های داخلی وخارجی دست به‌بهره‌برداری زدند و آتش اختلاف را هرچه بیشتر تندتر کردند.

درمورد تکفیر شیخ‌احمد احسائی نظریه‌های گوناگونی ارائه شده است که ازبین آن‌ها یکی ازنظریه‌هائی که احتمالاً به‌واقعیت نزدیکتر است بازگو می‌کنیم:

ـ ... حقیقت امر این بود که برغانی دعوی اعلمیت بلد را داشت و متوقع بود که شیخ بزرگوار در ورود به قزوین که همهٔ اهل بلد وعلمای محل ومحترمین وحاکم و رعیت استقبال کرده بودند، به‌منزل آقای برغانی وارد بشود. در حالی که دعوت خاصی هم نکرده بود و مرحوم عالم فاضل کامل آقا میرزا عبدالوهاب قزوینی که ازاجله‌ی علمای آنجابود ازمرحوم شیخ دعوت کرده بود و ایشان هم اجابت کرده‌بودند الان که همهٔ داستان ها گذشته ولی خدا دانا است که حقیقت امر ابتداء جز آنچه عرض شد، نبود و حس جاه طلبی آن ملا امر را به این‌جا رسانید» . [۲]

شیخ احمد احسائی پس ازتکفیر قزوین را ترک گفت و به قصد زیارت مشهد به‌تهران آمد ودرشاه عبدالعظیم مسکن گزید سپس عازم مشهد شد. شیخ‌احمد دراین سفر مدت سه ماه در یزد بود اما وی درآنجا با مشکلات فراوانی روبروگشت و دیگر آن احترام و منزلت را که مردم و بزرگان یزد نسبت به‌او رعایت می کردند،

۱ـ قصص‌العلماء، میرزا محمد تنکابنی، ص ۴۲.

۲ـ کتاب فهرست، سرکار آقا ابوالقاسم‌خان ص ۱۹۵.

بخود ندید. ایـن وضـع و شرائط و تقلیل احترامات منحصر به یزد نبود بلکه علماء دیگر نقاط مثل عراق، خراسان، نجف، اصفهان همانند علماء قزوین و یزد چنین حالتی پیدا کردند از این جهت شیخ کربلاء، عراق و ایران را برای زیستن مساعد نیافت لاجرم آهنگ بیت‌الله‌الحرام نمود اما در بین راه حال شیخ دگرگون می‌شود تا این که در دومنزلی مدینه فوت می کند.

وفات وی را در سال ۱۲۴۱ یا ۱۲۴۶ یا ۱۲۴۳ و یا ۱۲۴۴ ذکر کـرده‌اند. تاریخ وفات اورا صاحب روضات‌الجنات میرزا باقر خوانساری سال ۱۲۴۳ درسن ۹۰ سالگی می‌داند[۱].

بعد ازشیخ احمد احسائی سیدکاظم رشتی بجای اونشست. سیدکاظم رشتی شخصیتی مخصوص بخود داشت وحرف‌ها وگفته‌هایش را تقریباً کسی نمی‌فهمید:

«سید رشتی دارای مؤلفات بسیاری است که احدی چیزی از آن نفهمیده است وگویا که با زبان هندی حرف می‌زند[۲]».

سیدکاظم رشتی درمقطع‌زمانی حساس زمام شیخیه را بدست‌گرفت که مسائل سیاسی در منطقه به‌چنین افرادی توجه خاصی داشت وبرای دامن زدن به اختلافات به‌نفع این وآن ازعوامل مذهبی بهره‌های زیادی می گرفتند. روند و مشی سیدکاظم نشان می‌دهد که وی در نقش رهبری چگونه بطور مستقیم یا غیرمستقیم آلت دست قرار گرفته است:

«... در زمانی که درمجلس درس حاجی سیدکاظم حاضرمیشدم ومی‌خواستم ازمذهب ایشان اطلاعی حاصل کنم، غالباً مـذمت از فقهاء

۱- روضات‌الجنات، ج۱، ص۹۴.

۲- ریحانة‌الادب، محمدعلی مدرس، ج۲، ص ۳۵۸.

می کردند و سخن درشت بلکه العیاذبالله به‌فقها ستم می‌نمودند[۱].

کتابی که سیدکاظم رشتی تحت عنوان «دلیل المتحرین» تدوین نموده است یکی ازدلائلی است که وی چه مشی را می‌پیموده است: مناسب آن بود که‌این کتاب را (منظور دلیل‌المتحیرین است) شتمیه نامید[۲].

در کربلادربلوای شیخیه هیچ‌یك ازعلمای امامیه سیدکاظم‌را تأیید نمی کردند و همهٔ علمای وقت منکر فضل و صحت عقیدهٔ سید کاظم رشتی بـودند[۳] سید کاظم رشتی تنها کسی بود که صاحب جواهر را احمق مستضعف خوانـد و او را شیعه نمی‌دانست[۴].

این شرائط و روش سیدکاظم محیط کربلا را بصورتـی درآورده بـود که مشتی رند و اوباش را به دور وی جمع نموده[۵] و محیط را مساعد هـرگونه بهره‌ برداری ساخته بود، بنابراین سیدکاظم رشتی ویارانش سخت مورد محبت واحترام مقامات عثمانی بودند چون شیخیه توانسته بود در زمان سید کاظم رشتی آن چنان تضاد و تشددی در میان جامعه ایجادکندکه دست مأموران عثمانی را جهت مداخله درامور بازگذارد وازطرفی نفوذ وقدرت محافل شیعی را که از مراکز مهم نفوذ حکومت شیعی ایران بحساب می‌آمد و افکاری مغایر و مخالف بـا خلافت عثمانی داشت و درقلمرو عثمانی بشمار می‌آمد، سرکوب نماید.

مردم شیعه‌کربلا با حمایت علماء اقدام به قیام علیه زورگویان وحکام ترك در کربلا نمودند اما پیروان سید کاظم رشتی که تمام نیروی خـود را صرف مقابله با

۱ـ قصص‌العلماء میرزا محمد تنکابنی ، ص ۵۸.

۲ـ ایضاً ص ۵۶.

۳ـ هدایة‌الطالبین، ص۱۴۴.

۴ـ قصص‌العلماء ص ۵۸.

۵ـ تاریخ روضة‌الصفا، قاجاریه، ج۱۰، ص ۲۶۵، انتشارات خیام.

علماء بکار می‌برد مانع شد ودر نتیجه محمدنجیب‌پاشا روز ۱۸ ذی‌القعده سال ۱۲۵۸ ه. ق عازم سرکوبی مردم کربلا گردید، او آنجا را محاصره کرد و با لشکری بس مجهز وارد کربلا شد چهارهزار نفر زن ومرد شیعه را از دم تیغ گذرانید[1] در چنین وقتی که حتی حرمهای مطهر جای امنی به شمار نمی‌رفت و هیچ کس نمی‌دانست به‌کجا می‌توان پناه برد و همه در خون خود می‌غلطیدند، خانهٔ سید کاظم رشتی خانه‌ای امن وعده‌ای ازمریدان سید درآنجا جمع شده بودند.

سیدکاظم‌رشتی فرزند سیدقاسم ابن سیداحمد است که سیداحمد خود سید حبیب از سادات حسینی از اهالی مدینه بوده که پس از شیوع طاعون عازم ایران می‌شود و در رشت ساکن می‌گردد. سید کاظم درسال ۱۲۱۲ ه در رشت به‌دنیا آمد وپس ازتحصیلات مقدماتی به‌یزد رفت‌سپس عازم کربلا شد[2].

درکربلا سیدکاظم رشتی به‌تدریس واشاعه شیخیه پرداخت وشاگردان‌زیادی بدور خود جمع کرد. سیدکاظم شاگرد ومفسر اقوال شیخ احمد احسائی را به‌عهده گرفت، باآن‌که شیخ‌احمد شاگردان زیادی داشت که بسیاری مجتهد وفاضل بودند وعلاوه براین خود پسر عالم وفقیهی بنام شیخ علینقی وپسر بزرگی بنام شیخ علی که جزء باحافظه‌ترین علماء بشمار می‌رفتند و درعین‌حال سید کاظم پس از استادش بجای او نشست. بدین‌سان جوانی که هنوز سه دهه از عمرش بیشتر نمی‌گذشت با وجود جمع زیادی عالم که تعدادشان به بیش از دویست نفر می‌رسید وبعضی‌سنی حدود هفتاد سال داشتند، رئیس شیخیه شد.

سیدکاظم رشتی به‌مدت هفده سال به‌عنوان شیعی کامل وبه‌اصطلاح شیخیان

۱ــ شهر حسین، محمدباقر مدرس ص۴۱۷، تبریز.

۲ــ کتاب فهرست ص ۱۴۷.

ناطق واحد پیشوائی شیخیان را بدوش کشید. سید کاظم آن چنان درگفتارش بـر ظهور امام غ پافشاری و تأکید داشت که تمام شاگردانش هـر آن در انتظار ظهور بسرمی‌بردند، اوهمواره براین جمله پافشاری می کردکه : **او هم‌اکنون در میان شما است** . ازمطالب خواندنی وی شهر رؤیائی و من درآوردی او می‌باشدکه در کتابی بنام «شرح قصیده» از آن سخن‌ها گفته است.

سیدکاظم که نمی‌خواست مطالب استادش را نقض و یا چیزی بر آن بیافزاید درصدد بودآثاری ازخود بجای نهدکه برای شنوندگانش حیرت بیافریند. اوشعری از پاشا عبدالباقی افندی شاعر عرب شنید ، که البته آن شعر در مدح حاکم عراق آن زمان سروده بود، سیدکاظم یکی ازابیات آن قصیده را برگزید و چون دریافت می‌تواند درآن قلمفرسائی کند آن را عنوان نمود و پروبالش داد.

شعر مزبور این است:

هذا رواق مدینة العلم التی   من بابها قدضل من لایدخل

یعنی :

این‌است رواق شهرعلم، هرآنگاه اگر کسی داخل آن نگرددگمراه می‌شود.

شعر مزبور گویا ازاین جملهٔ معروف که حدیث عربی است‌گرفته شده باشد که می‌گوید :

«انا مدینةالعلم وعلی بابها فمن اراذ ان یدخل المدینة فلیدخل من بابها».

این حدیث معروف پیامبر (ص) است کـه دربارهٔ فضیلت علی‌بن ابی‌طالب گفته ومعنی آن این است‌که : من شهر دانشم وعلی دروازهٔ آن شهر است.

سیدکاظم رشتی درکتاب شرح قصیده شهرعلم را به‌تصویرپندارکشیده ودر اوهام واذهان خویش به‌رؤیـا رفته وبرای عامیانی که دورش راگرفته بودندبه‌شرح و تفصیل آن شهر خیالی می‌پردازد ، شگفت آن‌که هیچ‌کس از حضار کوچك‌ترین سؤالی پیرامون‌آن اباطیل ازآن شیاد نمی کند، واما آنچه وی به‌عنوان رهبرجمعی ازعلماءگفته است :

درآسمان شهری است که می‌خواهم کوچه های آن را برای شما بشمارم، کوچه‌هائی که قلم ازشمردن‌آن ناتوان است تا چه‌رسد به‌شمردن‌آن‌ها به تفصیل و به زبان، اما تاآن‌جا که بتوانم قسمت هائی را از آن شهر برایتان بازگو می کنم...
کسروی می‌گوید:

من این‌کتاب را بیست وچند سال پیش در تبریز خـوانده‌ام و چنین بیاد می‌دارم که نود و چند صفحه را با خطریز پرازاین چرندنویسها گردانیده، و اما محتویات آن:

ـ عقد صاحبه رجل اسمه شلحلعون ـ کوچه‌ایست که دارنده‌اش مردی بنام شلحلون است.

ـ عقد صاحبه کلب اسمه کلحلحون ـ کوچه‌ایست که دارنده‌اش سگی بنام کلحلحونست.

ـ محله بیست و دوم بنران است که در زیر بحر قـرار دارد که تدبیرکنندهٔ جهان پائین است.

درناحیه‌ای ازآن محله، که دروسط آن ۳۴۰ کوچه وجوددارد... که چون دانستن این کوچه‌ها و صاحب‌آن‌ها ونام‌های صاحبان‌آن‌ها بسیار سودمند است، آن‌ها را برای شما می‌شمارم:

ـ اول کوچه‌ایست کـه صاحبش مردی است، که در دست او خنجری است بنام رخیبا

ـ کوچه دوم ـ صاحب‌آن مردی است که صفحه‌ای حمل‌میکند که نامش شمشالك است.

ـ سوم کوچه‌ایست که نام صاحب آن «لوط هشا» است صورتی سگ مانند دارد.

ـ چهارم کوچه‌ایست که نام صاحب‌آن «طوطیع ال» است و در

دستش عکسی است از آهن ...

نام کوچه دیگر «سقطون سحسویلا» است و بشکل انسان ایستاده‌ای است.

نام صاحب کوچه دیگر «ده دره» یا «ده در ده» ومردی است که شمشیر حمایل کرده است.

نام صاحب کوچهٔ دیگر «ارهوطا» و به شکل گوسپندی است که به‌عقب نگاه می کند.

کوچهٔ دیگر صاحبش عقابی است به رنگ خرمائی، نام عقاب لطو ناسده می‌باشد.

«سمیسور» هم که دارای دوشاخ وخرچنگی دردست دارد کوچهٔ دیگری را درتصاحب دارد.

سید کاظم زنان را هم دراین دنیای عجائب بی‌نصیب نگذاشته است، می‌خوانیم:

ـ صاحب کوچهٔ دیگر زنی است بنام «طرطیروش»، او برتختی تکیه زده است.

ـ صاحب کوچهٔ دیگر مردی است بنام «کشیفیمیو» که برموجی همچنان بروی آب ایستاده است. کشیفیمیو تاجی بر سر و حلقهٔ کافوری دردست دارد.

• صاحب کوچه‌ی دیگرشیر است بدون‌سر، نامش«خیارش‌شورش» که همواره صحبت می کند.

صاحب کوچهٔ دیگر ماری است با دو بال، نام این هیولا طلالوریا است.

سیدکاظم رشتی درسال ۱۲۵۹ــ ه مرد وهنگام مرگ شاگردان زیادی داشت،

مهم آن که سیدکاظم رشتی جانشینی برای خود انتخاب ننمود، ولی گفت :

ظهور امام غایب بسیار نزدیك است ، احتیاج به تعیین جانشین نیست[1]

شاگردان سید کاظم رشتی پس از مرگ او همان‌گونه که خود وی پیش بینی کرده بود درانتظار ظهور امام غایب روزشماری می کردند. دراین میان چندین نفر ادعای مهدویت کردند که ازجمله آقا سیداحمد رشتی فرزند سیدکاظم رشتی بود، او درسال ۱۲۹۵ـه درعراق بدست یك نفر عرب کشته شد. کسان دیگر هم پای دراین راه نهادند که ازهمه معروف‌تر ـ سیدعلی‌محمد شیرازی معروف به«باب»ـ یکی از شاگردان سیدکاظم بود. دراین‌جا جهت آگاهی بیشتر باید به‌این نکته اشاره کرد که ادعای مهدویت تازگی نداشت بلکه در ادوار مختلف درنقاط گوناگون شکل خاص خود را داشت که قبل ازپرداختن به‌ظهور آن درایران اشاره‌ای گذرا به‌آن در ارتباط با پیدایش باب درشیراز به‌بعضی از ابهامات وسؤالات پاسخ می‌دهد:

تعداد بیش ازپنجاه نفر قبل ازعلی‌محمد شیرازی درنقاط‌مختلف دعوی مهدویت کرده بودند که تنها به ذکر چند نفر عمده می‌پردازیم :

در زمان منصور دوانقی ـدومین خلیفهٔ عباسیـ درمدینه شخصی بنام محمدبن عبدالله ملقب به زکیه درسال۱۴۵ ظهور کرد ومردم‌را بسوی خویش خواند . محمدبن عبدالله برادری بنام ابراهیم داشت کـه وی را یاری می‌کرد. او قیام به‌دعوت ازمردم نمود وبصره، اهواز وبعضی‌دیگر ازشهرهای ایران ونیز مکه ومدینه را متصرف شد سپس عمال خود را به یمن و دیگر جاها فرستاد . طـرفداران محمدبن عبدالله روز بروز زیادتر

۱ـ نبیل زرندی ، تاریخ نبیل ص۴۴.

شدند بطوری که نزدیك بود دولت عباسیان را سرنگون نمایند . منصور، خلیفه عباسی، دراین هنگام خود را آماده کرد وبامحمدبن‌عبدالله به ستیز پرداخت و اورا کشت[۱].

نفربعد شخصی بود بنام‌عبیدالله مهدی فرزند محمد حبیب، فرزند امام جعفرصادق(ع) که مؤسس دولت فاطمیان درمغرب بود. عبیدالله در اواسط قرن چهارم‍ـ ه شهرهای مصررا فتح کـرد و بدست سردار جوهر صقلی شهر قاهره را بنا نمود . دولت فاطمیان تـوسعه یافت و سلطنتشان بسیار دوام وبقا داشت[۲].

سومین نفر محمدبن عبدالله تـومرت معروف بـه مهدی هرعی مکسنی به ابی‌عبدالله که اصلش ازجبل سوس واقع درمنتهای بلاد مغرب بود، اوبطرف مشرق مسافرت ودرخاك عراق با ابی‌حامد غزالی طوسی وغیراو ازعلماء عراق ملاقات نموده نزد آنان تعلیم دید ومشهور به‌عبادت وتقوی گردید و درخاك حجاز سیاحت نمود سپس به قاهره آمد و ازآنجا بطرف مغرب رفت و در مراکش سکنی گزید . عبدالله تومرت در اوائل قرن ششم هجری دولت بزرگی بنام دولت **عبدالمؤمن** تشکیل داد[۳].

چهارمین نفر عباس فاطمی نام داشت که در آخر قرن هفتم هجری در مغرب ظهورنمود و ادعای مهدویت کرد. مردم خیلی زود بدور اوجمع‌شدند و اوبقدرت و شوکت رسید . عباس فاطمی پس از بقدرت رسیدن دست به ابزار زور برد و با قهر وارد شهر فاس گردید ، بازارهای شهر را آتش زد و افرادش را به اطراف و اکناف فرستاد تا کنترل اوضاع را دردست گیرند. عباس فاطمی را دشمنانش خیلی زود با تمهید وحیله کشتند و دولتش هم باکشته‌شدنش بسررسید.

پنجم سید احمد نامی درقرن سیزدهم درپاره‌ای ازنقاط هندوستان ظهور کرد

۱و۲و۳ـ مفتاح باب الابواب ص۴۶.

و در سال ۱۲۴۳- ه در حوالی پنجاب شمال غربی بـا سیك ها جنگید ، اما کار او رونقی نداشت.

پس ازاو شیخ محمدعلی پسرشیخ محمد سنوسی می‌باشدکه بررسی احوال وی بویژه درخور توجه است.

شیخ محمد علـی سنوسنی منسوب به علویه مـی‌باشد و در سال ۱۱۷۰-خ (۱۷۹۱-م) حدود دویست سال پیش از این در نواحی جزائری نزدیك به مراکش درجبل سنوس متولد شد ، نام فامیل او هم از همین منطقه گرفته شده است . او در جوانی ترك دیار نمود ودرتاریخ ۱۸۳۰-م علیه فرانسویان که درآن زمان برآن‌دیار تسلط داشتند به‌ستیز پرداخت. شیخ محمدعلی چند سال بین مصر و مکه به‌تحصیل علوم دینیه پرداخت تا اینکه در واحهٔ «جغبوب» (واقع در شمال افریقا)درحوالی مصر اقامت‌گزید وبرای مدت نسبتاً طولانی به‌تدریس علوم دینی مشغول شد وخیلی زود شهرتش به‌عنوان زاهدی متدین درآن نواحی پیچید. طلاب زیادی از اطراف و اکناف به‌دور اوجمع شدند وبرای خود صاحب مکتب و دستگاهی‌گردید . شیخ محمدعلی چون بازار را گرم دید ادعای‌آوردن‌آئین تازه‌ای کردکه خیلی هم مورد توجه واقع شد .

هدف شیخ محمد علی سنوسی پالودن قـواعد دین اسلام از آلودگی‌هـا و زدودن بدعت‌هائی بودکة به دین اسلام نسبت داده بودند، اوهمواره درنظر داشت اسلام را به همان معیارهای زمان پیامبر برساند ومسلمانان را ازتفرق وتشتت نجات دهد ونیروی دین ونفوذآن را درجمیع بلادی که تابع احکام اسلام بودندوازاسلام پیروی می کردند ، برقرار سازد.

این مذهب نظامی محکم و ترتیباتی دارد که پیروان آن را رعایت می کنند **برادران** نـام ویژه‌ایست کـه افراد آن برخود نهادند . حفظ اسرار و اطاعت کورکورانه از شیخ و رئیسشان و دقت در رعایت

قواعد دین به‌تمام معنی از جمله عادات برادران بود. آنان لباس خاصی که بدان شناخته شوند ندارند ولی رموز و اشاراتی دارند که یکدیگر را بدانها می‌شناسند. از جمله چیزهائی که میانشان شدیداً ممنوع می‌باشد نوشیدن قهوه و استعمال دخانیات است. و از جمله رسومی که بزرگان مذهب در عمل نسبت به آن سخت مبالغه می‌ورزند بنای مسجد و زاویه (خانقاه) ومدارس وتأسیسات دیگری برای‌تربیت افراد صحرائی وبدوی و آنان که بی‌سوادانده‌ی باشند تا زارعین‌طریقه حساب کردن اموال‌خویش و طرز کشت و زرع خرما و زیتون را به اطفالشان یاد دهند. همین عمل نیك طرفداران زیادی را بسوی‌آنان کشانید. تعداد خانقاه (زاویه) ای که در سودان تاکنون ساخته‌اند به بیش از پانصد زاویه می‌رسد و این تعداد بجز زاویه‌هائی است که بطور سری در مصر و حجاز و بادیه عربی ساخته‌اند[1].

شیخ یا رئیس سنوسی ها بوسیلهٔ کارکنان دستگاه های تعلیم و تربیت می‌توانند ازنقاط دورکسب اطلاع نمایند و یا دستوراتشان را در کوتاهترین مدت بدانجا ارسال دارند. شیخ نفوذ غیرقابل رقابتی دارد. بعد ازشیخ محمدعلی پسرش محمدمهدی درسال ۱۱۹۷-خ جانشین پدر شد، وجه تسمیه اسم مهدی پسر شیخ محمد علی ادعای وی مبنی بر محدودیت بود لذا مردم پسر محمد علی را مهدی می‌نامیدند، و این در حالی بود که پدرش چنین ادعائی نداشت. هرگاه مریدان مهدی از وی دربارهٔ ادعایش توضیح مـی‌خواستند وی تنها به واژهٔ «نمیدانم» اکتفا می‌کرد. بنا به‌گفته مریدانش خبر داده بودندکه ظهور مهدی درپایان‌قرن سیزدهم واقع می‌شود و در همان وقت هم سنوسیون معتقد شدند که

1– Area Handbook for Libia, Foreign Study, The American University: P. 111.

رئیسشان همان مهدی منتظر می‌باشد، آنان وی را محمد مهدی نامیدند.
محمد مهدی درزمان پدرش جوان رشیدی بود ولی بعدازمرگ پدرش ریاست این طایفه را که جمعیتشان درسراسرجهان کم‌وبیش بچشم می‌خورد، به‌عهده گرفت[1].
سنوسی‌ها به‌صلاح تقوی ومراقبت درامور دینی و سخت‌گیری برخود در امور زندگی شهرت دارند و همواره سعی می‌کنند تا وسائل اتحاد واتفاق ملل آفریقائی را فراهم سازند ومیل زیادی به دادوستد بین خود نشان می‌دهند، آنان بی‌نیازی از مصرف نمودن امور زراعی از بیگانگان را در رأس اهداف خود قرار داده‌اند، آنچه‌که سنوسی‌ها را درمیان ملل آفریقائی برجسته می‌کند کینه وعداوتی است که‌آنان نسبت به دخالت اروپائیان درامر مسلمین دارند[2].

یکی دیگر ازمدعیان مهدویت غلام‌احمد قادیانی است. در سال ۱۲۱۱-خورشیدی درقریه‌ای از قادیان که سکنه‌ای حدود هزار نفر مسلمان بیشتر نداشت طفلی بدنیاآمد که اورا غلام احمد نامیدند. پدر احمد درسال ۱۲۳۶-خ درجنگ علیه انگلیس‌ها، چون مالك بود و جزئی مالی داشت، به هندوها کمك کرده با وجودی‌که غلام احمد پدرش سنی بود ولی او قرآن را نزد بعضی از علماء شیعه فراگرفت بنابراین برعقائد واحوال سنی‌وشیعه اطلاع نسبتاً کاملی‌یافت. غلام‌احمد دربعضی‌ازادارات دولتی به‌سمت منشی‌گری مشغول‌گردید اما چون علاقه‌به‌عبادت داشت از شغل خود دست‌کشید و برای عبادت و بحث در امور دینی کناره‌گرفت. امورات وی درآن هنگام ازطریق ملکی‌که در قریه احمد آباد قادیان داشت و قریه دیگری‌که متعلق به‌یکی از اولادان او بود،اداره می‌شد.

۱- باب‌الابواب، ص۴۸.
۲- ایضاً.

احمد قادیانی دوزن اختیار کرد، از زن اول دو پسر و از زن دوم چهار پسر ویك دختر پیدا کرد، اسم پسربزرگش که از زن اواش بود سلطان احمد، اسم پسر بزرگ زن دومش محمود بود. ازمعجزاتی که مریدان وی به او نسبت می‌دهند این بوده که پیش از ولادت هریك از اولادانش، ولادت آن‌ها را خبر می‌داد، اسم آنها را معین می‌کرد، و سپس همانطور که خبر داده بود واقع می‌شد.

غلام احمد در سن چهل سالگی دعوت به قیام کـرد و سی سال مردم را به تعلیمات خویش خواند.

سران حکومت با وی کاری نداشتند و مزاحمتی برایش فراهم نمی‌کردند، واین از دوجهت بود، یکی آن‌که درهندوستان زایش فرقه ومسلك امری غیر عادی نیست، دوم آن‌که قادیانی مردم را دعوت به صلح و آرامش می‌نمود. مبنای دعوت قادیانی قرآن مجید واحادیث نبوی که با قرآن موافقت زیادی داشته باشد، بود:

شگفت آن‌که با یك‌چنین تئوری قادیانی مدعی بود کـه وی عیسی‌بن مریم است، دلیلی که او می‌آورد قرآن است که: درقرآن آیاتی وجود داردکه به‌ظهور مسیح دراسلام بعد ازپیغمبر اشارت دارد. و چون فاصلهٔ میان موسی و عیسی چهارده قرن وفاصلهٔ میان عصرپیغمبر وعصر او نزدیك بـه چهارده قرن است، پس او همان عیسای موعود در اسلام است.

غلام احمد گفته است: هم‌چنان‌که عیسی علیه‌السلام ازمیان یهودیان بـرای هدایت آنان قیام نمود مسیح جدید اسلام هم ازمیان مسلمین برای هدایت آنان قیام کرده است.

عقیدهٔ احمد قادیانی ـ برخلاف گفتهٔ قرآن که مبنای دعوت او است ـ این است که عیسی مرده وقبر او هـم در کشمیر می‌باشد، او و مادرش از نظر عصمت مانند سایر پیامبران بوده‌اند وادعا می‌کندکـه: من خودم صورت قبر مسیح را در کشمیر دیدم که ضریحی داشت، سجل احوال عیسی در پشت یکی ازکتابها نوشته ومهر شده بود وچندتن ازمعتمدین آن را تصدیق کرده بودند، آنچه که دراصل زمینهٔ

پیشرفت دعوت قادیانی را مهیا و مساعد نمود این بود که وی تمام نیرویش را بر ترویج دین اسلام اختصاص داد ومتمرکز کرد. احمد قادیانی سعی داشت دین اسلام را درمیان برهمائیان اشاعه دهد و تعالیم خویش را به اشکال مختلف میان مسلمانان نشر دهد.

او روزها را به مباحثه، مناظره و تألیف کتاب می‌پرداخت و تنها هنگام نماز به‌مسجدی که جنب خانه‌اش بود می‌رفت و دیگر بجز این از خانه خارج نمی‌شد. گاهی اوقات هم دربین راه مسجد وخانه چیز می‌نوشت. مردم درمسجد جامع و در بین راه اطرافش جمع شده و از او سؤالاتی می کردند، او هم درکمال خونسردی پاسخ می‌داد .

قادیانی برای پیشرفت دعوت خویش سه‌نوع روزنامه تأسیس کرده بود ، یکی روزنامهٔ «بدر» که هفتگی بود و به زبان هندی منتشر می‌شد وحوادث روزانه مربوط بکار خود را از قبیل مسافرت ومراجعت وبیعت مریدان و امثال‌آن را در آن روزنامه به اطلاع مردم می‌رسانید. دوم روزنامه هفتگی «حکم» که اختصاص به مسائل دینی ومذهبی داشت وبه سؤالات دینی پاسخ می‌داد. سوم مجلهٔ «ایمان» بود که ماهیانه به‌زبان انگلیسی منتشرمی گردید. قادیانی بیش ازشصت‌کتاب تألیف‌کرد که بعضی به زبان محلی، وبعضی به فارسی، عربی و انگلیسی است.

احمد قادیانی دارالضیافه‌ای درقادیان بنا نمودکه اهل هرفرقه‌ومذهب وملت می‌تواند به آنجا وارد شود و اگر بخواهد بحث دینی بنماید این امر را برایش بسهولت فراهم می کنند.

احمد قادیانی درقادیان وسایر بلاد پنجاب، بمبئی و سایر بلاد هند ، عرب و زنگبار پیروان زیادی دارد . آن ها خودشان را احمدیه می‌خوانند و قادیان را مدینةالشیخ می‌نامند .

احمد مهدی سودانی: احمد مهدی سودانی خود شیعه دوازده‌امامی بودولی ادعای وی این بودکه اوهم یکی از امامانست . برای ظهور این مهدی سودانی

همانند کسان دیگری که به دعوی مهدویت بـرخواسته‌اند شرائطی به وجود آمد بدین ترتیب :

ـ نخست آن که مسلمانان اهل سودان ازجمله کسانی هستند که ظهور حضرت مهدی را انتظار داشتند و چون سنوسی پیش بینی کرده بود کـه امام زمان بزودی ظهور می کند و سودانی‌ها بحرف او اعتماد داشتند ، هـر آن درانتظار ظهور بسر می‌بردند ـ دقیقاً موردی که برای شاگردان سید کاظم رخداد ـ .

ـ ثانیاً اعتقاد مردم سودان به استناد اقوالی کـه از موثقین روایت می کنند آنست که مهدی موعود ازمیان آنان برمی‌خیزد. ازجمله گفتهٔ «قرطبی» است که در طبقات کبری خود چنین گفته است:

وزیرمهدی صاحب خرطوم می‌باشد ونیز ازقول سیوطی و ابن حجر است که : ازعلامات ظهورمهدی خروج صاحب سودان است[1]

محمد احمد سودانی از قبیله دناقله ، در جزیره بنت ، در مقابل دنقله تولد یافت ۱۸۴۸ـم .

نسبت احمد مهدی به شیخ قرنی صاحب کتاب الفروق می‌رسد ، خاندان او درساختن کشتی اشتهار دارند. اسم پدرش عبدالله بود که با تمام خانواده به«شندی» مهاجرت کرد، محمد مهدی در آن هنگام طفلی بیش نبود. درکودکی مهدی به‌اکراه درکشتی کارکرد و در همان حال هم به‌مدرسه می‌رفت ، صنعت کشتی سازی را از عمویش «شرف‌الدین» در جزیرهٔ «شبکه» در نزدیکی «سنار» یکی از بنادر سودان آموخت. درهمان ایام بود که شرف‌الدین عموی محمدمهدی وی راکتک‌زد،مهدی فرارکرد وبه خرطوم رفت ودرآنجا در طریقهٔ فقرا وارد شد ، طریقه فقرا از طرقی است که درسودان شهرت زیادی دارد. محمدمهدی ازآنجا به مدرسه خوجه‌ای که

۱ـ باب‌الابواب، ص۵۴.

نزدیك خرطوم است رفت وچندسال درآنجا درس خواند سپس به «بربر» منتقل‌شد و ادامهٔ تحصیل داد ، ازآن‌جا به قریهٔ «ازداب» منتقل شد و در محضر تعلیم شیخ نورالدائم حاضرشد وسرّ طریقه فقرا را ازاو دریافت کرد (۱۸۷۱-م).

محمداحمد حافظهٔ بسیار قوی داشت وقرآن مجید را با تجوید و مقداری از اخبار واحادیث حفظ کرده بود.

محمد احمد روش نیکو و طبعی ملایم داشت ، زیرك و تیزهـوش و دارای قدرت و استدلال بود . هنگام ایراد خطابه حضار را سخت تحت تأثیر قرار می‌داد و در دل مستمعین جای می‌گرفت. ذکرگوئی ، موعظه تظاهر به زهد و تقوی مردم را به سوی او کشانید که اکثر از قبیله «بقاره» بودند ، آنان بـه دلیری و شهامت شهرت داشتند.

مقدمهٔ مهدویت محمد احمد سودانی براین مبنا بود: حکومت‌های مصرمردم سودان را زیرفشار پرداخت مالیات قرار داده بودند و به‌مردم سودان ظلم و تعدی می‌کردند، محمد احمد شروع به انتقاد از روش وشیوهٔ حکومت وتسلط ستمکاران نمود واظهار داشت عالم فاسد شده ومردم ازطریق‌حق منحرف شده‌اند، بدین‌جهت به‌غضب خداوند گرفتار گشته و خداوند بزودی مردی را خواهد فـرستاد تا اوضاع عالم را اصلاح کند و زمین را پر ازعدل و داد فرماید واو مهدی منتظر می‌باشد .

زمزمهٔ ظهور مهدی منتظر درتمام نقاط سودان پیچید بطوری که در هرجاکه عده‌ای جمع می‌شدند سخن از دوچیز به‌میان می‌آمد:

ابتدا چگونه روزگار برمـردم سخت‌گشته ، دوم بـزودی مهدی منتظر ظاهر می‌شود وبه این سختی‌ها پایان خواهد داد.

درتمام مجامع ومحافل همه‌جا سخن جز این نمی‌رفت.

محمد احمد با تیزبینی زمینه را آماده دید و افکار عمومـی را مهیای ظهور

دید و کم کم مژده ظهور خویش را به‌گوش مستمعین رسانید و گفت : بله، من همان مهدی منتظر هستم.

محمداحمد سودانی شروع به نشر تعلیمات خود کرد و مردم هم دور او را گرفتند. کم کم خبرظهور او ازاین شهر به‌آن شهر رسید مخصوصاً قبیله «بقاره» زود آن را پذیرفتند .

رئیس قبائل بقاره علی فرزند حلو بود و پذیرش‌فوری آن قبائل بعلت‌اعتقادی نبود که به مهدویت وی داشتند بلکه چون جماعتی بودند برده فروش و حکومت مصر برده فروشی را قدغن کرد لذا منافع آنـان به خطر افتاد ازاین‌رو گرایش به متمهدی سودانی که مخالف با حکومت مصر بود، آوردند . آنان می‌خواستند از این راه قیام نمایند و حکومت مصر را تضعیف کنند بلکه برده فروشی دوباره احیاء گردد .

متمهدی سودانی با آگاهی به این مسئله از موقعیت استفاده کرد و روابط خویش را با این قبائل مستحکم کرد وبرای رسیدن به مقصود وتحکیم میان خود وقبائل با دختران بسیاری ازبزرگان‌آنان ازدواج کرد. ازجمله‌اشخاصی که پیرامون وی گـرد آمدند عبدالله تعایشی بود. عبدالله ازقبیله تعایشه بود و اوقاتش را به علم نجوم وعلم اسرار حروف و دیگر امور ازاین‌نوع می‌گذرانید. وی درمیان قبیله‌اش مقام بالائی را داشت. روزی محمد احمد متمهدی به او گفت:

ـ تو وزیر مهدی می‌باشی؟

عبدالله جواب داد:

ـ من درانتظار ظهور او هستم، اکنون اگرتو مهدی هستی، پس امر خویش را اظهار بدار ومن‌هم تورا یاری خواهم کرد، محمداحمد گفت:

ـ آری من مهدی هستم. پس عبدالله بدون هیچ‌گونه تعمقی به‌وی ایمان‌آورد اوهم عبدالله را وزیر خویش قرارداد وقبیله‌اش یکپارچه مرید وی شدند.

ازاقبال وحسن تصادف برای محمداحمد درهمان سال ستارهٔ دنباله داری در

آسمان ظاهر می‌شود و مردم سودان چنین برداشت می کنند و یا به آنان چنین تلقین می‌شود که این ستاره پرچم حضرت مهدی است که ملائکه آن را بردوش گرفته‌اند. محمداحمد مؤمنین به‌خویش و پیروان طریقهٔ خود را درویش می‌نامید.

درسال ۱۲۴۰ـ خورشیدی (۱۸۸۱ـم) وقتی خبر قیام محمد احمد به‌خرطوم رسیدرؤف پاشا حاکم آنجا یکی ازنزدیکانش را بنام ابوالسعود بجانب محمداحمد فرستاد تا محمد احمد را به خرطوم جلب نماید ، ولی در مرتبه نخست فرستاده نتوانست موافقت اورا جلب نماید، باردیگر رؤف پاشا عده‌ای را همراه با نظامیان برای آوردن محمداحمد گسیل داشت که تمام فرستادگان کشته شدند و محمد احمد هم به اصطلاح خود دست به مهاجرت به نقاط مختلف سودان زد . محمد احمد در این گیرودار با محمد سعید پاشا جنگید، سعید پاشا درجنگ کشته شد ومحمداحمد بجانب جبل قدیر نقل مکان نمود . در دسامبر سال ۱۸۸۱ وی بـا حاکم جبل قدیر درگیری پیداکرد که به‌کشتن رشیدبیك حاکم آنجا انجامید.

محمد احمد شروع به دعوت از قبائل آن ناحیه کـرد و بزودی قبائل زیادی بسوی او جلب شدند امـا همه پایدار و باثبات نبودنـد ، در ماه مارس سال ۱۸۸۲ رؤف پاشا معزول شد وجیگلر پاشا موقتاً بجای اونشست که با محمد احمد همواره در ستیز و نزاع بود.

مهدی سودانـی و اصحابش در اوائـل سپتامبر سال ۱۸۸۲ـم بطرف ابیض پایتخت «کردوفان» حرکت کردند و درهشتم سپتامبر به‌آنجا حمله‌بردند اما دراین حمله متمهدی شکست خورد وقشون مصر شصت وسه پرچم ازلشکر مهدی‌سودانی (متمهدی) را به‌غنیمت‌گرفتند، ازجمله‌آن‌ها پرچم خود متمهدی بود که بنام پرچم عزرائیل نامیده می‌شد بعلاوه ده هزار نفر ازلشکر متمهدی از جمله برادرش محمد ویوسف برادر عبدالله تعایشی کشته شدند. از قشون مصر تنها سیصدنفر کشته‌شدند.

این جریان برای مهدی سودانی مدعی مهدویت بسیارگران تمام شد. محمد احمد محرمانه با حاکم « بارا » بنام « نورعنقره » ائتلاف کـرد و در یك درگیری

ساختگی بارا را فتح کرد و ابیض را محاصره نمود . مبلغین وی دراین هنگام بـه نواحی اطراف رفتند و تنش تندی را در مردم آن نواحی ایجادکردند. روز پنجم ژانویه مهدی یك ناحیه را بنام «وارا» فتح کرد و روز نوزدهم « ابیض » ناشی از گرسنگی مجبور به تسلیم شد. غنائم زیادی همراه با اسلحهٔ قابل ملاحظه‌ای بدست یاران مهدی سودانی افتاد و این فتح آوازهٔ او را در سراسر سودان بـه‌گوش قبایل بزرگ رسانید .

عبدالقادر پاشا نتوانست تحمل این پیشروی را در کشورش داشته باشد لذا قشون بزرگی ترتیب داد وشخصاً برای قلع وقمع کردن مهدی‌سودانی به‌میدان‌آمد اما بعضی‌ازعناصر درونی که بسودان طمع داشتند برعلیه وی در دربارمصر سعایت کردند در نتیجه حکومت مصر ناگهان وی را به دربار احضار کـرد و بجای وی علاءالدین پاشا را منصوب کرد و ریاست قشون را بـه یك سرکردهٔ انگلیسی بنام «کلنل هیکس» داد و اسم «هیکس» را هم پاشا گذاشت.

یازده هزار نفر همراه با پنجهزار و پانصد شتر ، پانصد اسب ، چهار توپ کروپ ده عدد توپ کوهستانی، شش عدد توپ ازنوع «نوررونفلت» ونیزچندافسر خارجی‌ازجمله «کلنل فرکومار» به عنوان رئیس‌ستاد ارتش، «بکباشیه سکندروف» «ورتروماسی» ، ایوانس کو خبرنگاران جراید تایمز و دیلی‌نیوز در میانشان دیده می‌شدند برای مقابله با مهدی سودانی گسیل گشتند.

رؤسای مصری مثل، سلیم‌عونی‌بیك، سیدعبدالقادربیك، ابراهیم حیدرپاشا، رجب صدیق‌بیك، خیرالدین‌بیك، عبدالعزیزبیك، والی‌بیك، ملحم‌بیك وچندین‌تن دیگر بودند. حمله روزنهم سپتامبر ازنواحی «ام» آغازگشت، بیستم سپتامبر نیروها به نواحی « دویم » رسیدند و سوم نوامبر بجانب نـواحی خشك اکشجیل راندند دراینجا تشنگی برلشکر عبدالقادر پاشا چیره شد و آنان را ناتوان از حرکت کرد که ناگهان با یورش لشکر مهدی سودانی روبرو شدند که معلوم شد آنان در همان نواحی درانتظار دشمن به‌کمین نشسته بودند . جنگی بزرگ درگرفت و در نتیجه

یازده هزارنفر لشکر مصر ازبین رفتند تنها سیصد تن توانستند جان از معرکه به در برند، هیکس، علاءالعین و دیگر افسران کشته شدند بعداً تمام سودان شرقی بغیر از سواکن از تبعیت دولت مصر خارج شد و کار مهدی سودانی هرچه بیشتر بالا گرفت .

هشتم ژانویه سال ۱۸۸۴-م حکومت مصر تحت تأثیر فشار دولت انگلیس ازتمام‌آنچه ازسودان درقبضهٔ قدرتش بود صرف‌نظر کرد ولشکر خود را ازسودان خارج کرد وبه این گونه بود که نواحی سودان مصری به تصرف دراویش درآمد . بنظر می‌رسد حکومت انگلستان که عامل نهانی تجزیه سودان از امپراطوری مصر بود درباطن دستگاه مهدیگری را رهبری می کرد. ژنرال گوردون پاشا دراین مرحله ازطرف دولت انگلستان به‌سودان فرستاده شد تا مدرن‌ترین وسائل زندگی‌را برای مدافعین سودانی یا همان پیروان مهدی سودانی آماده نماید . وی حکومت منظمی درسراسر سواحل بحراحمر برقرار ساخت . وی وقتی وارد خاك مصر شد کنسول انگلیسی «لردگرومر» به وی خبر دادکه حکومت انگلستان دستور داده است که خاك سودان باید ازمدافعین سودانی - پیروان مهدی سودانی- تخلیه‌گردد.

ژنرال گوردون به دستورحکومت انگلستان بطرف خرطوم حرکت کرد ودر هجدهم فوریه سال ۱۸۸۴-م به‌خرطوم وارد شد وچون کسی که خود مالك آن‌ناحیه باشد دست به‌آنچه می‌خواست زد، ولی پیروان مهدی اوراکشتند.

مهدی سودانی روز ۲۱ژوئیه سال ۱۸۸۵-م دچار تب شدیدی شددرحالی که خلفاء سه‌گانه وی و امراء لشکرش بر بالینش حاضر بودند ، جهان را وداع گفت .

مهدی سودانی وقتی فهمید که هنگام مردن است به‌کسانی که بربالینش‌بودند باصدای ضعیفی گفت :

- آگاه باشید که پیغمبر صلی‌الله علیه و آله عبداله صدیق را خلیفهٔ من قرارداد ، او از من و من از وی می‌باشم ، آن چنان که مرا

اطاعت کردید، وی را اطاعت کنید. پس از آن استغفار نمود، شهادتین برزبان جاری ساخت، دست ها را روی سینه گذاشت و مرد[1].

هنوز آخرین نفس مهدی سودانی تمام نشده بود که حاضرین جلو آمدند، با عبدالله بیعت کردند و او را «خلیفه مهدی» نامیدند. جسد متمهدی را غسل دادند و کفن کردند و درهمان غرفهٔ خویش بخاك سپردند. بعداز آن ضریحی ازچوب برسر قبرش نصب کردند و پیراهن سیاهی روی آن کشیدند، قبه‌ای بر بالای آن ساختند که آن را «قبةالمهدی» می نامند ومردم به زیارت آن می‌روند. چاهی هم درجنب آن قبه کندند که زائران از آن آب می آشامند و وضو می‌سازند.

بعد از مهدی سودانی عبدالله تعایشی بر مسند حکومت قرارگرفت و مردم سودان ازمصر گرفته تا ماوراء خط استوا، از سواحل بحراحمر تا دیگر اقصی نقاط برایش پول ارسال می کردند.

درایران هم زمینهٔ مهدویت کم کم مهیا شد که این‌خود به‌عواملی چند ازجمله افراد زیر بستگی داشت:

میرزا شفیع تبریزی ـ در زمانی که بعضی ازعلماء ومجتهدین ایرانی فارغ‌التحصیل نجف و کربلا که ازشاگردان شیخ‌احمد ویا سیدکاظم رشتی بودند، عقیدهٔ استاد خود را درحوزهٔ درس وتدریس درمیان مردم اشاعه می‌دادند ،که آذربایجان از همه جا بیشتر ـ این علماء را در خود داشت : حاج محمد حمزه شریعتمدار ، ملامحمد حجةالاسلام ممقانی، میرزا ابوالقاسم حجةالاسلام و بالاخره میرزا شفیع تبریزی درآذربایجان عقاید مذهب شیخی را ترویج می کردند. میرزا شفیع‌تبریزی که هم درمکتب شیخ احسائی وهم سیدکاظم رشتی حاضر می‌شد و درس می گرفت خود درتبریز سخت مکتب شیخی را تبلیغ می کرد . کم کم براثر تبلیغ دیگرعلماء درنقاط مختلف آذربایجان تحولی درتشیع بوجود آمد ومردم کم کم براین پندار که

۱ـ باب‌الابواب، ص۶۰.

امام زمان هر آن ممکن است ظهور کند، خودرا آماده کرده بودند، اوضاع آشفته و وضع نابسامان اقتصادی آن دوره هم این روند را تشدید می کرد آنان در پی زندگی بهتر انتظار هر کسی را داشتند چه رسد به امام‌زمان که سالها درانتظارش روزشماری می کردند. این طرز تلقی و برداشت شرائط را به‌نفع سیدعلی‌محمد باب جلو برد و اوهم درشیراز مدعی مهدویت کرد و گفت:

من همان امام غایب هستم که هزار سال است چشم براه او هستید که بیاید و ستم را ازمیان بزداید.

فصل سوم

بابیگری - زادگاه، کودکی وجوانی باب.

ـ باب یا علی محمد شیرازی دراول محرم سال ۱۲۳۵ هـ ق برابر با هشتم آبان ماه ۱۱۹۹ـش ونهم اکتبر سال ۱۸۲۰ـ م درمحلهٔ شیشه‌گران شیراز به‌دنیا آمد. محلهٔ شیشه‌گران درحوالی مسجد نو شیراز ـ نزدیکی‌های شاهچراغ ـ واقع بود، درحال حاضر درمسیر خیابان واقع شده واثری ازآن نیست. آن هائی که ساکن آن حوالی درشیراز می‌باشند احتمالا آن‌کوی را به‌علت ویژگی خاصی که داشته بیاد دارند.

کوچه‌ای که درمحلهٔ شیشه‌گران منظور نظر است خانه‌ای بودکه علی محمد شیرازی درآن متولد شد. محلهٔ شیشه‌گران بافت بسیار قدیمی داشت، وکوچهٔ زادگاه باب کوچه‌ای بس تنگ و دلگیر و خانه‌هائی متعلق به اقلیت های کلیمی و زرتشتی درآن بیشتر بچشم می‌خورد، آمد ورفت‌های مشکوك شبانه درون آن‌کوچه آن‌جارا بیشتر بیك مرکز سری تا یك محل سکنی تبدیل کرده بود. بعدها که معلوم شدآن خانه درآن‌کوچه قبله‌گاه بابیان وبهائیان جهان‌است علماء شیراز ازشهرداری خواستندآن‌را درمسیر خیابانی که ازآن نزدیکی می‌گذشت قراردهد وخانه وکوچه همانطورکه‌گفتیم ازبین رفت اما شاید خاطرات آن‌کوچه برای بعضی قدیمی‌تر ها ـ یا جوانان قدیمی ـ که در آن ایام روزگار شباب را می‌گذرانیدند هنوز فراموش نشده باشدکه بازگوئی آن محلی دراین‌جا ندارد...

سید علی محمد شیرازی فرزند رضا ـ معروف به محمدرضا بزاز شیرازی ـ وخدیجه بود . محمدرضا بزاز خیلی زود مرد و خدیجه ، عیالش را با طفل یکساله بی‌سرپرست گذاشت اما خدیجه مادر سیدعلی‌محمد را برادری‌بود که ازنظرمالی وضع‌خوبی‌داشت او به‌تجارت مشغول‌بود. سیدعلی تاجر که شیرازی‌ها به‌او خال- یعنی دائی-می گفتند چون‌شوهرخواهر خـود را از دست داد سرپرستی خواهروخواهرزاده‌اش را به‌عهده گرفت . سید علی تاجر خواهر ـ زاده‌اش را درسنین شش یا هفت سالگی همان‌گونه‌که رسم آنزمان بود به مکتب خانه‌گذاشت. چون هنوزمدرسه‌ای بشکل‌امروزی‌نبود ومدیرومعلمی نبودند شیخ یاملای

«علی‌محمد شیرازی» معروف به «باب»

مورد احترامی، هم نقش مدیر و هم نقش معلم و ناظم را ایفا می کـرد، علی محمد شیرازی را نزد شیخ عابد درمکتب قهوهٔ اولیاء گذاردند، امـا علی محمد از همان نخست دست ودلش به‌درس ومشق نمی‌رفت:

«خال حضرت‌باب، ایشان را برای درس خواندن نزد شیخ‌عابد بردند، هرچند حضرت باب به‌درس خواندن میل نداشتند ولی برای‌آنکه به‌میل خال بزرگوار بد رفتار کنند به مکتب شیخ عابد رفت.[۱]

۱ــ نبیل زرندی ، تاریخ نبیل ص۶۴.

گرچه بهائیان سخت کوشیده‌اند که نشان دهند علی محمد شیرازی نخوانده ملا شده و ازعلم لدنی همانند پیامبران برخوردار بوده ولی مدارك و اسناد خلاف این را ثابت می کند:

«... وکتب میرزا ابولفضل فی کتاب خطی بان الباب کان یبلغ من العمرست اوسبع‌سنوات‌عندما دخل مدرسةالشیخ عابد وکانت‌المدرسه تعرف باسم قهوه اولیاء ومکث‌الباب فیها خمس سنین تعلم فیها مبادی ـ اللغه ـ الفارسیه.»

ترجمهٔ آن این‌است‌که : میرزا ابوالفضل در کتاب خطی می نویسد ، به اینکه علی‌محمد شیرازی شش، هفت ساله بودکه وارد مدرسه شیخ عابدگـردید و مکتب معروف به قهوهٔ اولیا بود، باب در آن مکان برای مدت پنج سال اصول زبان فارسی آموخت[1].

سیدعلی‌محمد شیرازی بعدها درکتاب‌هایش در مورد آن روزها، ازجمله در کتاب بیان عربی خاطراتش را بگونه‌ای منعکس می‌نمایـد و یادآور می‌شود کـه روزهای رنج آوری پشت سر گذاشته است بطوری کـه از معلم خویش ـ که او را محمد گفته ـ خواسته است از تنبیه بدنی وی دست بـدارد و وی را ازحد وقار بیرون نبرد[2].

این گفته بنابراین باآنچه عباس عبدالبهاءکه‌بعدازپدرش‌رهبربهائیان‌شد اظهار نموده‌کاملا مغایرت دارد چون وی ادعا می کند :

«... اما حضرت اعلی روحی له‌الفدا درسنین جوانی یعنی‌وقتی

۱ـ میرزا ابوالفضل گلپایگانی، مطالع‌الانوار عربی، ص ۵۵.
۲ـ مفاوضات، گفتگو برسر ناهار، ص۱۹.

بیست و پنج سال از عمر مبارکش گذشته بود که قیام فرمودند. درمیان طایفه شیعیان عموماً مسلم است که حضرت ابداً درهیچ مدرسه تحصیل نفرمودند و نزد کسی اکتساب علوم نکردند و جمیع اهل شیراز این را گواهی می‌دهند[۱]».

حال باید دید دیگر اسناد بهائی وبابی وغیره دراین مورد چه می‌گوید:

«... علی محمد شیرازی در کودکی و نوجوانی بنا به تصریح محمد نبیل زرندی ومیرزا ابوالفضل گلپایگانی در کتاب «کشف الغطاء»[۲] و اشراق‌خاوری در کتاب«گنجینه حدود احکام و مقاله‌ی[۳]«نفحات‌مشگبار»[۴] ورساله‌ی «ایام‌تسعه»[۵] و کتاب«رحیق‌مختوم»[۶] و کتاب‌قاموس‌توقیع‌ضیـنع[۷] وعبدالحسین آواره در کتاب«کواکب‌الدریه، وفاضل مازندرانی در کتاب «اسرارالاثر خصوصی» و کتاب ظهورالحق و احمد یزدانـی در کتاب «نظراجمالی به‌دیانت‌بهائی[۸] وعلی‌اکبرفروتن در کتاب «درس‌نهم‌اخلاق»[۹]

۱ـ زعیم‌الدوله مفتاح باب‌الابواب، ص۷۳.

۲ـ میرزا ابوالفضل گلپایگانی: مطامع‌الانوار، عربی، ص۵۵.

۳ـ مفاوضات، گفتگو برسر ناهار ص۱۹.

۴ـ اشراق و خاوری در گنجینه حدود احکام چاپ چهارم .

۵ـ تهران، مؤسسه مطبرعات امری، ۱۲۱ بدیع، دارای ۵۸۰ صفحه .

۶ـ تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۰۲ بدیع ص ۱۰۴۵

۷ـ ایضاً، ۱۱۸ بدیع حروف ش‌تای ۴۳۰صفحه.

۸ـ ج۱ ص۳۱ با ۵۷۵صفحه ۲۵سطری درچاپخانه «السعاده مصر در بیستم محرم ۱۳۴۲ ه. ق برابر با سوم سپتامبر ۱۹۲۳.

۹ـ لجنهٔ ملی نشریات امری ص ۱۲، ۱۳۲۶ هـ ـ ش ، چاپ اول، تهران.

آورده‌اند کـه علی محمد شیرازی درسن ۸ـ۶ سالگی در مدرسهٔ قهوهٔ اولیاء شیراز به مجلس درس شیخ عابد که از شاگردان شیخ احمد ـ شیخی مسلك ـ می‌رفته است. علی‌محمد شیرازی برای مدت پنج‌سال‌به‌تحصیل قرائت و کتاب‌های فارسی اشتغال داشته.

خود علی محمد شیرازی هم درس خواندن را در مکتب انکار نمی کند ، او دربحثی که با علماء برسر موضوع مورد دعوی خویش داشته بگونه‌ای صریح بـه درس خواندن و مکتب رفتنش اشاره می کند:

نظام‌العلماء خطاب به علی محمد شیرازی یا باب چنین گفت : باب‌گفت : علم فرغ مستنبط از کتاب وسنت است و فهم کتاب و سنت موقوف است بر علوم بسیار...

باب گفت :کدام قال را ؟

نظام‌العلماء پاسخ داد :

«قال، یقول، قولا، سپس خود مانندا طفال نو آموزدبستان‌به‌صرف آن پرداخت : قال، قالا، قالوا، قالت، قالتا، قلن. سپس روبه باب کرد و گفت: باقی را شما صرف کنید.

علی محمد شیرازی جـواب داد : **در طفولیت خوانده‌بودم فراموش شده است**[1]

نگارندهٔ کتاب فتنه باب که از جمله نویسندگان معتبر در ایـن زمینه است و شخصاً جریانات مربوط به باب را پی‌گیری کرده ومطالعات‌جامعی درموردشخص

۱ـ اعتضادالسلطنه ، فتنهٔ باب ، توضیحات و مقالات بـه قلم عبدالحسین نوائی ، انتشارات بابك، چاپ سوم، ۱۳۶۲ ص ۲۸.

علی‌محمد شیرازی دارد نوشته‌هایش یکی از اسناد معتبر وقوی تاریخی دراین زمینه بحساب می آید اوپیرامون تحصیلات باب چنین می نویسد :

« ... تحصیلات باب چندان مفصل نبوده است . معلم او شیخ محمد عابد ازمکتب داران شیراز بوده وپس ازاظهار امرباب، این معلم به شاگرد خود ایمان آورده است (الکواب‌الدریه ص ۳۱) ولی مدارك بسیاری دال‌بر تحصیل باب در دسترس است‌که بچند نمونهٔ دیگر اشاره می‌شود :

ـ علت کناره‌گیری او ازتحصیل معلوم نیست، شایدکندی ذهن او باشد[۱].

و در جای دیگر:

«... درهنگام درس خواندن بسیار کودن وبلیدبود ومیلی به‌درس نداشت تا جائی که مورد توبیخ سیدعلی قرار گرفت (منظور دائی او) و شیخ عابد نیز اورا تنبیهات یدی می‌نمود وبه‌همین جهات است کـه سید علی‌محمد درکتب خود ازتنبیه یدی به‌شدت منع کرده است زیرا خاطرهٔ دورهٔ تلمیذ خود را فراموش‌نمی‌توانست بکند[۲]. بالاخره چون‌تحصیلات او به‌جائی نرسید سیدعلی دائی‌اش او را از مکتب بیرون آورد و بکاری گماشت .

سید علی محمد چند سال بعد (۱۲۵۸ـه) با زنی بنام «حبیبه» ازدواج کرد و

۱ــ تاریخ ونقش سیاسی رهبران بهائی، ص ۶ـ۷.

۲ــ فتنهٔ باب، ص۱۵۹.

یکسال پس از ازدواج صاحب پسری شد که او را « احمد » نام نهاد. احمد درسال ۱۲۵۹ در همان شیرخوارگی مرد. باب بعدها دربارهٔ زن و فرزند خویش آیه‌هائی ساخت. حبیبه تا سال ۱۳۰۰ـه زنده بود[۱].

بعدازاین جریان سیدعلی‌تاجرعلی‌محمد شیرازی را با خود به‌بوشهر می‌برد ودرحجرهٔ خویش به اوکاری محول می‌نماید؛ علی محمد شیرازی خط فارسی را خوش می‌نوشت:

«... آنگاه مبادی زبان فارسی و عربی را یادگرفت و همت در فراگرفتن خط نستعلیق گماشت و درآن تبرز واشتهاری پیدا نمود. همین که بسن بلوغ رسید، دائیش او را با خود وارد تجارت کرد وفنون داد و ستد را به وی آموخت ... میرزا علی محمد را دائیش ازشیراز به‌بوشهر برد و او تا سن بیست سالگی نزد دائیش بود[۲].

سید علی محمد شیرازی ازبوشهر به‌کربلا می‌رود اما دوباره به بوشهر بازمی‌گردد، دراین مقطع که سال ۱۲۶۳ـه می‌باشد محمد علی سخت پای بند مذهب شیعه بوده ودر مجالس سوگواری و عزاداری آل‌عبا شرکت جسته و بسیار اظهار تأسف و سوگواری می‌نموده است[۳] تااین‌که بعلت نشست وبرخاستی‌که با افرادی خاص بعمل می‌آورد تفکراتی تازه به سرش می‌زند. در حقیقت وی در بوشهر دستخوش ناراحتی‌های روانی گردید. همان‌گونه‌که همه می‌دانند بوشهر یکی از نقاط‌گرمسیری ایران است بویژه درتابستان تحمل گرمای آن حتی برای افراد بومی درسایه هم بسیار سخت است چه رسد به‌این‌که یك‌نفر از محل خوش‌آب و هوائی

۱ـ ژورنال آزیاتیك سال ۱۸۸۹، شمارهٔ ۱۲.

۲ـ زعیم‌الدوله، باب‌الابواب، ترجمهٔ فرید گلپایگانی ص۷۳.

۳ـ فتنهٔ باب، ص ۱۱۰.

چون شیراز درآن گرمای ظهر بوشهر ساعت‌ها با سر برهنه درمعرض آفتاب قرار گیرد واین عمل را مدت‌ها ادامه دهد:

«... حضرت باب غالب اوقات در بوشهر بـه تجارت مشغول بودند وبا آن که هوا در نهایت درجه حرارت بود هنگام روز چند ساعت بالای پشت بام منزل تشریف می‌بردند وبه نماز می‌پرداختند. آفتاب در نهایت درجه حرارت می‌تابید ولکن هیکل مبارك قلباً بـه محبوب واقعی متوجه ...[۱]».

این شیوه اثرات سوئی بر جان وروان سیدعلی‌محمد شیرازی داشت‌ولاجرم وی دستخوش ناراحتی‌های روحی شد وآفتاب سوزان بوشهر اثر خود را گذاشت هم مورخین مسلمان وهم‌چنین بابی‌وبهائی درمورد اقامت وی دربوشهروایستادنش درزیرآفتاب بطور مستقیم وغیرمستقیم اشاراتی به آشفتگی‌های روانی وی دارند:

«... در قرب آن ایام با آن حرتموز (گرمای تابستان) که در بوشهر آب را درکوزه می‌جوشانید با کمال لطافت و نـزاکت سوری تمام ایام را از بامداد تا شام آن بزرگوار در بلندی بـام ایستاده در برابر آفتاب بخواندن زیارت عاشورا و ادعیه ومناجات و اوراد و اذکارمشغول بودند ...[۲]».

و درجای دیگر:

۱ـ اشراق خاوری، تلخیص نبیل زرندی، ص۸۶.

۲ـ «میرزا آقاخان کرمانی بابی» کتاب هشت بهشت ص۲۷۶.

ـ تأثیر آفتاب سوزان وفعالیت دائمی وی اثرعمیقی درآشفتگی خاطرش داشتند، به‌علاوه تماس وی با اروپائیان درآن مکان، انحرافاتی درطرز فکر وی بوجودآورد وعامل دیگری درتغییر روحیات وی بشمار می‌رفت.»[1]

منابع بابیه و ازلی دراین‌مورد چنین نظر می‌دهند:
«میرزا علی‌محمد» مشهور به باب فرزند بزازی بودکه درشیراز متولد شد، سپس به‌بوشهر رفت وحجره‌ای برای تجارت گشود. وی دربوشهر به‌تسخیر شمس پرداخت .

آفتاب سوزان وچندین ساعت متوالی درقبال‌آفتاب ایستادن و اذکاری را بر زبان راندن و بخور دادن وبرای تقویت حافظه‌کندر تناول‌کردن و ادامه دادن‌به‌آن دگرگونی خاصی درافکار وعقاید او پدیدآورد . هنوز روشن نشده‌که باب تسخیر شمس را از چه کسی آموخته ، فقط احتمال دارد درآن ایام کـه باب تجارت بین فارس ، به ویژه با هند برقرار بود باب ازاین‌طریق بوسیله‌کسانی تشویق شده‌باشد

و اما درمـورد علوم غریبه تسخیرشمس صحیح نیست یعنی‌ظاهراً مانندعلم احضار ارواح می‌ماندکه هردو درست فهمیده نشده‌اند. دراصل بایدگفت ارتباط با شمس ویا ارتباط با ارواح ونه تسخیرآن . حال اگرکسی درصدد ارتباط یا به زعم خود تسخیرشمس برآید موجب هلاك و تباهی سلول‌های مغزی خود خواهد شد ، واگر فردی مدت دوماه متوالی به‌این‌کار بپردازد خط بطلان بروی بایدکشید چون دیگر هیچ‌کس وهیچ‌دوائی اورا معالجه نخواهدکرد حال ببینیم علی‌محمدشیرازی این راه را تاکجا پیموده است:

«... میرزا علی‌محمد را دائیش با خود از شیراز به بوشهر برد

۱ـ کتاب تمدن ایران، تألیف جمعی ازخاورشناسان، ص ۳۱۹.

او تا سن بیست سالگی نزد دائیش بود ، در این اثنا بـه امور روحانی اشتغال پیدا کـرد و اوقات خود را به عبادت و ریاضت مصروف داشت او می‌خواست روحانیت ستارگان را تسخیر کند! در همان اوقاتی که در بوشهر در سرای حاج عبدالله (یکی دیگر از دائیانش) بود گاهی بالای پشت بام می‌رفت سرش را برهنه می‌ساخت، ازهنگام ظهر تا عصر زیـر برق آفتاب می‌ایستاد و اوراد و اذکارمخصوصی زمزمه وتلاوت می کرد. خوانندگان بایدبدانندکه هوای بوشهرزیاده ازحدگرم است وحدمتوسط حرارت آن به چهل‌درجه سانتی گراد می‌رسد ـ البته درسایه ـ. درجریان این ریاضت دشوار درهوای‌گرم بوشهر قـوای جسمی او تحلیل رفته و نوعی نوبه عصبی بر او عارض شد . دائیش درکار او سرگردان بماند و هرچه اورا پند و اندرز می‌داد سودی نمی‌بخشید، ابتدا اورا ازاین‌اعمال طاقت‌فرسا منع می کرد، ولی‌سرانجام خشمگین شد وبامشورت برادران وفامیل خود ـ علی محمد ـ را ناگزیر ازترك بوشهر کرد و به قصد کربلا ونجف فرستاد تا شاید دراثر تغییر آب وهوا واستشفاء به‌آن دومقام‌ازاین مرض عصبی بهبودی وشفا حاصل کند[1] ...».

بهائیان دراین مورد نظریه خاصی ارائه می‌دهند :

«... این که مشحور شده که‌آن‌جناب متحمل ریاضات می‌شدند و یا آن که خدمت پیری و مرشدی باشد افترای صرف و کـذب محض است.[2]»

۱ـ زعیم‌الدوله ، مفتاح باب‌الابواب ، یا تاریخ باب و بهاء ، انتشارات فرخی ، تاریخ نشر نامعلوم، ترجمه فرید گلپایگانی. صفحات ۷۲ و۷۳.

۲ـ کتاب نقطة‌الکاف میرزاجان‌کاشانی، ص۱۰۹، به‌اهتمام ادوارد براون، چاپ مطبعه‌ی بویل، لیدن هلاند، ۱۳۲۸. ه

اصرار تشخیر شمس و ریاضت در هوای گرم از نوشته‌های خود باب هم کاملا مشهود است. میرزا رضاقلی‌خان هدایت دراین مورد نظرش چنین است:

« ... اثـرات سوء حرارت شمس رطـوبت دماغش را بکلی زائل و به‌بروز شمساتش نائل ساخت» .

بابیان و بهائیان نیز خود دراین مورد که علی محمد شیرازی ریاضت کشیده و درهوای گرم بوشهر ظهرها به شام رسانیده و درنتیجه دچار ناراحتی های عصبی شده کلامشان محکم‌ترین سند است :

« ... روزها درآن آفتاب گرم که حدتی بشدت دارد سر برهنه می‌ایستاد و به دعوت عزائم عزیمت تسخیرشمس داشتی...[1]».

ویا :

«...گویند وقتی برای تهذیب وتکمیل نفس در بوشهر بر بام‌ها بر مـی‌آمد و در بـرابـر آفتاب با سر برهنه می‌ایستاد و اوراد مجعوله می‌خواند ...[2]».

در بوشهر علی محمد شیرازی به دلیل همین گوشه‌گیری و بام نشینی مشهور شده بود وچون مرتباً اوراد زمزمه می کرد اورا **سید ذِکر** لقب داده بودند . البته او القاب دیگری هـم بعدها مانند **عبدالذکر باب‌الله** ، **نقطه اولی** ، **طلعت اعلی**

۱ـ میرزا احمد روحی و آقاخان کرمانی، هشت بهشت، ازانتشارات بابیان، تهران مجموعاً ۱۸ + ۳۳۰ صفحه، ص۲۷۶.
۲ ـ اعتضادالسلطنه، فتنه باب.

و یا نقطهٔ بیان پیدا کـرد . علی محمد شیرازی از همان زمـان به جمع آوری و رونویسی مناجات ها و ادعیه اسلامی روی آورد و رفته رفته دعانویس و مناجات ـ پرداز شد[۱].

تاریخ نبیل زرندی این موضوع را تأیید می کند که علی محمد شیرازی بر پشت بام به ریاضت می‌پرداخته :

«ازصبح تا شام بربالای بام خانه می‌ایستاده وروبه‌آفتاب اوراد و اذکار می‌خوانده است . «حضرت باب» غالب اوقـات در شهر بوشهر به تجارت مشغول بودند ، و باآن‌که هوا در نهایت درجه‌ی حرارت بود هنگام روز بالای پشت بام تشریف می‌بردند و بـه نماز مشغول بودند . آفتاب درنهایت می‌تابید... ازهنگام فجر تا طلوع آفتاب وازظهر تاعصر به عبادت می‌پرداختند ... حضرت باب در هنگام طلوع آفتاب به قرص شمس نظر می‌فرمودند و مانند عاشقی به معشوق خود به او توجه کرده با لسان قلب با نَیر اعظم به راز و نیاز می‌پرداختند ، مـردم نادان و غافل چنان می‌پنداشتند که‌آن‌حضرت آفتاب پرست هستند[۲].

دعوی بابیت

ریاضت دشوار در هوای گـرم بوشهر منجر بـه تحلیل رفتن قوای جسمی سیدذکر یا علی‌محمد شیرازی شد و بالاخره دچار نوعی نوبهٔ عصبی گردید . خال وی سیدعلی تاجر (دائی‌باب) به تکاپوافتاد وحال خواهرزاده‌اش اورا سخت‌مشوش

۱ـ کتاب کـواکب الدریه ، ج ۱، ص ۳۴، چاپ مصر ، مطبعهٔ سعادت ۱۳۴۲- ﻫ (۱۳۰۲ شمسی).

۲ـ کتاب، تلخیص تاریخ نبیل‌زرندی، ص۶۶، تهران، لجنه‌ی ملی‌نشر آثار امری ۱۳۱۵، ۱۳۲۹ش.

ساخت ابتدا هرچه نصیحت و پند داد به خرج نرفت سپس در پی معالجات همه‌جانبه‌ای برآمد اما چون معالجات هم مؤثر نیفتاد با مشورت و تصمیم فامیل بر آن شد که علی‌محمد را به کربلا و نجف بفرستد تا بلکه تغییر محیط ومتوسل شدن به آن دو مقام روحانی بهبودی و عافیتی در کردار و حالات خواهرزادهٔ نیمه مجنونش حاصل شود.

علی محمد شیرازی بیست ساله بود که به عراق رفت و در آنجا با بعضی از شاگردان «سیدکاظم» رشتی آشنا و به محضر درس او کشانیده شد:

«... درهمان زمان که درعتبات مشرف بودم وچند وقتی به‌درس حاجی سیدکاظم تلمذ می‌نمودم میرعلی محمد هم ـ یعنی همان باب ـ به درس او می‌آمد وقلم و دواتی به همراه داشت وهرچه سیدکاظم می‌گفت از رطب و یابس می‌نوشت و ریش خود را می‌تراشید یا با مقراض از بیخ قطع می‌کرد»[۱].

درمورد تحصیل سید باب می‌خوانیم که :

«ازحاجی ملاباقر واعظ‌شیرازی در کربلاشنیدم میرزاعلی‌محمد مدتی در مسجد پشت سر ضریح حضرت سیدالشهدا (ع) مشغول به‌ریاضت بود . تمام روزهای تابستان به روزه بسرمی‌برد و در تمام روز و شب یك نوبت غذا می‌خورد آن هم بدون حیوانی وحاج‌سیدکاظم‌رشتی را باب به سوی امام عصر معتقد بوده و اسم باب بر او مقرر گردید . حاج سیدکاظم را باب الله المقدم در نوشتجات می‌نویسد. از رقعه‌جات

۱ـ قصص‌العلماء، میرزا محمد تنکابنی ، ص۵۶.

او بسیار دیده‌ام (حاشیهٔ نسخه)[۱].

علی‌محمد شیرازی یا باب در کربلا مرتباً درمحضر تدریس و تعلیم سیدکاظم رشتی که شرحش قبلا به تفصیل رفت حضور پیدا می‌کرد و شرحی را که استادش بر کتب شیخ احمد احسائی مانند فرائد و شرح آن و شرح زیارت جامعه و شرح عرشیه برای آنان می‌گفت، می‌شنید و یادداشت می‌کرد. پس از مدتی وی ازصف شاگردان به ملازمت و خدمت سیدکاظم پیوست . او هر آنچه را که در محضر استادش نمی‌فهمید ازخود سیدکاظم توضیح می‌خواست[۲].

در مورد اقامت علی محمد شیرازی در کربلا اختلافاتی بین نظریهٔ بابیان و بهائیان و دیگر منابع بچشم می‌خورد اما همه براین‌نکته حکایت می‌کند که وی در کربلا بوده . بابیان و بهائیان مدت اقامت باب را در کربلا دوماه گفته‌اند و اصولا حضور او را در درس‌های سید کاظم انکار می‌کنند ، بهائیان سعی دارند این‌گونه تفهیم نمایندکه باب همانند پیامبران سلف «امی» بوده‌است، مخالفان‌بهائیان‌دلائلی دارند که می‌رساند باب حداقل چهارسال در پای درس سید کاظم رشتی بسربرده . مدارك معتبری ازخود باب دردسترس است که جای هیچ‌گونه صحبتی برای دعوی ویا شکی برای این ادعا باقی نمی‌گذارد. باب درنوشته‌هایش درپایان خطبه‌ی اول تفسیر سوره‌ی بقره می‌گوید :

« ... خبر فوت دانشمند جلیل و معلم من ـ منظور سید کاظم رشتی ـ رسید ، پیش از رسیدن این خبر خوابم را به برخی ازمردم خبر دادم‌که فوت اورا درخواب شنیده بودم ...[۳]».

۱ـ فتنه باب، دکتر عبدالحسین نوائی، ص۲۳۳.

۲ـ باب‌الابواب، ص۷۴.

۳ـ شیخیگری وبابیگری ، ص۷۴.

می‌بینیم کـه باب دراین بیان بطرز روشنی سید کاظم رشتی را معلم خویش خوانده وحضورش را درنزد وی مسجل می‌سازد. درهمین مورد از باب و کلمات او یاری می‌جوئیم:

«... از آنجائی که همیشه صبح می‌دیدم قرآن‌تلاوت می کردند.. خواستم کشف غطاء شود که عمل مطابق ذکر قولی شود ، از وقت نزول قرآن تا نوزده ۶۶ سنه که عدد (الاه) باشد ظاهر آل محمد که هر ۶۶ حول یك حرف بسم‌الله‌الرحمن رحیم گذشت وچهار سند مزید برصورت جمع چهار کلمه بود که به‌زبان شیعه خالص یعنی«حاج سید کاظم علیه‌صلوات‌الله ثم علیه سلامه»گذشت واز این‌جهت بود که حروف بسم‌الله رحمن‌رحیم که کل قرآن دراوست، نزد اوجمع شدند و۱۹روز به اول ظهورسرمانده به ملاعلی و اصلاو اول سنه ۱۲۶۰ اول ظهور سر (یعنی باب)بود[1] .

ازبیان علی‌محمد شیرازی این‌چنین استنباط می‌شود که حتی او با سید کاظم رشتی شب‌هائی را به‌صبح رسانیده که خواندن وتلاوت او را می‌دیده است. باب در دعای زیر شرح داده است که سال‌های عمر خود را تا سی‌سالگی در کدامیك از شهرها گذرانیده :

« یا الهی تعلم ان من اول یوم‌الله ای خدای من می‌دانی کـه از هنگام‌آفرینش من ازباب محبت تا پانزده سال ازعمرم درزمینی که در آن [شیراز] مرا آفریدی بوده‌ام وسپس به جزیره‌ی دریا [بوشهر] مرا بردی وتا پنج سال درآنجا تجارت نعمت هایت را نمودم ـ منظور همان سال‌هائی است کـه در حجرهٔ دائیش بشاگردی مشغول بوده و روزها را در

۱ـ ظهورالحق، ص ۲۲۳،

آفتاب می‌گذرانیده ـ وسپس به‌زمین مقدس [کربلا] بردی یکسال در آنجا ازعمرمن گذشت وآن‌گاه برگردانیدی مرابه‌شیراز زمین‌مولودم.»

تفسیر سورهٔ بقره آغاز کار:

درماه ذیقعده سال ۱۲۵۹ ه. ق. در همان اوان که سید کاظم فوت شد باب رؤیای‌مرموزی دال بر مردن سیدکاظم وتجلیل مرکزعلمیه‌اش درکربلا ومنتقل‌شدن این مرکز به شیراز می‌بیند و از آن موقع بود که نگارش تفسیر سوره‌ی بقره را شروع کرد.

درپایان سوره می‌نویسد:

فسبحانك اللهم انك یوم‌الذی اذا اردت انشاء ذالك‌الکتاب‌قد..
درآن روزی که اراده کرده انشاءالله این کتاب را شب‌آن در خواب دیده است، زمین مقدسه (کربلا) ذره ذره شده و درهوا بلند است، وهمه‌ی‌آن آمده است در برابر خانه‌اش ایستاده. بعد خبر وفات دانشمند جلیل، دوست و معلم من (سیدکاظم) رسید، پیش از رسیدن این خبر خوابم را به برخی ازمردم خبردادم پس درود فرستد خدا براو به‌وجودش.
(ترجمهٔ مزبور عین متن می‌باشد منتهی با تصحیحاتی که هنوزهم نامفهوم است).

در نتیجه تعلیمات سیدکاظم رشتی مسئله‌ی بابیت و ظهور امام (ع) در ذهن شاگردانش آن چنان نقش بسته بود که تمامی آنان در انتظار ظهور قریب‌الوقوع امام (ع) به‌سر می‌بردند و از این نظر خود را در زمرهٔ دوستان واقعی امام (ع) می‌شمردند. آنان برای دستیابی به‌مقام نیابت و بابیت و در جستجوی شیعی کامل وتعیین رکن رابع به عبادت پرداختند و دست به ریاضت زدند. هریك دیگری را سوگند می‌داد که در صورت تشرف به حضور امام و یا علائم ظهور، دیگری را آگاه کند.

باید یادآوری کنیم که باب قبل از آن به اتفاق چندنفر به کوفه رفته بود تا در مسجد علی (ع) مشغول ریاضت شوند و به‌اصطلاح مرتاضین اربعین ـ که همان چله نشینی است ـ ویا چله بنشینند . بعد از تمام شدن این چله و ریاضت های متداولی که مربوط به‌آن ایام خاص می‌شود باب و دیگران با قیافه‌های غیرعادی از خلوت به جلوت جلوس کردند و بازهم در محضر تدریس سیدکاظم شرکت کـردند . این دوره مقارن با اواخر عمر سیدکاظم می‌شود. باب و دیگر چله‌نشینان وضع عجیبی داشتند مخصوصاً خود باب خیلی غیرطبیعی بنظر مـی‌رسید . او در آن هنگام بـا شاگردان برجسته شیخ احمد و سید کاظم افـرادی چون میرزا حسن گوهر و میرزا محیط کرمانی وحاج محمدکریم‌خان وملامحمد ماممقانی سخنانی را آغاز کـرد که آنان سخنان باب را خارج ازاسلام و مخالف با شریعت سنت پیغمبر (ص) یافتند. این افراد ابتدا سعی کردند باب را ار اشتباه بیرون بیاورند و باب هـم بیشتر سعی نمودآنان را متقاعد عقائد خویش کند وچون‌آبشان در یك جوی نـرفت ناگزیر به طرد باب‌گشتند. باب براصرار خویش افزود ومحرمانه مردم را بسوی خود خواند وآن چنان به زهد وسخت‌گیری برنفس تظاهرمی کرد که بسیاری ازمردم ساده به‌او تمایل پیدا کردند[1] .

«... هنگامی که بابکی آشنا می‌شد وکاملا به‌سادگی وی اطمینان پیدا می کرد به او می گفت : **فادخلوا البیوت من ابوابها** یعنی باید از در خانه‌ها واردآن‌ها شوید و اغلب این حدیث مشهور را بـه‌گوش‌آنان می‌خواند که **انا مدینةالعلم وعلی بابها** یعنی من شهرعلمم وعلی درآن است و مقصودش این بود همان‌گونه‌که رسیدن به خدای تبارك و تعالی جز ازطریق رسالت و ولایت ممکن نیست، رسیدن بدین مراتب هم جز

۱ـ ترجمهٔ مفتاح باب‌الابواب، تاریخ‌باب وبهاء، حسن فرید گلپایگانی، انتشارات فرخی تهران، تاریخ نامعلوم.

ازطریق واسطه مشکل وغیرممکن است ومن همان **واسطهٔ کبری** هستم و چنانکه داخل شدن به خانه جز از آن در جائز نیست همچنین داخل شدن درخانه نبوت وولایت جزاز باب روا نیست ومن آن باب هستم[۱]».

اصولا وجه تسمیه «باب» هم از همین ویژگی و طرزفکر می‌باشد و از همین جهت است که پیروان وی را « بابی » و مسلکشان را بابیه می‌گویند . حال باید بررسی کنیم که بابیان دراین مورد چه نظری دارند :

«بابیان می‌گویند آخرین کسانی که بعد ازانبیاء به ظهور «باب» بشارت داده‌اند شیخ احمد احسائی وسیدکاظم رشتی بوده‌اند . استشهاد آنان برمبنای دوخبری است که یکی را به‌شیخ ودیگری را به‌کاظم رشتی نسبت داده‌اند :

خبر اول ــ بابیان چنین نسبت می‌دهند که روزی سیدکاظم رشتی ازاستادش شیخ احمد احسائی ازمهدی منتظر (ع) واز وقت ومکان چگونگی ظهور اوپرسید. شیخ احمد چنین جواب داد:

ــ البته هرکاری در مکان و زمانی واقع و این کار هم در مکان و زمانی واقع خواهد شد ولی تصریح به تعیین آن روا نیست « لتعلمن نبأه بعدحین» یعنی بعدازاین خواهید دانست».[۲]

خبردوم ــ عبارت سیدکاظم رشتی در کتاب شرح قصیده ــ که البته اصل قضیه

۱ــ پاورقی صفحه‌قبل، ص ۷۵،

۲ــ ایضاً .

متعلق به عبدالباقی افندی موصلی است ـ مـی‌باشد . وی وقتی سلطان محمود خان ثانی آن پیراهن زربفت گوهرنشان را برای ضریح مطهر کاظمین فرستاد، قصیده‌ای سروده که سیدکاظم رشتی آن‌را تفصیل نموده است:

«بضجیع حضرتك الجواد محمد ـ وحفیدها و هوالامام‌الافضل
ازبرای پیغمبر (ص) دو اسم است، اسمی در زمین و آن محمد است و اسمی درآسمان و آن احمد است. اسم ظهور است . و مقصود این است که برای او دوظهور است اول ظهور درهمین عالم ظاهری کـه به ظاهر بدان ارتباط دارد، مانند احکام و افعال وصفات و چگونگی پیدایش آنها، محل این ظهور ومظهر این نور اسمش محمد مـی‌باشد . دوم ظهور در عالم باطنی و اسرار غیبی، مظهر این نور وظهور اسمش احمد می‌باشد وچون مخلوقات درقوس صعودند ناچار هر اندازه به این‌قوس نزدیك‌تر باشند ، غلظت و کثافت آن بیشتر و هرقدر ازاین قوس دورتـر و به مبدأ نزدیك‌تر باشند رقت ولطافتشان بیشتر خواهد بود. و ازعصر پیغمبر(ص) تا صد سال از بروج احکام مناسب آن مقام ظاهـر می‌شد و چون ابتدای قوس بود؛ تربیت به‌ظهور احکام به‌ظواهر بود البته مروج درهرصدسالی شریعت را به مقتضای ظواهرحال رعیت ترویج می کند. و چون ازبرای بدن ظاهری دومقام است اول مقامی که ... [۱]

نگارنده دردنبالهٔ این کلام می گوید: این بافندگی‌های بی‌مأخذ و مبنای سید کاظم قابل بحث نیست گفته‌های سیدکاظم و استدلال بهائیان ـ به‌گفتهٔ وی ـ چنانکه ملاحظه می‌شود همه اوهام و اباطیل می‌باشد، فقط باید کلمات آنان را ازنظر وظیفهٔ تاریخی نوشت و رد شد وقضاوت را به‌عهدهٔ خوانندگان گذارد.

۱ــ ایضاً .

بهرحال پس از مرگ سید کاظم، همان‌گونه که اشاره شد، بنابه‌دستور او که ظهور ولی عصر رانزدیك وقریب‌الوقوع میدانست شاگردانش درپی شخص‌مقصود ویا به‌عبارت‌خوداوشمس حقیقت روان شدند. یکی از این افراد ملاحسین بشرویه‌ای نام داشت. ملا حسین از اصفهان به کربلا برگشت ولی وقتی بدانجا رسید که سیدکاظم مرده بود ملاحسین چهل روز در مسجدکوفه به بست وچله‌نشینی نشست سپس به اتفاق برادر و دائی خود و جمعی دیگر درپی «شخص مقصود» به‌تکاپو افتادند.

سیدکاظم‌رشتی

ازمیان شاگردان سیدکاظم چند تن‌خود را جانشین وی دانستند و دلائلی دال بر رکن رابع وشیعه کامل بودن هم ارائه دادند که از جمله میرزا شفیع تبریزی، حاج محمدکریم‌خان ونیز باب می‌شد که این‌آخری خود ادعای بابیت نمود. البته شاگردان دیگری هم مثل میرزا طاهر، شیخ مهدی قزوینی، سید ولی‌الله، میرزا همدانی مدعی بابیت ونائبی امام (غ) را می کردند و برای خود سرسلسله‌ای هم شدند ولی هیچ‌یك ـ تعداد مدعیان به سی‌وهشت‌تن‌می‌رسید ـ ازاین سی‌وهشت‌تن کارشان مثل باب وحاج محمدکریم‌خان نگرفت که اولی به‌عنوان باب وبابیه‌ودومی به‌عنوان شیخ وشیخیه ازموقعیت ویژه‌ای برخوردار گشتند.

درابتدا هیجده‌تن ازشاگردان سیدکاظم به باب گرویدند که باب آنان‌را حروف حی خواند. به‌حساب ابجد ح معادل ۱۰ و ی معادل ۸ می‌باشد که جمعاً عدد هیجده را بیان می‌کند. باب معتقد است ومقررات شریعت خود را به‌آن عده تعلیم داد.

باب دعوت خود را از شیراز آغاز نمود و در این شهر بود کـه ملاحسین بشرویه‌ای به‌دام باب افتاد.

درشیراز ملاحسین بشرویه‌ای یك شب پس از دیدار و پرهیز فراوان از باب شنید که او «باب امام» است. آن شب مصادف با سه‌شنبه پنجم جمادی‌الاولی سال ۱۲۶۰ بود. درآن شب ملاحسین بشرویه‌ای از باب دلیل و برهان برای ادعائی کـه بنظرش غیرمنتظره‌می‌آمد، می‌خواهد وباب تفسیری دربارهٔ سورهٔ یوسف را شروع می‌کند و قسمت اول آن‌را «سورة‌الملك» نام می‌نهد. این سوره از مفصل‌ترین تألیفات باب و به «قیوم‌الاسماء» معروف است. بابیان در این مورد این مطلب را بدین‌سان حکایت می‌کنند که:

«ملاحسین چند ساعت در خارج شهر گردش کـرد درآن بین جوانی را مشاهده نمود که ... و چون بملاحسین رسید (باب) بـا تبسم سلام کـرد و فرمود الحمدلله که بسلامت وارد شدید ... ملاحسین خیال کرد این‌جوان یکی ازشاگردان مرحوم سیداست که عزیمت اورا بشیراز شنیده و اینك به پیش‌باز او آمـده است ... با نهایت محبت نسبت بمن رفتار کرد ومرا بمنزلش دعوت فرمود تا رنج سفر ازمن دورشود ... من از او درخواست کردم که از قبول دعوت معذورم دارد زیرا همراهان من درشهر به‌انتظار مراجعت من هستند فرمودندآن‌ها را بخدا بسپار ... بعد مرا امر کرد تا در خدمتشان روان شوم من هـم به‌قدری از حسن رفتار و شیرینی گفتارش متأثر شده بودم که نتوانستم دعوتش را اجابت نکنم ... پس از طی طریق بدرب منزل رسیدیم بنای منزل در نهایت ظرافت بود

جوان در را کوبید غلامی حبشی در را بگشود جوان اول وارد منزل شد وبمن فرمود ادخلوها بسلام آمنین ... خلاصه وارد منزل شدم‌صاحب‌خانه ازجلو و من از دنبال وارد اطاق شدیم[۱] ... با دست مبارك آب ریختند و من دست و پایم را شستم بعد ظرفی از شربت برای من آوردند آن‌گاه فرمودند سماور وچای حاضر نمایند وچای به‌من‌مرحمت کردند پس‌از آن اجازه خواستم مرخص شوم و عرض کردم مغرب نزدیك است همراهان منتظر من هستند به‌آن‌ها گفته‌ام هنگام مغرب درمسجد ایلخانی نزد شما خواهم آمد.فرمودند ... مشیت خدا برفتن تو قرارنگرفته برخاستم وضو گرفتم به نماز مشغول شدم ایشان نیز پهلوی من به نماز ایستادند ... این جریان که ذکرشد شب‌پنجم جمادی‌الاول سال ۱۲۶۰ هجری بودنیم‌ساعت ازشب‌گذشته بودکه‌آن جوان بزرگوار با من به‌مکالمه پرداخت و از من سؤال فرمود: بعد ازجناب سیدکاظم رشتی‌مرجع مطاع شماکیست عرض کردم مرحوم سید در اواخر حال سفارش می‌فرمودندکه بعد از وفاتشان هریك ازشاگردان باید ترك وطن‌گوید و در اطراف به جستجوی موعود محبوب پردازد... سؤال فرمودندکه‌آیا استاد بزرگوارشما برای‌حضرت موعود اوصافی مخصوص ... تعیین فرموده‌اند... عرض‌کردم‌آری...

سپس با لحن بسیار متینی فرمودند نگاه‌کن این علامات را که گفتی درمن می‌بینی؟ بعد یکایك علامات را ذکرفرمودند وبا شخص‌خود تطبیق‌نمودند ... وقتی که می‌خواستم به‌راه‌طلب قدم‌گذارم وبه جستجوی موعود پردازم دومسئله را پیش خود علامت صدق ادعای مدعی قائمیت قراردادم یکی رساله بودکه شامل مسائل مشکله و اقوال متشابهه و تعالیم باطنیه حضرت شیخ وسید مرحوم بود تصمیم داشتم هرکس آن رموز و اسرار را بگشاید وآن مشکلات را حل فرماید به‌اطاعتش قیام نمایم[۲].

---

۱ و۲ــ تاریخ نبیل زرندی، ص ۴۹.

دوم آن‌که سورهٔ مبارکهٔ یوسف را بطرزی بدیع که نظیر آن را در مؤلفات و کتب نتوان یافت تفسیر فرماید . . . سابقاً از سید مرحوم درخواست کردم که تفسیری بر سورهٔ یوسف بنویسند بمن فرمودند این کار ازعهده من خارج است حضرت موعود که بعد از من ظاهر می‌شود... بصرافت طبع و ... بدون آن‌که کسی از آن حضرت درخواست کند تفسیری بسوره یوسف مرقوم خواهدفرمود ... از استماع این بیان مبارکه چاره جز تقدیم رساله معهوده ندیدم آن را به‌حضور مبارك گذاشتم وعرض کردم خواهش دارم به صفحات این رساله نظر لطفی افکنده . . . آن بزرگوار ... صفحات آنرا ملاحظه فرمودند آن‌گاه کتاب را بسته ... و درظرف چند دقیقه حل مشکلات و کشف رموز آن را بیان فرمودند . . . بعد فرمودند اینك وقت نزول تفسیر سوره یوسف است پس قلم برداشته...

بالاخره برخاستم و... عرض کردم اجازه بفرمائید مرخص شوم آن وقت دوساعت ویازده دقیقه از شب گذشته بود ... سه ساعت از شب گذشته امر فرمودند تا شام حاضر کنند ... نمی‌دانستم چه وقت و هنگام است و از دنیا بی‌خبر... ناگهان صدای اذان صبح بگوشم رسید» .

بلانفیلد از قول زوجهٔ باب قضیه را به‌طرز دیگری نقل می‌نماید :

«یك شب سیدعلی‌محمد درحالی که حسب‌المعمول تازه‌دامادان با عیالش بود گفت امشب یکی از دوستان خیلی صمیمی وبسیارعزیزمن که بسیار شائق دیدار و منتظر او هستم بدیدار من خواهدآمد شما بروید بخوابید ومنتظر من نشوید زیرا شاید او خیلی دیر بیاید... عیال نامبرده درحالی که دراجرای دستور شوهر خود برمی‌خواست آثار بارزتصمیمی جدی را در صورت او می‌خواند و براثر فطرت باطنی فوراً دریافت که

مهمان شوهرش که منتظر اوست نباید شخص عادی و معمولی باشد ...

بالاخره صدای پائی شنیده شد و شخص مورد انتظار آمد . . .

و زن جوان . . . می‌شنید آنچه را که برای او موحب شگفتی بسیار می‌بود . . . مهمان کسی بود که بعد بنام باب‌الباب نامیده شد . . . او به شیراز آمده بود تا مأموریتی را که استاد او سید کاظم بدو داده بود (پیداکردن موعود) به‌انجام رساند ... شخص مورد انتظار بعد از ورود اعلام داشت که درجستجوی قائم موعود می‌باشد وضمناً ازخورجین‌خود یك لوح مذکوره از قِبَلِ او (سید کاظم) به‌آن‌ها «شاگردان» علاماتی داده بود که به وسیلهٔ آن‌ها می‌توانستند این مبشر الهی را بشناسند این علامات با خط فارسی و عربی بشکل یك ستاره ۵ پر نوشته شده بود بطوری که خطوط اصلی یك هیکل انسانی را نشان می‌داد ستاره پنج پر که به‌شکل هیکل‌انسانی بود پرشده بود از نوشتجاتی محتوی توضیحات وعلامات شخصی که در جستجویش می‌بود. درطی آن‌که مهمان مشغول قرائت آن لوح بود مهماندار با نهایت توجه بدان‌گوش می‌داد بعد آن عمامه سبزرنگ خود را از سر برداشته درحالی‌که صورتش با یك تبسم پرمعنی براق شده بود گفت خوب به‌من نگاه کن آیا من واجد این‌علامات هستم ـ مهمان باکمال حیرت گفت این ادعائی بس بزرگ‌است.

سیدعلی‌محمد بعد بخاطر او آورد روزی را در ایام بسیارگذشته که درمحضر سید کاظم رشتی ضمن بحث درسورهٔ یوسف بطور تأکید۔ آمیزی به‌آنان‌گفت که بحث‌آن شب را در خصوص تفسیر سورهٔ یوسف بخاطر نگاه دارند و اضافه کرد که در آینده روزی علت این توصیه مهم برآن‌ها آشکار خواهدگردید۔ بعد سید علی محمد تفسیر مفصلی برسورهٔ یوسف نوشته ومعانی پوشیده داستان را آشکار ساخته و آن را به مهمان خود داد ... او مبشر را شناخته بود ـ کسی راکه جستجو می‌کرد یعنی

امام قائم را یافته بود» .[۱]

برطبق حکایت نبیل زرند ، ملاحسین تقریباً تمام اقـوام خود را وارد جرگه می‌نماید وملامحمدعلی بار فروش وملاعلی بسطامی و نیز ملاحسین کسانی بوده‌اند که ازبین پیروان سید یعنی شیخیه نفوذ وموقعیتی داشته‌اند و دعوت وتوصیه آن‌ها به‌قبول باب به‌عنوان ریاست مؤثر و درغالب موارد مورد قبول واقع می‌شده.

کما این کـه می‌بینیم افراد وارده در حزب جدید یا به‌قول بهائیان مؤمنین اولیه کلا از شیخی ها بوده‌اند و این استفاده‌ای است کـه باب و همدستانش از سفرهٔ گسترده شده بواسطه شیخ احمد و سید کاظم نموده وبه عنوان این که این‌دو نفر بقرب‌ظهورقائم بشارت‌می‌داده‌اند عقول جوانان و افراد ساده لوح شیخی ها را ربـوده و با امیدوار ساختن به‌فتح وغلبه قائم وتصرف ممالك و قتل کفار وغیره آن‌ها را تشجیع و تشویق به فداکاری می‌کرده‌اند.

شیخ احمد احسائی

بطوری که ملاحظه‌می‌شود تمام افراد اولیه از شیخی‌ها و از جوانان بسیار کـم سن بوده‌اند ، طاهره هم شیخی بوده بطوری کـه خواهیم دید پدر بهاء نیز از ارادتمندان رؤسای

۱ـ بلانفیلد، ص ۱۲.

شیخیه بوده و ملاحسین هم بقصد پیدا کردن افراد شیخی مأمـور تهران می‌شود و برای روشن شدن این مطلب قسمت‌های زیر را ازتاریخ نبیل دراین‌جا نقل می کنم

۱۸نفر معروف بحروف حی یا تبعیت کنندگان اولیه باب عبارت بودند از : دسته مرکب ، ملاحسین ، برادرش محمد حسن و محمد باقر خالوزاده او و دستهٔ دیگر ملاعلی بسطامی و ۱۲ نفر همراهانش ـ طاهره و قدوس کـه کلا از شیخیان بوده‌اند.

«باری جناب ملاحسین بعداز آن که اصحاب سید مرحوم را به‌ـ اجرای وصایای آن بزرگوار تشویق نمودند از کـربلا به نجف عزیمت کردند میرزا محمدحسن برادرشان ومیرزا محمد باقر خالوزاده با ایشان همراه بودند ... باری این سه نفر به مسجد کوفه رسیدند [۱] . . . پس از چند روز ملاعلی بسطامی که از مشاهیر شاگردان مرحوم سید بود با ۱۲ نفر دیگر از همراهان خود به مسجد کوفه وارد شدند . . . اعتکاف چهل روزهٔ ملاحسین که تمام شد به همراهی بـرادر و خالوزاده‌اش به نجف برگشت و پس از زیارت نجف بجانب بوشهر روان‌گردید ... برحسب سابقهٔ غیبیه‌بجانب شیرازروان‌گشت وپس ازورود ازبرادر وخالوزاده‌اش جدا شد به‌آن‌ها گفت شما به مسجد ایلخانی بروید و در آنجا منتظر من باشید (وخود به ملاقات باب رفت) ...

صبح هنگام طلوع آفتاب که از منزل باب مراجعت کردم دیدم ملاعلی بسطامی با ۱۲ نفر همراهانش وارد مسجد ایلخانی شدنـد شب ملاعلی به‌من گفت خوب می‌دانی که اعتماد ما دربارهٔ توچیست ما **تورا بهاندازه‌ای صادق وراستگو می‌دانیم که اگرخودت ادعا می کردی**

۱ـ تلخیص تاریخ نبیل زرندی، ص۴۷.

قائم موعود هستی بدون درنگ ادعای تو را قبول می‌کردیم!..
من و رفقایم تو را پیروی کرده‌ایم و تصمیم گرفته‌ایم تـا مقصود خود را نیابیم دست ازطلب باز ندارید... ملاحسین درجواب ملاعلی فرمودند... من نظر بامر وفرمان آن حضرت در این شهر به‌تدریس مشغول شده‌ام تا به‌این واسطه مطابق دستور مبارکشان آن حقیقت مختفی‌و مستور بماند... ملاعلی یقین کردکه ایشان به‌گنج مقصود پی‌برده‌اند ... نزد رفیقان خود شتافت و مکالمه خود را با ملاحسین به‌آن‌ها گفت ازاین خبر قلوب آنان مشتعل شده فوراً هریك به‌گوشه‌ای شتافته به‌دعا ومناجات پرداختند . . . یکی درعالم رؤیا به‌حضور مبارك رسید! دیگری در وسط نماز به‌حقیقت پی‌برد! سومی به‌الهام الهی حضرت محبوب را شناخت! و همه بحضور مبارك مشرف شدند ... بدین‌طریق ۱۷ نفر از حروف‌حی مجتمع‌شدند... یك شب فرمودند که ۱۷ نفر مؤمن شده‌اند یك نفر باقی است کـه فردا خواهدآمد فـردا عصر در موقعی کـه باب‌الباب با هیکل مبارك به منزل می‌رفتند جوانی به‌ملاحسین رسیدکه معلوم بود همان حین ازسفر رسیده ملاحسین را درآغوش کشید وازمحبوب عالمیان پرسید ملاحسین مطابق دستوری که داشت جوابی نداده ... چون به حضرت باب اشارت‌کرد و به ملاحسین گفت چرا مرا از حقیقت امر دور می‌سازی در شرق و غرب عالم جز این بزرگوار دیگری مظهر الهی نیست . ملاحسین شرح قضیه را به‌حضور مبارك عرض فرمودند ، تعجب مکن در عوالـم روح با او مکالمه‌کردیم ما منتظر او بودیم[۱].

طبق منابع بابی درآن شب ملاحسین به‌عنوان دلیل وامتحان ازباب‌تفسیری دربارهٔ سورهٔ یوسف خواست وسیدعلی‌محمد تفسیر را شروع کرد وقسمت اول را

۱ــ ایضاً. ص۵۹

که «سورة الملك» نام نهاده بدو داد. این کتاب ازمفصل‌ترین تألیفات باب وموسوم است به «قیوم‌الاسماء».

باب به ملاحسین لقب «اول من آمن» داد، زیرا وی پیش از هر کس در دام تزویر وخدعهٔ وی افتاده بود و به تدریج ۱۷ نفر دیگر بدوگرویدند وآخرین آن‌ها ملامحمدعلی بارفروشی ملقب به قدوس است که «آخرمن آمن» نیزلقب گرفته‌واین ۱۸نفر «حروف حی» را تشکیل می‌دهند که اکنون بدان اشاره خواهم کرد.

حروف حی

اصطلاح حروف حی ساخته سید باب است و طبق بازی اعداد وحساب حروف که در نزد باب وپیروانش اهمیت فراوانی دارد «حی» مساوی است با ۱۸ (ح=۸+ی=۱۰) یعنی هیجده نفر و این اشخاص عبارتند از:

- ملاحسین بشرویه. که شرح حالش درمتن و توضیحات آمده است و دریکی ازجنگهای قلعهٔ طبرسی، به‌تیرتفنگ عباسقلی‌خان لاریجانی یا آقامحمدحسن لاریجانی وکریم‌خان اشرفی به‌خاك هلاك افتاد.
- محمدحسن بشرویه. نیز درشیخ طبرسی بود وپس ازهلاك ملاحسین، سمت ریاست جنگی بابیه و لقب ساختگی «سیدالشهدا» و«عمامهٔ سبز» اورا به‌ارث برد و درجـزو قلعگیان به قتل رسید. او و برادرش، زن نگرفتند و اولادی نداشتند. خواهرشان هم زن شیخ ابوتراب اشتهاردی بود.
- محمدباقر. پسرخال (دائی) ملاحسین وهمیشه همراه او بود به‌وسیلهٔ ملاحسین به‌مذهب باب آلوده شد ودرحرکت به‌مازندران

نیز حضور داشت و هم در آن سفر کشته شد.

ـ ملاعلی بسطامی. از شاگردان سیدکاظم رشتی بود و کمی بعد از ملاحسین به شیراز رسید و وقتی سیدعلی‌محمد، مریدان اولیهٔ خود را برای تبلیغ به‌اطراف فرستاد، ملاعلی به‌طرف عراق عرب رفت ودر آنجا به‌مناسبت اقوال وافعال کفرآمیزش که ازحدود قانون مقدس اسلام خارج بود، به زندان افتاد و شش ماه در زندان بود و بالاخره معلوم نشدکه مآل کارش به‌کجا رسید. گویا درحین انتقال از بغداد به استانبول بیمارشده درگذشت یاگماشتگان‌دولت عثمانی سربه‌نیستش کردند.

ـ ملاخدابخش قوچانی. که نام ملاعلی بعدها به‌خودگرفت.

ـ ملاحسن بجستانی. که از سایرین عاقل‌تر و سعادتمندتر بود، زیرا به‌زودی ازباب برگشت وتوبه‌نمود[1].

این درگه ما، درگه نومیدی نیست
صدبار اگر توبه شکستی بازآی

ـ سیدحسین یزدی. شرح حالش گذشت. او منشی و نویسندهٔ باب بود و در زندان ماکو وچهریق همه‌جا باب را همراهی کرد. اما درتبریز به‌روی باب تف‌انداخت وتوبه‌کرد وازمرگ نجات یافت. ولی بار دیگر درطهران، درسوءقصد شوال ۱۲۶۸ جزوبابیه دستگیرشده به قتل رسید. پدر اوهم به‌نام سید احمد، بابی بود و برادر او محمد علی هم درقلعهٔ طبرسی بود وگلولهٔ توپ سر اورا ازبدن جدا نمود.

ـ میرزامحمد روضه‌خوان یزدی. بعدها ازترس خود را شیخی معرفی

۱ـ فتنهٔ باب، ص ۱۱۳.

کرد و با خاندان حاج محمد کریم‌خان وصلت نمود.

ـ ملاجلیل ارومی. درقلعهٔ شیخ طبرسی بود وهمان‌جا کشته شد.

ـ ملایوسف اردبیلی. وی برای تبلیغ بساط باب به‌کرمان‌رفت. ولی مواجه با مقاومت شدید مرحوم حاجی محمدکریم خان شد وکاری ازپیش نبرد وازآن پس در شهرهای مختلف مشغول تبلیغ‌گردید تا این‌که قضیهٔ شیخ‌طبرسی پیش‌آمد و وی بدان‌جا رفت. اما گرفتار لشکر اسلام شد و آنان چون وی را می‌شناختند محبوسش داشتند. ولی درآن شب شوم که قوای ملاحسین بر لشکر اسلام شبیخون زدند، وی‌آزاد شده به‌قلعه رفت وهم اوبودکه به‌همراهی سیدرضا با مهدیقلی میرزا قول وقرار تأمین‌گذاشتند. اما درجزو دیگران سرانجام کشته شد.

ـ ملامحمود خوئی. نیز درطبرسی کشته شد. برادر او ملامهدی هم اول از شاگران سید کاظم رشتی و سپس ازگروندگان به باب بود.

ـ ملااحمد مراغی. اونیزازمقتولین بابیه درقلعه و درابتدا ازشاگردان سید رشتی بود.

ـ میرزا محمدعلی قزوینی. از اولین‌کسانی است‌که از جادهٔ حقیقت منحرف شده در دام شیادان افتاده است. خواهر طاهره به‌نام مرضیه در ازدواج وی بود. پدر میرزا محمدعلی موسوم بود به‌حاج عبدالوهاب قزوینی. میرزا محمدعلی درقلعهٔ شیخ طبرسی کشته شد.

ـ میرزا هادی پسرملاعبدالوهاب قزوینی. برادر بزرگ میرزا محمد علی است. وی در جنگ و جدال وارد نشده سال‌ها در

قزوین بود.

- ملاباقر تبریزی. مأمور تبلیغ در ایران و عراق بود و عمری دراز یافت.
- طاهره . معروف به قرةالعین که شرح زندگانـی و حیات پر شر و شورش پس ازین سطور خواهد آمـد و او تنها کسی است ازحروف حی که سید باب را ندیده .
- قدوس. نامش محمدعلی بارفروش است که شرح حالش کم و بیش درمتن وحواشی و توضیحات آمده . وی بی‌نهایت مورد احترام بابیهٔ اولیه بود به‌طوری که حاجی‌میرزا جانی مقام او را از باب هم برتر و والاتر شمرده است . وی بسیار جوان‌وازشاگران سیدکاظم رشتی‌بوده و درهنگام‌گرویدن به‌باب ۲۷سال داشته. باب پس ازفرستادن اتباع خود به‌قصد تبلیغ به اطراف ، خود تنها با او به سفر مکه رفت. دربازگشت ازین سفرِ نه‌ماهه بودکه قدوس با دونفر دیگر را حکمران شیراز مهار نموده درشهر گرداند و باز همین شخص بودکه به‌کرمان برای تبلیغ حاجی کریم‌خان رفت و باز همین شخص بودکه در وقایع بدشت و خراسان و مازندران خمیرمایهٔ فتنه بود.

این هیجده نفر یا به‌اصطلاح حروف حی (=۱۸) با خود باب می‌شود ۱۹ یعنی‌واحد اول .

اعتبار اعداد نزد بابیان

اعتقاد به اسرار حروف و ارقام، ازقدیم دربین مردم بوده است. ولی در بعضی ازملل ونحل جنبهٔ خارق‌العاده وقدسی به بعضی اعداد داده شده وبه‌نظر می‌رسد که این رسم ازمعتقدات مردم خرافی کلده وآشور مانده باشد. اعداد سه‌وچهار وهفت و دوازده و هفتاد از قدیم‌الأیام بعضی به فال نیك وقلیلی به فال بدگرفته می‌شدند. چنانکه اکنون نیزعدد سیزده هم دردنیای متمدن مغرب‌زمین‌هم درمشرق به‌نحوست معروف است وهنوز این یادگار دورهٔ خرافات از ذهن بشر بیرون نرفته.

در مذهب باب گذشته از آن که به عدد و اسرار ارقام و حساب جمل اهمیت داده شده واز این ارقام که صرفاً نتیجهٔ خیال و قرارداد بشری است . اسرار عجیبی توقع دارند، عدد ۱۹ بسیار محترم است و دراین باب اشاره به آیهٔ قرآن مجید در سورهٔ المدثر می کنند که می‌فرماید وعلیها تسعة عشر (گو این که دراین‌جا اشاره به ۱۹ ملك دوزخ است) وچنان که دیدیم باب سال را به ۱۹ماه وهرماه را به۱۹روز تقسیم کرده وبقیهٔ ۵روز دیگر (دربعضی سال‌ها ۵دربیشتر ۴سال وکسری)را بی‌دلیل اساسی ، آزاد و «مظاهراً لها» خوانده و این تقسیم بالنسبه شبیه است به تقسیمات زردشتی ، از این که ۵ روز آخر سال را به نام گاهنبار صاحب احترامـی خاص می‌دانستند. کما این که درتسمیهٔ روزهای هفته هم مانند زرتشتیان هرروز را به‌اسمی خاص خوانده (درماه‌های زرتشتی هریك از روزها اسمی خاص دارد . اما درمیان بابیه فقط هفت اسم است برای هفت روز هفته که درماه تکرار می‌شود). می‌گویند کلام الهی بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم (سورة‌النمل قرآن کریم) ۱۹ حرف دارد . اما خودآن‌ها این کلام الهی وآسمانی‌را به بسم‌الله الامنع‌الاقدس تغییرداده‌اند وگویند این نیز ۱۹ حرف است. حتی گویند نام پنج‌تن آل‌الله «محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین» سلام‌الله علیهم نیز ۱۹ حرف است. به همین جهات و روی ایـن توهم که ۱۹ را خاصیتی است ، باب تقسیمات تاریخی وگاه شماری را هـم بر عدد نوزده گذارده و مثلا می‌نویسد واحد اول از پیدایش باب ، واحد مساویست با ۱۹ سال

(و+۱+ح+د=۶+۱+۸+۴) . یعنی ۱۹سال بعد ازسال ۱۲۶۰که باب ادعا کرده (۱۲۶۰+۱۹) . در تعداد مریدان هم باز مبنای حساب « واحد » است. واحد اول بابیه عبارت‌است ازخود سید با هیجده نفر مؤمنین اولیه که ذکرشان گذشت[1].

قرةالعین، همان‌گونه‌که دیدیم یکی از یاران علی محمد شیرازی و از همان حروف حی است. دربارهٔ این زن داستان‌های زیادی برسرزبان‌ها است مخصوصاً که بابیان و بهائیان هرچه خواسته‌اند در این مورد داد سخن داده‌اند تا او را بیشتر برجسته کنند.

آقای دکتر عبدالحسین نوائی درکتاب فتنهٔ باب شرحی در بارهٔ قرةالعین داردکه آن‌گونه که بوده وی را معرفی کرده‌است . ما نیز در این‌جا از آن نوشته‌ها بهره می‌گیریم.

بعضی اورا زرین‌تاج نوشته‌اند ـ کتاب نیکلاو مفتاح باب‌الابواب ـ ولی چنین به نظر می‌آیدکه نامش فاطمه وکنیه‌اش ام سلمه ولقبش زکیه بوده است (کتاب ظهورالحق) پدر قرةالعین اورا به‌نام مادر خود فاطمه نامیده‌بود ولی به‌پاس احترام مادر اورا به‌آن نام صدا نمی‌کرد بلکه اورا ام سلمه بانگ می‌زد قرةالعین[2] درسال ۱۲۳۳ـه در خانواده‌ای مذهبی و اهل علم و روحانی که مجتهد نیز بودند متولدشد. پدرش ملاصالح برغانی بادوبرادردیگرخود ملامحمدتقی وملامحمدعلی هرسه صاحب درجهٔ اجتهاد و در سراسر ایران معروف بودند ، بخصوص برادر بزرگ ایشان ملامحمدتقی برغانی‌فقیهی مشهور و در رعایت دقایق دین مبین اسلام بی‌نهایت باریك‌بین و سختگیر بود و او اول‌کسی است‌که با شیخ احمد احسائی (۱۱۶۶-۱۲۴۲ق) مؤسس مذهب شیخیه ، بر سر این مسأله‌که بعث اموات با بدن عنصری است یا جسد جوهری، درافتاد وچون شیخ احمد عقیده داشت که بعث با جسد هورقلیائی انجام می‌گیرد ملامحمدتقی نظر او را مخالف‌کلام خدا دانست و

۱ـ ایضاً ص ۱۱۷.

۲ـ ظهورالحق ص۳۱۱ـج۳ وکواکب ج۱ ص۶۵،

او را کافر خواند و مردم را از دیدار وی منع نمود و شیخ احمد هرچه کوشید ، نتوانست مردم را دوباره به‌دور خویش خواند وحتی درین باره به پیشنهاد یکی از طرفداران خود رساله‌ای نوشت به‌نام «اجوبةالمسائل» و در آن از نظریهٔ خود دفاع کرد. ولی نفوذ ملامحمدتقی مانع از آن شد که بساط شیخ احمد را دوباره رونق نخستین بازآید[1] .

از آن تاریخ به‌بعد دشمنی مابین ملا محمدتقی و سلسلهٔ علمای شیخیه برقرار بود وعاقبت نیز درین راه به‌قتل رسید. برادر دیگر وی ملاصالح هرچند که درامر دین متعصب بود، اما نسبت به شیخیه، مانند برادر خود ، دشمنی نداشت و خود را دراین بحث و نزاع بی‌طرف می‌گرفت . اما برادر سوم یعنی ملا محمد علی نزد شیخ احمد احسائی تلمذ نموده وطرفدار جدی وی‌گردید.

درچنین خانواده‌ای بود که فاطمه دخترملاصالح متولد شد.

فاطمه هوش وفراستی عجیب وحافظه‌ای سخت توانا داشت و همین عوامل سبب‌گردیدکه وی در درس و بحث و فـراگرفتن مقدمات علوم اسلامـی پیشرفت شایان کند، بخصوص که وی درخاندانی روحانی و اهل بحث درعلوم دین ، متولد شده بود . ملامحمدتقی‌وبرادرانش در همسایگی منزل خود دو مدرسه ایجادکـرده بودند : یکی برای طلاب، دیگری برای افراد خانوادهٔ خود . دراین مدرسهٔ اخیر همیشه بین عموها وفرزندان ایشان وبرادران با یکدیگر مباحثه ومحاجه برقراربوده و فاطمه درین مباحثات و مشاجرات شرکت داشته و بهمین لحاظ از کـودکی با اصطلاحات دینی واحادیث واخبار خوگرفته و درین مباحثات ورزیده شده بود ، تا این که‌گویا اطلاعات بسیط وی موجب تعجب بعضی ازمردم سطحی و عامی و همسایگان شده وعده‌ای از زنان درمسائل فقهی مورد احتیاج مذهبی خـویش ازو کمك می‌گرفتند .

فاطمه اغلب درمباحثات پدر وعموی خود مداخله می‌کرد واشکال می‌گرفت

۱ــ ایضاً ص ۱۶۶.

یا اشکالات خود را می‌پرسید.

ملامحمدتقی که برادرزادهٔ خود را، درعین داشتن اطلاعات دینی، صاحب جمال نیز دید وی را برای پسر خویش ملامحمد خواستگاری کرد و فاطمه به خانهٔ شوی رفت و از او سه فرزند آورد: دوپسر ویك دختر. از پسران او بعدها یکی به شیخ اسماعیل معروف شد دیگری به شیخ ابراهیم. درهمین مواقع بود که‌اختلاف بین متشرعه وشیخیه سخت بالاگرفته بود و ملامحمدتقی به شدت از عقاید و روش متشرعه حمایت کرده به شیخیه حمله می‌نمود ــ ولی چنان که‌گفتیم ملامحمدعلی برادرکوچکتر او به مذهب شیخیه‌گرویده بود وهم اوبود که فاطمه را نیز با اصول مذهب شیخ احمدآشنا ساخت ــ.

فاطمه سخت به‌اصول وعقاید شیخیه علاقمند شد وبه‌زودی با سیدکاظم‌رشتی که پیشوای مسلم و متفق علیه شیخیه وشاگرد خلف شیخ احمد احسائی بود مکاتبه پیداکرد و سید وقتی مکاتیب و سؤالات وی را دید، از احاطهٔ وی برمسائل دینی تعجب کرده به رسم زمان، وی را به‌عنوان تشویق «قرةالعین» خواند[1].

ازآن تاریخ به‌بعد استمرار مطالعه درآثار شیخیه و تفحص کتب ایشان تمام حواس قرةالعین را به‌خود معطوف داشت وکم کم زندگی‌اورا عوض کرد وباعث شد از زندگی و هدف زناشوئی به‌دور افتاده و رهسپارکوی وکوچه وبازار شود. اعمال‌وی با عقاید شوهر وطرز استدلال وقیاسات پدرشوهرخویش موافقت نداشت وهرساعت‌کارشان به‌بحث ومشاجره و مجادله می کشید و سرانجام چون این وضع برای هیچ‌کدام قابل تحمل نبود، قرةالعین با داشتن سه‌فرزند از شوهر و خانه و زندگی بریده، به منزل پدر خود رفت.

قرةالعین هم‌چنان با حرارتی هرچه تمامتر به مبادی وعقاید شیخیه پرداخته بود و مرتباً با سیدرشتی مکاتبه می کرد و اقوامش چون چنین دیدند صلاح دانستند که وی سفری به‌کربلاکند شاید مسافرت و سیر و سیاحت خاطر اورا ازاین اشتغال

۱ــ همانجا ص ۱۶۸.

جنون‌آمیز منصرف نماید، بخصوص که دراین‌موقع خواهرش مرضیه باشوهرخود عازم عتبات بود .

قرةالعین به شوق دیدار سید راه افتاد ، تااین که به کربلا رسید و برق خیره کنندهٔ گنبد های طلای مزار سبط پیغمبر اکرم، حسین بن علی سرور شهیدان و سید جوانان اهل بهشت به چشمان اوخورد. اما دراین هنگام مرشد وی سیدکاظم مرده بود وشاگرد مشتاق نتوانست روی معلم خود را ببیند. قرةالعین درخانهٔ حاج سید کاظم نزد زوجهٔ وی ماند وبساط درس وبحث سید را ادامه داد.

در آن روزگار نیمی از شاگـردان سید به قصد دیـدار شخص مقصود یا به اصطلاح خود شمس حقیقت گرداگرد ایران به تکاپو افتاده بودند . من جمله یکی ازشاگردان وی به نام ملاحسین بشرویه‌ای کـه به او اشاره شد پس از اعتکاف در مسجدکوفه وتحمل‌ریاضت وچله‌نشینی، به‌سوی‌اصفهان وفارس روانه‌شد وقرةالعین بدونوشت که اگربه‌مقصود رسیدی مرا ازنظر دورمدار. ملاحسین نیز پذیرفت.

در حینی که اصحاب سیدرشتی کوچه به کوچه کو به‌کو ، در پی شخص مقصود می‌گشتند، قرةالعین حوزهٔ درس سید رشتی را تجدید کـرده بود و درپس پرده می‌نشست وبه رفع وحل‌وطرح اشکالات‌دینی‌وفقهی می‌پرداخت وبساط شیخیه را همچنان‌گرم نگه می‌داشت ؛

ملاحسین به‌کیفیتی که ذکرشد، درشیراز به‌دام سید باب افتاد و به اوگروید وضمناً مکتوب قرةالعین را هم بدو نشان داد وباب هم او را درعداد حروف حی یعنی ۱۸نفر اولیه قرارداد . او تنهاکسی است که هم غائبانه جزءِ حروف حی شده وهم بالاخره سیدعلی محمد را ندیده[1].

رسیدن کاغذ ملاحسین و ورود ملاعلی بسطامی یکی دیگـر از مبلغین بساط ادعائی پوچ سیدعلی محمد ، قرةالعین را که ماده‌اش بـرای شور وشر مستعد بود دگرگون ساخت به‌طوری که علناً مبلغ باب شد و این معنی موجب اعتراض مردم

۱ــ ایضاً ص۱۶۹.

متدین و مسلمان کربلا گردید ، تا آن‌جا که مردم پاکدین تحمل این مزخرفات را نکرده، ازدحام عجیبی نمودند وخانهٔ سید رشتی راکه محل سکنای قرةالعین بود سنگباران کردند و نزدیك بود که دراین شورش عده‌ای کشته شوند وسرانجام والی عراق آن زن را به بغداد تبعید کرد. دراین شهر، وی ابتدا به‌خانه شیخ محمدشبل رفت، ولی پس از آن‌که در آن‌جا هم مایهٔ فساد شد وبساط تبلیغ راه انداخت والی اورا مجبور به‌اقامت درخانهٔ محمود افندی آلوسی کرد و او با همراهان خود یعنی مادر وخواهر ملاحسین بدان‌خانه رفت.

قرةالعین ازهمان روزکه سخنان واهی سیدعلی‌محمدرا پذیرفت، دیگراصول مقدس دیانت اسلام را رعایت نمی‌کرد و دراین راه ازسایر مریدان سید بلکه از مرشدگمراه وسخیف‌العقل خود نیز جلوتر افتاد و او اول کسی بودکه علناً به‌حدود دیانت مقدس اسلام جسارت وتجاوز کرد. بدین معنی که چون درکربلا ، مردم و کسبه از راه حفظ طریقهٔ حقهٔ اسلامیهٔ خود به سیدعلی‌محمد وطرفداران گمراه وی دشنام می‌دادند، مریدان باب به‌عنوان این‌که هرکه شیعهٔ‌کامل و رکن رابع را سب کند کافر است، از بازاریان چیزی نمی‌خریدند ونمی‌خوردند. پس ازآن‌که رسالهٔ فروع باب منتشرشد و درآن‌رساله، باب نظر آل‌الله را یکی ازمطهرات (به‌کسرهاء) دانسته بود، قرةالعین از روی ضلالت وگمراهی به اصحاب خودگفت ازآن‌جاکه من مظهر حضرت فاطمه (ع) هستم آنچه در بازار می‌خرید بیاورید تا نظر کنم و «هرچه من نظرنمایم طاهرمی‌شود» . مریدان وی نیز چنین کردند.

چنانچه درمتن گذشت رسم بابیه این بودکه هر یك ازکسان خود را به نام یکی‌از آل‌الله وعترت‌خیر المرسلین می‌خواندند وآن زن نیزبرای خود چنان‌عنوانی جعل کرده بود.

قرةالعین به‌حجاب هم عقیده نداشت. درایام اقامت بغداد ، هرچند در برابر مردم از پس پرده‌گفتگو می کرد ، ولی در میان مریدان خاص خود مقید به حجاب نبود بلکه بی‌آنکه روی خود را بپوشاند در برابر آنـان ظاهر می‌شد و به بحث و

مشاجره می‌پرداخت. عده‌ای از معتقدین باب که هنوز نفهمیده بودند که غرض چیست به‌این کار اعتراض کردند. قرةالعین به احادیث متوسل شد وبعضی اقوال که ستروجه وکفین لازم نیست استشهاد نمود. اما چون نتوانست اعتراض صحیح آنان را جواب دهد، قرار براین شدکه از سید علی‌محمد دربن‌باره پرسشی شود. بنابرین نامه‌ای به همراه یکی از محارم سیدکاظم بـه نزد سید علی محمد در شیراز فرستادند. قاصد پیغمبر دروغین و پیشوای گمراهان را در شیراز نیافته درپی او به اصفهان رفت، ولی ازآن‌جا نیز سیدعلی‌محمد را به ماکو برده بودند.

درماکو نامهٔ قرةالعین ومخالفین به‌نظر باب رسید. باب آن نامـه را جواب داد وهمراه قاصد فرستاد. وقتی جواب رسید، گروه بابیه در کاظمیه جمع شدند و کاغذ را خواندند. در این‌نامه پس از آن‌که میرزا علی‌محمد، مخالفین قرةالعین را «متزلزل» خوانده بود، راجع به قرةالعین نوشته بود:

«... واعلم انها امرأة صدیقة عالمة عاملة طاهرة»

ازآن لحظه کلمهٔ طاهرهٔ لقب وی قرارگرفت. هرچند کـه بر اثر این توقیع عدهٔ زیادی سر از اطاعت پیچیده و بساط جدید را کـه مخالف مذهب اسلام بود ترك کردند، ولی موقعیت این زن درنزدکسانی که هنوز درمرحلهٔ اطاعت باب‌بودند بالا رفت.

درطی اقامت بغداد طاهره از بحث وتبلیغ دست بـرنداشت و علمای اهل سنت وتشیع را به مجادله بلکه به‌مباهله خواند ومجملا سروصدای وجـوه مردم و علما را درآورد تاآنجاکه به‌امرسلطان‌عثمانی وی را ازعراق به‌ایران تبعیدکردند[1]. ورود این زن به ایران نیز بی سروصدا صورت نگرفت. بلکه مریدان و شاگردان وی به تعداد زیادی وی را بدرقه‌کردند وعده‌ای تا کرمانشاه وبعضی تا همدان وی

۱ــ همانجا، ص ۱۷۲.

را همراهی نمودند. هرجا پای قرةالعین می‌رسید آشوبی به‌پا مـی‌شد. چه وی از دعوت و تبلیغ وعلما طبق وظیفهٔ مقدس خود از منع و جلوگیری انتشار عقاید وی باز نمی‌ایستادند. وی در کرمانشاه چهل روز توقف نمود و دراین مـدت آشوب و هیاهوئـی به راه انداخت . حتی مجتهدین شهر را به مباهله دعوت کـرد تا آن‌که **آقاعبدالله مجتهد** به‌ستوه‌آمده مخفیانه کسی پیش خویشان وی فرستادکه وی را به‌نحوی‌ازکرمانشاهان بیرون برند، اقرباء وی نیزبه‌کمك افراد تابعهٔ‌صفرعلی‌خان سرتیپ ، شبانه وی‌را ازکرمانشاه بیرون بردند. ولی درهمدان هم باز بساط‌تجدید شد وجنگ ونزاع درگـرفت تا این‌که بالاخره بـرادران وی رسیده او را به رفتن به‌قزوین راضی کردند و قرةالعین مریدان خودرا نیمی امربه‌مراجعت ونیمی امر به اقامت همدان نمود وتنها چندنفر با اوهمراه شده به قـزوین رفتند و پس ازیك ماه متوقفین درهمدان نیز اجازهٔ مراجعت یافتند.[۱]

همین که قرةالعین به قزوین وارد شد درآن شهر جنب وجوشی برپاگردید . عده‌ای فریفتهٔ کلمات وی شدند واکثر نیز برای تحقیق وکنجکاوی از کار این زن، روی بدرآوردند وکار وی سخت بالاگرفت.

بدیهی است‌که ملامحمدتقی فقیه متدین بزرگوار گذشته ازبدنامی‌ورسوائی ارتداد برادرزاده ، نمی‌توانست توهین وحملهٔ او را بـه دیانت مقدس اسلام تحمل کند ونسبت به این‌وضع سخت اعتراض می کرد و چون شیخ احمد احسائی وسید کاظم رشتی واخیراً سید باب را موجد این اغتشاش و هیاهو مـی‌دانست برسرمنبر بدانان سخت حمله می کرد وازاظهار سب ولعن خودداری می‌نمود. یك‌علت دیگر برخورد شدید ملامحمدتقی با قرةالعین هم این بود کـه در ابتدای ورود به قزوین هرچه با او به‌زبان‌کتاب خدا واحادیث محاجه‌کرد ، برادرزادهٔ‌گمراه زیربار نرفت وحتی حاضرنشد دوباره با ملامحمد شوهرخویش زندگانی کند . بدین عنوان کـه گفت وی شیعیان‌کامل (شیخ‌احمد وسیدکاظم وسیدباب) را لعن می کند پس‌کافـر

۱ــ فتنهٔ باب، ص۱۷۳.

است ومن طاهره‌ام ومیان ما، صلح و آشتی امکان‌پذیر نیست. به‌هرحال ملا محمد تقی همچنان برسرمنبر حمله به بابیه می‌کرد. حتی وقتی یکی از آنان راکه تازه به قزوین وارد شده بود به‌امر اومردم با سنگ وچوب بزدند و اورا به‌نزد ملاآوردند او هم فرمان داد تا وی را به سختی فلك کردند و چوب زیادی زدند . این واقعه بر کینهٔ بابیه متعصب وتند افزود، آنان قصد قتل آن پیرمرد را نمودند .

با این که بابیه سعی دارند که قرةالعین را از تهمت قتل ملا محمد تقی مبری بدانند و دراین‌باره توجیهاتی می کنند، ولی مدارك متقن تاریخی ثابت می کند که قتل آن مرد روحانی به‌امر واطلاع وی بوده است. چه یك چندروز قبل از وقوع این قضیه، وی جمعی ازافراد عرب را که به‌همراهی او تا قزوین آمده بودند، به‌اصرار ازقزوین خارج نمود وحتی درجواب یکی ازآنان که‌گفت چرا شیخ‌صالح وملا ابراهیم و دیگران نمی‌آیند؟گفت آنان برای‌کارمهمی مانده‌اند و به زودی در این شهرغوغائی خواهد شد ومن نمی‌خواهم که شما دراین شهر تا آن هنگام مانده باشید .

پانزده روز بعدازاین‌امر، واقعهٔ قتل ملا محمدتقی پیش‌آمد و کیفیت آن به‌اختصار چنین است که در هنگام سحر وقتی که مجتهد بر سر سجاده نشسته بود ، شیخ صالح نام شیرازی ازمتعصبین مذهب شیخیه و ازمعتقدین پابرجای باب وی‌را با سرنیزه‌ای مجروح کرد و زخمی منکر بر دهان او زد به‌طوری که زبان‌وی شکافته شد. تا دوروز ، روحانی پیرمرد بیچاره که شهید راه حقیقت جوئی خود و تعصب جمعی بی‌دین‌گمراه من جمله برادرزاده وعروس خود شده بود زنده بود وباوجود آن که سخت تشنه می‌شد نمی‌توانست به علت زخم زبان و دهان آب بنوشد . بالاخره با وضع فجیعی بدرود حیات‌گفت .

به این عمل قرةالعین عنوان و اسمی جز قساوت وحشیانه و تعصب شدید نمی‌توان نهاد.

روحانی متدین بزرگوار وپیرمردی عاجز را به جرم داشتن عقیده‌ای کشتن ،

آنهم بدان وضع دلخراش، بخصوص که قاتل برادرزادهٔ وی باشد ، جرمی است که به هیچ‌گونه پرده‌پوشی نمی‌توان کرد . البته مخالفین این فرقه تا آن جا که توانستند درزشتی این عمل مطالب مفصلی گفتند ونوشتند وحتی زشتی این عملیات بحدی بوده که بعدها اهل آن فرقه نیز به‌تندروی‌های قرةالعین چندان روی رضایت نشان نداده‌اند. چنان‌که خواهر میرزا حسین علی بعدها درحق قرةالعین وتندی‌های وی گفته است که قرةالعین یك دفعه بی‌حکمتی کرد وهنوز از کلهٔ مردم نمی‌توانیم بدرآوریم .

به هرحال این‌عمل قرةالعین تأثیر عجیبی درمردم قزوین کرد ومردم که‌نسبت به مجتهد اعلم وبزرگوار خویش ارادتی بی‌حد داشتند جداً تقاضای قصاص قاتلین او را نمودند ، بخصوص که ملامحمد پسرملا محمدتقی ـ که پس از کشته شدن مسلمانان او را شهید ثالث خواندند ـ براثر کینهٔ رفتارگذشته که آن‌گاه پدرکشی‌هم بدان اضافه شده بود دراجرای حکم اخذ وقتل کشندگان پدر ، خاصه قرةالعین ، جهدی فراوان کرد [1] .

حکومت دست به‌کار توقیف و حبس مظنونین شد . ولی یکی از بابیه به‌نام سید صالح شیرازی در نزد حاکم صریحاً اقرار به قتل نمود تا مگر سایر رفقا و همکاران را ازقتل برهاند. اما حکومت وی را نیز توقیف نمود.

بالاخره پس از پرسش و استنطاق ، شش نفر از بابیه را گرفتند به طهران فرستادند. ازآن‌جمله میرزاصالح عرب ومیرزا ابراهیم محلاتی که هردو از واردین به‌مسائل مذهب شیخیه بوده و همراه قرةالعین از عراق عرب تا قزوین آمده بودند و دیگر قاتل اصلی یعنی میرزا صالح شیرازی که ازدست مأمورین بگریخت ویك چند متواری‌بود تاآن‌که به اصحاب ملامحمدعلی بارفروشی ملقب‌به قدوس‌پیوست و روزی از طرف قوای دولتی گلولهٔ توپ بر سرپوش اطاق ملامحمدعلی افتاد و آتش‌گرفت. شیخ خواست‌آتش را خاموش نماید اما گلولهٔ دیگری بر سرش‌آمده

۱ـ فتنه باب، دکتر عبدالحسین نوائی، ص۱۷۵.

اورا هلاك كرد .

ازاین شش نفر حاجی اسدالله چون فوق‌العاده پیر بود ، براثر رنج سفر و سخت‌گیری‌های مأمورین قبل از رسیدن به تهران درگذشت و شیخ صالح عرب را نیز به ملامحمد سپردند و بدست وی سرش بریده شد ولی شیخ صالح شیرازی قاتل اصلی چنان که گفتیم موفق به فرار گردید.

ملامحمد که هنوز ازقتل پدری چنان شریف و بزرگوار سوزان وملتهب بود، می‌خواست که سه‌نفر بقیه را نیز بکشد. ولی ناصرالدین شاه بدین امررضایت نداد و ملامحمد هرقدر التماس کرد مفید نیفتاد . بالاخره بدان راضی شد که آن سه را به‌قزوین برده دورقبر پدر بگرداند وسپس آزاد نماید. شاه این پیشنهاد را قبول کرد و ملامحمد آنان را به قزوین برد و در طی بلوائی دو نفر دیگر یعنی ملاابراهیم محلاتی و شیخ طاهر نیز کشته شدند به این معنی که آن دو را به درختی بستند و درمعرض تماشای مردم درآوردند ومردم نیزهجوم کرده آنان را مجروح ومقتول ساختند. شك نیست که ملامحمد نیز به‌قتل آنان راضی بوده .

با این همه مجازات وقصاص ، ملامحمد امام جمعه تشفی نیافت بلکه ازاین که می‌دید قرةالعین با آن‌که جرمش ثابت است هنوز زنده مانده بحق بر خشم و خشونتش افزوده می‌شد.

به همین‌نظر شروع به سروصدا و فعالیت نمودو نتیجه این شدکه کار را بر قرةالعین که درخانهٔ حاکم به‌عنوان توقیف به‌سرمی‌برد وازطرف ملامحمد شوهرش نیز تحت‌نظر بود سخت‌گرفتند.

چون دراین هنگام ازبزرگان بابیه کسی بدو نزدیك نبود، وی کاغذی به‌تهران برای میرزا حسینعلی پسر میرزا بزرگ نوری فرستاد. این شخص وبرادرش میرزا یحیی صبح ازل از اولین‌گروندگان باب وبدعت نوین وی بودند. نامهٔ قرةالعین مشعر بروضع حال وی واستمداد از میرزا حسینعلی بود. نجات قرةالعین ازحبس وآمدن او به تهران برای بابی‌ها لزومی تمام داشت، بخصوص که هم‌چنان‌که ذکر

می‌شود فکر تشکیل انجمن بدشت وطرح بدعت‌های سوء این مذهب در میان بود و بدیهی است بدون وجود قرةالعین که از بانیان ایـن اساس بود انجمن عمومی نمی‌تـوانست تصمیمی بگیرد . میرزا حسین‌علی نوری، میرزا هادی ازطایفهٔ فرهادی قزوین‌را به‌یاری قرةالعین فرستاد واو به‌کمك زنان خانوادهٔ خود توانست قرةالعین را ازخانهٔ حاکم ربوده مخفیانه به‌اتفاق یك نوکرقلی نام به تهران آورد. این کاروان کوچك برای آن که به‌چنگال مأمورین حکومت نیفتد از راهی غیرعادی خودرا به‌قریهٔ اندرمان نزدیك حضرت عبدالعظیم رسانید.

از این نقطه، قلی برای اعلام ورود طاهره به خانهٔ میرزا حسین‌علی رفت و اوشبانه به اندرمان رفته قرةالعین را همراه برادر خود موسی به خانه‌ای که برای‌او تهیه‌کرده بود فرستاد. چند روز پس ازاین واقعه سران بابیه به‌طرف خراسان روانه شدند و درناحیهٔ بدشت متوقف‌گردیدند. ازخراسان هم‌ملامحمدعلی‌قدوس به‌آنجا رسید. این عده به دو اردو تقسیم‌گردید:

یك دسته تحت ریاست ملامحمدعلی بارفروشی ملقب به‌قدوس ، دستهٔ دیگر به ریاست قرةالعین و میرزا حسینعلی نوری .

«بدشت ناحیه‌ای‌است محدود ازشمال به‌کوه‌های بسطام ودامنهٔ کلاته ازمشرق به خیر آباد و ازطرف جنوب به قریهٔ سعیدآباد و از طرف مغرب به باغ زندان وشاهرود. آثار وخرابه‌هائی از کاروانسراها وآب‌انبارهای شاه عباسی درآن دیده می‌شود و چون در قدیم محل عبور ومرور قافله‌ها ومسافرین‌خراسان وطهران ومازندران‌بوده، اهمیت‌بیشتری داشته ولی پس ازاحداث جادهٔ اتومبیل‌رو که ازیك کیلومتری آن‌می گذرد اهمیت سابق خودرا ازدست داده است. مسافتش تاشاهرود هفت کیلومتر و دارای آب وهوائی معتدل و زمینی حاصل‌خیز است . بدشت از نظر تقسیمات کشوری، اکنون جزو دهستان زیراستاق‌ازتوابع شاهروداست[1].

۱ــ همانجا، ص۱۷۸.

دراین ناحیه کاروان بابیه که جز سه‌چهار نفر، بقیه از مقصد و علت حرکتش بی‌اطلاع بودند، متوقف شد. سه‌نفر پیشوای آنان هریك درباغی سکونت گزیدند وسایرین نیز درزیر چادرها مستقر شدند.

اجتماع بدشت برای دو منظور بود: یکی **نجات باب از زندان ماکو** دیگرتعیین تکلیف بابیه با دین اسلام واعلام جدائی و مخالفت صریح با دیانت حضرت ختمی مرتبت. راجع به نجات باب، چون مسافرین زیاد از آذربایجان به‌تهران می‌آمدند بخصوص که بابیه خود به ماکو، سفرهای مکرر می‌کردند و من‌جمله ملاحسین بشرویه پس از دیدار باب، وضع سخت اورا به‌اطلاع یاران خود رسانده بود، بابیه تصمیم به نجات اوگرفتند.

نتیجهٔ تصمیمات بزرگان بابیه در بدشت این شد که به هر قیمتی هست باب را ازماکو یا به‌قول سیدعلی‌محمد **ارض باسط** برهانند و ترتیب کاررا چنین‌نهادند که دعاة ومبلغین به اطراف بفرستند تا کلیهٔ مؤمنین به باب را تشویق به مسافرت ماکو نمایند و پس ازآن‌که اجتماع به اندازهٔ کافی قدرت یافت از شاه درخواست عفو باب نمایند واگرشاه مخالفت کرد باحمله به‌سربازخانه وقراولان سیدعلی‌محمد را از زندان خارج کنند ودرمقابل دولت بایستند و چنانچه دولت سخت گرفت و نتوانستند ایستادگی نمایند به خاك روسیه پناه برند. دراخذ این تصمیم قرةالعین بیش ازدیگران اصرار داشت واین پیشنهاد اثر فکری او بودکه به‌کمك فصاحت و شور مخصوصی به سایرین قبولاند.

اما موضوع دوم به این سادگی نبود. قرةالعین زنی بود که می‌خواست هرگونه قید وبندی را از دوش خود بردارد به‌همین جهت باآن‌که درمقابل مردم، درابتدا نسبت به‌کلیهٔ ظواهرشرع مقدس اسلام تظاهرمی‌کرد، ولی باطناً ازقیود و رسومی که هرآئینی از داشتن آن ناگزیر است دلتنگ بود. چه اگر افراد بشر نخواهندکه ازقسمتی ازحقوق خودگذشت نمایند اجتماع صورت نمی‌گیردوجامعه به‌وجود نمی‌آید بلکه دورهٔ تاریك توحش وانفراد بشر تکرار می‌شود.

این یك بحث منطقی است، ولی بعضی اشخاص نمی‌توانند یا نمی‌خواهند زیربار این منطق صحیح بروند. قرةالعین هم از آن‌گونه اشخاص بود. وی اصرار داشت که آنچه اسلام آورده درهنگام ظهور باب ملغی و منسوخ است و چون باب قائم است وقائم حق دارد درمذهب تصرف نماید، پس شریعت اسلام ازظهور قائم دیگر منسوخ است وچون قائم هنوز احکام وتکالیف جدید را مدون وتکمیل نکرده است، زمان، زمان فترت است وکلیهٔ تکالیف ازگردن مردمان ساقط است. ازسه‌نفر رؤساء بدشت میرزا حسینعلی عقاید قرةالعین را تأیید می کرد و ملا محمد علی بارفروشی هرچند که خود نیز چنین می‌خواست ولی جرأت ابراز این معنی را نداشت .

بالاخره افسون آن زن عجیب بر ریا وتظاهر ملامحمدعلی غلبه‌کرد و او نیز دربرابر حسن وفصاحت و وجاهت وی سپر انداخت. پس از آن‌که درقسمت نهائی امر موافقت حاصل شد ، پیداکردن راه عملی این منظور سخت مشکل می‌نمود . قرةالعین خود مشکل را حل نمود. بدین معنی‌که پیشنهاد کرد: من روزی درهنگام موعظهٔ روزانه بی‌حجاب خود را به‌مردم می‌نمایانم.

امر از دوحال خارج نیست یا خواهند پذیرفت‌که فهوالمطلوب یا جمعی که درحال تزلزلند (به‌اصطلاح آنها یعنی هنوز نوری اندك از عقل و دیانت اسلام‌روح آنها را روشن داشته) اعتراض خواهند نمود وبرای شکایت نزد قدوس که درآن روز نیاید در مجلس حاضر باشد خواهند رفت. وی ایشان را به سخنان گرم و نرم ولی دوپهلو وموجب شك چند روز نگه خواهد داشت و چون به‌موجب مذهب اسلام زنان مرتده (برخلاف مردان‌که مستحق اعدامند) باید با نصیحت و دلالت و موعظه به‌راه راست هدایت شوند، قدوس مرا مرتده اعلام خواهد کرد و روزی با من مباحثه خواهد نمود و من دراین مباحثه وی را مجاب خواهم کرد تا مردم‌قانع شوند بخصوص‌که تاآن وقت شور وحرارت اولیه از بین رفته و چشم وگوش آنان پرشده است. این نقشهٔ شیطانی به‌اتفاق آراء تصویب شد و قرةالعین برای اجراء

آن آماده شد. در روز معین ، بابیه به‌طریق مألوف برای شنیدن سخنان قرةالعین حاضرشدند. چه معمول این بود که هرروزیکی برای آن‌گروه موعظه‌کند. قرةالعین که درآن روز بهترین لباس خود را دربرکرده وصورت‌گندمگون وحسن خداداد خود را به‌کمك مشاطه به بهترین طرزی آراسته بود حسب‌المعمول در پشت پرده قرارگرفت وشروع به سخن نمود وفصاحت عجیب و حرارت کلمات بخصوص اضطراب وی دربرابرکار فوق‌العاده‌ای که می‌خواست انجام دهد، تأثیرکلام وی را به‌حد اعلی رسانده بود. بدیهی است که سخنان او از چه مقوله بود. وی گفت:

«... ای‌اصحاب این‌روزگار از ایام فترت شمرده می‌شود امروز تکالیف شرعیه یکباره ساقط است واین صوم وصلوة کاری بیهوده است. آنگاه‌که میرزا علی محمد باب‌اقالیم سبعه را فروگیرد واین ادیان‌مختلف را یکی‌کند تازه شریعتی خواهد آورد و قرآن خویش را درمیان امت ودیعتی خواهد نهاد. هرتکلیف‌که از نو بیاورد برخلق روی زمین واجب خواهدگشت. پس، زحمت بیهوده برخویش روا ندارید و زنان خود را درمضاجعت طریق مشارکت بسپارید و در اموال یکدیگر شریك و سهیم باشیدکه دراین امور شما را عقابی وعذابی نخواهد بود...»

درمیان همین‌بحث پرحرارت به‌اشارهٔ قرةالعین پرده به‌یك‌سو افتاد وقرةالعین همچون زنان پریروی افسانه‌ای در برابرکسانی که منتظر همه چیز بودند جز این منظره ، ظاهر شد. اثر این عمل شدید بود. چه عده‌ای دستان خود را برصورت گرفته صدا به اعتراض برداشتند و عده‌ای ازآن محل فرارکردند و تنها چند نفری خیره خیره به حسن وجمال وی نظر دوخته بودند . قرةالعین برای جلب قلوب ، چند قدمی در میان صفوف‌آنان رفت ولی این‌کار نتیجه‌ای نداد و بالاخره میرزا حسینعلی عبای خود را بردوش او انداخته وی را ازصحنه بیرون برد . کسانی که

قدری باهوش بودنـد و هنوز ایمانی در دل داشتند ، به‌زودی حس کـردند که این مقدمات برای چه نتایجی‌است وازهمان لحظه خود راکنار کشیدند و کیش جدید را ترك گفتند. ولی عده‌ای دیگر به‌صورت اعتراض به‌نزد قدوس رفتند وقضایارا برای اوبیان نمودند.

قدوس اظهارتعجب کرده گفت:

«اگر چنین است که شما مـی گوئید قرةالعین مرتد شده است . اما شاید هم مقصود بزرگتری داشته باشد» .

قدوس درعین آن که مطابق عقیده وسلیقهٔ معترضین صحبت کـرد ، باکلمات دوپهلو و جمله‌هائی یکی به‌نعل ویکی بـه میخ، در دل معترضین ایجاد شك وشبهه نمود. مثلا راجع به کیفیت حجاب گفت :

«هرچند که جنبهٔ عرفی حجاب بیشتر از جنبهٔ شرعـی آن است ولی بالاخره لازم می‌باشد. اما شما باید بدانید که درصدراسلام هم زنان بی‌حجاب بودند، تاوقتی که یکی ازاعراب بی‌ادب نسبت به عایشه زوجهٔ پیغمبر اسائهٔ ادبی کرد . از همان لحظه آیهٔ حجاب نازل شد . با این همه به این کیفیت امروز حجاب معمول نبوده درقرآن هم فقط راجع به زنان پیغمبر است. با این‌همه وجود چادر لازم است. چه گذشته ازآنکه سنتی شده است، حافظ عفت وناموس زنان ماست گواین کـه محققاً اگر رسم برغیرازاین جاری شده بود، مردان با آن خو می‌گرفتند و چنین سخت‌گیری نمی‌کردند.»

اما درمورد نسخ قرآن و رفع تکالیف ووضع شریعت جدید هیچ کس جرأت اظهار چنین مطالبی را ندارد. تنها مهدی(ع) باید آنچه را منظور قرآن است برای ما تشریح کند .

بدین ترتیب قدوس با معترضین کنار می آمد ودرضمن هم‌گوش آنان را به بدعت جدید پرمی کرد و دردل پاك وسادهٔ آنان ایجاد شبهه می‌نمود . در خلال این چند روز قرةالعین کسانی را که نسبت بدو وفادار مانده وعمل او را عین مصلحت تمیز داده بودند به‌دور خود جمع کرده آئین یا بهتر بگویم بدعت جدید را برای ایشان توضیح می‌داد. درضمن هم ملامحمدعلی قدوس وی را کافر خواند. روزی قدوس درمحضر درس معمولی خود نشسته بود که دو نفر جوان از یاران قرةالعین از در وارد شدند و گفتند :

« ... می‌فرماید که شما بی آن که جسارت بحث و مکالمه داشته باشید ازما بدگوئی کرده‌اید. این رسم نیست. با ما مباحثه کنید . دراین صورت هر که مغلوب شد ازغالب اطاعت کرده از گفتار خود بازخواهد گشت...».

قدوس گفت :

« این زن از دین خارج شده و من مایل نیستم او را ملاقات کنم یا با وی بحثی نمایم».

آن دو مرد گفتند :

این جواب مأموریت ما نیست، ما مأموریم که شما را به لطف وخوشی نزد ایشان ببریم واگر نیائید سرشما را خواهیم برد یا این که شما ما را بکشید . ازاین سه صورت کار بیرون نیست.

قدوس روبه اصحاب خود کرده گفت :

«رأی رأی شماست، هرچه بگوئید مطیعم».

مریدان پس ازیك بحث شدید مباحثه‌را برریختن خون ترجیح‌دادند وقدوس به‌نزد قرةالعین رفت و صحنهٔ ساختگی قبلی تشکیل شد و قرةالعین شروع به سخن

کرد و ثابت کرد که مطابق اخبار و احادیث، مهدی باید حقایق را به مردم بیاموزد و درمقابل او، عمل وقوانین کلیهٔ انبیاء سلف بی‌ارزش است. قدوس برطبق نقشهٔ قبلی حساب‌شده اقرار کرد که گفتار و کردار قرة‌العین صواب بوده و از گفتار سابق خود نسبت به‌وی معذرت خواست و کلیهٔ اصحاب او بی‌آن که بدانند این صحنه‌ها تماماً ساختگی ومطابق نقشه بوده سر اطاعت نهادند وبدعت جدید را پذیرفتند[۱].

وقتی کلیهٔ افراد مجتمع در بدشت آئین اباحی جدید را پذیرفتند زن و مرد دریکدیگر افتادند و افسانهٔ باغ اپیکور را لباس حقیقت پوشاندند و بـه اندازه‌ای افتضاح کردند که حتی مورخ متدین بابی حاجی میرزا جانی نتوانسته است آن را ندیده بگیرد و با آن که به تأویلات وتفسیرات دور و دراز از آیات واخبار و لفاظی وجمله‌پردازی خواسته آن را نیکو جلوه دهد ولی نتوانسته است و چون در همان زمان افتضاح این امر به شیاع رسیده بود حاجی میرزاجانی اصرار می کند که این مطالب مهمل است واگرهم بوده به‌علتی بوده . مثلا جائی می‌نویسد:

«هرگاه مردم دراول ظهور قوهٔ تحمل امرتوحید را نداشته‌باشند ایضاً بر ایشان احکام حدود مـی‌نویسند تا مردم قـوه بگیرنـد . آن وقت نسخ می‌شود. ولی درمدت رجعت حجبات کم کم مرفوع می‌شود تاآن‌که حقایق ثابت‌گردد وسیر در نبوت نمایند که جنت احدیت بوده باشد. الحال محل ذکر آن نیست. همین‌قدر عرض نمودم که گوش به حرف‌های واهی مردم نکنید که جمعی رفتند در بدشت و هرزگی کردند تا بدانی که ایشان مردمان بزرگی بودند[۲].» اما کاری که این «مردمان بزرگ»کردند تنها « حرف های واهی مـردم » نبود بلکه به قـول میرزاجانی در قشون ملاحسین بشرویه از جدی‌ترین پیروان باب ازنوع کارهای بدشت خبری

۱ـ فتنهٔ باب، ص ۱۸۴.

۲ـ نقطة‌الکاف، ص ۱۵۲.

نبود و در اردوی مازندران بسیار سخت گیری می‌شد و حتی ملاحسین گفته‌بود من بدشتی‌ها را حد می‌زنم[۱] . خلاصه دربدشت به‌تعبیرخودشان هرجا «سماء مشیت» بود بر «ارض اراده» تطابق یافت! .

بالاخره ساکنان بدشت تحمل این وضع زشت شنیع را نکرده از های و هوی ایشان وازشور وسرورشان[۲] خسته شدند وشب‌هنگام بر آنان حمله بردند. به این جهت بابیه که ۲۲روز درآن ناحیه تمام قوانین مذهبی وعفت وناموس اخلاقی را زیر پا گذاشته بودند ، از بدشت خارج شدند ، ولی خبر افتضاح همه‌جا پیچیده بود چنان‌که حاجی میرزاجانی می‌گوید :

«خبر کیفیت بدشت قدری راست وقدری دروغ درآن صفحات مازندران شهرت یافته هرکجاکه حضرات می‌رفتند ایشان را به رسوائی هرچه تمامتر بیرون می کردند[۳] جمعیت بابیه به شاهرود رفتند و از آن‌جا به میانه‌سر وازاین محل به وزوار رسیدند. چون درطی‌راه ملامحمدعلی به قرةالعین سخت نزدیك بود «اندك اندك دل درقرةالعین‌بست» و عاقبت کار براین پیوست که هردو دریك محمل نشستند و ساربانی که مهار شتر داشت شعری چندان شادکرد بدین شرح که اجتماع شمسین وقران‌قمرین است و این اشعار را باآهنگ حدی تغنی می کرد وطی مسافت‌می‌نمود. در یکی از قراء هزار جریب وی به اتفاق قرةالعین به حمام رفت و با او همخوابه شد.»

چون مردم هزار جریب از عقیده و کیش ایشان آگهی یافتند برآن‌ها تاختند واموال و اثقال ایشان را به نهب وغارت بردند،

۱و۲و۳ـ نقطة‌الکاف، ص۱۵۴،

این شرح که از اعتضادالسلطنه مورخ مسلمان است با اشاراتی کـه حاجی میرزا جانی در نقطةالکاف می کند تأیید می‌شود ، هرچند کـه حاجی نگفتنی‌ها را نمی‌خواهد بگوید .

از این نقطه به‌بعد براثر بروز این‌گونه وقایع بین ملامحمدعلی ازطـرفی و قرةالعین ومیرزا حسین‌علی ازطرفی جدائی می‌افتد . اولی بـه طرف بارفروش و دستهٔ اخیر به بندر جز و اشرف (بهشهر حالیه) واز آن‌جا به نور رفتند درغارت دل و دین واغوای مردم چندان که توانست سعی و کوشش بکار برد.

درحین حرکت به نور ، آن زن مدتی در خانهٔ حاجی ملامحمد شریعتمدار ماند. ولی چون وجودش مایهٔ فساد بود، **سعیدالعلماء** وسایرعلمای مازندران مانع از توقف وی شده ، وی بالاجبار از راه آمل بـه طرف نور رفت و پس از اقامت کوتاهی درسعادت آباد ودارکلا وقریهٔ وازبه تاکرنور که مولد وملک‌میرزاحسینعلی بود رفت.

در خلال این مدت سایر گمراهان فرقهٔ بابیه بساط خونریزی شیخ طبرسی را به‌پاکردند وآن هنگامهٔ فجیع را به‌وجودآوردند. قرةالعین درصدد برآمد که به قلعه برود، ولی قشون دولتی اطراف قلعه را کاملا محاصره کرده بودند و قرةالعین به‌چنگ سپاه اسلام افتاد و او را به طهران فرستادند و در خانهٔ میرزا محمود خان کلانتر تحت‌نظر قرارگرفت‌که بعداً شرحش خواهدآمد[۱].

قرةالعین پس ازتبلیغ درنور عازم بارفروش شده به قـدوس ملحق شد و در این‌جا میرزا یحیی نوری معروف به صبح ازل را ملاقات‌کرده و به‌دستور قدوس، صبح ازل را به‌جایی که مأمور بود، برده وظاهراً قرةالعین ازآن‌جا باز به نور رفته است. به‌نظر مورخین بابی قدر مسلم آن است که وی در تمام طول جنگ طبرسی (شوال ۱۲۶۴ـ جمادی‌الثانیه۱۲۶۵) درصفحات‌مازندران سراً وعلناً مشغول‌تبلیغات بود و دراین مدت مکرراً صبح ازل را ملاقات کرده و عاقبت پس از خاتمهٔ جنگ

۱ـ فتنهٔ باب، ص۱۷۷.

طبرسی درنور به‌دست اهالی دستگیر وتحت‌الحفظ به‌تهران اعزام شده .

با این که درخانهٔ کلانتر محل توقف او را در بالاخانه‌ای قرار داده بودند که جز با نردبان آمد و رفت ممکن نبود ، باز راحت نمی‌نشست و بـا بابی‌ها ارتباط داشت و زن‌های بابی به‌عنوان رخت‌شوئی وبهانه‌های دیگر وارد خانه شده و با او ملاقات می کردند و وسیلهٔ ارتباط او با خارج می‌شدند و مکاتیب را غالباً درجوف مأکولات که به وی می‌رساندند یا به‌عنوان صدقه‌ونذر می‌فرستادند پنهان می نهادند و اوجواب برکاغذهائی که برایش پنیر وغیره ازمأکولات می گذاشتند با آبی که از بقیهٔ تره وسبزی‌های خوردنی می گرفت وبا بعضی کناسه و قلامه‌ها که درگوشه های حجره افتاده بود می‌نوشت و آن قطعات را لوله‌کرده از بالا بـه پائین می‌افکندو نسوان بابیه‌گرفته به‌در می‌بردند[1].

ازآن تاریخ تا هنگام سوء قصد به ناصرالدین‌شاه وتصمیم شاه وهیئت‌دولت درقلع وقمع کلیهٔ افراد بابی، وی درهمین خانه زندگی می کرد، ولی پس از سوء قصد، حکم اعدام وی نیز صادر شد .

بعضی ازمورخین نوشته‌اند:

«ناصرالدین شاه دونفر ازعلماء معروف آن زمان تهران را به‌نام حاج ملاعلی کنی و حاج ملامحمد اندرمانی چند بار برای نصیحت وی فرستاد، تا شاید بتوانند وی را ازضلالت وگمراهی بدرآورند ، ولی‌آن زن در جواب دو عالم مذکور هم‌چنان به سخنان خود ادامه داد و از خر شیطان پائین نیامد. بالاخره شاه که وی را در ضلالت خویش ثابت دید، فرمـان داد تا وی را بکشند . نیمه شبی مأمورین دولتی وی را از خانهٔ میرزا محمود خان کلانتر تحویل گرفته به باغ ایلخانی بردنـد. چـون مأموریت تعقیب واعدام بابی‌ها به‌عهدهٔ عزیزخان سردارکل بود ، فراش

۱ــ ظهورالحق، ص۳۲۸.

های او وی را در باغ با دستمالی کـه به گردنش بسته و کشیدند بـه قتل آوردند و اورا درچاهی افکنده سر آن چاه را با خاك و سنگ پر کردند وبدین ترتیب به حیات پرشور و فتنهٔ زنی که خود موجب قتل‌وخونریزی بی‌شمار شده و حتی از کشتن عموی خویش نیز دریغ نکرده بود خاتمه دادند . باغ ایلخانی در آن روزگار خارج شهر بوده وای پس از توسعهٔ شهر در زمان ناصرالدین‌شاه در داخل شهر افتاد واکنون جزء بانك ملی و محل کتابخانهٔ آن می باشد[۱].»

بدین‌سان شاگردان سیدکاظم رشتی به‌باب‌گرویدند ودراین‌جا اواین آمادگی را پیدا کرد تا ادعایش را دنبال وعلنی کند ، اما دراین راه بـا مشکلاتی روبرو شد ابتدا باب پیروان خود را روانهٔ ایران کرد تا مردم را به ظهور او بشارت دهند ، به متابعت و پیروی وی دعوت کنند و آن ها را از اظهار اسمش برحذر داشته وتأکید نمودکه تا دستور ثانوی نام اورا سخت مکتوم بدارند، بعد خودش مشغول تألیف کتب وتدوین احکام‌گردید ، نخستین کتابی راکه درکربلا تألیف کـرد رسالهٔ عدلیه در فرائض اسلامیه نام داشت که بعضی فرائض اسلام را در آن نوشته بود اما بعد آن‌ها را پشت سر انداخت ضمناً بعضی ازخرافات هم درآن وجود داشت که آنها را احکام قطعی قرارداد . سپس بنوشتن شرح سورهٔ یوسف پرداخت ، و آن کتاب ضخیمی دارای صدوبیست‌سوره یا فصل‌می باشد. وی‌دراین کتاب ودرسایرتألیفاتش نوشته است :

«... که من ازمحمد افضل می‌باشم چنانچه‌کتاب من ، از قرآن محمد افضل است. اگرمحمدگفته است بشر ازآوردن یك سوره ازسور قرآن من عجز دارد؛ من می گویم بشر ازآوردن یك حرف از حـروف

۱ـ ایضا. ص۱۸۹

کتاب من عجزدارد؛ زیرا محمد درمقام الف ومن درمقام‌نقطه می‌باشم!»

سیدعلی‌محمد وقتی دعات خودرا به بلاد فارس فرستاد؛ به‌آن‌ها دستوربلیغ داد تا جدیت کنند وبهرطریقی ممکن شود اسم وی را بالای مأذنه‌ها ومنابریادکنند و بعدازآن اهتمام زیادی نمود تا وسائلی فراهم ساخته و سفری به‌حجاز برود تا بر مردمان ساده اشتباه‌کاری کند وبه ایرادات مردم خاتمه دهد زیرا مسلمین در انتظار آن بودندکه مهدی موعود ازمکه معظمه ازمیان رکن ومقام با شمشیر ظاهر شود ، بدین جهت ادعای باب را مردود می‌دانستند از این‌رو باب موضوع سفر حجاز را به‌اصحابش پیشنهادکرد؛ قریب به هیجده‌نفر ازآنها آن‌را استقبال نمودند. سپس ازکوفه به بغداد وازآن‌جا به‌بصره رفتند و ازبصره بیك‌کشتی شراعی نشستند، درسال (۱۲۵۹) بقصد حجاز حرکت نمودند.[۱]

یکی ازآن دعات ملامحمد مازندرانی بود. وی به‌اتفاق ملاصادق خراسانی بشهرکرمان رفت تا مردم‌آن شهر را عموماً وحاج محمدکریم‌خان قاجارکرمانی‌را خصوصاً بمسلك باب دعوت کند. نظرخصوصی آن‌ها به‌حاج‌محمدکریم خان ازآن جهت بودکه وی درعصرخود ازبزرگان علمای شیعه وازبزرگ‌ترین زعمای طریقه شیخ احمد احسائی وبزرگترین شاگردان سیدرشتی بود. آن‌ها بعضی ازرسائل باب راکه بسبك صحیفهٔ سجادیه نوشته شده بود پاره‌ای ازخطب وی را که بشیوهٔخطب امیرالمؤمنین (ع) درنهج‌البلاغه نگاشته شده بود وبعضی ازگفتار او راکه به‌سبك قرآن بافته شده بود با خودشان برداشته بودند ونیز نامه خصوصی باب را کـه به حاج محمدکریم‌خان نوشته بود همراه داشتند .

باب درآن نامه حاجی را دعوت‌کرده بود کـه به‌وی ایمان بیاورد ، احکام قرآن را کنار بگذارد وپرچم عصیان را درمقابل قرآن برافرازد .

درآن نامه به بعضی ازاخبارکه می‌گوید مهدی شریعت تازه وکتاب جدیدی

۱ــ باب‌الابواب، ص۷۹-۷۸.

می‌آورد استدلال کرده بود.

ازمضامین نامهٔ وی چیزی است که حاج محمدکریم خان سابق‌الذکر آن را درکتاب خود «ایقاظ الغافل وابطال‌الباطل فی ردالباب» نقل کرده و ترجمهٔ آن چنین است:

برخیز، هرقدر می‌توانی لشکر تهیه کن وبشیراز بیا، تا ما هم بعد ازمراجعت ازحجاز به‌آن‌جا خواهیم آمد. درانتظار اوامر ما باش.

حاج کریم‌خان بعد ازدریافت آن نامه اعاظم شهر وافاضل قوم خود را با آن دونفر درمسجد جامع مجتمع ساخت، سپس نامهٔ باب و رسائل وی را برای آن‌ها خواند و از روی همان نوشته‌ها ثابت کرد که او از دین مبین اسلام خارج گشته، حتی‌عبارات کتابش مشوش وازقواعد صرف ونحو عربی وفارسی دور می‌باشد. پس به‌شمارش غلطهای موجود درآن نامه خصوصی شروع کرد تاآن‌که بیست‌غلط ازآن نامه‌گرفت وبعد ازآشکارساختن اغلاط اقوال باب و اثبات کفر او و خوار و خفیف کردن داعیان وی‌آن‌ها را بجائی که ازآنجاآمده بودند برگردانید.[۱]

ازجمله دعات وی کسی بودکه به‌خراسان رفت وامر باب را درآن جا اظهار داشت ولی جزملاحسین بشرویه، که مفتون او شد، کسی دیگر ازاو پیروی نکرد.

بشرویه یکی ازعمال باب درخراسان بود. اونخستین کسی ازمنسوبین به‌علم بودکه پیش از دیدن باب به‌وی ایمان‌آورد. وی نزد بابیان شأن ومقام بزرگی دارد وباب اورا باب‌الابواب نامیده.

حقیقتاً این مرد یکی از داهیان عصر خود بود و در تدبیر، قوای جسمی، استحکام عضلات وثبات قلب بی‌نظیر بود. او رکن بزرگی از ارکان بابیان بوده است. اوبودکه زمینه پیشرفت‌کار باب را فراهم ساخت و درامرباب سهیم وشریك بود، چنان‌که همه این‌ها ازاخبار جنگ‌هایش معلوم خواهد شد.

اما علت اختصاص‌خراسان ازمیان سایربلاد شرقی ایران به‌این دعوت وجود

۱ــ ایضاً ص ۸۱.

خبری است که می‌گوید : (وقتی دیدید که پرچم‌های سیاه از خراسان می‌آید بطرف آن بروید زیرا خلیفهٔ خدا مهدی در آن می‌باشد) احمد و بیهقی در کتاب دلائل النبوه نقل کرده‌اند پس اختصاص خراسان بدین دعوت به‌این لحاظ بوده که بتواند این خبر را با دعوت خود تطبیق کند چنان‌که آن لشکری از بابی‌ها که به‌ریاست ملاحسین بشرویه از خراسان به‌جنگ مسلمین آمده بودند، عملا پرچم های سیاهی به همین منظور بربالای سرهای مهیجینشان برافراشته بودند . و اما سبب اختصاص دعوت به‌کرمان پس وجود حاج‌محمد کریم‌خان در آن شهر بود زیرا وی از بزرگان سلسله قاجار که در آن وقت حکومت ایران را دردست داشتند بود.

حاج کریم‌خان ریاست وسیاست‌را رها کردو به‌تحصیل علوم‌اسلامی پرداخت تا ازمیان امثال واقران خویش که عموماً شاگردان سیدکاظم رشتی بودند تبرزی به علم ودانش پیدا کرد، باید یادآوری نمائیم که حاج کریم‌خان درمجاس درس سید کاظم رشتی باب را کاملا شناخته بود. حاج کریم‌خان هنگامی که تحصیلاتش در عراق خاتمه پیداکرد، اجازه اجتهادگرفت وبشهر کرمان مراجعت کرد . دیر زمانی درنشر تعلیمات واعتقادات استادش سیدکاظم‌رشتی وشیخ‌احمد احسائی کوشش کرد تا جمعی بسیار بدورش گردآمدند به این‌جهت ریاست وکیاست وسیاست دروجود حاجی نامبرده جمع شده بود واگر قضا وقدر باباب مساعد شده بود واین مرد هم با وی همراه شده بود؛ تمام جمعیت شیخیان که در آن‌زمان یك چهارم مردم کرمان می‌شدند باو تمایل پیدا می کردند و او به مقصود خود می‌رسید ولی ازبداقبالی باب حاج کریم‌خان برعلیه او قیام کرد و دلائل قاطعی بر کفر وی اقامه نمود. کتاب‌های متعددی برعلیه اونوشت ونقشه اورا نقش برآب ساخت.

این بود سّر اختصاص دعوت او به‌کرمان (وبعد فلات حین مناص) با وجود این سید علی محمد بفرستادن دعات خود به‌خراسان وکرمان قناعت نکرد و دعاتی هم محرمانه به تبریز و سایرشهرهای آذربایجان فرستاد (باب با دعات خود سفارش

۱ـ مفتاح باب‌الابواب، ص۸۱.

می کرد که فقط مردمان ساده، نه مردمان عاقل وفهمیده را به مسلك او دعوت کنند).
دراین دستور محرمانه، سّری نهفته بود که ما ناگزیریم پرده از روی آن برداریم ویاکمی پرده را عقب بزنیم تا برخوانندگان محترم تمیز صحیح از ناصحیح مشکل نباشد پس چنین می گوئیم:

درآن وقت درتبریز عالم فاضلی بنام ملامحمد مامقانی ملقب به حجة‌الاسلام بود که از بزرگان علمای شیعه واعاظم فرقه شیخیه بلکه رئیس بزرگ آن‌ها بعد از سیدکاظم رشتی بود.

بعد ازاو عالم بزرگ دیگری به‌نام حاج میرزا شفیع ملقب‌به ثقة‌الاسلام‌بود که اوهم از بزرگان علما وفضلا محسوب می‌شد.

این دو مرد عالم از رؤسای فرقه شیخیان واز بزرگان فقهاء مذهب جعفری و ازموجهین شاگردان سیدکاظم رشتی بودند ومعرفت‌کاملی به‌احوال باب وموقعیت وی درنزد استادش سیدکاظم داشتند، آن‌دو درتبریز دارای وجاهت غیرقابل‌توصیفی بودند.

علاوه براین دو سد محکم، مانع بزرگتر وسد محکم‌تری برای دعوت‌باب درتبریز وجود داشت وآن عالم عامل و عارف‌کامل میرزا احمد مجتهد بود که وی ازبزرگان علما واکابر فضلاء اصولیین عصرخود بود واونیز اطلاعات کاملی از امر باب داشت ومرحوم شیخ مرتضی انصاری هم که درآن زمان حافظ حوزهٔ اسلام و رئیس مجتهدین شیعه بود اوامری برایش صادرکرده بودکه فتنه و فساد باب را اصلاح کند وشکاف‌هائی راکه بدین جهت درمیان مسلمین واقع‌گشته مسدود نماید.

بدین جهات بودکه باب از فرستادن دعات علنی به آن نواحی خودداری کرد؛ زیرا این بزرگان را سدهای محکمی در راه دعوتش می‌دانست.

در راه حجاز: بابیان می گویند باب به حجاز مسافرت نمود، به‌مکه معظمه هم رسید ودرمجمع بزرگی دعوت خود را اعلام کرد و دعوت خویش را علناً بر جمیع مسلمین اظهار داشت در حالی که مسلمین این موضوع را انکار می کنند و

چنین اعتقاد دارند که باب به مسافرت حجاز موفق نشد، معالـم و مشاهد حجاز را رؤیت نکرد و داخل مکه معظمه نشد؛ زیرا دریا طوفانی شد وباب ازغرق در دریا ترسید به‌این جهت با پیروان خود در بندر بوشهر از کشتی پیاده شد.

مسلمانان برصحت عقیده خود به وجوهی استدلال کـرده‌اند اول آن‌که اگر باب حقیقتاً به‌حجاز مسافرت کرده بود ودرمکه معظمه میان رکن ومقام دعوت خود را برمجمع مسلمین عرضه داشته بود؛ آیا بدیهی نبود که تمام حجاج یا بیشتر آنها یا فرقۀ از فرق مختلفه مسلمین که در آن سال برای اداء فریضه حج درمکـه معظمه اجتماع کرده بودند این دعوت را از زبان خود باب می‌شنیدند، در این‌صورت آیا معقول بود که مسلمین یا طائفه‌ای از آن‌ها این دعوت را شنیده وسکوت کرده‌باشند و لب به سخن نگشوده باشند که دعوت باب را رد یا قبول کنند ؟ و آیا ممکن بود چنین چیزی که درچنین مجمع عمومی اظهار شده، مستور مانده باشد؟

دوم عموم مسلمین و خصوص شیعیان ، مانند روزه داری که منتظر هلال عید باشد ، همگی به انتظار ظهور مهدی بـودند ، بااین‌حال چگونـه معقول است کـه هزاران نفر از همین منتظرین ظهور مهدی که درمکه معظمه حاضر بـودند ، دعوت باب را شنیده باشند وبر کتمان آن اتفاق کرده باشند هزار و صد و چند سال است که شیعه درانتظار مهدی موعود بسرمی‌برد وچنانچه دراخبار بشارت بوجود او گذشت یکی ازبزرگ‌ترین علامات ظهور وی این است که درمکه با شمشیر ظاهر می‌شود با این‌وصف چگونه ممکن است کسی درآنجا چنین دعوتی کرده باشد وهیچ کس نفهمیده باشد .

سوم نیز ازبدیهیات است که اگر شیعه چنین دعوتی را در مکه شنیده بود ، خوب درآن نظر می‌کرد و اگر می‌دید که آن دعوت باعقیده‌ایکه آن هـا به مهدی موعود دارند! تطبیق ندارد لاجرم دعوت اورا ترك می‌کردند وپشت‌سرمی‌انداختند وسپس این خبر درتمام شهرها انتشار پیدا می‌کرد وقوافل حاجیان آن‌را ازاین شهر

۱ــ ایضاً ص ۸۳.

به آن شهر می‌بردند پس آیا کدام شیعهٔ ایرانی یا عربی یا ترکی و هندی باب را درمکـه رؤیت نموده و دعوتش را شنیده؟ چه به او ایمان آورده بـاشد یا نیاورده باشد.

چهارم ـ طائفه شیعه را به کنار می‌گذاریم و طوائف سنیان را مـورد توجه قرار می‌دهیم.

آنهائی که مردم بلاد مختلفه حجاز بودند، آن‌هائی که ازخارج حجاز ازنژاد عرب وترك وفارس وهندی و کردی و جاوه‌ای و غیر آن‌ها در آن‌سال به حج‌بیت‌الله آمده بودند، درمیان آن جمعیت مانند شریف مکه که امیرعرب و بزرگ آن‌ها بوده وجود داشته حاکم عثمانی که برتمام حجاز ولایت داشت، قاضی ومفتی مکه علما واعیان آن‌ها بودند آیا صدائی، صیحه‌ای، ندائی و دعوتی ولو آهسته ازاین صدا کننده، ازین صیحه زننده، از این منادی، ازاین داعی، به‌گـوش کسی از آن‌ها رسیده است؟

ما فرض می کنیم آن مردم چنین دعوتی را شنیده باشند و گفتارهای باب را فراگرفته باشند وبعضی از آن‌ها به‌او ایمان‌آورده باشند، پس آن‌هائی که به او ایمان آوردند، آن‌هائی که ازوی اعراض کردند چه شدند واکنون کجا هستند، اخبار آن‌ها چطورشد وبر آن‌ها چه وارد شد.

ششم اگر مسلمانانی که آن سال در آن جا بودند هیچ کدام دعوت باب را نشنیدند وهیچ کدام اورا ندیدند؛ پس باب چه کسی را دعوت کرده، دعوت خود را به چه کسی اظهار نموده و خودش را به‌کی نشان داده آیا چنین دعوت بزرگی را فقط به‌همان چندنفر معدود ایرانی که همراه خودش بوده‌اند اختصاص داده؟ در حالی که ما می‌دانیم دعوت مهدی به‌فرقهٔ خاصی اختصاص ندارد و تمام مسلمین در آن شرکت دارند. (البته این وجه برفرضی است که رفتن او به‌مکه و ظهور وی در آنجا صحیح باشد).

هفتم حالا چنین فرض می کنیم که این دعوت به‌همان چندنفر ایرانی که همراه

وی بودند انحصار داشته است دراین‌صورت پس چـرا باب مشقت و مرارت این سفر پرزحمت را تحمل نمود؟ آن‌ها که مطیع او بودند باگفتارش مخالفت نداشتند؛ از اوامر او سرپیچی نمی‌کردند ، آن‌هاکـه به‌خیال خودشان حق اعتراض به باب نداشتند وتنها باب بود که به‌آن‌ها حق اعتراض داشت.

وبعضی‌هم گفته‌اند: که باب حقیقاً به‌مکه رفت ولی هوسش درآنجا از هیجان افتاد، زیرا ترسید وجرأت نکرد که دعوتش‌را اظهار بدارد اگراین روایت صحیح باشد مورد اشکالات سابق واقع نمی‌شود.

آن‌چه معلوم است آن است که اختلافی دراین‌که باب از کشتی بیرون آمده وبه بوشهر وارد شده نیست اکنون تفاوتی نداردکه ازمکه یا از بصره‌آمده باشد . ونیزاختلافی نیست دراین‌که باب درابتدای ورودش بخانه دائی(خال) ومربی خود میرزا سیدعلی شیرازی سابق‌الذکر وارد شده است.

و نیز اختلافی نیست دراین‌که دائی‌اش پس از آن‌که چیزهائی از وی دید وشنیدکه تمام‌آن‌ها مخالف با شریعت اسلام بود، ازاونفرت پیداکرد زیرا اومردی بود که در دین خود ثابت و در مذهبش با بصیرت بود و از طرفی هم از اطوار و رفتار خواهرزاده‌اش مطلع بود به‌این جهت او را طردکـرد و او هم خانه‌ای برای خودش‌گرفت درآنجا برقرارگردید وشروع به تهیه لوازم استحکام دعوت خود و تدارك مقدمات دعوت خویش کرد. نخستین جائی را که باب مورد نظر قرار داد شیراز بود، زیرا آنجا وطن اصلی ومسقط‌الرأس وی بود، پس ازشیراز اصفهان را که مرکزمحققین علمای ایران‌بود مورد توجه خویش قرارداد.[۱]

سیدعلی محمدباب پیروان ماهر خودرا انتخاب نمود وبه‌آن‌ها تعلیمات لازمی داد وسپس بعضی را به‌شیراز، کـه والی آن درآن وقت حسین‌خان نظام‌الدوله تبریزی بود، فرستاد و برخی را به‌اصفهان ، که حاکم آن منوچهرخان‌گـرجی قفقازی تازه مسلمان بود، فرستاد.

۱ـ زعیم‌الدوله ، مفتاح باب‌الابواب ، ص ۶ـ۵ـ۸۴

دعات باب به شیراز آمدند و نخستین توجه خود را به‌رئیس فقهاء آن شهر، شیخ ابوتراب مبذول داشتند ، رسالت و رسائلی را که بـر عهده و همراه داشتند به‌شیخ ابوتراب عرضه کردند و او را دعوت نمودند که ازمهدی جدید آن‌ها اطاعت وپیروی کند.

شیخ ابوتراب تأملی کرد ودید این دعوت با عقیده به مهدی موعود و دلائل آن تطبیق ندارد به‌این جهت ازاین حادثه به‌هیجان آمد وفوری امرنمود تا علماوفقها شهر را حاضرساختند وآن‌ها را از این کار آگاه نموده شروع به مشورت کردند و بالاخره رأی آن‌ها براین قرارگرفت که پیش آمد این حادثهٔ بزرگ واین بلیهٔ‌عظمی را که بر اسلام وارد شده به‌استحضار استاندار وقت برسانند و همینطورهم کردند. استاندار هم دستور داد تا دعات باب را احضار کردند و یك‌به‌یك آنان را درمجلسی که تمام علما واعیان شهرحضور داشتند استنطاق نمودند. شگفت آن‌که دعات باب نه‌تنها انکارنکردند که آن‌ها ازطرف باب مبعوث‌اند بلکه خیلی قاطع نه درکلامشان تزلزل و نه در زبانشان لکنتی پیدا شد. آنان نام فرستنده‌شان را هم پنهان نکردند و با قلب وزبان محکم حق رسالت را ادا کردند. دراین‌جا بودکه فریاد جمعیت بلند شد، غوغا برپا گردید، صدای علما درهم پیچید و والی دراین مسئله از علما استفتار نمود و تقاضاکردکه هر دستوری راجع به آن ها می‌دهند ، بنویسند. و چون دعات کتاب‌هائی راکه ازجانب باب به‌همراه آورده بودند به‌علماء نشان دادند وآن‌ها را به وحی‌آسمانی نسبت دادند علما هم بکفر ووجوب‌قتل آنان فتوا دادند سپس‌والی شروع به‌فکر کرد وبعد ازمدتی طولانی فرمان‌داد تا پی آن‌هارا بریدند وآن‌ها را در چاه انداختند وبعد قضیه را به‌حکومت تهران اطلاع داد، سپس فـرستاد تا باب را تحت‌الحفظ ازبوشهر به‌شیراز آوردند ودستورداد تا او را درخانهٔ پدری وی منزل دهند. حسین‌خان نظام‌الدوله به‌باب چند روز مهلت داد تا ترسش فرونشیند و قلبش آرام بگیرد وازمشقت سفر استراحت بیابد سپس دست به‌اقدام زند.

اجتماع فوق‌الذکر درروز دوم ماه شعبان (۱۲۶۱) هجری واقع شد روز ۱۶

همان ماه دستور احضار باب از بوشهر به شیراز صادر گردید وروز ۱۹ ماه رمضان آن‌سال باب با دونفر مأمورین حکومت وارد شیراز شدند.

باب در مدت اقامت خود در بوشهر چند رساله بـه زبان فارسی و همچنین فارسی-عربی نوشته بود که از جمله آن‌ها رساله‌ای بـود که نامش را بیان گذاشته بود واین اسم را ازفرموده خدای متعال گرفته بود که فرموده است :

الرحمن علم‌القرآن خلق‌الانسان علمه‌البیان .

این کتاب را کتاب شریعت واحکام خود قرار داده بود و احکام مذهب جدید خویش را درآن، گنجانیده بود ـ ما درجای خود دربارهٔ این کتاب بحث خواهیم کرد ـ.

او اخبار واحادیث نبوی را چنان‌که دلش خواسته بود وطوری که شریعتش را تأیید کند تأویل کرده بود ولی تمام عبارات عربی کتبش غلط و ملحون است و عبارات فارسیش هـم ، با این که مردم شیراز مشهور بـه فصاحت و شیرین زبانی می‌باشند پیچیده و نارسا می‌باشد و ما به‌زودی بعد از ذکر خاتمهٔ این مسئله اسامی کتب وقواعد دین و دستورات مذهبش را با قسمتی ازعبارات بیان تا آن اندازه که مقام‌گنجایش آن را داشته باشد ذکرخواهیم کرد.

استاندار سابق‌الذکر به شدت در مجازات و مکافات و قوت در عزم و اراده مشهوربود. وی شبی‌محرمانه باب را درنزد خود احضارکرد وتاآن‌اندازه دراکرام واحترام وی مبالغه کرد که دوزانو درجلو او نشست وبر زیاده‌روی‌های خود درمورد دعات او اظهار تأسف نمود،اسماً حسنای خداوند را درنزد او وسیله وشفیع‌قرارداد تا گناهانش را بیامرزد و او را به هرچه مطلوب وی می‌باشد امر کند تا او اطاعت کند، سپس به‌وی اظهار داشت که او (یعنی استاندار) حاضر است که جانش را در راه رضای وی نثار کند، ازنفائس اموال خود صرف‌نظر کرده، خانه‌زادش را فدای وی کند وطرفه‌های اموالش را به‌او بدهد. سپس مانند کسی که گـریه راه گلویش را گرفته باشد شروع به تباکی نمود ، از چشم اشك می‌ریخت ، از دل آه و ناله های

آتشین می کشید و ازسینه نفس‌های بلند می‌زد تا امر خـود را برباب مشتبه نمود و خدعه‌اش دردل اومؤثرگردید.

باب به لسان مزین وکلمات نرم و ملایم وی فـریب خورد صورتش شکفته شد، دست کشید و بازوی والی را گرفت، او را بلندکرد و با وی ملاطفت نمود تا ترسش زائل گرددآن‌گاه ازعلت آن غلظات وخشونت با دعاتش واین تضرع وزاری واظهار خجلت وانفعال ازخودش پرسید.

والی با صدائی که ظاهراً درگلویش گیرکرده بود با کلام بریده بریده چنین گفت :

ای آقای من تا روز گذشته شما درمیان بشر دشمن آشکاری مانند من نداشتید ومن مدتی‌طولانی درکیفیت تعذیب وتعزیرشما فکرمی کردم می‌خواستم شما را طوری مثله کنم که بخاطر احدی خطور نکرده باشد ، در تمام شب دراین موضوع فکرکردم تا عاقبت از بیداری زیاد ، چشمم سنگین‌شد وخوابم‌گرفت خوابیدم. درعالم خواب دیدم که شما ای‌مولای جلیل من به‌خوابگاه‌من حاضرشدید و با پاهای خود انگشتان پای‌راست مرا فشار دادید من ازترس ازجای خود پریدم، نشستم، شما مرا مخاطب ساختید وچنین‌گفتید ایه ایه سخن بگو، سخن بگو حسین خان ! زیرا ؛ نور ایمان را می‌بینم که ازپیشانی تو ظاهرمی‌شود ومن ترسان و پریشان از خواب بیدار شدم و دانستم که شما حقاً مهدی منتظر می‌باشید . اکنون من درپیشگاه شما حاضرشده‌ام اگرمرا عفوکنید؛ ازفضل ورحمت شما می‌باشد و اگر انتقام بگیرید، ازعدالت شما خواهد بود.

دراین موقع چهرهٔ باب ازشدت وجد وطرب شکفته شد و جواب داد :

ـ خوشا به‌حالت ای امیر، آن‌چه دیده‌ای دربیداری بوده نه درخواب ، من

خودم درخوابگاه تو حاضرشدم وترا بدین کلماتی که شنیدی مخاطب ساختم؛زیرا من در وجود تو جربزه‌ای پاك؛ سلیقه‌ای پاکیزه وشرفی اصیل سراغ داشتم.

آن‌گاه استاندار ازحالت رکوع برخواست، دست باب را بوسید و با حال تضرع چنین گفت :

ای آقای بزرگوار تمام سپاهیان وآن‌هائی که دراین ایالت به سپاهیان ملحقند درفرمان من‌اند ، خزانه من هم ازنقدین گرامی پر است ومن اکنون تمام آن ها را دراختیار شما می‌گذارم هرطور می‌خواهید امربفرمائید خواهید دانست که من‌چون نعل در زیر قدم شما خاضع ومانند سایه با شماملازم خواهم‌بود وبزودی درخواهید یافت که من بیش ازانگشتر مطیع اوامر شما می‌باشم.

باب بازهم چنین گفت :

ـ خوشا به‌حالت! خوشابه‌حالت!که بواسطه پیروی‌حق به‌چنین بخشش کریم وموهبت عظیمی واصل‌شدی، من صریحاً به‌تووعده می‌دهم که بعدازآن‌که تمام دنیارا مالك شدم وتمام پادشاهان عالم را مطیع‌خود ساختم بزودی ترا پادشاه روم (یعنی دولت عثمانی) سازم.

پس والی مثل کسی که از این اظهار باب متأثرگشته باشد ، آهـی کشید وبا صدای ضعیفی چنین گفت :

ای آقا؛ من از روی طمع مال وطلب جاه وجلال از شما پیروی نمی‌کنم زیرا بحمدالله مال ومنال وافر و جاه و جلال حاصل است و جز این نیست که تمام‌آمال و آرزوی من این است کـه پیشاپیش شما جهاد کنم تا به‌شهدای صالحین ملحق شوم.

باب کلامش را تصدیق کرد و اورا دعای خیر کرد.

والی در دارالاماره‌اش غرفه های وسیع مفروش به‌قالی و اطاس برای باب تهیه کرد ، بانهایت تجلیل و احترام باب و اصحابش را درآنجا منزل داد ، و از وی خواهش نمود که فرمانی برای دعات‌خود صادر کند تا موقتاً دست ازدعوت بازدارند مبادا پیش‌از آن که عددکافی، وسائل مکفی ولشکر مجهز تهیه شود فقها قیام کنند و انقلابی در شهر برپا گردد به او نوید داد که هنگامی که تجهیزات لشکری مهیا شد آن‌گاه شما دستور بفرمائید تا دعات علناً مردم را دعوت کنند و امر شما را اظهار بدارند.

والی ازناحیه باب و پیروانش آسوده خاطر گردید و سپس مجمعی از علما ، فقها ، فضلا ، امرا ، اعیان و اشراف شهر تشکیل داد، گفتار و رفتار خود را با باب باطلاع آنان رسانید و ازآن ها درخواست کرد تا باب را در ادعای خود اختیار و امتحان‌کنند و سپس برطبق قوانین شرع اسلام برله یا علیه وی فتوی بدهند تا او حکم آن‌ها را اجرا کند.

پس والی نزد باب رفت، مدتی با وی نجوا کرد و عاقبت او را قانع نمود که مقصود از تشکیل این مجمع آن است که او درآن مجمع حاضر شود و دعوت خود را براعضاء آن مجمع اظهار کند وآن‌ها را علناً به مذهب خود دعوت‌کند تا هرکدام ازحاضرین به‌او ایمان‌آوردند ازعقوبت والی نجات حاصل‌کنند وهرکدام ایمان نیاوردند با شمشیر برنده آنان را مجازات‌کند.

باب هم به‌سخنان والی اعتقاد پیدا کرده ، عمل وی را نیکو شمرد و سپس به‌اتفاق سیدیحیی دارابی پسرسیدجعفر دارابی معروف بکشفی که خودش‌ازبزرگان اصحاب باب و پدرش از اعاظم علماء عصر ومرتاضین وقت و دارای تألیفات مهمی بود ازمنزل بیرون‌آمدند وبا قلبی‌محکم وثابت وارد مجلس شدند پس باب به‌سخن گفتن مبادرت ورزید واعضاء مجمع را بدین سخنانی که ذیلا نقل می‌شود مخاطب قرارداد :

ای علما ؛ آیا هنگام آن فرانرسیده است که هوی را پشت سر بیندازید و هدایت را پیروی کنید ، ضلالت را ترك نمائید ، سخنان مرا گوش دهید و اوامر مرا اطاعت کنید ؟ پیغمبر شما بعد از خود جز قرآنی بجای نگذاشته واین نیز کتاب من بیان‌است، بیائیدآن‌را تلاوت‌وقرائت کنید تا به شما معلوم گردد که عبارات آن ازقرآن فصیح‌تر واحکامش ناسخ احکام قرآنست. پس سخنان مرا گوش کنید ونصیحت مرا بپذیرید وپیش ازآن که شمشیردرمیان شما کشیده شود،گردن‌هایتان زده وخونتان ریخته شود جان واطفال واموالتان را محفوظ بدارید. سخنان مرا گوش و امر مرا اطاعت کنید . من شمارا چنین نصیحت می کنم.

اما علما برطبق تبانی قبلی با والی، لب ازروی‌اب برنداشتند وچنان‌سکوت کردند که گوئی مرغ برسرآن‌ها نشسته آن‌گاه والی از جا برخواست و از باب خواهش نمود تا دعاوی خویش را برروی‌کاغذ بنویسد و بعد ازآن نوشتهٔ خود را برای اهل مجمع بخواند تا امر خویش را از روی بَیِّنه و برهان برآن‌ها عرضه داشته باشد زیرا برای اتمام حجت و روشن نمودن موضوع احتجاج نوشته بهتراز گفتار است.

پس باب قلم برگرفت و چند سطر به زبان تازی به سبك دعا و مناجات نوشت وبدان‌ها تسلیم نمود[1].

هنگامی که علما آن نوشته را خواندند، دیدند نوشتهٔ وی هم از لحاظ بنای کلمات وهم ازنظر ترکیب وجمله‌بندی بسیار غلط دارد و از جهت معنی هم دارای عبارات نارسا ومعانی نامفهوم ومطالب نامربوط می‌باشد.

۱ــ ایضاً ص۸۹ــ۸۸.

علماء اغلاط نوشتهٔ باب را یك به یك برای خودش شمرده و توضیح دادند واو می کوشید تا آن ها را قانع کند، که وی درمدرسه‌ای تعلم نکرده ، و در مکتبی درس نخوانده و آن‌چه را که می‌نویسد ازعالم غیب به او الهام می‌شود و یا وحی آسمانی می‌باشد که بروی نازل می گردد ومردم نباید به‌الفاظ وعبارات توجه داشته باشند بلکه باید معانی را مـورد توجه قرارداده ، مغز را بگیرند و پوست را کنار بیاندازند.

مفهوم سخنان دفاعی باب این بود که من درغلط‌گوئی تقصیری ندارم زیـرا این سخنان غلط را ملهم غیبی به‌من الهام نموده وفرستنده وحی‌آسمانی برمن فرو فرستاده لاجرم او بی‌سواد بوده ویا بی‌سوادی کرده و برمن ایرادی نمی‌باشد ولی این دفاع نامربوط باب ، علما را قانع نکرد زیرا آن‌ها نمی‌خواستند زیربار غلط و نامربوط بروند ، چه این غلط و نامربوط را باب گفته باشد ، و یا ملهم غیبی باب گفته باشد .

دراین هنگام فریاد علما وصدای فقها بلند شد بعضی فتوا به قتل وی دادند ، زیرا او را کافر خاسر دانستند وبرخی حکم به‌جنون واختلال عقل اوکردند وتعزیر اورا تجویزنمودند. آن‌گاه والی رو‌به‌باب کرد و او را بدین‌گفتار مورد خطاب و عتاب قرارداد :

«ای جاهل مغرور این چه‌بدعت شومی است که دراسلام‌احداث کرده‌ای چگونه ادعای نبوت و رسالت یا مهدویت می کنی؟ وحال‌آن‌که نمی‌توانی مکنون ضمیر خود را به عربی صحیح اظهارکنی وبااین‌حال ادعا داری‌که سخنان تو از قرآن محمد (ص) فصیح وبلیغ‌تـر می‌باشد و مانندآیات بینات تو درقرآن پیدا نمی‌شود. اگر نسبت به‌خاندان نبوت و رسالت نداشتی اکنون حد تورا برتو معلوم می‌داشتم و شمشیر جدت را برگردنت حکومت می‌دادم. پس نزد خود فکر می کنم که کشتنت به من

ارتباط پیدا نمی‌کند، زیرا شریعت اسلام آن را واجب کرده باز چنین می‌اندیشم که قرائن احوال براختلال عقل وفساد دماغت دلالت داردپس کشتنت روا نیست واکنون برمن ظاهرگردید و درنظرم ترجیح پیدا کرد که تومردی سفیه و ابلهی بدین جهت باید تورا تعزیر کنم تا شاید از راه ضلالت وگمراهی برگردی وبه‌راه ارشادهدایت شوی.»

پس فرمان‌داد تا وی‌را ازمجلس بیرون‌کشیدند، فرش پوستی که‌به‌محکومین به قتل و تعزیر اختصاص دارد در صحن خانه جلو اطاق مختص بغربا انداختند، پاهای اورا بچوبی‌که به‌زبان مصری (فلقه یا عده) (ودرفارسی فلکه) می‌نامند بستند وبا چوب‌های محکمی شروع بزدن‌کردند. وی در زیر چوب استغاثه می‌کرد ولی کسی بفریادش نمی‌رسید، پناه به‌مردم می‌برد اماکسی او را پناه نمی‌داد، این‌قدر او را زدند که نزدیك به غشوه رسید، پس توبه و استغفار کرد تا اورا رهاکردند البته در این‌جا مؤلفین به‌باب نسبت می‌دهند که از شدت درد و برای استخلاص از کتك سخنان زشت و کلمات قبیحی برزبان‌جاری می‌ساخته، ولی شأن و مقام قلم ازنوشتن چنین سخنانی برتر وبالاتر است.

وچون باب توبه واستغفار نمود، پس والی فرمان داد تا دست از زدن بازو بند از پاهای وی بردارند آن‌گاه او را برالاغ زشتی سوارکردند واز وسط بازار به مسجد نو بردند، تا شهرت پیدا کند (و این همان چیزی بود که مطلوب باب درآن بود).

درآن موقع مسجد نو ازعلما وفقها وامرا وبزرگترین مجتهد آنان بنام شیخ ابوتراب‌بود.

هنگامی که باب وارد مسجد شد شروع به دست‌بوسی شیخ و تکرار توبه و استغفارکرد، ولی علماء به توبه و استغفار او اکتفا نکردند و او را امر نمودند تا برفراز منبر بالا رود وعقاید فاسده و دعاوی سابق‌خودرا اعلام دارد، از زیاده‌روی

درعقاید خود اظهار ندامت و استغفار کند وازچنین گناه بزرگی توبه کند.
باب درپی این جریان گفت :

«نه‌من وکیل قائم موعود هستم و نه واسطهٔ بین امام غائب ومردم می‌باشم» .
امام جمعه گفت :
همین مطلب را روز جمعه درمسجد وکیل در مقابل عموم مردم تکرار کنید . چون شیخ ابوتراب برخاست ، مجالس برهم خورد سپس حاکم شیراز حسین‌خان برای خلاصی علی‌محمد باب ضامن خـواست ، سیدعلی‌خال ـ دائیش ـ وی را ضمانت کرد که خواهرزاده‌اش برخلاف اسلام رفتار نکند، درغیراین صورت اومسئول خواهد بود[1].
روز جمعه مطابق قولی که داده شد باب درمسجد وکیل حاضر شد وگفت:
«لعنت خدا برکسی که مرا وکیل امام غائب بداند».
«لعنت خدا برکسی که مرا منکروحدانیت حضرت رسول بداند.».
«لعنت خدا برکسی که بگوید من منکر وحدانیت خدا هستم» .
«لعنت خدا برکسی که مرا منکر امامت امیرالمؤمنین وسایر ائمه‌بدانند»[2].

همان‌گونه‌که خواندیم باب برفرازمنبررفت وآنچه را ازطرف آقایان علماء بدو تکلیف شده بود انجام داد،آن‌گاه ازمنبر به‌زیرآمد واورا به‌زندان بردند[3].

۱ــ اعتضادالسلطنه، فتنه باب، ص۲۳۶.
۲ــ به‌نقل ازتاریخ نبیل زرندی‌ازبابیهٔ دورهٔ باب.
۳ــ برسرمنبر نوعی تکلم نمودکه سبب سکوت وسکون حاضران وثبوت ورسوخ تابعان گردید . (مقالهٔ سیاح ص ۱۰).

باب شش ماه در زندان باقی ماند و در این مدت از مکاتبه و مقابله بـا مردم ممنوع بود ولی از لحاظ زندگی و ارزاق در وسعت و رفاهیت بود. اتفاقاً درهمان سال وبای عمومی ازهندوستان وافغانستان سرایت کـرده و در بلاد ایران شایع شد اوضاع شیراز بـه حال هرج و مرج درآمد مـردم شیراز به اطراف و نـواحی و کوهستان‌های دور از شهر فرار کردنـد، والی وعمال دولت هم به‌اطراف دورتری پناه برده بودند، درنتیجه نظم شهر اختلال پیداکرد، احکام و قوانین به‌حال تعطیل درآمد، امنیت از میان رفت و درخلال این جریان امر زنـدانیان مهمل شد. دراین هنگام چندنفر مأمورین سرّی ازطرف منوچهر خان والی اصفهان برای ربودن باب از زندان به شیرازآمدند.

باب دراصفهان

اصفهان درآن‌وقت مرکز علماء عاملین وعرفاء واصلین وحکما و خداوندان تحقیق بود والی آن هم درآن زمان مردی تازه مسلمان ازبقایای امراء گرجستان بود که «آغامحمدخان» مؤسس دولت قاجاریه‌آن‌ها را با پانزده هزارنفر ازگرجستان و ارمنستان ازتفلیس پایتخت قفقاز درتاریخ شانزدهم ربیع‌الاول ۱۱۹۰ اسیر کرده‌بود. اسم این مرد منوچهرخان و برادرش گرگین‌خان بود شاه آنـان را به‌دربار خویش نزدیك کرد وازاطرافیان خود قرارداد، آن‌هاهم درصدد تقرب به شاه و جلب دوستی او برآمدند تا خودشان را دردل شاه جادادند وعواطف شاه را به‌خود جلب کردند. آنگاه اظهار رغبت به‌دخول در دین اسلام نمودند، ظاهراً مسلمان شدند و درباطن به دین مسیحی خود باقی بـودند. این دو برادر با حیله وتزویر دانستند در اواخر سلطنت فتحعلی شاه و نوه‌اش محمد شاه خودشان را به عالی‌ترین رتبه های دولتی برسانند و چهار زانو برمسند وزارت بنشینند. بزرگ‌تر آن‌ها (منوچهرخان) برای استانداری اصفهان منصوب شد.

تصادفاً درهمین وقت هم دعات ومبلغین باب به‌اصفهان وارد شدند وخبرورود آنان به‌گوش استاندار نامبرده رسید.

استاندار مذکور فرمان داد تاآن‌ها را احضار کردند وبا آن‌ها گفتگو کرد تا برمقصود نهائی آن‌ها اطلاع حاصل کرد ، زیرا بدین‌وسیله می‌تواند مردم ایران را به دوحزب مذهبی مخالف و متضاد تقسیم کند .

معلوم بودکه اگر این تقسیم عملی شود؛ دیگر خاتمه پیدا نخواهدکرد تا یکی از دوحزب فانی ونابود وحزب غالب هم ضعیف‌گردد و درهرصورت کفهٔ فوز ونجاح ترازو بطرف منوچهرخان نائل خواهدشد، همین منبع می‌گوید: این مرد درمعرفت طرق اضمحلال دولت‌ها وانقراض ملت‌ها دارای بصیرت‌کامل واطلاعات وافری بوده است[1]، زیرا رکن معظم واساس محکم عزت و استقلال هرملتی بلکه پایه بنا و تکوین آن یگانگی دین ومذهب و زبان می‌باشد ، بواسطهٔ این دو جامع مشترك است که‌ملت‌ها باقی وپایدار می‌مانند، کشورها توسعه پیدا می‌کنند، رعیت روبه‌ترقی وتعالی‌میرود و دولت‌ها باقی وجاوید می‌گردند.

اگر راست باشدکه اساس ملك وسلطنت عدل وداد است پس اس اساس‌آن هم جامع مشترك دین و زبان است و بدون این دوجامع مشترك ملك ودولتی وجود نخواهد داشت وملت و مملکتی موجود نخواهد بود چنانچه این حقیقت از مطالعه تاریخ امم سالفه وملاحظهٔ اوضاع واحوال ملل حاضره معلوم می‌گردد[2].

این مرد هم این حقیقت را به‌فکر ثاقب ونظرصائب‌خویش فهمیده‌بود، به‌این جهت با مبلغین باب شروع به‌ملاطفت نمود، وباآن‌ها بروجهی جمیل رفتار کرد ، بیش ازاندازه باآن‌ها دوستی ومهربانی کرد، ازناحیه دشمنانشان، بدانها تأمین داد، ازلحاظ مالی، مستمری‌کافی و وافی برای‌آنان برقرار نمود، آن‌ها را به دعوت و تبلیغ وتبشیر بظهور باب ترغیب وتحریص نمود و اظهار داشت‌که وی به امر باب

۱ـ ایضاً .

۲ـ ایضاً .

ایمان دارد .

دعات باب نزدیك بود ازشوق وطرب بەپـرواز و رقص درآیند، شروع به انتشار رسالەهای باب و نشر اوراق تبلیغی نمودند ، مـرام باب را برای طبقهٔ عوام تقریرمی‌کردند، آیات قرآن مجید واحادیث نبوی را برخلاف واقع وحقیقت برای مردم جاهل تأویل‌کرده ، آن‌هارا برشمائل وخصائل باب تطبیق می کردند ، بدان‌ها استدلال می‌کردند کـه باب همان مهدی موعود است تـا بدین وسیله بسیاری از گدایان وبعضی ازجاه‌طلبان به‌آن‌ها پیوستند .

جای تردید نیست که دعوت‌های باطلی که بودجهٔ کافی دراختیار داشته باشند در دوطبقه زود پیشرفت می کند اول طبقهٔ‌گدایان محتاج به‌درهم ودینار ـ دوم‌رؤسای حریص به لیره و دلار . مسلمانان از دست مبلغین بابی به‌استاندار شکایت می‌بردند ولی‌گوش استاندار تازه مسلمان برای شنیدن عـرض‌حال و شکایات مسلمین ناشنوا بود وشاکیان را بروجه احسن ازخود منصرف می‌ساخت تا این کـه خبر شیوع وبا درشیرازواختلال امرحکومت آن به‌گوش‌استاندار نامبرده‌رسید. منوچهرخان‌گرجی ازطرف خود نمایندگان مورد اعتمادی به‌شیراز فرستاد تا باب را به‌اصفهان بیاورند و به دنبال آن‌ها بعضی از دعات مورد اعتماد باب را هم به‌نزد او فرستاد تا به باب اطمینان بدهندکه استاندار حقیقتاً به‌وی ایمان‌آورده است تا باب به‌صحت ایمان او یقین حاصل کند و او بتواند بـه مطلوب خود توفیق پیدا کند و بـه هدف خویش برسد.

نمایندگان استاندار باب را از زندان شیراز ربوده بـه‌طرف اصفهان رهسپار شدند ، استاندار با علما وفقها روبرو می‌شد ، آن‌ها را مخاطب قرارداده ازامر باب می‌ترسانید وچنین اظهارمی‌داشت‌که امرباب شیوع پیدا نموده دامنه دعوتش‌توسعه یافته ودرظاهر ازاین پیش‌آمد اظهارتأسف وتکدر می‌نمود. تا درشبی کـه علما در مجلس ولیمه‌ای کـه در منزل یکی ازآن‌ها منعقد شده بود مجتمع بودند ؛ ناگهان استاندار برآن‌ها وارد شده ، خبردادکه باب از زندان شیراز گریخته و نزدیك به‌

اصفهان رسیده است و نسبت داد که قرار وی به‌دسیسه یکی از علماء اصفهان واقع گشته است. دراین هنگام اوشروع به لطمه زدن برصورت و اشك مصنوعی ریختن کرد، برای این مصیبت وارده بردین حسبناالله می گفت، برای هلاك شدن ملت لاحول ولا قوة الابالله برزبان جاری می‌ساخت تا مردم به‌لرزه افتادند، ناله‌ها بلند گردید، اشگ‌ها جاری شد، دندان‌ها از لرز به‌هم می‌خورد و قوای آن‌ها انحلال پیدا کرد پس از قدرت و همت او استمداد کردند تا این مصیبت وارده و این بلیهٔ نازله را ازمسلمین رفع کند؛ زیرا وی نائب‌الحکومه و معتمدالدوله بود (لقبش نیز همین بود).

چون استاندارد‌انست که تیر حیله وتزویرش دردل‌ها اثر کرد و آن‌ها در وادی حیرت وسرگردانی افتادند؛ آن‌گاه اظهار داشت که رأی صواب درنزد من آن است که جمعی از علما و فضلا را به استقبال باب بفرستید و او را در منزل یکی از علما وارد کنید، در ظاهر چنین وانمود کنید که وی ذریهٔ رسول خدا و یکی از فقهائیست که ازمشاهد مشرفه عراق مراجعت کرده پس بنابررسم وعادتی که درمراجعت علما ازمشاهد مشرفه دارید، ازوی تجلیل واحترام کنید تا بدین‌وسیله طناب حیلهٔ ما به‌پای او بسته شود و از راهی که نفهمد در دام ما بیفتد آن‌گاه درضمن آمدورفت ونشست و برخواست با طبقات عالیه مردم با خالی بودن جعبه و پیمانه رسوا و مفتضح گردد وحرمت او درمیان مردم بریزد و ما به‌مقصود خود نائل شویم.

وپس ازاین جریان اگر شما صلاح دیدید مجلس پرجمعیتی تشکیل میدهیم تا درآن مجلس ثابت گردد که وی ازدین اسلام خارج گشته وبواسطه وساوس شیطان از اطاعت اوامر خدا سرپیچی نموده است آن‌گاه شما سندی و مدرکی برای من بنویسید که درآن فتوی به‌کشتن یا سوزانیدن یا تبعید وی داده باشید پس طولی نخواهد کشید مگر آن‌که من شمشیر بردارم وبدترین عقوبت‌ها او را فراگیرد واین‌بارگران از دوش دین و دولت برداشته شود و ما استحقاق حاصل کنیم که مورد تشکر کشور وملت قراربگیریم.

جمعیت حاضرین رأی‌اورا تصویب نمودند و از حسن تدبیروی سپاسگذاری کردند .

ولی آن‌ها ازخدعه ونیرنگ استاندار غافل بودند، نمی‌دانستند که وقتی ترس و لرز آنـان را فرا گرفت استاندار زهر را مخلوط به گوشت و پیه کـرده بخورد آنان داد .

ترس آن‌ها از آن جهت بود که استاندار مکار به‌آن‌ها اظهار داشته بود که آمدن باب به‌اصفهان به‌دعوت یکی ازبزرگان علماء اصفهان واقع گشته و نسبت داده بود که‌آن عالم ایمان به‌باب آورده وبدین نسبتِ ناروا آبروی‌آن عالم را ریخته بود.

باوجود این سابقه، علماءآن محضر ترسیدند که اگر با استاندار معارضه کنند و رأی ناصواب او را تصویب نکنند ؛ به‌آن‌ها هم چنین نسبتی بدهد وآبروی آن‌ها را همچنان بریزد به این جهت تحت تأثیر حیله و تزویر وی قرارگرفتند و ازکنه مقاصد او غفلت کردند و درنتیجه به‌علت ضعف نفس، رأی ناصواب او را تصویب نموده و امر وی را اطاعت کردند.

پس دسته‌ای ازاطرافیان خودشان را برای استقبال‌باب انتخاب نموده ومقرر داشتند که باب درمنزل میرزا سیدمحمد ملقب به سلطان‌العلماء وارد شود.

صبح فردا هیئت منتخبه به‌استقبال باب رفتند، دربین راه اورا ملاقات نموده وبا او به‌منزل میزبان مراجعت کردند. سپس علما فریب خورده و موجهین شهر از وی دیدن کردند .

او در رفت وآمد ها اموری راکه ازناحیۀ وی شیوع پیدا کـرده بود مکتوم می‌داشت ولی مردم‌آن‌چه را از دعات وی شنیده بودند از خلال سخنانش استنباط می‌کردند و در امر او در شك وتردید افتاده ، ازمکر وحیله او برحذرشدند. وجوه علما متفق شدند که باید طبقات مردم به میزبان وی تکلیف کنند تا ازاو تقاضاکند که بعضی ازسخنان خود را برروی‌کاغذ بیاورد تاآن‌ها بتوانند اصول عقاید وی را از نوشتجاتش استخراج نمایند.

سلطان‌العلماء با رأی آن‌ها مـوافقت کرده، امر کـرد تا باب تقاضای مردم را اجابت کند. باب هم تقاضای مردم را پذیرفت و به‌نوشتن رساله طویله خود در تفسیر سورهٔ کوثر شروع کرد.

باب در آن رساله از رعایت قواعدعربی دراسامی ومبانی (جوامد ومشتقات) خارج شده‌بود، درمفاهیم ومعانی ازمراعات اصطلاحات شریعت‌اسلام عدول کرده بود و آن رسالهٔ سراسر غلط را شاهد دعوای خود و دلیل مثبت مهدویت خویش قرار داده بود.

طبعاً ناله وفریاد مردم بلند شد، روبه‌استاندار آورده ، ازاو درخواست کردند تا به‌وعده‌های خود وفاکند و او را به‌مجازات و مکافات خود برساند والی استاندار مکار با آن‌ها بر طریق‌مخادعه رفتار کرده ودرجواب آن‌ها مماطله و دفع‌الوقت می‌کرد مقصود وی این بود که شاید سخنان باب دربعضی دل‌ها مؤثر شود واگر آنان را از دین خود متزلزل نسازد لااقل در آن‌ها ایجاد شك وتردیدکند ، نهایت آمال و آرزو و آخرین مقصد ومطلوب وی همین بود.

عاقبت راه به‌آخر و دل‌هـا به حنجره رسید و راه نفس برمـردم تنگ شد، لاجرم مردم ازحزن واندوه خودشان به‌وجوه علما شکایت نمودند و استاندار را در فشار گذاشتند تا برطبق وعـدهٔ خود جلسهٔ مناظره تشکیل دهـد، وگرنه آن‌ها مجبور خواهند شدکه برای کوتاه کردن دست باب ازجان ملت اقدام کنند و دراین صورت دور نیست که حوادثی پیش‌آید که بـرای استاندار و باب عاقبت محمودی نداشته باشد[۱].

استاندار پس ازاین تهدید ناچار شدکه درخواست مـردم را اجابت کند ؛ زیرا ازطرفی ازهیجان مردم و انقلاب اوضاع می‌ترسید وازطرف دیگر می‌دانست که اگر چنین مجلسی تشکیل دهد باب در آن مجلس رسوا خـواهد شد و درنتیجه زحماتش به‌هدر می‌رود وبه‌آمال و آرزوی خود نمی‌رسید، ولی او چاره‌ای جز آن نداشت که کوچك‌ترین این دومحذور را اختیار کند. به‌این جهت امر کرد تا علماء

وحکما درمجمع بزرگی حاضرشدند و مقدم برتمام‌آن‌ها میرزا سیدمحمد و آقا محمد مهدی کلباسی بودند که ازمیان همقطاران خودشان درعلم فقه واصول مقام ومنزلتی بس عالی داشتند. ودیگر میرزا حسن فرزند ملاعلی نوری بود که او هم درحکمت الهی وفلسفه اسلامی اعلم علماء عصر خویش بشمار می‌رفت و طریقه‌اش در حکمت و فلسفه طریقه صدرالدین شیرازی صاحب اسفار اربعه و کتب گران‌بهای دیگر بود .

وقتی باب بر آن‌ها وارد شد همگی برای تجلیل وی از جای برخواستند درنجابت ایرانیان همین بس که احترام به‌سادات درفطرت‌آن‌ها سرشته‌گشته است . پس باب را درصدر مجلس جای دادند ودراطراف موضوع مهدی و آن چه را از دعاوی باب ازمردم شنیده بودند شروع به‌سخن کردند ولی باب دراین‌حال‌هم‌چنان ساکت وصامت نشسته بود وجوابی به‌آن‌ها نمی‌داد . پس آقا محمد مهدی کلباسی رئیس اصولیین به‌مناظره باباب مبادرت ورزید وچنین گفت :

ـ ای سید برتو پوشیده نیست که مسلمانان بردوقسم‌اند.

اول آن‌هائی هستند که احکام شریعت اسلام را از قرآن حکیم و سنت سنیهٔ حضرت خاتم‌النبیین استخراج واستنباط می کنند وآن‌ها را دراسلام مجتهد می‌نامند.

دوم کسانی که درمعرفت احکام، ازیکی ازمجتهدین تقلید می کنند و آنچه را برآنان مشکل می‌شود ازآن‌ها می‌پرسند تا آن‌ها آنان را به‌راه هدایت ارشاد کنند اکنون شما به کدام یك ازاین دوقسم نسبت دارید و به‌عبارت ساده‌تر شما مجتهدید یا مقلد ؟

باب جواب داد : من هیچ وقت از کسی تقلید نکرده‌ام و نیز عمل به‌ظن را حرام می‌دانم.

مجتهد مناظر جواب داد:

ای سَید مگر نمی‌دانی که ما طائفه شیعه معتقدیم که‌چون اکنون امام‌زمان(ع) در پس پرده غیبت است لاجرم راه علم به‌احکام برما مسدود است و ما چاره‌ای

نداریم جز آن که در هر عصری ازاعصار (برطبق قوائد مقررهٔ از صدر اول تا عصر حاضر) از مجتهدی که دارای شرائط فتوا باشد تقلید کنیم تا زمانی که حجت خدا وقائم منتظر از آل‌محمد ظهور فرماید، مفاسد دینی را اصلاح کند، بدعت‌هارا ازمیان بردارد و شریعت را به صورتی که در عصر صاحب رسالت بوده است برگرداند؛ وظیفهٔ ما همین است. پس ای سید چگونه توتقلید را ترك نمودی وعمل به‌مظنه را حرام می‌دانی! اکنون بگو ببینم چون درمقابل استدلال من حجتی نداری واحکام شریعت اسلام به‌گوش‌تو نرسیده پس علم دین را از کجاآموخته‌ای واز کجا یقین به احکام برایت حاصل می‌شود؟

پس باب ازاین خطاب درغضب شده آتش گرفت و روبه مناظر خود نمود و چنین گفت :

«تو در علم منقول درس خوانده‌ای و به منزلهٔ طفل مبتدی هستی که ابجد و هوز می‌خواند ولی مقام من مقام ذکر و فؤاد است پس برتو روانیست که در چنین دریای بی‌پایانی داخل شوی وبه چیزی که نمی‌دانی با من مناقشه و مناظره کنی».

دراین‌جا مناظر محترم ساکت شد ودیگر با وی سخن نگفت.

آن‌گاه میرزا حسن ، حکیم شهیر وارد میدان مناظره شد ، برطریق حماسه شروع به‌سخن گفتن کرد وچنین گفت :

ای سید برجای خود قراربگیر، مبادا ازگفته خود برگردی حکما برای ذکر وفؤاد (برحسب اصطلاح خودشان) مقام و منزلتی مقرر داشته‌اند که هرکسی بدان مقام واصل گردد وبدان منزلت بالا برود ؛ به‌تمام چیزها احاطه پیدا خواهد کرد و هیچ‌چیز بر وی پوشیده نخواهد ماند اکنون آیا تو به‌این مقام از ذکر و فؤادی که حکما معرفی کرده‌اند رسیده‌ای؟ وآیا اکنون وجود تو به‌همه چیزها محیط است؟

باب با قلب ثابت محکم و زبان روان جواب داد آری وجود من چنین است هرچه می‌خواهی بپرس.

مناظر حکیم گفت : ای سید ما را آگاه کن از چگونگی معجزات انبیا و

حاصل شدن طی‌الارض ازبرای اولیاء وازچگونگی خبری که درسرعت سیر زمان درعصر سلطان جائر و کندی آن در زمان امام هادی وارد شده است. ما وتو بنی‌امیه وبنی‌عباس را حکام جائر وپادشاهان ظالم می‌شماریم و ائمه اهل بیت نبوت و معدن رسالت را ائمه هداة می‌دانیم ، در این صورت لازم می‌آیدکـه برای زمان دوسیر مختلف ـ تند و کند ـ وجود داشته باشد واین چگونه می‌شود! ودیگر آن‌که امامان جائر وعادل بعضاً با یك‌دیگر معاصربودند پس لازم می‌آیدکه دوسیر متضاد ـ تند وکند ـ در یك زمان واقع شود واین چگونه امکان دارد! و دیگر آن‌که ما مسلمین همگی معتقدیم‌که زمین برای اولیاء خدا و حجج وی پیچیده می شود یعنی مسافتی طولانی‌را دریك چشم برهم‌زدن درمی‌نوردند چنان‌که‌آسف‌بن برخیا وزیر سلیمان دریك چشم‌برهم زدن تخت بلقیس را ازشهر سبا به‌پایتخت سلیمان انتقال داد.

چنانچه خداوند می‌فرماید :

وقال‌الذی عنده علم من‌الکتاب انا آتیك به قبل ان یرتد الیك طرفك فلما رآه مستقراً عنده الخ.

اکنون آیا ایـن موضوع چگونه واقـع می‌شود ، آیا شهرها و صحراها و بیابان‌های بین مبدأ ومنتهای سیر فرومی‌رود؟ آن‌گـاه مبدأ و منتهی به هم متصل می‌گردند دراین‌صورت پس باید بندگان خدا وحیوانـات ونباتات و جمادات این قطعات فرورفته معدوم شوند ویا قطعات زمین جمع می‌شود و اجـزاءآن داخل هم می‌شوند؟ دراین‌صورت باید چنین حادثه‌ای بـرمردم جهان معلوم‌گردد ولی تا این ساعت‌کسی از چنین حادثه‌ای خبردار نشده ، چنین خبری انتشار پیدا نکـرده و در آینده هم چنین خبری انتشارپیدا نخواهدکرد. ویا این که طی‌الارض بروجه طیران وپرواز حاصل می‌شود؟ این وجه هم با عقل انسان تطبیق ندارد وبرهان عقلی‌ونقلی آن‌را تأیید نمی کند. این سؤالات را جواب بگوئید.

باب با تبسم جواب داد:

ای حکیم آیا می‌خواهی با زبان و بیان نقاب از چهرهٔ این مشکل بردارم و یا با قلم وانگشتان این راز را روشن و آشکار سازم.

حکیم فرمود :

ای سید اختیار با شما می‌باشد هرطوری خواسته باشید عمل کنید.»

بعد باب قلم و کاغذ گرفت و شروع به‌نوشتن نمود و مدتی نوشت تاغذا حاضر شد آن‌گاه نوشته را بر کنار سفره نهاد و مشغول غذا خوردن شد.

حکیم مناظر از گوشه چشم نگاهی به نوشته باب افکنده آن‌گاه نوشته را برداشت، قرائت کرد وچون حاضرین ملاحظه کردند دیدند خطبه مفصلی است که در آن به‌نام خدا و حمد او و درود بر پیغمبر شروع نموده و بعد از آن هم دعای مطولی به‌سبك مناجات نگاشته و کوچك‌ترین اشاره‌ای به‌موضوع مناظره‌وسؤالات واعتراضات نکرده است.

مردم سکوت کردند تا ازغذا خوردن فراغت حاصل‌شد و بعدازآن‌بردودسته تقسیم شدند گروهی به جنون و پریشانی فکر وی فتوا دادند که میرزا سید محمد سلطان‌العلما میزبان سابق‌الذکر باب هم از آن‌گروه بود و گروه دیگر بکفر وی و بیرون رفتن او از دین و وجوب قتل او فتوا دادند که آقاملا محمد مهدی کلباسی وسایرفقها ازآن گروه بودند ولی دونفر ازمدرسین فقه به‌نام ملاءمحمدتقی هراتی و سیدحبیب‌الله درآن‌مجلس به‌فتنه افتادند. (چنین معلوم می‌شود که مشارالیهماازطرف استاندار تطمیع شده باشند وگرنه سخنان غلط باب و انبان خالی وی طوری نبود که بتواند کسی را به‌فتنه بیندازد).

هنگامی که علما حکم قتل باب را به استاندار دادند تا آن را اجرا کند، استاندار اظهار داشت که تنفیذ این حکم ازحدود وظیفهٔ او خارج است، باید قضیه را به‌تهران گزارش بدهد و منتظرباشد تا ازطرف حکومت مرکزی دستور کشتن یا نکشتن باب صادر شود. وسپس برای‌آن که علما دست از او بردارند دستور داد تا

فوراً اورا درهمان محضر زنجیر کردند وازآنجا به‌زندان بردند. ولی در شب همان روز مخفیانه باب را آزاد کرده ، بخانه خودش برد، او را باکمال تجلیل و احترام دراطاق مخصوصی جای داد ، هرطور دلش می‌خواست قضیه را به‌تهران گـزارش داد ونظرخصوصی خود را هم در ذیل نامه اعلام نمود.

در ذیل نامه‌اش نوشته بود:

کشتن باب دراین موقع ودراصفهان با تمایل اکثراهالی‌اصفهان به او خطر انقلاب دارد و رأی صواب آن است کـه باب را در زندان نگاهداریم تا آتش دوست ودشمنی ازطرفین خاموش‌شود وسپس‌هرطور هیئت دولت صلاح بداند دستور دهد.

پس خدعهٔوی درهیئت‌وزرا مؤثرشد ورأی اورا تصویب کردند[1]

چنانکه درباب‌الابواب دراین زمینه می‌خوانیم :

«... ولی درشب همان‌روز مخفیانه باب را آزادکرده ، به خانهٔ خودش برد، اورا باکمال تجلیل و احترام دراطاق مخصوصی جای داد، هرطور دلش می‌خواست قضیه را به‌تهران گـزارش داد و نظر خصوصی خود را هم در ذیل نامه اعلام نمود. وی در ذیل نامه نـوشته بود: کشتن باب دراین موقع در اصفهان با تمایل اکثر اهالـی اصفهان خطر انقلاب دارد و رأی صواب آن است کـه باب را در زندان نگاهداریم تـا آتش دوستی‌ودشمنی ازطرفین خاموش‌شود وسپس هرطور هیئت دولت‌صلاح

۱ـ مفتاح باب‌الابواب، ص۱۵۱.

بداند دستوردهد. پس خدعه این مرد نادرست درهیئت وزرا مؤثر شد و
رأی اورا تصویب کردند ...[۱]».

ازطرفی دیگرعلمای اصفهان ازحمایت روز افزون معتمدالدوله منوچهرخان
گرجی واعمال ونیات وی کـه می‌خواست به‌وسیله‌ی علی محمد شیرازی یك رشته
اقدامات ضدشیعی وضد علمای اصفهان برپادارد، و ازاین رهگذر همه‌گونه مساعدت
نسبت به علی‌محمد شیرای روا می‌داشت، بر آن شدند که خود نامه‌ای به‌صدراعظم
وقت «حاجی میرزا آغاسی» نگاشته وخواستار رفع فتنه‌ای‌شدند که زیرپوشش‌اسلام
گاهی بنام «بابیت» و زمانی توبه و انکار دعوی بابیت، درحال پیشروی بود.
«حاجی میرزا آغاسی» با توجه به اطلاعاتی که ازمنابع مختلف دراین مورد
بدست‌آورده بود وباتوجه به‌گسترش این فتنه نوظهور دریازدهم محرم ۱۲۶۲ه. ق.
نامه‌ای درپاسخ اعتراض علمای اصفهان نوشت به‌مضمون زیر :

«خدمت‌علمای‌اعلام وفضلای ذوی‌العز والاحترام مصدع‌می‌شود
که درباب شخص شیرازی‌که خودرا باب ونایب امام نامیده نوشته‌بودند
که چون ضال مضل است برحسب مقتضیات دین ودولت لازم‌است‌مورد
سیاست اعلیحضرت قدرقدرت قضاشوکت‌شاهنشاه‌اسلام‌پناه‌روح‌العالمین
فداه شود تاآینده را عبرتی باشد. آن دیوانه‌ی جاهل جاعل دعوی نیابت
نکرده بلکه دعوت نبوت کرده زیراکه ازروی‌کمال نادانی وسخافت‌رأی
در مقابل با آن‌که آیه‌ی شریفه‌ی « فأتوبسورة من مثله » دلالت دارد که
مقابله‌ی یك سوره‌ی اقصرمحال است ، کتابی ازمزخرفات جمع کرده و
قرآن نامیده و حال‌آن‌که «لئن اجتمعت‌الانس والجن علی ان علی‌ان‌یأتوا
بمثل هذالقرآن لایأتـون بمثله ولوکان بعضهم لبعض ضهیراً» چه رسد به

۱ــ باب‌الابواب، ص۱۵۱.

«قرآن»آن نادان که بجای کهیعص مثلا کاف‌ها، جیم، دال نوشته و بدین‌نمط مزخرفات و اباطیل ترتیب داده، بلی حقیقت احوال او را من بهتر می‌دانم که چون اکثر این «طایفه شیخی» را مداومت به چرس و بنگ است که آن بدکیش به این خیالات باطل افتاده و من فکری که برای سیاست او کرده‌ام این است که او را به ماکو فرستم که درقلعه ماکو حبس مؤبد باشد.» اما کسانی که به‌او گرویده‌اند و متابعت کرده‌اند متصرند شما چند نفر از تابعین اورا پیدا کرده به‌من نشان بدهید تا آن‌ها مورد تنبیه و سیاست شوند. باقی ایام فضل وافاضت مستدام باد[1]».

باتوجه به‌تاریخ نامه «میرزا آغاسی» یعنی یازدهم محرم ۱۲۶۲ه.ق. وتاریخ مرگ منوچهرخان والی که چندین‌ماه بعدازدریافت آن مبنی‌بردستوراعزام‌علی‌محمد شیرازی به تهران، قویاً استنباط می‌گردد که وی علی‌محمد شیرازی را ازروی قصد و به جهاتی درمنزل خود جای داده زیرا به‌مجرد آن‌که وی درگذشت جانشین وی «گرگین خان» علی‌محمد شیرازی را به دست مأمورین داد و علی‌محمد شیرازی در معیت سربازان «شاهسون» تحت سرپرستی «بابابیك بیات ماکوئی» از راه کاشان بطرف تهران گسیل داده شد[2].

درکاشان، «حاجی میرزاجانی» مؤلف کتاب معروف «نقطةالکاف[3]» با دادن

۱ــ فریدون آدمیت، امیرکبیر وایران، چاپ پنجم، چاپ شرکت افست ۱۳۵۵، صفحات ۶ــ۴۴۵.

۲ــ دراین سال (۱۲۶۳ قمری) پس ازدرگذشت منوچهرخان معتمدالدوله، میرزا علی‌محمد باب را به‌حسب فرمان دولت ازاصفهان به‌آذربایجان بردند و درقلعه چهریق محبوس داشتند، به‌نقل از: میرزا محمدتقی همدانی. احقاق‌الحق، چاپ سنگی تهران ص۴۴ به‌بعد.

۳ــ «نقطةالکاف»: یکی ازکتاب های مشهور بهائیان که با همت «ادوارد براون» با حواشی‌هایی چاپ شده است.

صد تومان رشوه علی‌محمد شیرازی را به‌خانهٔ خود مهمان کـرد . فردا صبح دوباره به‌راه افتادند تـا نزدیك قصبهٔ «کلین» (به‌ضم‌کاف تازی و فتح لام) آمدند . از آن‌جا «علی‌محمد شیرازی» اجازهٔ ورود به‌تهران خواست. ولی محمدشاه به‌دستورحاجی میرزا آغاسی اجازه نداد و به علی محمد شیرازی نامه‌ای نوشت که مختصراً چنین است :

«چون موکب همایون درجناح حرکت ازتهران است وملاقات بطور شایسته ممکن نیست ، شما به ماکـو رفته چندی در آنجا توقف و استراحت‌کنید وبه دعاگوئی دولت قاهره مشغول شوید ومقررداشتیم که درهرحال مراعات وتوقیرنمایند وچون ازسفر برگردیم شمارا مخصوص خواهیم خواست[1]» .

« محمدبیك چاپارچی » کـه مأمور بردن علی محمد شیرازی به ماکو بود ، دستور داشت‌که اورا ازخارج شهرها به‌ماکو برساند. اوهم به‌همین‌جهت نگذاشت که «علی‌محمد شیرازی» از داخل قزوین و زنجان عبورکند . سرانجام علی محمد شیرازی به‌ماکو رسید. وی ازشعبان ۱۲۶۳ تا جمادی‌الاولی ۱۲۶۴ درماکو بود[2].

دراین‌جا باید به‌یك نکتهٔ حساس توجه داشت وآن بازتاب حرکت باب نزد اشخاص ومأمورین سیاسی دگردولت‌ها می‌باشدکه درجای خود بطور مفصل به‌آن خواهیم پرداخت و تنها نکته‌ای‌که در این مرحله باید به‌آن اشاره شود علت انتقال باب از زندان ماکو به قلعهٔ چهریق است. یادآوری می‌کنیم‌که میرزاآغاسی باب‌را ابتدا به زندان ماکو فرستاد سپس به‌دلایل سیاسی زیر مجبور شد او را بـه چهریق نقل‌مکان دهد:

۱ــ فتنهٔ باب، ص ۲۳۸.

۲ــ بیان فارسی و عربی.

«باب را به ماکو بردند که درحبس مؤبد بماند. اما وزیرمختار روس از بیم آن که مبادا درناحیهٔ مرزی قفقاز هنگامه‌ای برپا شود، تقاضا نمود او را از ماکـو دور سازند درآنجا بماند[1]. دالگورکی سفیر وقت روسیه درتهران به نسلرد وزیرخارجهٔ روس می‌نویسد:«باب همان کسی است که‌سال گذشته بنابرخواهش من اورا ازسرحدماکودورکردند[2]

عین نامهٔ بعدی دالگورکی درزیر منعکس‌است.

سند شمارهٔ ۴

پرونـدهٔ شمارهٔ ۱۷۷ تهران سال ۱۸۴۸ـم صفحهٔ ۳۶۰ گـزارش‌هـای سفیر دالگورکی به‌وزیرخارجه نسلرود ۲۵ دسامبر ۱۸۴۸ شمارهٔ ۹۶.

« این‌جانب تاکنون چند مرتبه به وزارت امپراطوری راجع به رهبر فرقهٔ اسلامی که به باب معروف است‌گـزارش داده‌ام. ایـن فناتیك به‌علت ایجاد اغتشاشاتی چند درنقاط مختلفه ایران ـ که در نتیجه فشار این‌جانب او را از سرحدات روس دور کرده بودند ـ حالیه در یکی از دهات اطراف ارومیه تحت‌نظر می‌باشد شخص مذکور خود را نائب‌امام دوازدهم معرفی می کند و عقائد مضرهٔ او طرفداران زیادی پیداکـرده و سه روز قبل به‌من اطلاع دادند که طرفداران باب[3]...

۱ـ فریدون آدمیت، امیرکبیر وایران، ص۴۴۶.

۲ـ ایوانف. شورش بابیه، سند اول، ۲فوریه ۱۸۴۸.

۳ـ ایضاً سند دوم.

فصل چهارم

زندانی شدن باب و مباحثه وی باعلما در تبریز در حضور ناصرالدین میرزا

همان‌گونه‌که مطلع شدیم باب را از اصفهان به‌زندان ماکو سپس به چهریق واقع در نزدیکی «بایزید» که در آن زمان سرحد مملکت عثمانی و ترکیه‌کنونی است، بردند . درآن‌جا قلعه محکمی وجود داشت که کمتر کسی می‌توانست بدان دسترسی داشته باشد و چون لشکری درآن‌جا متمرکز بود و ضمناً سرکردگان آن قلعه هم عموماً ازبستگان وقبیلهٔ صدراعظم وقت میرزاآغاسی بودند برای محافظت باب از نظر آنان جای امنی محسوب می‌شد غافل ازآن‌که قراولان‌گرسنه بهترین وسیله‌ای بودند‌که باب وایادی وی می‌توانستند با مقداری رشوه‌آنان را به‌استخدام خودگیرند. باب از همانجا توسط قراولان سلطان پیامش را برای دشمنان سلطان به‌بیرون می‌فرستاد وپیروانش وی را درجریان رویدادها قرار می‌دادند.

«ملاحسین درتهران به‌حضور مبارك حضرت بهاءالله مشرف‌شده و ازآن‌جا عزیمت‌آذربایجان نمودند درشب‌عید نوروزسال۱۲۶۴هجری

که روز سیزدهم ماه ربیع‌الثانی ... بود بماکو رسیدند ... حضرت باب اورا درآغوش کشیدند وباکمال اشتیاق با او معانقه نمودند دستش را در دست خود گرفته و بطرف اطاق خود روان شدند. ... و اجازه فرمودند احبا به محضر مبارك مشرف شوند. .. فرمودند این میوه‌های لذیذ را محمدتقی برای جشن نوروز مخصوص فرستاده ... ملاحسین هنوز در تبریزبودکه خبرانتقال حضرت باب را از ماکو به‌چهریق استماع کرد... حضرت باب وقتی که می‌خواستند ملاحسین‌را مرخص کنند به‌اوفرمودند تو ازخراسان تا اینجا تمام راه را پیاده پیمودی اینك نیزباید پیاده به‌نقطه مقصود رهسپار شوی... باید چنان شجاع و دلیر باشی که خط نسخ بر اسامی دلیران‌گذشته بکشی از این‌جاکه بروی به شهر خوی توجه نما و از آنجا به‌ارومیه ومراغه ومیلان وتبریز و زنجان وقزوین وتهران سفرکن احبارا ملاقات‌نما پیغام مرا به جمع آن‌ها برسان سعی کن آتش محبت جمال الهی را درقلوب‌آنان مشتعل سازی ... از تهران باید به مازندران رهسپارشوی».[1]

باب از درون زندان با درنظرگرفتن سیروقایع دستوراتی صادر می‌کرد و مریدان نزدیکش، مانند ملاحسین بشرویه‌ای، حاج‌محمدعلی بارفروش، سیدیحیی دارابی و از همه مؤثرتر قرةالعین آن دستورات را به مرحلهٔ اجرا می‌گذاشتند. ملاحسین بشرویه‌ای درخراسان، حاج محمدعلی بارفروش در مازندران و قرةالعین درقزوین فعالیت می‌کردندکه اگر ازنظر جغرافیائی به این محور نگاهی بیاندازیم باب با یك حساب دقیق در شمال ، جنوب ، مرکز و مشرق ایران دست به عملیات تبلیغاتی زده بود. این روند تنشی تند در مردم آن زمان که مانند همهٔ زمان ها زود به‌حرکت درمی‌آیند ، ایجادکرد و باعث تشویش پادشاه مشوشی شد که هرآن

۱ـ تاریخ نبیل زرندی، ص۲۳۳.

دستخوش طوفان بود . درآن مقطع همان‌گونه‌که در تاریخچهٔ کتاب اشاره کردیم مملکت نیاز به عامل ذهنی داشت تا با پیدایش منفذی ناراحتی‌هارا بصورت طوفان نشان دهد. پیدایش باب می‌رفت که حکومت را دچارچنین طوفانی نماید. ازاین‌رو شاه تکان خورد و با رسیدن خبرهای ناخوشایند شورش هم — که در صفحات بعد بدان می‌پردازیم — بفکر چاره افتاد.

با اوج گرفتن ماجرا محمد شاه قاجار به ولیعهدش ناصرالدین میرزا که در آن وقت درتبریز مرکز ایالت آذربایجان بسرمی‌برد ـ آذربایجان معمولاً مقر ولیعهد درزمان قاجار بود ـ فرمان داد تا هیئتی ازعلما وفقها وفضلا و امرا ودیگرشخصیت‌های مهم وسران شهر به ریاست خودش تشکیل دهد تا ببینند باب چه می‌گوید و در مجلسی که با حضور آن عده تشکیل می‌شود تکلیفش روشن شود. وی دستور داد که باب را از زندان احضار کنند و از اعضای حاضر و هیئت به اصطلاح منصفه رأی بخواهند وسپس نظرعلماء را جویا شوند که درموردگفته واندیشه باب چه‌باید بکنند.

در دستور محمد شاه‌آمده بودکه دربارهٔ حکم صادره تعجیل نشود تا اولیاء دولت گزارش مزبور راکه توسط ولیعهد تهیه می‌شود بخوانند سپس تصمیم‌بگیرند. شگفت‌آن‌که همین دستور محکم‌ترین سندی است‌که درمورد باب از نظر تاریخی دردسترس است چه‌آن سند به دستخط ناصرالدین نوشته شده که خود درآن‌محضر حضور داشته است.

حال ما هم به‌تبریز می‌رویم تا ببینیم ناصرالدین میرزا درپی فرمان پدرش چه اقدامی انجام می‌دهد.

محمدشاه متذکرشدکه بعدازتصویب حکم و رأی‌گیری اجرای‌آن‌را به بعد یعنی بعدازبررسی صورت جلسه‌آن مناظره در دربار تهران، موکول نمایند ومنتظر جواب دربار باشند.

بهرحال بزودی هیئت مطلوب تشکیل شد و مدعوین همگی آن‌گونه که

پیش‌بینی شده بود حاضر گشتند، بدان معنی که از طبقه علما وفقها ملامحمد ممقانی ملقب به حجةالاسلام و رئیس علمای شیخیه، حاج محمود ملقب به نظام العلماء، حاج میرزا عبدالکریم(ملاباشی)، میرزا علی اصغرشیخ‌الاسلام، میرزا محسن‌قاضی میرزاحسن زنوزی (ملاباشی). از رجال و شخصیت هـای دولتی محمدخان زنگنه امیر نظام، میرزا افضل‌الله علی آبادی ملقب به‌نصیر الملك وزیر داخله، میرزا جعفرخان ملقب به معیر الدوله کفیل وزارت امور خارجه، میرزا مـوسی تفرشی کفیل وزارت مالیه و میرزا مهدی‌خان ملقب به بیان‌الملك رازدار وزیـر کشور و بسیاری دیگر از چنین افرادی حضور داشتند.

علی‌محمد شیرازی همراه بامحافظ یا به‌کلامی دیگر با میزبانش «کاظم‌خان فراشباشی» رئیس پرده‌داری ولیعهد وارد مجلس شدند و اورا درصدر مجالس جای دادند. مناظره شروع شد واولین کسی که لب بسخن گشود نظام‌العلماء بود که گفت: «اگرچه من ازاهل علم نیستم ومقام ملازمت دارم وخالی ازغـرضم، تصدیق من خالی از وقعی نخواهد بود ومرا سه سؤال است[1]» وبدین ترتیب مناظره شروع شد که پی گیری می کنیم:

ـ نظام‌العلماء خطاب به علی‌محمد شیرازی:

«ای سید به‌این کتاب واوراقی که اکنون نزد تو می گذارم نظر کن، درعبارت آن‌ها که به‌اسلوب قرآن وکتاب آسمانی نوشته شده ودربلاد ایران منتشر گشته و در دست مردم است تأمل کن و نیك ورق بزن آن‌گاه ما را خبرده آیا حقیقتاً این ها از گفتار خود شما می‌باشد؟ یاکسانی ازدشمنان شما آن‌هارا به‌شما افترا بسته وبه‌دروغ بشما نسبت داده‌اند؟».

این جمله را گفت و بعد کتب و اوراقی را که نزد خود داشت به علی محمد شیرازی داد.

ـ علی‌محمد درجواب گفت: آری این کتب ازطرف خدامی باشد،

۱ــ اعتضادالسلطنه، فتنهٔ باب، ص۲۱.

ـ نظام‌العلماء گفت : آیا تو دراین کتاب خودت را شجره طوبی نامیده‌ای؟ مفهوم این بیان آن‌است که هرچه برزبان تو جاری گشته یا می‌شود کلام خدا می‌باشد و یا به عبارت دیگر گویا شما معتقدید که سخنان شما سخنان خدا و گفتار خدا می‌باشد .

علی محمد گفت : خدا تو را رحمت کند ، آری، قسم‌بخدا چنین است که می‌گوئی.

نظام‌الملك گفت : آیا اینکه شما را «باب» می‌خوانند از طرف خود شما باشد ویا مردم ازپیش خود شما را «باب» خطاب می کنند؟

علی محمد شیرازی گفت : نه از طرف خودم می‌باشد ، مردم از پیش خود نمی‌گویند بلکه این اسم ازطرف خدا است ومن هم باب علم هستم.

نظام‌العلماء: درکجا، درخانه کعبه، بیت‌المقدس، یا بیت‌المعور؟ علی محمد شیرازی گفت هر کجا هست خدائی است.

(دراین هنگام ولیعهد [ناصرالدین شاه] ازجا بلند شد و گفت)

ـ ناصرالدین میرزا: ای سید دانسته باش که من با خدا عهد کرده‌ام که اگر شما بتوانید درنزد ما ثابت کنید که شما حقیقتاً باب علم‌اید دراین‌صورت این‌منصب ومسندی را که من دارا هستم بشما واگذار می کنم وخودم مطیع ومنقاد شما باشم.

ـ نظام‌العلماء : ای سید احسنت به این ادعائی که کردی امیرالمؤمنین به‌این اسم خوانده می‌شد و کسی که او را بدین اسم خواند پیغمبر(ص) بود که فرمود :

«انا مدینة‌العلم وعلی بابها» من شهر علم می‌باشم وعلی درآن شهر است.

علی(ع) بعد فرمود: «سلونی قبل ان تفقد ولی لان بین جنبی علماً جماعاً»

پیش‌از آن که مرا نیابید ازمن بپرسید ، زیرا میان دوپهلوی من علوم بسیاری است، اکنون پاره‌ای ازمسائل مشکله نزد من است که حل آن‌ها را ازشما می‌خواهم وازجمله آن‌ها چیزی مربوط بعلم طب است.

ـ علی‌محمد : من درس طب نخوانده‌ام :

ـ نظام‌العلماء : ازعلوم دینی می‌پرسم ولی ازجمله شروط معرفت این علم فهم معانی آیات وحدیث است وفهم آن‌هم متوقف برمعرفت علوم ، نحو ، صرف ، معانی، بیان، بدیع، منطق و علوم دیگری می‌باشد ، پس من از همان علوم مقدماتی می‌پرسم. وابتدا ازعلم صرف شروع می کنم.

ـ علی‌محمد: من علم صرف را هنگام کودکی خوانده‌ام.

ـ نظام : آیا این آیهٔ شریفه را «هوالذی یریکم البرق خوفاً وطمعاً» برای ما تفسیر کن، ترکیب نحوی آن‌را بیان‌نما، بگو، شأن نزول سورهٔ کوثر چیست؟ وچه علت دارد که خدا پیغمبرش را بدین سوره تسلیت داده؟

ـ علی‌محمد : مهلت.

ـ نظام‌العلماء : معنای فرمایش امام علی‌بن موسی‌الرضا چیست که درمجلس مأمون در جواب سؤال او پرسید چه دلیل برخلافت جدت علی‌بن ابیطالب داری حضرت فرمود : اگرنبود بنائنا.

ـ علی‌محمد : این حدیث نیست.

ـ نظام‌العلماء : هرچه باشدآیا ازمقالات عرب هم نیست تفسیرش‌را بیان کن.

ـ علی‌محمد : رخصت ومهلت.

ـ نظام‌العلماء : معنای حدیث «لعن له‌االعین ظلمت‌العین الواحده» چیست؟

ـ علی‌محمد : نمی‌دانم.

ـ نظام‌العلماء : مفهوم « اذا دخل الرجل علی‌الخنثی والخنثی علی‌الانثی وجب‌الغسل علی‌الخنثی دون‌الرجل والانثی» یعنی چه؟

ـ علی‌محمد : سکوت.

ـ نظام‌العلماء : تألیفات خود را به‌عقیدهٔ خودت براساس فصاحت و بلاغت ساخته‌ای پس اکنون بگوببینم چه نسبتی از نسب اربع میان فصاحت وبلاغت‌وجود دارد وچرا شکل اول بدیهی‌الانتاج است؟

ـ علی‌محمد: سکوت نمود وازجواب عاجزماند.

ـ نظام‌العلماء : ای سید من سؤال دیگری، از تو می کنم ودیگر سؤالی ندارم وآن سؤال آن‌است که اگرما گمان کنیم وتسلیم شویم که این علومی که اکنون درنزد بشر موجود است تمامش قال وقیل است وبه‌قدر پشیزی بحال بشرمفید نیست، پس ما از تمام آن علوم صرف نظر کـرده ، عادتی را کـه از زمان قدیم معدد و پیروی خردمندان جهان بوده است پیروی می کنیم ... و چـون ایـن مقدمه معلوم شد پس اکنون من از شما می‌پرسم چنان‌که از کتاب‌ها واحوال شما معلوم مـی‌شود ، شما گاهی ادعای رسالت می کنید، زمانی مدعی مهدویت می‌باشید وگاهی دیگر ادعای ولایت دارید، ما اینجا حاضر شدیم که ازشما بپرسیم آیا معجزات وکراماتی دارید که حجت شما برمردم باشد؟

ـ علی‌محمد : هرچه می‌خواهی بخواه .

ـ نظام‌العلماء : ای سید برتو پوشیده نیست که پادشاه ایران به بیماری‌نقرس مبتلا است وآن بیماری سختی است که اطباء ازمعالجهٔ آن عاجزند واکنون از شما می‌خواهم که اورا ازچنین دردی که دوای آن نایاب است شفا دهی.

ـ علی‌محمد: این کار غیرممکن است.

ـ نـاصرالدین شاه (نـاصرالدین میرزا ولایت عهـد) : ای سید (خطاب بـه علی‌محمد شیرازی) این آقائی که اکنون با شما مناظره می کند معلم من است او کسی است که مرا نیکو ادب کرده است ولی اکنون پیر شده ، طراوت جوانی را از دست داده ونمی‌تواند درسفر وحضر با ما ملازم باشدآیا می‌توانی اورا به‌دورهٔ جوانی برگردانی؟

ـ علی‌محمد شیرازی : این هم محال است.

ـ نظام‌العلماء : ای مردم بدانید که این مرد (اشاره به علی محمد شیرازی) پیمانه‌اش خالی است وانبانش ازهرمعقول و منقولی تهی است او مغرور به باطل و سفیه وجاهل است، هیچ معجزه وکرامتی ندارد وشایسته هیچ‌گونه احترامی‌نیست.

ـ علی‌محمد شیرازی : (درحالی که ازاین تقبیح وتوبیخ عصبانی شده بود)

ای نظام این چه سخنی است که می‌گوئی؟

منم آن مردی که هزارسال است و درانتظار او می‌باشید.

ـ نظام‌العلماء : آیا تومهدی منتظر وامام قائمی می‌باشی؟

ـ علی‌محمد شیرازی: آری من همان هستم.

ـ نظام‌العلماء : مهدی نوعی هستی یا مهدی شخصی؟

ـ علی‌محمد شیرازی : من عین همان مهدی شخصی هستم.

ـ نظام‌العلماء : نام پدر، مادرت چیست وکجا متولد شده‌ای.

ـ علی‌محمد شیرازی: اسمم علی‌محمد، اسم پدرم میرزارضای بزاز، مادرم خدیجه، محل ولادتم شیراز است وسی‌وپنج‌سال هم ازعمرم می‌گذرد.

ـ نظام‌العلماء : اسم مهدی منتظر ما مهدی، اسم پدرش حسن، اسم مادرش نرجس و محل ولادتش سر من راوی است پس چگونه این مشخصات بر تو تطبیق ندارد؟

علی‌محمد شیرازی : هم‌اکنون کرامتی بشما نشان می‌دهم تا معلوم گردد که من در دعوی خود صادق هستم.

ـ حضار دست‌جمعی: حباً و کرامة ،کرامت خویش را ظاهر کن .

ـ علی‌محمد شیرازی: من دریك‌روز هزاربیت می‌نویسم (بیت دراصطلاح خطاطان فارس پنجاه حرف است) .

ـ حضار: برفرض آن‌که درست بگوئی این که‌کرامت نشد، زیرا بسیاری‌از نویسندگان دراین هنر با تو شریکند.

ـ نظام‌العلماء : من در زمان توقف درعتبات عالیات‌کاتبی داشتم‌که به‌روزی دوهزاربیت‌کتابت می‌کرد وآخرالامرکورشد. البته شما هم این عمل‌را ترك‌نمائید والا کور خواهید شد.

ـ ملامحمد مامقانی : ما درکتاب تو که آن را به مثابهٔ قرآن قرارداده‌ای خوانده‌ایم که می‌گوئی نخستین کسی که به‌من ایمان‌آورد ...

شجره نامه علی محمد شیرازی

- میرزا عابد
  - نسب (ازمادر)
  - میرزا محمدحسین
    - فاطمه‌خانم زوجه‌میرزا رضابزاز شیرازی مادر علیمحمد شیرازی (مادر باب)
    - میرزا سیدعلی (خال‌اعظم)
    - میرزا سیدمحمد (خال‌اکبر)
    - میرزا حسینعلی (خال اصغر)
  - میرزاعلی
    - صدیقه خانم زوجهٔ علامهٔ شیرازی
    - میرزاابوالقاسم (سقاخانه)
      - سید محمدحسین
        - میرزا رحیم
        - ربابه
        - میرزاهادی افغان همسر ضیائیه دختر عبدالبها
          - شوقی
    - زهراخانم زوجه میرزا زین‌العابدین
    - میرزا حسن افغان

(نسبت ازپدر)

- میرزانصرالله شیرازی
  - میرزاابراهیم
    - میرزا ابوالفتح
      - میرزا بزاز
        - علی‌محمدشیرازی

منبع: کتاب: «اسرارالاثار»فاضل مازندرانی، ص ۱۵۸، جلد اول، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع.

بهرحال دربارهٔ آن نشست تاریخی سندی معتبر در دست است که چگونگی گزارش نشست‌را ولیعهد «ناصر الدین میرزا» به‌محمدشاه نوشته که‌نسخهٔ اصلی آن‌هم اکنون درکتابخانهٔ مجلس موجود است و میرزا ابوالفضل گلپایگانی که بنام ترین ملایان بهائی می‌بود در کتاب «کشف‌الغطاء» که به دستورعبدالبهاء نوشته و به‌چاپ رسانیده، دراین‌جا عین آن منعکس می‌شود، این سند ازهرنظرمعتبر ومستند می‌باشد زیرا نوشتهٔ رسمی دولتی است ،گزارشی است که ولیعهدی برای آگاه بودن شاهی نوشته پیداست که‌گمان دروغ وگزاف کمتر توان برد . ازآن سو خود بهائیان این مدرك را تأیید و معتبر می‌دانند و جای هیچ‌گونه ایرادی از جانب ایشان نمی‌رود ، گذشته ازاین‌ها باآنچه ناسخ‌التواریخ و قصص‌العلما نوشته‌اند برابر است ، با این تفاوت که شرح جلسه درآن منابع بدرازا کشیده ولی در این‌جا سخن کوتاه‌گشته[1].

«متن عریضه ولیعهد ناصرالدین میرزا
به محمد شاه قاجار» :

«هوالله تعالی شأنه»

«قربان خاك پای مبارکت شوم، درباب فرمان قضا جریان صادر شده بودکه علمای طرفین‌را احضارکرده بااوگفتگونمایند. حسب‌الحکم همایون محصل فرستاده با زنجیر ازارومیه‌آورده به‌کاظم‌خان سپرد ورقعه به جناب مجتهد نوشت که‌آمده با ادله وبراهین وقوانین مبین گفت وشنید کنند. جناب مجتهد درجواب نوشتندکه ازتقریرات جمعی از معتمدین و ملاحظه‌ی تحریرات این شخص بی‌دین وکفر واظهرمن‌الشمس واوضح

۱ـ متن این نامه در کتابخانه‌ی مجلس شورای ملی نگهداری شده است و ادوارد براون درصفحه ۲۵۲،۲۵۹ درکتاب Materials for Study of the Babi Religion. 1918. منعکس کرده است.

من‌الامس است . بعد از شهادت شهود تکلیف داعی مجدداً در گفت و شنیدن نیست . لهذا جناب آخوند ملامحمد و ملامرتضی‌قلی را احضار نموده و در مجلس ازنوکران این غلام امیراصلان خان و میرزا یحیی و کاظم‌خان نیز ایستادند. اول حاجی محمود پرسید که مسموع می‌شود که تو می گوئی من نائب امام هستم و بابم و بعضی کلمات گفته‌ای که دلیل بر امام بودن بلکه پیغمبری نیست. گفت بلی وشنیده‌اید راست است. اطاعت‌من برشما لازم‌است به‌دلیل«ادخلوا الباب سجداً»ولیکن این کلمات را من نگفته‌ام آن که گفته است ،گفته است . پرسیدند گوینده کیست؟ جواب داد آن که به‌کوه طور تجلی کرد .

نهی در میان نیست این‌ها را خدا گفته است . بنده به منزله‌ی شجر طور هستم. آن وقت در او خلق می‌شد. الان‌درمن‌خلق‌می‌شود و به خدا قسم کسی که‌ازصدر اسلام تاکنون انتظار او را می کشیدند منم. آن که چهل‌هزار از علما منکر او خواهند شد منم پرسیدند این حدیث در کدام کتاب است که چهل هزار عالم منکر خواهند شد. گفت اگر چهل هزار نباشد چهار هزار که هست . ملا مرتضی‌قلی گفت پس تو از این قرار صاحب‌الامری اما در

«عین متن‌عریضه ولیعهد ناصرالدین‌میرزا به‌محمدشاه این‌دستخط عیناً ازص ۱۲ کتاب ظهورالحق: تألیف مازندرانی مبلغ مشهور بهائیان بدست آمده‌است».

احادیث هست وضروری مذهب است که آن حضرت ازمکه ظهورخواهند فرمود ونقبای انس وجن با چهل وپنج‌هزار جنیان ایمان خواهند آورد و مواریث انبیاء ازقبیل زره‌داودی ، عصای موسی و یدبیضاء جواب دادکه من مأذون به‌آوردن این‌ها نیستم.جناب آخوند ملامحمدگفت غلط کردی که بدون اذن آمدی. بعدازآن‌پرسیدندکه ازمعجزات و کرامات‌چه‌داری؟ گفت اعجاز من دین است ازبرای عصای خودآیه نازل می کنم وشروع کرد به‌خواندن این فقره :

«بسم‌الله‌الرحمن رحیم سبحان‌الله‌القدوس‌السبوح‌الذی خلق‌السموات والارض کما خلق‌السموات والارض‌کما خلق هذه‌العصا آیة من آیاته.

اعراب‌کلمات را به‌قاعده‌ی نحو غلط خواند. تاء سماوات را به‌فتح خواند . گفتند مکسور بخوان آن‌گاه الارض را مکسور خواند . «امیراصلان‌خان» عرض کرد ، اگر این قبیل فقرات از جمله آیات باشد من هم توانم تلفیق‌کرد وعرض‌کرد : الحمدالله الذی خلق‌العصاکماخلق‌الصباح والسماء» باب بسیار خجل شد. بعدازآن حاجی ملامحمد پرسید در حدیث وارد است که «مأمون» ازجناب رضا(ع) سؤال نمودکه دلیل برخلافت جد شما چیست؟ حضرت فرمود لولاابناوا. این سؤال‌وجواب را تطبیق بکن و مقصد را بیان نما . لحظه‌ای تأمل نموده جواب نگفت. بعدازآن مسائلی چند ازفقه وسایرعلوم پرسیدند. جواب گفتن نتوانست. حتی ازمسائل بدیهه فقه ازقبیل شك وسهو پرسیدند ، نتوانست وسربزیر افکنده وباز از آن سخن‌های بی‌معنی آغازکردکه من‌همان نورم‌که به‌کوه نور تجلی‌کرد. زیرا درحدیث است که‌آن نور، نور یکی ازشیعیان بوده است. این غلام‌گفت ازکجاکه‌آن شیعه تو بودی . شاید نور مرتضی‌قلی بود. بیشتر ازپیش‌تر شرمگین شد و سربزیر افکند . چون مجلس گفتگو

تمام شد ، جناب شیخ‌الاسلام را احضار کـرده باب را چوب زده و تنبیه کرد و التزام پا به‌مهر هم سپرده که دیگر ازاین غلطها نکند والامحبوس ومقید است».

«منتظرحکم اعلیحضرت اقدس همایون شهریاری روح‌العالمین فداه است»
«امر امر همایون است»[۱]

باب توبه‌نامه می‌نویسد

بعد ازمناظره، ناصرالدین میرزا روبه علما نمود و رأی‌آنان را درمورد علی محمد شیرازی درمورد ادعایش جویا شد. بعضی از فقها فتوی بکفر او داده لـزوم قتلش را واجب شمردند وبعضی هم حکم به‌سفاهت و دیوانگی او داده و سرانجام وی را چوب زدند. زعیم‌الدوله که پدربزرگش درهمان مجلس حضورداشته و جزء صاحبنظران بوده دراین مورد می‌نویسد :

« ... ولیعهد خطاب به علی محمد شیرازی گفت : ای سید اگر جنون و پریشانی مغز تو برمن ثابت نگشته بود و اگر انتساب به خاندان نبوت و رسالت نداشتی هرآینه فـرمان می‌دادم تا در حال حاضر تو را بکشند تا مردم عبرت بگیرند و بدانند که مهدی منتظر هرگز در امر خود مغلوب نمی‌شود و هرگز چیزی نمی‌آورد کـه مخالف دین کامل جدش پیغمبر باشد؛ بلکه خدای عزوجل به‌کمال دین وی تصریح فرموده است چنان کـه می‌فرماید ، الیوم اکملت لکـم دینکـم و اتممت علیکم نعمتی و رضیلکم لاسلام دنیا ترجمه : امروز ـ یعنی روز غدیرخم ـ دین شمارا

۱ـ پاورقی ص ۲۰۵، کتاب «کشف‌الغطاء» وص ۱۴ کتاب ظهورالحق مازندرانی جزء سوم که عیناً نامه مزبور را کلیشه‌کرده .

برایتان کامل ساختم ، نعمتم را برشما تمام نمودم و راضی شدم کـه دین اسلام دین‌شماباشد وهمچنین‌درآیه دیگرمی‌فرماید ومن یبتغ غیرالاسلام دیناً فلن یقبل منه». ترجمه: کسی که غیر ازاسلام دینی طلب کند هرگز از وی قبول‌نخواهد شد پس دربانان را فرمان داد تا باب‌را برزمین افکندند پاهایش را محکم با طناب بستند با چوب و عصا شروع به‌زدن نمودند ، او(علی‌محمد شیرازی) فریاد می کرد و کسی به‌فریادش نمی‌رسید ، توبه و استغفار می‌نمود ، صیحه می کشید و کسی جوابش نمی‌داد، جـز یك نفر ازاصحاب نظام العلماء که بالای سرش ایستاده بود و کلمات زشتی به‌وی تلقین می کرد ، که قلم از نوشتن آن شرم دارد ، آن شخص از وی تعهد گرفت که دیگر چنین ادعائی نکند ، باب آن کلمات زشت را تکرار می‌کرد و متعهد شد که دیگر این چنین ادعائی نکند ، در این موقع ولیعهد (ناصرالدین میرزا) دستور داد تا دست ازاو برداشتند، اورا به‌زندان قلعهٔ چهریق بردند ومراقبینی براوگماشتند تا نگذارند کسی با او ارتباط پیدا کند این جریان‌درتاریخ ۱۲۶۳ ه. ق. واقع شد».

نگارندهٔ مزبور دردنبال شرح حوادث می‌افزاید :

«... روزی جدم، در ایوانی که مشرف به باغ خانه بود نشسته بود و من با او در موضوع کتاب خلاصةالحساب شیخ بهاءالدین عاملی که جلو ایشان بود مذاکره می کردم. درآن موقع سن من ازدوازده سال بیشترنبود. ناگاه مرحوم شاهزاده اسکندرمیرزا، عموی شاه‌بزرگ(محمد شاه) به‌زیارت جدم‌آمد ، تا بتواند رشته صداقت را میان خودشان محکم سازد. پس جدم به‌من امر فـرمود تا با احترام شاهزاده از مجاس خارج شوم زیرا می‌خواستند صحبت مهمی با هم نمایند، من از مجاس خارج

شدم ولی متفکر بودم که آن‌ها چه مذاکراتی دارند، کم کم خاطرات نفس و وساوس شیطانی برمن غالب آمد و نفس اماره بسوء مرا وادار کرد که برخلاف مبادی آداب و محاسن اخلاق استمراق سمع کنم . من شروع کردم از روزنه‌در به‌آن ها نگاه کردن و مانند کسی که جاسوس باشد سخنان آن‌ها را استراق می کردم شنیدم که جدم به‌زائر خود می‌فرمود: اگر موقعیت بزرگ شما در نزد من نبود و اگر شدت وثوق من بشما نبود هر آینه‌این اسراری را که ازمن می‌خواهی

شاه ذوالقرنین

بشما اظهار نمی‌داشتم تا در میان لحد سر برخاك قبر بگذارم . جناب شما از من کیفیت انعقاد مجلس محاکمه باب را هنگامی که من در آن مجلس حاضر بودم می‌پرسید و ازحسن جریان محاکمه یا عدم حسن آن سؤال می کنید. من هم رأی خصوصی خودم را به جنابعالی اظهار می‌دارم . خدا داناتر است که من راه صواب یا خطا می‌پیمایم جریان آن چنین بود: این آقایان با آن سوالات دامنه‌داری که ازباب کردند درمحاکمه و مناظره با باب نیکو رفتار نکردند چنان که باب هم با جواب‌های بی سروته که دلیل وحجت برمدعای وی نبود نیکو رفتارنکرد ، زیرا این مرد ادعای

نبوت و رسالت و قانون‌گذاری می‌کرد و آن‌ها او را به صرف ، نحو ، معانی بیان ، بدیع امتحان می‌کردند ، کاش می‌دانستم چگونـه‌آن‌ها در چنین روزی ... من می‌گویم این مرد صریحاً بدون کنایه و اشاره اظهار داشته بود که اول کسی که به‌من ایمان‌آورده نورمحمد وعلی بوده وبا این گفته‌اش خودش را بالاتر ازمحمد(ص) وعلی (ع) قرارداده؛ پس با این حال چگونه او اقوال و احکام اول کسی را که به او ایمان‌آورده می‌کند وازطرفی این مرد ادعا می‌کندکه او باب است ، اگر مقصودش از کلمه باب نیابت از مهدی منتظر است پس چـرا سخنان او مخالف بـا شئون نیابت اومی‌باشد ... واز عجائب وغرائب امرباب این است‌که او مردی ایرانی بوده است‌که به‌گمان خود خداوند اورا مبعوث داشته تا قوم‌خود یـا جمیع بشر را از ضلالت و گمراهی نجات دهـد ؛ پس اگر دعوت وی اختصاص به‌بلاداسلام داشته چرا دعوتش را در حجاز وسایربلاداسلام اظهارنکرده‌است واگر بعثت و رسالتش عمومی و شامل تمام بشر بوده پس چرا در سایر بـلاد نصاری و بت پرستان بدعوت قیام نکـرده آیـا کشور ایـران بیشتر از سایـر کشور ها استحقاق‌عنایت اورا داشته،یاسایر بلاد قابل هدایت و لایق‌نجات از ضلالت نبودند ..؟.. این‌است‌ای

محمد شاه

شاهزاده آنچه در امر باب برمن ظاهر گشته شما این‌را ازمن بگیرید و در رد وقبول آن صاحب اختیارید.

آن‌گاه شاهزاده ازجا برخواست وبا جدم معانقه کرد اورابوسید وچنین گفت : خدا دست شما را بگیرد اکنون قلب من اطمینان پیدا کرد و شك و تردیدی را که در امر باب داشتم از من برطرف شد و از روی تحقیق فهمیدم که اومردی جاهل و دروغگو بوده است[۱].»

«بهرحال‌همان‌گونه که‌درپایان نامه ناصرالدین میرزا (ناصرالدین شاه) ولیعهد خواندیم که : «چون مجلس گفتگو تمام‌شد جناب‌شیخ‌الاسلام را احضار کرده باب را چوب مضبوط زده تنبیه معقول نمود. وتوبه‌کرد وبازگشت و از غلطهای خود انابه واستغفار کرده والتزام پا به‌مهرسپرده که دیگر ازاین غلطها نکند.»

بنابراین بنا شد که توبه‌نامه‌ای دراین مورد با دست علی‌محمد شیرازی برای تأیید گفتارش نوشته شود. توبه‌نامه علی‌محمد شیرازی که یکی از مهم‌ترین اسنادی است که بربی‌پایگی دعاوی وی می‌باشد ، از طرف خود بابیان وبهائیان‌هم درمورد صحت آن تأیید شده است[۲]. در ذیل متن توبه‌نامه وعین دستخط علی‌محمدشیرازی را ازنظر می‌گذرانیم:

«فداك روحی

« الحمدالله کی هواهله و مستحقه کـه ظهورات فضل و رحمت خود را در هرحال برکافه‌ی عباد خود شامل گردانیده . بحمدالله ثم حمداً که مثل آن حضرت را ینبوع رأفت و رحمت خود فرموده کـه به ظهور

۱ــ زعیم‌الدوله ، مفتاح باب‌الابواب ، ص ۲ــ۱۳۱ــ۱۳۰

۲ــ میرزا ابوالفضل گلپایگانی، کشف‌الغطاء ص۲۰۴.

رونوشت دستخط علی محمد شیرازی مبنی بر توبه و استغفار از دعاویش

این سند تاسال ۱۳۱۵ درکتابخانه مجلس درون قاب آویخته بود ولی بعداز آن ناپدیدشد

عطوفتش عفو از بندگان و تستر بر مجرمان و ترحم بر یاغیان فرموده.
اشهدالله من عنده که این بنده‌ی ضعیف را قصدی نیست که خلاف رضای خداوند اسلام و اهل ولایت او باشد. اگرچه به‌نفسه وجودم ذنب صرف است، ولی چون قلبم موقن به توحید خداوند جل ذکره و نبوت رسول صلی‌الله علیه و آله و ولایت اوست و لسانم مقر بر کل ما انزل من عندالله است امید رحمت او را دارم و مطلقاً خلاف رضای حق را نخواسته‌ام و اگر کلماتی که خلاف رضای او بود از قلم جاری شده، غرضم عصیان نبوده ودرهرحال مستغفر وتائبم حضرت او را و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط به دعائی باشد. استغفرالله ربی و اتوب‌الیه من ان ینسب الی امر و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده دلیلش بر هیچ امری نیست ومدعای نیابت خاصه حضرت حجةالله علیه‌السلام را ادعای مبطل (می‌دانم) واین بنده‌را چنین ادعائی نبوده ونه ادعای دیگرمستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی وآن حضرت چنان است که این دعاگو را به الطاف وعنایات بساط رأفت ورحمت خود سرافرازفرمایند والسلام.[۱]»

در مورد مجلس مزبور شرحی دیگر از جمله نقلی از «رضاقلی خان» در روضةالصفا به‌شرح زیر داریم:

«رضاقلی‌خان[۲]» درکتاب «روضةالصفا» دراین‌مورد چنین می‌نویسد:

«مجلس که تمام شد ومحمدکاظم‌خان فراشباشی ولداسمعیل‌خان قراجه‌داغی که نگهبان و میزبان اوبود سید را به منزل خود برده محفوظ

۱ـ اعتضادالسلطنه، فتنه‌باب‌واحمدکسروی، بهائیگری ص۳۳ چاپ‌دهم ۱۳۳۶ ه.ش.
۲ـ «رضاقلی‌خان هدایت»، روضةالصفا، جلد دهم انتشارات خیام ۱۳۳۹ ه.ش.

داشت . و چون داعیه او منتشر و غالب عوام در کار او به شبهت افتاده بودند دیگر روز سید را به‌حضور شاهزاده‌ی معظم ولیعهد اعظم آورده حکم شد که او را چوب سیاست و یا ساق زنند . فـراشان سرکاری بنابر حسن‌عقیده دراین کارتقدم‌نکردند. به‌حکم علمای اعلام حاجی‌ملامحمود وشیخ‌الاسلام ملازمان ایشان سید را چوب بسیاری زدند و می گفت غلط کردم وخطاکردم وگه خوردم وتوبه‌کردم تا مستخلص شد.»

«میرزاتقی‌خان لسان‌الملك» درمورد چوب خوردن علی‌محمد شیرازی شرح دقیقی می‌دهد وی به نقل وقول از « ناصرالدین شاه » هنگام ولیعهدی می‌نویسد که ناصرالدین میرزا روی به علی‌محمد شیرازی کرد وگفت :

«... چون مردی دیوانه بوده‌ای حکم به قتل تـو نمی‌رانم لکن با چوبت رنجه و شکنجه می‌فرمایم که این مردم عوام بدانند تو صاحب‌-الامر نیستی و هیچ کس در جهان بـه آن حضرت عجل‌الله فرجه نتواند چیره شد.»

این بگفت وبه اعوانان وفراشان بفرمود با حملی ازچوب درآمدند و هردو پای باب استوار ببستند وبا چوب مضروب داشتند. باب فریاد برداشت وبه‌استغاثت و انابت همی اظهار ضراعت نمود. ونظام‌العلماء یك تن از مردم خود را بر سر او بداشت وهی تلقین کردکه بگو «پلیدی!» سگ وخوك خوردم و دیگرچنین سخن نکنم و او بدین‌گونه همی بازگفت[1].

و در نقطةالکاف می‌خوانیم :

۱ــ میرزا تقی‌خان لسان‌الملك، ناسخ‌التواریخ به‌اهتمام محمدباقر بهبودی، تهران انتشارات اسلامیه ۱۳۸۵ ه. ق. ص ۱۳۵ ج‌ــ۳.

«حضرات ملا هم گفتند بلی چون که ایشان سید می باشند، خوب است که سادات چوب بزنند. لهذا شیخ الاسلام ایـن تعهد را نموده و آن جناب را به‌خانه‌ی خود دعوت نمود. وفرش به‌جهت زیر تنهٔ مبارک گسترده وسید هیجده چوب به‌پای مبارك زد به‌حروف حی و اسرار آن زیاد است محل ذکرش حالا نیست[۱].»

جواب علماء تبریز در پاسخ به توبه‌نامه علی‌محمد شیرازی

«سیدعلی‌محمد شیرازی، شما دربزم همایون ومحفل میمون درحضور نواب اشرف والا ولی‌عهد دولت بی‌زوال، ایده‌الله وسدده ونصره و حضور علمای اعلام اقرار به‌مطالب چندی کردی که هریك جداگانه باعث‌ارتداد شما است وموجب قتل. توبه‌ی مرتد فطری مقبول نیست که موجب تأخیر قتل شما شده است شبهه‌ی خبط دماغ‌است که اگر آن شبهه‌رفع شود، بلاتأمل احکام‌مرتدفطری به‌شما جاری‌می‌شود».

حرره خادم‌الشریعه المطهره

محل مهر ابوالقاسم الحسنی الحسینی
محل مهر علی‌اصغر الحسنی الحسینی

رونوشت این سند درصفحهٔ بعد بنظر می‌رسد:

۱ـ کتاب نقطة‌الکاف میرزاجان‌کاشانی، ص۱۳۸.

رونوشت جوابیه علماء نسبت به توبه‌نامه علی محمد شیرازی
به مهر ابوالقاسم الحسنی الحسینی ـ علی اصغر الحسنی الحسینی.

فصل پنجم

شورش‌های ناشی از ظهور باب

هنگامی که باب در اصفهان از حمایت همه جانبهٔ منوچهرخان گرجی حاکم آن شهر برخوردار بود فعالیت های دامنه داری برای ترویج عقائد خویش کرد و با امکانات نهانی حاکم مزبور دست به تبلیغات وسیعی درشهرهای مختلف ایران زد. وی دعات ومبلغین خودرا به سراسر ایران فرستاد و تأکید کرد که شیوه‌ای ملایم و مردم‌پسند درپیش گیرند و ازالفاظ فریبنده بهره جویند تا دل‌ها به‌سوی آنان نرم شود وگفتارشان مقبول عامه واقع گردد. این شیوه و روش طبق سفارشات باب تاهنگامی که خود در اصفهان تحت حمایت منوچهرخان بسرمی‌برد، مراعات می‌گردید و مبلغین همواره سعی داشتند در جذب مردم از همان حربهٔ کلام استفاده کنند و بس. اما بعد از آن‌که باب زندانی شد این روش فرق کرد. مبلغین باب همان گونه که اشاره شد درشمال، جنوب، مرکز و مشرق ایران فعالیت می‌کردند و خود باب هم گرچه درغرب ایران زندانی بود وبه‌علت مسائل سیاسی واستراتژیکی نمی‌توانست درآن ناحیه فعال باشد اما همان حضورش خود نوعی تبلیغ محسوب می‌شد. باب ظاهراً تحت نظر بود اما چند تن از پیروان باب به رهبری «سید حسین» که همان

ملاحسین بشرویه‌ای است هرطور بود با قراولان کنار آمدند و دونفر از نگهبانان را فریفتند وبا درون زندان ارتباط برقرار کردند. این امر درزمان قاجار که بازار رشوه و درآمد وحق وحساب رونق بسزائی داشت چندان مشکل نبود، جائی که وزراء و درباریان خود منشأ و مروج این مکتب بودند و اکثرشان مقام های خود را با پرداخت رشوه به‌دست‌آورده بود فریفتن و راضی کردن نگهبانان فقیر و ساده آن‌چنان مشکل نبود.

ملاحسین بشرویه‌ای با دریافت دستورات باب بقصد مأموریت عازم خراسان شد. ملاحسین پسر ملاعبدالله است. او درسال ۱۲۲۹ ـه متولدگشت[1] و تحصیلات اولیه را در شهر بشرویه گذرانید ـ بشرویه از توابع مشهد است ـ . بعد از دروس ابتدائی ملاحسین درمشهد به‌مدرسهٔ میرزاجعفررفت ومدتی علوم رسمیه مانند صرف ونحو و اصول خواند[2].

پس ازآشنائی با مبادی عقاید شیخ‌احسائی به‌کربلا رفت و در زمرهٔشاگردان سیدکاظم درآمد. او خانوادهٔ خود را هم به‌کربلا برد. ملاحسین مدت نه سال نزد سیدکاظم رشتی درس خواند و طبق منابع بهائی چون حجةالاسلام سید محمد باقر شفتی معروف دراصفهان دید علماء وطلاب نسبت به‌شیخیه ناسزا می‌گویند وممکن است درگیری بین‌آنان پیش‌آید نامه‌ای به سیدکاظم نوشت تا به‌اصفهان بیاید و یا نماینده‌ای به‌آنجا فرستد که این موضوع حل شود. سید کاظم رشتی ملاحسین را فرستاد و او موفق شد درمدت هفت ماه حقانیت اصول شیخیت را ثابت کند. در بازگشت ازاین سفربود که خبردادند سیدکاظم رشتی مرده است.[3]

ملاحسین همان‌گونه‌که قبلا اشاره شد درمسجدکوفه چله‌نشست، سپس درپی شخص مقصود رفت‌که شرحش گذشت. او اولین کسی است که‌به‌باب گروید وباب

۱ــ تاریخ نبیل زرندی.

۲ــ ناسخ‌التواریخ.

۳ــ فتنهٔ باب، ص۲۲۵-۲۴۴.

هم اورا اولی من اصل نامید. دراین‌صورت ملاحسین درنزدباب اعتبار زیادی به‌هم زد. او باآن‌که مدتی را به‌تحصیل پرداخت اما درحقیقت چندان ترقی نکرد ولی از ویژگی‌هائی برخوردار بودکه باعث درخشندگی او شد. نگارندهٔ‌مفتاح‌باب‌الابواب دربارهٔ ملاحسین بشرویه‌ای می‌نویسد :

« اگر نظری به طرف شرقی طوس معروف و مشهورکه اکنون مشهد رضوی نامیده می‌شود، مرکز ایالت خراسان است و درآن مدفن امام‌هشتم ازخاندان پیغمبرعلی‌بن‌موسی‌الرضا ومدفن خلیفهٔ‌پنجم بنی‌عباس هارون‌الرشید واقع است، بیاندازیم قریهٔ‌کوچکی بنام بشرویه(به ضم ب وش) می‌بینیم که چند فرسخ تا مشهد فاصله‌ندارد ودرآن عائله نامشهوری را می‌یابیم که‌کل‌برهمسایگان خود هستند ودرگمنامی کامل به‌سرمی‌برند، دیرزمانی این قریه در فراموشی مطلق بود ، کسی‌آن را وکسی که به‌آن نسبت داده می‌شود نمی‌شناخت ، ولی ازشصت سال به این طـرف (این نوشته به همان زمان باب مربوط است) ناگهان شهرتی بسزا پیدا کرده و از وادی فراموشی بیرون‌آمد، مردم‌کسی راکه به‌آن نسبت داده می‌شود شناختند ، اسمش برسر زبان‌ها و در ستون تواریخ مرقوم گـردید : علت اشتهارآن ده وجود ملاحسین بشرویه‌ای بودکـه در میان همقطارانش در زور وبازو، دربرش عزیمت، درتسلیم نشدن برابر دشمن یگانه وبی‌نظیر بود.»[1]

قرائن نشان می‌دهد آن‌گونه‌که ملاحسین منظور نظرش بوده در کسب علم موفقیت شایانی بدست‌نیاورده است اما استعدادش درصحنه‌های ستیزونبرد به‌عنوان یك رزمجو آن‌چنان چشم‌گیربودکه فرماندهان و سپاهیان ناصرالدین‌شاه از وی در

۱ــ مفتاح باب‌الابواب، ص۱۳۲.

هراس بودند. ملاحسین ارادتی خاص به باب وباب هم علاقه ونظری خاص به‌وی داشت بطوری که درص ۱۸۸ ایقان بهاء درمورد وی می‌گوید:

ـ ازآن جمله ملاحسین است که محل اشراق شدند (لولاء ما استوی علی عرش رحمانیته ومـا استقرعلی کرسی صمدانیة) یعنی اگـر ملاحسین نبود خداوند برعرش رحمانیت خویش برقرارنمی‌شد واگر او نبود خداوند برسریر صمدانیش استقرار پیدا نمی‌کرد[۱].

ملاحسین درابتدای‌کار باب به اصفهان رفت و درآنجا درمنزل ملامحمدتقی هراتی یکی ازعلماء معروف اصفهان وارد شد. ملاحسین با ملا محمد برسر عقائد باب به‌گفتگو پرداخت و تمهیداتی راکه می‌دانست بکاربرد تا این کـه کلامش بر ملامحمد هراتی اثر کـرد و توانست وی را با خود همراه سازد. ملامحمد بنابه‌درخواست ملاحسین پذیرفت که درمسجد جامع شهر بر بالای منبر برود و به مردم بگوید چه نشسته‌اید که امامی که سالیان دراز در انتظار او هستید ظهور کرده است همین اعلام ضمنی برای ایجاد تنش وسواس و بـرانگیختن حس کنجکاوی مردم آن هم اززبان عالم معتبری چون ملامحمدهراتی‌کافی به‌نظر می‌رسید.

اعتضادالسلطنه دراین مورد می‌نویسد:

«درسال ۱۲۶۷ که در رکاب اعلیحضرت شاهنشاهی در صدارت میرزا تقی خان امیرنظام به دارالسلطنه اصفهان وارد شدم، ملامحمدتقی هراتی راکه درآن وقت تائب ونادم از عمل خویش بـود ملاقات‌کردم. میرزا عبدالرحیم هراتی از علوم ظاهری وفقه و اصول و معانی و بیان و

۱ـ ایقان، ص۱۸۸.

عربیت بهرهٔ کافی داشت و در ریاضی بی‌ربط نبود . سبب آن حرکت را سؤال کردم جوابی شافی نداشت جز این که گفت ضبط و خطاء که لازمهٔ بشریت است، مرا بدین حرکت واداشت[۱].

در زیرنویس همین مطلب می‌خوانیم :

« ازعلماء معتبر درفن اصول بود و طبق منابع بهائی در دستگاه سید مرحوم حجةالاسلام شفتی همه‌کاره بود . پس از گرویدن به باب رسالهٔ صحیفه العدل وی را ازعربی به‌فارسی آورد و درهنگام حبس سید باب درآذربایجان به او نامه نوشت و جواب گرفت، اما بعد بیم و وهم اورا گرفته تغییری دراحوالش حاصل شد ، به‌همین جهت وقتی درکربلا فوت کرد نه ازمسلمانان کسی به جنازه‌اش حاضرشد نه ازبابیان و بهائیان وحتی شاگردانش هم حضورنیافتند ...[۲].

ملاحسین بعدازاین موفقیت بسراغ استاندار وحاکم وقت اصفهان منوچهر خان‌گرجی رفت وباآمادگی که در وی بدید زمینه را جهت پیاده کردن اهداف باب درآن ناحیه فراهم نمود وهمان‌گونه‌که بنظررسید موفق هم شد. ملاحسین اصفهان را به‌قصدکاشان ترك‌گفت تا اسباب تبلیغ را درآنجا بگستراند. درکاشان او با حاج میرزاجانی ملاقات کرد. حاجی میرزاجانی ازبابیهٔ بسیار تند وآتشین شد وهم اوبود که دست به‌تألیف‌کتاب «نقطة‌الکاف» زد. کتاب وی گرچه بعلت تعصبات خاصی که نگارندهٔ‌آن درآن بکاربرده ارزش علمی ندارد اما ازنظر اعتبار وسند ونقل‌نصوص بسیارمعتبر می‌باشد وازهمین جهت مورد تنفر شدید بهائیان است. چاپ کتاب‌نقطة‌

۱ـ فتنه باب، دکتر عبدالحسین نوائی ، ص۳۴.
۲ـ ایضاً ص ۲۴۶.

الکاف از روی نسخهٔ منحصر به فرد کتابخانهٔ پاریس به‌همت ادوارد براون صورت گرفت و ادوارد براون هم مقدمه‌ای بر آن نوشته است. برای آن‌که پی به اهمیت کار ملاحسین بشرویه‌ای و ملاقات هائی که انجام داده است ببریم همین برخورد و جذب حاج میرزاجانی ملاك خوبی است. صبحی مهتدی که روزگاری کاتب عبدالبهاء بوده در مورد ملاقات ملاحسین با حاجی میرزاجانی و کتابش شرحی دارد که شنیدنی است:

«نخستین کسی که در کاشان به‌واسطهٔ [توسط] ملاحسین بشروئی گردن به اطاعت سید باب نهاد حاجی میرزاجانی تاجر بود ودراوقاتی که سید را از اصفهان به طرف شیراز می‌آوردند در کاشان او و برادرانش با وی ملاقات کردند. بعداً حاجی مذکور ــ که ازفحول رجال بابیه به‌شمار می‌آمد و درسال ۱۲۶۸ هجری قمری در واقعهٔ تیراندازی به ناصرالدین شاه کشته شد ــ تاریخی درظهور باب نوشت. چند سال بعد از آن در ایام بهاء میرزاحسین همدانی آن تاریخ را تلخیص و تصحیح نموده تاریخ جدیدش نام نهاد وباردیگر آقامحمدقائنی جرح وتعدیلی در آن‌داده‌بسیاری از مطالب آن را حذف کرد، **بنده عین آن نسخه راکه بخط آقا محمد بود درعشق آباد دیدم.**[1]

ملاحسین با همکاری حاجی میرزا جانی سعی درجذب دیگرعلماء و اعیان و افراد بانفوذ شهر کردند. آن دو خیلی کوشش نمودند توجه حاج ملامحمد مجتهد فرزند ملااحمد نراقی که معروفیت بسیار داشت بسوی باب جلب کنند. از این‌رو درپی ملاقات‌های مکرر ضمن صحبت وبحث‌های خود درموقعیت های مناسب دعا

۱ــ خاطرات زندگی صبحی، تاریخ: بابیگری و بهائیگری، فضل‌الله مهتدی صبحی؛ ۱۳۱۲ شمسی، مطبعه دانش تهران.

وتفسیر باب را به‌او نشان دادند. اما حاج ملامحمد مجتهد که عالمی مایه‌دار وازنظر علوم دست‌پری داشت به‌مجرد دیدن‌تفسیرها ونوشته‌های‌باب پی به بی‌مایگی وهجو بودن‌آن برد وسربرداشت واز آن‌دو یار باب پرسید:

ـ این تفسیر ونوشته‌هائی که شما مدعی هستید ازطرف باب است پر ازغلط های فاحش است این چگونه راهنمائی است که ادعاهایش با کلام نادرست ادا می‌شود ؟

ملاحسین فوراً جوابی داد که باعث شگفتی آن مجتهد گردید:

ـ صرف ونحو دونفر ازبندگان خدا بودند.

ملامحمد با شنیدن این حرف ابرو درهم کشید ولی سکوت کرد.

ـ این بندگان خدا ـ مانند همهٔ بندگان ـ دست به‌گناه زدند وگناه‌کردند از این‌رو خداوند آنان را مجازات کرد یعنی‌درحقیقت صرف‌ونحو را به‌زنجیر اِعراب کشید و کُند قواعد صرف ونحو را بر آن زد.

ملامحمد پرسید منظور ؟!.

ـ صرف و نحو در کند و زنجیر قواعد جای‌گرفتند و مجازات شدند . باب هم که چنین دید به شفاعت و رحمت این بندگان را آزاد کرد و کند و زنجیر قواعد و اِعراب را از پای‌آنان برداشت و اکنون باکی بر کسی‌نیست که مرفوع را منصوب ومنصوب رامجرور بخواند[۱].

حاجی ملامحمد مجتهد با شنیدن این‌مهملات سخت بر آشفت و دستور داد فوراً آن‌دو را ازکاشان بیرون کنند.

ملاحسین بشرویه‌ای بدون هیچ‌گونه واهمه‌ای به تهران رفت و در آنجا

۱ـ زعیم‌الدوله ، مفتاح باب‌الابواب ، ترجمهٔ فرید گلپایگانی ، انتشارات فرخی تهران، ص ۱۳۷.

شروع به تبلیغ نمود و گروهی را به‌دور خود جمع کرد سپس توجهش را به حاج میرزاعباس ملقب به‌کهف‌الادانی و حاجی میرزاآغـاسی صدراعظم وقت معطوف کرد. او نامه‌ای ازطرف باب برای محمدشاه داشت مبنی براین‌که دست ازسلطنت بردارد و به اطاعت او بشتابد:

«اگرحبل بیعت مرا بر گردن نهید و متابعت مرا واجب شمارید سلطنت شما را بزرگ خواهم کـرد و دول خارجه را تحت فرمان شما خواهم‌آورد[۱]...»

و درجای دیگر:

ـ ای وزیر پادشاه از خدا بترس دست از ریاست بـردار زیـرا وارثین حکومت ارض مائیم[۲]...».

درآن‌هنگام محمدشاه دربستر بیماری بود وامورمملکت به‌دست میرزاآغاسی افتاده بود. میرزاآغاسی با خواندن‌آن نامه سخت برآشفت و بـه آنان دستور داد اگر ازتهران نروند دچار دردسر بزرگی خواهند شد وآن‌هارا سخت تهدید نمود. ملاحسین فوراً تهران را به قصد خراسان ترك‌کرد. او نامه‌ای بـه حاج محمدعلی بارفروشی وقرةالعین نوشت‌که ازمازندران وقزوین بسوی خراسان حـرکت‌کنند. درمشهد ملاحسین نظر ملاعبدالخالق رزی دهقانی را کـه در توحید خانه مشهد رضوی خطیب بود، بخود جلب‌کرد و اورا با خویش همراه کرد. ملاعبدالخالق پس ازنشست وبرخاستی چند متقاعد شد دربالای منبر افکار وعقائد باب را به‌گوش

۱ـ فتنه باب، ص ۳۵.

۲ـ تاریخ نبیل زرندی، ص۱۲۹.

مردم برساند و آن‌چه از دستش برمی‌آید کوتاهی نکند.

دراین جا باید به‌این نکته توجه داشت که آن زمان اطلاعات مـردم و وسیله خبری آنان عمدتاً از طـریق منابر و وعاظ تأمین می‌شد و زود هـم دهن به دهن می‌گشت.

ملاعبدالخالق رزی دهقانی بر بالای منبر بدون هیچ گونه تـرس و هراسی مردم را به سوی باب دعوت کرد و به آنان مژده داد که از انتظار بدرآئید کـه باب امام‌غ هم‌اکنون درمیان ما بسرمی‌برد بشتابید و اورا یاری دهید. این خبر به‌گوش **ملاعلی‌اصغر نیشابوری** رسید، او نیز فوراً به باب گـروید و از آنجا که مریدانی داشت علناً آن ها را بـه سوی باب دعوت کرد و روز و شب به ذکـر فضائل باب مشغول شد.[1]

مردم خراسان با شنیدن چنین خبرهائی دچار نوعی سردرگمی گشتند، عده‌ای ساده آن را باور داشتند، عده‌ای دیگر بشدت باآن مخالفت ورزیدند و عدهٔ کثیری هم منتظر نتیجه‌کار مات ومبهوت به‌انتظار نشستند. علماء خراسـان کـه وضـع را چنین‌دیدند به وحشت‌افتادند وبرای مشورت وچاره‌جوئی نزد امیرخراسان‌شاهزاده حمزه میرزا رفتند. امیرخراسان درآن‌زمان مردی با هیبت و در عین حال هوشیار و بیدار بود. **شاهزاده‌حمزه میرزا ملقب به حشمت‌الدوله** برادرشاه وازافراد قاطع بشمار می‌آمد بنابراین فـوراً دستور داد ملاحسین را به مرتع **رادکان** که اردوگاه بود، فراخواندند. کسانی را هم بدنبال ملاعلی‌اصغر فـرستاد. ملاعلی‌اصغر مورد اعتماد بابیان بود ولی همین که دستگیرشد سخت به‌وحشت افتاد وازترس مجازات از باب دست برداشت و علنی به باب دراین‌جا وآن‌جـا ناسزاگفت و از عقیده‌اش برگشت اما ملاعبدالخالق خطیب سرنوشت شومی پیداکرد. شاهزاده حمزه میرزا ازملاعبدالخالق در مورد عقیده‌اش نسبت به باب سؤال‌کرد، ملاعبدالخالق خیلی محکم وقاطع وفاداریش را نسبت به باب اعلام داشت و گفت‌که از او دست‌بردار

۱ــ زعیم‌الدوله، ص۱۳۷.

نیست. حمزه میرزا دستور داد ملاخالق را شکنجه سپس به غل و زنجیر کشند و در محبس نگاهدارند. درمیان مردم هم تضادها ودرگیری‌ها برسر همین امر درگرفت، گروهی موافق وعده‌ای مخالف باب به‌جان هم افتادند، حکومت دست به‌دستگیری بابیان زد. دراین میان ملاحسین بشروئی را هم گرفتند و درغل‌وزنجیر به‌سرنوشت ملاعبدالخالق دچار ساختند.

درآن هنگام درخطهٔ‌خراسان شورش‌هائی ازناحیه حسن‌خان سالارپسراللهیار خان‌آصف‌الدوله دولوی قاجار درسال ۱۲۶۰ـه شروع شده بود، اما مقدمات آن به‌زمان خیلی قبل مربوط می‌شد. آصف‌الدوله داماد فتحعلی‌شاه و خالوی محمد شاه که چندین سال صدراعظم بود با همان مقام در زمان جنگ ایران ـ روس(۱۲۴۳ه) به‌اردوی عباس میرزا رفت، ولی ازمیدان جنگ گریخت که این خود یکی‌ازعوامل عمدهٔ‌آن جنگ برای‌ایران محسوب‌می‌شود. وی به‌خیانت محکوم شد وازصدارت برکنارگردید وبه‌فرمان شاه چوب مفصلی به‌اوزدند. ازآن‌پس همواره سعی‌می‌کرد منصب ازدست‌رفته‌اش را بازیابد. هنگامی که محمدشاه به‌سلطنت‌رسید این‌خواست به‌ویژه‌دروی بیشتر بیدار شد اما چون ناامیدگشت دست به‌یاغی‌گری‌گذارد وبرای دولت مرکزی دردسرها آفرید.

آصف‌الدوله درحکومت خود ستمگر، طماع و درمیان مردم بدنام بود، وی درجهت سیاست دولت انگلستان‌گام برمی‌داشت وازکارگزاران‌آنان‌بشمارمی‌رفت. با مرگ محمدشاه‌آشوب‌ها بروزکرد وپسرآصف‌الدوله، حسن خان سالار در سال ۱۲۶۲ طغیان نموده لشکری جمع‌کرد وحمزه میرزا را درمشهد به‌محاصره‌انداخت، این محاصره و اغتشاش موقعیتی فراهم آورد تـا ملاحسین بشروئی بتواند خود را نجات دهد. او اززندان فرارکرد ودرطوس به‌قریهٔ باباقدرت درحوالی آن‌شهررفت اما چون با مقاومت مردم روبروشد ازآنجا به‌نیشابور عزیمت نمود.

درنیشابور عدهٔ زیادی ازمردم براثر تبلیغات ملاحسین فریفته شدنـد و به او پیوستند، او با تعدادی ازهواخواهان تازه عازم اطراف سبزوارشد. درآنجااللهش

یاری کرد و مردم را فریفت که با کمال شگفتی در میان آن‌ها میرزا تقی جوینی منشی شهیر هم دیده شد. ملاحسین او را مأمور دارائی و محاسبات پیروان خود قرارداد. ملاحسین این‌بار با جرأت به سبزوار رفت ولی چون سردی مردم را دید به یارجمند رفت و درمنزل سیدمحمد امام‌جمعه شهر فرودآمد.

امام جمعه ازملاحسین طبق رسوم متعارف پذیرائی کرد و بعد ازصرف غذا، قهوه و غلیان پیش میهمان خــود نهاد، ملاحسین از آشامیدن قهوه و کشیدن غلیان امتناع ورزید و گفت:

برای ما صرف قهوه و کشیدن دود حرام است.

سیدمحمد پرسید: این چیزها را چه‌کسی برای شما حرام‌کرده است؟

ملاحسین با این‌سؤال وارد بحث شد و اورا به‌سوی باب دعوت نمود. امام جمعهٔ یارجمند ازیاوه‌گوئی‌های ملاحسین درشگفت ماند وپس ازبحث ومباحثه‌ای که با وی‌کرد ناگزیرشدآنان‌را به‌زور ازخانه‌براند و دستور داد ازشهرهم‌بیرونشان کنند. ملاحسین دست‌بردار نبود وبا سماجت ازاین ده به‌آن وازاین‌شهر به‌آن‌شهر می‌رفت. اوبعد ازیارجمند عازم خانخووی که درفاصلهٔ ۶ کیلومتری آن شهر قرار داشت، شد. در این راه دوتن بنام‌های ملاحسن وملاعلی به‌آنان ملحق‌شدند وعازم «میامی»گشتند ومردم را دعوت به‌سوی باب نمودند. ۳۶ نفر دعوت او را پذیرفتند ولی بقیهٔ اهالی ازشنیدن ادعای‌آنان بجوش‌آمدند وکار به‌درگیری و کشت و کشتار کشید. این‌عده از میامی پس ازاصطکاك وخونریزی به‌شاهرود وارد شدند و درمنزل ملامحمد کاظم مجتهد فرود آمدند. ملامحمد مجتهد بنا به‌رسم مهمان‌نــوازی و مهمان حبیب خدا است پذیرائی گرمی ازآنان به‌عمل آورد امــا پس از مدتی کــه ملاحسین نظر خودرا ابراز داشت ملامحمدکاظم بدون‌آن‌که کلامی‌بگوید عصایش را بلندکرد و محکم برفرق ملاحسین بشروئــی کوفت و بانگ بــرآورد کــه این ملعون‌ها را ازشهربیرون بریزید.

درهمین هنگام بود که دیگر خبرفوت محمدشاه به‌اطراف واکناف رسیده و

مردم دچار یك نوع تزلزل وسردرگمی گشتند. ملاحسین ویارانش چون وارد بسطام شدند ازاین موقعیت سودجستند ابتدا وی به‌خانهٔ ملاحسین حسین‌آبادی که ملای ده بود و مردم از وی تبعیت می کردند وارد شد اما ناکام ناگزیر از ترك آن محل گشت و با دیگر همراهان راه مازندران را در پیش گرفت . ملاحسین در نزدیك بارفروش وبابل کنونی درمیدانی مجاور با شهر منزل کرد . درهمین هنگام دوتن از یاران او یعنی قرةالعین وحاج محمدعلی بارفروشی به‌وی ملحق شدند. آنان درآن نواحی علنی شروع به دعوت کردند ودرعرض یك‌هفته سیصدتن ازاهالی را جذب نمودند. بزرگان وعلماء ازاین امرمتحیر ماندند، اما اگر به دقت به‌سخنان آن‌گروه می‌پرداختند بسادگی علت‌گرایش مردم‌را درمی‌یافتند؛ سخن‌آنان‌که توسط‌قرةالعین ایراد می‌شد چنین بود:

«ای اصحاب ما! این روزگار ازایام فترت شمرده می‌شود . امروزتکالیف شرعیه یکباره ساقط است واین صوم وصلوة وثنا وصلوات کاری بیهوده است. آن‌گاه‌که میرزا محمدعلی باب اقالیم سبعه را فرو گیرد و این ادیان مختلفه را یکی کند وتازه شریعتی خواهد آورد وقرآن خویش را درمیان است ودیعتی خواهد نهاد و هرتکلیف‌که ازنو بیاورد برخلق روی زمین واجب خواهدگشت . پس امروز زحمت بیهوده بر خویش روامدارید وزنان خویش را درمضاجعت طریق مشارکت‌بسپارید و دراموال یکدیگر شریك وسهیم باشید‌که درآن امور شما را عقابی و عذابی نخواهد بود[۱]» .

این سخنان برای فقیران و ناچیزان بهمان اندازه دلچسب بود که برای متمولین تلخ وچندش‌آور.

۱ـ اعتضادالسلطنه ، فتنهٔ باب ، ص۳۸.

علماء آن‌جا به‌ریاست سعیدالعلماء اجتماعی تشکیل دادنـد و دراین مورد به‌بحث نشستند و به نمایندگی خود یك‌نفر را نزد حکومت فرستادند تـا ضمن در جریان قراردادن وی خود نیز اقدامی بنمایند. آنان به سنگربندی شهر دست زدند اما حکومت اهمال ورزید و این کار سهل پنداشت و اعتنائی به‌پیغام و نظرعلماء ننمود.

قرةالعین به همراه حاجی محمدعلی راه مازندران را در پیش‌گرفتند، کـه بعدازاین جریان به‌دنبال‌آنان خواهیم رفت اما ملاحسین بشروئی درهمانجا بماند و با فرصتی که بدست‌آورد به‌تقویت نیرو پرداخت ولی بااحتیاط ازشهر خارج شد و درقصبهٔ سوادکوه موضع‌گرفت و به‌انتظار نشست، دراین‌بین بخت هم باوی یاری کرد و شاهزاده خان میرزا برادرشاه متوفی و استاندار بارفروش برای شرکت درمراسم عزاداری برادرخویش وجلوس برادرزاده‌اش به‌تهران رفت و این استان‌را بی‌حاکم‌گذاشت که خود مناسب‌ترین موقعیت را برای ملاحسین فراهم‌آورد، او دومرتبه به‌شهر بازگشت و وارد بارفروش شد. با بازگشت ملاحسین علماءگرد هم جمع شدند و بفکـر چاره افتادند. آنـان به عباسقلی‌خان لاریجانی موضوع را نوشتند و برایش توضیح دادند که این‌گروه پس ازکشتن جمعی از اهالی وجذب مردم عامی درصددند بر سر ساکنین این مرز وبوم و آنانی کـه با ایشان مخالفت می‌ورزند، بلائی بیاورند. نامهٔ سیدالعلماء که به‌دست عباسقلی خان رسید دستور داد محمدبیك یاور همراه با سیصد تن تفنگچی لاریجانی به مصاف بابیان بـروند و آنان را کشته و پراکنده‌کنند. محمدبیك یاور بـا دریافت ایـن دستور سواران زبده‌ای راکه با محل‌آشنائی داشتند و از دیرباز وی را می‌شناختند انتخاب کرد و در سبزه میدان بارفروش (بابل امروز) با بابیان درگیرشد و توانست دوازده‌نفر از بابیان را بکشد و در ازاء تعدادی کشته بدهد. ملاحسین با برآورد و ارزیابی صحنهٔ درگیری بهتر آن دیدکه بطور تاکتیکی عقب‌نشینی نماید، بنابراین به کاروان سبزه رفت و درآنجا سنگربست.

دراین موقع نیروهای تازه‌نفسی به سرکردگی عباسقلی‌خان وارد کارزار شد

وکار را بر ملاحسین و یارانش تنگ کرد بطوری که او را به فکر چاره انداخت تا درپی تمهید و راه نجاتی برآید چون به یقین می‌دانست در صورت ادامهٔ نبرد هیچ شانسی برای مقاومت ومقابله ندارد. وی برای عباسقلی‌خان پیام داد:

«ما به هرشهر و قریه که رفته‌ایم سخنی خلاف شریعت نگفته‌ایم واین که مردم را به‌سوی باب می‌خوانیم، می‌خواهیم که ایشان‌را ازعذاب الهی برهانیم اکنون که مردم این شهر به‌جادهٔ حق قدم نمی‌نهند وجان و مال را مباح می‌دانند ایشان را درقید جهل و خذلان می‌گذاریم و به‌جای دیگر می‌رویم.»[۱]

عباسقلی‌خان زیاد به‌حرف ملاحسین اطمینان ننمود وجانب حزم واحتیاط را پیشه‌کرد ودرجواب وی پاسخ داد :

«اگرشما حرفی دارید بهتراست درخارج مازندران آن‌را بیان کنید»، و برای این که ملاحسین نتواند یورش ویا حملهٔ ناگهانی علیه او انجام دهد سوارانی مسلح را درپی ایشان فرستاد سفارش کرد چشم ازبابیان تانزدیکی‌های علی‌آباد برندارید. علی‌آباد قصبه‌ای بوده برسرراه تهران به ساری وبابل امروزی وبارفروش آن‌زمان. قصبهٔ علی‌آباد به‌علت قرارداشتن برسر مسیر راه‌آهن ترقی زیادی‌کرده و ضمناً از مراکز نساجی وکنسروسازی‌کشور به‌حساب می‌آید . به هرحال با توافقی‌که بعد ازآن نوشته بین ملاحسین وعباسقلی‌خان لاریجانی حاصل می‌شود ، بنا می‌شود که صبح زود ملاحسین ویارانش ازبارفروش‌راه بیفتند وبه راهنمائی خسرو بیك‌قادی کلائی ــ از افراد عباسقلی‌خان ــ به شیرگاه برسند و از مازندران خارج شوند. اما خسرو بیك قادی‌کلائی بجای اجرای دستور فرماندهٔ خود به‌طمع می‌افتد وافکار دیگری در سر می‌پروراند از این‌رو بابیان را به بیراهه می‌کشاند و در پناه درختان

۱ــ اعتضادالسلطنه ، فتنهٔ باب ، ص۴۰.

و جنگل‌های انبوه شروع به کشت و کشتار بابیه می‌نماید . ظهر که فرا می‌رسد ملا-حسین ازنرسیدن به شیرگاه نسبت به خسروبیك ظنین می‌شود و همان‌جائی که بوده می‌ایستد. خسروبیك با دیدن این وضع به‌ملاحسین نزدیك می‌شود و می‌گوید:

«اگرمی‌خواهی جان سالم به‌در ببری باید اسب وشمشیرخودرا به‌من‌دهی[1]».
ملاحسین با دیدن این صحنه آمادهٔ نبرد می گردد اعتضادالسلطنه می‌نویسد:

«لاجرم ملاحسین و حاجی محمد علی و اصحاب ایشان از بارفروش بیرون شده وتفنگچیان نیز تا علی‌آباد با ایشان رفتند . بعد از مراجعت تفنگچیان خسروبیك قادیکلائی علی‌آبادی گروهی را با خود یارکرده به طمع از دنبال ملاحسین و اصحاب او رفت و سرراه برایشان گرفت. ملاحسین خواست تا اورا بی‌منازعت برگرداند خسروبیك‌راضی نشده وطمع دراسب ملاحسین کرد. ملاحسین آمادهٔ جنگ شد ، اومردی دلیروشمشیرزن بود. گفته‌اندگاهی شمشیرمی‌زدکه ازفرق‌تا ناف‌می‌درید. بالجمله نائره قتال درمیان ایشان افروخته‌گشت. ملاحسین ناگاه‌شمشیری حوالهٔ خسروبیك قادیکلائی نمود واورا ازپای درآورد و بااین برخورد وپیروزی تغییررأی داد و ازمازندران خارج نشد. ملاحسین به‌قلعه شیخ طبرسی پناه جست ودرآن اراضی سنگربرپاکرد[2]».

۱ــ کواکب ونبیل زرندی.

۲ــ اعتضادالسلطنه، فتنه باب ص۴۵.

فصل پنجم

بخش دوم

وقایع قلعهٔ شیخ طبرسی

بقعهٔ شیخ طبرسی ــ آرامگاه شیخ احمدبن ابی‌الطالب معروف بــه شیخ طبرسی ــ با مدفن علامه شیخ طبرسی معروف صاحب تفسیر مجمع‌البیان کــه در مشهد در نزدیک‌های بارگاه امام هشتم (ع) مدفون است متفاوت است. ادوارد براون در بیست و ششم سپتامبر سال ۱۸۸۸ از آن مقبره دیدن نموده و چند سطری هم پیرامون آن نوشته است. وی می گوید :

بقعهٔ شیخ طبرسی در ۱۵ میلی بابل قراردارد ، درون بقعه اسم شیخ بر روی لوحه‌ای نوشته‌اند ؛ زیارت‌نامه‌ای بر دیوار ضریح آویزان است ، از دیگر چیزهای آن بقعه حیاطی است پوشیده از علف‌های هرز و بنائی مختصر که در گوشه‌ای قرار گرفته جلو در ساختمان گلینی بچشم می‌خورد که دالانی مسقف آن را به‌حیاط متصل می‌سازد در این حیاط چند درخت پرتقال و چند قبر دیده می‌شود . بنای دیگر حیاط حدود بیست پا طول و ده پا عرض دارد و دارای دو اطاق مــی‌باشد . قبری هــم در

۱ــ یک‌سال درمیان ایرانیان، ادوارد براون، ترجمهٔ ذبیح‌الله منصوری، کانون‌معرفت تهران ، تاریخ چاپ نامعلوم.

وسط یکی ازاین اطاق‌ها است.

حسین بشروئی در یك چنین محلی اقدام به سنگرگرفتن کرد و این هنگام مصادف با عزیمت بزرگان مازندران به‌تهران برای جلوس‌شاه وشرکت درآن‌جشن گردید. ملاحسین ازاین سفر کمال استفاده را برد وبا فرصت‌کافی در قلعهٔ طبرسی به ساختن قلعه پرداخت، حصاره‌محکمی بنانمود وبرج آنرا ده زرع ارتفاع داد و زیر آن برج را با تنهٔ درخت‌های بزرگ پوشانید وسپس‌سوراخ‌هائی درون‌آن درختان تعبیه‌کرد. خندق عمیقی هم بر دور حصار حفر کرد وخاکریزی نیز درآنجا ساختند که با برج‌ها هم‌سطح باشد و در دیوار وبرج‌های قلعه برای عبور ازقلعه وسائلی جاسازی کردند که درآن زمان به‌آن شیرحاجی وامروزه مزغل می‌گویند.

شرح این ماجرا را از زبان زعیم‌الدوله می‌شنویم:

«... بشروئی وقتی به‌آنجا [قلعهٔ طبرسی] آمد وضعیت آن محل را مناسب دید وتصمیم‌گرفت آن‌جارا مرکز جنگ هولناك خود قرار دهد پس شروع به ساختن پناه‌گاهها و کمین‌گاهها و بلند ساختن برج ها و دیوارها کرد . ابتدا شروع به ساختن قلعه هشت گوشی نمود که دارای هشت برج بلند بود ، بالای هربرجی پناهگاه محکمی از شاخه های درخت‌های بزرگ بناکرد و در دیوار آن پناهگاهها سوراخ‌هائی قرارداد که سر تفنگ را درآن سوراخ‌ها بگذارند و تیراندازی کنند و نیز از آن روزنه‌ها مهاجمین‌را ببینند. آن‌گاه دورقلعه خندقی به‌عمق ده ذرع وعرض ۵ ذرع کندند وخاك‌های‌آن را میان دیوار قلعه و خندق روی هم انباشتند و چنان‌که یك تل مستطیلی را تشکیل داده بودکه بالای آن تل یا بالای برج‌ها و کنگرهٔ پناهگاهها مساوی بود . پس در پائین‌آن تل مستدیر سه درجه مانند کمربند قرارداده بودند تاکمینگاه لشکر آنان باشد و چند راه

ازنواحی مختلفه برخندق باز کرده بودند ونیز یك تل مستدیر پشت دیوار قلعه از طرف داخلی آن مانند همین تل خارجی درست کرده بودند و دو هزارنفر از بابیان را براین برج‌ها واستحکامات ومراکز و خطوط آتشی گماشته بودند ونیز چاههای عمیق متعددی پهلوی یکدیگر میان آن تل و دیوار قلعه کنده‌بودند ودر کنار این‌چاهها وصحنه‌های‌میان آن‌ها سلاح‌های تیز و نیزه و میخ‌های تمیز نصب نموده بودند تا مهاجمین از خارج میان آن ها واقع شوند .[1]»

بابیان درمیان دیوارقلعه وخاکریز در هرچند قدم چاهی کنده بودند و درون آن را پر ازنیزه و دیگر آلات قتاله از چوب وآهن نصب کردند و روی چاهها را هم با خاك و خاشاك پوشیدند . بعد ازفارغ شدن از تدارکات دفاعی ملاحسین درپی فراهم کردن تدارکات نظامی و دیگر ضروریات برآمد . بابیان به شهرها و دهات اطراف روانه گشتند تا هرچه می‌توانند اسلحه خریداری کنند وآذوقهٔ کافی حداقل برای مدت یك‌ماه برای بابیان مستقر درقلعه تهیه نمایند. بابیان به چند دسته تقسیم شدند، عده‌ای برای تهیه اسلحه وعده‌ای برای فراهم کردن غذا و علوفه پراکنده شدند و درمدت کمی آن‌چه راکه می‌خواستند جمع آوری نمودند وبه قلعه‌آوردند. ملاحسین پس ازاین مقدمات نواب و دعاتی به‌گوشه وکنار فرستاد تا مردم را به سوی باب دعوت کنند. نواب دراین مورد تاحدودی موفق‌شدند وتعدادی را جذب کردند.

درون قلعه ملاحسین حاجی محمدعلی را به‌صورت خاصی بزرگ جلوه داد تا ابهت ومقام وی بتواند درحرکت وایمان بابیان مؤثرافتد وانسجام لازم را درمیان آنان به‌وجود بیاورد. سراپرده‌ای برای حاجی‌محمدعلی ساخته شد و وی را درپس پرده نشیمن دادند . این کار بدین منظور انجام شد که وی زیاد در انظار نباشد و از

۱ــ زعیم‌الدوله ، مفتاح باب‌الابواب ، ص ۱۴۱.

شوکت و ابهت نیفتد و پیش بابیان با شوکت جلوه کند :

«سپس بر وی معلوم شد که دوشمشیر دریك غلاف نمی‌گنجد به‌این جهت شروع به تعظیم و تکریم از حاج محمد علی نموده و او را حضرت اعلی لقب داد. بعدها بابیان بهائی اورا قدوس نامیدند و لقب حضرت اعلی مختص باب شد . به هر حال بشروئی سراپرده‌ای برای حاجی برپاکرد و اورا درآنجا با تجلیل و احترام از نظر مردم محجوب ومستور داشت و زائد برحد او را مقدس شمرد ، چنان‌که روزی حاجی برای استحمام از سراپرده بیرون آمد همین‌که چشم بابیان به حاجی محمدعلی افتاد همگی فوراً به سجده افتادند و در حالی که زمین از باران تر شده بود گونه‌هایشان را بر زمین گذاشته بودند و تا حاجی محمدعلی بدان‌ها اجازه‌نداد صورتشان‌را بلند نکردند»[۱].

ملامحمدعلی به‌هریك ازاصحاب ونزدیکانش لقبی وعنوانی می‌داد ، یکی‌را مظهر امام ثامن «ع» دیگری را امام رضا و آن یکی را امام سجاد می‌نامید . حاجی محمدعلی به بابیان می‌گفت :

« هر کدام از ما کشته شویم بعد از چهل روز زنده می‌شود و در قیامت هم به بهشت می‌رود و هم دراین جهان شما هریك پادشاه مملکتی وحاکم ولایتی خواهید شد» .

سپس به‌هریك وعدهٔ خوش آیندی می‌داد، سلطنت‌چین، وختا، حکومت‌روم و ممالك اروپائی را خیلی سهل به این و آن می‌بخشید . او برای این بخشایش و

۱ــ زعیم‌الدوله، باب‌الابواب ص ۱۴۲.

ضامن اجرای آن به‌گفتهٔ باب استناد می‌جست :

«وینحدرون من جزیرةالخضراء الی سفح جبل‌الزوراء ویقتلون نحو اثناعشرالفاً من‌الاترك» .

یعنی :

« و سرازیر می‌شوند از جـزیرهٔ خضراء به دامنهٔ کـوه زوراء و نزدیك به دوازده هزارنفر از ترك‌ها را می کشند».

بشروئی به‌بابیان می گفت : منظور باب ازجزیرهٔ خضراء سرزمین مازندران و از جبل وزراءکوهی نزدیك مقبرهٔ امیرعبدالعظیم برادر امام علی‌بن موسی‌الرضا ـ کـه منظور همان شاه عبدالعظیم است ـ . آن چنان روحیه بابیان با این سخنان تقویت‌گردیدکه بی‌ترس وباك حاضر به‌هر اقدام متهورانه‌ای بودند.

ایـن جریانات مصادف با ماه‌های ذیقعده وذی‌حجه سال ۱۲۶۴ هجری یعنی درست مقارن با به سلطنت رسیدن ناصرالدین شاه ومراسم مربوط بدان می‌گردید. این تغییر سلطنت مملکت را درهمان ابتدا بطورطبیعی دستخوش یك سلسله وقایع و ناآرامی وگسستگی کرده و زمام امور هنوز در دست پـادشاه نبود بنابراین سیر حوادث هم‌چنان به‌نفع بابیان به‌جلو می‌رفت.

در همان زمان خبر شورش بابیان شاه تازه به تخت جلوس کـرده را سخت مشوش کرد. گرچه درآن مقطع و در ابتدای شروع سلطنت ناصرالدین‌شاه طغیان‌ها و سرکشی‌ها بـه اوج خود رسیده بود کـه از جمله شورش سالار در خـراسان ، سیف‌الملوك میرزا پسراکبرمیرزای ظل‌السلطان درقزوین، فتنهٔ‌آقامحمدخان‌محلاتی شورش مردم قزوین برجمشید ماکوئی ، طغیان اهالی کـرمانشاه بر محب علی‌خان ماکوئی، انقلاب کردستان، عصیان رضاقلی‌خان اردلان بر خسروخان‌گرجی والی ، شورش فارس، بلوای کرمان، غوغای اصفهان، شورش خوانین بختیاری وو و.....

نام برد، اما شورش بابیان که مسائل مذهبی هم زمینه ساز آن بشمار می‌رفت همه‌را تحت‌الشعاع خود قرارداد. ناصرالدین شاه با کسانی که به امور مازندران آشنائی داشتند و مردم و اهالی آن جا را می‌شناختند به شور پرداخت سپس از بزرگان مازندران که در دربار صاحب نفوذی بودند دفع فتنهٔ بابیان را در مازندران خواستار شد.

حاجی مصطفی خان به برادر خویش **آقاعبدالله**، عباسقلی خان به **محمد سلطان یاور**، علی‌خان سوادکوهی به سوادکوه مأمور فرستاد، و دولتیانی که در مازندران کسانی داشتند از آنان خواستند که دراین مهم تلاش نمایند. محمد سلطان یاور، پسرعموی عباسقلی‌خان به‌جمع‌آوری افراد پرداخت وی مردی بی سروصدا وافتاده بود وعلیرغم لباس نظامی که به‌تن ودرجهٔ سرتیپی که بردوش داشت سودای نبرد در سرش دیده نمی‌شد. وی باآن که به‌نظامی‌گری بودنش می‌بالید و همواره یونیفورم می‌پوشید برای نظام ساخته نشده بود و همان‌گونه که خواهیم دید همین تمایل هم اورا به‌کشتن داد، چون بابیان او را شناسائی کردند و وی را پاره پاره نمودند.

با رسیدن دستورات از مرکز نخست آقاعبدالله برادر حاجی مصطفی خان هزارجریبی به ساری آمد، درآنجا میرزاآقا تعدادی جنگجو را ازمیان اهالی افاغنهٔ ساکن ساری وسوادکوه وتعدادی ترك ساکن محل را بسیج نمود وبه‌علی‌آباد رفت ودرآن‌جا هم به جذب افراد پرداخت. آقاعبدالله با سوارانی که همراه داشت ازآب **تالار رود** گذشت وبه قریهٔ **لاد** رفت ودرخانهٔ **نظر خان گرایلی** فرودآمد. آنان پس ازاستراحت فردای آن‌روز خود را به‌قلعه طبرسی رساندند وهمان‌گونه که رسم بود به‌ساختن سنگر وحفر راه‌های مارپیچ و دیگر فنونی که می‌دانستند، پرداختند عبدالله خان چند تن از یاران خود را که تیراندازان ماهر و از اهالی **گودار** بودند درآنجاگذاشت وخودش به‌قریهٔ **افرا** که درنزدیکی‌های قلعه قرارداشت رفت.

نیمه‌شب تفنگچیان‌گوداری سراسیمه ازجای‌جستند چون‌بابیان به سرکردگی

ملاحسین دست به شبیخون زدند و تعداد زیادی ازگوداری‌ها را کشتند. جوانی از اهالی افغان که در دلیری اشتهاری داشت دراین گیرودار چشمش به‌ملاحسین افتاد که با هرسپاهی روبـرو می‌شود با یك ضرب شمشیر او را بخاك می‌افکند ، جوان افغانی راه را برملاحسین گرفت و درگیری سختی بین آن‌دو مدتی طول کشید که از بخت بد پای اسب آن جوان به سوراخی رفت و ازاسب فروافتاد ملاحسین فرصت حرکت به جوان افغانی نداد وآن چنان ضربتی به وی زد که جوان در دم به زمین افتاد و به‌هلاکت رسید. آقاعبدالله که با آن محل چندان فاصله‌ای نداشت با شنیدن صدای تفنگ مخصوصاً ازآن وقت شب که همه جا ساکت بـود و انعکاس صدای ناشی از درگیری‌ها تا مسافت‌ها می‌رفت ، بسوی محل درگیری شتافت . بابیان بـا دیدن سواران آقاعبدالله همه را محاصره نمودند سی‌تن از آنان راکشتند و بقیه را فراری دادند . آقاعبدالله خود ازیك‌پا می‌لنگید و چون اسبش را از دست داده بود ناچار شد پیاده میدان را ترك کند ، او خود را به درختستانی رسانید امـا ملاحسین خیلی زود خود را به او رسانید وبا شمشیر اورا دونیمه کرد. افرادآقاعبدالله فراررا برقرار ترجیح دادند و افراد ملاحسین پیاده و سواره بـه دنبال سپاهیان دولتی رفته و هرکه را به چنگشان می‌افتاد امانش نمی‌دادند . افراد آقاعبدالله هرچندکه باقی ماندند وارد قریه افرا گشتند اما بابیان دست ازتعقیب برنداشتند:

«اول‌بار تفنگچیان را طعمهٔ شمشیر ساختند ، سپس به‌کار اهالی قریه پرداختند و از زن ومرد وپیر وجوان وکـودك همه را از دم شمشیر گذرانیدند و بعد ازاین‌کار قریه را به‌آتش کشیدند و هرچه هم به دستشان رسید به غارت بردند.[۱]

اهالی مازندران با شنیدن این خبر موی بر اندامشان راست شد بطوری که

۱ـ اعتضادالسلطنه، فتنهٔ باب ص۴۴.

حتی افراد جنگجو هم ازبابیان خوف در دلشان افتاد و خود را از صحنهٔ نبردکنار کشیدند تنها کسانی که به عنوان سرباز و سپاهی در خدمت دستگاه حاکمه بودند ناگزیز ازاطاعت وجنگ گشتند.

چون‌این‌خبربه‌تهران رسید شاه نورسیده را دچار وحشت‌وخشم‌زایدالوصفی نمود بـه ویژه خبر کشته شدن‌آقاعبدالله و انهدام سوارانش به‌دست بابیان و قتل و غارت قریهٔ افـراوهمی دردل درباریان انداخت به‌گونه‌ای‌که دست و پای خود را گم‌کردند.ناصرالدین‌شاه‌فرمان‌داد **شاهزاده مهدیقلی میرزا** ،ملقب‌به **سهام‌الملك** برای دفع این‌فتنه عازم مازندران شود. شاهزاده مهدیقلی میرزا بیستمین پسر عباس میرزا نایب‌السلطنه محسوب می‌شد .بیست ونهم محرم سال ۱۲۶۵ مهدیقلی میرزا با فوجی از سوار ازطـریق دماوند وعباسقلی‌خان لاریجانی از راه لاریجان بطرف آمل‌کوچ‌کردند تا درآنجا به تهیهٔ سپاه بیشتر و دیگر ضروریات بپردازند. وقتی شاهزاده مهدیقلی‌میرزا به زیرآب سوادکوه رسید تعدادی ازتفنگچیان هزارجریبی وترك به‌او پیوستند، وی سپس به قریهٔ اسکس ـ یك فرسخی قلعهٔ طبرسی ـ ازتوابع علی‌آباد وارد شد و درخانهٔ **میرزا سعید** سکونت گـزید و در انتظار عباسقلی‌خان منتظر ماند . شاهزاده مهدیقلی در ارزیابی خود دچار اشتباه شد و دشمن را حقیر وناچیز شمرد و در همین چارچوب هم مواضع و تدارکات خویش را سروصورت داد. مهدیقلی میرزا شاهزادهٔ مغرور قاجار وقعی به‌دشمن ننهاد و لشکریان را به‌حال خود رهاکرد تا استراحت‌کنند. درآن‌موقع‌که مصادف با زمستان بود برفی‌سنگین فروریخت ولشکریان شاهزاده پراکنده وهریك درکنجی خزید. هوای سرد ودست کم‌گـرفتن دشمن و هـوشیاری و تهور خصم صحنه‌ای غیرمنتظره بـرای شاهزاده مهدیقلی به‌وجودآورد .

درنیمهٔ شب پانزدهم ماه صفر ملاحسین با سیصد تن از بابیان از جان‌گذشته درکنار رودخانه‌ای‌که یك فرسنگ با لشکر مهدیقلی میرزا فاصله داشتندگردآمدند و علیرغم برودت و تاریکی و عمق رودخانه به‌کمك مشك‌های فراوان از رودخانه

گذشتند ـ عملی که به‌مغز مهدیقلی میرزا خطور هم نمی‌کرد ـ. ملاحسین چند تن را از پیش روانه کرد که اگر به‌افراد مهدیقلی‌میرزا برخورد کردند بگویند :

ـ «ماکسان عباسقلی‌خان سردار لاریجانی هستیم وعباسقلی‌خان چندی دیگر به‌اینجا خواهد رسید».

آنان این اظهارات انحرافی را در میان لشکر شاهزاده مهدیقلی میرزا منتشر ساختند و خاطرشان را از هرجهت آسوده ساختند غافل از این کـه دیری نپائید که بابیان با آمادگی قبلی خود را به قریهٔ اسکس رسانیدند و یکراست سراغ سرای شاهزاده مهدیقلی رفتند . قراولان که چشمشان به افـراد غریبه افتاد ایست دادند و پرسیدند :

ـ سیاهی کیستید و کجا می‌روید؟

بابیان پاسخ دادند :

ـ ما مردم سردار لاریجانی هستیم وسردار ما از پی ما خواهد رسید.

ملاحسین برسرهر کوئی یکی ازیاران خود را به‌نگهبانی گمارد تا اگر کسی از لشکریان شاهزاده بـرای کمك بیاید وی ازآمدنش بـه نحوی مانع شود سپس دستور داد که :

ـ چون به‌سرای شاهزاده برسیم فریاد کنید که شاهزاده کشته شد.

ملاحسین قصدش هراس وبیم دردل دشمن و تضعیف روحیه آنان بـود تا با گمان چنین پیش‌آمدی وفقدان سردارلشکریان فراری شوند. پس‌ازاین گفته آهنگ سرای مهدیقلی میرزا نمود. چون ملاحسین ویارانش به‌درسرای رسیدندآن در را بسته وبسی محکم یافتند.

ملاحسین دستور داد که درسرای را با تبر بشکنند. بعدازاین بابیان‌باشمشیرـ های برهنه به درون آن سرا یورش بردند وبا قراولان گلاویز شدند و پس از کشتن بسیاری ازآنان آن‌جارا به‌آتش کشیدند . تمام‌آن عمارت با حصاربندی که در یك طرف آن قرار داشت همراه با حسینیهٔ جنب‌آن و مـردم درونش یك‌جا طعمه‌آتش

شدند . بابیان جسد کشته شدگان را هم به آتش انداختند تا با دیگران بسوزند . سواران سوادکوهی که دربیرون سرای شاهزاده پاسداری می‌دادند یا کشته‌شدند ویا فرار کردند . بابیان بطرز بسیار هولناك و بی‌رحمانه‌ای حمله می کردند و در نهایت سنگدلی با دشمن روبرو می گشتند :

«طرز لباس پوشیدن وعربده کشیدن بابیه بسیار هولناك وهراس‌انگیز بود. اما هیبت آنان از ترتیب لباس و آداب به طرز مخصوصی بود که مشاهدهٔ آن خالی از وحشت نبود یعنی کلا یك پیراهن کرباسی عوض لباس پوشیده بودند که آستین آن تا سر مرفق و دامان تا سر زانو بود و هر کدام قداره یا شمشیری حمایل افکنده ، به یك فورم هریك کلاه شبی برسر داشتند ...»[1]

دراین میان بسیاری ازسپاهیان ونیز سلطان‌حسین میرزای پسرخاقان فتحعلی‌شاه و داود میرزای پسرظل‌السلطان کشته شدند وجسدشان همانند دیگر کشته‌شدگان توسط بابیان به‌آتش افکنده شد.

ملاحسین ویارانش بعد ازاین قتل وحریق آهنگ سرای وقتل مهدیقلی میرزا کردند. شاهزاده مهدیقلی میرزا که باعجله ازخواب برخاسته بود با دیدن یکی از بابیان که از دیوار بالا می‌آمد از جای جست او را هدف گرفت و به‌زیر انداخت و یك‌نفر دیگر را که درسرای به‌درون می آمد نقش برزمین ساخت سپس راه فرار را درپیش گرفت. تاریکی شب، برف سنگین دربیابان شاهزاده را متحیرساخته بود که به‌کجا فرار کند ، اما هرچه بود بابیان از پیدا کردنش درون سرای ناامید گشتند ولی هرچه داشت بردند.

بعد ازچپاول‌سرای مهدیقلی میرزا بابیان به‌درون محل‌های قریه یورش بردند

۱ــ کواکب الدریه ، ج ۱۷، ص۱۵.

وفریادهائی از دل درآن نیمه‌های شب برمی آوردند که شنونده را سخت به هراس می‌انداخت. لشکر شاهزاده که دیگر توان ماندن در خود نمی‌دیدند از ترس جان سروپای برهنه راه بیراهه را درپیش گرفتند و آن‌چنان لرزان و ترسان دستپاچه گشتند که فرصت لباس پوشیدن هم علیرغم آن هوای برفی نیافتند.

اما دراین صحنهٔ ترس و هراس افراد اشرف شجاعتی شایان از خود نشان دادند ، چندتن ازآنان دیوارها را سنگر کرده و به دفاع از خود برخاستند. حاجی محمدعلی‌وچندتن ازبابیان به‌محض دیدن این افراد بسویشان‌شتافتند اما اهالی‌اشرف بسوی بابیان آتش گشودند و چندتن از بابیان را به‌زمین افکندند. درهمین گیرودار تیری بردهان حاجی محمدعلی اصابت کرد و جراحتی سخت برداشت و وی را از ادامهٔ جنگ بازداشت. درگیری هم‌چنان ادامه داشت ومردم‌اشرفی باشجاعت‌به‌دفع وکشتن بابیان پرداختند تااین که سپیدهٔ صبح دمید .

هیچ کدام ازسرکردگان ولشکریان باآن که سرما درکوهستان‌ها بسیارسخت وطاقت‌فرسا بود خودرا نمی‌توانست عیان نماید وجماعت بابیان باآن تعداد کم‌تمام مال ومواش اهل قریه واموال واثاثیه شاهزاده وسپاه اورا غارت کردند و راه قلعه طبرسی را درپیش گرفتند. دربازگشت این عده به‌قریه ششصد تن از لشکر شاهزاده درسر راهشان قرارگرفتند ، اما آن تعداد چون پی‌بردند که بابیان درحال بازگشت می‌باشند بدون منازعه وبرخورد پی‌کار خود رفتند.

مهدیقلی میرزا پس از فرار و پیمودن مسافتی در میان برف و گل هم‌چنان پیاده طی طریق می‌کرد تا این که یکی از اهالی مازندران سواره بر اسب شاهزاده را دید و او را شناخت و برترك اسب خود نشانید . آن دو به‌گاوسرائی رسیدند و سوار مازندرانی به‌هرکس که می‌رسید خبر زنده ماندن شاهزاده را می‌داد .

مهدیقلی میرزا آن شب را در قادیکلای گذرانید و روز بعد به‌جانب ساری روان‌شد. این جریان آن‌چنان خوف وهراس دردل اهالی مازندران انداخت که‌اکثر مردم درآن زمستان سخت زن وفرزندشان را برداشتند وازشهر به‌کوه پناه بردند.

مهدیقلی میرزا به‌تکاپو افتاد و به جمع آوری سپاه پرداخت وسران و سرکردگان را جمع کرد و به وعده و وعید و بیم و امید به‌فعالیت واداشت.

ازطرف دیگر عباسقلی‌خان بالشکری که قبلا تهیه دیده بود از لاریجان‌رسید. او وقتی ازقضایا اطلاع حاصل کرد لختی استراحت‌نمود سپس لشکریان‌رابرداشت و روانهٔ قلعهٔ شیخ طبرسی گردید و آن قلعه را محاصره کرد. عباسقلی‌خان لاریجانی که ازکارائی وتهور و زیرکی بابیان اطلاع دقیقی نداشت وتنها چیزهائی از این و آن شنیده بود بدون درنظرگرفتن نیرو وموقعیت دشمن نامه‌ای به‌شاهزاده مهدیقلی میرزا نوشت که من این مردم را محاصره کرده‌ام ونیازی به نیروی کمکی ندارم، اگرشما میل دارید این نبرد را تماشاکنید خودتان تشریف بیاورید.

شاهزاده مهدیقلی میرزا چون ازمتن نامهٔ عباسقلی‌خان لاریجانی مطلع گشت دانست که‌آن مرد دچار توهم قدرت گشته و دشمن را دست‌کم گرفته‌است واندیشید که اگر دیربجنبد بابیان وی را برسرجایش خواهندنشاند ودرس‌تلخی به‌او می‌دهند چه خود ضرب شست آنان را چشیده بود. ازاین‌رو دستور داد محسن‌خان سورتی با لشکری مرکب ازافراد خود وجمعی ازافاغنه همراه با محمدکریم‌خان اشرفی و عده‌ای تفنگچی به‌یاری عباسقلی‌خان بشتابند و چون محسن خان رفت شاهزاده مهدیقلی میرزا به‌آن عده کفایت نکرد و دستور داد خلیل‌خان سوادکوهی وعده‌ای ازمردم قادیکلا هم درپی آنان به رزمندگان قلعه طبرسی بپیوندند. این عده چون به قلعه رسیدند و مورد استقبال و احترام عباسقلی خان قرارگرفتند از لحن سخن عباسقلی‌خان تعجب کردند که می‌گفت: من که به شاهزاده نوشتم به‌نیروی کمکی احتیاج ندارم وبه‌زودی این بابیان را ازپای درمی‌آورم.

مردم قادیکلاه ودیگران چون‌بابیان‌را درمیدان‌کارزار دیده‌بودندومی‌دانستند که آن عده چه توانائی‌های رزمی دارند به عباسقلی خان سخت هشدار دادند که جماعت بابیان را دست‌کم مگیر، وتأکیدکردندکه برای مقابله و مبارزه باآن عده باید حزم واحتیاط را مراعات‌کرد وسنگر وپناهگاه و دیگرمسائل را رعایت‌کرد.

عباسقلی‌خان بر آشفت و مغرورانه گفت :

ـ ما هرگز دربرابر هیچ لشکری سنگر نخواهیم بست، سنگر اهالی لاریجان بدن‌های آنهاست. رفتار بابیان هم دراین‌میان براین توهم و پندار دامن زد و به‌غرور وی قوت بخشید. آنان به‌گونه‌ای می‌زیستند که‌گوئی درقلعهٔ شیخ طبرسی جنبنده‌ای وجود ندارد و درضمن گاه‌گاه از موضع ضعف و فروتنی پیام‌هائی مبنی برعفو و طالب امان و گذشت از گناهگان برای عباسقلی‌خان می فرستاند که همین مهم او را بیشتر خام می کرد .

اعتضادالسلطنه شرح مفصلی از جزئیات این جریان دارد کـه ما نیز ازآن بهره می گیریم :

« ... چون روزی چند بدین‌گونه گذشت شب دهم ربیع‌الاول سه‌ساعت قبل ازطلوع صبح، ملاحسین چهارصدنفر تفنگچی از شجاعان لشکر انتخاب‌کرده ازقلعه شیخ طبرسی بیرون‌آمـده مانند دیو و دیوانه وگرگ گرسنه از دروازهٔ غربی قلعه تا لشکرگاه براند وخود با چندسوار به یك سوی لشکرگاه کمین کـرد تا اگرکسی راه فـرار در پیش‌گیرد سواران اورا به‌قتل برسانند دراین‌وقت لشکرعباسقلی‌خان و دیگران در خواب بودند که ناگهان‌بابیه درآمدند. آنان اول با تیغ‌های آخته‌براشکر سوادکوهی وهزارجریبی تاختند سپس وبا اولین حمله آنان را منهدم و منهزم‌کردند وهزیمتیان را برداشته به‌میان سپاهیان قادیکلادر بردند و هر فوج را ازپیش رانده درلشکر سورتی و اشرفی داخل‌کردند و تمام این افواج را چون گوسفندان کـه ازگرگان رسیده باشند به سنگر لاریجانی بردند وخانه‌هاکه لشکریان ازچوب ساخته بودندآتش زدند.»[1]

۱ـ اعتضادالسلطنه، فتنه باب ص۴۹.

چون صبح شد از نعرهٔ گیرودار بابیه چنان دل لشکریان ضعیف شد که دوست را از دشمن نمی‌شناختند و یکدیگر را هدف گلوله می‌ساختند. عباسقلی‌خان در خفیه‌گاهی تفنگ می‌انداخت. محمدسلطان یاور نیز در لشکرگاه مردم را به جنگ ترغیب می‌کرد. ناگاه جمعی از اصحاب ملاحسین به او رسیدند. گمان کرد که لشکر شاهزاده‌اند. فریاد کرد که این مردم بی‌دین را بکشید. هنوز سخن در دهان او بود که اورا به تیغ پاره پاره کردند. دراین گیرودار هشتاد نفر از بابیه نیز مقتول گشت.

بعدازاین واقعه، ملاحسین که درسرراه کمین کرده بود به میان لشکرگاه راند. **میرزا کریم‌خان اشرفی و آقامحمدحسن‌خان لاریجانی**، با چند نفر از تفنگچیان اشرف، درکنار لشکرگاه سنگری ساخته بودند که تا زنده باشند فرار نکنند و از آتشی که بابیه کرده بودند فضای حربگاه روشن بود که ملاحسین و اصحاب او دیده می‌شدند. میرزا کریم‌خان به آقامحمدحسین گفت سواری را که دستارسبز برسردارد نگاه کن.

این بگفت و تفنگ خویش را بگشاد. گلوله برسینهٔ ملاحسین آمده در دم آقامحمدحسن نیز تفنگ خودرا رها کرد و آن گلوله برشکم او آمد. بااین دوجراحت صعب ازاسب نیفتاد واصحاب خودرا امربه‌مراجعت داد. بااین که تفنگچیان اشرفی از دنبال اوگلوله‌ها انداخته وجماعتی ازاصحاب او را به‌خاك افکندند، ملاحسین هیچ اضطراب نکرده آهسته آهسته گفت «باید به‌قلعهٔ شیخ طبرسی رسید». لشکر شاهزاده تاب نیاورده هریك به‌طرفی گریخت. الااین که عباسقلی‌خان با پنجاه‌نفر، عبدالله‌خان با سه‌نفر و محسن‌خان با چندنفر درخارج لشکرگاه بودند[1].

چون صبح طالع‌شد، میرزا کریم‌خان اشرفی برسردیواری برآمده اذان گفت تا اگر ازلشکر کسی درآن حوالی باشد فراهم شود. عباسقلی‌خان و چند نفر دیگر بعد ازشنیدن اذان وارد لشکرگاه شدند ومقتولین را مدفون ساختند و سرهشتاد نفر ازکشتگان بابیه را به بارفروش و دیگر بلدان مازندران فرستادند وعباسقلی‌خان

۱ـ اعتضادالسلطنه، فتنهٔ باب، ص۵۰.

صورت حال را به‌شاهزاده نوشت . اما ملاحسین تا دروازهٔ قلعه شیخ طبرسی چنان رفت که از اصحاب او کس ندانست او را جراحتی رسیده، در میان دروازه از اسب افتاد و اورا به‌نزدیك حاج‌محمدعلی بردند. پس ملاحسین گفت ای‌مردم چنان‌ندانید که من مرده‌ام. تا چهار روز دیگر زنده خواهم شد و سر ازقبر بیرون خواهم کرد. مبادا از این آئین بازگردید و دست ازجنگ بازدارید و دامن حضرت اعلی را که حاج محمدعلی باشد رهانکنید و مردم‌را ازخود دور کرده به‌نزدیکان خود گفت نعش مرا در جائی دفن کنید که هیچ کس از قلعگیان نداند. این بگفت و درگذشت. پس جسد اورا درزیر دیوار مرقد شیخ طبرسی، با جامه وشمشیر به‌خـاك سپردند وسی نفر دیگر ازجراحت یافتگان بابیه هم درقلعه بمردند. ایشان را نیز مدفون‌ساختند[1].

آن‌گاه ازقلعه بیرون شده به‌لشکرگاه رفتند و دیدند که اصحاب ایشان را سر ازبدن جدا کرده‌اند. آن‌ها نیزهریك از اشکریان‌را که مدفون بودند ازخاك‌بر آوردند وسرهای ایشان را برسرچوب‌ها بلند نمودند و به‌طرف دروازهٔ غربـی قلعه نصب کردند وتنهای ایشان را دربیابان افکنده کشتگان خود را مدفون ساختند ومراجعت نمودند.

شاهزاده مهدیقلی میرزا قبل از آن‌که ازشبیخون بابیه وشکستن عباسقلی‌خان ولشکریان‌آگاه شود، با لشکری مستعدازشهرساری، عازم قلعهٔ شیخ‌طبرسی گردید. چون قدری طی مسافت کرد، مکتوب عباسقلی‌خان با چند نیزه سر ازجماعت بابیه رسید . شاهزاده از مطالعهٔ کتابت و نظارهٔ آن سرها چنان دانست که فتح قلعهٔ شیخ طبرسی بسیار سهل است. در رفتن تعجیل نمود تـا آن‌که به‌پل **قراسوی علی‌آباد** رسید. درآن‌جا عبدالله‌خان افغان ازراه رسید ومیرزا عبدالله نوائی را ازحقیقت‌حال آگاه ساخت واین هردو وقایع هائله را به شاهزاده گفتند. مهدیقلی میرزا از شنیدن وقایع حالت وی دگرگون شد. سران سپاه را حاضر و ایشان را از قضیه‌آگاه‌کرده بعدازآن خواست تعجیل‌درحرکت نماید. گفتند این اشکر ازبابیه هراسان شده‌اند.

۱ــ اعتضادالسلطنه، فتنه‌باب ص ۵۱.

اگر این دفعه لشکرما را درهم شکنند بی‌زحمت مازندران‌را تحت تصرف آورند، باید لشکری درخور این جنگ آماده نمود.

پس شاهزاده چهارروز درکیاکلا اطراق کرد و لشکری تازه فراهم کرد. روز پنجم از آن‌جاکوچ کرده با سپاه پیاده و سواره به‌کنار قلعهٔ شیخ طبرسی آمد و بدن‌های کشتگان خود را سوخته وبعضی را نیم‌خوردهٔ جانوران و سرهای ایشان را برسرچوب‌ها دیدکه ازپیش روی قلعه مانند درختان پیدا بود. خوفی‌عظیم دردل اوجای کرده رواندانست که بی‌سنگری‌وحصنی درکنار آن قلعه توقف کند. از آن‌جا به‌قلعهٔ کاشت رفته دوساعت از نصف شب‌گذشته عباسقلی‌خان را ملاقات کرد و سه روز درآن‌جا بوده به فراهم کردن سپاه می‌پرداخت. آن‌گاه حکم نمود تا سنگری محکم درکنار قلعهٔ شیخ طبرسی ساخته و روزچهارم با لشکری مستعد به‌کنار قلعه آمده وهرجانبی‌را به جماعتی سپرد وبه‌حفر خندق ومارپیچ امرنمود. پس‌لشکریان به‌کار درآمدند و برجهای محکم افراختند چنان‌که از فراز آن بروج ساحت قلعهٔ بابیه را هدف‌گلوله ساختند و ایشان را عبور ازمیان قلعه دشوار شد.

چون کار به‌این‌جا رسید حاجی محمد علی حکم داد تا در شب های تاریك خاکریزهای پس‌قلعه را چنان مرتفع کردندکه دیگرمیان قلعه مشهودنبود واصحاب اوآسوده در میان قلعه آرمیدند.

دراین‌موقع شاهزاده ازکارپردازان دولت دوعراده توپ وخمپاره وقورخانهٔ لایق استدعا نموده به‌جهت او فرستادند و یك نفر از مردم هرات فشنگی تعبیه‌کرد که‌آن را آتش زده بجانب قلعه مـی‌انداخت وهفتصد ذراع مسافت را طی کـرده به‌میان قلعه می‌افتاد وخانه‌هائی که بابیه ازچوب وخس وخاشاك ساخته بودند آتش می‌زد . از جانب دیگر گلوله توپ و خمپاره در میان قلعه مانند تگرگ می‌بارید . حاج محمدعلی چون این بدید، ازقلعهٔ شیخ طبرسی کـه نشیمن داشت بیرون رفته درمیان خاکریز قلعه منزل‌کرد واصحاب او در میان نقب‌هائی کـه‌کنده بودند رفته

هیچ کس را از توپ و خمپاره آسیبی نبود.[۱]

دراین‌وقت جعفرقلی‌خان بالارستانی هزارجریبی، جانب غربی شیخ طبرسی راکه نزدیك قلعه بود، درعرض سه‌روز برجی عظیم بناکرد . روز چهارم کسان او خواستند قدری بیاسایند؛ شاهزاده از آن عجله که داشت فرمان‌داد تا راه سنگرپیش گیرند وکارسنگررا به‌اتمام‌رسانند. سربازان‌ازخستگی‌هریك به‌گوشه‌ای‌می‌گریختند **جعفرقلی‌خان ومیرزا عبدالله** با سی وپنج نفر سرباز روانهٔ سنگر شدند و هریك دربروج خود جای‌گرفتند وسربازان ایشان نیز بعدازورود به‌برج هریك ازخستگی که داشتند خوابیده ، بابیه‌که از دورو نزدیك نگران بودند، چون قلت عددوغفلت ایشان را دانستند دویست مردکارآزموده از راه خندق بیرون شده ناگاه صیحه‌زنان یورش بردند. میرزاعبدالله دونفر ازبابیه را باتفنگ به‌خاك انداخت ودونفر را نیز لشکر اوبکشتند. باز بابیه خوف نکرده با شمشیرهای کشیده برجعفرقلی‌خان حمله بردند وچند زخم بر وی زده ، او خودرا به‌میان خندق برج انداخت.

بابیه به طهماسب قلی‌خان برادرزاده‌اش حمله برده یك‌نیمهٔ سر او را با تیغ جداکردند. دراین گیرودار ، اصحاب حاجی محمد علی از فراز قلعه‌گلولهٔ فراوان انداختند تا مبادا ازلشکرگاه‌کسی به‌مدد ایشان‌آید . بعد ازقتل طهماسبقلی‌خان و جراحت جعفرقلی‌خان بابیه به‌قلعهٔ خویش‌رفتند ووقت عبور جعفرقلی‌خان‌را درمیان خندق یافته اورا زخم تیری برپهلوزده بگذشتند.

دراین اثنا، میرزاعبدالله وکسان او چند نفر از بابیه را به زخم‌گلوله مقتول ساختند وهمراهان نعش‌آن‌هارا گرفتند وبرفتند. بعد ازگذشتن بابیه ، میرزا عبدالله جعفرقلی‌خان را از خندق برآورده به‌لشکرگاه برد واورا بطرف ساری فرستاد تا درآن‌جا مداواکنند . مهدی‌قلی میرزاگفت چرا بی‌اجازت من او را روانه‌کردید. کس فرستاد تا اورا به‌لشکرگاه برگردانیدند. ازاین شدن‌وآمدن زحمتی‌بدورسید که هم درآن‌شب درگذشت.

۱ــ ایضاً، ص ۳ــ۵۲.

چون مـدت محاصرهٔ قلعه شیخ طبرسی و جلادت جماعت بابیه به چهار ماه کشید، شاهنشاه به اهل مازندران خشم فرموده ، سلیمان‌خان افشار را فرمان داد تا با لشکری جنگاور بجانب مازندران روان شد.

بعداز ورود سلیمان‌خان به‌مازندران لشکرترك را حکم داد تا اطراف قلعه‌را دائره‌وار گرفتند وازدوطرف به‌حفرزمین ونقب قلعه مستعدگشتند و با یکدیگر قرار گذاشتند که نقب‌ها را از خندق وخاکریز بگذرانند و یك دفعه آتش زنند و تمامت لشکر به‌یکبار یورش برند. بالجمله ازطرف‌غربی یك نقب را به‌زیربرج وخاکریز رسانیده وازجانب شرقی نیزنقب نموده بـودند. اول نقب غـربی را آتش زدند، چون پنجاه ذرع مسافت برج وخندق وخاکریز بود تا خاك پست شد و نقب دیگر راکه از جانب شرقی بود آتش زدند فوراً مرتفع ساختند . لشکر شیپور کشیده از چهار طرف یورش بردند. طایفهٔ بابیه هرکس که از لشکر نزدیك مـی‌شد به ضرب گلوله و زخم تیغ از خود دفع می‌کردند.[۱]

میرزاکریم‌خان اشرفی با جمعی‌ازمردم اشرف بجانب‌قلعه حمله‌برده علمدار لشکر را به‌ضرب‌گلوله بخاك افکندند. میرزاکریم‌خان خود علم را برداشته دلیرانه تا پای برج بـرفت. یك نفر ازبابیه سرتفنگ را از مثقب برج بیرون‌آورد تا او را هدف‌گلوله سازد. میرزاکریم‌خان دست‌برده‌گلوگاه تفنگ راگرفت و از چنگ او درآورده به‌بالای برج درآمد وعلم را برسربرج نصب‌کرده فریاد برداشت‌که ای لشکر سرعت‌کنید. محمدصالح‌خان برادر جعفرقلی‌خان با چندنفر بالارستاقی خود را به‌بالای برج برسانید. مهدیقلی میرزا چون دراین یورش بسیارکس ازلشکر را به‌معرض هلاك دید بفرمود تاطبل مراجعت زدند. میرزاکریم‌خان ومحمدصالح‌خان نیزبازگردیدند .

دراین موقع معلوم شدکه‌آذوقه قلعگیان تمام شده چند روز دیگر از شدت گرسنگی تباه خواهندگردید ویا پناه خواهندآورد . بدین جهت ترك یورش کردند

۱ــ همانجا، ص۵-۵۴.

ودرسختی محاصره کوشش نمودند وازطرف‌بابیه چون هرخبر که حاجی‌محمدعلی آورده بـود به‌کذب و دروغ بود براصحاب معلوم افتاد و از ایـن عقیدت سستی گرفتند. اما هیچ‌کس را یارای سخن‌گفتن نبود. چه اگـر از کسی مخالفتی معلوم می‌شد به‌حکم حاجی‌محمدعلی اورا می‌کشتند. لاجرم بابیه به‌جان‌آمدند و درنهان ازپی چاره می‌کوشیدند. نخستین آقارسول که یك‌نفر از بزرگان‌آن جماعت بود و ازخود سی‌نفرمردجنگی داشت ازشاهزاده امان طلبید. اورا امان داده وی مطمئن خاطرگشته مردم خودرا برداشته روانه لشکرگاه‌گشت چون به‌اشکرگاه نزدیك شد یك نفر از مردم لاریجانی بـی‌اجازت شاهزاده او را هدف گلولـه ساخته و دیگر تفنگچیان بسوی او و مردم او تفنگ‌ها انداختند و جمعی را مقتول ساختند چندنفر که زنده ماندند به سوی قلعه مراجعت کردند . بابیه‌گفتند کـه شما مـرتد شدید و بجانب دشمن شتافتید. اکنون قتل شما واجب افتاد. پس همگی را به‌قتل آوردند.

بعدازآن رضاخان پسرمحمدخان میرآخور که به جماعت بابیه پیوسته بود ، اونیز از شاهزاده امان‌گرفت و با دونفر ازمردم خود به‌اشکرگاه‌آمد. شاهزاده اورا به‌هادی‌خان نوری سپرد که اورا نگاهداری نماید. جمعی دیگر از بابیه، بالشکری که در سنگرها بودند طریق موافقت جستند و اجازت حاصل کردندکه از قلعه راه فرار پیش‌گرفته و به مساکن خویش پیوندند.

دراین ایام چنین اتفاق افتادکه شاهزاده وعباسقلی‌خان دریکی ازبروج قلعه رفته بودند وجماعت بابیه بجانب‌آن برج پیوسته‌گلوله می‌انداختند. ازقضاگلوله‌ای ازشکاف تنهٔ درختی بگذشت وبرشانهٔ عباسقلی‌خان آمـد ومجروح ساخت، اما هیچ ازجلادت اوکاسته نشد.

پس‌ازاین واقعه، علف وآذوقهٔ بابیه یکباره روبه‌تمامی آورد بطوری که‌علف زمین را هرچه یافتند بخوردند و هرچه درخت در قلعه بود پـوست وبرگ‌آن را قوت خودکردند و ازآلات و ادوات چرم هرچه داشتند نیم‌جوش ساخته خوردند و هرقدر استخوان در قلعه بود سوزانیده و با آب مخلوط کـرده خوردند و اسب

ملاحسین راکه با ضرب گلوله‌ای مرده بود و برای حشمت ملاحسین آن را بخاك سپرده بودند ، درآورده گوشت گندیدهٔ او را با استخوان به‌قسمت بردند با این همه دست ازجنگ برنداشتند.[۱]

لشکریان درطرف غربی قلعه شیخ طبرسی از بهر خود قلعه‌ای بنا نهادند که خندق آن ده ذرع عمق و ده ذرع عرض داشت و جسری از چوب بـرخندق بسته بودند. ناگاه سه‌نفر ازبابیه صیحه زنان بر آن قلعه برآمده حمله بردند. میرزا عبدالله ازخوف،آن جسرچوبی را به‌میان خندق افکند. بابیه راه عبور نیافتند و مراجعت کردند. اماآن سه‌نفرکه به‌میان قلعه بودند، شمشیرکشیده بجنگ درآمدند و چند نفر ازتفنگچیان را جراحت رسانیده ویك نفر از ایشان به‌فراز قلعه بـرآمده فریاد برداشت که برج را گـرفتم ، بشتابید و به قلعه درآئید و بابیه از بیرون قلعه واوله افکندند و یك نفر ازتفنگچیان اشرفی را هدف گلوله ساختند و ازآن جماعت نیز چندنفر به‌زخم گلوله جان دادند. اما آن یك‌نفرکه برفراز برج بود هـرکه عزم او می‌کرد با شمشیر دونیمه می‌ساخت. درپایان امـر، یك نفر ازطالش دست یافته از پایش درآورد و دونفر دیگر را که درمیان قلعه بودند نیز به‌قتل‌آوردند .

پس ازاین واقعه، دیگر درقلعهٔ شیخ طبرسی بـرگ درخت و علف زمین و استخوان وچرم تمام شد و راه فرار مسدودگشت. ناچار جماعت‌بابیه‌زنهارطلبیدند مهدیقلی میرزا گفت هرگاه توبه وانابه‌کنید وبه‌مذهب جماعت اثنی عشریه درآئید ازمال وجان در امان خواهید بود.

عهدنامه نوشتند با اسبی برای حاج‌محمدعلی فرستاد وامرکرد منزلی جهت آنان مهیاکردند. حاج‌محمدعلی با دویست و چهارده نفر از جماعت بابیه که باقی مانده بودند به اردوی شاهزاده روانه شدند ودرخیمه‌هائی که برای ایشان مهیاکرده بودندآن شب را به‌صبح‌آوردند.

روز دیگر شاهزاده حاج محمدعلی و چند نفر ازبـزرگان ایشان را احضار

۱ــ اعتضادالسلطنه، فتنه‌باب ص۷ــ۵۶.

داشتند. بعدازدرآمدن ایشان به‌مجلس ونشستن، سخن‌ازمذهب به‌میان‌آمد. باآن‌که بعضی ازعقاید خـود را پنهان می‌داشتند، باز مزخرفات چندی مـی‌گفتند. اگرچه شاهزاده حکم به قتل ایشان نداد، ولی ازبس لشکر رنج دیـده و ازایشان بسیاری کشته‌گشته بود واحتمال هم داشت‌که هریك به‌شهری رفته مردم را اغواء‌کنند ، دل برقتل بابیه نهادند وآهنگ خیمه‌های ایشان‌کردند. چون شاهزاده دیدکه نمی‌تواند لشکر را ممانعت از قتل بابیه بنماید ، آن جماعت را حاضرکرده یك یك را شکم درید، الا عددی قلیل‌که به‌میان جنگلهاگریختند. رضاخان پسرمحمدخان امیرآخور و چند نفر دیگرکه در منزل هادی‌خان نوری بودند بـه‌دست تفنگچیان سورتی و لاریجانی با پسر ملاعبدالخالق همگی هلاك شدند. آن‌گاه شاهزاده حاج محمدعلی و چندنفر از سران را محبوس داشته بـه قلعهٔ شیخ طبرسی درآمدند و از استحکام برج‌ها وخاکریزها وچاهها و راهها که ساخته بودند تعجب کرد و اموال منهویه‌که ازمردم وخود شاهزاده برده ودرقلعه بود برداشته و هرچه را مالکی بود پس داد و ازآنجا به بارفروش آمد.

سعیدالعلما و دیگر اهالی برقتل حاجی‌محمدعلی وبزرگان بابیه فتوی دادند وگفتند بازگشت ایشان در شریعت مقبول نباشد و تمام را در سبزه میدان بارفروش مقتول ساختند. دراین فتنه ازجماعت‌بابیه هزاروپانصد نفربه‌معرض تلف‌درآمدند.[۱]

۱ـ اعتضادالسلطنه، فتنه باب توضیحات‌ومقالات ازعبدالحسین نوائی، ص۵۹.

فصل پنجم

بخش سوم =

حوادث زنجان

حوادث زنجان بعد از وقایع مازندران و قلعهٔ شیخ طبرسی مهم‌ترین رویداد خونین درجریان درگیری تاریخ بابیان است. صحنه‌گردان این ماجراملا محمدعلی زنجانی ملقب به حجت فرزندآخوند ملاعبدالرحیم علی‌التقریب است. او پس از گذراندن تحصیلاتش در کربلا وشرکت درمجالس درس«شریف‌العلمای‌مازندرانی» به‌ایران‌آمد و به‌زنجان رفت . ملامحمدعلی افکار و عقائدی در زنجان اظهار داشت که موجب اختلاف ونزاع میان علماء و روحانیون گردید :

«ازجمله روزهٔ متوالی سه‌ماههٔ رجب وشعبان و رمضان ووجوب نماز نافله و نماز جعفرطیار. ضمناً با موضوع نکاح منقطعه (متعه) مخالف بود ویکی از کاروانسراهای شاه عباسی راکه ملائـی به‌نام دوست‌محمد درآن به اجراء صیغهٔ نکاح می‌پرداخت،بست و این عمل خلافت شریعت حقهٔ اثنی‌عشریه موجب اعتراض مردم شد وبه شاه شکایت کردند. محمد شاه او را خواست ولی بعد عصا و انگشتری بدو داد و روانـهٔ زنجانش

نمود. وی پس از پیدایش باب به‌وی گروید و موقعی که باب را در ضمن تبعید از زنجان گذراندند ، ملا محمدعلی خواست وی را ببیند ولی باب به او اجازه نداد. مأمورین دولتی ملامحمدرا در همـان شب ورود باب به زنجان در راه حرکت به ماکو، به‌تهران آوردند و وی درخانهٔ **محمود کلانتر** تحت‌نظر قرارگرفت تا پس از فوت محمد شاه در لباس مبدل به زنجان رفت[1]» .

در مورد رفتار ومنش ملامحمدعلی زنجانی این‌گونه برداشت شده است که چون وی حب جاه وشهرت داشت راهی را برگزیدکه نامش برسرزبان‌ها افتد ودر پی همین اندیشه هم بود کـه کتابی درسال ۱۲۵۹ـه برای محمدشاه فـرستاد ونام کتاب را **ریحانةالصدور** نامید ، این باعث شد بسیاری از عوام فـوراً به دور او گردآمدند.

ازطرفی باب درزندان باملامحمدعلی مراوده وارتباط مکاتبه‌ای برقرارکرد، واین جریان تا زمان فوت محمدشاه ادامه داشت. آن‌چه‌که باید دراین‌جا یادآورشد آن‌است‌که ملامحمدعلی هنگام فوت محمد شاه در زندان بسرمی‌برد ، البته بنابر- آن چه در ذیل می‌بینیم ملامحمدعلی در اصل زندانی نبوده بلکه بدلائلی تحت نظر بصورت بازداشت ازاو نگاهداری می‌شد:

- «وقتی محمدشاه وفات یافت وپسرش ناصرالدین‌شاه به‌تخت نشست جناب حجت هنوز در تهران بسرمـی‌برد ، میرزا تقی‌خان تصمیم گرفته بودکه حبس جناب حجت را شدیدترکند ... جناب حجت وقتی حیات خود را درخطر دید ازتهران خارج شد و به زنجان که اصحاب و

۱ـ فتنه باب، دکتر عبدالحسین نوائی، حواشی ص۲۵۸.

پیروان اشتیاق مراجعت اورا داشتند، برگشتند.»[۱]

اما آن‌چه قطعی است ، ملا محمدعلی یا حضرت حجت در تهران درحبس نبود بلکـه صرفاً جهت خواباندن اعتراضات علماء و مـردم زنجان بنا بـه‌تمایل و اختیار خویش مدتی تحت‌نظر بوده ؛ درنامهٔ حجت به‌ناصرالدین‌شاه قضیه روشن می‌شود :

«رعایای اعلیحضرت پادشاهی شاه خودرا فرمانفرمای جهان و بزرگترین پشتیبان دین و ایمان می‌شمارند به‌عدالت شاه پناهنده می‌شوند مرحوم محمدشاه مرا به‌تهران خواستند ... نسبت به من عنایت فرمودند من از زنجان به تهران مسکن گرفتم وجز خاموش شدن‌آتش فتنه‌وفسادی که علی بـرافروخته بودند و درباره‌ی من سخنانی مـی‌گفتند مقصود و منظوری نداشتم هرچند اجازه داشتم که به زنجان مراجعت کنم ولی بهتر آن دیدم که درتهران درسایه‌ی عدل پادشاهی بمانم بعد ازشاه مرحوم در آغازسلطنت شما امیرنظام ... تصمیم گرفت مرا به‌قتل برساند چون هیچ کس درتهران نبود که مرا محافظت کند به‌زنجان فرار کردم[۲].

محمدعلی‌زنجانی در ورود به‌زنجان با استقبال مردم‌زیادی روبروشد وهمین حماقت مردم اورا بر آن داشت که ازسادگیشان بهره‌برداری کنند و آنـان را به دور خویش‌گردآورد تا مرحله بعدی فرارسد . هواخواهان ملامحمدعلی مردمی عوام و مغزتهی بودند که درانتظار حرکت بسوی هراشاره‌ای بسرمی‌بـردند . این سادگی

۱ـ تلخیص تاریخ نبیل زرندی، ص۵۶۰.

۲ـ تاریخ نبیل زرندی ، ص ۵۷۸، تـرجمه‌ی عبدالحمید اشراق خاوری ، تهران مؤسسهٔ ملی مطبوعات امری ۱۳۲۵-خ .

بهای گزافی داشت که کسانی آن را پرداختند که اصلا به‌بازی گرفته نشدند و اصولا از این جریانات به‌کنار بودند، اما سیرحوادث آنان‌را به‌صحنه‌آورد.

در این میان حوادث کوچك و جنبی بصورت مسائـل عمده و بغرنج باعث ماجراهای بعدی در زنجان گشت.

«... دوطفل با هم نزاعشان می‌شود، یکی از آن دو ، پسر یکی از پیروان جناب حجت بود. حاکم زنجان فوراً فرمان داد طفل مزبوررا گرفته محبوس ساختند... احبا به‌حاکم مراجعه‌کردند و ازاو درخواست کردند که طفل محبوس را رها کند و در مقابل مبلغی را که در بین خود جمع کرده بودند دریافت دارد حاکم زنجان حاضرنشد... جناب حجت به حاکم نوشتند طفل صغیر کـه به رشد نرسیده شخصاً مسئول نیست ... حاکم به نوشته‌ی حجت اعتنائی نکرد ... حجت دومرتبه نوشتند ونامه را به میرزاجلیل که شخصی بانفوذبود دادند وفرمودند این نامه‌رابه‌دست خودت به حاکم بده سیدجلیل ... وقتی که به دارالحکومه‌رسید دربانان نگذاشتند داخل شود میرجلیل غضبناك شد ... شمشیر خـود را کشید و آن‌ها را به یك‌طرف راند و نزد حاکم رفت و خلاصی طفل را خواستار شد حاکم زنجان بدون قید وشرط مقصود میرجلیل را انجام داد و طفل را رهاکرد»[1].

براین اساس بابیان می‌خواستند به‌حاکم رشوه دهند ومتهمی راآزادنمایند، حاکم حاضر نمی‌شود فوراً یك قداره بند را حجت می‌فرستد تا حاکم را تهدید و مجبور به‌آزادی متهم نماید. وبعداً حاکم یا به‌علت این که خود را زبون دیده و یا بر اثـر فشار طرف دعوی یعنی کسان طفل کـه به حکایت نبیل این طفل به علت او

۱ـ صفحه‌ی ۵۶۱، تهران، مؤسسه‌ی مطبوعات امری ، ۱۳۲۵.

زندانی شده بود و یا به هرعلت دیگر مجبور می‌شود قداره‌بند بیشتری برای جلب حجت بفرستند وقداره‌بندهای حجت به‌جنگ این مأمورین دولتی می‌روندوبالاخره مقدمه‌ی وقایع زنجان شروع می‌شود.

حکایت را ازنبیل دنبال کنیم:

«علمای شهر ازاین رفتار حاکم خشمگین شدند و ازمجدالدوله بازخواست کردندکه چرا در مقابل تهدیدات دشمنان خویش استقامت ننموده ... مرتبه‌ی دیگر می‌آیند تقاضاهای دیگر می‌کنند ... آن وقت طولی نمی‌کشدکه زمام امور را به‌دست می‌گیرند ... تا زوداست‌بفرست حجت را دستگیر کن ... آن‌گاه دونفر ازپهلوانان مشهور ستمکار وحشی را وادار کردندکه بروند جناب حجت را دستگیر کنند و با غل و زنجیر نزد حکومت بیاورند... چون‌آن دونفر پهلوان به‌محله‌ی جناب حجت رسیدند یکی ازاصحاب شجاع موسوم به میرصلاح با هفت نفر دیگر از مؤمنین که مسلح بودند جلوی این دونفر را گرفتند فوراً میرصلاح شمشیر خودرا کشید وفریاد یا صاحب‌الزمان بلندکرد و زخمی به پیشانی اسدالله‌زد»[1].

بالاخره دراین حادثه یکی از این بابیان را که شاید همان سید جلیل باشد دستگیر وبه‌حکومت‌می‌برند ولابد به‌عنوان تجری وقیام علیه مأمورین‌دولت وبرای عبرت سایرین او را می‌کشتند (اگرنبیل! دراین‌گزارش صادق باشد!) وبعد هم که حکومت وضع را وخیم می‌بیند و تکرار واقعات طبرسی و نیریز را در زنجان پیش‌بینی می‌نماید به بابیان‌اعلان‌می‌کند تاپراکنده‌شوندوموجب‌خون‌ریزی‌نگردند.

۱ـ همانجا، ص۵۶۲.

ولی حجت که وضع خودرا درخطر دیده وهرگونه راه فراری را برای‌خود مسدود یافته به‌تشویق بابیان به‌پایداری واستقامت ودفاع می‌پردازد و بااین‌که خود صریحاً اعتراف می‌کند که تنها هدف اوست وبا تسلیم شدن ازهمه وقایع‌خونریزی احتمالی جلوگیری خواهد شد. معذالك ازتسلیم شدن خودداری و با ربودن عقول مردمی که بدو معتقد شده بودند به‌اسم باب وصاحب‌الزمان وغیره مردم را وادار به شورش و ریختن خون هزاران نفر می‌نماید.

قضیه را نبیل چنین می‌نویسد :

«حاکم شهر را مجبور کردند که به‌جارچی فرمان دهد تا درشهر اعلان‌کند که هرکسی پیروی حجت نماید وبه اصحاب او بپیوندد جانش درخطر است ... باید ازحجت واصحابش جدا شده ودرسایه‌ی حمایت پادشاه درآید جارچی که این‌مطلب‌را اعلان‌کرد اهالی زنجان به‌دودسته شدند یعنی دو اردوی جنگجو درمقابل هم قرارگرفتند.

جناب حجت بـه منبر تشریف بردند و با صدای بلند مـردم را مخاطب ساختند گفتند دست‌قدرت‌الهی امروز حق را ازباطل جداکرد... یگانه مقصودحاکم وعلمای زنجان آن است که مرا بگیرند وبه‌قتل رسانند هیچ مقصودی جزاین ندارند فقط به‌خون من تشنه هستند به هیچ‌کدام از شماها کاری ندارند... هرکس جان خودرا دوست می‌دارد ونمی‌خواهد در راه امر فداکند خوب است پیش از آن‌که فرصت از دست برود از این‌جا خارج شود»[۱].

حجت‌می‌توانست تسلیم شود ویا به‌گوشه‌ای فرارنموده وبطورگمنام‌ومخفی

۱ــ ایضاً، ص۵۶۵.

ایامی بگذراند ولی از فرصت و موقعیت خود استفاده و بدون ابراز کوچك ترین رحمی به این افراد ساده و بی‌گناه که گرد او جمع بودند آنان را آلت دست قرار می‌دهد .

ملامحمدعلی‌زنجانی ازشاگردان شریف‌العلمای مازندرانی بوده ودرخدمت او بعضی‌ازمسائل فقه‌واصول را اخذکرده خودرا ازفحول مجتهدین شمرد وازآنجا به زنجان رفته رحل اقامت انداخت . چون مردی معروف نبود ، به‌گفتن ترهاتی چندخواست خودرا معروف‌سازد ووقتی بدین‌حدیث متمسك شده که «شهرالرمضان لاینقص ابداً» و دراین باب کتابی برای پادشاه مغفور در سال ۱۲۵۹ نوشته و او را «ریحانة‌الصدور» نام نهاد وبدین جهت بعضی ازعوام به دور اوگردآمدند . اگرچه درشب سلخ رؤیت هلال می‌کرد، باز همه‌سال شهر رمضان را سی روز می‌شمرد و روز عید فطر را روزه می‌گرفت. چنان‌که اکنون قریب به این طریقه ، سیرهٔ شیخیه است و تحقیق آن از رسالهٔ سیاح و احقاق‌الحق و شرح‌آثارالباقیه که از تصانیف مصنف است نیك واضح است . سجده کردن بر بلور صافی را جایز می‌دانست و منی را پاك می‌شمرد وازاین‌گونه فتاوی فراوان داشت که ذکرآن موجب تطویل است.

علمای‌آن بلد صورت عقاید او را بـه پادشاه مبرور شاه‌غازی انارالله برهانه مکشوف داشتند و دفع او را بـه قانون شرع واجب شمردند. او را به دارالخلافه احضار فرموده مقررشدکه دیگر به‌زنجان نرود .

ازآن طرف میرزاعلی‌محمدباب با ملامحمدعلی ابواب مودت وموالات گشوده و به یکدیگر مکاتیبی چند نگاشتند و چندی روزگار بدین وتیره گذرانیدند تاآن‌که شاه مبرور به‌رحمت ایزدی‌پیوست وشاهنشاه جهان‌که دولتش تا ابد پاینده باد، برتخت سلطنت جلوس میمنت مأنوس فرمود . ملامحمدعلی سفر زنجان را فرصت شمرده عبا ومندیل را به‌قبا وکلاه سرباز تبدیل نموده فراراً به‌زنجان رفت و از وضیع وشریف مردم زنجان اورا به‌یك منزل استقبال کردند به تشریفات ورود

او قربانی‌ها نمودند[۱].

بالجمله چون او ازطلاب وعلما محسوب می‌شد، کارپردازان دولت دیگر از فرار او مؤاخذه نکردند وبعد ازورود به زنجان یکی از داعیان باب گشت وطریقهٔ او را که منافی قوانین شریعت بود رواج داد ومردم را به شراکت اموال و ازواج یکدیگر فتوی می‌داد ومی‌گفت چون هنوز باب برتمامی این‌جهان دست‌نیافته‌است ازایام فترت حساب می‌شود وهیچ تکلیفی برمردم نیست. خدای تعالی به‌هیچ‌گناهی کسی را عقوبت نفرماید وشعار خود را بر(الله‌اکبر) قرارداده و در عوض سلام، الله‌اکبرمی‌گفت وبعضی ازمردم زنجان سخنان اورا قبول‌کرده به‌متابعت ومطاوعت او میان بستند. در زمانی قلیل قریب پانزده هزارکس به‌گرد اوجمع شدند.

چون این واقعه به‌عرض شاهنشاه منصور رسید، به‌صوابدید میرزا تقی‌خان امیرنظام، مجدالدوله امیراصلان‌خان را که به‌حکومت زنجان مأمور بود حکم داد تا ملامحمدعلی را مغلولا به دارالخلافه فرستد.

بعد از رسیدن این حکم، ملامحمدعلی مطلع‌شده درحفظ وحراست خویش اهتمام نموده هر وقت می‌خواست به مسجد برود با جمعیتی تمام می‌رفت. روزی چنان اتفاق افتاد که یکی از پیروان ملا محمد علی با عمال دیوان منازعه کرد و مجدالدوله حکم بحبس او نمود. ملامحمدعلی پیغام داد که این مرد از بستگان من است.

امیر اصلان خان گفت حمایت این‌گونه مردمان مفسد شریر جایز نباشد. ملامحمدعلی خشمناك شده حکم داد تا محبوس‌را به‌عنف بیاورند. چون‌امیراصلان خان‌آگاه شد، آمادهٔ جنگ گردید. پس کسانی‌که با ملامحمدعلی بودند سلاح جنگ پوشیدند وآن‌هائی راکه از مذهب وی بری بودند نهب و تاراج و از شهر اخراج نمودند. خانه وبازارها را غارت‌کردند وآتش زدند و بردور خود سنگری ساختند وملامحمدعلی کسان خود را، به نوید حکومت مملکت وایالات‌ولایتی امید

۱ـ اعتضادالسلطنه، فتنهٔ باب، ص۲ـ۶۱.

می‌داد وهمگی را شادکام داشته ازطرفین آمادهٔ جنگ شدند.

روزجمعه پنجم شهررجب چهل نفرازطرفین مجروح گشت اسدالله‌غلام‌گرجی مجدالدوله در میدان رزم پنج زخم منکر برداشت و اسدالله خواهرزادهٔ امیرداداش تاجر و پسر سیدحسن شیخ‌الاسلام طارمی به‌ضرب‌گلوله مقتول‌گشت و از اشکر ملامحمدعلی مردی‌که آقافتحعلی شیخی نام داشت دستگیرگشت وبه فتوای‌آقاسید محمد ومیرزا ابوالقاسم مجتهد، مجدالدوله‌آقافتحعلی شیخی را مقتول ساخت .

روزدیگر ملامحمدعلی، میرزا رضای سردار ومیرصالح سرهنگ خودرا با لشکر مأمور به‌تسخیر قلعهٔ علیمرادخان نمود و این قلعه درمیان شهر زنجان مأمنی محکم بود. به‌قوت یورش آن قلعه را مفتوح ساخته وسنگری سخت بستند . بعد از فتح قلعهٔ مزبور ، ملامحمدعلی دل قوی کرد ومیرصالح سرهنگ را فرمان داد که مجدالدوله امیراصلان راکشته یا دست بسته حاضر سازد. او را با جماعتی ازابطال رجال حکم یورش داد. میرصالح وهمراهانش صبح یکشنبه بر سرخانهٔ مجدالدوله حمله بردند. ازآن‌طرف محمدتقی‌خان سرهنگ توپخانه وعلی‌نقی‌خان پسر نصرالله‌خان ومهدی‌خان خمسه‌ای وبیوك خان پشت‌کوهی با جماعتی ازفراشان مجدالدوله در مقام مدافعه بر آمدند . جنگی سخت روی داد . ناگاه عبدالله بیك ، میرصالح سرهنگ را به‌ضرب‌گلوله ازپای درآورد وبه‌جماعت بابیه وهنی روی داده بی نیل مرام مراجعت‌کردند . در این جنگ بیست نفر ازکسان مجدالدوله مجروح‌گشته روزی چند ازمقاتله دست‌کشیدند.

دربیستم شهر رجب ، برحسب فرمان جهان‌مطاع ، صدرالدوله نبیرهٔ حاجی محمدحسین‌خان اصفهانی سرکردهٔ سوارخمسه ، ازسلطانیه وارد زنجان شد.

روز پنجم ماه شعبان ، سیدعلی‌خان سرهنگ فیروزکوهی و شهباز خان مراغه‌ای با دویست‌نفر سوار مقدم ومحمدعلی‌خان شاهسون افشار با دویست سوار و کاظم‌خان برادر محمدباقرخان سرکردهٔ افشار و محمود خان خوئی با پنجاه نفر توپچی وتوپ وخمپاره به‌شهر درآمده در برابر سنگر میرزا فرج‌الله وقلعهٔ محمد-

ولیخان سنگر بسته آمادهٔ جنگ شدند.

در بیستم شعبان، میرزا سلطان قورخانه‌چی و عبدالله سلطان بطرف سنگر مشهدی پیری نقب زدند. مجدالدوله ومظفرالدوله ومیرزا ابراهیم‌خان وصدرالدوله وشهبازخان ومحمدتقی‌خان وسیدعلی‌خان ودیگر سرکردگان واشکریان بجانب آن لشکر حمله بردند.

حسن‌علی‌خان عم بیوك‌خان‌طارمی پشت کوهی به‌زخم گلولهٔ نورعلی‌شکارچی مقتول وجماعتی مجروح گشتند و آن سنگر مفتوح شد. دگرباره روزی چنددست از جنگ برداشتند و از دو طرف به‌حفظ خویش مشغول شدند. چون این کار بطول انجامید، کارداران دولت مصطفی‌خان امیرتومان برادر سپهسالار اعظم را که در آن وقت سرتیپ فوج شانزدهم شقاقی‌بود، نیزمأمور نمودند. بعد از ورود مصطفی‌خان جماعتی ازلشکر عزم خودرا جزم نمودند که سنگرمیرزا فرج‌الله را به قوت یورش بگیرند ونقبی جانب سنگر اوحفر کردند.

شب پانزدهم رمضان یك ساعت قبل از طلیعه صبح، مهدی خان با چریك ابهررود وعبدالله‌خان پسرسلیمان‌خان با چریك اریادی وفوج شانزدهم وسوارهٔ‌مقدم وسواره خمسه وچریك انگوران آمادهٔ یورش شدند ومیرزا سلطان وعبدالله سلطان زیر سنگر میرزا فرج‌الله نقب کنده آتش زدند وبیست نفر از جماعت بابیه در زیر خاك هلاك شده چندنفر دستگیر گشتند.

ازین‌طرف نظرعلی‌خان اریادی به زخم گلوله ازپای درافتاد و پنجاه نفر از سربازان مجروح گشتند و شهبازخان بضرب شمشیر شیرخان زخم برداشته، بعد از هشت روز درگذشت.

بالاخره سنگر میرزا فرج‌الله مفتوح گشت وجماعت بابیه به سنگرهای دیگر رفتند. از آن‌طرف، ازدارالخلافهٔ تهران، میرزاتقی‌خان امیرنظام، محمدآقای‌حاجی یوسف‌خان سرهنگ فوج ناصریه وقاسم‌بیك تفنگدار خاصه را روانهٔ زنجان نمود وحکم داد که هرگاه ملامحمدعلی وکسانش را پس از روزی چند با قیدوبند روانهٔ

دارالخلافه نسازند مورد هزارگونه توبیخ خواهند بود.

روز بیست و پنجم رمضان، سپاه منصور با جماعتی از مردم زنجان بجنگ آمدند و از بامداد تا هنگام نماز دیگر هردولشکر جنگ می‌نمودند. از جماعت بابیه نورعلی شکارچی وبخشعلی نجارباشی وخداداد وفتح‌الله‌بیك و فرج‌الله‌بیك که درشمار شجعان و دلیران بودند باگروهی از آن قبیله به قتل آمدند و از لشکریان نیز پنجاه نفری کشته گشت[1].

بالاخره ملامحمدعلی ازکسان خود استنباط ضعفی‌نموده ناچارشد حکم داد تا بازار زنجان را آتش زدند. لشکریان چون حال را بدین‌گونه دیدند خاصه مردم زنجان از جنگ دست‌کشیده مشغول خاموش‌کردن آتش شدند و جماعت بابیه مراجعت کرده ازنو به‌تهیهٔ لشکر وسنگر پرداختند.

حال بدین‌گونه بود، تا روزهشتم شوال، محمدخان امیرتومان با سه‌هزار از سربازان شقاقی وفوج خاصه وشش‌عراده توپ ودوعراده خمپاره به‌اتفاق قاسم‌خان برادرزادهٔ فضلعلی‌خان قره‌باغی امیرتومان و اصلان‌خان یاور خرقانی و علی‌اکبر سلطان‌خوئی برحسب فرمان شاهنشاه ایران وارد زنجان گشت و در همان روز ورود حکم داد تا سرباز ناصریه ازجانب محلهٔ‌گلشن وفوج شانزدهم شقاقی ازجانب‌دیگر یورش بردند. فوج ناصریه جلادتی به‌سزا کرد و جماعت بابیه را لغزشی سخت درکار افتاد.

ملامحمدعلی حکم داد تا قدری از نقد و جنس در میان لشکر امیر تومان پراکنده کردند. فوج ناصریه مشغول به اخذ اموال گشتند و جماعت بابیه فرصت یافته حمله برده بیست نفر از سربازان را مقتول ساخته، لشکر را از سنگر خود دور کردند.

درین وقت ملامحمدعلی وکسان اورا چهل وهشت سنگرمحکم بود ودرهر سنگر گروهی وافر داشت. خان‌هائی که درعقب سنگرها بود بحکم ملامحمدعلی

۱ـ همانجا، ص۶۵ـ۶۴.

به‌یکدیگر متصل کردند تا کسان او یکدیگر را بتوانند دید و اگر سنگری به دست دشمن مسخر می‌گشت این هزیمت را زیانی نمی‌دانستند و شب‌ها از میان سنگرها علمای اثنی‌عشریه را به‌نام، دشنام می‌دادند.

محمدخان امیرتومان خواست به رفق ومدارا رفتار کند و فتنه را بنشاند تا خون‌ها ریخته نگردد. روزی چند خاطر بر مصالحت گماشت و با ملامحمدعلی ابواب رسل و رسائل باز کرد وچندان که نصیحت گفت هیچ مفید نیفتاد.

درآن وقت، سردار کل‌عساکرمنصوره عزیزخان که درآن‌وقت آجودان‌باشی وبه‌سفارت ایران وتهنیت ورود ولیعهد دولت روسیه مأمور بود، با میرزا حسن‌خان وزیر نظام برادرمیرزاتقی‌خان امیرنظام که ازتبریزبه‌طهران می‌آمد وارد زنجان‌شده، خواستند این مقاتله را به‌مصالحه انجام دهند. لاجرم چندنفرازکسان ملا محمدعلی راکه در لشکرگاه محبوس بودند رها ساختند و ملامحمدعلی را بـه پیغام های نرم بنواختند. فایده‌ای نبخشید. بازآتش حرب مشتعل‌شد وگروهی از لشکر به سنگر ملابرات وسنگر ملاولی نقب بردند. سردارکل درکنار برجی که سنگر ملاولی و به سرای ملا محمدعلی مشرف بود بایستاد و فوج ناصریه و فوج مخبران و فـوج شانزدهم شقاقی آهنگ یورش نمودند. فوج مخبران سنگر ملاولی راگرفتند. پنج نفر در زیر نقب هلاك شدند وپسرعبدالباقی زنجانی‌گرفتار شد. سردار حکم داد تا اورا نیز به‌قتل‌آوردند. فوج شانزدهم شقاقی درمدد فوج ناصریه‌کوتاهی نمودند. سردار متغیر شده ابوطالب‌خان را که در آن فوج حکمرانی داشت حاضر ساخت و او را تنبیه کامل نمود وهمچنان چون از صدرالدوله و سیدعلی خان فیروزکوهی ومصطفی‌خان قاجار سرتیپ فوج شانزدهم جلادتی به‌کار نرفت ازآن‌ها نیزرنجیده‌خاطرشده صدرالدوله را معزول ساخت و سرتیپی سوار خمسه را به فرخ خان پسر یحیی‌خان تبریـزی تفویض نمود و فـرخ خان روز چهـارم ذی‌القعدةالحرام وارد زنجان شد.

در آن اثنا خبر فوت یحیی خان پدرش را به او دادنـد. بعد از تعزیت و

سوگواری مردانه به‌جنگ ایستاد. دراین‌وقت علی‌خان سردارسرهنگ فوج‌چهارم تبریز وحسنعلی‌خان وزیرمختار دولت علیهٔ ایران که اکنون ایلچی مخصوص و مقیم دارالملك پاریس است و درآن‌وقت سرتیپ فوج گروس و محمد مرادخان بیات با فوج زرند، از راه برسیدند وبا این حمله‌کار محاصره راسخت کردند وازمیان‌شهر راهی برای فرار محصورین بازداشتند تا اگر از کرده پشیمان‌شوند و راه فرارپیش گیرند به‌آسودگی بتوانند بیرون شوند.

دراین اثنا جنگی عظیم روی داد. کسان ملامحمدعلی از زن ومرد ساز نبرد کردند وبه خدعه وفریب ، مال فراوان در یکی از خان‌های خود پنهان می‌کردند و بدان خانه سوراخ‌ها می‌نهادند و عمداً فرار می‌کردند تا سربازان به طمع مال بدان خانه‌ها می‌رفتند. ناگاه تفنگهای خودرا از آن نقب‌ها می‌گشادند وجمعی‌ازسربازان را به‌خاك می‌افکندند.

تعجب این که دختری به سن شانزده سال در سنگر ملامحمدعلی بود که تفنگهای اصحاب ملامحمدعلی را درنهایت چستی وچابکی پرکرده بدیشان می‌داد بالجمله دراین گرمی واقعه، حکمی ازمیرزاتقی‌خان امیرنظام به‌فرخ‌خان پسر یحیی خان رسیدکه مبنی بررضامندی و نیکوخدمتی فرخ‌خان بود . فرخ‌خان از خواندن این مکتوب شادمان شده خواست تا خدمتی شایان نماید.

درشب شانزدهم ذی‌الحجةالحرام از کسان ملامحمدعلی چند نفر بنزد فرخ خان‌آمده از در حیلت با او همداستان شدند و گفتند که از جانب دروازهٔ قزوین راهی دانیم که ترا با چند نفر مرد سپاهی بی‌زحمت تا به‌خانهٔ ملامحمدعلی برسانیم واورا با صدنفر کسانش دست بسته بتو می‌سپاریم، درصورتی که این‌سخن‌را مخفی داری والا این‌کار بمراد نشود.

فرخ‌خان فریب آن‌هارا خورده با صد سوار به‌سنگرجماعت بابیه روان‌شدند. جماعت بابیه‌که ازاین راه آگاه بودند چند سنگر را خالی ساختند تا فرخ خان و کسان او را از روی اطمینان پیشتر ببرندکه دیگرمجال فرار ازبهرایشان محال‌شود

ناگاه کسان ملامحمدعلی ازچهارجانب درآمده وآن‌هارا هدف گلوله ساختند. فرخ خان را با دوازده نفر از سواران زنده دستگیر کردند. اسمعیل بزرگ و اسمعیل کوچك که دراول بابی بودند وازطریقهٔ او بازگشت نموده به‌نزدمجدالدوله گریخته بودند، دراین هنگامه با فرخ‌خان بودند. آن‌ها نیزگرفتار شدند. همگی رازنده نزد ملامحمدعلی بردند، سرهای سواران را بریده درقدم او افکندند.

ملامحمدعلی از در خشم به اسماعیل‌بزرگ وکوچك گفت هرکه ازصحبت خدا روی بگرداند، خدا او را کیفردهد. آن‌گاه فرخ خان را دشنام داده گفت تا آتشی برافروختند وآهن‌پاره‌ای چند درمیان تافته‌کرده و براو داغ نهادندوگوشت بدن اورا با مقراض پارچه پارچه‌کردند. آن‌گاه سر فرخ‌خان و سر اسماعیل بزرگ وکوچك را از تن جداکرده بمیان لشکرگاه انداخت و در آن جنگ باباخان یاور فوج خاصه وچندنفر دیگر ازاعیان سپاه هلاك شدند. بعد از آن ملامحمدعلی حکم داد تا جسد ایشان را به‌آتش سوزاندند.

چون خبر قتل فرخ خان وجلادت بابیه معروض درگاه افتاد، شاهنشاه ایران حکم فرمود بابابیك یاور توپخانه با هیجده عراده توپ روانه زنجان شود. بعد از ورود بابابیك یاور به زنجان تمامی لشکر از چهارجانب خانهٔ ملامحمدعلی را محاصره کردند.

اول فوج‌گروس به‌قوت یورش قلعه‌علی‌مرادخان را و فوج چهارم خانهٔ آقا۔عزیز را که نزدیك خانه ملامحمدعلی بودگرفتند وآنچه ازمردم به‌غارت برده ودر آنجا بود به‌غنیمت بردند.

فوج خاصه ازجانب دروازهٔ همدان به‌کاروانسرای سنگ یورش بردند ودر آن جنگ بیست نفر از دلیران اصحاب ملامحمدعلی زنده دستگیر شدند و ایشان را بحکم مجدالدوله درکنار برج ذوالفقارخان سربریدند. بعد از این‌جریان اشکر ملامحمدعلی ضعیف شد. جمعی ازاصحاب ملامحمدعلی از جانب دروازهٔ قزوین راه فرار پیش‌گرفتند، تا بطارم‌گریختند وازآنجا تا به‌دبزج زنجان درآمدند. مردم

دیزج متحد شده آن‌ها را گرفته به زنجان آوردند. مجدالدوله، فتحعلی شکارچی و نجفقلی آهنگر را به قتل آورده و دیگران را امر به‌حبس نمود تا زمانی که بر ملا-محمدعلی غلبه جستند، ایشان را نیز سربازان نیزه پیش کردند.

پس‌ازاین واقعه کار برملامحمدعلی تنگ شد، سلاح جنگ پوشیده به‌اتفاق کسان خود مبارزت می‌نمود.

دراین واقعه، حاجی احمد شانه‌ساز وحاجی عبدالله خبازکه به‌امید حکومت مصر وحجاز بودند به‌زخم گلوله ازپای درآمدند و دراین‌اثنا تفنگی بازشدکه گلولهٔ آن بر بازوی ملامحمدعلی آمد . اصحاب او ، وی را ازخاك برگرفته به‌خانه برده جراحت اورا ازکسان خود پوشیده داشتند وهم‌چنان بکار مقاتلات ومبارزت استوار بودند .

پس ازهفته‌ای گفت من بدین‌زخم هلاك می‌شوم. شما بعدازمن پریشان‌خاطر مباشید و با دشمن جنگ کنیدکه پس ازچهل روز زنده خواهم شد ، لاجرم بعد از مردن، اورا با جامه‌ای که دربر داشت به‌خاك‌سپردند وشمشیر اورا درکنارش‌نهادند وچندنفر دیگرکه مجروح بودند فوت شدند.

بعضی که از جانب ملامحمدعلی هریك ملقب به‌لقبی بودند مکتوبی به-مجدالدوله وامیرتومان نوشتندکه اگر ما را امان دهید دست ازجنگ کشیده وبه-لشکرگاه شما آئیم. مجدالدوله اگرچه آن‌هارا مطمئن داشت ، چون در شریعت ، قتل‌آن جماعت واجب بود ، فریب دادن ایشان و نقض پیمان را عیبی نشمرد و آن جماعت را اطمینان داده به لشکرگاه‌آورد. آن‌ها گفتند ملامحمدعلی مرده و جسد اورا در سرای او بخاك سپردند.

مجدالدوله و امیرتومان وسران سپاه‌آسوده خاطر به‌سرای او رفتند و جسد اورا ازخاك برآورده ریسمان بپایش بستند و دورکوچه وبازارگردانیدند و اموالی که ازمردم به‌غارت‌آورده و درسرای اوپنهان‌کرده بودند غنیمت لشکرگشت .

پس ازسه‌روز شیپور حاضرباش زده سرباز صف برکشید وصدنفرازجماعت

بابیه را نیزه پیش ساختند و چندنفر دیگر را به دهن خمپاره بسته آتش زدند.

مجدالدوله بعدازاین واقعه چندنفر ازخاصان وبازماندگان ملا محمدعلی را به‌دست آورده به دارالخلافه آمد و آن‌هارا به‌حکم شاهنشاه بقتل آورد.

اعتضادالسلطنه می‌افزاید :

درایامی که در زنجان بودم و تألیف کتاب فلك‌السعادة را نیز در آن‌جا نمودم، شنیدم ازیکی از اهل زنجان که مـی‌گفت : لشکر اسلام به‌قدری از لشکر بابیه در هراس بودند که شبی دوهزار نفر دریکی ازسنگرهائی که ازنی و چوب مرتب شده بودند. دراین ضمن محض عبور گربه‌ای صدائی ازآن نی‌ها برخاست. این دوهزار نفر همچو گمان کردند که لشکربابیه است تمام روبه‌فرار نهادند و سه‌روز این‌سنگر خالی بود بعدازآن که تحقیق نمودند که گربه است مراجعت نمودند. ونیز شنیدم که درحیل جنگ ولشکرکشی یدطولائی داشته چنان‌که دیواری کـه مابین او و لشکر اسلام حایل بـوده حکم می‌داد تا آن دیـوار را به‌اصطکاك سنگ آسیا چنان نازك می‌نمودند که بواسطه حرکت جزئی خراب می‌شد وبعد یك دفعه اورا خراب کرده لشکر را هدف گلوله مـی‌ساخت. و نیز شنیدم از میرزا تقی خان کـه می‌گفت :

اگرملامحمدعلی دست ازاین‌مذهب برمی‌داشت اورا رئیس لشکرمی‌نمودم زیرا که درحیل جنگ و لشکرکشی عدیل و بدیل نداشت[1].

ونیز می‌گفتند که ازهاون وبعضی برنجها، توپ ها می‌ریختند که مانند توپ های ممالك اروپا کارمی‌کرد وهمچنین میرزا ابوالقاسم مجتهد زنجانی می‌گفت که اگـر جماعت بابیه می‌خواستند جماعت علما را بکشند کشته بودند. مانند این کـه شبی درخانۀ شخصی از رفقا که درمحلۀآخر زنجان بود و بابیه ازآن‌جا دور بودند مهمان‌بودم درنصف شب بجهت تجدید وضو بیرون آمده شنیدم که صدای «الله‌اکبر» می‌آید ودانستم که این‌ها جماعت بابیه‌اند، ناگاه دونفردیدم درآمدند وبا من گفتند دست ازاین‌کارها بردار ما مأمورنیستیم والا اگرمی‌خواستیم ترا بکشیم می کشتیم»

۱ــ همانجا، ص۷۲.

من بیم نموده ازترس باآن‌ها مماشات نمودم وبعدازآن مادامی که بابیه درآن ملك بودند ترك رفتن به ضیافت کرده هیچ‌جا به مهمانی نمی‌رفتم[۱].

دولت امیرکبیر ومسئله بابیگری

پس ازاین جریان،چوب‌کاری و نوشتن توبه‌نامه ، علـی محمد شیرازی را دوباره به‌زندان «چهریق» بازگردانیدند. وی تا سال ۱۲۶۶ درآنجا دربند بود . در این میان اتفاقات و حوادثی نیز درایران رخ داد. از جمله محمد شاه درگـذشت و «حاجی میرزاآقاسی» و وزیر وی هم ازکارافتاد، ناصرالدین میرزا ازتبریز به‌تهران رفته وناصرالدین شاه شد و«میرزا تقی‌خان امیرکبیر» رشته‌کارهای کشور را بدست گرفت. بابیان همان‌طورکه‌گفته شد دربعضی ازشهرموجب شورش وآشوب شدند که منجر به‌دخالت دولت درماجرا گردید. بعد ازیك‌رشته درگیری‌های خونین کـه درسال ۱۲۵۵ ه.ق. وسال بعد میان لشکریان دولتی و هواداران علی‌محمدشیرازی درگرفت تمام سرجنبانان بابیه-بشرویه‌ای، بارفروشی، زنجانی، و دارابی ، درسال ۱۲۶۶ه.ق.کشته شدند. آن‌چه بیشترشورش‌ها وگرایشات بسوی علی‌محمدشیرازی را افزایش داده‌بود همان‌گونه‌که یادآوری شد موضع‌ضددولتی این‌فرقه‌بود وگرنه درغیراین‌صورت معلوم نبودکه‌آیا این فرقه می‌توانست بدان‌حد مردم را برانگیزد چنان‌که ازفرقه شیخیه هیچ‌گونه خبری نشد وجزء صدها فرقهٔ دیگر درآمد.شورش بابیگری پس از شکست سختی که درمازندران خورد ـ که شرح مفصل آن‌قبلاآمدـ ونیز منهدم شدن‌آن‌ها در زنجان به‌یکباره فروکش کـرد و از اعتبار افتاد تنها عوامل بعدی یعنی سیاست دول خارجی به تداوم و فراموش نشدن این فرقه کمك کـرد ، تازه درهمان‌گیرودار هم بزرگان اولیه بابیه خود تمایل شدیدي به‌گشودن ایـن راه داشتند چنان‌که «ملامحمدعلی»که صدها نفر را بکشتن داد و درقلعه طبرسی وعده

۱ـ اعتضادالسلطنه ، فتنهٔ باب ، ص۳ـ۲ـ۱ـ۷۰.

و وعیدهای خیالی بمردم می‌داد، خود شفاعت به‌سفیر انگلیس برد.

ملامحمدعلی زنجانی که شورش عدهٔ دیگری از بابیان را در زنجان رهبری می کرد یعنی کسی که دعوی فتح زمین را داشت ومعتقد بود که تاجداران جهان باید فرمان وی را بگردن نهند و حتی حکومت مصر را بدست یکـی از اولیای مقدس سپرده بود، به‌اصحابش وعده داد امپراطورروس ـ که درزمرهٔ همان تاجداران‌بود ـ به‌یاری آنان خواهد آمد.

فصل ششم

پایان کار باب

امیرنظام، (امیرکبیر) دستور ازبین‌بردن علی محمد شیرازی را صادر می‌کند

اما سیاست امیرنظام در مورد علی‌محمد شیرازی سیاستی واقع بینانه بود زیرا وی ابتدا علی محمد شیرازی را از لحاظ معنوی و روانی در نظر تودهٔ مردم ضایع وخوارگردانید وهالهٔ وتوهمی که از وی در اذهان بوجود آمده بود زدود تا بعدها افسانه‌ای نشده و در ابهام باقی نماند. سپس تصمیم‌گرفت او را جسماً ازمیان بردارد.

اعتضادالسلطنه دراین مورد می‌نویسد:

«... میرزا تقی‌خان امیرنظام که درآن عصر وزیر ایران بود بعرض حضور مبارك رسانید که تا میرزا علی محمد باب زنده است،

اصحاب او آسوده نخواهند بود. بهتر آن است که باب را درمعرض هلاك درآورند ویکباره این فتنه بنشانند. شاهنشاه جهان‌فرمود این خطا ازحاجی میرزا آقاسی افتاد که حکم داد او را بی آن که به دار الخلافه آورند بدون تحقیق به‌چهریق فرستاده محبوس بداشت. مردم عامه گمان کردند که او را علمی و کرامتی بـوده ، اگر میرزا علی محمد شیرازی را رها ساخته بود تا در دار الخلافه آمده با مردم محاورت مجالست نماید، بر همه کس مکشوف می گشت کـه اورا هیچ کرامتی نیست میرزا تقی خان عرض کرد کلام الملوك ملوك الکلام ولی اکنون نوشته‌هامی باشد اقرارداری و اعتراف مـی کنی ؟ علی محمد شیرازی گفت : آری من به صحت آن‌ها اعتراف می کنم. صاحبخانه پرسید آیا تو بر عقیدهٔ خود باقی می‌باشی یعنی این کـه خـودت می گفتی مهدی منتظر قائم از اهل بیت محمد (ص) هستم، علی‌محمد شیرازی گفت آری.

حجة‌الاسلام گفت :

اکنون کشتن تو واجب است وخون تو به هدر رفت .

امیر نظام

سیاست امیرنظام درمورد علی‌محمد شیرازی سیاستی واقع بینانه‌بود زیـرا وی . .

مرحوم ملامحمد تقی حجة‌الاسلام فرزند مرحوم ملامحمد ممقانی کـه خود مستقیماً درجریانات حوادث علی‌محمد شیرازی واعدام او قرار داشته درهمان زمان

در رساله‌ای به درخواست ناصرالدین شاه قاجار می‌نویسد :

«نخست علی‌محمد شیرازی را به‌خانهٔ حاج میرزاباقر پسرحاج میرزا احمد مجتهد تبریز بردند و درآنجا مشارالیه چیزیٔ از عقاید خود اظهار نداشت . ازآن‌جا به‌خانه‌ی والد حجةالاسلام آوردند و این داعی حقیر آن‌وقت خود در آن‌مجلس حضور داشت مشارالیه را درپیش روی والد مرحوم نشانده آن مرحوم آن‌چه نصایح حکیمانـه و مواعظ مشفقانه بود باکمال‌شفقت ودلسوزی به‌مشارالیه القاء فرمود، پس والد بعدازیأس ازاین فقره از در احتجاج درآمده فرمودند :

کسی که چنین ادعای بزرگی درپیش دارد بی‌بَیِّنه وبرهان کسی ازاو نمی‌پذیرد آخر این دعوی‌ها که تو می کنی دلیل و برهانت براین‌ها چیست ؟

بی‌محابا گفت : این‌ها که تو می گوئی دلیل و برهانت برآن‌ها چیست ؟

والد از روی تعجب خندیدو فرمود : سید تـو که طریق محاوره را هم بلد نیستی ازمنکر کسی بینه نمی‌خواهد شهود وبینه وظیفه‌ی‌مدعی است من که مدعی مقامی نیستم بینه محتاج اقامه دلیلی نمی‌خواهد ؟

والد بعد ازتعجب زیاد ازاین جواب ناصواب فرمودند ای مرد من که بتو حالی کردم که اقاسری دلیل وظیفه مدعی‌است نه‌منکر، توهنوز در امور بدیهه که جاهلی .

علی‌محمد شیرازی گفت : دلیل من تصدیق علماء است .

فرمودند علمائی که تصدیق تورا کرده‌اند بااغلبشان من ملاقات کرده آن ها را صاحب عقل درستی ندیده‌ام و تصدیق سفها مناط حقیقت کسی نمی‌باشد گذشته ازاین اگـر تصدیق علما دلیل حقیقت باشد اینك

درمیان جمیع ملل باطله اسلامیه وغیراسلامیه علمای متحجربوده وهستند که صدیق مذهب‌خودرا می کنند. بنابراین پس باید جمیع مذاهب وملل باطله حق باشند وهذا شی عجب.

گفت دلیل، نوشته‌های من

فرمودند نوشتجات تو را هم اکثرش را دیده‌ام جز کلمات مزخرفه‌ی مهمله‌ی معتمل‌المعانی ومختل‌المعانی چیزی درآن‌ها مشاهده نکردم و در حقیقت آن نوشتجات دلیل روشن بربطلان دعاوی تست نه دلیل حقیقت.

علی محمد شیرازی گفت : آن‌هائی که نوشتجات را دیده‌اند همه تصدیق کرده‌اند.

والد فرمودند تصدیق دیگری برما حجت نیست و آنگاه این ادعاها که تو می کنی از دعوی امامت ووحی آسمانی و امثال‌آن نبوت آن جز معجزه یا تصدیق معصومی دیگر راه ندارد اگر داری بیاور والا حجتی برما نداری؟

علی‌محمد شیرازی‌گفت : خیر دلیل همان است که‌گفتم.

والد فرمودند: حال باز درآن دعاوی‌که برمجلس همایونی در حضور ما کردی از دعوی صاحب‌الأمری وانفتاح باب وحی تأسیس و ایتان به مثل قرآن وغیره‌آیا درسرآن‌ها باقی هستی؟

گفت :آری

فرمودند : ازاین عقاید برگرد خوب نیست خود ومردم را عبث به مهلکه مینداز.

علی‌محمد شیرازی‌گفت : حاشا وکلا.

پس والد قدری نصایح به‌آقامحمدعلی‌کردند اصلا مفید نیفتاد. موکلان دیوانی خواستندآنان را بردارند باب روبه والد کرده عرض

کرد: حال شما بقتل من فتوی میدهی؟

والد فرمود: حاجت به‌فتوای من نیست همین حرف‌های تو که همه دلیل ارتداد است خود فتوای توهست.

گفت: نه، من ازشما سؤال می کنم؟

والد فرمودند حال که اصرار داری بلی مادام کـه دراین دعاوی باطله و عقاید فاسده که اسباب ارتداد است باقی هستی بحکم شرع انور قتل تو واجب است ولی چون من توبه‌ی مرتد فطری را مقبول می‌دانم اگر ازاین عقاید اظهار توبه نمائی من تو را ازاین مهلکه خلاص می‌دهم پس مشارالیه را با اتباعش ازمجلس برداشتند و بسوی میدان سربازخانه حکومت بردند.»

چون حاکم یا والی شهر حکم فتاوی علما را به‌محافظین علی‌محمدشیرازی اعلام نمود درپی آن فرمان صادرکرد تا علی‌محمد شیرازی را درجاده بزرگ شهر وبازار بگردانند و او را که کلاهی ـشب کلاهیـ برسر داشت با پای برهنه بدون کفش وگیوه فقط با جوراب گردانیدند، ملامحمدعلی را هم به‌زنجیری بسته‌بودند. آن‌هارا بگردش درآوردند تا به میدان موسوم به سربازخانه کوچك رسیدند. این سربازخانه کوچك سه در ورودی داشت، یکی ازآن‌ها به‌بازارعه‌ومی باز می‌شد که آن‌جارا جبه‌خانه می گفتند، یعنی جائی که اسلحه می‌ساختند، این‌محوطه به‌پشت‌بام آب‌انبار راه داشت که ازآن‌طریق پس ازطی پلکانی چند وارد میدان می‌شدند. دوم دری بودکه از دالان درازی که در مقابل مسجد جامع معروف بـه مسجد شاهزاده به‌میدان راه داشت (منظور میدان سربازخانه کوچك است) و بالاخره درکوچکی بودکه ازطرف میدان محل توپ‌ها که‌آن را میدان توپخانه و «اوتاغ نظام» (دیوان جنگ) می‌نامیدند واردآن میدان‌می‌شد واین در دیوارغربی میدان‌سربازخانه واقع بود. دیوارهای این میدان به اطاق‌ها و حجراتی تقسیم می‌شد کـه محل سکونت

سربازها بود، دیوار چهارم غربی این میدان را برای اعدام **علی محمد شیرازی** معروف به باب اختصاص داده بودند. دوعدد میخ آهنی آورده بودند وبرهمین دیوار میان دوحجره ازحجرات واقع دراین قسمت کوبیده بودند.

آن‌گاه علی محمد شیرازی را از در اول سربازخانه‌ی کوچك وارد میدان کردند وچون به‌روی آب‌انبار رسیدند قدری تأمل کردند زیرا تعداد زیادی از اعیان و وجوه شهر درآن‌جا حضور داشتند.

پس اعیان شهر نزد باب آمده از وی خواهش کردندکه ازدعاوی خوددست بردارد و درشهری که اشتهاردارد که مردم آن بیش ازمردم سایربلاد سادات‌واشراف اهل‌البیت را احترام می کنند خون خودرا نریزد ولی اوبگفتهٔ اعیان شهرتوجه‌نکرد وهم‌چنان ساکت و آرام بود وعلائم ونشانه‌های ترس وهراس وحواس پرتی دراو دیده می‌شد.

دراین هنگام سه‌فوج سرباز درمیدان حاضربودند:

اول فوج چهارم تبریز، دوم فوج اختصاصی تبریز، سوم‌فوج کلدانی آشوری مسیحی موسوم به بهادران وفوج چهارم درسربازخانه وفوج اختصاصی و بهادران تحت سلاح بودند، نام سرکرده بزرگ فوج اختصاصی آقاجان‌بیك زنجانی بود ونام سرکرده فوج بهادران سام‌خان مسیحی بود.

رئیس دربانان والی نزد سرکردهٔ فوج‌اختصاصی آمده، حکم‌قاضی‌را باعدام باب و رفیقش به‌او نشان‌داد. ولی سرکردهٔ مزبور ازاطاعت حکم قاضی امتناع کرد عذر وی این بودکه او مردی سرباز است وسرباز تابع احکام وزارت جنگ است وتنها ازوزارت متبوعهٔ خود باید اطاعت کند و نمی‌تواند حکم غیر وزارت متبوعهٔ خودرا اطاعت کند.

آن‌گاه رئیس دربانان، جلو سرکردهٔ فوج مسیحی آمد وحکم قاضی‌را به‌وی نشان داد. او اطاعت کرد و یك دسته از فوج را کـه به‌اصطلاح عثمانی‌ها «بلوك» نامیده می‌شد برای انجام حکم قاضی تعیین کرد. سردستهٔ آن‌ها **غوج علی سلطان**

مسلمان طوجی خوئی بود. پس غوج‌علی‌سلطان دستهٔ خودرا به سه‌صف تقسیم کرد وسپس علی‌محمدشیرازی ورفیقش را ازمستحفظین تحویل گرفته، آن‌هارا درقسمت چهارم میدان جلوی آن دومیخ آهنی که قبلا کوبیده بودند، آورد وبا ریسمان‌محکمی دوشانه‌آن‌هارا محکم بستند وسپس آن‌هارا بقدر سه‌ذرع از روی زمین بالا کشیدند. روی آن‌ها بطرف دیوار بود ولی ملامحمدعلی به‌سردسته مذکور التماس می کرد که روی اورا بطرف تیراندازان برگردانند تا تیرهائی راکه بسوی اومی آید ببیند، اوهم خواهشش را پذیرفت. باز خواهش کرد که صورتش را مقابل‌پای «باب» قرار دهند، ولی پذیرفته نشد. آن‌گاه فرماندهٔ کل فوج یعنی سام‌خان فرمان پیش‌فنگ داد وسربازان تفنگ‌ها را بشکل سلام بلندکردند، مردم همه سکوت کردند ، چنان‌که گویا نفس‌ها قطع شده بود. دل‌ها به‌طپش افتاد، بندها به‌لرزه درآمد، صدائی مانند صدای مگس شنیده می‌شد، درپیش‌فنگ دوم چنان سکوتی برمردم مستولی شد که گویا مرغ بر سر آن‌ها نشسته بود ، دل‌ها و نبض‌ها چنان بزدن افتاد که نزدیك بود ضربانات آن‌ها شنیده شود.

دراین هنگام سام‌خان به‌رئیس دربانان والی که حکم‌اعدام را دردست‌داشت نگاه‌کرد واو اشاره به تنفیذکرد، پس‌سام‌خان فرمانده فوج بصدای‌نظامی بسرکردهٔ صدتفری اشاره‌کرد و فرمان تیراندازی ازصف اول داد. آن‌گاه صدای تیرها بلند گردید و دود فضای میدان را فراگرفت.

وقتی دود برطرف شد معلوم شد که ملامحمدعلی تیر خورده است. وی در این‌حال باب را صدا می‌زد وچنین می گفت : آقای من از من راضی شدی ؟

اما باب چون تیر به‌طنابش خورد، طناب بریده شد واو به‌زمین افتادوبدرون یکی از حجره‌های سربازخانه ، که نزدیك محل سقوط وی بوده فرارکرده بود ، تماشاچیان وسربازان از زیادی دود نتوانستند سقوط باب را ببینند ومتوجه فرارش شوند وچون اورا ندیدند، فریادشان بلند شد و در وهم وخیال افتادندکه مبادا باب به‌هوا پروازکرده باشد!..

«... قنسولی روس در تبریز با نقاشی ماهر بکنار خندق رفته و نقشه آن دو جسد مطهر را که کنار خندق افتاده بود برداشت.
(تلخیص تاریخ نبیل زرندی عبدالحمید اشراق ــ ص ۵۳۳)
«... روز ثانی قنسول روس با نقاش حاضر شد و نقش آن دو جسد را بوضعی که در کنار خندق افتاده بود برداشت...»
«کتاب مقاله سیاح ــ نوشته عباس افندی. ص ۴۹)

سرکردهٔ فوج و سرجوخه‌های لشکر ازهیجان مردم وهجوم آن‌ها به‌وحشت و اضطراب افتادند، لاجرم سام‌خان فرمان داد تا نظامیان خط سه‌گوش نظامی تشکیل دادند و بدین واسطه جلو هجوم مردم را گرفت آن‌گاه سرکردگان فوج را درفشار گذاشت تا حجرات میدان را بگردند و باب را پیدا کنند. سرکردهٔ صدنفری «غوج علی‌سلطان» وی را دریکی ازحجرات پیداکرده با زور او را ازحجره بیرون‌کشید وبا مشت ولگد برپشت‌گردن اومی‌زد و اورا بمردم معرفی می کرد. آن‌گاه دوباره مانند اول با طناب بستند وتیرباراَنش کردند.

دراین مرتبه بیست‌ویك تیر بربدنش اصابت‌کرد وتمام بدنش وصورتش که سالم مانده بود سوراخ‌سوراخ شد. پس جثه‌اش ازحرکت‌افتاد ومردم آسوده خیال از وسواس و وهم خیال بیرون آمدند. جسدآن‌دوتن علی‌محمد شیرازی وملاحسین را درمقابل برج وسط میدان انداخته خوراك سباع وطیور شدند.

زعیم‌الدوله[1] « پایان‌این گزارش اضافه این‌است آن‌چه صاحب‌ناسخ‌التواریخ و غیر او در این مورد ثبت و ضبط کرده‌اند و این جریان از هرجهت باگفتار پدرم موافق است، اول این‌که پدرم آن سرکرده را که برپشت علی‌محمد شیرازی‌می‌زده ندیده‌است دوم آن‌که بعد از تیرباران ندیده است‌که جثه‌آن دو را روی زمین‌ها در کوچه و بازار تاکنار خندق‌کشند.

پدرم می گوید دونردبان‌آوردند وجثه‌آن‌هارا با نردبان در میان خندق مزبور انداختند.»

کلماتی چند از باب

سوارگاو نشوید وبرآن چیزی حمل نکنید... شیرخر نخورید ... تخم‌مرغ را قبل ازآن‌که پخته شود برچیزی نزنید زیرا محتویاتش ضایع می گردد، این‌هارا

۱ــ زعیم‌الدوله ، باب‌الابواب، ص۱۶۲

خداوند روزی علی‌محمد باب (نقطه اولی) در روز قیامتشان قرارداده که میل‌نمائید وشما ازایشان تشکر کنید؟!؟!.

(بیان عربی، ص۴۹)

«لاتزکبن البقر ولاتحملن علیه سن شئی ... ولا تشربن لبن‌الحمیر ... ولا تضربن البیضة...»

فی حکم محو کل‌الکتب کلها الاما انشئت اوتشئی فی‌ذالك‌الامر.

یعنی دربارهٔ حکم ازبین‌بردن تمام‌کتب مگـر آن چه راجع به امر بابیگری نوشته شده است یا خواهد شد.

(بیان فارسی ص۱۹۸)

«واجب است بر هر کس که متأهل شود تا از وی باقی بماند فردی که یکتا پرست باشد وباید که دراین‌کار بکوشد وهرگاه دریکی از طرفین مـانعی پیدا شود جایز است که بدیگری اجازه دهد که ثمره‌ای را آشکار نماید».

(بیان فارسی ص۲۹۸)

«فی‌ان فرض کل احدان تیأهل لیبقی عنها من نفس یوحدالله ربها ولابدان»

فصل ششم

بخش دوم =

عاقبت کار قرةالعین

همان‌گونه که اشاره شد سومین کسی که به‌باب گروید زن زیبائی از خانوادهٔ مشهور ومنسوب به فقاهت بنام **زرین‌تاج** بود، ولی بابیان درابتدا اورا **بدرالدجی وشمس‌الضحی** لقب داده بودنـد، بعداً قرةالعین نامیده شد. سپس از طـرف بها و بهائیان به‌این زن نام صدیقهٔ طاهره دادند. زرین تاج به‌زبان عربی **مذهبةالتاج** یا **ذات‌التاج‌الذهبی** است. پدرش ملاصالح قزوینی از بزرگان فقهاء عصر خود بود و عمویش که بدست همین زن به‌قتل رسید به **شهید سوم** معروف گردید.

زعیم‌الدوله در کتاب باب‌الابواب درمورد قرةالعین می‌نویسد:

«استقبال قرةالعین ازباب به‌آن جهت نبود که در وجود باب‌علم وحکمت یا ادب حقیقی وجود داشته باشد، زیرا باب دیوانه‌ای بیش‌نبود وکلمات مهمل ومغلوطی بیش نبافته بود بدین‌جهت اشخاصی که مختصر فضل وشخیصی داشتند نه‌تنها ازاو استقبال نمی‌کردند بلکه از اونفرت و انزجار پیدا می‌کردند، ولی قرةالعین مست شهوت بود و میل زیادی به مردان داشت بدین جهت نمی‌توانست به یك شوهـر روحانی اکتفا کند

وازطرفی دیگر خاندان اوخاندان زهد وقناعت وعصمت وعفت بود ودر چنین خاندانی ازبرای او وسائل عیش وعشرت وآزادی و شهوت‌رانی وجود نداشت باین جهت صلاح ومصلحت خود را درآن دیدکه یکباره خودرا ازقید وبند دین ومذهب‌آزاد سازد وبا حزبی که به‌هیچ‌نظم‌وقاعده وحد ادبی مقید نباشد همراه وهمقدم‌گردد وچون بابیان تنها حزبی بودند که دارای مرام اشتراکی وپیرو هرج و مرج بودند به این جهت باآن‌ها پیوند کرد[۱].»

قرةالعین باب‌را خواستگاری کرد وباب‌هم درمقابل ازقرةالعین خواستگاری نمود. باب برای قرةالعین پیام دادکه مردم را علناً بسوی وی فراخواند ، قرةالعین نیز چنین کرد. قرةالعین دستور دادکه زنان حجاب از رخ برگیرند و تأکیدکردکه **یك زن مجاز است به ۹ مرد شوهر کند** و درتفصیل وتوضیح آن‌گفت : این از خوش‌رفاقتی است و وسیلهٔ زیادتی مهر ومحبت است.

خیلی زود جمعیت زیادی به‌دور قرةالعین‌گردآمدند. اووقتی مردان متعددی را بدور خود دیدکم‌کم دل ازشوهرخویش برداشت ورشتهٔ خانوادگیش راگسست وسرانجام درخواست طلاق‌کرد و چون شوهرش راضی به طلاق دادن او نمی‌شد قرةالعین بدون فسخ طلاق پشت پا به خانه وخانواده وشوهرزد وآنان‌را ترك‌گفت. ازآن‌پس مردان زیادی‌گرد او جمع شدند:

« ... قلوب مردان و زنان را بواسطهٔ زیبائی چهره ، قدرت بر- معارضه و مناظره ، نازکی صدا ونرمی شیوهٔ بیان بسوی خود مجذوب ومتمایل ساخته‌بود. گردن‌ها بسوی او کشیده می‌شد، صاحبان‌نفوذوقدرت برای اجابت دعوت او برروی ساق و قدم می‌ایستادند و او هم‌گاهی با

۱ــ زعیم‌الدوله ، باب‌الأبواب، ص۱۱۰

اشعاری مانند مروارید منظوم وگاهی با نثری مانند در منثور برای آنان سخنرانی می کرد . عقول عاقلان را بجادوی بیان خود فریب مـی‌داد ، نفوس خردمندان را به نقش و نگارهای بیان خویش بسوی خود متمایل می‌ساخت ودل‌های فرزانگان را به‌نیکویافتن کلام و زبان بازی اسیرخود می کرد بدین جهت کار برخویشانش مشکل شد، دل‌های آنان مانندقطعات آتش برافروخته‌گردید، درامر این زن متحیرشدند و از حجاب برداشتن وی عقول خودشان را مانند مستان ازدست دادند. آن‌ها مست نبودند، اما مصیبت بزرگ بود.»[۱]

شوهر قرةالعین ـ که پسر عمویش می‌شد ـ برای علاج ایـن واقعه به‌تکاپو افتاد وچند مرتبه بنزد عمویش یعنی پدر قرةالعین رفت، اما هیچ نفسی درکار آن‌زن مؤثرنیافتاد، وی نه‌تنها به‌خانه پسرعمویش‌بازنگشت بلکه خون عمویش‌را نیزحلال دانست . عمویش سنگ بزرگی برسر راه باب بود و سخت بـا این فرقه مبارزه می کرد . مریدان قرةالعین برای نشان دادن درجهٔ خلوص و ارادت قیام کـردند و هنگام طلوع صبح به‌مسجد جامـع وارد شدند و جمعی بنام فدائیان درحالی کـه عمویش درمحراب مشغول نمازگذاری بود به‌وی حمله‌کردند ، او راکشتند ، و به فجیع‌ترین وضعی قطعه‌قطعه ومثله نمودند.

مردم قزوین با ملاحظه این صحنه برعلیه قاتل و قاتلین و شخص قرةالعین شوریدند واو ناچار ازترك شهر گردید، که شرح آن درصفحات گذشته به‌تفصیل آمد. قرةالعین ازقزوین بسوی خراسان رفت تا درآنجا به‌ملاحسین بشروئی بپیوندد، اما چون به‌قریهٔ بدشت نزدیکی‌های شهر بسطام رسید به‌وی گفتند ملاحسین به‌بارفروش رفته است. قرةالعین با جمعی ازبابیان آهنگ مازندران نمود.

درمازندران قرةالعین باحرکات ورفتاری که علناً درآن محیط مذهبی از خود

۱ــ زعیم‌الدوله، باب‌الابواب

نشان داد و روز روشن با مردان درحمام خلوت نمود اعتباری برای خود نگذاشت ومردم راکه تاب تحمل دیدن چنین مناظری نبود علیه خود برانگیخت. مخصوصاً گفتار وی درمورد زنان هیچ گونه هماهنگی با فرهنگ والغت ورسوم مردم نداشت وبهترین وسیله‌ای بودکه مخالفان وی بتوانند از آن بهره بگیرند.

خط واشعار قرةالعین

مناجات قرةالعین

الهی الهی بحق ذات اعلایت که نفس مقدس اوست وبه‌حرمت کینونیت ابهایت که ثمرهٔ فطرت اوست و بحق انیت قدیمت که آیت‌قدرت اوست وبحق سلطنت عظیمت که همان مشیت اوست دریاب ما واماندگان تیه خسرانرا وبچشان بما لذت عفو وغفران را الهی بآن رحمتی که مارا بدان‌بود فرمودی وشیی جزاو نبودکه مارا از ما ستان و بسر منزل نجات و هدایت رسان الهی بآن عنایتی که راه را بما نمودی واوست مقصود که ما را براه آورد برضای خود

بر آور تا آن که از کشاکش نفس اماره رهیم ومهیای لقای باصفایت گردیم یا ارحم الراحمین رحمی رحمی یا خیر الغافرین نظری نظری که کار از دست رفت کشتی غرق گردید وصبح دمید وما را مفری نیست وشان اقبال و ادبار ما الهی مشاهده می کنیم که احدی را وجود نه تا موجود نمایند و ذی احدی را مجال نیست که تنطق فرمایند بل ختم بر السن وافواه وکتاب‌هابین یدی ایشان گـواه الهی این تنطقم ازاشراق جمال وفضل اکبر تو است و این ازضیاء جمال امر تو است که مرا وحدت درگرفته و در مقام بازداشته تا امرت چونزیلی و حکمت چـو دلیل فرماید الحمدالله رب‌العالمین وهوخیر ولی‌الصابرین طاهره.

اشعار قرةالعین

اشعار زیر نیز منسوب به‌طاهره است:

بعرش جان چو تو جانانه بود   که قهر از عارضت افسانه بـود
به زیـر دام زلفت دانـه بود   به دامم درافکند آن دانـه تو

درمحفل خود بارم ده ای‌یار
پیش رقیبان منما تو خارم

منم ای سروقد دیوانه تو   ازآن دونرگس مستانه تو
شدم ازعارض جذبانه تو   اسیر عشق جاودانه تو

ای گل عذارم بـردی قـرارم
نالان ز هجرت همچون هزارم

□□□

زعشقت گربسوزد استخوانم   بجز نام ترا برلب نرانم
بپاس آن‌کسی صد جان فشانم   که یك‌بارم‌برد برخانه‌تو

گاه از وصالت شادم نمائی
گاه از فراغت سازی نزارم

شده هر موی زلفت یك کمندم که برعشق تو کرده پای بندم

شدم ای دلبر بـالا بلندم هلاك از غمزهٔ فتانه تـو

قد بلندت سرو روانم

زلف کمندت مشگ تتارم

□ □ □

ای عید مبارك پی هانحن هنیئاً لك

خلقی بوجودت حی هانحن هنیئاً لك

□ □ □

مستم زمی جامت دارم طرب ازنامت

آسوده در ایـامت هانحن هنیئاً لك

برخیز مطرب را شو سر سلسله ماشو

بیرون ز من و ما شو هانحن هنیئاً لك

غیرش نبود غیری در کعبه و در دیری

گویـد بهر سیری هانحن هنیئاً لك

ای غره بگو هردم با قلبی تهی ازغم

کز طلعت شه خـرم هانحن هنیئاً لك

□ □ □

گر بتو افتدم نظر چهره بـه چهره رو به رو

شرح دهم غم تو را ، نکته به نکته مو به مو

از پـی دیـدن رخت ، همچـو صبا فتاده‌ام

خانه به‌خانه در به‌در، کوچه به کوچه کو به کو

دور دهان تنگ تو ، عارض وعنبرین خطت

غنچه به‌غنچه گل به‌گل، لاله به لاله بو به‌بو

می‌رود از فراق تو ، خون دل از دو دیده‌ام
دجله‌به‌دجله یم به‌یم، چشمه‌به‌چشمه جو به‌جو
مهر تـو را دل حـزین بافته بـا قماش جان
رشته به رشته نخ به نخ ، تار به تار پو به پو
دردل‌خویش (طاهره) جست وندید جزتورا
صفحه به صفحه لابه‌لا، پرده به‌پرده تو به‌تو

***

خال به‌کنج لب یکی ، طـره‌ی مشك‌فام دو
وای به حال مرغ دل ، دانـه یکی و دام دو
محتسب است وشیخ ومن، صحبت عشق درمیان
من چه دهـم جـوابشان ، پخته یکـی وخام دو

***

همه عـاشقان شکسته دل — که دهند جـان بـه‌ره بلا
جذبـات شوقـك الجمت — بلاسل الغم والبلا
اگر آن صنم، زره‌ی‌ستم — پـی کشتن من بی‌گنه
لقد استقام بسیفه — فلقد رضیت بما رضی
سحری ، نگار ستمگرم — قدمـی نهاد بـه بسترم
فاذا رأیت جمالـه — طـلـع الصباح کانما
من ووصف آن مه‌خوبرو — که زدند صوت بلا براو
بنشاط و قهقهه شد فرو — کـه اناالشهید بـه‌کربلا
هله‌ای گـروه امامیان — بکشید هلهله این زمان
که ظهور دلبر ما عیان — شده فاش و ظاهر و برملا

شعرهای درهم (ملمع) پائین ازقرةالعین است[۱].

جذبات شوقك الجمت | بسلاسل الغم والبلا
همه عاشقان شکسته دل | که دهند جان به ره بلا
اگر آن صنم ز ره ستم | پـی کشتن مـن بی‌گنه
لقد استقام بسیفه | فلقد رضیت بما رضی
تو بملك وجاه سکندری | من و رسم و راه قلندری
اگر آن خوشست‌تودرخوری | وگر این بدست مرا سزا
بگذر ز منزل مـا و من | بنما بملـك فنا وطـن
فاذا فعلت بمثل ذا | فلقد بلغت بما تشا
سحری نگار ستمگرم | قدمـی نهاد بـه بسترم
فاذا رأیت جماله | طلع الصباح کانـما
لمعات وجهك اشرقت | و شعاع طلعتك اعتلی
زچه روالست بربکم | نزنی؟ بزن که بلی بلی
زجواب طبل الست او | زولا چوکوس بلا زدند
همه خیمه زد به در دلم | سپه غم و حشم بلا
چه‌خوش آنکه آتش‌حیرتی | زنیم به قله طور دل
فصککته و جعلته | متد کـدکا متزلـزلا
پی خوان دعوت عشق‌او | همه شب زخیل کروبیان
رسد این صفیر مهیمنی | که گروه غمزده الصلا
من و وصف آن‌شه‌خوبرو | که زدند صوت بلا برو

۱ـ این شعرها را ازصحبت لاری شمارده‌اند وبه‌آخر دیوان او نیز افزوده شده. ولی من جستجویی کردم و بودنش را از قرةالعین به باور نزدیك‌تـر دانستم. براون و دیگران یـاد این شعرها را کـرده‌اند. ولی همه آن ها را در دست نمیداشته‌اند. به‌نقل ازکسروی، بابیگری ص۱۱۱.

بنشاط و قهقهه شد فـرو — کـه انـا الشهید بکربلا

چو شنید نالهٔ مرگ من — پی سازمن شد وبرگ من

فمشی الا مـهر ولا — وبکی علی مجلجلا

هله‌ای گروه امامیان — بکشید هلهله این زمان

که ظهور دلبر ما عیان — شد و فاش وظاهر و برملا

گرتان بود طمع لقا — ورتان بود هوس بقا

ز وجود مطلقه مطلقا — بر آن صنم بشوید لا

«تو کمان کشیده‌ودر کمین — که زنی به تیرم ومن غمین»

«همه غمم بود از همین — که خدا نکرده خطا کنی»

تو که فلس ماهی حیرتی — چه زنی ز بحر وجود دم

بنشین چو «طوطی» ودمبدم — بشنو خروش نهنگ لا

نامه‌ای به‌خط قرة‌العین به

ملامحمدتقی برغانی

جسد یکی از قاتلین بهائی پس از دار آویخته شدن درمیدان **پای قاپق تهران**

فصل هفتم

پاره‌ای از گفتارها و اصول باب

باب به‌این گفتهٔ خود نسخ قرآن و احکام آن‌را واجب قرارداده ، متن معرب گفته باب چنین است (ترجمه‌آن معرب. م)

«هـرکس بر شریعت قرآن بوده تا شب قیامت ناجی می‌باشد» یعنی از روز ساعت و آن ساعت دو و یازده دقیقه ازغروب خورشید روزچهارم و اول شب پنجم ماه جمادی‌الاول سال ۱۲۶۰ هجری است؛ زیرا درآن‌وقت ابتدای اظهار امرباب و اعلان دعوت وی بوده است و مقصود ازبعث و حشر و نشر قیام وی بدعوت خود می‌باشد بنابراین هرکس ازاین تاریخ از اطاعت اوامر او سرپیچی کند وگفته های اورا نپذیرد محکوم به‌فسق و عصیان خواهد بود وکسی‌که بـا او مخالفت‌کند کافر جاهد وخونش هدر است، نهایت ملاقات خداوند ، ملاقات باب است و آن برزخ مذکور درقرآن است؛ زیرا آن‌بین موسی و عیسی و محمد است نه‌آن‌چه مسلمین می‌گویند[1] مرگ کنایه از فناء در لقاء باب می‌باشد ، تمام مـوجودات به‌تکلم باب

۱ـ معلوم نیست چگونه باب میان موسی وعیسی ومحمد بوده ! خوانندگان گرامی باید ببخشید ازاین‌گونه عبارات نامفهوم دربیانات باب فراوان است .

آفریده شدند ،گفته هیچ ممکنی مانندگفتهٔ باب نیست؛ زیرا تمام اشیاء بگفته شجره حقیقت (یعنی باب)آفریده شده ومی‌شود چنان که در«بیان» مذکور است، باب مبدأ ظهور همه اشیاءاست نار ونور همیشه دور کلام اومی گردند.

می گوید : چنان‌چه محمد افضل ازعیسی می‌باشد پس بیان او نیز افضل از قـرآن است و می گوید: اف! پس اف برمسلمین و مؤمنین که در انتظار قائم منتظر از آل محمدند وهنگامی که اورا درخواب‌ببینند افتخار می کنند ولی اورا بدست‌خودشان درکوه (یعنی قلعهٔ چهریق درماکو) زندانی می کند و این یك معنی ازمعانی گفتهٔ محمد است که دربارهٔ من مـی‌گوید : (فیه سنة من یوسف یباع ویشتری) تـرجمه دراو سنتی ازیوسف می‌باشد که خرید وفروش می‌شود.[1]

باب تعلیم وتعلم وتدریس تمام علوم وکتب را غیرازکتاب‌های خودش‌حرام کرده است چنان که بدین مطلب گواهی می‌دهدآن چه میرزا حسینعلی بهاء درکتاب اقدس خود درصفحه۲۲ ذکرنموده است. متن عبارت وی چنین است:

«خداوند شما را ازآن‌چه دربیان نازل شده که باید همه کتاب‌ها را فانی ونابود سازید معاف فرمود وما اکنون بشما اجـازه می دهیم کـه آن علومی راکه بحال شما مفید باشد بخوانید نه‌چیزی که منتهی به‌جداله درکلام شود واین ازبرای شما بهتر است اگرمعرفت داشته باشید.»

به‌این جهت بودکه مؤمنین به‌باب در زمان او وبعد ازاو قرآن وجمیع کتب علمی را ازفقه وغیرآن می‌سوزانیدند وبه خواندن‌کتب باب اکتفا می کردند تابهاء قیام‌کرد وحکم باب را نسخ نمود چنان که سابقاً گذشت .

پس باب موضوع ازدواج را محدود نمود وفقط‌آن‌را مشروط‌برضاءزوجین

۱ـ معلوم نیست باب این حدیث را ازکجا نقل‌کرده و چگونه باب مانند یوسف خرید وفروش شده است .

قرارداد ورضایت ولی یا وکیل و شهود درمورد اولیاء را معتبر ندانست ولی بهاء این حکم را نیزنسخ کرد .

متن عبارت اقدس اینست : ازدواج در کتاب بیان برضایت طرفین محدود گشته و چون ما می‌خواهیم دوستی و اتحاد عباد برقرار باشد؛ آن را بعد از رضای طرفین مشروط به‌اذن پدر ومادر قراردادیم تاکینه وعداوتی میان مردم حاصل نشود، ما مقاصد دیگری هم دراین حکم داریم واین کار مطابق قضا واقع شد .

پس از آن خراب کردن جمیع بقاع و مزارهای گذشتگان از انبیاء و مرسلین و اوصیاء آن‌ها و هم‌چنین خانه کعبه وقبر پیغمبر و قبور سایرائمه و مشاهیر اسلام را واجب کرد و حکم داد که آن‌ها باید طوری خراب شود که سنگی برروی سنگی و خشتی برروی خشتی باقی نماند و برباییان واجب کرد که نوزده بقعهٔ دیگر بکیفیت مخصوصی که آن‌را در کتاب‌های خود توصیف کرده است بسازند، وآن‌هارا زیارت کنند، اسم اورا درآن‌ها یادکنند وهرکسی داخل آن‌ها می‌شود درامان باشد.

قصد باب ازنوزده بقعه این‌است که آن‌ها بنام نوزده‌نفر باشدکه هیجده‌تن از آن‌ها همان‌هائی بودندکه درحیات خودش آن‌هارا بخود اختصاص داده بود وآن‌ها را عدد حی می‌نامید و یك‌نفرهم خودش باشد که عدد نوزده تکمیل شود و بعد از خودش کسی که واجد صفات ومشخصاتی باشدکه آن‌هارا باعباراتی مانند لغز ومعما وکنایه ذکرنموده است.

بعدازآن حج بیت‌اله را باطل وبطور کلی نسخ کرد و وصیت نمودکه‌هرگاه مرد مقتدری درامت او پیدا شد؛ خانهٔ خدارا که درمکه می‌باشد خراب کند چنانچه سابقاً گذشت وهرکس استطاعت داشته باشد؛ خانهٔ محل ولادت اورا درشیراز حج کند. وتأکید کرده بودکه هرکس استطاعت داشته باشدآستانه درب آن‌خانه‌را بلند کند ودیوار وساختمانش را بالابرده و رنگ‌آمیزی ونقاشی کند و نبایدکسی او را ممانعت کند و اگر برای توسعهٔ آن عمارت احتیاج به زمین‌های اطراف آن پیدا شد کسی حق ندارد بگوید من مالك آن‌ها می‌باشم وقیمتش را بمن بدهید. و نیز حرام

نموده که اشخاصی که‌مستطیع نیستند درحج آن‌خانه از اشخاصی که مستطیع‌می باشند نیابت کنند بلکه برمستطیع‌ها واجب قرارداده که خودشان شخصاً بـه حج آن خانه بروند زنان را از حج آن خانه معاف داشته است مگر زن‌های متولد در شیراز را و آن‌ها را هم دستورداده که درشب طواف بجاآورند. ودر اواخر امر خود برمردان واجب کرد که ازعوض حج چهارمثقال نقد از سکهٔ بابیان بدهند کـه هرمثقال نوزده گندم (قریب به چهار درهم) می‌باشد واین را درمدت عمر یك دفعه قرارداد. ومقرر داشت که مبلغ فوق‌الذکر را به نوزده‌تن از خدام خانه‌اش بدهند و آن قطعه زمینی راکه وی درآن متولد شده است مسجدالحرام قرارداد. واجب‌ساخته‌بودکه هیجده مسجد دیگر با بنای عالی بسازند وهرقدر می‌توانند ولو بحداسراف آن‌هارا روشن نگاهدارند؛ زیرا روشنی اسراف وتبذیر ندارد. سپس سال را به نوزده ماه وماه را به‌نوزده روز تقسیم کرده بود. پس مجموع آن ۳۶۱روز می‌شود پس پنج‌روزدیگر هم بنام (پنج دزدیده) ودرعربی (خمسة مسترقه) وبعبارت دیگـر کبیسه بدان اضافه کرد ونام این پنج روز را ایام (هاء)گذاشت.

روزه را نوزده روز ازاول طلوع خورشید تا هنگام غروب قرار داده است وموقع آن‌را نوزده روز قبل ازتحویل خورشید به برج حمل مقررداشته است یعنی عید نوروز جمشیدی ایرانی را کـه با روز بیست‌ویکم هرسال خورشیدی میلادی موافق می‌شود عیدفطر قرارداده است وپنج روز کبیسه را قبل از دخول ماه روزه، مخصوص به‌لهو ولعب وعیش‌وطرب ساخت تا امتش بهره‌خودرا ازعیاشی بردارند وآن‌گاه مشغول روزه‌داری شوند[1]. تاآن‌که می‌گوید: هنگامی که باب ظاهرگردد؛ مادامی که مردم به‌وی ایمان نیاورند، اموال ونفوسشان برخودشان حرام خواهدبود وهرشهری که درعصر وی یا بعدازآن مفتوح گردد؛ جمیع اموالی که درآن موجود می‌باشد اگر از راه ستم جمع شده باشد؛ پس اگرباب زنده باشد؛ تمام‌آن‌هامال‌او

۱ــ این قضیه مرا بیاد کارناوال مسیحیان انداخت: آن‌هاهم قبل‌ازفرارسیدن موسم روزه؛ عید رفع قلم و مسخره‌بازی دارند. ــ دکتر یوسف فضائی، شیخیگـری،

خواهد بود واگر زنده نباشد، بکسی بدهند که بعد از وی امین او باشد واگر اموال از راه عدالت اکتساب شده باشد، پس اگر باب زنده باشد؛ خمس آن‌ها را به او می‌دهند وگرنه بدست نوزده نفر از امناء «بیت‌العدل» (بیت‌المال) می‌دهند تا بر طریق مساوات میان‌بابیان‌تقسیم کنند. وبقیهٔ آنرا سردارفاتح برای‌خودش‌برمی‌دارد. یا اگرمصلحت دید بر یاران و مددکارانش برحسب درجه و کار آن‌ها درقشون، قسمت میکند واگر اموال مذکوره ازمقدار حاجت قشون وسرکردگان قشون زیاد آمد، نیز بطور مساوی بر بابیان تقسیم می‌کنند حتی بچه شیرخواری که شش ماه بیشتر ازعمرش نگذشته باشد با دیگران مساوی داده می‌شود؛ زیرا این‌طور اقرب بصواب می‌باشد ولی تعمیر بقاع سابق‌الذکر براین تقسیم مقدم خواهد بود. واگر چیزی ازتعمیرات اضافه‌آمد؛ باید بنحو مذکور تقسیم شود. وهرگاه کافری چیزی به‌یك بابی‌هدیه‌کند؛ همین که‌آن‌چیز ازدست‌آن‌کافرخارج شد پاك می‌شود. وبرامت بابیه واجب است‌که از بقاع دنیا پاکیزه‌تر و نیکوتر و زیباتر آن را اختیار کنند. وبر هربابی واجب‌است‌که هرروز نوزده‌آیه ازآیات «بیان» را بخواند واگربروی مشکل باشد نوزده مرتبه این ذکررا بخواند **الله الله ربی ولااشرك‌بالله ربی‌احداً** وبر هرمرد بابی واجب است‌که تصویری بشکل «بها»[1] رسم‌کند وبرهرزنی ازآن‌ها که شکل دائره‌ای درست‌کند وآیاتی از «بیان» راکه برگزیده باشد درآن بنویسد وآن هیکل و دائره را درسفر وحضر با خود داشته باشد.

باب بربدر هرطفلی نمازی واجب قرارداده که در موقع ولادت‌آن طفل باید بخواند. برای این نماز پنج تکبیر قرارداده : بعد از تکبیر اول نوزده‌مرتبه **انا بکل‌آمنون** بعدازتکبیردوم **انابکل‌موقنون** بعدازتکبیرسوم **اناکل بالله‌محیون** بعد از تکبیر چهارم **انا کل بالله ممیتون** بعد از تکبیر پنجم **اناکل بالله‌راضون**. سپس نماز میت را واجب‌کرده ودرآن شش تکبیر قرارداده بعد ازتکبیراول نوزده مرتبه **اناکل‌بالله عابدون** بعد ازتکبیر دوم **اناکل‌لله ساجدون** بعد از تکبیر سوم

۱ــ بنظر می‌رسد که مقصود باب است.

اناکل‌لله قانتون بعد از تکبیر چهارم **اناکل‌لله ذاکرون** بعد از تکبیر پنجم **اناکل لله شاکرون** بعد ازتکبیر ششم **انا کل لله صابرون.**

وی واجب قرارداده است که اموات را دراحدهائی از بلور دفن کنند واگر بلور ممکن نباشد ازسنگ صیقلی. و نیز واجب کرده که در یکی از انگشتان میت انگشتری کنند که اسم خدا بر آن نقش باشد. وبرهرفردی ازبابیان واجب نموده که وصیت‌نامه‌ای برای خود بنویسد آن‌گاه اگرباب زنده باشد آن وصیت نامه را برای او وگرنه برای امنا او بفرستد تاآن‌ها، آن را تصدیق کنند وگرنه اعتباری ندارد.

باب مطهرات را پنج چیز بعدد (هأ) قرارداده :آتش، هوا، آب، خاك‌وکتاب خدا (یعنی بیان) کیفیت تطهیر به بیان چنین است :که هرقدر میسر باشد اسم نقطه (یعنی باب) را با ۶۶ مرتبه آیهٔ تطهیر بقصد تطهیر بر آن چیز نجس بخوانند پس آن نجس پاك می‌شود.

آیه تطهیر این است: **الله اطهر** ونیز با هر کدام از عناصر اربعه که خواستی چیز نجسی را تطهیر کنی بایدآیهٔ تطهیربخوانی. بدن هرمرد بابی و زن بابیه را طاهرومطهر قرارداده است. خونی که از دهن می‌آید پاك قرارداده است، مدفوعات حیوانات چرنده وغیرچرنده‌را پاك قرارداده، برهرفحاش‌وناسزاگوئی واجب‌کرده که به باب یا امناء وی دیه بدهد، پرداختن این دیه واجب قطعی می‌باشد؛ ولی فحش دهنده خودش دیه را باید بدهد وکسی نمی‌تواند ازاو مطالبه کند مقدار دیه، برای هرفحشی، نود وپنج مثقال طلا می‌باشد. بر هیچ مرد بابی و زن بابیه‌ای جائز نیست که دراموال منقول واملاك غیرمنقول خود تصرف کند و بهره‌برداری نماید اگرچه بمقدار تسع تسع وعشرعشرباشد؛ مگرآن‌که باب یا امناء وی آن ها را پاك کرده باشند کیفیت پاك‌کردن بسته بنظر باب و امناء وی می‌باشد، کسی حق ندارد به‌آن‌ها ایرادکند که چرا این‌گونه رفتار می‌کنند وچرا این‌چنین پاك می‌کنند، بلکه آنها هستند که می‌توانند به‌همه‌کس ایرادکنند. هرکسی دعوت باب را بشنود وبه وی ایمان نیاورد تمام اموالش برباب وامناء وی حلال ومصادره می‌شود. سپس بر

هرفرد بابی واجب قرارداده که هر روزی ازماه نود وپنج مرتبه ذکری از اسماء خداوند را بخواند و برای روز اول ماه الله اعظم و برای روز دوم الله اقدم را اختصاص داده است وهم‌چنین تا روز نوزدهم سپس برمیگردد بمانند اول. تراضی درمعاملات را درقیمت جنس ومدت وکم و زیادآن، اساس دادوستد قرارداده است واحد وزن طلا را مثقال وهرمثقالی را نوزده نخود قرارداده واین مثقالی‌که نوزده نخود می‌باشد به ده‌هزارجزء تقسیم کرده است‌که هر جزئی را یك دینار، نام‌گذاشته واین مبلغ اکنون با قریب به‌ده‌فرانك مساوی می‌باشد. قیمت واحد کاری راکه با نقره سنجیده می‌شود یك مثقال نقره خالص قرارداده‌که به هزاردینار تقسیم می‌شود برهرکسی‌که یك‌سال مالك نصاب باشددادن زکوة را واجب نموده حدنصاب ۵۴۱ مثقال طلا یا معادل قیمت این مقدار طلا ازنقره می‌باشد. برمالك این مقدار واجب است‌که از هرمثقال طلا پانصد دینار و ازهر مثقال نقره پنجاه دینار، به‌خود باب در حیاتش وبه أمناء اوبعد ازمردنش، بپردازد.

برپیروان خود واجب نموده‌که بعد از او تعدادکتاب هایش از نوزده مجلد زیادتر نسازند. خودش‌آن ها را بدین طریق تقسیم نموده : برای آیاتش سه مجلد، برای مناجاتش سه‌مجلد، برای تفسیرش شش‌مجلد، برای علوم وفنون مختلفه‌ای‌که تدوین کرده است شش مجلد.

برای نویسندگان و استنساخ‌کنندگان درتعداد حروفی‌که می نویسند حدودی مقرر داشته وآن چنین است: هرسی‌حرف را یك بیت و هر ده اعراب را یك بیت بنامند، حتم و واجب نموده‌که‌کتب وی را با مرکب سرخ نه‌سیاه بنویسند.

برای سلام وتحیت قواعدی بدین‌قرارمعین کرده است: که اگر یك‌نفر بابی بر یك‌نفر یا برجماعتی وارد شود؛ باید مبادرت به‌گفتن الله‌اکبرکند وآن فرد یا جماعت درجوابش «الله‌اعظم» بگویند. واگر یك‌زن بابیه بریك‌نفر یاجماعتی وارد شود؛ «الله‌ابهی» بگوید وآن نفر یا جماعت درجوابش «الله‌اجمل» بگویند.

اساس ازدواج را چنانچه‌گذشت بررضایت طرفین قرارداد و صیغهٔ عقد را

بـدین وجه مقرر داشته است: «اناالله رب‌السموات و رب‌الارض رب کل شی رب مایری و رب مالایری رب‌العالمین» پس مهر را ذکـر کند و زن هـم این جمله را بعینها بگوید. و بعداز آن قبالهٔ نکاح را بنویسند و زوجین آنرا مهر کنند تا میان آن‌ها وثیقه باشد. پس در اواخر، نه اوائل امرش تصویب نمود کـه فقط شهودی حاضر باشند. حداقل مهر را برای شهریان نوزده مثقال وحداکثر را نود و پنج مثقال طلا و برای دهاتیان همین مقدارنقره معین کرده است. اگر کسی بخواهد مهررااز حداقل اضافه کند باید نوزده نوزده اضافه کند تا بحداکثر برسد، و اگـر ازاین قرار حتی یك قیراط اضافه‌شود عقدباطل خواهد بود.

طلاق را بدست مرد قرارداد و بیان وی در این موضوع چنین است: اگـر زوج از زوجه‌اش انصراف پیدا کرد وعزم برطلاق حاصل کرد؛ پس بر وی واجب خواهد بودکه نوزده ماه یعنی یکسال تمام از او کناره‌گیری کند، پس اگر در خلال این مدت پشیمان گردید، وازعزم خود منصرف شد؛ به‌همان‌حال باقی خواهند ماند، وگرنه بعدازانقضاء نوزده‌ماه طلاق می‌دهد وهنگامی که طلاق واقع‌شد دیگررجوع بزوجهٔ مطلقه جائز نیست مگر بعدازگذشتن نـوزده روز. هرزنی را می‌شود نوزده مرتبه طلاق داد وسپس حرام ابدی می‌شود.

چنان که‌گذشت خوانـدن کتب آسمانی قبل از ظهور خـود را، حرام‌کرد و سوزانیدن آن‌ها وجمیع کتب علمی را واجب قـرارداد. هـراستدلالی را بغیر کتب خودش لغو و باطل دانسته، و نقل هر معجزه و کرامتی را غیر ازآیات کتاب خود ممنوع کرده. مکرر تصریح نموده که دین وی تا سال‌هائـی بعدد حروف المستغاث (دوهزار وسی‌ویك‌سال) باقی خواهد بود، وهرکسی درخلال این مدت ظاهرگردد وکتاب وآیات یا احکامی بیاورد هرکس باشد هرگز ازاو نباید قبول‌کرد. واگربعد ازاین مدت «من یظهره‌الله» یعنی کسی که خدا اورا ظاهر خواهدکرد، ظاهر شود و آیاتی بیاورد وامرجدیدی را مدعی گردد؛ پس معارضه وممانعت با او روا نخواهد بود: زیرا معارضه ومخالفت با وی باب را محزون می کند.

باب پوشیدن لباس حریر و استعمال طلا و نقره را از برای مردان و زنان جائز دانسته و بر هر فردی از پیروانش واجب دانسته که انگشتری از نقره و نگین عقیق سرخ که بر آن «قل الله حق و مادون الله حق و کل له عابدون» منقوش باشد در دست کنند.

زدن شاگردانی را که سنشان از پنج سال کمتر باشد بر معلم و مؤدب حرام کرده و زدن آن‌ها را که عمرشان از پنج سال بالاتر باشد باعصا جائز دانسته اما بشرط آن که بیش از پنج ضربت نزنند و ضربت بر گوشت بدنشان اصابت نکند، بلکه بر اطراف لباسشان بخورد و اگر بیش از پنج ضربت بزنند و یا بر گوشت بدنشان بزنند، پس اگر زننده متأهل باشد، براو نوزده روز مجامعت با عیالش حرام می‌شود، و اگر عزب باشد، باید نوزده مثقال طلا به‌باب، و بعداز او به‌أمنائش بدهد.

باب دستور داده که شاگردان برروی کرسی بنشینند، و به‌آن‌ها اجازه داده شود تا در ایام عید بازی کنند. و نیز امر و مقرر داشته که در مکان خانه محل ولادتش درشیراز عمارتی بسازند که نودوپنج در داشته باشد، برای هریك ازخانه‌های امناء وی پنج در و برای خانه‌های سایرمردم یك در باشد.

روزاول فروردین ماه فارسی راکه موافق با بیست ویکم مارس فرنگی غربی می‌شود و روز اعتدال بهاری وعید نوروز ایرانیان است، عیدفطر ومخصوص بخود قرارداد و عید رضوان نامیده است.

برپیروان خود واجب نموده که هرقدر ممکن باشد از نعمت‌ها فراهم سازند ودراین عید ازآن‌ها استفاده کنند بشرط این که از پنج نوع بیشتر نباشد.

مدت این‌عید نوزده روز، وچنانچه ذکرشد، روز اول مخصوص بخود باب وروزهای دیگر برای هیجده‌نفر امنای وی که بعدد حروف حی وملقب به اصحاب حی یا شهدای حی می‌باشند اختصاص دارد.

در شب عید خواندن این ذکر «شهدالله انه‌لااله‌الاهوالمهیمن‌القیوم» را ۳۶۶ مرتبه واجب ساخته. روزهٔ روز اول نوروز را حرام مؤکد نموده روزهٔ نوزده روز قبل از اعتدال بهاری یعنی انتقال خورشید از برج حوت ببرج حمل را از طلوع

خورشید تا غروب آن واجب نموده است.

پیروان باب هرسال چه درحیات او و چه بعد از مماتش روز اول محرم را تعظیم می کنند : زیرا این روز روز ولادت باب می‌باشد . سابقاً بابیان در این روز بلهو ولعب وفحشاء ومنکرات قیام می کردند، ولی اکنون به‌عوض آن‌ها به زیارات وتحیات وحلوا دادن و امثال آن می پردازند.

اگر یکی از بابیان ببیند که زیدی به‌عمرو بابی ظلم وستم یا تعدی و تجاوز می کند باید به‌جلو گیری مبادرت کند وجلو ظلم آن ظالم وتعدی آن متعدی را بگیرد واگر تجاهل و تغافل کند یا درجلو گیری از آن سستی کند؛ نوزده روز زنش بر او حرام می‌شود، وسپس واجب میگردد که خودرا بدادن نوزده مثقال طلا ازاین گناه پاك کند، و اگر قدرت نداشته باشد به همین اندازه نقره بدهد ،کفارهٔ مذکوره بشهدای بیان داده می‌شود تا آن‌ها برفقراء یا اذان گویان قسمت کنند، و چنانچه هیچ گونه قدرت مالی نداشته باشد پس باید نوزده مرتبه استغفار کند تا زنش بر او حلال گردد.

هر کار گری هنگام شروع کار باید چنین بگوید: «لاعملن هذالله رب السموات والارض و رب مایری و رب مالایری رب العالمین». جائز است این جمله را فقط به‌قلبش خطور دهد.

برهرفردی ازپیروانش واجب کرده که شبی ازسال، خودرا خالص کند. این شب را لیل **واحد** نامیده . ابتدای این شب ازغروب خورشید تا غروب خورشید روز بعد است. برای ذکر این مدت واجب‌است: فقط یکی ازاسماء خدارا انتخاب کند، وپی درپی آن را بخواند. این مدت نباید کم وزیاد شود.

برهرفردی ازپیروانش واجب کرده که در هر ماهی شکلی رسم کند که دارای نوزده خانه باشد، پس آن خانه‌ها را ازاین ذکر «الله‌اعظم-الله‌اظهر» و امثال آن پر کند واین طلسم را تا آخر ماه باخود همراه بدارد. ماه دیگر نیز به همین قسم تا آخرسال .

برهرپادشاهی که متولی امرباشد واجب نموده که قصرمجللی بنام باب برای خودش بسازد، قصرمذکور باید نود وپنج درخروجی ونود در ورودی داشته‌باشد، وپادشاه فقط دراین قصر نه درقصور دیگر استقرار پیدا کند.

پاره‌ای ازاحکام باب به‌تفصیل:

سید باب آئینی وضع کرد که مدت دوام و عمرآن در حدود ۱۰ سال طول کشید و پس از آن، بوسیله بهاءالله نسخ شد و بیشتر احکام وحدودش لغو و باطل گردید؛ ولی با این وصف دارای احکام و حدود بسیاری است. البته باید گفت که باب مدت دوام آئین خودش را هزارسال پیشنهاد کرده بوده است، حال نگاهی به احکام وی .

احکام ارث:

باب، مهم‌ترین احکامی که درآئین خودآورده، مربوط به‌ارث است، که همهٔ موادآن با مواد ارث دین اسلام، مغایر ومخالف است[1].

باب، درکتاب بیان، وارثان مرده را هفت‌گروه شمرده که یکی ازآنها خود مرده است که اگر وصیت کرده باشد، می‌تواند یک‌سوم اموال را بخود اختصاص دهد؛ واین حکم را در واحد هشتم کتاب بیان، هم به‌عربی و هم به‌فارسی، چنین نوشته است:

«وان فی الثالث ماانتم من ملك‌الله تورثون. فلتنقسمن بماقدقسمنا بینکم لعلکم انتم‌بماقد اردنا فی‌اعداد یوم ظهورالله انفسکم فیهاتدخلون..

۱ــ شیخیگری، بابیگری.

یحب کل نفس ان یورث لوارثه تسعة عشر اوراقاً[1] مـن القرطاس اللطیفه وتسعة عشرخاتماً ینقش علیها اسماءالله وان لایورث من المیت الاابیه وامه[2] و زوجته وابنه واخیه و من علمه وبعد مایصرف لنفسه مـن نفس ماله علی مایعرف نفسه».

بعد درقسمت فارسی، این آیات را چنین ترجمه وتفسیر کرده است:

«ملخص این باب آن که از آن‌جائی که مراتب توحید درهفت حرف تمام می گردد که حرف اثبات باشد، ازاین جهت حکم شده که ارث نبرد ازمیت به‌سرحقیقت مگرهفت نفس چنان که در رتبه هر صفتی هفت مرتبه می‌توان خدا را باآن صفت خواند، مثل : اوحد، وحاد، وحید، متوحد، موحد وموحد [اولی به‌فتح حا و دومی به کسر]؛ از این سراست که این نوع تقدیر شده است».

ترجمه‌ی جملات عربی احکام ارث، که نقل شد، چنین است :

همانا دوسوم آن‌چه شما ازملك خدا ارث می‌برید ، باید میراث را آن‌چنان که ما میان شما تقسیم کرده‌ایم قسمت کنید ، شاید شما به‌آنچه ما خواسته‌ایم درشماره‌های روزظهورخدا نفسهای شما در آن داخل‌شوند

۱ــ این جمله‌ی عربی باب «تسعة عشر اوراقاً» طبق قواعد نحو عربی غلط است، زیرا بایستی معدود وتمیز عدد از ۱۱ تا ۹۹ بصورت مفرد مانند : «تسعة عشر ورقة» باشد.

۲ــ همچنین این جمله نیز غلط است: زیرا طبق قواعد نحو عربی در باب استثنا، بایستی این‌جمله چنین باشد: «لایورث من المیت الا ابوه و...»(بنقل ازمنبع قبلی)

برهرکس واجب است که برای وارث خود نوزده ورق ازقرطاس‌لطیف ونازك ونوزده انگشتری، که بر آن‌ها نامی ازنام‌های خدا نقش شده‌باشد، میراث‌گذارد؛ واین که ارث نمی‌برد ازمرده مگر پدر، مادر، زن، فرزند، برادر، خواهر ومعلمش وآنچه صرف می‌کند برای خود از دارائی‌اش آن اندازه‌که برای خود لازم می‌داند.

باب، دراین آیات روشن نکرده است‌که : این هفت طبقه وارثان، یکسان هستند ویا در ارث بردن با هم متفاوتند؟ این ابهام باقی بود تا این‌که بهاءالله آن را برطرف‌کرده وما درجای خود به‌آن اشارت خواهیم‌کرد ، ولی دراین‌جا این حکم جالب است‌که سید باب، زوج را ازمیراث زوجه محروم‌کرده است؟!

در مورد حجاب و زن

دیگر از احکام و قوانین جالب آئین باب، تصریحی است‌که او در باره‌ی تساوی حقوق زن و مرد و رفع حجاب از زنان، کرده است واین دستور او یعنی رفع حجاب، درکتاب «تفسیرسوره‌ی یوسف» بیان شده است. دربارهٔ حکم تساوی حقوق زن ومرد، درباب دهم از واحد هشتم‌کتاب بیان، چنین‌آمده است:

«فی‌ان‌الذی ربی فی‌الطایفة حل له‌النظر والتکلم سواء کان ذکراً اوانثی...».

ترجمه: دراین که‌کسانی که درمیان پیروان ما پرورش یابند، چه مرد باشند وچه زن حلال است بهمدیگر نگاه‌کنند و سخن‌گویند ...

ونیز در واحد دهم‌آن‌کتاب‌گوید :

«قل فی‌الثانی ان‌الله قداذن الذین آمنوا فی‌البیان من‌الحروف والحروفات ان ینظرون الیهن وهن ان ینظرن الیهم اذاشاؤوا اویشأن من غیر ان یشهدوا اویشهدن مالا یحب‌الله فی‌نظرتهم و نظرتهن والله یریدان یخلق بینکم وبینهن ما انتم به فی‌الرضوان تتحاببون...»

ترجمه: بگو در دوم، که خدا درکتاب بیان‌به‌مردان مؤمن اجازه داده است که به‌زنان نگاه کنند وبه‌زنان هم اذن داده، که اگر خواستند به مردان مورد علاقه‌ی خود نگاه کنند. ولی نباید به‌آن‌چه‌که خدا دوست ندارد، نگاه کنند. خدا می‌خواهد آن‌چنان زنان و مردان آزاد باشندکه دوست دارند دربهشت چنان باشند.

ونیز درتفسیر سوره‌ی یوسف سید خطاب به‌قرة‌العین چنین نوشته است :

«یا قرة‌العین فاذن علی حوریة‌الفردوس باللبس‌الحسن والقناع الحریرالحسن ثم اذن لخروجها من قصرها علی هیأة‌الحوراء فی‌الارض وحده و اسمعها نفحات قدسك علی سریرالعرش والافلاك لعله اهل‌السکر من اهل‌الارض ینتهون من امرك اقل رأس شعرات التی قد جعل‌الله فی خلف شعرها...»

ترجمه: ای قرة‌العین، به‌زنان اجازه داده شد، که مانند حوران بهشتی، لباس‌های حریر بپوشند وخودرا بیارایند وبصورت حوران‌بهشت ازخانه‌هایشان بیرون‌آیند و میان مردان وارد شوند، و بدون حجاب بر صندلی‌ها بنشینند...

باب، وضع زنان مغرب زمین را برای زنان ایران پیشنهاد کرده است، چنان‌که خواهیم‌گفت منشأ این حکم سید باب دربارۀی آزادی همه‌جانبه‌ی زنان

دراجتماع و تساوی آن‌ها با مردان، شاید از کتاب جمهوریت افلاطون گرفته شده باشد.[۱]

حکم آزادی ارتباط زنان با مردان بیگانه

سید باب، پارا ازاین‌هم فراتر گذاشته واین اجازه را به‌زنانی که شوهرانشان عقیم بوده باشند، داده است که : بامردان دلخواه خود ارتباط برقرار کنندتابتوانند دارای بچه وفرزند باشند. او، این حکم را درباب ۱۵ ازواحد چهارم کتاب بیان، چنین نوشته است :

«ثم الخامس من بعدالعشر فرض‌الله علی کل نفس ان یستبقی نفسه من نفس فلتقربن بینهما بعد ماقضی احدی عشر سنة ومن یقدر ولا یقترن یحبط عمله وان یمنع احدهما الاخر عن‌الثمرة یختارن الی ان یظهرالثمرة ...»

ودرباب ۱۵ از واحد هشتم دنباله‌ی مطلب را چنین نوشته است :

«... فرض لکل احدان یتأهل لیقبی عنها من نفس یوحدالله ربها ولابدان یجتهد فی‌ذالك وان یظهرمن احدهما مایمنع عن ذالك حل علی کل واحد باذن دونه لان یظهر عنه‌الثمرة».

درقسمت فارسی بیان این حکم‌را چنین ترجمه وتفسیر کرده است:

«ملخص این کلام آن که: در عالم ثمراتی، که خداوند، بعد از

۱ـ ایضاً.

ایمان به‌او وحروف واحد و آنچه دربیان نازل فرموده، اخذ ثمره [یعنی فرزند] است از وجود خود که بعد از موت، او را ذکر کند بخیر، و امر شده دربیان، به‌اشد امرحتی آن که اذن‌داده شده که اگرسبب منع درطرفی مشاهده شود [یعنی اگر یکی از زن یا شوهر عقیم باشد] اختیار اقتران با دیگری [ارتباط با دیگری] اذن داده شده ، ولـی باذن زوج [شوهر] تا آن که ثمره از وجودآنها ظاهر گردد...».

احکام نجاسات:

سیدباب، دربارهٔ احکام مطهرات ونجاسات تغییراتی درآن احکام دین اسلام داده وآن‌هارا جزءآئین خود قرارداده است، بدین معنی که : چیزهائی را در دین اسلام،که نجس شمرده شده‌اند، پاك وطاهر گردانیده و ایـن به اصطلاح آیه‌هارا ، درباب ۱۶ از واحد ششم کتاب بیان، چنین نازل کرده است:

« فی حکم طهارة مایخرج مـن الفارة وعـدم فرض تحرزعنه و کذالك الحکـم فی الحیوان الذی یطیر فی اللیل والذی یسمونه به ابابیل. ملخص این باب آن که صعب شده بود بر کل مؤمنین ازمایخرج‌من الفارة، اومایطیر باللیل، اواشباه ذالك براین که بأسی نیست ولی از جهت لطافت ونظافت تحرزمحبوب‌بوده وهست، مانع ازطهارت نمی‌گردد، درهرحال نظر برمطهر کرده که محتجب ازمبدأ نمانی.»

مفهوم این آیات این‌است که: فضله‌ی موش‌وفضله پرنده‌ی‌ابابیل یعنی پرستو و مانند آن که در اسلام نجس بود و ازاین‌جهت مؤمنین در ناراحتی بسرمی‌بردند، پاك گردید وهم‌چنین فضله‌ی خفاش مطهرشد.

معلوم نیست که سیدباب ازمیان همه‌ی نجاسات، تنها فضله‌ی موش وخفاش

را پاك فرموده است؟! اصولا تاکنون کمتر کسی فضله‌ی خفاش را دیده است.

و درجای دیگر بیان[1]، حکم نجاست را از نطفهٔ انسان برداشته و چنین نوشته است:

«فی ان ماء الذی انتم به تخلقون قدطهرة الله فی الکتاب. ثمره‌ی حکم اینست: منی مطهر شده که کسی درحق آن نیر اعظم [یعنی من یظهره الله] دون خطور طهارت نکند.»[2]

ترجمه: در باب آبی که شما بوسیله‌ی آن آفریده می‌شوید، خداوند در کتاب بیان آن را پاك وطاهر گردانید. علت این حکم هم آن بوده است که بعدها **«من یظهره الله»** مهدی موعود آئین باب و قرار بود که درآینده دورظهور کند، ازنطفه‌ی پاك وطاهر بوجود آید. همچنین سید باب کافران را، یعنی کسانی که بدین او درنیامده‌اند، پاك گردانید.

اقسام مطهرات

سیدباب، درباب چهارم از واحد پنجم کتاب بیان اقسام و شماره مطهرات (پاك کننده‌ها) را دوازده نوع شمرده و چنین نوشته است:

«ملخص این باب آن که خداوند عالم ازفضل وجود خود، امر به مطهریت مظاهر معدوده فرموده ... مظاهری که مطهر هستند، اول ایمان به بیان است که مبدل می‌فرماید جسد اورا بطهارت، وثانی نفس کتاب‌الله [یعنی بیان] هست، همین‌قدر که بلقاء آیه‌ای ازآن واقع شد شیئی ظاهر می‌گردد، و ثالث اسم است، که شصت وشش مرتبه که **«الله اطهر»** بر

۱ــ سیدعلی محمدباب: بیان، باب پانزدهم.

۲ــ بیان، واحد پنجم، باب پانزدهم.

شیئی نجس خوانده شود، طاهرمی گردد.
چهارم قطع نسبت از غیراهل بیان و وصل او با اهل بیان است، پنجم شجره‌ی حقیقت‌است دریوم ظهور او[منظور خود وجودباب‌است] و کل آثار او، ششم عناصر اربعه ـ [آب، خاك، هوا و آتش] است هفتم شمس است، هشتم مایبدل کینونیته [یعنی انقلاب ماهیت شیئی] که کل این‌ها در وقتی پاك کننده هستند که عین نجاست ازشیئی زایل شده‌باشد، ونهم دمیکه [خونی که] ازدهن بیرون می آید ... بأسی نیست بر نفس نمازگزار اگرموئی از حیوانی نزد او باشد ، مثل اسبابی که ازفرنگ می آورند ... کل این‌ها برای آن است که مردم در سعه‌ی رحمت خدا باشند.»

بعضی ازاین مطهرات، مانند، ایمان، خورشید وانقلاب ماهیت شیئی نجس، از دین اسلام ودرمیان بقیه‌ی مطهرات، پاك کننده بودن عناصر اربعه، ـ یعنی ـ آب، خاك، هوا و آتش نیز از زردشتیان اقتباس شده است.[1]

حلال بودن رباخواری

سیدباب وهمچنین بهاءالله احکام بیع وتجارت را یکجا ازدین اسلام اقتباس کرده، وثبوت آن را موکول به‌رضایت متعاملین دانسته‌اند. ولی سیدباب بیع‌ربوی را، که دراسلام سخت بحرمت آن حکم شده است، حلال شمرده و در باب ۱۸ از واحد پنجم بیان دراین‌باره چنین گفته است :

«الباب الثامن عشرمن واحدالخامس فی البیع والشری اذاتحقق ـ الرضا بینهما بای نحوکان ولوکان بنفس العمل یصح البیع والشری من

۱ ـ ایضاً.

صغیراو کبیرویجوزالتنزیل بین من یتجرعلی‌مایرضی بین‌المشتری‌والبایع وهوالی رجل علی بهاء».

خود باب این آیات را ترجمه کرده و چنین گفته است:

«ملخص این باب آن که خداوند اذن‌فرموده دربیع وشری بتحقق رضا میان آن‌ها واذن فرموده صغیر و کبیر وحرومملوك را، و همین‌قدر که استعلام رضا شود ازطرفین بیع وشرا صحیح‌است دربیان، اگرچه‌باشاره ویا نفس عمل باشد و اذن فرموده خداوند تجار را درتنزیل، که معمول و دأب است امروز مابین ایشان و اذن داده بر آن که : تناقص وتزاید باجل در معاملات خود قراردهند، تا آن که کل درسعه باشند و از فضل حق شاکر.»

منظور از «تنزیل». که سید باب آن را جایز و حلال شمرده و مردم را به‌وسیله‌ی این اجازه ، شاکر از فضل حق گردانیده، همان «بیع ربوی» است. بهاءالله هم این فصل خدا و جواز بیع ربوی را ، درکتاب «اشراقات» خود چنین نوشته :

«این که سؤال ازمنافع وربح ذهب وفضه [طلا ونقره]شده‌بود، چند سنه قبل‌مخصوص اسم‌الله زین‌المقربین علیه‌بهاءالله‌الابهی[یعنی‌باب] این بیان را ازملکوت رحمان ظاهر قوله تعالی اکثر از ناس محتاج باین فقره مشاهده می‌شود، چه اگرربحی در میان نباشد ، امور معطل و معوق خواهد ماند. نفسی[کسی]که موفق شود باهم‌جنس خود و یا هم‌وطن، مدارا نماید ویا مراعات کند، یعنی قرض‌الحسنه بدهد، کمیاب است لذا فضلا علی‌العباد «ربا» را مثل معاملات دیگر که مابین ناس متداول است

قرارفرمودیم، یعنی ربح نقوداز این حین، که این حکم مبین ازسماءمشیت نازل شده حلال وطیب وطاهر است تا اهل ارض به کمال روح و ریحان وفـرح و انبساط بذکر محبوب عالمیان مشغول باشند... علمای ایـران اکثری بصد هزار حیله و خدعه‌ی شرعی بخوردن «ربا» مشغول بـودند ولاکن ظاهر آنرا به گمان خود، بطراز حیلت آراسته می نمودند، ـیلعبون باوامرالله واحکامه ولایشعرون ـ ولاکن این امر باید با عـدل و انصاف واقع شود، قلم اعلی درتحدیدآن توقف نموده. حکمةمن الله وسعه‌لعباده».

موضوع چشم گیری که درحکم باب دربیع وشری دیده می‌شود، این است که: هیچ گونه قید وشرطی برای تجارت ومعامله وخریدوفروش قایل نشده وگفته: به‌هر گونه وبه‌وسیله‌ی هر کس ـ حتی کودك ودیوانه ومملوك ـ که واقع‌شود، بدون تعیین ثمن ومثمن وشروط متعاقدین ودیگر شرایط، درست است.

کیفیت نمازخواندن

سیدباب کیفیت نمازخواندن را، که مسلمانان‌انجام می‌دهند،دیگر گونه‌ونماز تازه‌ای پیشنهادکرد که هم‌اکنون بابیان و بهائیان آن را می‌خوانند کـه چون‌بسیار مفصل است وذکر آن موجب ملال می گردد دراینجا تنها به‌یك‌مورد بسنده می کنیم : «باب» علاوه براین که نمازمسلمانان را تغییر داد، حکم بحرمت برپاـ داشتن «نمازجماعت» کرد وآنرا حرام‌گردانید، ودرقسمت فارسی بیان‌آنرا بدین مضمون گفته است:

«امامان جماعت در هر دینی، ادعا می کردند کـه مظهر پیامبر و خدایند و در جلوی مردم می‌ایستادند، و خود را در عبادت خدا، شریك و انباز قرار می‌دادند؛ ازاین‌رو، ما دردین جدید خود ، برای جلوگیری

ازچنین شرکی، نماز جماعت را حرام کردیم».

او، تنها نماز میت را بصورت جماعت جایزدانسته و گفته است:

«... فی‌حرمة صلواةالجماعة الاالمیت فانکم تجتمعون ولاکن فرادی تقتصدون» یعنی- نمازجماعت حرام است، مگر نمازمیت. هنگام خواندن نمازمیت دریکجا جمع‌شوید؛ ولی نماز خودرا فرادا [انفرادی] نیت کنید»[1].

بهاءالله نیزاین حکم باب را درآئینش پذیرفته ودرصفحه ۶ کتاب اقدس این جمله را، برای‌آن نازل‌کرده است :

«کتب علیکم‌الصلواة فرادا قدرفع حکم‌الجماعة» یعنی نماز خواندن برشما واجب ونوشته شد بطور فرادا. زیراکه حکم جواز نماز جماعت، برداشته شد.[2]

شاید علت این که باب وبهاء، نمازجماعت را حرام‌کردند، این باشدکه‌آنان کینه‌ی سختی نسبت به‌آخوندها و امام جماعت‌های شیعی داشتند ؛ و بدین وسیله خواسته‌اند عمل‌آن‌هارا، شرك به‌خدا جلوه دهند.که از این طریق هم ازآن‌ها انتقام بگیرند وهم، مردم را ازآن‌ها متنفرگردانند. الله‌اعلم به‌حقایق‌الامور؟

احکام مناسك حج:

باب و بهاءالله، در ایجاد آئین‌های تازه‌ی خود ، در بیشتر احکام و عبادات

۱ــ سیدعلی محمدباب : بیان، باب نهم ازواحد نهم.
۲ــ میرزاحسین‌علی بها، اقدس، ص۶.

کوشیده‌اند ازاحکام وعبادات دین اسلام تقلید کنند و احکام و پرستش‌هائی همانند، ولی درصورت مخالف آن‌ها برای مؤمنان آئین خود تشریع کنند، تادرهیچ موضوع ومسأله‌ای، ازدین اسلام کمترنداشته باشند بعلاوه‌ی چیزهای تازه‌ای که، خودشان ابتکار و ابداع کرده‌اند.

ازاین‌رو، آنان ناچار بودند مناسك حج و زیارت رفتن را هم تشریع کنند، تا پیروانشان مانند مسلمانان، بزیارت حج‌ومشاهد مقدسه روند. براین‌مبنا، سیدباب وصیت کرد که جسد اورا دریکی از «حرمین» یعنی ـ مکه و یا مدینه دفن کنند، و مانند قبرهای امامان شیعیان وسنیان، روی قبر او گنبد وبـارگاه بسازند، و اندرون مقبره را آئینه‌کاری کنند تا زیارتگاه بابیان باشد! ونیز سفارش کرده است که، حرم مقبره‌ی او را دارای نود و پنج درگردانند، تا بندگانش به‌آنجا بیایند و بـه‌عنوان **«زیارت حج»**، خدارا زیارت کنند. او دراین‌باره چنین نوشته است:

«ولابدان یلحق ماقبض مـن‌النقطة فـی‌احدالحرمین و یبنی علی ذالك‌المقعد بیتاً من‌المرآت لیذکرن‌الله ویصلین فیها...»

درقسمت فارسی بیان درترجمه‌ی این آیه می‌گوید :

«وامرشده که طین [خاك] ماقبض من‌النقطة [جسد او] دریکی از حرمین، یعنی مکه ومدینه واقع گردد وبـرای آن حجره و حرمی ازآئینه مرتفع شود، که درآن مصلیان صلواة خودرا ادا نمایند تا این که، امارتی [نشانه ودلیلی] باشد درنزد خلق براین که: نقطه‌ی بیان [باب] عبدی‌بوده مخلوق ومرزوق»[۱].

۱ـ سیدمحمدعلی باب: بیان، باب اول ازواحد نهم.

گویا بعداً سیدعلی‌محمدباب ازاین قصدش برمی‌گردد و بر آن می‌شود که، کعبه‌ی بابیان را درجای دیگری که دور از کعبهٔ مسلمانان باشد، قرار دهند. ازاین‌رو سفارش می‌کند که حرم او را در زادگاهش شیراز بسازند، وهرسال بابیان مناسك حج مخصوص خودرا درآنجا انجام دهند. او، این تصمیم و حکم تازه را درباب شانزدهم از واحد چهارم بیان چنین نوشته است:

«... فی‌ذکر بیت‌الحرام، ملخص این‌باب آن‌که همیشه از برای خداوند مکانی نبوده وهمیشه نخواهد بود. درهرظهور مشیتی، هر زمینی که نسبت‌بخود داده، آنجا خانه‌ی اوست... اگرچه بمالانهایة مقاعد متغیر گردد، یك بیت بوده. اینست که تبدیل آن مثل ظهور مشیت است بالنسبه بظهوربعد، والا بعینه همان خاکی که دریوم‌آدم بخدا منسوب‌شده، همین است که امروز می‌شود، چنان‌که همان امری که درآن خانه [خانه‌ی کعبه درمکه] بوده، امروزهم همین امر است، که دراین‌بیت [یعنی خانه‌ی سید باب درشیراز] هست ... وحدآن به‌عدد اسم‌الله است.

و درعرض وطول که جزئی ازاومحسوب نمی‌شود. واگرقدرت بود مؤمنین را هرآینه امرمی‌شدکه از روی آب تاحد ارتفاع به‌الماس پیراسته‌گردد، و خاك آن اکسیرگردد و آب آن عصیر احمر. ولی چون‌که این قدرت مشاهده نمی‌شود، برهرنحوی که ارتفاع صدق شود وظاهر و باطن آن، اگر ازآئینه‌گردد اقرب بصفا خواهد بود... و درارض فاء [یعنی شیراز] مسجدی هست که دروسط آن بنائی مثل شده، تاآن‌که این کعبه‌آیت باشد برای‌آن ارض وموهبت‌الهی از برای آن‌ارض...»

ودرجای دیگر گفته است:

«هر کس که در آن ارض، یا در حول شصت و شش فرسنگی آن [شیراز] باشد، اگر بگذرد از عمر او بیست و نه سال، بر او واجب است که درهر سال در آن محل وارد شود و نوزده روز در آن ارض باشد؛ تخلیص نماید خود را و در آن محل پنج رکعت نماز امر شده، وهر کس استطاعت ندارد، درنیت خود چنین عمل کند وعفو شده بر ساکنان غیر این حدود. یعنی دورتر ازشصت وشش فرسنگ ازشیراز.»[1]

این حکم باب، که دستور داده است خانه‌ی اورا درشیراز قبلهٔ آئین و کعبه‌ی پیروانش قراردهند، و گنبد و بارگاه برایش بناکنند و... حاکی از این است که او، اولاً ـ مردی شهرت‌طلب بوده؛ وثانیاً دال براین است که آرزوها و عقده هائی که، دراثرمحرومیت‌ها، از کودکی درضمیر وروحیهٔ او به‌وجودآمده بوده، او را وادار به‌چنان‌کارها و خواست‌هائی می کرده است، تا آرزوهای اوبعد از مرگش برآورده شود وعقده‌هایش گشوده گردد. بالاتر ازآن‌ها، ادعاهای خارق‌العادی او در دعوی مهدویت وقائمیت، وسرانجام نبوت، تا اندازه‌ای ناشی از همان عقده‌ها وآرزوهای واپس‌زده شده‌ی روانی او بوده است.

دربارهٔ حکم او به‌ساختن بارگاه مجلل در خانه‌ی او ، با آن ویژگیهائی که مذکور افتاد، می‌توان گفت که ازهمین علت برخاسته و نشأت گرفته. یعنی بصورت «تصعید» بروز کرده است ـ تصعید دراصطلاح روانکاوی فروید به‌ظهور عقده‌های واپس‌زده شده‌ی روانی گفته می‌شود که بصورت‌های مختلف مانندهنر، شعر، عرفان ومظاهر دیگر ظاهر می‌شود. ۲

حکم باب به‌تحریم مسکرات

سیدباب، حرمت مسکرات را، که در اسلام سابقه داشته، هم‌چنان قبول کرد

۱ـ ایضاً، ص۱۵۷.
۲ـ ایضاً

وعلاوه بر آن، کشیدن تریاك و توتون ومصرف داروهای طبی را تحریم کرد! ودرباب هفتم ازواحد نهم بیان دراین باره چنین نوشته است:

«باب الثامن من واحدالتاسع فی حرمةالتریاق والمسکرات والدوا مطلقاً، ملخص این باب آن که، کل شؤون دون حب ازدون حق بوده وهست وکل شؤون حب ازحق بوده وهست ونهی شده ازمسکرات وآنچه حکم دوابرآن شود مطلقاً حرام است تا آن که مطهر کنی خود را از هرشیئی.»

بهاءالله هم این حکم باب را درصفحه ۶۵ کتاب اقدس تأیید کرده است.

حکم باب به حلال بودن موسیقی وتراشیدن ریش

در دین اسلام، که ظاهراً موسیقی و بکاربردن ظروف طلا و نقره و تراشیدن موی ریش تحریم شده‌بود، بحکم سیدباب دین‌آور قرن نوزدهم، حلال شدند.

او دراین باره گفته است:

«خداوند عالم اذن فرموده پوشیدن لباس حریر هـر نفسی را در هرشأن و هم‌چنین در استعمال ذهب وفضه [طلا ونقره] تاآن کـه کل ناس دراین جنت، به‌آنچه سبب سکون قلب عباد است، برسند».

ودرجای دیگر کتاب بیان نوشته است:

«الباب الثامن من واحدالثامن فـی جواز تبعیض العشر فی الرأس للبنین واخذشعرالوجه لقوته. ملخص این باب آن که اذن داده شده گذاشتن

شعر رأس [بلندنگهداشتن موی‌سر] واخذآن ازوجه [صورت] برای‌قوت آن، که برصورت حسن ظاهرشود[۱]».

بهاءالله هم این دستور باب را پذیـرفته و درصفحات ۴۵ و۱۷ کتاب اقدس برای آن‌ها حکم نازل‌کرده و علاوه برآن‌ها موسیقی را نیز، کـه علمای شیعه حرام می‌دانند، حلال‌کرده است واین حکم را دراین جمله نوشته است:

«اناحللنا لکـم اصغاءالأصوات والنغمات ایاکـم ان یخرجکم الاصغاء من شأن‌الادب والوقار».

یعنی: ما شنیدن‌آوازها و نغمه‌های موسیقی را بـرای شما حلال گردانیدیم، ولی مواظب باشید و بپرهیزید از این‌که‌آن شما را از حدود ادب و وقار بیرون نکنند.

دستور باب به محو کتب دیگران

سیدعلی‌محمدباب به‌پیروان خود دستورداد که، کلیه‌ی کتاب‌ها و نوشته‌هائی که دربارهٔ‌آئین باب نوشته نشده باشند، محو ونابود کنند.

او درباب ششم ازواحد دوم کتاب بیان، در این‌باره چنین دستور صادر کرده است:

«الباب‌السادس من‌الواحدالثانی فی‌حکم‌محوالکتب الاماانشئت واوینشأفی ذالك‌الامر».

یعنی: باب ششم ازواحد دوم از کتاب بیان درباره‌ی نابود کردن کتاب‌ها است، مگر کتاب‌هائی که مـن نوشته‌ام و یا ، درباره‌ی آئین‌باب نوشته شده ومی‌شود.

۱ـ سیدعلی محمدباب : بیان، باب نهم از واحد ششم.

ولی بهاءالله، پس از باب، به‌قبح واشتباه بودن این دستور پی‌برده و آن را درآئینش منسوخ کرد وچنین گفته است:

«من حکم محو کتاب‌هارا، که در کتاب بیان نازل شده است، از شما [بهائیان] برداشتم و اذن دادم که همه‌ی کتاب‌ها را بخوانید، بجز کتاب‌هائی که باعث مجادله‌ی شما با دیگران شود[1]».

چگونگی گاه‌شماری در آئین باب و بهاء

یکی از نوآورده‌های سیدباب در آئینش این است که، تقویم معمول وگاه شماری مرسوم وسنتی زمان خودرا برهم‌زد، وتقویم وگاه‌شماری به‌گونه‌ی‌دیگری، که برعدد بقول بابیان مقدس «۱۹» بناشده است، بنیان نهاد: بدین سان که، مدت یکسال را به‌نوزده‌ماه وهرماه را به‌نوزده‌روز تقسیم کرد، که مجموع روزهای آن‌ها، ۳۶۱ روز می‌شود و آن پنج روز باقی مانده پایان سال را که اضافه می‌آید و باعث کبیسه می‌شود «ایام بهاء» قرار داده‌اند. شاید سیدباب، و یا پس از او بهاءالله و جانشینان او مبدأ تاریخ دیگری تعیین کرده‌اند که همان تاریخ قیام سیدباب باشد؛ وآن واقعه را آغاز قرارداده‌اند برای گاه‌شماری جدید خود، وتاریخ جدید را بنام «تاریخ بدیع» خوانده‌اند ـ فی‌المثل اگر بخواهند برای چیزی تاریخ تعیین کنند، می‌گویند:

«شهرالبهاء، سنه‌ی ۱۰۳ بدیع»

بهاءالله هم این ترتیب گاه‌شماری را در آئینش پذیرفته است. ادوارد براون معتقد بوده است که: باب و بهاء، این نوع گاه شماری را، از زردشتیان اقتباس کرده‌اند.

۱ـ اقدس، ص۲۵.

وی دراین‌باره چنین نوشته است:

«... من، در کتاب سرگذشت مسافر، جلد دوم و صفحه ۴۱۴، ودرمجله‌ی مجمع سلطنتی آسیائی درسال ۱۸۸۹ و صفحه ۹۲۹ آن، ذکر کرده‌ام که: تقویم بهائیان با تقویم زردشتی‌ها شباهت زیاد دارد و تصور نمی‌کنم که این شباهت برحسب تصادف باشد؛ بلکه اقتباساتی صورت گرفته است[۱]».

نام ماه‌های تقویم باب

باب وبهاء نامهای ماه‌های تقویم خودرا بدین قرار تعیین کرده‌اند:

۱ـ ماه بهاء ۲ـ ماه جلال ۳ـ ماه جمال ۴ـ ماه عظمت ۵ـ ماه نور ۶ـ ماه رحمت ۷ـ ماه کلمات ۸ـ ماه کمال ۹ـ ماه اسماء ۱۰ـ ماه عزت ۱۱ـ ماه مشیت ۱۲ـ ماه علم ۱۳ـ ماه قدرت ۱۴ـ ماه قول ۱۵ـ ماه سائل ۱۶ـ ماه شریف ۱۷ـماه سلطان ۱۸ـ ماه‌ملك ۱۹ـ ماه علاء.

بهاءالله از راه تقلید ومانندسازی، این آیۀ قرآن را در نظرگرفته است که گفته است:

«ان عدة‌الشهور عندالله اثنتا، عشرشهراً...» این آیه را دراقدس، در شماره‌ی ماههای آئین خود نازل کرده است:

«انعدةالشهورالسنة تسعة عشر شهراً فی کتاب‌الله» یعنی شماره‌ی ماه‌های سال درکتاب خدا(یعنی اقدس) نوزده ماه است. چنان که دربخش سوم خواهیم گفت، هم باب وهم بهاء «ماه علاء» را ماه روزه داری قرار داده‌اند و آن پنج‌روز اضافی«ایام بهاء» را، روزهای آزادی- روزهائی

۱ـ ادوارد براون: یکسال درمیان ایرانیان. ج۲، ص ۴۹۱.

که محرمات در ایـام دیگر ممنوع هستند، در آن ها آزاد می‌شوند ـ و هـم‌چنین بابیان و بهائیان آن ایام را بخیر و خیرات و رفتن بـزیارت، اختصاص داده‌اند.

نام‌های روزهای هفته در تقویم آئین باب.

هم‌چنان بابیان و بهائیان نام‌های روزهای هفته را بدین‌سان تغییر داده‌اند:
۱ـ روزجلال (بجای یکشنبه) ۲ـ روزجمال (به‌جای دوشنبه) ۳ـ روز کمال (بجای سه‌شنبه) ۴ـ روز فضال (بجای چهارشنبه) ۵ـ روز عدال (بجای پنجشنبه) ۶ـ روز استجلال (بجای جمعه) ۷ـ روز استقلال (بجای شنبه). ازمیان‌روزهای‌سال بعضی مقدس، برخی تعطیل وجشن وچند روز هم عزاداری شمرده شده‌اند، که در بخش بعد به‌آن‌ها اشارت خواهیم کرد.

درپایان این‌مبحث باید اشاره کرد که: هم سیدباب و هم بهاءالله بیشتر مبانی آئین خود را، از قرآن و احکام اسلام، مذهب اسماعیلیه، تصوف، دین زردشت عقاید سیاسی واجتماعی و اخلاقی فلاسفه‌ی قدیم یونان مانند ارسطو و بویژه کتاب جمهوریت افلاطون وفلاسفه‌ی جدید غرب وفرهنگ جدید غربی و کتب‌اخلاقی مسلمانان، مانند معراج‌السعاده‌ی ملااحمد نراقی اقتباس کـرده، و در کیفیت آن‌هـا تغییراتی داده‌اند، که دربخش‌دیگربچند مورد ازاین‌اقتباسات، اشارت خواهیم کرد.

دراین‌جا تنها یك مورد بس می کنیم، و آن مورد این است کـه: سیدباب احترام بسیاری به‌عناصرچهارگانه‌قدیم یعنی-آب، خاك، هوا وآتش قائل شده‌است؛ بطوری‌که خرید و فروش‌آن‌ها را حرام شمرده و در کتاب بیان درآن‌بـاره چنین نوشته است:

«... ثم‌الحادی من‌بعدالعشرلایبیعون‌عناصرالرباع‌ولاتشترون...»
یعنی، عناصر چهارگانه را مورد خرید وفروش قرار ندهید.

محقق است که احترام به‌این‌عناصر و تحریم خریدوفروش آن‌ها، ازعقاید زردشتیان است[۱].

میدان تبریز، محل تیرباران علی‌محمد شیرازی

۱ــ بنقل از منابع قبلی.

بخش دوم

نوشتارهای باب

علی‌محمد شیرازی کتاب و نوشتارهای چندی بشرح زیر از خود باقی گذاشت:

۱- رسالة العبدلیة فی فرایض الاسلامیه
۲- خطبة فی جده ۳- خطبة فی کنگان
۴- خطبة فی مصیبة الحسین
۵- خطبتان فی ابوشهر
۶- خطبة فی عیدالفطر.

رساله‌های بالاکه بیشتر جنبه وعنوان خطبه دارد محتوی دعا و مناجات است و در مواقع مختلف و مقاطع مختلف نوشته شده است، مثلاً: خطبة فی مصیبة الحسین. مقالات مفصلتر علی‌محمد شیرازی

الواحد ۲ الاول
یاهو
بسم الله الامنع الاقدس
نو انا الله لا اله الا انا وان ما دونی خلقی قل ان یا
خلقی ایای فاعبدون قد خلقتک ورزقتک وامتک
وحییتک وبعثتک وجعلتک مظهر نفسی لتتلون
من عندی آیاتی ولتدعون کل من خلقته الی دینی
هذا صراط عز منیع وخلقت کل شیئ لک وجعلتک
من لدنا سلطانا علی العالمین واذنت لمن یدخل فی دینی
بتوحیدی واقرنته بذکرک ثم ذکر ما قد جعلته حروف
الحی باذنی وما قد نزلت فی البیان من دینی فان هذا
ما یدخل به الرضوان عبادی المخلصین وان الشمس
آیة من عندی لیشهدن فی کل ظهور مثل طلوعها
کل عبادی المومنین قد خلقناک بک ثم کل شیئ بقولک
امر من لدنا انا کنا قادرین وجعلتک الاول والآخر
والظاهر والباطن انا کنا عالمین وما بعث علی دین الا
ایاک وما نزل من کتاب الا علیک وما یبعث علی دین

عبارتست از:

۷ـ تفسیر سورهٔ یوسف: باب این تفسیر را درهمان اوائل ادعایش یعنی وقتی در شیراز بـه‌سر می‌برد نوشت. این سوره شامل برصدوده قسمت است و هرقسمتی هم سوره خوانده می‌شود. سوره‌هـای‌مزبور همانند قرآن مجید ویا بهتر بگوئیم به‌تقلید از قرآن نامگـذاری شده و یك‌نوع اقتباس است.

۸ـ تفسیر سورهٔ کوثر: ایـن مقاله‌هم ازنظر ترکیب مانند سورهٔ یوسف است و محتویات آن نظـر وعقاید شخص باب را در موردهمان ادعایش منعکس می‌کند. این همان مقاله‌ای است که فرستادگان بـاب باخـود به این شهر و آن‌شهر می‌بردند.

۲

الا ایاك ومانزل من کتاب الاعلیك ذلك تقدیر
المهیمن المحبوب وانما البیان حجتنا علی کلشیٔ یعجز
عن آیاته کل العالمون ذلك کل آیاتنا من قبل ومن بعد
مثل ما انك انت حینئذ کل حجتنا ندخل من نشاء فی
جنات قدس عظیم ذلك ما نبدئه فی کل ظهور من
الامر امرا من لدنا انا کنا حاکمین ومانبدء ومن دین الا
للمبدع من بعد وعدا علینا انا کنا علی کل قاهرین
وانا قد جعلنا ابواب ذلك الدین عدد کلشیٔ مثل
عدد الحول لکل یوم بابا لیدخلن کلشیٔ فی جنته
الاعلی ولیکونن فی کل عدد واحد فی ذکر حرف من
حروف الاولی هو رب السموات ورب الارض رب
کلشیٔ رب ما یری وما لا یری رب العالمین وانا قد
فرضنا فی باب الاول
ما قد شهد الله علی نفسه علی انه لا اله الا هو رب
کلشیٔ وان مادونه خلق له وکل له عابدون وان
ذات حروف السبع باب الله لمن فی ملکوت السموات
والارض وما بینهما کل بآیات الله من عنده یهتدون
ثم فی کل باب ذکر اسم حق من لدنا وذکر احد من حروف

۹ـ تفسیر سوره العصر:

۱۰ـ رسالهٔ نبوت خاصه : هنگامـی که علی‌محمد شیرازی در اصفهان در خانهٔ منوچهرخان گرجی والی اصفهان بسر می‌برده دست به نگارش رسالهٔ مزبور زد.

۱۱ـ کتاب قیوم‌الأسماء: این مقاله پر از غلطهای‌فـاحش و جملات نامفهوم است.

۱۲ فروغ عدلیه: این مقاله هم همانند چندمقاله اول خطابه و دعا است.

۱۳ـ اسماء کل‌شیء: بـاب کتاب بیان قطوری مشتمل بـر ۱۹ قسمت دارد

که اسماء کل‌شیء هم همانند آن کتاب تدوین نموده یعنی‌دارای ۱۹ واحد و هرواحد ۱۹قسمت است.

۱۴ـ کتاب‌ادله سبعه. کتاب ادله سبعه را باب به‌دوزبان فارسی و عربی نوشت.

۱۵ـ کتاب‌الروح ـ کتاب الروح رساله‌ای است که فعلاً در دسترس نیست وگویا باب درشیراز آنرا نوشته باشد.

۱۶ـ کتاب بیان : بیان مهمترین کتابی‌است که باب‌نوشت. زندان‌چهریق، اوقات‌زیاد خط‌خوش افکار ماخولیائی همه دست‌به‌دست هم داد و بیان را آفرید. بهائیان می‌گویند:«بیان به‌باب نازل شده.!!» بیان در مورد احکام و حدود مسلك بابیه دور می‌زند، وجه تسمیه‌آن از آیه ۳ سورهٔ الرحمان و قرآن علمه‌البیان گرفته شده. بیان شامل بر ۱۹ واحد وهرواحد شامل ۱۹ باب‌است بیان به‌زبانهان فارسی و عربی منتشر شده است وباب درزمان حیاتش موفق‌شد ۱۱ واحد آن‌را در زندان بنویسد و ۸ باب دیگـر آن را میرزایحیی صبح ازل تکمیل کرده و یا به‌فرمایش بهائیان ۸ باب‌هم **برازل نازل شد!**. نمونه‌هائی از این کتاب را در اینجا منعکس کرده‌ایم.

۴

ودر واحد اول توحید ذات وصفات وافعال وعبادت را
حکم فرموده ودل بر این باب را هر لظهره الله وحروف
[illegible] قرار داده وقبل از ظهور او ذات حروف سبع قرار داده
با حروف اولی که سبقت در توحید گرفته وببینند این واحد
همان واحد قرآن است که ظاهر و باطن و اول و آخر بوده و حجت
بعد ببینند حجت قبل است که فرقان باشد فرق این است که
۱۲۷۰
هزار و دویست و هفتاد سال کلمات ترقی [illegible] بارواح ایشان در
هر ظهوری حکم آخرت بالغیبه لظهور قبل میگردد چنانچه در این
ظهور در مقام تکبیر عظیم از اسم حکیم آخر که ذات حروف
سبع بوجه ظاهر نشده که بعد از هشت واحد مرآت الله مقصد
خود بوده که از شدت محبت او کل را قدرت بر قرب
بهم رسانده وآیت شمس وحدت در وحدت قضا گشته [illegible]
آیه شهد الله انه لا اله الا هو العزیز المحبوب له الاسماء
الحسنی یسبح له من فی السموات والارض وما بینهما
لا اله الا هو الحی المهیمن القیوم را تلاوت وبعد بگوید
اللهم صل علی ذات حروف السبع ثم حروف الحی بالعزة
والجلال ایمان این واحد آورده

کتابهای باب‌را بهائیان جمع کرده‌اندچون دردسترس‌بودن چنین نوشتارهائی جز آبروریزی و برملاشدن محتویات پوچ این فرقه اثری ندارد:

سوار گاو نشوید و بر آن چیزی حمل نکنید، شیر خر نخورید... تخم‌مرغ را قبل از آنکه پخته شود. برچیزی نزنید چون محتویاتش ضایع می‌گردد. تمام کتب را مگر آنهائی که راجع به‌امر بابیگری است از بین ببرید (بیان عربی ص۴۹ بیان فارسی ص ۱۹۸)

بابك چنین محتویاتی بهائیان حق داشته‌اند کتاب‌های باب را جمع‌آوری کنند گذشته از پوچی و محمل بودن محتویات، کتاب سراسر غلط‌های فاحش و ابتدائی عربی است که در بسیاری از موارد بطور کلی غیرقابل فهم است. علت دیگری هم که بهائیان دست به‌جمع‌آوری ونابودی کتاب بیان زده‌اند آنست که محتویات قابل فهم آن باادعاهای بهاء و فرقه بهائیت هماهنگی ندارد و آنچه را که بهاء و عبدالبهاء ادعا می‌کنند، تضعیف می‌کند؛ از اینرو میرزا بهاء دستورجمع آوری نوشتارهای باب راصادر کرد. بنابراین تمام توقیعات و جمیع خطوط شخص سید باب را در هر ولایت و پیش هر کس که بود خواسته‌اند فوراً همه را جمع آوری کردند... سر این مطلب و جمع کتب وتوقیعات این بود که، بهاءالله در آنها دقت کند تا بلکه برای او حاصل شود که وقتی خودش به پیامبری برخاست بهمان‌سبك باب‌بتواند چیزی بگوید و آثار و خطوط بدیع باب، از بین

ـ نگارشی که درچارچوب **ستارهٔ داوود** ترسیم شده، ستارهٔ داوود سمبول و آرم صهیونیسم و فراماسونری است)

بروود و بجای آنها خط خود را جلوه نماید...[۱]

باب نوشته‌های بسیاری به فارسی و بیشتر به عربی بوجود آورده است، ولی بیشتر آنها از فصاحت و بلاغت دور حتی بیرون ازقواعد علم لغت و پر از اغلاط است که بسیاری از آن دارای مفهوم و مقصودی نیستند. تنها حسن و هنر کم نظیر او خوشنویسی و تندنویسی وی بوده است. در اینجا نخست قسمتهائی از گفته‌های او، که پیروانش آنها را فصیح و بلیغ ترین موارد از گفته‌های سیدباب شمرده‌اند، از تفسیر سوره کوثر نقل میکنیم:

«ربك رب السماوات و الأرض لواجتمع الجن و الانس علی آن یأتوا بمثل تلك الایات الذی نزلناها فی ذالك الکتاب باذن‌الله، لن یستطیعوه ولن یقدروا ولو کانوا علی الارض لقادرون. قل ان‌قلوبهم میتة نجسة حیث یقرؤون کتاب‌الله ولا یخشعون. نل‌ان صنع الرب بنفسه یفصل بین صنع الناس، فویل لکم عما کنتم تفترون ولا تعقلون. قل‌اذا تابوا و انابوا ضربت علیهم الذلة فی الحیات الدنیا بما کسب ایدیهم فی‌دین‌الله وساء ماهم یحکمون. قل کلما قال‌الذین کفروا فی‌تلك الایات فاننی انا اقول کیف انتم تؤمنون بالقرآن ولا تعقلون... تلك‌الایات بینات من کتاب‌الله

۱ــ اعتضادالسلطنه: فتنه‌باب، چاپ اول تهران، ص۱۱۹ دکتر یوسف فضائی، بابیگری، ص ۱۳۸

لقوم یوقنون. لقد نزلنا فی ذالك الكتاب كما انتم تریدون. وما انتم بعد تسئلون... واننی اناذا انادی باذن الله فی جو العلماء ولیس منازل فی قلبی بداء القضاء. لعن الله الذین افترو اعلی فی الامضاء. فهل من یبار ـ زنی بآیات الرحمن وهل من مبارز یبار زنی بـه بینات الانسان. وهل من صیفة یقوم معنی فی میدان الحرف بهسیوف اهل البیان؟... انهذا فتی عجمیاً قدر كب فی میدان الجدل. ویصبح باعلی صوته و یقول فاین الموحدون من اهل الجمال؟ و این المنقطعون من اهل الجلال؟ و این الخاشعون من اهل المال؟ و این الخائفون من اهل القیل و القال؟ لاتخرجون من مساكنكم؟ لم تفرون الی سم الخیاط من مخافتكم لم تدخلون بیت العنكبوت فی قلل الجبال»...

چنانکه دیده می‌شود: بیشتر این جملات، از آیات قرآن گرفته شده؛ و هم‌چنین از بعضی دعاهای وارده در اسلام اقتباس شده و سبك ایراد آنها نیز، از قرآن تقلید شده است.

پروردگار تو، پروردگار آسمانها و زمین است، اگر جن و انسان گردهم آیند تا مانند این آیه‌ها که آنها را در آن کتاب باذن خدا نازل کردیم بیاورند، نخواهند توانست اگرچه از تواناترین مردم زمین باشند. بگو بمردم که دلهایشان مرده است، که کتاب خدارا میخوانند

۳

الحی بما رجعوا الی الحیوة الاولی محمد رسول الله والذینهم
شهداء من عند الله ثم ابواب الهدی وخلقوا فی
النشأة الاخری بما وعدناه فی الفرقان الی ان یظهر
عدد الواحد فی الواحد الاول فضلاً من لدنا انا کنا فاعلین
ذلک واحد الاول من الواحد المعدد بذکری فی
شهر البهاء قد بدأنا ذلک الخلق به ولنعیدن کل به وعداً
علینا انا کنا علی کل مقتدرین ولقد عددت الاعداد
بذلک الواحد اذ بعد هذا لن یحصی وقبل ذلک
لم یکمل حروف الواحد فی الآیة الاولی وهم حضروا
بقرب افئدتهم بین ایدینا ولا یری فیها الا الواحد
من دون عدد کذلک یبین الله مقادیر کل شیء فی
الکتاب لعل الناس فی ایام ربهم یشکرون یا هو
جوهر مجرد این باحد اگر خداوند عز و جل همیشه بوده و هست
در علو ازل و سمو قدم خود و خلق هم همیشه در صقع امکان خود
بوده و هست و در هر زمان خداوند جل و عز کتاب و حجتی از
برای خلق مقدر فرموده و میفرماید و در سنه هزار و دویست و هفتاد ۱۲۷۰
از بعثت محمد رسول الله کتاب را بیان و حجت را ذات حروف
سبع قرار داده و ابواب دین را عدد زنده واحد قرار داده

ولی نمی‌ترسند. بگو که کار خدا و آیات او، بخودی خود با کار بندگان فرق دارد، پس وای برشما که برمن افترا می‌بندید و نمی‌فهمید. بآنها بگو که خواری درزندگی دنیا، بوسیله‌ی آنچه که کردید درباره دین خدا، برشما نوشته شد اگر هم توبه کنید. بگو هر آنچه آنها که کافر شدند در باره‌ی این آیه‌ها گفته‌اند، بگویند؛ من می‌گویم شما چگونه به قرآن ایمان دارید و بآیه‌های من ایمان نمی‌آورید؟ عقل ندارید؟... این آیه‌ها دلیلهائی هستند از کتاب خدا برای مردمی که باور دارند.

بسم الله الامنع الاقدس ان یا حرف الواو والباء فلتشهدن علی انه لا اله الا انا قد نزلت فی الباب الاول من الواحد الثانی ان اعرف قدرة ربک فی الآیات ثم اشهد ذکر الانهایة فی کل شیء ثم عجز الناس عما نزل فی البیان فان به تثبت ما ترید ثم فی الثانی لم یحط بعلم البیان الا ایاک فی اخراک ثم اولاک او من شهد علی ما ترید فیه فان اولئک هم الفائزون ثم فی الثالث ما اذنت ان یفسر احد الا بما فسرت فان کل الخیر یرجع الی ... ذلک الحرف الذی ذلک علم البیان ان انتم تعلمون ثم الخیر یذکر الی منتهی الذکر فی علم التعیین ... الخیر فی منتهی الذکر بما تشهد علی ... المخلصین ... آیة الاولی ان انتم تقدرون ثم کل ذلک ... هذا ان انتم تعلمون کل ذلک اسم الاقدس فی آخر ... ان انتم تشهدون ذلک من یظهره الله ان اذا شاء الله لتوقنون ثم فی الرابع ما فرطنا فی الکتاب من شیء ان انتم بمن نظهره به تؤمنون ثم فی الخامس ما انزل فی البیان من حرف الا وان له روح ... تعرفون ثم بعلم ... ان ... هذا ... عند الله ان انتم ... الاثبات ... هذا ... عند الله ان انتم تقدرون ... الاول الذان انتم باذن الله ... کل الاحرف یرجع الیها ان انتم ... لا اله الا الله ... انتم ... الاثبات ... هذا ... الله ... رضوان الله ... ثم فی السادس ما نزلنا ذکر ...

مادر آن کتاب [کتاب بیان] هرچه شما بخواهید، نازل کرده‌ایم، که تا پس از این از چیزی سؤال نکنید... و اینك من باذن خدا در میان علما و آخوندها، باصدای بلند میگویم:

هرآنچه در دل من نازل شده از سوی خداست. نفرین خدا برآنان باد که بمن افترا می‌بندند! آیا کسی از میان شما هست که در این آیه‌ها بامن مباحثه و مبارزه کند؟ و آیا کسی هست که بهمراه من برخیزد و باشمشیرهای سخن درمیدان سخن‌رانی با اهل بیان بجنگد؟ من جوانی از عجم هستم که در میدان ایستاده‌ام و باصدای بلند فریاد می کشم که: موحدان از اهل جمال کجا هستند؟ و کجایند منقطعان از اهل جلال؟ و کجایند خاشعان از اهل‌مال! و کجایند ترسویان از اهل قیل وقال؟ چرا از جای خود بیرون نمی آئید؟ چرا فرار میکنید در سوراخها پنهان

میشوید از ترس؟ چـرا درخـانه‌ی عنکبـوت در سرکـوه‌ها داخـل میشوید!؟...

ونمونه دیگری ازنوشته‌های سید باب:

«ثم‌الالف القائمة علی کـل نفس التی‌تعالت واستعالت ونطفت واستنطقت ودارت و استـدارت و اضـائت و استضائت و افـاردت و استفاردت و اقـامت و استقامـت و سعـرب و استعـرب و انشهقـت و استشهقـت و استضعقت و تبلبلت واستبلبلت وانفی‌حین اذن‌الله لها فتلجلجت ثم فاستجلب فملألأت فاستلائثت و قالت باعلی صوتها تلك شجرة مبارکة طابت و طهـرت و زکت وعلت و نبتت من نفسها بنفسها لنفسها الی نفسها و تورق بمثل نیتة و تثمر بمثل مانبتت لن‌یمسه نار، الانار نفسه ولاهواء الاهواء نفسه و لاماء الاماء نفسه ولا تراب الاتراب نفسه...»

این باصطلاح آیات، چنانکه دیده میشود، ترکیب شده از کلمات و افعالی احیاناً نامفهوم که میان جمله‌های آن پیوستگی معنوی ولفظی وجـود نـدارد و تنها همین اندازه معنا می‌دهد که:

... باصدای بلنـدگفته: این درخت مبـارك درختی است پاك و بلند کـه از خودش بوسیله‌ی خودش، برای خـودش، بسوی خـودش، روئیده است و مـانند

درختان روئیده و میوه داده و اورا آتشی مسح نکرده مگر آتش خودش...

ونیز این قسمتها از کتاب قیوم‌الاسماءباب، که درتفسیر حرف «تا» نازل شده است: «ثم کلمة التاء تراب عصیر اشباح مثال جوهریات عوالم اللاهوت تراب‌عصیر ذاتیات عوالم الجبروت ثم تراب کینونیات شوامخ‌اعلی مجردات‌الملکوت ثم ثم تراب حقایق اهل الناسوت...»

یعنی: پس از آن از کلمه‌ی تاء، خاك فشرده‌ی سایه‌ها و مثالهای جوهرهای عالمهای لاهوت و خاکی که فشرده است ذاتهای جبروت جهانهای‌را، سپس خاك کینونیات بلند، بلندتر ازمجردات آسمانی، سپس خاك حقایق اهل ناسوت...

و نیز قسمتی دیگر از کتاب قوم الاسماء

«بالله‌الله المقتدر القادر‌المقدر، بالله‌الله القادر، المقادر، بالله‌الله القادر‌القدران، بالله‌الله المقتدر المقتدر، بالله الله المقتدر القدران، بالله‌الله المتقادر المتقادر، بالله الله المستقدر‌المستقدر، بالله‌الله‌القدرذی القدار، بالله‌الله القدری‌ذی القدر... بسم‌الله‌القدرذی القد، بسم‌الله‌القدرذی‌القدر، بسم‌الله القدرذی‌القدراء، بسم‌القدرذی المقدار، بسم‌الله القدرذی‌الاقدار، بسم‌الله القدرذی‌الاقادر، بسم‌الله القدرذی‌القادرین، بسم‌الله القدرذی

المقادر، بسم‌الله القدرذی المقادیر، بسم‌الله القدرزی المقدورات، بسم‌الله القدرذی القدورات، بسم‌الله القدرذی‌القدیرات، بسم‌الله‌القدرذی القیدورات، بسم‌الله القدرذی المقدرات، بسم‌الله‌القدرذی المقتدرات، بسم‌الله‌القدرذی المقتدرات، بسم‌الله‌القدرذی المتقادرات، بسم‌الله الله القدرذی المستقدرات، بسم‌الله القدرذی الاقدریات، بسم‌الله القدرذی القدرات، بسم‌الله الله القدرذی‌القادرات، بسم‌الله‌الله ذی‌القیدورات بالله الله القدرذی القیدورات، بالله‌الله...

ونیز قسمتی دیگر از آن کتاب درباره‌ی کلمه «بهاء»:

«آثار النقطة جل وعزالبیان فی‌شؤون الخمسة من کتاب‌الله عزوجل کتاب الفاء بسم‌الله الابهی الابهی، بالله الله البهی‌البهی، الله لااله الاهو الابهی، الابهی، الله لااله الاهو والمبتهی المبتهی، الله لااله‌الاهو المبهی المبهی، الله‌لااله الاهوالواحد البهیان، ولله‌البهی البیهان بهاء السماوات والارض وما بینها، والله بهاء باهی‌بهی بهیان‌ابهاء السماوات و الارض و ما بینهما، ولله بهیان مبتهی مبتاء...

هذا کتاب‌من‌عندالله المیهمن القیوم الی من یظهره‌الله انه لاالله الا اناالعزیز المحبوب، ان‌اشهدانه لااله الاهو وکل له‌عابدون، انا قدجعلناك جلالا جلیلاللجاللین، وانا قدجعلناك جمالا جمیلا للجاملین واناقدجعلناك

عظیماً عظیماناً للعاظمین، و انـا قد جعلناك جباباً جبیباً للجابیین...

تبارك الله من رب ممتنع منیع، وتبـارك الله مـن عظیم معتظم عظیم، تبارك الله من شمخ مشتمخ شمیخ، و وتبـارك الله مـن بذخ مبتذخ بذیخ، تبارك الله مـن فخر مفتخر فخیر، و تبارك الله مـن ظهر مظتهر ظهیـر، و تبارك الله من قهر مقتهر قهیر، وتبارك الله من غلب مغتلب غلیب...

ونیز نمونه‌ای دیگر از آن کتاب:

«یاخلیل بسم الله الاقدم؛ بسم الله الواحد القدام، بسم الله المقدم المقدم، بسم الله القدام، بسم الله القادم القدوم، بسم الله القادم القدمان ...

بسم الله الله الواحد القدام، بالله الله القدم المقدم، بالله الله القادم القدام، بالله الله القادم القادم القدوم، بالله الله القادم المقدوم...

الله لااله الاهو الاقدم الاقدم الاقدم، الله لااله الاهو الواحد القدام الله لااله الاهو المقدم المقدم، الله لااله الاهو القادم القدام، الله لااله الاهو القادم القدوم، الله لااله الاهو القادم القدمان، الله لااله الاهو القادم المقتدم... الهـی انا الله الاقـدم، اننی لااله الا انا الاقدم، اننی لااله الا انا الاقدم...»

این قسمت‌ها، که نقل شد مانند بسیاری از نوشته‌های سیدباب در قیوم الاسما و بعضی کتاب‌ها و خطبه‌ها و خطبه‌های دیگر او، قابل ترجمه نیستند.

بطور خلاصه عبارات عربی مزبور دراصل جمله‌های گسسته‌وی می‌باشند که معنی و مفهوم درستی کسی نمی‌تواند از آن استنباط نماید.

نمونه‌ای از یك‌لوح سیدباب:

«بسم‌الله البهی الابهی، الحمدالله الذی‌قدظهر ذاتیات الحمدیات باطرازطرز طرازاً طرزانیة، و اشرق الکونیات الذاتیات باشراق شوارق شراق شرقانیة، و الاح الذاتیات البازخیات بطوالع‌بدایع رفایع منایع، مجد قدس متناعیة، استحمده‌حمداً ماحمده احد من‌قبل ویستحمده احد من‌بعد، حمدا طلع واضاء و اشرق فانار و برق فابادو اشرق فاضاء و تشعشع فارتفع وتسطع فامبنع حمداً شراقاً ذوالاشراق وبراقاً ذوالابتـراق و شقاقـاً ذوق‌الاشتقاق و رقاقاً ذوالارتقـاق، حقاقـاً ذوالاحتقاق، کنازاً ذوالاکتناز...»

معنی‌قسمت آخر، که نسبت به‌نسبت‌های گذشته‌معنی‌دارتر است، چنین است[1]

«بنام‌خدای‌روشن،روشن‌تر، ستایش بـرای خدائی کـه ذاتیات ستایش‌هارا ظاهر کرد بـاطرزی و طرزانیه‌ای، و روشن کـرد ذاتیات کـونیات [یعنی مـوجـودات] را بروشنی‌ای روشن کردنهـائـی و روشنائیه‌ای،و آشکار کردذاتیات‌باز

۱ـ ایضاً، ص۱۴۳

خیات [باز خیات دراین‌جـا اصلا بی‌معنی است، زیـرا «بزخ» بمعنی باعصازدن است] را به‌طالع کننده‌هائی تازه ورقعه‌ها و بلندی‌هـای بزرگوار و پـاك. طلب ستایش می‌کنیم‌ستایش باسخنان وجمله‌هائی که نه پیش از این کسی چنان ستایش کرده و نه پس از این کسی خواهد کرد؛ ستایشی که طلوع کرد وروشن شد ونورانی کرد وبرق زد و همیشه چنین شد و روشن کرد و روشنائی بخشید و تشعشع کرد و بلند شد و ساطع گشت و امتناع کرد؛ ستایشی که روشن است وروشن کردودارای روشنائی شد، و برای که دارای برق‌زدن و جـداشدن دارای اشتقاق و نـازك‌شدن دارای نازك‌شدن، وحتاقی‌دارای احتقاق و گنجینه‌ای‌دارای پنهانی و پنهان کردنی..»[۱]

برکتابها و نـوشته‌های باب اظهارنظرهـای زیادی شده است و چـون این اواخر نوشته‌های متفاوتی در این زمینه منتشرشده کـه بامسئلهٔ بهائیت نیز سروکار پیدا می‌کند مابه‌یکی از نظرهائی که همزمان بازمان ظهور بـاب اظهار شده بسنده می‌کنیم. همانگونه که قبلاً اشاره شد **حاج‌محمدخان کرمانی** خـود از مـدعیان سرسخت و رقیب باب بشمار می‌آمد منتهی بااین تفاوت کـه وی نسبت به شخص باب از معلومات و سواد بهتری برخوردار بود، که دراینجا نظر اورا درنوشته‌های

۱ـ دکتر یوسف‌فضائی، شیعگری، بابیگری ص ۱۴۳

باب منعکس می کنیم:

«... معلوم و معروف است که در چند سال قبل شخصی از اهل شیراز پیدا شد مسمی به میرزا علی محمد پسر میرزا رضای بزاز که قلیل تحصیلی کرده بود و از قرار مذکور فی الجمله ریاضتی کشیده بود و مردی از عرض طلاب بود و مثل بعضی طلاب خودبین، خود را در عالم خیال کرده و در

حاجی ملا محمد کریم خان کرمانی

همین خیال مبالغه کرده بود تا این که مالیخولیا اورا به این راه واداشته بود که ادعای قطبیت و کمال کند و قومی از طلاب جهال‌هم به‌او ملحق شده و از اطراف به‌شیراز رفته بودند نه به‌قصد. اتفاقاً اورا دیدند وفی‌الجمله حسن‌ظنی به او پیدا کردند و چون او قومی از طلاب را بر گرد خود دیده از عدم ظرفیت در حدخود نگنجیده برادعا افزود وخرده‌خرده ادعای بابیت برای امام غایب کرده و خود را نایب خاص امام قرار داد و آن طلاب جهله‌هم تمکین کردند و اصل این ادعا جهت طول زمان غیبت، مردم را به‌هیجان می‌آورد. پس بعضی مردم هم به حرکت درآمدند و اتباع او هم نام اورا پنهان می کردند و به‌مردم می‌گفتند که اینك نایب خاص حضرت صاحب‌الامر ظاهر خواهد شد و عدل را در

عالم منتشر خواهد کرد
وجهاد خواهدنمود، ولی
نام‌اورا بروز نمی‌دادند و
به مقتضای الانسان حریص
علی‌ما منع مردم حریص‌تر
مـی‌شدند در طلب او،
وانگهی اشرار ومفسدین
چون بشنوند که جهاد
خواهد کرد بسیار حریص
می‌شوند. پس مردم مهیای
لقـای او شدنـد و طالب
ملاقات او شدنـد و آن
جهال مفسد بیدین هم در
مجالس ومحافل مردم را
تحـریض و تـرغیب و
تشویق در امر او می کردند تا پرده از روی کـار برداشتند و نـام اورا
بردند و مردم نزد او رفتند و چون این ادعای خام را کرده بود که نایب
خاص است، خودرا مفترض الطاعة قرار داده بود و من گفت اطاعت از
اوامر من واجب است و جمیع این امت بـاید مرا بشناسند و رو بـه‌من
آیند و اعـوان وانصار مـن باشند و چـون خواست که بااین ادعا چیزی
تازه‌هم داشته باشد، بنا کرد عبارتها برسبك قرآن نوشتن و سورهٔ‌یوسف
را شرح کردن و صدده سوره ساخت برای شرح سورهٔ یوسف که جمیع
آنها مزخرفات واباطیل بود وجمیع کسانی که فی‌الجمله ربطی درعربیت
وعلم داشته باشند، می‌دانند که حرفهای عامیانهٔ مغلوط ومزخرفات به‌هم

بافته است که اسباب مضحکه است و عوام عجم هم که نمی‌دانند و آن طلاب هم که خود اهل غرض بودند به‌دلیل آنکه چون آن‌مرد مهملات نامربوط می‌نوشت، آن مریدان اصلاح می‌کردند و به قدر عقول خود غلطهای آن‌را درست می‌کردند و مع‌ذلك خداوند اورا رسوا کرده بود و مملو ازغلط‌بود و اصلاح پذیرنبود. خلاصه در اول خودش نایب بود و کتابش‌هم شرخ سورهٔ یوسف. دید مردمی که باو گرویده‌اند احمقتر ازینند و از این بیشترهم بار می‌برند. خرده خرده از قرار نوشته‌های منسوب به‌او که در اطراف منتشر شده بود گفت من همان امام غائب منتظر شما هستم و از شکم مادر سردرآورده‌م و به این شکل بروز کرده‌ام و اختیار باخود من است به‌هرشکل و به‌هرجا و هرطور که می‌خواهم‌بروز می کنم. حال خاسته‌ام که از شکم مادر سربیرون کنم و عوام گوساله‌هم چون آن‌طلاب باغرض را دیدند که تسلیم می‌آورند و این نامربوطها را اصلاح و تحسین می‌کنند تصدیق کردند و چون مشکلاتی ازو سؤال می‌کردند که جواب نداشت، در جواب آنها مهملات معماگونه می‌نوشت که هیچ از آن نفهمند و چون درعبارت

غلطهای بسیاری داشت و
به‌او مـی گفتند مـی گفت
عربی هفتاد قسم است و
این‌هم یك‌قسم است و آن
گوساله‌ها قبول می کردند
و چون دید غلطهایش از
عذر و اعتذار گذشت و
مردم اعتراض مـی کنند،
ازقرار نوشتجات منتشره
گفت‌مـن‌قطب روزگارم
و همهٔ عالم‌برگردمن می-
گردندوبه‌اذن‌وجازت‌من
حرکت می کنند وجمیع
حروف وکلمات آمدند،
پیش من سجده کردند و من همه‌را مرخص کردم که هریك معنی دیگری
را بدهد و خاصیت یکدیگر را ببخشند و «برو» معنی «بیا» را بدهد!.

مبلغان بهائی درسال ۱۳۱۴ ـ ه. ق ـ

فصل هشتم

وقایع بعد از کشته‌شدن باب

پس از کشته شدن باب بجز یك مورد که بدان خواهیم پرداخت حادثه مهمی رخ نداد، اما جریانات به‌علت سوءقصد به‌جان ناصرالدین‌شاه ازطرف بابیان به‌خارج از ایران کشانیده‌شد که خود بحثی جداگانه دارد و درپی همین مطلب خواهد آمد.

حوادث نیریز بعد از آن که باب را باآن‌شرحی که گذشت تیرباران کردند باسخت‌گیریهائی که دولت امیرکبیر دراین مورد به‌عمل آورد و باحساسیتی که بسیاری نسبت به این جریان یا بهتر بگوئیم علیه این جریان از خود نشان دادند کسی جرئت نکرد خودرا بابی بداند و یا اظهارنظر مثبتی دراین‌باره بنماید چه‌این مسئله تامدتها حربه‌ای در دست افراد بخصوصی بود که از این راه تسویه‌حساب نمایند.

آنان مخالفین خودرا بایك‌انگ «بابیگری» به دردسر می‌انداختند[1]. باتمام این‌احوال یکی از پیروان باب بنام **سیدیحیی دارابی** پسر بزرگ سیدجعفر دارابی ملقب‌به **کشاف کشفی** که ازعلماء مرتاض وفقهاء عامل بود دست به شورش‌خونینی زد.

خط سیدیحیی

۱ــ نگاه کنید به «شاه ذوالقرنین وخاطرات‌ملیجك» نوشته بهرام افراسیابی

درموردلقب «سیدیحیی» باید یادآورشویم که پدر سیدیحیی را کشاف می‌گفتند ولی دراصل آنگونه‌که معروف بوده لقبش وحیداست.همین منبع می گوید: این لقب‌را باب به‌او داد ـ وحید در حروف ابجد برابر با «یحیی» می‌باشد.

سیدیحیی یا «وحید» یکی از خلفای باب بود پدرش به‌شیوهٔ عرفا می‌زیست، از کرامات دم می‌زد، احادیث تأویل می‌نمود ومی گفت:

«من درفلان‌سفر باخضر همسفر بودم و هفتادبطن قرآن را کشف‌کردم[۱]»

اما علت اینکه علماء معترض‌وی نمی‌شدند این‌بودکه اولاً سیدجعفر کهولت و شیخوخیت داشت و رفتار و کردارش از چارچوب شریعت خارج نمی‌شد. اما پسرش سیدیحیی طبعی جاه‌طلب داشت او از خدمت پدرش بیرون‌آمد و راه دارالخلافه را درپیش‌گرفت ودرصف‌دولتیان درآمد ومدتی دراین لباس زیست تااینکه به‌باب پیوست. سیدیحیی هنگام سروصدای باب در دربار محمدشاه به‌خدمتگزاری مشغول بوده و چون جاروجنجال و تنش ناشی از ادعای باب به‌دربار رسید محمدشاه‌قاجار سیدیحیی را که از افراد مورداطمینان درباربوده جهت بررسی واقعه روانهٔ شیراز کرد ۱۲۶۰ـه و برای آنکه در راه به‌وی بدنگذرد اسبی رهوار هم به‌وی پیش‌کش کرد. سیدیحیی به‌جای تحقیق، جذب باب شد و به‌وی‌گروید و به جای خدمت به‌سلطان خدمت به‌باب را ترجیح‌داد و روانهٔ نواحی اصفهان، لرستان، یزد، تهران، خراسان وقزوین گردید و برای دیدار باب به‌ماکو رفت[۲]

سیدیحیی باردیگر به دارالخلافه برگشت =۱۲۶۵ ـ ه = اما سردی و بی‌مهری درباریان ویرا از آن مکان گریزان نمود و لاجرم راهی یزد شد. سیدیحیی دریزد شروع به‌دعوت ازمردم‌نمود اما چون درآنجاهم تیرش به‌سنگ‌خورد یزدرا

۱ـ اعتضادالسلطنه، فتنه باب، ص۷۴

۲ـ نبیل‌زرندی ۳۶۹ ـ ۳۷۶ ونقطهٔ‌الکاف ۲۳۲-۲۲۴

به‌قصد شیراز ترك گفت و به‌فسا رفت. مردم فسا جریان کار سیدیحیی را به‌حاکم شیراز نصیرالملك میرزا فضل‌الله‌علی‌آبادی خبردادند. نصیرالملك نامه‌ای به سیدیحیی‌دارابی نوشت اورا از این کار منع کرد و ازوی خواست خودرا به شیراز رساند. سیدیحیی در جواب نامهٔ حاکم فارس نوشت این‌موضوع حقیقت ندارد و منکر جریان‌شد و متذکر گردید که به‌زودی به‌شیراز می‌آیم. اما برخلاف‌انتظار نصیرالملك از سیدیحیی خبری نشد و خبر رسید پانصدتن به‌دور او گردآمده‌اند و احتمال شورش می‌رود. نصیرالملك فرستادهٔ دیگری به‌نزد سیدیحیی فرستاد اما سیدیحیی درآن‌هنگام عازم یزد بود و به‌مأمور حاکم فارس وقعی ننهاد. مردم نیریز از آمدن سیدیحیی خوشحال شدند و عده‌ای به‌او ملحق گشتند.

سیدیحیی همراه باسیصدمرد جنگی در خرابه‌ای درحوالی نیریز سنگرگرفت و به‌ساختن استحکامات پرداخت. نصیرالملك‌باز زبان نصیحت ومدارا گشود و از او خواست از راهی که در پیش‌گرفته دست بردارد. سیدیحیی نوشت:

ـ جماعتی دست به‌نافرمانی زده‌اند وممکن است در صورت رهاکردن‌آنان پیامد ناخوشایندی بهمراه داشته باشد، من نمی‌توانم آنانرا بحال خود بگذارم چه شورش و فتنه حتمی است، اگر ممکن است چند آدم بفرستید تامرا سالم به‌شیراز آورند.

به‌مجرد اینکه فرستادهٔ نصیرالملك عازم شیراز شد سیدیحیی همان‌شب خود را مهیای نبردکرد و دستور داد سوارانش فریاد وصیحه‌زنان ـ بشیوهٔ بابیان قلعهٔ طبرسی ـ باشمشیرهای برهنه به نیریز حمله بردند. آنان زین‌العابدین‌خان ـ حاکم‌نیریز ـ راکشتند ولی برادرش علی‌عسکرخان توانست جان‌سالم از مهلکه بدربرد. بابیان اموال زین‌العابدین‌خانرابه‌غارت بردند.[1]

(توضیح‌اینکه در تاریخ نبیل زرندی ترجمهٔ عربی ص۳۸۳ آمده است که علی‌عکسرخان نیز به‌هلاکت‌رسید)

۱ــ اعتضادالسلطنه، فتنه باب، ص۷۷

مردم نیریز چون این شجاعت و تهوررا دیدند به‌سیدیحیی پیوستند.

اقدامات یحیی دارابی در زمانی صورت گرفت که رعایای نیریز از «حاجی زین‌العابدین خان بن‌محمدحسین‌خان‌نیریزی» حاکم آن‌شهر دل خونی داشتند و اورا از نیریز بیرون کرده بودند، و به علت خوف و وحشت از پیامد کارشان بدنبال‌موضع محکمی می گشتند. حضور سیدیحیی و سابقهٔوی این خواست نیریزیان را برآورد نمود و آنان مقدمش را گرامی داشتند. سیدیحیی هم که خود درپی چنین موقعیت مناسبی می‌گشت شرائط را مطلوب یافت ودر دل به شانس‌خود آفرین گفت؛ اوفتوی‌داد که علی‌اصغرخان‌برادر مهترحاجی زین‌العابدین را نیز ازمیان بردارند.[1]

این واقعه که به گوش «نصرةالدوله‌فیروزمیرزا» صاحب‌اختیاررسید فوراً فرمان‌داد لشگری مجهز به وسائل جنگی ازقبیل‌توپ وقورخانه برای‌سرکوبی سیدیحیی‌رهسپار نیریز شود، سیدیحیی‌هم از این جریان مطلع شد و درپای قلعه در انتظار رسیدن‌لشکریان نصرةالدوله باشمشیرهای برهنه بحالت آماده‌باش درآمد سیدیحیی بنابه شیوهٔ تمام بزرگان بابیان دست به‌غلوزد وگفت:

ـ خاطرجمع باشید که از لشگر کاری ساخته نیست و توپ و تفنگ بسوی ما نخواهد آمد چون تمام توپ‌ها و تفنگ‌ها به‌فرمان من می‌باشد!

سیدیحیی در همین سخن بود که توپی به‌چادرش خورد و آنرا فروریخت ویکنفرراهم به هلاکت رساند سیدیحیی بازهم دست از شیادی برنداشت وکلماتی برکاغذنوشت و به‌گردن یارانش انداخت و گفت:

ـ با این ادعیه ودواها شماها در امانید و از بلاهای زمینی و آسمانی ایمن می‌باشید.

پس از این شعبده بازی سیصدنفر ازآن‌مردم‌ساده برای شبیخون و حمله آماده‌شدندوصیحه‌زنان بسوی دشمن حمله‌کردند سرکردهٔ لشکرفارس را مصطفی

۱ـ فارسنامهٔ ناصری،علی‌اصغرخان

قلی‌خان به‌عهده داشت، او بافرمان «آتش» به‌یکباره صدوپنجاه‌تن از پیروان باب را باهمان دعای ضد گلوله به‌خاک‌هلاك افکند. دیگران‌بادیدن‌این منظره‌به‌سادگی خویش و فریب سیدیحیی پی بردند و از او برگشتند. بعد از سه‌روز سیدیحیی که دیگر در تعدادکم اطرافیانش ایمانی نیافت باپای‌خود به منزل مصطفی‌قلی‌خان رفت. مصطفی قلی‌خان به‌سیدیحیی پیشنهاد نمود.

ــ بهتر آن‌است که امشب به‌خانه‌ای که در شهر نیریز داری بروی تا مردم نیز تورا به‌بینند و فتنه کاملاً خاموش شود.

سیدیحیی پذیرفت و بایك‌نفر از مأموران مصطفی‌خان راهی خانهٔ خود در نیریز شد، امادربین‌راه چشم پسران عسکرخان که به‌وی افتاد مهلتش ندادند، همگی برسر اوریختند ویرا تکه تکه کردند.

نه‌ماه بعد از این حادثه بابیان دست به اقدام دیگری علیه‌ناصرالدین‌شاه زدند آنان بعد از قلع‌قمع شدن مدتی‌ساکت نشستند اما این ظاهر قضیه‌بود آنان که نمی‌توانستند علناً فعالیت کنند دراین جریانات دست به‌تشکیلات سری‌زدند و درتهران انجمنی به ریاست سلیمان‌خان پسر یحیی‌خان تبریزی یکی از اعضاء ادارهٔ تشریفات شاهی تشکیل دادند. انجمن بابیان طی نشستی‌تصمیم‌گرفت شاه را ترور کند و در این‌طرح تمام جزئیات کار اعم از محل ترور، زمان، نوع اسلحه و دیگر کارها طبق نقشه پیش‌بینی‌شد. افرادی که برای‌این کار انتخاب شدند دونفر بنامهای محمدصادق، و دیگری که نامش‌مورداختلاف است، بودند. ناصرالدین‌شاه‌عادت داشت که در دامنهٔ بلندیهای شمیران به‌گردش و تفریح و شکار بپردازد و همواره بین نیاوران و شمیران برای این‌منظور در رفت‌و آمد بود: مستخدمین قصرهم به صورتی اطلاعاتی در اختیار انجمن بابیان قرار دادند. که چه زمانی ناصرالدین‌شاه به‌شکار می‌رود. روز ۲۸شوال سال ۱۲۶۸ ــ ه طبق برنامهٔ پیش‌بینی شده شاه عازم شکار می‌شود:

...چنانکه عادت شاه بود یکه و تنها طی مسافت کرد و همین که در میان کشتزار و بیشه به محل اختفاء آنهانزدیك شد، ناگاه آن دونفر از کمینگاه خارج شدنـد و بشکل شاکیـان و دادخواهان در وسط راه صدای داد و فریاد را بلند کردند و گفتند:

پادشاها بدادما برس، بفریاد ما برس، کارمندان‌دولت وفرمانداران‌حکومت بما ظلم می کنند، شکایت‌ما طولانی است، شرح‌حال خودمان را در این ورقه‌نوشته و تمنا داریم؛ عریضهٔ مارا ملاحظه فرموده سپس اگر دست تعدی و تجاوز آنها را از سرما کوتاه کردید، پس بمقتضای عدالت خود رفتار نمودید وگرنه مادرهرحال از فضل و مرحمت شما سپاسگزار می‌باشیم.

شاه اسب خودرا نگاه‌داشت وشکایت‌نامهٔ آنهارا طلب کـرد پس یکنفر آنها دست در جیب بردوباسرعتی‌مانندبرق طپانچه‌ای از جیبش بیرون آورد وبی‌درنگ بسوی شاه آتش کرد. رفیقش نیز باخنجر بطرف‌شاه حمله کرد.

شاه فوراً بازویش را گرفت وشروع بدفاع از خودکرد. در این‌هنگام گردو غبار مستحفظین شاه بلند شد زیرا صدای طپانچه را شنیده واسب‌هارا نهیب دادند تابمحل حادثه رسیدند و مشاهده کردند که شاه بدفاع از حملات غافلگیران مشغول است و نزدیك است که آنهارا بکشد. اول کسیکه خودرا بشاه رسانید و از کشته شدن شاه جلوگیری بعمل آورد محمدمهدی تبریزی رئیس مشق شاه بود.

وی همینکه فرا رسید باشمشیر کوتاه دودمی بنام قمه ضربتی بربـازوی نفر اول وارد نمود که دونیم شد و ضربت دیگری برشکمش زد که شکمش رادرید و بعد از آن برفیقش پرداخت و اوراهم برزمین کوبید. آنگاه نظامیان و پاسبـانان فرا رسیدند و فرد دوم مجروح را گرفتند وچون هنوز رمقی از حیات در او بـود اورا استنطاق نمودند و رؤسای جمعیت ترور را از او کشف کـردند. آنها پس از آن که کار اورا نیز خاتمه دادند شاه را بمقر آوردند وهنوز نمی‌دانستند که شاه

زخم‌برداشته است وقتی شاه لباس دیگری خواست آنگاه معلوم شد که شاه از زیر بغل وشانه وطرف دنده‌ها تیر برداشته که چندان خطرناك نبود. این‌خبرزود بمرکز رسیدکه شاه کشته‌شده‌است. ناگاه مردم‌تهران ازشنیدن آن به‌هیجان آمدند توگوئی قیامت‌آنها برپاگشته است. آن‌روز روز اجتماع عمومی‌شد، مردم بازارها و مغازه‌ها را بستند، ومسلح‌شدند.

صدراعظم چنین رای داد که شاهنشاه برای آرامش مردم سوار گردد و در خیابانها ومعابر عمومی‌شهر گردش‌کند تامردم بدانند که پادشاه قرین صحت و سلامت میباشد.

اعتضادالسلطنه دراین مورد می‌نویسد:

برخلاف‌انتظار، شاه بنابرصوابدید صدراعظم از قصر نیاوران به‌شهر مراجعت و هنگام ورود در حالیکه براسب قهوه‌ای رنگ‌خویش سوار بود از مشهورترین خیابانهای شهر عبور کرده آنگاه وحشت مردم بواسطه رؤیت شاه فرونشست. پس بقصرخود رفته، بمعالجه ومداوا پرداخت.

بعد از این جریان مجلس عمومی که جمیع‌طبقات مردم‌درآن شرکت‌داشتند برقرار شد ومقرر گردیدکه تمام بابیها را نابودکنند و برای شناختن آنها ازدفتریکه در خانه سلیمان‌خان پیدا کرده بودند، استفاده کردند. این دفتر را یکی از افراد باند ترورشاه که دستگیر شده بود،افشاء کرد. پس از این‌واقعه فرمانی صادر شد که تمام بابیان را دستگیر کنند، آنهارا دستگیر کردند و دسته دسته وتك‌تك آورده وزندانی کردند تاصورتی را که از آنها داشتند تکمیل شد.

چون این‌طورکار صورت گرفت آنها را برطبقات واصناف مردم از امراء وزرا،علما، تجار، نظامیان، و صاحبان‌حرف وصنایع تقسیم نمود وهرصنفی هرقدر از بابی قسمتش شده بود، گرفته و پس از اهانتها وعذابهای بد و گوناگون، آنها

رادرشهر گردانیده‌واعدام کردند. وهمچنین بود حال آنها در سایر بلاد ایران، که شرح سلیمان‌خان گفتنی است: وقتی سلیمان‌خان را آورده بدنش را بانیش خنجر سوراخ‌سوراخ کردند ودر هر سوراخی شمع روشنی نصب، و صورتش را بادودهٔ مطبخ سیاه کردند، کلاه‌درازی برسرش گذاشته، اورا برخری سوار ودر کوچه و بازار گردانیدند. شگفت آن که روحیه و قلب او همچنان قوی ومحکم بود. آنگاه او را دوشقه وهرشقه‌ای را بردروازه‌ای از دروازه‌های شهر آویختند ـ عملی که در کمترجائی در جهان نظیرش اتفاق می‌افتد ـ **سلیمان‌خان‌مذکور برادرهمان فرخ‌خانی است‌که در حادثه زنجان (چنانچه سابقاً گذشت) بابیان جسدش را قطعه‌قطعه وبآتش سوزانیدند.**

درآن‌وقت دوهفته شهرتهران درحال انقلاب واضطراب مستمر بود و دراین حادثه قریب به‌چهارصدنفر از بابیان کشته و ده‌هانفر که حقیقتاً بابی نبودند و دشمنانشان آنهارا متهم به بابی‌گری کرده بودند به‌آنها ملحق شدند. به‌همین جهت بعد از این‌واقعه دیگر برای بابی‌گری پایه‌ای برقرارنشد.

۲

توطئهٔ بابیان برای کشتن امیرکبیر

امیرکبیر شورش بابیان را سرکوب کرد، اگرچه آنان نهانی فعالیت داشتند اما به آن درجه ازقدرت نرسیده بودند که بتوانند نظم عمومی را مختل کنند ودولت را به‌دردسر بیاندازند. تازمانی که بابیان در خفا فعالیت مـی کردند کسی آنچنان مزاحمتی برایشان ایجاد نمی کرد اما وقتی که اقدامات ضددولتیشان برملا شد رفتار دولت شکل دیگری به‌خود گرفت یعنی بناشد بابیان را از ایران اخـراج نمایند. همین اخراج پایهٔ روند و حـرکت بعدی این فرقه را بنا نهاد وسران آن دستخوش سلسله ماجراهائی گشتند که محور اصلی این کتاب است. حال قبل از پرداختن به آن موضوع به حوادثی که‌منجر به‌بیرون کردن بابیان از ایران‌شد می‌پردازیم.

دوحادثه درمدت کمتر ازیکسال سرنوشت بابیان را تغییر داد و به‌دولت این واقعیت را فهماند که تا این افراد درایران‌بسر می‌برند فتنه‌هاهرگز نخواهد خوابید. علینقی‌میـرزا اعتضادالسلطنه کـه شاهد آن مـاجراهـا بـوده واقعهٔ اول را چنین می‌نویسد:

«در اوائل جلوس میمنت مأنوس اعلیحضرت شاهنشاهی ناصرالدین‌شاه خلدالله ملکه و سلطانه که هنوز سال‌عمرم به‌سی نرسیده بود، بسی‌راغب و مایل به‌مجالست ارباب کمال و اهل‌حال‌بودم، از آنروی به‌قدر امکان محفلی اووجوه‌ادباوشعرا تشکیل‌دادمی هرشب وروز، ازجمله اهل‌مجلس میرزا حبیب‌الله حکیم قاآنی، میرزاعبدالوهاب محرم، و میرزا-طاهر شعری دیباچه نگار، و میرزا احمد حبیب کاشانی و میرزا احمد هروی ، و میرزا ذوقی و غیره بوده‌اند. چون میرزاعبدالرحیم هروی حکمت فلاسفه و کتب ملاصدری را نیك‌می‌دانست دراول‌شب‌هدایهٔ ملاصدری‌را درنزدوی تعلیم‌می‌نمودم. من نیز اگرمنلائوس و اکرمتحرکهٔ از طولوقوس وسایر متوسطات را به‌وی تعلیم می کردم. بعداز تدریس و تدرس به‌صحبت سایر ادبا وشعرا مشغول می‌گشتم. درآن وقت که فتنهٔ باب و بابیها در اطراف منتشر بود، میرزاعبدالرحیم که به‌جهتی معلم و از حیثی شاگرد محسوب می‌شد چون خبر متابعت برادر خودرا شنید او نیز باطناً به‌آن طایفه‌گرویده، بیشتر اوقات با ملا شیخعلی و سایر رؤسای بابیه که‌دردارالخلافه‌بود معاشرت می کرد ولی مرا غفلتی عظیم بود. اگر چه بعضی از لیالی‌زبان به‌قدح علماگشودی من اورا تأدیب کردمی. وقتی گفت: شما باوجود ظهور باب بازتأملی دارید؟ مرا خنده‌گرفت و ازخفت رای‌وی تعجب نموده گفتم: «کدام است آن‌ظهور؟ امروزکه من در جهل مرکب هستم». گفت: مگر ملاحظه نمی‌کنید؛ ملاحسین بشرویه در شیخ طبرسی عماً قریب ری وقم را مفتوح خواهد ساخت. این است یکی از ادله برای‌ظهور حضرت صاحب‌الامر. چنانکه دربحارالانوار حدیثی نقل شده که قبل‌از ظهور آن‌حضرت حسین صاحب طبرستان خروج نموده ری وقم را مفتوح خواهد ساخت».

گفتم: «حسین شما گرفتارلشکر منصور است، بعد از استخلاص

و فتحری و قم اگر سخنی دارید خواهیم گفت». حال برهمین منوال بود. روزی، چهارساعت به‌غروب مانده رقعه‌ای از میرزاتقی‌خان امیرنظام که درآن‌وقت امارت‌نظام وصدارت ایران داشت و به‌لقب اتابك‌اعظم ملقب، چنانکه سروش شمس‌الشعرا گوید:

لشکر و کشور مرتب است و منظم

هردو بـه‌میر اجـل اتـابـك اعظم

با این‌جلالت قدر احترامی زیاده از عادت و مافوق الغایه ازمن منظـور داشت، از اینکه مـن نسبت به‌سایر ابناء ملـوك، منصب وزارت مهدعلیا و سترکبری دامت شوکتها بود. ومضمون رقعه آنکه: «دوساعت به‌غروب مانده اگرمجالی دارید دردیوانخانهٔ دولتی یادرخانه مرا ملاقات کنیدکه امری بس لازم است». من‌هم در وقت معین حرکت کـرده، در دیوانخانهٔ دولتی امیر را ملاقات نموده جمعی‌را که درکنارش بودند دور کرده، دست به‌جیب‌نموده رقعه‌ای درآورد به‌من‌داد. درآن‌رقعه مفتش از قِبل وی نوشته بودکه:

«روزجمعهٔ‌آینده بابیهاخیال‌دارند به‌هیأت اجتماع‌باشمشیرکشیده اولاً به‌مسجدشاه بریزند و میرزا ابوالقاسم‌امام‌جمعه را اولا بقتل آورده، پس از آن باذکر «یاصاحب‌الزمان» بـه ارك ریزند و فسادی برپـا نموده، نسبت به‌شاهنشاه واقارب‌اعظم سوءادبی کنند. وازجملهٔ رؤسای این‌طایفه ملاشیخعلی است و خودرا حضرت‌عظیم لقب داده، و فی‌الحقیقه رئیس بابیه در دارالخلافه اوست، ودر هـرچندروز به‌لباسی درآمده که مردم او را نشناسند، و هفته‌ای بیش در خانه توقف نمی‌کند و ام‌الفساد این طایفه است. ویکی دیگـر میرزا احمد حکیم‌باشی کاشانی است و دیگر میرزا۔ عبدالکریم برادر ملامحمدتقی هروی که هردو از رؤساء بابیه هستند الان درحمایت‌علیقلی‌میرزاهستند. اگرآنها گرفته‌شوند این‌فتنه برپانخواهدشد.

پس از خواندن روزنامه به‌فکر فروشدم. امیرنظام مرا مخاطب ساخته گفت: «شخص شما علاوه‌بر انتساب سلطنت امروز یکی از رجال دولت هستید. گرفتم در اعتقادشما فساد باشد، ولی باید ملاحظهٔ دولت را برهرچیز مقدم دارید». جواب گفتم: «به‌حمدالله‌تعالی شکر حضرت رب‌العزه را بااعتقاد درست بوده وهستم و خواهم بود.

براین آمدم هم براین بگذرم
ثناگوی پیغمبر حیدرم

و بااین عقیدت درمیان خاص وعام مشهورم. چنانکه شخص‌شما که امروز شخص اول ایران و اتابك‌اعظم هستید، درچهارده‌سال‌قبل که با منصب‌مستوفی نظام از آذربایجان به‌تهران آمدید، به‌سبب‌مضاهرت من با میرزا نظرعلی حکیم‌باشی، و مصاحبت باشما و جمع دیگر باا‌وکه از آنجمله محمد صادق‌خان گروسی وعزیزخان مکری که حال آجودان‌باشی‌است‌ومیرزامحمدتبریزی وفروغی وملابهرام ودرویش عبدالرحیم، به‌اندازه‌ای حفظ‌ظاهر وملاحظه شرع‌انوار را باوجود صغرسن از من می‌دید که مرا به‌عوامی وحماقت‌تصورنموده وموردسخریه و استهزابودم. چون‌تنها هستید وننگی درشأن اتابکی‌پیدا نمی‌شود، اگرفراموش کرده‌اید شرحی ازروزرمضان خانیاباد وقرمهٔ به و توبیخ خودرا بیان کنم شاید فراموش فرموده باشید.»

تبسم کرده گفت: «لازم نیست؛ از مطلب بگوئید، وقت تنگ است وسفیرانگلیس وعده داده مرا ملاقات کند».

گفتم: «تفصیل‌این‌سه‌نفر بدون زیاد ونقصان این‌است: آقا میرزا احمد حکیم‌باشی طبیب حاذق و باامانت ومعالج‌مهدعلیا و سترکبری، از نجباءوعلماء کاشان بوده پدرش ملارضا معروف به کبابی است، ومادرش

بنات اعمام‌حاجی‌پشت‌مشهدی‌است. به‌ذات‌پاك الهی و به‌نمك اعلیحضرت ابداً قضیه باب و بابی ازاو مسموع نشده، اما ازمیرزاعبدالرحیم هروی گاهی بعضی کلمات وخرافات شنیده‌شده اماشیخعلی به‌ذات‌پاك‌احدیت نه اورا می‌شناسم و نه می‌دانم مقصوداو چیست».
چون کلام به‌پایان‌آمد به‌من‌سخت نگریست. به‌قول‌عرب نظر الی به‌نظره گفت:«خوب جواب‌نگفتید. این مفتش وگماشتهٔ من دروغ نمی‌گوید و سخنی نسنجیده نمی‌نگارد. من باهمهٔ اخلاص و ملاحظهٔ از مهدعلیا این سه‌تن را از شما خواهم خواست». این بگفت و به‌پاخواست.
هرچند دربین‌راه سوگند یادکرده و ایمان مغلظه خوردم که مرا از ملا شیخعلی خبری نیست، جوابی نداد. در حین‌وداع‌گفت: «یقین بدانید این امر را صورت‌گرفته از شما می‌خواهم».

لابد باکمال تحیر و تفکر به‌خانه آمده درفکر رفتم. باز آن‌شب را بامحنت وتعب بسر می‌بردم. پاسی ازشب‌گذشته بیشترك یا کمتر، باز رقعه‌ای از امیرکبیر رسید که: «در تمام امر معهود تعجیل کنید». باز بروهمم افزود علی الصباح به‌صحن آمده متحیرانه نشسته، میرزا طاهر دیباچه نگارحاضر شده ازسبب تحیر وسکوت طول‌من سؤال‌کرد. شرح حال وسؤال و جواب را باامیر درمیان آورده، گفت: «باکی ندارید این حضرت عظیم یکی ازبزرگان بابیه است ودردارالخلافه داعی باب‌است. اسمش ملاشیخعلی وهرروزلقبی برخودمی‌گذارد وهفته‌ای‌ملبس به‌لباسی می‌شود چندی درهمسایگی شما بودالان معلوم نیست درکجا منزل دارد. ولی میرزاعبدالرحیم ازجاومکان او مستحضراست».

درآن حین میرزا عبدالرحیم باعبا وعمامه پیدا شد. خواست پیش آید اورا تکلیف نمودم درمکانی نشسته، چون فرود آمد ولحظه‌ای بادیباچه‌نگار گفت وشنود کرد. حکم به‌حبس وقید میرزاعبدالرحیم داد.

اولاً باکمال ملایمت و نصایح و مواعظ از مکان ملاشیخعلی سؤال کرده، جواب مفید مسموع نشد. سوگند به‌کذب یاد کرد که مدتی است از مکان او اطلاع ندارم. بادیباچه‌نگار مشاوره نموده، او حیله‌ای انگیخت وخدعه‌ای بکار برد. کاغذی‌شبیه‌به‌خط میرزاعبدالرحیم به‌میرزا سیدمحمد اصفهانی که درمدرسهٔ دارالشفا منزل داشت ویکی از بزرگان بابیه‌بود، نوشت‌به‌این مضمون که: «مدتی است خدمت‌جناب آقامشرف نشده درکدام محله منزل دارد؟» میرزاسیدمحمد جواب نوشته که: «از این سؤال شما تعجب نمودم‌که روزقبل به‌اتفاق شما درخانهٔ میرزامحمد نایب‌چاپارخانه در محلهٔ سنگلج رفته آنجا تشریف دارند.

چو این نامه افتاد دردست من به گردون گراینده شد شست‌من

فی‌الفور شرح‌حال را به‌امیرکبیر عرضه داشته، جوابی در کمال ادب ومعذرت نوشته، از تقصیر میرزا احمد حکیم‌باشی گذشته اتمام‌عمل را خواهش نمود. نزدیك به سه‌ساعت بـه‌غروب مانده، دیباچه‌نگار را با بیست‌نفر روانهٔ منزل ملاشیخ‌علی‌نموده، در بین راه شخصی را دیدند بر یابوئی نشسته. دیباچه‌نگار به‌همراهان‌امر کرد که این‌مرد را گرفته نزد من آورند. وخود به‌خانهٔ میرزامحمد رفته‌اثری‌از ملاشیخعلی ظاهر نشد. دروب بیوت را مقفل کرده، درکریاس قراول گذاشته مراجعت نمودند. حکایت رابه‌اواظهارداشته‌گفت: «این شخص مقید محمدحسین ترك است وازخلفای ملاشیخعلی است. من اورا خواسته توی بازو وتوی جبه وتوی باراورا تفحص‌کرده، کتابی چند از مزخرفات باب ویك پوستین کابلی و یك جفت کفش ساغری و قدری مسینه آلات بود . هرچند ازاحوال ملا شیخ علی سؤال‌کردم جوابی نداد. بالاخره اورا بقدری صدمه زدم که بیم هلاکت‌بود، بازثمری نبخشید. لابد چندسوار بـه اطراف فرستاده

از آن‌جمله بـه‌داروغهٔ زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم (ع) نیز نـوشته، اثری نشد. درآن شب شخص مراغه‌ای کاغذی از ملامحمدعلی زنجانی برای ملاشیخعلی آورده، اورا نیز گـرفته نزدمن آوردند. حبس نموده، وقایع به امیرنظام گفته‌شد.

ازاین داروگیر رشتهٔ جمعیت بابیه گسخیته گشت. و جمعی‌دیگر را نیز گرفته،به‌حکم شاهنشاه و صوابدید امیرنظام درمیدان ارك حکم‌به‌قتل بابیه شد. از آنجمله میرزاعبدالرحیم ومحمدحسین تـرك وقاصد مراغه‌ای را نیز از من خواسته هرسه را تسلیم گماشتهٔ دیوان اعلی نمودم. خودنیز به‌منزل امیرنظام رفته زبان‌به‌شفاعت میرزا عبدالرحیم‌گشوده که حق‌تعلیم برمن دارد. ونیز حضور همایون شفاعت‌کرده حکم بـه‌حبس موبد شد. قاصد مراغه‌را نیز میرزاعلی‌خان‌که درآن وقت حاجب‌الدوله بود شفاعت کرده، گناهش عفو شد. ولی محمدحسین ترك باسایر بابیه بقتل آمد...».

نخستین اعضاء اولیه محفل بهائیان تهران ۱۳۳۶ — ه

فصل نهم

بابیگری بعد از باب:

من یظهره الله

علی محمد شیرازی ظهور خویش را همپایهٔ ظهور دیگر پیامبران مانند حضرت موسی حضرت عیسی و حضرت محمد (ص) می‌دانست. وی بر این عقیده بود که باظهورش «دین» تازه‌ای بنام «بیان» شکل گرفته و متولدشده است. باب در بیان فارسی باتوجه به مطلب مزبور چنین نظر می‌دهد:

(الواحد الثانی فی بیان یوم القیمة) ... مراد از یوم قیامت ظهور شجره‌ی حقیقت است و دیده نمی‌شود که احدی از شیعه یوم قیامت را فهمیده باشد بلکه همه موهوماً امری را توهم نموده که عندالله حقیقت ندارد آنچه عندالله و عند عرف اهل حقیقت مقصود از یوم قیامت است این است که از وقت ظهور شجره‌ی حقیقت در هرزمان به هر اسم الی حین غروب آن قیامت است، مثلاً[۴] از یوم بعثت عیسی تا یوم عروج آن قیامت موسی»

بنابراین نظریهٔ علی‌محمد شیرازی می‌پنداشت که هر ظهوری قیامت ظهور پیشین است وشیء تا به مقام کمال نرسد قیامتش نمی‌رسد. وی در ادامه این‌نظریه را ارائه می‌دهد که: «قیامت دیانت یهود که همانا بلوغ و کمال دیانت یهـود یعنی، همان‌ظهور عیسی می‌باشد و قیامت‌و کمال«دین‌عیسی» درظهورمحمد(ص) است و قیامت‌و کمال محمد(ص)به‌اصطلاح خوداو در ظهورعلی‌محمد شیرازی «یاصاحب بیـان» است، وقیامت و کمال دیـن بیان به‌برداشت علی محمد شیرازی در ظهور من‌یظهره‌الله می‌باشد. ادوارد براون کـه مطالعهٔ جامعی درمورد این‌فـرقه دارد می‌گوید:

«درکمال وضوح چنین برمی‌آید کـه باب خود و«یظهره‌الله» را دوظهور مستقل همپایهٔ ظهورات پیشین «می‌شمارد»[1]

از این‌نوشته این‌گونه برداشت مـی‌شود که اهل بیان بـاید در انتظار ظهور «من‌یظهره‌الله» باشندوبه‌مجرد دیدن وی‌سر اطاعت فرود آورند.
علی‌محمد شیرازی تاریخی‌هم برای این پدیدهٔ بعداز خودش تعیین کرد.وی وی بطور صریح درباب هفدهم از واحد دوم کتاب بیان فارسی این موعد را چنین پیش‌بینی می‌کنند:

«اگردرعدد غیاث ظاهرگرددو کل داخل شونداحـدی درنار نمی‌ماند. واگر الی‌مستغاث«رسد وکل داخل شوند احدی در نار نمی‌ماند الاآنکه کل‌مبدل بـه‌نور گردد:»

۱ـ ص۲۳ مقدمهٔ ادوارد براون، کتاب «نقطةالکاف»

غیاث در حروف ابجد معادل ۱۵۱۱ بعد ازظهور باب است و باحروف مستغاث = ۲۰۰۱ پس از ظهور بیان می‌شود، درجای دیگر (باب ۱۳ از واحد سوم بیان) موعد ظهورمن‌یظهره‌الله‌را دوهزارسال پس از فوت خویش برآورد نموده است می‌خوانیم:

من‌یظهره‌الله، احق است از کلشئی به‌کلشئی از نفس کلشئی. وماسوای‌او ملك هستند. و اوست قائم به‌نفس خود بالله و کلشئی قائم به‌او است. باب‌اول جنت و اسم اعظم ظاهر به‌الویتٍ است فضل کل امکان از شبح جود اوست، مبدأ اسماء و صفات الهی است.

چندی پس از مرگ علی‌محمدشیرازی‌برسرمسئلهٔ جانشینی و«من‌یظهره‌الله» اختلافات زیادی رویدادبطوری‌که بابیان قصد جان یکدیگر کرده وبجان‌هم‌افتادند. انشعاب وچنددستگی از آن‌پس همواره زیادشداما این‌جریان درابتدا به‌علل‌مختلف سیری‌بطئی‌داشت چون‌پس‌ازقلع‌وقمع‌بابیان افراداین‌فرقه فرصت نداشتندتشکیلات منظمی تشکیل دهند و تشکل پیدا کنند . و چون باب قبل از فوت یعنی یکسال پیش از تیرباران شدن جانشینی برای خود انتخاب کرد وموقعیت اوراهم مستند مسجل نموده بود بابیان در ابتدا هیچگونه اعتراض نداشتند وکسی‌هم درپی‌غصب قدرت ظاهراً نبود، اماگذشت‌زمان این روند را تغییر داد و مسائل به‌گونه‌ای دیگر خودرا نشان‌داد.

صبح ازل اولین جانشین باب:

تقریباً یک سال قبل از تیرباران، باب لوحه‌ای برای یکی از بابیان بنام **میرزا یحیی** فرستاد که مبنی بر جانشینی وی بعد از باب بود. **میرزا یحیی** پسر میرزاعباس معروف به **میرزا بزرگ مازندرانی نوری** است. پدر میرزا یحیی مستخدم دولت و در آخر مأمور مالیه مازندان شد که در اصطلاح دیوانهای ایران او را مستوفی می‌نامیدند. میرزاعباس دارای هفت پسر بود: میرزامحمدحسن، **میرزا حسینعلی**، میرزاموسی ـ که بابیان به او **کلیم** خطاب می‌کنند ـ میرزا تقی پریشان، میرزا رضاقلی طبیب، **میرزا یحیی** که از جانب باب **صبح ازل** لقب گرفت و بالاخره **میرزامحمدقلی** است. برادران دوم، ششم هفتم یعنی میرزاحسینعلی ـ بهاءالله ـ میرزا یحیی و میرزامحمدقلی از یک مادرند. میرزا یحیی و حسینعلی در تهران نزد خانواده بزرگ شدند و مبادی علوم را نزد آنان فراگرفتند. این دو نزد پدرشان از احترام و محبت خاصی برخوردار بودند چون میرزاعباس مادرشان را گرامی می‌داشت. میرزاحسینعلی ـ بعداً بهاءالله را مبلغین تصوف جذب کردند و او با آنان به حشرونشر پرداخت و همواره در کتابهایشان غور می‌کرد، میرزیحیی هم همین شیوه را در پیش گرفت. ایندو برادر به دعوت ملاعبدالکریم قزوینی بابی شدند ـ گفته می‌شود هنگامی که این دونفر را به آذربایجان می‌بردند در بین راه قم وقزوین باپرداختن رشوه به محافظین باب بااو ملاقات کردند، این دیدار درهمه‌جا ذکر شده است.

میرزاحسینعلی ابتدا در تهران سپس در مازندران در قصبهٔ نور ـ زادگاهش ـ شروع به دعوت از مردم بسوی باب کرد. او از این شهر به آن شهر تبلیغ را ادامه داد تا به شهرساری رسید، از آنجا به بابل و از بابل باقافله به تهران برگشت. این جریان درزمان سلطنت محمدشاه ـ پدرناصرالدین شاه ـ صورت گرفت.

بعد از درگذشت محمدشاه و استقرار ناصرالدین‌شاه ـ همانگونه که اشاره شد، بابیان درپی شورشی که در اینجا و آنجا بپا کردند وقصدجان شاه را نمودند ویکنفربابی بنام‌محمدصادق همراه بادوستش درمجاورت قصرشاهی واقع‌درنیاوران شمیران به‌شاه حمله کردند، در طول این‌مدت میرزایحیی و میرزا حسینعلی در ده افجه نزدیك قصر بهاری شاه بسر می‌بردند. میرزایحیی که در این مقطع جانشین باب محسوب می‌شد موقعیتی خاص داشت چون اولاً بنابه نوشته و مهر و دستخط باب که عین آن بنظرمی‌رسد رهبریت بهائیان را برعهده داشت بنابراین برای‌بابیان شخص مهمی‌بشمار می‌رفت ثانیاً بعلت سن‌کم هنوزآنچنان راه وچاه را نمی‌دانست وبرادر بزرگترش میرزاحسینعلی به‌عنوان وکیل و پیشکار برای‌وی کارها را انجام می‌داد.

میرزایحیی هنگام جانشینی کمتر از بیست‌سال داشت، پیروان میرزایحیی یاصبح ازل را ازلی می‌گویند. بهرحال طبق وصیت‌باب میرزابهاء وکیل‌میرزایحیی شد و اولین کاری که کرد اورا ازانظار، پنهان داشت تابه‌وی گزندی نرسد، سپس میرزاحسینعلی به انجام وصیت باب پرداخت. بابیان‌هم فقط از طریق میرزاحسینعلی با میرزایحیی تماس و ارتباط پیدا می کردند. قبل از سوءقصد بجان ناصرالدین‌شاه میرزاحسینعلی برادرش را بشکل دراویش، درآورد، کساء وصله‌داری برتنش نمود، کلاه درازی برسر وچماق وکشکول دراویش بردست بطور ناشناس روانهٔ گیلان کرد.

بابیان نیز براین‌عمل صحه می گذارند:

صحت این‌قضیه‌رابهائیان‌تصدیق دارند ولی این کاررا حمل برمصلحت‌نموده برصحت عمل او بدین‌وجه احتجاج میکند که استخلاف میرایحیی. کناره‌گیری ازکاراو، پنهان‌شدن وی از انظار ونیابت بهاء از او در مخاطبه و مکاتبه تمام اینها سیاست و تدبیربهاء بود تاازضررخویش‌جلوگیری نماید؛ زیرا وی خودش جانشین

باب و صاحب‌امر ونهی بوده، او همان کسیستکه باب بظهورش بشارت داده بلکه‌او بوده است که باب را تزبیت کرده و او بوده است که باب را برسالت مبعوث‌نموده تاعالم را بظهور جمال قدم وعلة العلل بشارت دهد و از این‌جهت گفته است: «کی اورا تربیت مینمود؟» یعنی که بود آنکسیکه باب را تربیت میکرد؟ چنانکه تفصیل آن دریکی از کتب آنها که موسوم بکتاب سیاح است‌نوشته شده است. این کتاب را مردیکه مورداعتماد بابیان بوده نوشته وهرچه دلش میخواسته درآن درج نموده وآنرا بسیاح‌مجهولی که هیچ‌اسم و رسمی از او نیست‌نسبت داده است ناغرضی که در نفس او بوده است انجام شود. چنانچه عادت بابیان در بیشتر کتبشان مانند کتاب رجم‌الشیطان وغیره چنین می‌باشد.

درکتاب‌مذکور صفحه ۸۸و ۸۹ مقاله‌ای نوشته است که متن فارسی آن این است:

«بعد از فوت خاقان مغفور محمدشاه، رجوع بطهران نمود (یعنی‌بهاء) ودرسر مخابره و ارتباط باباب داشت و واسطه این مخابره ملاعبدالکریم قزوینی شهیر بود که رکن عظیم و شخص امین باب بود و چون از برای بهاءالله در تهران شهرت عظیمه حاصل و قلوب ناس باو مایل باملاعبدالکریم درین خصوص مصلحت دیدند که باوجود هیجان علما و تعرس حزب اعظم ایران‌وقوه قاهره امیرنظام (یعنی میرزا تقی‌خان اتابك وصدراعظم) باب وبهاءالله هردو درمخاطرهٔ عظیمه وتحت سیاست شدیده‌اند پس چاره‌ای باید نمود که افکار متوجه شخص‌غائبی شود و باین وسیله بهاءالله محفوظ بماند و چون نظربه بعضی ملاحظات شخص خارجی‌را مصلحت ندانستند قرعهٔ این‌فال بنام برادر بهاءالله‌میرزا یحیی زدندباری بنایید وتعلیم بهاءالله اورا مشهور ودرلسان آشنا وبیگانه

معروف نمودند و چون مخابرت سریه درمیان بود این رای را باب پسند نمود باری میرزایحیی مخفی وپنهان‌شد و اسمی ازاو در السن و افـواه بود واین تدبیر عظیم تأثیر عجیب کرد که بهاءالله باوجود آنکه معروف ومشهور بود محفوظ و مصون ماند، این پرده سبب شدکه‌کسی ازخارج تفرس ننمود و بخیال تعرض نیفتاد...»

وسپس گفته است باید به‌خوانندگان‌گرامی بگویم کـه حسینعلی‌بهاء از این کلکی که زد واز این کلاه درازیکه برسر برادرش گذاشت، دومنظور داشت: اول آنکه از شربرادر میرزایحیی مصون و محفوظ بماند.

دوم‌آنکه دعوت‌بابیان بنقطهٔ مجهولی متوجه‌باشد وصاحب‌دعوت دردسترس نباشد مبادامردمان بزرگ واشخاص فاضل باوی تماس‌بگیرند و برجهالت وسفاهت او آگاه شوند آنگاه ازمسلك آنها اعتراض کنند.

گماندارم حسینعلی بهاء این سیاست را از سوء سیاست حاج میرزا آقـاسی وزیر بی‌تدبیرمحمدشاه آموخته باشد؛ که وی باب را در قلعهٔ چهریق محبوس نموده و رابطهٔ مردم‌را بااو قطع کرد ومردم‌نتوانستند بفهمندکه این مرد تاچه اندازه‌جاهل ونادان است. لاجرم دروهم و خیال افتادند وبعبارت فریبنده مبلغین بابی‌مغرورشدند و در نتیجه تعدادی ازافرادناراضی بدین‌مسلك موهوم متمایل‌گردیدند.

چنین مینماید که‌حسینعلی بهاءبدین‌نکته متوجه‌گشته‌باشد ویاسیاستهای‌خارجی بدو الهام داده‌باشند و او این سیاست را تعقیب نموده باشد زعماء بابیان و بهائیان ازاین سیاست منحرف‌نشدند وهرکدام درآن نقطهٔ دور از انظار بسر میبرند تاکسی از اوضاع و احوال‌او مطلع‌نشوند.

هم‌اکنون‌شوقی‌افندی ولی‌امربهائیان گاهی درعکا واغلب دراروپـا وامریکا بعیاشی مشغول میباشد و درمـراکز بهائیان آمدورفت‌ندارد، بهائیان وغیربهائیان از اوضاع واحوال وعیاشیهای‌وی بی‌خبرند، فقط بعبارت قلنبه‌آب‌طلائی مبلغین بهائی

مانند «ظهور و جلوه‌اعلی و ابهی ثمرهٔ نظم بدیع جهان‌آرای جمال ابهی حضرت ولی «امرالله» و از اینگونه عبارات و القاب بی‌معنی مغرور شده‌اند[1].

چگونگی تبعید بابیان به‌بغداد

بعد از ترور ناصرالدین‌شاه بابیان را به‌بغداد تبعید کردند کـه در مورد میرزا حسینعلی ـ بهاءالله ـ این حرکت از حسیاسیتی فوق‌العاده برخوردارشد وهمانگونه که خواهیم دید میرزاحسینعلی رهبر بهائیان یعنی پایه‌گذار این‌فرقـه گردید وهم او بود که باپادرمیانی سفیر روسیه تزاری شفاعت سپس به‌بغداد فرستاده‌شد. واز همین مقطع دخالت بیگانگان و جای‌پای آنان علنی‌وهویداگشت که درجای‌خود بگونه‌ای به‌شرح آن می‌پردازیم.

بادستگیری‌حسینعلی‌بهاء درجریان‌ترور ناصرالدین‌شاه‌سفارت روسیه‌درتهران درنگ را جایزندید و باقدامات جدی‌نشان‌داد که‌نسبت‌به‌این‌جریان‌که درایران می‌توان از آب‌گل‌آلوده ماهی‌گرفت، حساسیت دارد و کاملاً موضوع‌را پی‌گیری می‌کند. البته حمایت دولت‌روسیه تزاری را از جریان بابیگری باید از همـان زمـانی دانست که باب ازشیراز به‌اصفهان منتقل‌گردید وتحت‌حمایت و پوشش منوچهرخان گرجی قرارگرفت‌ودرمنزل‌وی آنچه می‌خواست انجام داد. مدارك و شواهد گواه است کـه این مساعدت نمی‌تـواند خـودجوش وسطحی باشد چـون اصل‌ونسب منوچهرخان گرجی واعمالی که ازوی درمورد باب سرزد سؤلات زیادی را مطرح می‌کند که خود بهائیان نیز بدان اشاره کرده‌اند.

منوچهرخان‌گرجی‌یك‌ارمنی‌بود که درسال۱۲۰۹ هـ ـ ق به‌اسارت آغامحمد خان قاجار ـ درلشکرکشی وی به‌روسیه ـ درآمد و از تفلیس به‌ایران آورده شد. منوچهرخان گرجی دردربار فتحعلی‌شاه بعداز مرگ آقامحمدخان به‌خدمت گرفته

۱ـ زعیم‌الدوله، مفتاح، ب‌الابواب‌ص۲۱۹ـ۲۱۸

شد ودرصف‌خواجگان‌حرمسرا درآمدسپس به‌غلام خاصهٔشاه ارتقاء مقام داد.هوش ذاتی، درایت و نکته‌سنجی این غلام را به درجات بالاتر رسانید و حمایت سفیر روسیه ازوی بگونه‌های مختلف از این اسیر یك مقرب دستگاه ساخت. خواجه باشی و ایشیك آقاسی سمت‌های بعدی این گرجی‌زاده در زمان حیات فتحعلی‌شاه بود.

دردوران محمدشاه ـ نوهٔ فتحعلی‌شاه ـ منوچهرخان گرجی بیش از پیش درخشید وحکومت خراسان به‌وی واگذارشدگرچه، علمای اصفهان در ابتدابه‌این انتصاب به‌شدت مخالفت ورزیدند امانفوذ وقدرت‌وی این‌مقاومت را درهم‌شکست وتوانست جای‌خودرا دراصفهان برمسندحکمرانی مستحکم نماید. بابرخورداری‌از نفوذ وقدرت خودمنوچهرخان‌گرجی همانگونه‌که‌دیدیم باب‌را به‌بهترین‌وجه پناه‌داد وحمایت‌نمود: «...وبرای‌پیش‌رفت‌آئین‌وی خیلی مساعدت کرد وتاموقعی‌که زنده بود، در اصفهان ازباب به بهترین‌نحو پذیرائی کرد، و در حفظ جان‌وی بسیار کوشید.»[1]

ودرجای دیگر:

«... ایلچی‌روس‌امیرو‌املامت نموده بودند درباب قتل‌حضرات وگفته بودند چه‌معنی دارد که جمعی‌از ضعفای رعیت مطلبی می‌گویند وشما باآن اقتدار درصدد اذیت‌ایشان هستید... پادشاه روس فرستاده بود به‌نزد «ایلچی‌تبریز» که شرح‌احوالات‌حضرت را معلوم نمایدوبه‌جهت‌من ارسال‌دارد همین که این‌خبر رسید حضرت را شهید نموده‌بودند[2]

۱ـ تاریخ‌رجال‌ایران‌ـقرون ۱۲ـ۱۳ـ۱۴، مهدی بامداد، جلد۴ آثار ۱۶۲ ۱ تهران ۱۳۴۷.

۲ـ نقطة الکاف، به‌اهتمام‌ادوارد براون، مطبعه‌ی بریل، هلاند، ۱۳۲۸ ه. ق. برابر با ۱۹۱۰ـم ص۲۳۳

گفته‌شد درماجرای ترور ناصرالدین‌شاه توسط‌بابیان چندنفر از جمله میرزا حسینعلی بهاء دستگیر شدند، در رهائی‌وی دخالت سفیرروسیه مستقیم ومصرانه از بدیهیات است که شرح آنرا دختر حسینعلی‌بهاء بهیه «ورقهٔعلیا» چنین می‌نویسد:

«... خوب بخاطردارم که‌یك‌روز توسط یك‌جوان بابی نیمه دیوانه سوءقصد به‌حیات شاه شده‌بود پدرم (منظورم میرزاحسینعلی بهاء) درخانه ملکی‌ییلاقی‌ما واقع درنیاوران‌بود... ناگهان خادمی باکمال‌شتاب به‌مادرم‌مراجعه وخبرداد:

آقا توقیف شدند... بلافاصله تمام فامیل ودوستان وخادمین باوحشت از خانه‌ما فرارکردند، به‌استثنای خادمین اسفندیار ویك‌زن... میرزاموسی برادر پدرم (عموی‌وی) مادرم وسه‌اولادش را کمك نمود تادرمحل امنی مخفی‌شویم. میرزایحیی باکمال‌وحشت به‌مازندران‌فرارکرد . اخباروقایع به‌وسیله خواهرمهربان پدربزرگم که عیال میرزایوسف‌نامی از اتباع‌روس ورفیق قنسول روس درتهران بود به‌ما رسید ...دراین‌ایام احدی ازدوستان وفامیل جرئت نمی‌کردندبه‌ملاقات مادرم آیند، مگرزن«میرزایوسف» که عمه پدرم باشد، یك‌روز میرزایوسف دریافت که ملایان درصدد کشتار پدرم‌هستند. میرزایوسف موضوع‌را باقنسول‌روس درمیان نهاده و این دولت ذی نفوذتصمیم‌برخنثی‌نمودن این‌نقشه‌گرفت صحنه جالب توجهی درمحکمه که احکام اعدام را صادرمی‌کرد به‌عرصه‌ظهور آمد. قنسول روس بدون‌اندك‌بیمی قیام نموده و اعضای محکمه را مخاطب ساخت و گفت آیا تاکنون به‌اندازه‌کافی انتقام بی‌رحمانه‌ی خود را نگرفته‌اید- چگونه ممکن است‌که شماها حتی بتوانیدچنان فکر کنید‌که این محبوس عالی‌نسب‌نقشه چنان‌عمل احمقانه‌ی سوءقصد به‌حیات شاه‌را کشیده‌باشد- آیا برشماها معلوم‌نیست که آن‌تفنگ مهمل که مورد استفاده‌ی آن‌جوان

بیچاره قرار گرفت به‌درد کشتن پرنده‌هم‌نمی‌خورد ـ من تصمیم دارم این شریف‌زاده ـ یعنی میرزاحسینعلی‌بهاء ـ را تحت‌حمایت دولت‌روسیه در آورم بنابراین برحذر باشید زیرا اگریك‌موی ازسراو کم شود برای‌تنبه شماها نهرهای خون دراین‌شهر جاری خواهدشد، امیدوارم بـه‌اخطارمن کمال توجه‌را مبذول دارید وبدانید کـه دراین موضوع دولت‌مطبوع‌من پشتیبان‌من است... طولی‌نکشیدکه شنیدم حاکم (درآن‌موقع امیرکبیربه قتل رسیده بود وجانشین‌وی میرزاآقانوری بود)از ترس اینکه بی‌توجهی به‌اخطار سخت قنسول‌روس نشودفوراً دستوار آزادی پدرم را می‌دهد.[۱]»

بعداز مرگ امیرکبیر درسال۱۲۶۸ بابی‌ها میدان‌را مساعد دیدند و اعمـال بالانتیجهٔ همین فقدان‌است. صدارت درآن‌ایام‌یعنی پس‌از امیرکبیر به‌مردی‌واگذار شدکه بزرگترین‌ویژگیش وابستگی به‌سفارتخانه‌های‌خارجی وترویج هرگونه فساد بود. «میرزاآقاخان‌نوری» که درتوطئه براندازی وقتل امیرکبیردست‌بالا را داشت همشهری‌میرزاحسینعلی‌بهاء به‌شمار می‌رفت وباپدر وبرادروی ارتباط نزدیك داشت از اینرو از هیچگونه حمایتی درمورد حسینعلی‌بهاء فروگزارنکـرده. میرزاحسینعلی بهاء درآن‌هنگام بـه‌سفارت روس در زرگنده رفت ودر منزل «میرزامجید» منشی «پرنس‌دالگورکی» که وصل به‌منزل‌سفیربودپناهنده‌شد.[۱] سفیرروس‌به‌میرزاحسینعلی بهاء پیشنهادمی‌کندکه تحت‌حمایت‌آن سفارتخانه به‌روسیه برودومیرزاحسینعلی‌بهاء روز اول ربیع‌الثانی سال ۱۲۶۹ ـ ه همراه دوتن از خادمان سفارت روسیه، پسرش عبدالبهاء(عباس‌افندی) و دخترش (ورقهٔ علیا) وسایر افراد خانواده عازم بغداد می‌شود. آن‌سال نزد بابیان به‌عام بعدحین معروف است. میرزایحیی (صبح‌ازل) هم که همرا برادرش بود همانندگذشته دوباره به‌زندگی‌مخفی روی می‌آورد و ازانظار بدور می‌ماند. همانگونه که‌از متن‌نامه برمی‌آید سراسرنامه تضرع، ضعف، زبونی

۱ـ اعتضادالسلطنه، فتنه‌باب، ص۲۰۲

وزاری‌است ومیرزاحسینعلی‌بهاء تقاضای عفو و پوزش دارد، او برای جبران‌گذشتهٔ خویش متوسل به‌ارسال چنان نـامه‌ای شد ودر آن‌یادآور گردید کـه بابیان درسال ۱۲۶۸ در جریان حوادث شرکت نداشتند و برای تبرئهٔ‌خویش دلائل وادله‌هائی هم ارائه داد. میرزاحسینعلی‌بهاء قبلاً نامه‌ای ترتیب داده بودکـه از طرفدارانش می‌خواست راه اطاعت وتسلیم وثنا ودعارا نسبت به‌پادشاه قاجار درپیش‌گیرند.[۱]

سردی دربار ایران درقبال‌نامهٔ التماس‌آمیز میرزاحسینعلی‌بهاء بابیان را برآن داشت‌تادست‌به‌شیوه‌ای‌زنند وبادوات‌عثمانی از دردوستی درآیند که درجای خود از آن‌سخن خواهدرفت. میرزاحسینعلی‌بهاء وبرادرش‌درترکیه اختلافاتشان روزبروز عمیق‌تر شد وباتوجه به‌زمینه‌های ازپیش فراهم‌شده حسینعلی‌بهاء بـه‌عنوان پایه‌گزار فرق، تازهٔ بهائیگری دست‌به‌فعالیت‌زد ودست‌برادرش را بکلی کوتاه نمود. آنان در قبرس روز بروز از تعداد ونفوذشان ـ که اگر بتوان‌آنرا نفوذ نامید ـ کاسته‌شد.

عاقبت‌میرزا یحیی(صبح‌ازل)وازلیان:

صبح‌ازل در برابر پیوستن بابیان به برادرش در پوشش‌بهائیگری‌ناتوان ماندوفعالیت چشمگیری از خـود نشان نداد و برهمان پیروان ازلی قلیل خویش اکتفاکرد. ازل‌برخلاف بـرادرش فردی قانع ودرویش بود . پس از آنکـه بـابیان را ازادرنه به دونقطهٔ‌مختلف یعنی‌**عکاء** دراسرائیل و مـاغوسای در قبرس راندند، وی در قبرس‌تا سال ۱۳۳۰ ـ ه. ق به رهبری ازلیان باقی ماند وپس‌ازوی حاجی **میرزا یحیی دولت‌آبادی** که درتهران بسرمی‌برد جانشین‌وی گردید. امـا ازلیان خیلی زود به‌گمنامی کشانیده شدند وتقریباً بامرگ صبح‌ازل ازلیگری‌هم‌مرد،

«حضرت ثمره» میرزایحیی صبح‌ازل

۱ـ سیدمحمد طباطبائی، مجلهٔ گوهر، سال‌چهارم، شماره‌ی۴ تیره، ۱۳۵۵

تبعید به‌عکا

واما تبعید بابیان از ادرنه به‌عکا (که درآن‌مقطع عنوان بهائی داشتند) آغاز فعالیت این‌فرقه محسوب می‌شد. ماجرای تبعید بابیان از ادرنه از این‌قرار است که:

دولت عثمانی یا«باب عالی» وسفارت ایران متفق‌شدند که محل تبعیدبهائیان را نیز تغییر دهند پس بهاء وحزب اوراکه تعدادنفراتشان ۷۳تن بود بعکا فرستادند وچندنفر جاسوس ازوجوه حزب ازلی برآنهاگماشتند تا ازاعمال‌آنها مراقبت‌کرده حکومت ایران و عثمانی را از وضع آنها خبردار کنند.

جاسوسان‌مذکور ازاین‌قرار بودند: «سیدمحمد اصفهانی» «آقاجان‌بیگ» «عمرآقا» «استادمحمدعلی‌سلمانی اصفهانی» «میرزارضاقلی» «استادعبدالکریم‌خراط اصفهانی» «میرزاجعفر» و«محمدابراهیم» از طرف‌دیگر میرزایحیی و دیگر ازلیان را که تعدادشان بسی وچندنفر بیشتر نمی‌رسید به جزیرهٔ «قبرس» فرستادند ونیز چند جاسوس ازطرف‌بهاءبرآنهاگماشتند ازاین‌قرار بودند: «میرزاحسین‌اصفهانی‌خطاط» ملقب‌به‌مشکین‌قلم» «آقاخلیل مسکر کاشی» «حاج‌جعفر تبریزی» «آقاعبدالله‌اصفهانی» ومیرزاعلی آذربایجانی مراغه‌ای ملقب «بسیاح».

این‌حرکت‌یعنی‌تبعید بابیان ازادرنه بعکاوقبرس درابتدای سال ۱۲۸۵هجری ۱۲۴۸ یعنی مطابق ۱۸۶۹ مسیحی صورت گرفت. پس از تبعید آنانرا ظاهراً در محل تبعیدشان زندانی کردند وچندماه‌هم از اختلاط وروبروشدن‌باهم ممنوع کردند ولی بعد از مدتی این‌حکم لغوشد.

بعد از این‌فرمان حسینعلی‌بهاء شروع بدعوت‌مردم بسوی‌خویش کرد، اسم شیوه‌ای تازه برگزید وچون خودرا تحت‌مراقبت افراد برادرش میدید نمی‌گذارند فعالیت نماید لاجرم وی تفکرنمود و آتش فکر خودرا برافروخت تا عاقبت بدین نتیجه رسید که تا وقتیکه درتنگنای مراقبت‌شدید افراد برادرش باشد، بمقصود نمی‌رسد و چاره‌ای برای خود جز اعدام جاسوسان برای‌خود ندید بنابراین دستورداد

تاشبی درمیان آنها ریختند و آنهارا با آلات جنگ وساطور هلاك کردند. این قتل عام که در آن دیار کم سابقه بود باعث شد که حکومت عثمانی بهاء و پیروانش را دستگیر کند و بزندان بیافکند.

بهاء بنابه گفته بهائیان هشت ساعت و بنابگفتهٔ حکومت و ازلی‌ها چهارماه در زندان بود و آنگاه اورا تحت مراقبت شدید آزادساختند ولی پیروان بهاء چندماه و چندسال درزندان باقی بودند تاچنانکه ازلیها میگویند بواسطهٔ «اصغرذی‌الوجهین» یعنی لیره‌زرد آزادشدند. پس‌از سقوط ازلیان بـابیان بـه‌رهبری حسینعلی‌بهاء بـا جلب‌قلوب بعضی از وجوه بابیان و خوش‌رفتاری وحسن‌تدبیر پسربزرگ بها عباس افندی ملقب بغض‌الله‌الاعظم درزمان‌حیات‌پدرش وبعبدالبها بعد از ممات او تقویت شد. این‌مرد (**عباس افندی**) بواسطه تبرز ومهارت درفن مکر وخدعه و اطلاعات زیادی که براخبار امم. وملل داشت، نیروی بزرگی درجلب قلوب و استحمار پیدا کرده‌بود ومیتوانست باهرطائفه‌ای موافق ذوق وسلیقه آنها وارد بحث شود. اعتقاد براینست اگرعباس افندی نبود؛ پایه‌ای به‌آن‌سرعت برای بهائیان برقرار نمی‌شد؛ زیرا وی درسیاست وتدبیر یدطولائی داشت. مرام بهاء روبترقی گذاشت و خـودش نیز بتدریج وقدم‌بقدم بالارفت، از ارتقاء باب بمهدویت و از مهدویت، به ولایت مطلقه و از آن نبوت‌عامه و خاصه و ازآنجا بمقام ربوبیت و ازآنجا بمقام‌الوهیت و سپس بجائیکه نهایت نـدارد بـالارفت؛ چنانکه از کتب و اقوال و افعال‌وی براین‌مراتب اطلاع پیدا میکنیم.

پس‌از این‌پیش آمد بهاء سعی و کوشش‌نمود تادعوت وشریعتش را در عالم انتشار دهد. بدین‌جهت دعات بسیاری سراً ببلاد ایران ودعاتی علناً به‌قفقاز فرستاد؛ زیرا حکومت‌روس سیاست خودرا درآن میدید که آنهارا تقویت کند تابوسیلهٔ آنان اغراض خویش را انجام دهد باین‌جهت آن‌حکـومت آنها را دربلاد قفقاز مساعدت کرده؛ بآنها آزادی کامل‌داد تا علناً دین خـودشان‌را اظهار کنند ـ که شرح مفصل آنرا اززبان صبحـی داستانسرای رادیوایران‌ومنشی ومحرم‌اسرار عبدالبهاءخواهیم

شنید. آنهادرروسیه دومعبد یکی در «بادکوبه» ودیگـری در عشق‌آبـاد ساختند ولی دربلادایـران ودرکشور عثمانی وهند مخذول‌شدند وزمانی‌هم درمصر بوسیلهٔ حاج‌ملاعلی‌تبریزی، حاج‌میرزاحسن‌خراسانی، حاج‌عبدالکریم‌تهرانی (کـه خود و پسرش توبه‌کردند)[1] این کار انجام گرفت.

در اوائل ماه‌محرم ۱۲۶۹ کـه بهاء ودیگر بابیان همراهش وارد بغداد شدند. ازل ازنظرها پنهان‌شد ولی وی گاهی محرمانه در اطراف‌بغداد گـردش می‌کـرد، پاره‌ای از اوقات بطورناشناس به‌بعضی ازحرفه‌ها مشغول‌می‌شد، گاهی دیگر بشکل اعراب دربغداد متوقف‌بود. برخلاف آن بهاء هرگز از بغداد خارج نمی‌شد، هر-روز درقهوه‌خانه‌ای که درکنار دجله بود جلوس می‌کرد ومانند یکی از خود آنها با مردم صحبت مینمود. بعد از مدتی که ازاین‌ماجراگذشت، اوضاع تغییر کرد.

بابیانی که در ایران بودند شروع بآمدن کردند تاآنکه چندصدتن از آنها در بغداد حمایت شدند، ولی نمیدانستند چه‌بکنند، باچه‌کسی انتساب حاصل کنند ودر مقابل چه‌شخصی خاضع باشند؛ زیرا هرکـدام ازوجوه آنها بـرای خودش داعیهٔ ریاست وزعامت‌داشت. بهاء نیز ازروی‌غضب باگوشه‌چشم بآنها نگاه میکرد؛ زیرا در دلش افتاده بود وپیش خود چنین فکرمیکرد که روزی زمام ایـن‌جماعت‌را در دست بگیرد. باین‌جهت بکارهای زشت آنها وفتنه وفسادی‌را که برپاکرده بودند و دعوای ریاست وزمامداری‌راکـه داشتند، بدین‌برهان‌که برادرش جانشین وپیشوای شرعی بابیها می‌باشد، اعتراض می‌کرد سعی وکوشش مینمود تـامـردم را بسوی برادرش جلب‌کند درحالی‌که بابیان بگفتارش ایمان‌نداشتند جانشین برادر و نیابت خودش را قبول نمی‌کردند[2] باین‌جهت آتش بغض وعـداوت میان آنها روشن‌شد، درباطن بعضی بغض وکینهٔ بعضی‌را در دل داشتند و چیزهائی که قلم از ذکرآن‌شرم دارد بهم نسبت میدادند. قریب‌به‌یکسال حال‌بدین‌منوال باقی بود. بابیان چون‌دیدند بهاء درعزم‌خود ثابت وتغییری‌درتصمیم‌خویش نمیدهد لاجرم نسبت بوی‌سوءقصدی

۲-۱ـ مفتاح، بـالابواب، ص۲۳۲-۲۲۴

کردند و بخیال کشتن او افتادند و نزدیك‌هم بود که بمقصودخود برسند ولی‌بهاء از شدت مقاومت ودشمنی آنها ترسیده، ناچار بفرارشد.

میرزا حسینعلی‌بهاء محرمانـه از بغداد خارج شد وباطراف کردستان عثمانی مسافرت‌نمود وبطورناشناس‌درمزرعهٔ موسوم به «سر گلو» که نزدیك بلدهٔسلیمانیه «شهر زور قدیم» بود اقامت‌گزید وگاهی بطور محرمانه درلباس درویشان بسلیمانیه می‌آمد، ودرمحضر **شیخ‌عبدالرحمن** رئیس صوفیان آنجا حاضرمیشد.

مدت دوسال بهمین حال باقی بود. وآنچـه را از متممات پیشوائی‌آن دسته لازم بود، تهیه میکرد. کتاب‌موسوم‌بهفت‌وادی وقصیده ورقائیه رادرآنجـا نوشت، تاسرانجام بنابه‌اصرار بعضی ازبابیان از بغداد مراجعت‌نمود. وشروع بجمع‌آوری آن‌طائفهٔ پراکنده کرد.

بین‌بابیان درشهرهای ایران شورشهائی مرتباً برپامیکردند و بمسلمین حملـه نموده و آنهارا می کشتند. مسلمین‌نیز بآنها حمله‌نموده وازآنها میکشتند.

کشتار بین آنان ومسلمانان درکتاب «سیاح» کـه یکی ازکتابهـای معروف بابیان است به‌تفصیل آمده که می‌خوانیم:

«وهرچنداین‌طائفه ازاین وقوعات‌عظمیه از قتل‌رئیس‌وسائره‌تزلزل‌واضطرابی حاصل ننمودند بلکه تکثر و تزاید نمودند لکن بـاب‌چون دربدایت تأسیس بود که قتیل‌گشت لذا این‌طائفه از روش وحرکت وسلوك و تکلیف خویش بی‌خبربودند، دست بمدافعه گشودند، لکن بعد ازرجوع بهاءالله در تربیت و تعلیم وآداب وتنظیم و اصلاح‌حال این‌طائفه جهدبلیغ نمود، بقسمیکه درمدت قلیله جمیع این فساد وفتن خاموش گردید ومنتهای قرار وسکون درقلوب حاصل‌شد.»[۱]

«چون تعلیم را چنین یافتند روش وحرکت را تطبیق نمودنـد اول اعتراض براقوال و اعمال واطوار واخلاق و رفتار این‌طائفه بود، حال درایـران بـرعقاید و

۱ـ سیاح، متن فارسی، ص۹۲

وجدان ایشان است.»

پس ازنقل این‌دوجمله از کتب خود این‌طائفه واضح میگردد که آنها چندسال بدون رئیس‌بودند وبهاء بزیرکی ومساعدت برادرانش مانند میرزاموسی، میرزاقلی ومیرزایحیی «نه دیگر برادرانش که گفته‌های اورا پشت‌سر انداختند» وچندتن از وجوه بابیان توانست برآنهاکه باوی درامر ریاست معارضه میکردند غلبه حاصل کند پس شروع بجلب‌نظر و ارشاد بزرگان بابیان کرد وسعی وکوشش نمود تا جماعت اوباش را ازترور وکشتار مسلمین وکارهای‌زشت ونابودکننده‌ای که مورد تنفرقلوب بود بازدارد.

ونیز دربعضی ازسخنانش بطور رمز واشاره اظهار میداشت:

که‌وی از آن‌تعلیمات باب که‌موردانتقاد خاص نه‌عوام‌مردم است‌عدول کرده وتعلیمات باب را رمز واشاره بسوی خود قرار میداد. دراین میان‌اگر حوادثی از ناحیهٔ بابیان اتفاق نیفتاده بود نزدیك‌بودکه این‌وضع و رفتار بهاء مورد رغبت واقع‌شود،

وقوع بعضی حوادث‌غیرمنتظره ازناحیه بابیها تمام سعی‌وکوشش بهاءرامانند باد بهدرداد.

تصویری از صبح ازل و فرزندانش در قبرس

فصل دهم

تبعید بابیان از بغداد به اسلامبول وادرنه

باب روزاول محرم متولد شد این روز نزد بابیان عیدرسمی وروز مقدسی می باشد، مجالس جشن وسرور در آن برپا کرده وهر کاری که نفس شهوانی آنها بخواهد وچشم آنان از آن لذت ببرد بجامی آوردند. از طرفی دیگر آن روز نزد شیعیان روز حزن وماتم است و ازاین روز شروع بتأسیس مجالس عزاداری حسین بن علی بن ابیطالب سبط حضرت رسول علیهم الصلوة والسلام میکنند و همچنان مجالس سوگواری درهمه جا تاروز پانزدهم این ماه بلکه تاچهل روز بعد از عاشورا ادامه دارد[1]

باتوجه به این اختلاف بابیان درچنین روزی دربغداد درباغیکه نزد آنها باغ رضوان نامیده میشود اجتماع نموده، هرنوع از ماکولات ومشروبات و وسائل لهو ولعب ولذات را آماده کرده، زاید برآنچه درسالهای پیش بجا می آوردند اظهار مسرت و تظاهر به مستی می کردند.

مفتاح، باب الابواب، ص ۲۲۲

این‌خبر که بمردم شیعه بغداد رسید تمام آنان تـرك وفارس وعرب، صرفنظر از دیگر اختلافات همگی اجتماع‌نموده، چنین‌گمان میکردند کـه این بساط عیش وعشرت درچنین‌روزی بمنظوردشمنی باشیعیان واستهزاء بمذاهب آنان وعیبجوئی در دین‌مسلمانان برپا شده است لـذا میخواستند بریزند ودمـار از روزگـار بابیان برآورند، واگر مداخلهٔ عقلا ودخالت‌حکومت‌محل‌نبود، روز خونینی برپا می‌شد.

ونیز درآن‌وقت چنین اتفاق‌افتاد که یکی از بزرگـان علماء شیعه بنام **شیـخ عبدالحسین تهرانی** ملقب بشیخ‌العراقین بعراق آمده‌بود. نماینده مورداعتماددولت ایـران هم درآن‌وقت **میرزابزرگ‌خـان بود**. مردم‌جریان را بـه‌نمـاینده ایران گفتند و آن‌هاهم دراین‌موضوع مشورت نموده‌میان آنها اتفاق چنین حاصل شد که چون این‌طائفه برخلاف دین‌اسلام رفتارکرده‌اند وچون برخلاف معاهده‌بین‌دولتین (ایران وعثمانی) درحمایت دولت عثمانی رفته‌اند لذا باید بابیان را کوبید.

سپس باحکومت ایران و وجـوه علماء و بزرگـان مجتهدین‌شیعه در عـراق شروع بمذاکره تاآنهارا مجتمع کنند. پس تمام آنها بجز **شیخ‌اجل شیخ مرتضی انصاری** حاضرگشته وباتفاق‌آراء تبعید بابیان ازعراق عرب حکم دادند و بـاکمال شدت تبعید آنهارا ازحکومت ایران وعثمانی خواستارشدند.

از آن ببعد کارازدست فرماندار وارتش خارج ازطرفی بدست سفارت ایران در اسلامبول(باب‌عالی) واز طرف‌دیگر بدست وزارت‌امورخارجه وسفارت‌عثمانی در تهران افتاد، هم‌بعد ازچندی مذاکره آنان اتفاق بـرتبعید بابیان بـاسلامبول پیدا کردند، و حکم هم ازطرف حکومت‌عثمانی صادرشد. وقتی کلیهٔ بـابیان را جمع نمودند دوازده‌شب درباغ نجیب‌پـاشا توقیف‌کردنـد آنهارا ازراه مـوصل وحلب اسکندریه به‌اسلامبول فرستادند. میرزایحیی‌هم قبل از آنهابموصل آمد ودر آنجا به‌آنهاملحق‌شد. باید یادآوری‌نمود که همانند تهران دربغدادهم میرزایحیی همچنان از نظر عموم مردم حتی خودبابیان مستور بـود وچون آنها مجبور بخروج از بغداد شدند؛ وی قبل‌از آنها بموصل آمد، وچون از آنجا بیرون‌شدند؛ میرزایحیی‌پیوسته

یکی دومنزل از قافله بهائیان جلوتر می‌رفت.

بابیان بسیاری از اوقات از بهاء درخواست میکردند که دربین‌راه بامیرزا-یحیی روبروشوند و دراین‌باره اصرار و الحاح‌میکردند ولی‌بهاء درخواست آنانرا اجابت‌نکرد وبدین‌منوال رفتند؛ تاباسلامبول وارد شدند،وآنهارا درخانه‌ایکه‌مجاور سفارتخانه ایران بود منزل دادند وقریب به‌چهارماه درآنجا اقامت‌کردند.

مدت توقف بهاء دربغداد دوازده‌سال بود نزدیك بدوسال‌بعد ازسال‌اول‌تبعید-شان به‌بغداد درکوههای کردستان بود و بقیهٔ این‌مدت را درعراق عرب بسربرد.

در آن‌وقت سفیردولت‌ایران در قسطنطنیه **میرزاحسین‌قزوینی** شهیر بود که بعدازآن برمسند صدارت قرار گرفت. میرزاحسین‌قزوینی از سفارت ایران یا «باب‌عالی»درخواست‌کردکه بابیان را بدورترین بلاد خاك عثمانی تبعیدکنید وپس از مقرر کردن ماهیانهٔ مرتبی ازطرف حکومت عثمانـی آنهارا به‌ادرنه که آنرا در اصطلاح‌بابیان«ارض‌سر» مینامندتبعیدکردند. این‌جریان درسال ۱۲۸۰ ـ ه واقع‌شد.

پس از استقرار بابیان در ادرنه پرده‌ها بالارفت رازنهانی آشکارشد، بهاء از جا برخواست وصریحاً مردم‌را بسوی‌خوددعوت نمود ومیرزایحیی را، مانند هستهٔ میوه‌ایکه میوه‌خور ازدهن بیرون میاندازد، بدور انداخت از اینجامیان آن‌دوبرادر وپیروانشان زدوخوردها، جنگ ونزاعها و کشتارها درجریان آمد واختلافات علنی گردید و ازهمین‌رو فقط بابیان بـدوگروه تقسیم‌شدند: گروهی بطرف حسینعلی‌بهاء رفتند خودرا دربدو امر ملقب به «ایشان» کرده بود (واین‌لقبی بودکه رؤسای‌طائفه ترکمن درترکستان بدان‌ملقب بودند) پس ازآن خودرا ملقب به«ذکر»کردکه آنرا ازقول خدای تعالی **«انانحن‌نزلنا الذکر وانا الیه لحافظون»** گـرفته بود. پس خودرا «به‌طلعت مبارك» وسپس‌به«جمال‌قدم»، «حق» و «بهاء» نامید و این‌لقب اخیر برایش باقی‌مـاند. و این لقب را از دعائیکه شیعیان در سحرهـای ماه‌مبارك‌رمضان میخوانند که ازجمله آنست اللهم انی‌اسئلك من‌بهائك ... گرفته است وبدین‌جهت پیروان حسینعلی را بابی‌بهائی گویند.

ازلیها: گروه‌دوم طبق قراراول، برارادت بمیرزا صبح‌ازل باقی ماندند.

اعتقاد آنها درمورد صبح‌ازل آنستکه او خلیفه و جانشین باب است، نه بهاء زیرا بهاء وکیل میرزایحیی‌بوده وهیچگونه سمت مستقلی نداشته است. بدین‌جهت پیروان اورا **بابی‌ازلی** یابیانی که منسوب ببیانند می‌گویند. رقابت آتش‌جنگ وجدال میان آن‌دو میرزایحیی را از خواب غفلت بیدار **ودانست که‌آن‌کلاه دراز درویشی را که برادرش برسرش گذاشته‌بود چه کلاهی بوده است که** البته دیگر کار از دست رفته بود، زیرا بهاء بنام یحیی و بعنوان وکالت او قلوب اکثر بابیان را بسوی خود جلب کرده بود. کارکه به‌این‌مرحله رسید لاجرم یحیی هم قیام‌کرد در حساب برادرخود مناقشه و مداقه بکار برد وکار بآنجا کشید که آن دوبرادر مخفیانه زهر درغذای‌هم‌بریزند پس یحیی (چنانچه بهائیان میگویند) در غذای بهاء زهر ریخت و بهاء (چنانچه بابیان میگویند) درغذای یحیی زهر ریخت وخواست اورا باسلاح‌سفیدبکشد ولی هردو ازمرگ نجات یافتند.[1] چون هردو در خانه بودند لاجرم بهاء یحیی را از خانه بیرون وخودش باهمت خستگی‌ناپذیری استقلال درکار پیداکرد وشروع به‌ارسال مراسله، نامه‌ها ونشریاتی برای بابیان‌نمود مبنی‌براینکه او است آن شخص‌زنده‌ای که سزاوار رهبری مردم است و او است که درکتب‌باب بعنوان«من‌یظهره‌الله» بوی اشاره شده، بلکه او بوده است که از زبان باب سخن می‌گفته و **بلکه او بوده است که باب‌را فرستاده ،چنانکه‌قبل ازباب مظاهردیگر خود مانند زردشت وابراهیم وموسی وعیسی‌ومحمدرا** فرستاده است!!.

وسپس شروع بتألیف کتاب قانونی که نام آنرا **«اساس‌اعظم»** گذاشت، کرد.

میرزاحسینعلی بهاء در همان‌جا نامه‌ای برای ناصرالدین‌شاه نوشت ولی آنرادرسال چهارم ورودش‌بعکا بوسیله میرزابدیع خراسانی برای‌شاه به‌این‌شرح

۱ــ ایضاً، ص۲۲۵

فرستاد.

از بد اقبالی حامل نامه چنان شد که؛ وقتی در اثناء صید و شکار باشاه روبروشد، ناگهان بطوری غیر عادی فریاد کرد: پادشاها! قدجئتك من سبأ بنبإ یقین[1] پس اطرافیان شاه وحشت کرده، اورا گرفتند و بقتل رسانیدند.)[2]

این نامه‌هم به‌زبان فارسی وهم به‌زبان عربی نوشته شده است:

«شاها! من ازعباد بودم و بر مهاد (گهواره) خوابیده بودم، نسیم‌سبحان برمن وزید وعلم ماکان‌را بمن تعلیم کرد. این علم ازخودمن نمیباشد بلکه ازطرف‌خدای عزیز علیم میباشد. بمن امر فرموده که میان آسمان و زمین فریاد کنم، بدین‌وجه چیزیکه اشك عارفان را جاری میکند برمن نازل‌شده من علومیکه نزد مردم میباشد نخوانده‌ام و در مدرسه‌ها وارد نشدم، ازمردم شهریکه من در آن بودم سؤال کن؛ تابدانی که من از دروغگویان‌نمیباشم. این برگیست که بادهای مشیت‌پروردگارعزیز حکیم‌تو آنرا بحرکت

۱ــ جمله‌ایست که هدهد بسلیمان گفت یعنی‌ازشهرسبا خبرقطعی آورده‌ام.

۲ــ زعیم‌الدوله، مفتاح، باب‌الابواب، ص ۲۲۶

درآورده است.»

و از جمله عبارات آن نامه اینست: «شاها اگـر صدای قلم اعلا و آواز کبوتر بقارا برشاخهای سدرة المنتهی بشنوی که خدای موجد اسما و آفریننده زمین و آسمان را ذکر میکنند، هر آینه تـورا بمقامیکه، جز تجلی حضرت معبود دیده نمیشود، میرساند و خواهی دانست که پادشاه درپیش توکوچکترین چیزی خواهد بود که آن‌را برای هرکسی بخواهی وامیگذاری و بسوی افقی به‌انوار روجه‌الله روشن است توجه‌میکنی...»

«پادشاها قسم به‌خدا اگر آواز کبوترانی کـه بالحان‌گوناگون برشاخه‌های درختان بامر پروردگـار رحمن تو آوازه‌خوانی میکنند بشنوی هر آینه پادشاهی را پشت‌سرخواهی انداخت و بسوی منظر بزرگی که کتاب‌فجر از افق آن‌دیده میشود توجه خواهی کـرد و آنچه را درنزدتو میباشد برای بدست‌آوردن آنچه در نزد خدا موجود است اتفاق خواهی کرد، زیرا نفس خودرا درمقام‌عالی‌عزت واستعلا ومنزلت‌سامی‌عظمت و استغناء خواهی‌دید این‌چنین درام‌البیان ازقلم رحمن مسطور گشته خیری‌نیست درملك و دولتی کـه امروز دردست‌تومیباشد؛ زیرا فردابدست‌غیرازتوخواهدافتاد. آنچه راخدا برای اصفیاء خود برگزیده برای خویش اختیارکن؛ زیرا خدا درملکوت‌خود پادشاهی بزرگی عطاخواهد فرمود...» تاآخرآنچه دراین‌رساله طویله ذکرنموده است.

۶۸

۶۹

لوح استغاثه‌ی میرزاحسینعلی بهاء به‌ناصرالدین‌شاه قاجار

بهرحـال درنزاع دوبرادر چون کار اصیل و وکیل یاوکیل واصیل(چنانکه آن‌دوفرقه‌می گویند)بمجادله‌بلکه بمقابله‌کشید، یکی‌ازبزرگان بابیها بنام **سید محمد اصفهانی** بدستـهٔمیرزایحیـی پیوستـه، شروع کـردکه حقیقت‌امررا چنانچه‌عقیده خودش بود روشن کند وپرده از روی کاربردارد، دراین‌بین‌یاران میرزایحیی پیوسته مراقب اعمال‌بهاء وفرصت‌او بودند هرچه‌را بهاء راست می کرد آقا کج‌میساخت‌و هرچه را درست می کردند بامهارت مخصوص بخود می‌شکستند. بعداز این جریان **آقاجان‌بیگ مراغه‌ای آذربایجانی** ایرانی‌ای کـه درقشون‌عثمانـی دارای درجهٔ **«امیرآلای»** بودبمیرزایحیی پیوست که باپیوستن وی مصیبت بزرگترشد تـاکار بدانجا رسیدکه بیم شورشهای خونینی می‌رفت که دراثرآن روابط دولتین نزدیك بود تیره‌گردد[۱].

۱- کشف‌الغطاء، ص ۲۲۴، باب‌الاباب، ص۸-۲۲۶

خانه‌ی میرزا حسینعلی در محله‌ی عرب‌ها ــ تهران

فصل یازدهم

بهائیت و سیاست ـ حمایت بیگانگان

بخش اول: حمایت روسیه‌تزاری

حمایت روسیه‌تزاری ازهمان‌اوان پیدایش‌بابیه قبل از هردولت دیگری علنی شد. حمایت صریحتر آن‌دولت در جریان شورش‌های بابیان درخلال‌سوءقصد علیه جان ناصرالدین‌شاه سرآغاز روندی گردیدکه پای بیگانگان را به‌این‌ماجرا کشانید. دامنهٔ دخالت روسیه به‌جائی رسیدکه سفیر آن کشور ـ شخص‌دالگوروکی ـ برای نجات‌جان میرزابهاء ـ پایه‌گذار فرقهٔ بهائیت ـ پا درمیانی نمود وفرستادهٔ خودرا باوی همراه کرده تابسلامت از ایران خارج شود. (شرح مستند آنرا در فصل‌های گذشته خواندیم). گرچه مدارك واسناد گواه برآنند که این بابیان بودند که خود نخست به‌سوی دولت‌تزاری دست‌دراز کردند و این شخص میرزاحسینعلی بهاء‌بود که بنابه‌گفتهٔ دخترش درخواست نمود تادرجوار سفارت‌روسیه پناه جوید، با تمام این‌احوال این‌واقعیت را نمی‌توان نادیده انگاشت که سفارت روسیه‌تزاری خود راه را برای کشانیدن بابیان به‌آنجا هموار نمود واز آن‌شهر این دولت روسیه‌تزاری

بود که برای بابیان همه‌گونه امکانات درخاك خودش فـراهم آورد تابـابیان وبعداً بهائیان بتوانند فعالانه به‌تبلیغ و دیگر امور بپردازند. اسناد زیر، گوشه‌ای از ایـن روند را بیان می کنند:

اسناد وزارت خارجه دولت روسیه‌تزاری

گزارشهای سفیرروس درتهران‌راجع به‌بابیان بوزارت امورخارجه (روسیه)

سند شماره ۱

پروندهٔشماره ۱۷۷تهران ۱۸۴۸ صفحهٔ ۴۹/۵۰گزارشهای سفیر دولگورکی بوزیرامورخارجه نسلرود ۳ فوریه ۱۸۴۸ شماره ۶

از چندی قبل تهران در حالت پراضطرابی بسر میبرد شخص سیدی کـه در اینجا معروف است به باب و چنـدی پیش از شهر اصفهان بـه‌علت ایجاد نـاراحتی اخـراج شـده‌بود وسال‌گذشته بنابه‌اصرار اینجانب اورا ازسرحدهـای ماکه‌بآن‌نواحی‌سرنگون شده‌بود دورکرده بودند جزوه‌یی انتشار داده ودرآن‌پیش‌گوئی کرده است که در آتیه نزدیکی تراکمه بـاینجا هجوم آورده وشاه مجبور به ترك پایتخت خواهدشد این‌گونه پیش‌گویی‌ها تأثیر عمیقی در ملتی زودباور مـانند ملت ایران دارد .

وقایعی که کمتر احتمال وقوع‌آن میرود (پیش‌گوئی‌باب) از هم‌اکنون ایجاد اضطراب و نگرانی درمردم‌کرده وآنان باوحشت انتظار خاتمهٔ سال راکه زمستانش خیلی سخت بود، دارند.

سند شماره ۲

پروندهٔ شمارهٔ ۱۷۷ تهران‌سال۱۸۴۸صفحهٔ۰ ۳۶گزارشهای سفیردولگوروکی

بوزیر امورخارجه نسلرود ۲۵ دسامبر ۱۸۴۸ شمارهٔ ۹۶

اینجانب تاکنون چندمرتبه بوزارت امپراطوری راجع به رهبر فرقه اسلامی که باب‌معروف‌است‌گزارش داده‌ام این‌فاناتیك بعلت ایجاد اغتشاشاتی چند در نقاط مختلفه ایران (که درنتیجه فشار اینجانب اورا از سرحدات روس دور کرده بودند) حالیه در یکی از دهات اطراف ارومیه تحت‌نظر میباشد.

شخص مذکور خودرا نائب امام دوازدهم معرفی می کند و عقائد مضرهٔ او طرفداران زیادی پیدا کرده وسه‌روزقبل بمن‌اطلاع دادند که طرفداران باب بین ساری وبارفروش به‌اهالی‌مازندران حمله‌ور شده ودرحدودصدنفر را بقتل‌رسانیده‌اند ودربین مقتولین نام مصطفی‌خان سرکرده ایالت نیز دیده‌میشود.

پس‌از مشورت امیر (مقصود صدراعظم) باعده‌یی از اعیان مازندران که در حال‌حاضر درتهران میباشند تصمیم‌گرفته‌شد که برای سرکوبی این فرقه بی‌بندوبار ازقوای‌نظامی استفاده‌شود وبه‌شاهزاده‌ملك‌قاسم‌میرزا دستور داده شده‌است مراقبت بیشتری درحفاظت رهبر این اخلال‌گران نظم اجتماعی مبذول‌دارد.

سند شمارهٔ ۳

پرونسدهٔ شمارهٔ ۱۷۷ تهران سال ۱۸۴۹ صفحهٔ ۲۳ ــ ۳۲ گـزارشهـای سفیر دولگوروکی‌به‌وزیر امورخارجه‌نسلرود تهران ۲۴ ژانویه ۱۸۴۹ شمارهٔ ۹

اوضاع مازندران خیلی وخیم‌شده‌است طبق‌اطلاعات واصله درحدوددوهزار نفر از اصحاب برضدحاکم مازندران قیام کرده‌اند و درنتیجه حمله آنان مهدی‌قلی میرزا حاکم مازندران فرار اختیارکرده است و دونفر ازشاهزادگان داورمیرزا پسر ظل السلطان و حسین‌سلطان‌میرزا پسر فتحعلی‌شاه در منزلی که بابیان آتش‌زده‌بودند تلف‌شده‌اند و همچنین پسر شاهزاده‌ملك آقاعبدالله میرزا کشته شده است.

سردار عباس‌قلی‌خان لاریجانی که ازطرف‌دولت مأمور مبارزه بااین‌طایفه‌که مسلحانه کمونیزم را ترویج میدهند، شده بود اقدام مؤثری معمول نـداشته واظهار

داشته که باقوائی که دراختیار دارد قادر بمقابله با بابیان نیست.

طرز رفتار شخص نامبرده (سردارعباس‌قلی‌خان) بااینجانب در موقع اقامت او در تهران کـه درگزارشهای تاریخ ۱۲ دسامبر سال گذشته بعـرض رسیده شایـد مفتاحی باشد برای پی‌بردن بعمل اخیر اودرمازندران.

باری بهرسو نظرمی‌اندازی نهضت‌انقلابی مشاهده می‌شوند.

سند شماره ۴

پروندهٔ ۱۷۷ سال ۱۸۴۹ صفحهٔ ۶۸ - ۵۶ گزارشهای سفیر دولگـوروکی به وزیرامورخارجه نسلرود ۱۰ فوریه ۱۸۴۹ شمارهٔ ۱۳

اخبار واصله از مـازندران ازسابق وحشتناك‌تر میباشد. بابیان کـه روزبروز تعدادشان در آذربایجـان و تهران روبه‌افزایش است طوایف سوادکـوهی وهزار-جریبی‌را تارومارکرده‌اند آنان (بابیان) بادست داشتن شمشیر درحـالیکه خود را آماده استقبال مرگ کرده‌اند حمله میکنند و حمله خـودرا بافریاد یاصاحب‌الزمان که لقب امام دوازدهم (مهدی) میباشد شروع میکنند که ترس‌فوق‌العاده دربین‌اهالی مازندران ایجادکرده.

این‌فرقه در دوجناح مبارزه خودرا شروع کرده‌اند بدین‌معنی کـه هم برضد دولت وهم‌برضدعلما قیام‌کرده‌اند ضدیت باعلما بعلت آن‌است که آنان معتقدند که علما قادرنیستند احکام قرآنرا اجرا کنند و مخالفت بادولت بسبب جلـوگیری آن ازحاکمیت روحانیت میباشد.

شنیده میشودکه عباس‌قلی‌خان لاریجانی درخفا بـه بابیان پیغام داده کـه او اقدام به‌حمله نمیکرد لیك‌چون مجبور به‌اطاعت امرشاه است چنین وانمود خواهد کردکه باآنها مشغول مبارزه میباشد لیك سردار لاریجانی بقول خود وفـا نکرد و وقتی که بابیها متوجه شدندکه نامبرده آماده حمله به‌آنان شده آنان پیشدستی کرده وچندین‌صدتن از افراد اورا بقتل رسانیدند که دربین‌آنها افراد سرشناس و دوتـا از

برادرزاده‌های او بوده‌اند.

پس از این‌واقعه عباس‌قلی مدعی‌شد که نمیتواند باقوایی که در اختیار دارد بااین‌فاناتیک‌هایی که دشمن خونین طائفه او شده‌اند بمقاومت ومبارزه پردازد و از دولت خواستار شده که کمک‌مؤثری باو بشود.

حاکم ایالت نیز توجه‌امیر یاصدراعظم را بـاین‌نکته جلب‌کرده است کـه برای‌سرکوبی آشوبگران لازم‌است چندهنگ سربازمجهز باتوپ به‌مازندران‌ارسال گردد.

صدراعظم دراین‌باره بامیرزامحمدخان گلبادی مشورت مـی‌کند ولی میرزا محمدخان اظهارمیدارد که فرستادن قوای دولتی به‌مازندران نتیجه‌اش آن خـواهد شد که اغتشاشات وحالت‌انقلاب به‌تمام نقاط مازندران سرایت خواهدکرد و اهالی محل دراین صورت بابابیان همدست خواهند شد باوجود ایـن‌نظریـه امیر تصمیم گرفته قوای نظامی وتوپ به‌آنجا بفرستد.

سند شمارهٔ ۷

پروندهٔ شمارهٔ ۱۷۷ تهران ۱۸۴۹ صفحهٔ ۱۶۲ گزارشهای سفیر دولگوروکی به‌وزیرامورخارجه نسلرود ۲۸مارس ۱۸۴۹ شمارهٔ ۲۷ از قرارمعلوم از ارسال قوای نظامی بمازندران خودداری شده است و سلیمان‌خان افشار بـرای تحقیقات ودادن گزارش امر به دولت بآن صفحات حرکت کرده است و ازموقعی که تصمیم گرفته شده که مأمور مخصوص را برای رسیدگی به‌عملیات ورفتار عیسی‌خـان به‌گیلان بفرستند کمتر صحبت از نارضایبهائی که بین رجال این ناحیه بود، شنیده میشود.

سندشمارهٔ ۸

پروندهٔ شمارهٔ ۱۷۸ تهران تهران ۱۸۴۹ صفحهٔ ۵۴ ـ ۵۳ گزارشهـای سفیر

دولگوروکی به‌وزیرامورخارجه نسلرود ۲۱ آوریل ۱۸۴۹ شمارهٔ ۳۲

طبق اطلاعات واصله ازمازندران سلیمان‌خان‌افشار که مأمور بوده بانصیحت بابیان‌را وادار به‌اطاعت بکند درمأموریت خود موفقیت‌حاصل نکرد وهمچنین‌حملهٔ سردار عباس‌قلی‌خان لاریجانی و سلیمان‌خان که بمنظور تسخیر استحکامات‌بابیان که تعدادشان بمراتب کمتراز قوای مهاجم بوده صورت گرفته بلااثر مانده ودرگیرو دار زدوخورد سردار درناحیه کتف زخمی شده است.

سند شمارهٔ ۹

پروندهٔ شمارهٔ ۱۷۸ تهران ۱۸۴۹ صفحهٔ ۹۳ گزارش سفیر به‌وزیرامورخارجه نسلرود مریم‌آباد ۵ مه ۱۸۴۹ شماره ۳۶

طبق آخرین گزارشهایی که "بدولت پادشاهی رسیده موفقیتهایی در راه مبارزه بابابیان بدست آمده وبه‌نگرانیهای دولت خاتمه داده است بنابه به‌اظهارات صدراعظم موقعی که این‌فاناتیك‌ها (بابیان) از قلعهٔ کوچکی که دراختیارداشته‌اند خارج میشده‌اند قوای عباس‌قلی‌خان لاریجانی و سلیمان‌خان با آنان وارد نبردشده در نتیجه زدوخوردی که روی داده هزاروسیصدنفر کشته درمیدان جنگ دیده شده است ولی دیگران معتقدند (وبعقیده اینجانب نظریه آنان بیشتر قابل‌قبول است) که بابیان را برای مذاکرات دوستانه به خارج‌قلعه دعوت کرده‌اند وموقعی که آنان از قلعه خارج میشده‌اند قوای سلیمان‌خان بآنها حمله‌ورشده و کشتار بیرحمانه‌یی صورت گرفته است.

آن‌جناب ممکن است این‌طور فکر کنید که موفقیتی که بدست دولت آمده خیلی مهم است نباید ازنظر دور داشت که درمسائل مذهبی بخصوص موقعی که بافاناتیزم توأم باشد عدم موفقیت‌و نارضایتی تولید روح‌سرکش کرده و قدرت و مقاومت را زیادتر می کند.

سند شمارهٔ ۱۰

پروندهٔ شمارهٔ۱۳۳ سال ۱۸۵۰ صفحهٔ ۱۰۵ - ۱۰۰ گزارش سفیر دولگورکی به‌وزیرامورخارجه نسلرود ۱۲ فوریه ۱۸۵۰ شمارهٔ ۱۱

به‌مناسبت واقعه قتل فجیعی که چندروز پیش درمیدان بزرگ تهران اتفاق افتاده افکار عمومی تحریك ویك‌نوع حالت‌بهت‌زدگی حکم‌فرما می‌باشد.

اینجانب قبلاً یکمرتبه دیگر نیز متذکر شده بودم که عملی که برای از بین بردن‌بابیان درسال‌گذشته درمازندران بوسیله‌قوای دولتی تحت‌سرپرستی مهدی‌قلی‌خان صورت‌گرفته بود باعث تشدید فاناتیزم آنان خواهدشد ازهمان‌موقع دولت متوجه شده بود که تعداد آن (بابیان) درتهران روزبروز زیادتر میشود این عناصر پای‌بند اصول مدنیت نیستند ومالکیت افرادی راکه جزوفرقه آنان نیستند محترم نمیشمارند فوق‌العاده خطرناك میباشند وزرات ایران چون‌نظام اجتماعی‌را در خطر میبینند برآن میشوندکه عده‌یی از پیروان این فرقه را دستگیر واگر دربازپرسی اعتراف به‌ایمان خود بکنند بلافاصله آنان را بقتل برسانند از جمله هفت‌نفر از دستگیرشدگان که به‌هیچوجه حاضر نشده بودند ایمان خودرا کتمان کنند (تعداد بابیان درپایتخت از چندین‌هزار تجاوز میکند) مرگ را باآغوش بازاستقبال کردند ومسرتی که درموقع کشته‌شدن آنها از خود نشان دادند نشان فاناتیزم آنان است که باعلی درجه‌خود رسیده است(وزیرامورخارجه ایران‌میرزامحمدعلی اظهارمیداشت که این اشخاص بهیچوجه هیچ‌گونه اعترافی نکرده‌اند فقط سکوت آنان را حمل برکفر کرده‌اند) جای تأسف است که اولیای‌امور آن‌بصیرت را ندارند که بفهمند که اینگونه اقدامات قادر به خاموش‌کردن احساسات مذهبی و فناتیزم نمیباشد بخصوص که دراینگونه موارد بهیچوجه موازین‌عدالت درنظرگرفته نمیشده وبرای ترسانیدن مردم هرکس بدستشان برسد موردمجازات وقتل قرار میدهند عده‌یی از بابیان که تحت‌رهبری‌سیدیحیی که خود را شاگرد باب معروف میداند باعده‌یی از

از طرف یزدی‌ها ایجاد اغتشاشات پراهمیتی درشهر یزد کرده بابیان نامبرده به‌مقرحکومتی حمله کرده و۸نفر از سربازان را بقتل رسانده و ۲۶نفر را زخمی کرده‌اند ونائب آقا فرار اختیار کرده و استعفای خودرا تقدیم دولت کرده است.

از موقعیکه لوطیان اصفهان شهر را ترک کرده انتظامات شهر بحـال عـادی برگشته لیك بایدمتذکرشد که طرقی که دولت برای‌اعاده نظم و آرامش بکارمیبرد زیاد موردا طمینان نمیتواند باشد ونمیتوان امیدواربود که آرامش دائمی برقرارشده است سیداسدالله پسر حاجی‌سیدمحمد باقـر آقا مجتهد معروف باعده‌یی از بابیان با صوابدید سپهدار حاکم اصفهان از اصفهان بعزم‌تهران حرکت کـرده بامید آنکه در تهران موردعفوشاه قرار خواهند گرفت لیك پس‌از طی‌سه‌منزل قوای دولتی که برای تعقیب وسرکوبی آنان فرستاده شده بود بآنان رسیده وعده‌یـی از آنـان را بقتل رسانیدند. عده‌یـی محدود مانند نواب و دیگران خود را بقم رسانده و بست اختیارکردند عده‌یی‌هم بسمت خراسان فرار اختیار کردنـد اما دسته‌یی موفق شدند خودرا بتهران برسانند منجمله لوطی مشهور به میرزاعبدالحسین باهمراهان خود که‌درحدود۵۰نفر بودندبه‌تهران‌واردودرمسجدشاه‌مقرگزیدند وعده‌یی راکه دولت به آنان دسترسی پیداکرده‌بود مستقیماً به‌زندان روانه ساختند.

این گزارش.سفیر زیاد روشن نیست.

سند شمارهٔ ۱۲

پروندهٔ شمارهٔ ۱۳۳ تهـران ۱۸۵۰ صفحهٔ ۱۳۷ گزارش‌سفیر دولگوروکـی بوزیرامورخارجه نسلرود ۲ مارس ۱۸۵۰ شمارهٔ ۱۶

دراینجا شنیده میشود که بابیان درنظردارند دست به‌عملیاتی مانند اغتشاشات مازندران‌زده تولید ناامنی کنند وچون‌عقائدمضره این‌فرقه دربین تودهٔ‌ملت طرفداران زیادی پیداکرده دولت درحال‌نگرانی بسرمیبرد.

درزنجان (که بین‌راه‌تهران وتبریزاست) تعدادبابیان بـه‌دوهزارنفر میرسد و

تبلیغات آنان دربین اهالی تولید نارضایتی فراوان کرده است.

سند شمارهٔ ۱۳

پروندهٔ شمارهٔ ۱۳۳ تهران ۱۸۵۰ صفحهٔ ۳۸۳ گزارش سفیر دولکوروکی به وزیرامورخارجه نسلرود ۱۰ ژوئن ۱۸۵۰ شمارهٔ ۴۸

خیلی خوب‌است که فرقهٔ بابیه باعلمای‌اسلام مخالفت و مبارزه‌شدید شروع کرده و آنان را متهم به‌انحراف از اصول‌دین وعدم مراعات قوانین قرآن مینمایند وعقائد فاناتیزم پیروان این‌فرقه روزبروز نفوذ بیشتری درمردم پیدا میکند. چندی پیش دوباره درزنجان تولیداغتشاش کرده وعدهٔزیادی از اهالی محل را بقتل‌رسانده وقوای دولتی قادر به‌جلوگیری از عملیات آنان نبوده‌اند و این عدم‌موفقیت قوای دولتی باردیگر ثابت میکندکه اقدامات شدید دولتیان از فاناتیزم آنان نکاسته بلکه کمك‌به‌تشدیدآن می‌کند.

سند شمارهٔ ۱۴

پروندهٔ‌شمارهٔ ۱۳۳ تهران ۱۸۰ صفحهٔ ۴۳۵ـ ۴۳۴ گزارش‌سفیر دولگوروکی به‌وزیرامورخارجه (سنیاوین) مریم‌آباد ۳ژوئیه ۱۷۵۰ شمارهٔ ۵۳

از موقعی که همکاری قوای انتظامی بااولیای دولت صورت‌عمل بخودگرفته است آرامش‌بیشتری درپایتخت حکمفرماست همچنین بااقدامات مؤثری که‌توسط حاکم‌جدید شیراز شاهزاده‌فیروزمیرزا برای جلوگیری ازعملیات بابیان بکار برده شده است فعالیت آنان فوق‌العاده محدود شده است.

لردپالمرستن از سفیرخود در ایران خواستارشده است که گزارش مبسوطی راجع به‌عقائد این‌فرقه برای‌او بفرستد واینجانب‌هم امیدوارم در آتیه نزدیکی‌بتوانم کتابی که از تألیفات یکی از بابیان مشهور دراختیارمن گذاشته است برای وزارت امپراطوری بفرستم.

فیروزمیرزا موفق‌شده است به‌دستگیری و محبوس‌ساختن سیدیحیی که یکی از رهبران انقلابی این فرقه میباشد و درنتیجه افراد او که درحدود چندهزارنفر بوده‌اند پراکنده ومتفرق‌شده‌اند.

همچنین فیروزمیرزا مبارزات شدیدی علیه پسر ایلخانی شیراز شروع کرده نامبرده بااقدامات وعملیات خودسرانه در اولیای دولت تولیدنگرانی وعدم‌اطمینان کرده بود.

لطفعلی‌خان(تصور میکنم مقصودش همان پسر ایلخان شیراز باشد) را بچوب بسته وکتك مفصلی باوزده‌اند و باید امیدوار بود که این‌تنبیه شدید اثرات نیکویی دربر داشته باشد. راجع به‌اعاده نظم و آرامش در زنجان‌که بابیان درآنجا ایجاد اغتشاش و ناراحتی کرده‌اند دولت مجبوراست متوسل به‌قوای نظامی بشودچونکه از کلیهٔ اقداماتی که تاکنون برای‌قضیه بطور مسالمت‌آمیز بعمل آمده نتیجه‌گرفته نشده است ازقرارمعلوم‌رهبر این‌فرقه را که معروف است به‌باب وتابحال درمجلس در ارومیه تحت‌نظر بوده است بامردولت در تبریز اعدام شده است.

سند شمارهٔ ۱۵

پروندهٔشمارهٔ ۱۳۳ تهران ۱۸۵۰صفحهٔ ۴۷۱-۴۷۰گزارش سفیر دولگوروکی به سناوین مریم‌آباد ۳۱ ژوئیه ۱۸۵۰ شمارهٔ ۵۹

کلیهٔ اقدامات دولت برای تسلیم‌شدن بابیان در زنجان بی‌نتیجه مانده و ملا محمدعلی باعده‌یی درحدود سیصدنفر از این فاناتیك‌ها در یکی از محله‌های شهر سنگربندی کرده و باعث‌وحشت اهالی شده است. امیر سرانجام مجبور به اتخاذ تصمیم شدید شده و محمدخان بیگلربیگی سابق را بادوهزار سرباز وتوپ به‌زنجان فرستاده است.

سند شمارهٔ ۱۶

پروندهٔ شمارهٔ ۱۳۴ تهران ۱۸۵۰ صفحه ۵۶۲ گزارش سفیر دولگوروکی به

به‌سناوین مریم‌آباد ۱۴ سپتامبر ۱۸۵۰ شمارهٔ ۷۴

اغتشاشات‌زنجان‌هنوز ادامه دارد و بابیان زنجان که باجان خود بازی میکنند درمقابل قوای شاهی مقاومت سختی نشان میدهند و از عهدهٔ دفع حملات محمد-خان بخوبی برمیآیند جای بسی تعجب است که این‌عده باچه‌شهامتی وضعیت خطر-ناك خودرا تحمل می کنند.

رهبر آنان محمدعلی به‌سفیرترکیه سمیع‌افندی وهمچنین به کلنل‌شیل (سفیر انگلیس درایران) مراجعه و ازاوخواهش وساطت کرده است لیك همکار انگلیسی معتقد است که بعید بنظر میرسد که دولت‌ایران حاضر بشود که دول‌خارجی دراین مورد بکمك این فرقه وارد مذاکره بشوند.

سند شمارهٔ ۱۷

پروندهٔ شمارهٔ ۱۳۴ تهران سال ۱۸۵۰ صفحهٔ ۵۷۹ - ۵۷۵ گزارش سفیر دولگوروکی به سناوین‌تهران ۲۳ سپتامبر ۱۸۵۰ شمارهٔ ۷۶

یگانه‌مسئله‌یی که افکار را متوجه خود ساخته قضایای زنجان میباشد چه تاکنون باوجود ریخته‌شدن خونهای بیشمار قوای نظامی شاهی موفق به ازبین‌بردن یك‌مشت فاناتیك نشده‌اند بهمین جهت تصور میکنم آنجناب علاقمند باشند بطور تفصیل از اغتشاشات زنجان اطلاع حاصل کنند وبدین‌منظور نامه غلامباشی سفارت راکه درمعیت عزیزخان به‌زنجان رفته و از نزدیك شاهد قضایا بوده تقدیم میدارد.

قسمتی از نامهٔ غلامباشی

در قزوین پسروزیر میرزا موسی باعده‌یی سوار وکدخدا باستقبال‌ما آمده با تشریفات خاصی که درخور مقام‌اوباشد (مقصود عزیزخان) وارد شهر شدیم دراینجا چاپارامیرفرمانی‌مبنی برلزوم اقدامات موثر و خاتمه‌دادن اوضاع‌زنجان وماندن در

محل تا اتمام کار مشارالیه کرد. موقعی که ما به‌سلطانیه[1] رسیدیم مورد استقبال افسران ارشد قوای نظامی که در زنجان متمرکز بودند قرار گرفتیم آنان از حاکم تبریز محمدخان گله فراوان داشتند و اظهارمیکردند که بدون‌وجود او تاکنون قضایای زنجان خاتمه پذیرفته بود.

در روز جمعه سیزدهم‌ماه ازسلطانیه حرکت و واردزنجان شدیم حاکم‌زنجان اصلان‌خان و بیگلربیگی تبریز محمدخان و سران نظامی باستقبال‌ما آمدند در اینجا آژدان‌باشی باحالت اعتراضی سرداران را مخاطب قرارداد و گفت‌شما خجالت نمیکشیداز آنکه مدت پنج ماه‌است‌شخص‌ملایمی‌را محاصره کرده و هنوزنتوانستید اورا دستگیر کنیدمن‌فردا اورا وادار به‌تسلیم‌خواهم کردآژدان‌باشی نامه‌یی گله‌آمیز به‌ملامحمد نوشته و اورا بعلت قیام برضدشاه سرزنش کرده وباوپیشنهاد کرده بود بااو به‌تهران بیاید ووعده داده بود که ازشاه و امیر عفو اورا بدست خواهد آورد. این نامه بوسیله نجف‌قلی‌خان از اهل ایروان برای‌اوفرستاده‌شده بود لیك ملامحمد-علی به پیشنهادهای آژدان‌باشی جواب‌رد فرستاده‌بود. عزیزخان (آژدان‌باشی) برای مرتبهٔ دوم همان قاصد را نزداو فرستاد وتهدید کرده بودکه اگر تسلیم نشود کلیه دارایی و زنان او نصیب سربازهای دولتی خواهندشد لیك ملامحمدعلی درجواب گفته بود: من خود پادشاه هستم هرچه از دستت برمیآید بکن.

در روز چهارشنبه آژدان‌باشی قوای خودرا در اطراف‌زنجان صف‌آرائی کرده و باردیگر از ملامحمدعلی خواستار تسلیم‌شد ولی آن‌اقدام هم‌مؤثر واقع نشد. سرانجام روز یکشنبه عزیزخان پس‌از دعوت لشکریان برشادت فرمان حمله را صادر کرد و توپها همگی بصدا درآمدند لیك بمحض آنکه سربازها به سنگرها نزدیك شدند ۱۰ نفر از آنها کشته و بقیه فرار اختیار کردند. عزیزخان برای مرتبه دوم فرمان حمله صادر کرده اما چون از نتیجه کارزار ناامیدشد سوار براسب شده

۱ــ شاید سلیمانیه باشد. سلطانیه صحیح است بین خرم‌دره وزنجان قرارگرفته و گنبدمعروف‌مقبرهٔ سلطان‌محمد خدابنده درآنجا قرار دارد.

در حالیکه به‌سربازها تأکید می کرد که باید درعرض دوروز زنجان را فتح کـرد از محل دورشد. پس ازحرکت آژدان‌باشی سربازان ازادامهٔ حمله (از ترس) منصرف شدند دراینموقع سه‌چهارم‌شهر در تصرف سربازها فقط یك‌چهارم‌شهر در دست ملا۔ محمدعلی بود. خانه‌هایی که درنواحی متصرفی سربازها بود تمام مخروب وچوب و تخته آنها بوسیله سربازها بفروش رسیده بود.

دربازدیدی که ازلشکریان شاهی بعمل آمده معلوم‌شده است که ازموقع‌ورود به‌زنجان تاکنون تلفات از ۵۰۰ وزخمی از ۲۰۰نفر تجاوز میکند چادری نیست که درآن‌سرباززخمی وجود نداشته باشدکلیه بابیهائی را که دستگیر میکردند بحضور آژدان‌باشی آورده وسربازان‌آنان را بقتل میرسانیدند درموقع مسافرت درهر منزل (ایستگاه۔ توقفگاه) برای‌آژدان‌باشی‌هدایای زیادی (قاطر۔ شال ـ نقدینه)میاوردند و رویهمرفته عایدات سرشاری نصیب‌او میشود.

سند شماره۱۸۰

پروندهٔ شمارهٔ ۱۳۳ تهران صفحهٔ ۵۷۲ گزارش سفیر دولگوروکـی سناوین تهران ۶ اکتبر ۱۸۵۰ شمارهٔ ۷۸

بعقیده اینجانب بسیار بجا بود که دولت قضایای زنجـان را جدی‌تـر تلقی میکرد.اکنون درحدود ۵ماه‌میگذرد که بابیان بابهترین سربازان شاهی که تعدادشان به ۶۰۰۰نفرمیرسد مشغول جنگ میباشند ومحمدخان‌که سه‌چهارم شهررا درتصرف دارد نتوانسته است محله‌یی را که بابیان سنگربندی کرده‌اند وبارشادت وشجاعت خارق‌العاده‌یی از آن دفاع میکنند، فتح کند.

گفته‌میشود که بیگلربیگی سابق تبریز شخص شجاعی نیست و سربازانی که تحت‌فرمان‌او میباشند دارای روحیهٔ فوق‌العاده ضعیفی‌بوده و کاری ازپیش نمیبردند.

دراینجا باین‌موضوع هیچ توجه ندارند که درمسائل مذهبی و مسلکی قضایا را همیشه نمیتوان بابکاربردن قـوای‌نظامی حل کرد ـ بلکه قسمتی‌محتـاج تعمق و

سیاست بیشتری است.

سند شمارهٔ ۱۹

پروندهٔ شمارهٔ ۱۳۴ تهران ۱۸۵۰ گزارش سفیر دولگوروکی به‌سناوین تهران ۲۶اکتبر ۱۸۵۰ شمارهٔ ۸۱

بابیان هنوز با شدت‌سابق مشغول نبرد میباشند وطبق‌اطلاعاتی که بدست ما رسیده (از زنجان) سرتیب‌فرخ‌خان که از کرمانشاه مأموریت پیدا کرده بود بزنجان نزد بیگلربیگی برود گرفتار بابیان‌شده واین‌فاناتیکها اورا آتش‌زده سوزانده‌اندتعداد بابیهارا درزنجان درحال‌حاضر درحدود ۳۰۰نفر میدانند این اوضاع ناگوار وزرای شاه را مجبور کرده است که دوهنگ‌تازه‌نفس بفرماندهی پسرعزیزخان بزنجان فرستاده‌شود و احتمال میرود که قوائی که درآنجا فعلاً هستند فراخوانده‌شود شاید بعلت‌آنکه دروفاداری آنان تردیدی حاصل‌شده‌باشد.

سند شمارهٔ ۲۰

پروندهٔ شمارهٔ ۱۳۴ تهران ۱۸۵۰ صفحهٔ ۹۹ گزارش سفیردولگوروکی به سناوین تهران ۹ نوامبر ۱۸۵۰ شماره ۸۴

برای‌قلع‌و قمع بابیان بتازگی قوای جدید بزنجان فرستاده‌شد. اخیراً حاکم این شهر امیراصلان خان برادر مادر شاه را متهم ساخته‌اند که رفتار بی‌رویه او باعث شده‌است که بابیان درمقابل‌قوای شاهی باین‌سرسختی مقاومت کنند.

سند شمارهٔ ۲۱

پروندهٔ شمارهٔ ۱۳۴ تهران ۱۸۵۰صفحهٔ ۲۷۷ و ۲۲۶ گزارش سفیر دولگوروکی به‌سناوین تهران ۲۶ دسامبر ۱۸۵۰ شمارهٔ ۲۶ به اغتشاشات زنجان

خاتمه داده شده است. پس از تقریباً ۶ ماه محاصره قوای نظامی موفق شده‌اند کانون شورش را خاموش کنند بابیان تاسرحدامکان ازخود دفاع میکرده‌اند و آخرین‌نفرات آنان درحدود بیست‌نفرنوده‌اند ودر یك‌زیرزمین مخفی شده‌بودند که آنان‌را نیز قطعه‌قطعه کرده‌اند. صرفنظر از مخارج مادی این نبرد برای ایران بقیمت جان ۱۵۰۰ نفر سرباز تمام شده است.

سند شمارهٔ ۲۲

پروندهٔ شمارهٔ ۱۲۹ تهران ۱۸۵۱ صفحهٔ ۱۵۶ گزارش سفیر دولگوروکی به‌وزیرامورخارجه نسلرود ۲۰فوریه ۱۸۵۱ شمارهٔ ۱۲

اینطور بنظرمیرسدکه بعداز واقعهٔ زنجان بابیان باز ساکت‌نشده وخوف بدل آنان راه پیدانکرده و درصدد تهیهٔ شورش و اغتشاش جدیدی میباشند و دولت که نسبت بآنان هیچگونه شفقتی‌را جایز نمیداند برای ازبین‌بردن آنان ازهروسیله‌بشود استفاده می‌کند عده‌یی زیاد از آنان را اخیراً درشهر بقتل رسانده‌اند وباوجودی‌که درموقع مجازات از عقیده خود کتمان کرده‌اند بآنان رحم نکرده ودرمیدان ارك مقتولشان ساخته‌اند.

سندشمارهٔ ۲۳

پروندهٔ شمارهٔ ۱۵۸۲ تهران صفحهٔ ۵۰۳ - ۵۰۱ گزارش سفیر دولگوروکی به‌سناوین مریم‌آباد ۱۱اوت ۱۸۵۲ شمارهٔ ۵۵

اینجانب قبلا نیز متذکرشده بودم‌که مسائل‌مذهبی‌را درمیدان جنگ‌نمیتوان حل‌کرد. همانطوریکه انتظارش‌می‌رفت نه‌کشتارمازندران ونه قضیه زنجان‌هیچکدام درحرارت پیروان این فرقه تأثیری‌نکرده و اخیراً بمناسبت سوءقصدی که نسبت به شاه‌شده‌دولت کلیه‌افراد منتسب باین‌فرقه را تعقیب وزندانی می کند وطبق اطلاعاتی که بدست‌آمده عده‌یی‌زیاداز آنان درتهران مخفی‌میباشندکه دربین آنان ازهرطبقه

وجود دارد (حتی افراد درباری)

دولت مدعی است که اسامی کلیهٔ اشخاصی که درقضیهٔ سوءقصدسوم اوت شرکت داشته‌اند بخوبی میداند واطلاع حاصل کرده است که ۴ نفر از آنان مدت یکماه است در زرگنده بطورپنهانی بسرمیبرند و وزارت‌امورخارجه بوسیله نامه‌یی ازاینجانب تقاضاکرده بودکه اجازه داده شود در این دهکده به‌تفتیش بپردازند. من بلافاصله به‌غلامباشی دستور دادم که به‌مأمورین دولتی دراین‌امر همکاری و(ضمناً نظارت) کنند و پس‌از جستجو موفق به‌دستگیری یکی از آنان که نامشان در لیست قید شده‌بود گشته و دستگیری شخص نامبرده کمک کرده به‌دستگیری دونفر دیگر که دراوین (یک‌فرسنگی زرگنده) مخفی‌شده بودند نفرچهارم ازقرارمعلوم از اقوام میرزای (منشی) سفارت میباشد وچون معلوم‌شد که شخص نامبرده (منشی) ازبابیان است وتبعه دولت ایران میباشد و از کارمندان رسمی نیست بدست دولت ایران سپرده شد.

دونفری راکه دراوین دستگیر شده بودند شبانه به‌زرگنده آورده و در خانه یکی ازمستخدمین ما جای دادند. فراشهای شاه‌حاضر نبودند این‌دونفر را بلافاصله به‌نیاوران روانه‌کنند و اظهار میداشتند که درراه ممکن است موردحمله قرار گیرند من اصرار کردم که آنان را ببرند و برای حفاظت ده‌سرباز ویک‌افسرجزء از قوای انتظامی ایرانی سفارت دراختیار آنان گذاردم.

مدتی‌زمانی است‌که درتهران یک‌زن بابی تحت‌نظر رئیس‌نظمیه محبوس میباشدگفته می‌شود که باوجود محدودیتهائی که برای او قائل بودند او باوسائلی موفق میشود همکیشان خودرا دورخود جمع‌کند و سرانجام زن نامبرده را درباغی درحضور آژدان‌باشی خفه نمودند وچهارنفر دیگر از بابیان را ازوسط شقه‌کرده‌اند. دربدن‌آنان شمعهای روشن داخل‌کرده ودراین‌حال آنهارا درشهر میگرداندند. این بدبختها درحالیکه بشاه ناسزا میگفتند اظهارشادمانی میکردند که باین ابهت وجلال جان میدهند.

هیچکس جرأت ندارد از دولت وحتی از شاه خواستار عدالت ورسیدگی برای تعیین گناهکار و بی گناه بشود ودرموقع مجازات هیچ‌فرقی بین آنانی که در سوءقصد دخالت داشته‌اند و آنانی که مشهور به‌بابی‌بودن هستند نمیگذاردند و این طرزداوری فاناتیزم بابیهارا بیشتر تحریك خواهدکرد و بدین‌ترتیب شاه در معرض خطر بیشتری قرار خواهدگرفت.

سند شمارهٔ ۲۴

پروندهٔشمارهٔ۱۵۸تهران ۱۸۵۲صفحهٔ۵۰۹و۵۰۸گزارش‌سفیردولگوروکی به سناوین‌مریم آباد ۱۲اوت شمارهٔ ۵۶

دولت‌ایران سه‌روز قبل به‌سانك پطرزبورگ قاصدی اعزام داشته است که حامل خبر سلامتی‌شاه (جان بسلامت بدربردن ازسوءقصد) میباشد کشتار فجیعی که بعداز واقعه سوءقصد درتهران شروع‌شد ومناظر دلخراشی که من‌شاهدآن بودم مرا برآن‌داشت که شخصاًنزد میرزاآقاخان رفته تاباو بفهمانم خاتمه‌دادن باین‌قضایا بمنفعت شاه میباشد واگرمجازاتی درکار هست لااقل قبلاً رسیدگی بشود و بین شرکت‌کنندگان درسوءقصد و آنان که فقط اصول‌باب‌را تبلیغ میکنند فرقی گذاشته شود من مخصوصاً این‌نکته را متذکرشدم که برای شخص پادشاه خطرناك است که جلوی‌کشتار دسته‌جمعی درملاء عام را نمیگیرد و او نباید مرتکب قتل‌بشود فقط به‌اتکای آنکه هرکس‌را میخواهد میتواند مجازات‌کند. صدراعظم (میرزاآقاخان) بانظریات وعقیده اینجانب کاملا همراه است اما اعتراف‌کرده که قادر نیست‌جلو خشم‌شاه‌را بگیرد ومحرك انتقامجوئی را مادرشاه وحاجی‌علی‌خان فراشباشی‌معرفی کرده تاکنون تعداد بابیانی را که بقتل رسانده‌اند به ۹نفر میرسد و تصمیم دارند عدهٔزیادی از بابیان را بین‌مأمورین متنفذ دربار ونظامیان وعلماء تقسیم‌کنند تاآنان بدست خود بابیان را بقتل‌برسانند.

سند شمارهٔ ۲۵

پروندهٔشمارهٔ ۱۵۸ گزارش سفیردولگوروکی به‌سناوین تهران ۱۸۵۲ صفحهٔ ۶۰۸ - ۱۷ سپتامبر ۱۸۵۲ شمارهٔ ۶۶

بابیان آنچه من از اظهارات امام‌جمعه درك کردم بااصول‌اسلام مخالف‌بوده وآنهارا رد می کنند وضمناً در سیاست مدعی شاه مملکت میباشند. آنان در صدد تأسیس دیانت جدیدی هستند و طرفدار تقسیم اموال (بطور تساوی) بوده ومیتوان اهداف ومقاصد سیاسی و اجتماعی آنان را تشبیه به کمونیستهای اروپا کرد[۱].

۱- این بیست‌وپنج‌سند از کتاب ایوانف نهضت بابیت درایران «از صفحه ۱۵۹ - ۱۴۳» ترجمه شده است. اصل کتاب بزبان روسی درمسکو درسال ۱۹۳۹ بطبع‌رسیده وگزارشهای سفیرروسیه در ایران از آرشیو وزارت‌امورخارجه استخراج‌شده است اصل گزارشهای سفیر بزبان فرانسه بوده است.

فصل یازدهم

بخش دوم =

از کاشان تا عشق آباد و عکا:

(کاتب ومحرم اسرار، سرّ فاش می‌کند)

«من اگر بخواهم نیرنگها و کارهای ناپسندیده‌ی
این گروه را که بیشتر به‌زیان مردم این کشور
است مو به‌مو بشکافم باور نخواهید کرد، با آنکه
درهر سخن و گفتاری آوند و نوشته از خود آنها
دارم که اندکی از بسیار و به‌راستی یکی از هزار
در اینجا آوردم.»

فضل‌الله مهتدی، خاطرات صبحی (داستانسرای سابق رادیو ایران)

به‌جرئت می‌توان گفت که تا به‌امروز هیچکس همانند مرحوم صبحی (قصه‌گوی سابق رادیو که عمری را صرف نگارش پیام، الواح ودیگر نوشته‌های فرقه بهائیت صرف نموده واز نزدیك باکلیه رفتارها ورموز آنان آشنا بوده) پی به‌اسرار این‌فرقه نبرده است چه‌او هم‌بهائی وهم بهائی‌زاده وهم باخانوادهٔ سران‌بهائی روابطی داشته است که نقل‌آن از زبان خودش شنیدنی است:

فضل‌الله مهتدی، صبحی (داستانسرای سابق رادیو ایران)

«...نخست به‌عرض دوستان محترم می‌رسانم کـه این بنده در مهدبهائیت‌تولد وپرورش‌یافته‌ام، درخاندانی که ازقدمای احباء محسوبند وخویشاوندی‌دوری بابهـاءالله دارند[میرزاحسینعلی بهاءپایه‌گزاربهائیت]. واگرچه افراد این‌خانواده اکثر بهائی‌صمیمی بودند ولی دربین آن‌جمع ایـن بنـده را جـوش و خروشی دیگر وشوق وشوری ازوصف‌برتر بود و از زمان کودکی همچنان تااوان‌جوانی بـالفطره،دلبستگی شدیدی به‌این‌امر داشتم و ازهمین‌جهت بیشتر الواح وکلمات بهاء وعبدالبهاء را ازبرکرده راه استدلال این امر را نیکو آموختم تاآنجاکه گلیم تبلیغ را ازآب بیرون می‌کشیدم وگاهی که ابوی باکسی صحبت می‌کرد ومحتاج به‌کمك می‌شدمعاونتش می‌کـردم و خـوب‌هم ازعهده برمی‌آمدم وبیشتر درمدرسه‌باهمدرسهای‌خودالفت جسته آنانرادعوت به دین[1] بهائی می‌کردم. درخارج‌از مدرسه مقدمات برهـان و استدلال را در خدمت فاضل شیرازی که مردی‌بازهدوتقوی‌وبه‌نظرمن اعلم ازجمیع‌اهل بهاست فراگرفتم ومدتی در نزد نعیـم سدهـی اصفهانـی و سمندر قزوینی ودیگـران بـه‌اتفاق جمعی ازجوانـان تاریخ‌ظهور باب

صبحی نشسته و آنکس که بالای‌سراو ایستاده عبدالبهاء در حال پیری می‌باشد.

۱ـ بکارگیری‌واژه دین کاملاً غلط است چه‌بهائیت فرقه‌ای‌بیش نیست، دراینجا برای حفظ امانت عین‌واژهٔ صبحی بکار رفته است.

آخرین نسخهٔ خطی ایقان

و کتاب بیان و فرائد[نوشتهٔ] ابـوالفضل گلپایگانی و مفـاوضـات
عبدالبهار امباحثه می کردم. وچون این مکتسبات بدان فطریـات پیوسته‌شد
حالت وجدوطرب من زیادت گشت و با آن که بیشتر از چهارده یـاپانزده
سال نداشتم زبانم بـه[گفتن] گفت کلمات وجدیه گشوده شده رطب و
یابس الفاظی فارغ‌ازمعنی که‌فقط حکایت از عوالم جذبه وشوق می کرد
از طبعم به‌ظهور می‌رسید.

صبحی در ادامه گفتارش خاطر نشان می کند که وی بـه‌علت تبحر وذوقی که
در زبان داشته حدود سیصد بیت شعرهم در این‌مورد سروده کـه مطلع آن چنین
است:

ســاز کـن ای‌عشق آه ناله‌را	بازگو هجران چندین سالـه را
ازجدائی‌ها میان ما و دوست	وز اشاراتی که بین‌ما و اوست

سپس می افزاید:

«و بالجملـه بااین نشاط وانبساط و کیف‌وحال به‌حد رشد و کمال
رسیدم و درمعارف‌بهائی توغل حاصل نمودم پس شائق سیروسفر دربلاد
و تبلیغ «امـرالله» بین عیار شدم و بـه‌اتفاق یکی از دوستان زردشتی
نخستین‌بار به‌قزوین رهسپار گشتم»[۱]

بنابه‌آنچه صبحی نگـاشته بهائیان ازهمان‌ابتدا به‌امرتبلیغ اهمیتی خاص می‌-
دادند و درتمام‌نقاط افراد داشتند بنابه‌نوشته صبحی درآن‌زمان نفوذ بهائیان درقزوین
آنچنان زیاد و قابل‌توجه نبوده و منحصر بـه‌چندین خانـواده میشده است کـه در
مجموع هنوز به یك‌عدد سه‌رقمی نمی‌رسیده:

۱ـ خاطرات صبحی، ص ۶ و ۷

«قزوین آنروزها چندین عائلهٔ بهائی داشت که مهمتر از همه خاندان سمندر محسوب می‌گشت که ازبقایای گروندگان دورهٔ سیدباب بودند و مجموع بهائیان قزوین نزدیك به صدنفر می‌شدند که جز یکی دو نفر ازتجار ومرحوم‌میرزا موسی‌خان حکیم باشی، مابقی از کسبهٔ متوسط‌الحال وعوام آن بلد بشمار می‌رفتند[1]...»

صبحی که باشور تبلیغ فراوان درك وبرداشتی‌نیکو ازاین‌طایفه دردل‌داشت باخوش‌بینی‌فراوان جهت‌تبلیغ عازم‌زنجان وآذربایجان‌می‌شود بااین‌پندار که مبلغین این فرقه مردمانی برتر از دیگرانند خودرا آمادهٔ نشستی نیکو بادیگر مبلغین می‌نماید از برداشتهای اولیه خود، این‌گونه یاد می کند:

«... بنده تاآنوقت حشردائمی باروحانیون این طایفه نداشتم و درپیش خود آنانرا مردمانی برتر از دیگران می‌پنداشتم وچنین تصور می کردم که مبلغ‌بهائی یعنی فرشته که طینت وجودش باب‌عقل سرشته شده وذرهٔ عجب وهوی در وجودش داخل نگشته از این‌جهت ارادت و محبت بسیار به‌این‌صنف می‌نمودم ودرك خدمت آنانرا توفیق وسعادتی عظیم می‌شمردم[2]...»

صبحی سپس به‌وضع و چگونگی تبلیغ می‌پردازد ومی گوید:

خوانندگان گرامی ماباید بدانند که هرچند در امر بهائی دعوت از شئون خاصه‌اشخاص مخصوصی‌نیست بل‌عموم باید ازاین‌هنر نصیبی داشته‌باشند تاهرکس

۱ـ خاطرات‌صبحی، ص۷

۲ـ همانجا ص ۸

بقدر استعداد خود برحقیقت این دین استدلالی کند ولی بعضی از نفوس خصوصاً برای این کار وبالأخص برای‌سیروسفرانتخاب میشوند دعوت کننده را مبلغ دعوت شده را مبتدی قبول‌را تصدیق‌مبتدی بهائی شده‌را مصدق ونفس عمل‌را تبلیغ‌گویند وبرای این کار از دیرزمانی مجالسی‌باسم مجالس درس تبلیغ دائر کرده که درآن جوانانرا طریق محاوره ومخـالطهٔ مردمان بیان دلیل وبرهـان حقانیت این‌امـر را میاموزند وچنانکه معلوم است این‌تعلیم وتعلم ازروی مبنای منطق ومقدمات ومبادی علمی نیست باین‌معنی که به‌هیچ گونه زحمتی همینکه شخص مختصر سوادی پیدا کردمیتواند آن‌ادله‌را بیاموزد وحتی از افواه فراگیرد وچون منحصر درمسائلی‌چند است آموختنش دشوارنیست وجمیع کتب استدلالیه این‌قوم برمحور آن دورمیزند وامهات آن‌عبارتست از ادعا کتاب‌نفوذ بقای دین وبالاتر ازهمه‌کلام ربانی و وحی سماویست بدینمعنی که اگرشخصی مدعی امری من‌عندالله گـردد و دیـن وآئینی بسازد وجمعی بدوبگروند وچندی‌آن‌ساخته وپرداخته‌هادوام‌کند درصورتیکه‌صاحب ادعاکلماتی بیاورد وآنرا برهان صدق‌خویش‌قرارداده بدان تحدی کند بلاشك‌دین گذار برانگیخته ازطرف خدا ودین ساخته دست‌افکار بشرنیست.

بیان‌اصول این‌معانی بباشاخ‌وبرك در صورتیکه مبلغ احاطه بالفاظ داشته‌باشد رنجی ندارد وزودموفق بگرفتن‌نتیجه میشود تنها خاری پیش‌پای مبلغین پیدا میشود یکی مسئله خاتمیت است که باید بزور وزحمت توجیهاتی کرده نگذارند رسالت ومظهریت درختمی‌مرتبت ختم‌شود و دیگر این است که اهل ادیان بیشتر معجزات حسیه و آیات اقتراحیه را ما بـه‌الامتیاز حق ازباطل میدانند و همین را از مـدعیان تازه میخواهند مبلغ باید بارعایت حـال‌مبتدی بنحو خوشی از این خـواهش بیجا منصرفش گرداند[۱].

بنابه‌شرائط‌خاص، صبحی ازکودکی باکتابهای متعدد این‌فرقـه آشنائی پیدا کرده وهمانگونه‌که خوداشاره‌کرده اعضاء خانوادهٔ وی ارتباط ونسبت خانوادگی

۱ـ خاطرات‌صبحی ص ۹

باعبدالبهاء ودیگر سران این فرقه داشتند و پدرش هم که یکی از بهائیان سرشناس زمان خود بوده در تربیت صبحی ازهیچ کوششی در این راه فروگذار نکرده است:

«... درشش سالگی شبها درنزد پدر ایقان می‌خواندم و آن دفتری است که به گفته بهائیان بهاءدر پاسخ به پرسشهای دائی سید باب نوشته...»

(سیدعلی تاجر پدرخواندهٔ باب بود) لازم به توضیح که «ایقان» را میرزاحسینعلی بهاء بدان مقاصد خاصی تدوین کرد، این کتاب ازبهترین کتابهای بهائیان بشمار می‌رود. چاپ سنگی این کتاب ـ نسخ خطی ـ دربارهٔ «ظهوره‌الله» می‌باشد. میرزاحسینعلی بهاء با تحریف قرآن مجید و سوءاستفاده از مطالب آن استدلالهای خود را به‌زبانی که فقط خود آنرا می‌فهمد بیان داشته است. هنگامی که این کتاب (ایقان) به‌دست کارشناسان ومطلعان معارف اسلامی افتادبابررسی آن (به‌عنوان مثال از بررسی صفحات ۴۷ و ۸۹) دریافتند که شخص بهاء دست به‌چه تحریف و جعلی زده است. وی درصفحات مزبور می‌گوید: یوم یأتی الله فی ظلال من الغمام یعنی: روزی که می‌آید خدای درسایه‌ای ازابر[۱] که معلوم شد وی به آیه ۲۱۰ سوره‌ی بقره استنادنموده و آن سوره را

کتاب مستطاب ایقان

قل

هذا یوم فیه تمّت الحجة وظهرت الکلمة ولاح البرهان

إنه یدعوکم بما ینفعکم ویأمرکم بما یقربکم الی الله مالک الأدیان

طبع عمرفة «فرج الله زکی» بمصر

بسم ربنا العلی الأعلی

الباب المذکور فی بیان أنّ العباد لن یصلوا الی شاطئ بحر العرفان الا بالانقطاع الصرف عن کل من فی السموات والأرض قدّسوا أنفسکم یا أهل الأرض لعلّ تصلنّ الی المقام الذی قدّر الله لکم وتدخلنّ فی سرادق جعله الله فی سماء البیان مرفوعا.

جوهر این باب آنکه سالکین سبیل ایمان و طالبین کؤس ایقان باید نفوس خودرا از جمیع شؤنات عرضیه پاک ومقدس نمایند یعنی گوش را از استماع اقوال و قلب را از ظنونات متعلقه بسبحات جلال و روح را ازتعلق باسباب

۱ــ ایقان، چاپ سنگی، ۱۵۷ صفحه‌ای ۱۵ سطری، ص۴۷، ۸۹.

تحریف و جعل کرده است.

برای توضیح بیشتر عین آیه ذکر می‌شود: هل ینظرون الا ان یأتیهم الله فی ظلل من الغمام والملائکه وقضی الامر والی الله ترجع الامور» یعنی آیا چشم براه آنانند که خدا وفرشتگان در میان ابرها به نزدیک ایشان آیند؟ و کار تمام شد ـ وهمه‌ی کارها به خدا باز می گردد.

سران بهائیت که خود متوجه خطای نابخشودنی وبزرگ حسینعلی میرزا می‌شوند سعی می کنند آیه مزبور را در چاپ سربی کتاب حذف کنند..

این توضیحات از این جهت داده شد که اولا با یکی از کتابهای بهائیان که در زیر چندصفحه از آن به‌نظر می‌رسد آشنا شویم و از آن مهمتر به‌وسائلی که این فرقه بدان دست زده وضمناً فرزندان خودرا تربیت و به‌میدان می‌فرستند آگاهی یابیم چون همانگونه که صبحی گفت، او ازشش سالگی «ایقان» می‌خوانده است:

«چندسالی گذشت، من درآموزشگاه دانشها می‌خواندم ودر بیرون درهمان‌روزها که من رنجوردل‌بودم و دلتنگی می‌نمودم نامه‌ای از عبدالبهاء برای پدرم[محمدحسین‌مهتدی]رسید که در آغاز نوشته‌بود: ای سمی حضرت‌مقصود! جانم فدای‌تو باد علی قول شیخ‌سعدی‌نام تو می‌رفت وعاشقان بشنیدند هردو برقص آمدند سامع‌وقائل. من باخودم گفتم که بادردست‌داشتن‌چنین نوشته‌هائی ازسوی کسی که‌اورابرانگیخته‌ی برگزیده‌ی خدا می‌دانند چگونه می‌توانند از هوسهای ناشایست خود دست بکشند کار آنها مانند آن افسانه است که.[1]»

۱ـ پیام پدر، ص ۲۹

صبحی باآنکه کم کم ماهیت آنچه که انتظارش را نمـی کشید، پی‌می‌برد باز بخود دلداری می‌دهد چون‌عوامل هنوز آنگونه نبود کـه وی‌راکاملا قانع نماید:

«...این اندیشه‌ها خودبخود به‌مغزما می‌آمد و ما از آن خوشنود نبودیم مارا رنج مـی‌داد ولی در مـا لغزشی پـدید نمی‌آورد چه‌روز نخست بزرگان این دسته بگوش پیروان خود می‌خواندند که آزمایش خدائی بزرگ است او دستی‌دستی چیز‌هائی پیش می‌آورد تاهر‌کس کـه سزاوار ایـن دستگـاه نباشد بیرون و همه‌ی این‌ها برای آزما‌یش‌بندگان‌است ازاین‌رو بیرون کیش بهاءهرچیزی

صبحی در پنج‌سالگی در وسط، محمدحسین‌مهتدی پدرش سمت‌راست

که باخرد و دانش ورأیشان درست درنمی‌آید می‌گفتند برای آزمـایش است وچنانکه خداوند کیش[1] فرمود: اگرمن بـه‌آسمان بگـویم زمین و بزمین بگویم آسمان کس‌را نرسد که درکارما چون وچرا کند، ماهم‌نباید اندیشه‌ای بدل‌راه دهیم واز آزمایش بدرآئیم[2].

۱ــ منظور عبدالبهاءاست.
۲ــهمانجا ص۳۵

هردم ازاین باغ بری می‌رسد

درمیان بهائیان‌من چشم‌براه و گوش‌بزنگ چیز دیگری بودم و باخودمیگفتم اگر عبدالبهاءخواستنامه‌ای نوشته درآن نامی ازمن برده و کاری بمن سپرده ودست کم سفارش‌مرا کرده است. چون رونوشت‌خواستنامه بدست‌مارسید وآنراخواندیم درشگفت شدیم زیرا دیدیم آن‌برگها در روزگـار عبدالحمید پادشاه عثمانـی نوشته شده (ودرآن ازاو بخوبی و بزرگـی یادکرده بـاآنکه در نامه‌های دیگر که پس‌از گرفتاری‌او نوشته باو ناسزا گفته، درآن‌روزها شوقی دوساله بود.)

در آغاز بشوقی درود میفرستند آنگاه نخست بصبح‌ازل و سپس بـه میرزا محمدعلی ناسزا ‌یگوید و گناهانی برگردن او میگذارد و میگـوید: آن شاخـه از درخت خدا جداشد ودیگر بهره‌ای دراین آئین ندارد، و برای‌شوقی برتری‌شگفت آور بزبان می‌آورد و «بیت‌عدل» را که مردمش برگزیده‌ی همه‌ی بهـائیان است و کارش قانون‌گذاری است.

«... از پیدایش باب آشوبی درکیش وکشور پدید آمد بناچار اورا بند نهادند و به‌آذربایجان بردند وبه‌زندان انداختند وچون‌پیروانش درچندشهر بامسلمانان کشمکش آغازنهاذند به‌فرمان ناصرالدین‌شاه‌قاجار درتبریز بدارش زدند. او درآن‌روز سی‌سال داشت. پیش‌ازآن کـه جان خودرا ازدست‌بدهد یکی ازپیروان‌خودرا جانشین خویش‌کرده ودیگران

را فرمود تاسر برفرمان بندگی‌او نهند آن کس میرزایحیی فرزند میرزا بزرگ نوری بود که باب‌اورا صبح ازل، حضرت ثمره، وحید، و به نامهای دیگری‌می‌خواند. باب پایگاه اورا بلندگرداند وبه‌او نوشت ودستور دادکه کارهای اورا به‌پایان برد. پس از کشته‌شدن باب، **صبح‌ازل** برجای او نشست وچنان‌کرد که باب فرموده بود. وبیان‌را که دفتر دینی بابیان بود و کمبودی داشت به‌انجام رسانید.»

علی‌محمد شیرازی یکسال پیش ازاعدام به‌صبح‌ازل (میرزایحیی) نامه‌ای‌نوشت

صبحی در خاطراتش دراشاره به‌خانواده‌اش ماهیت و شیوهٔ بعضی از سران را بازگو می کند که باآنکه مختصر وگذرا است دربردارندهٔ نکات حساس و روشنگری در ارتباط بابحث این فصل ازکتاب می‌باشد.

باری چون تابستان بود نزدیك ایستگاه راه‌آهن شب‌را گذرانیدیم و بامداد روز دیگر براه افتادیم و به الکساندرپول رسیدیم و ازآنجا به نخجوان و ایروان و اوچ‌کلیسا (کانون ارمنی‌ها) درچندروز گذرکردیم و از جنگل‌های سرسبز وخرم گذشتیم‌تابتفلیس رسیدیم تفلیس‌همانجاکه شیخ‌صنعان دلداده‌ی دختر ترساشد. شب وروزی‌درخانه احمداف‌ها ماندیم واز آنجا روانه‌بادکوبه شدیم و یکسر بمسافرخانه آمدیم چون‌بدانجا رسیدیم دیدیم که مبلغان‌بهائی ازگوشه‌وکنار درآنجاگردآمده‌اند مانند سیداسدالله‌قمی، سیدجلال سینا، منیر نبیل‌زاده، میرزا عبدالخالق که از مردم بادکوبه بود وچندتن دیگر وپس‌از چندروز حاجی‌امین‌هم از ایران بآنجا آمد که

گزارشش را برایشان خواهم گفت.

من از دیدن اینها شادی نمودم و باخودگفتم سپاس خدارا که بآرزوی خود رسیدیم اگر در میرزامهدی کم وکاستی هست و یا در دانش کمبودی دارد اینها چنین نیستند.

درمیان این دسته سیداسدالله‌قمی مرابیشتر گرفت واوریش‌سفید برفی واندامی برازنده و رخی‌پرفروغ وزبانی‌چرب وشیرین داشت و درهفتادوپنج‌سالگی شاد و خندان بود و باآنکه جز خواندن ونوشتن درجوانی چیزی نیاموخته بود گاهی چامه‌ای میسرود!

واین‌همان‌کسی است که درسال (۱۲۶۲ خورشیدی) گرفتارشد وبزندان‌رفت وپس ازآن خودرا بعکا رساند و چاکر آستان‌بهاء شد وپس‌از آنکه عبدالبهاء آزاد شد و به‌امریکا رفت ازهمراهان او بود.

چندروزیکه دربادکوبه بودیم باهم‌بودیم وگاه وبیگاه از سخنان سخنوران و گفته‌های دیگران برای‌یکدیگر میخواندیم و آنهاکه مزه‌ی‌این کار را دریافته بودند درنزدما مردمی بیمزه وکم‌دانش بودند چیزی که درآنجا برشگفتی من افزود این بودکه مبلغان بایکدیگر میانه‌ی خوبی نداشتند بویژه میرزامنیر وسیدجلال‌که میرزا منیر اورا سیدجنجال مینامید و برسرآزادی زنان که میرزامنیر آنرا میخواست و سیدجلال ناروامیدانست‌گفتگوها داشتند ویکبارهم درعشق‌آباد دراین‌باره‌بایکدیگر کتك‌کاری کردند[1]

صبحی به‌عنوان یك‌مبلغ بهائی از آزادی‌عمل زیادی برخوردار بود که می‌خوانیم: در عشق‌آباد به‌من بدگذشت چون گذشته ازاین که بنام ترك و فارس بهائیان هرروز بسر ومغز یکدیگر می‌کوفتند دچار خیالهای بد بودند و میان مبلغ‌ها هم هرروز جنگ وزدوخوردی بود چنانکه در «کتاب صبحی» نوشته‌ام پس‌از آنکه چند روزی درعشق‌آباد ماندیم باراه‌آهن بسوی شهرهای دیگر براه افتادیم و روزها

۱– پیام پدر، فضل‌الله‌مهتدی صبحی

درشهر مرو وتجن ویولتان و تختهبازار وقهقهه درمیان ایرانیان بسر بردیم و دوستان پاك‌نهادی بدست آوردیم از مروشاهکان بچارجـو کـه در کنار رود جیحون است رفتیم ودوسه‌روز در آنجا ماندیم و از خربزه‌های آن که در شیرینی‌ونازکی بیمانند است خوردیم سپس از رود جیحون گذشته بکاکان (بخارای‌نو) رسیدیم[۱]

چندروزی دیگر دربادکوبه ماندیم سپس بامیرزامهدی روانه گراسناودسك (تازه‌شهر) شدیم و از آنجا سوار راه‌آهن شدیم و روبه‌عشق‌آبـاد گذاشتیم در راه دیه‌ها وآبادیها دیدیم که همه دیدنی‌بود وروزگاری درخاك ایران بود. چون به‌عشق‌آباد رسیدیم در گوشه‌ی «مشرق‌الاذکار» نمازخانه بهائیان که ساختمانی باشکوه و زیبا وباغی وگلستانی دلگشا داشت خانه گرفتیم ودوستان بدیدنمان آمدند.

دربن‌شهر وشهرهای‌دیگرمسلمان‌نشین همه‌ی بهائیان‌آزاد بودند وفرمانروائی روس تزاری دست آنهارا درهرکـار بازگذاشته بـود چنانکـه بنام مشرق‌الاذکار نمازخانه ساخته بودند واز روزنخست که از گوشه‌وکنار کشور ایران مردم در آن شهر گردآمدند زهرچشمی از مسلمانان گرفتند واگرچه گزارش آنرا در دفتر دیگر نوشته‌ام ولی باز بدنیست که یادآور شویم:

چون‌بازار دادوستد وکار بازرگانی درعشق‌آباد گرم بود بسیاری ازمردم‌یزد وآذربایجان وخراسان‌روی‌بدانشهر نهادند و پادشاهان و فرمانروایان روس ببهائیان کمك‌شایانی میکردند وچون سازمان روبراهی داشتند انجمنها برای خواندن مردم بکیش بهائی برپانمودند ولی‌چون درکارهای خود آزاد بودند وچیزی‌ازمردم‌نهان نمیداشتند ومردم برهمه‌کارهای درون وبیرون آنها آگاه بودند ونمیتوانستند گندم‌نمائی وجوفروشی کنند کمی ازمسلمانان عشق‌آباد و دیگر شهرها بآنها نگرویدند.

درتاشکند بیشتر بهائیان‌آنهائی بودندکه کردار ورفتارشان پسندیده‌ی بهائیان عشق‌آباد نبود و آنهارا رانـده بودند وشماره‌شان از بهائیان بخارا وسمرقند بیشتر بود ببینید آنها دیگر چه بودند کـه بهائیان عشق‌آباد آنهارا از خـود رانده بودند

۱ـ ایضاً، ص۳ـ۵۲

چنانکه گفتم برسرهم در آن سرزمین فراخ چون بهائیان آزادی داشتند و کیش و آئین خودرا نهان نمیکردند ورفتارشان ستوده‌ی دیگران نبود باآنکه فرمانروایان روس کمکی شایان بآنها میکردند ودست آنهارا درهر کاری بازگذاشته بودند وسخنگویان زبردست بآنجا آمدوشد داشتند بااینهمه نه‌تنها کسی بهائی نشد بسیاری‌هم ازبهائی گری برگشتند وچندتن‌هم دودل ماندندکه ازآن‌گروه بود شیخ‌احمدمیلانی این‌مرد برادر علی‌اکبرروحانی بود، درعشق‌آباد ازکیش‌بهائی روگردان‌شد، فرزندانش نیز پیروی ازاو کردند پس‌از چندی پشیمان شد ودرمیان بهائیان آمد و باز برگشت و دوباره بهائی‌شدن‌زن وفرزندانش دیگر پیروی‌اورا نکردند ودرمسلمانی پابرجا ماندند وگفتند توهرروز دگرگون میشوی روزی بهائی هستی روزدیگر پشیمانی مینمائی و بمسلمانی بازمیگردی مابسخن تو گوش نمی‌دهیم وآنروز که‌ما، درعشق-آباد بودیم بهائی‌بود پس ازآن‌ندانستم چه‌شد. گفتند بخراسان رفته ومسلمانی ازسر گرفته ودست‌بدامن پیشوای هشتمین شیعیان‌شده.

در ایران درآن‌روزگار هرگاه کسی ببهائیان‌خورده‌گیری میکردکه چرا شما گرفتارخوی‌های‌ناپسند وکارهای‌زشت هستید؟ پاسخ‌میشنید که ما اینها را ازمسلمانی که دین پدران مابود ارمغان آورده‌ایم وبیگمان فرزندان ماچنین نخواهند شد مردمی‌راست‌گفتار ودرست‌کردار، ازدروغ وناسزا بیزار، نیکخواه همه‌ی مردمان، اندوه‌خوربیچارگان، پرورش‌دهنده جان وتن آدمیان خواهند شد وبزودی خواهید دیدکه روی زمین فردوس برین میشود.

ولی درعشق‌آباد این‌سخن بیهوده درآمد زیرا ماکسانی را دیدیم که زه و زاد بوم بهائی بودند ولی در ناپاکی وتباهی مانند نداشتند چون‌فرزندان میرزا زین‌العابدین کحال این‌مرد چشم‌پزشك بودکم‌آزار ومسلمان بود پس‌از بهائی شدن بعشق‌آباد آمد وزن‌گرفت‌ودارای سه فرزندشد: میرزاآقاجان، میرزاکاظم و حسین. میرزاآقاجان بایك‌زن روسپی روس پیوندکرد و ازبهائی‌گری دست‌کشید وترساشد ونام خودرا برگرداند و الکساندرگذاشت، میرزاکاظم درپی دزدی افتاد و ازقانون

سرپیچی کرد و تفنگ و فشنگ بترکمن‌ها میفروخت وسالی چندماه درزندان بسر میبرد این‌مرد پسری داشت رضوان‌الله که از نامش بهائیگری میریخت ودرمیان مردم به «رضوان‌بابی» نامور بود این‌پسر که دوپشتش بهائی بودند باندازه‌ای دزدی و کارهای ناسزا کرد که بفرمان استانداری تیرباران‌شد. حسینش ازهمه بدتر که دانسته نشد سرانجام بکجا رسید.

درتاشکند باروزنامه‌نویسی برخوردیم که نامش عبدالرحمن نام روزنامه‌اش الاصلاح بود، ازکیش و آئین بهائی بااین‌مرد سخن گفتیم ولی نه‌چنانکه بگوشش خوش نیامد گفتیم: بیشتر کوشش‌بهاء این بودکه مردم بیکتاپرستی گرایند و به‌سه جانشین پیغمبر ابوبکر، عمر وعثمان ناسزا بگویند. رفته‌رفته بااو دوست‌شدیم واز او خواهش کردیم مقاله سیاح را در روزنامه‌اش چاپ کند اوهم روزگاری سرگرم اینکاربود یك‌ستون از (مقاله سیاح) ودرستون برابر ترجمان‌اورا از پارسی به‌ترکی جغتائی پخش‌میکرد بدنیست مقاله‌ای ازسیاح را بدانید چیست این‌دفتر که‌درپشت آن این‌سخن نوشته شده است:

«مقاله‌شخصی‌سیاح که درتفصیل قضیهٔ باب نوشته‌شده است»

نویسنده در آندفتر بنام یك‌جهانگرد که نه‌دشمنی بااین‌گروه دارد ونه‌دوستی سرگذشتی نگاشته ومیخواهد بمردم بگوید که صبح ازل جانشین‌باب نبوده پایه و جاهی‌درین آئین نداشته است واینکه درتاریخ‌های‌دیگر اورا بزرگ وگرامی‌دانسته‌اند بیهوده بود. نویسنده‌ای این‌دفتر خود عبدالبهاء بوده است ولی نام خودرا آشکارا نساخته تا درمردم سخنان او بهتر بگیرد وزودتر باورکنند.

درآن سرزمین باهرکسیکه گفتگو مـی کردیم وسخن‌ازاین کیش بمیان می‌آوردیم میگفتیم پیشوای‌مسلمانان که چشم‌براهش بودیدآمده می گفتند: بسیارخوب، خوش‌آمده بکجا آمده و سخنش چیست؟ میگفتیم: در ایران وسخنش خداپرستی، نیکمردی، داد ودهش است. می گفتند: سپاس خدارا که همه اینها را ماداریم ازما

18

(نشر سال سوم) (۳)　(عشق‌آباد روزنامهٔ مصوّر فارسی)　(نشر سال سوم) (۳)

مجموعهٔ ماوراء بحر خزر

۱۳۲۲

قیمت آبونه در روسیه
سالیانه . . . . ۳ منات
شش ماهه . . . . ۲ منات
در بلاد خارجه
سالیانه . . . ۴ منات ۵۰ کاپیک
قیمت اعلان در صفحهٔ اول سطری پنج ۳۰ کاپیک در صفحهٔ آخر ۲۵ کاپیک
عنوان مراسلات
عشق‌آباد اداره مجموعهٔ ماوراء بحر خزر
Асхабадъ. „Закаспійское Обоз"

№ 3 شماره ۳ جمعه ۲۵ محرم سنه ۱۳۲۶ هجری مطابق ۱۵ فورال سنه ۱۹۰۸ میلادی شماره ۳ — 3 №

„ЗАКАСПІЙСКОЕ ОБОЗРѢНІЕ"
„REVUE TRANSCASPIENNE"
مجموعهٔ
ماوراء بحر خزر

دولت روسیه تزاری همه‌گونه امکاناتی دراختیار بهائیان ـ از جمله مطبوعات ـ قرارداد

عده‌ای از اعضاء محفل بهائیت تهران در پارك اتابك این عکس را برداشته‌اند.
تا انقلاب بلشویکی در روسیه و سرنگون شدن سلطنت تزار روسیه (که بهاءالله افراد این خانواده را ستایش کرده است) اولیاء بهائیت مرتب به سفارت روسیه می‌رفتند و با سفیر خلوت کرده با او به گفتگوها می‌پرداختند «عکس از آلبوم بهائیت تهران»

حمایت دولت روسیه تزاری از بابیان و بهائیان از همان زمان پیدایش علی محمد شیرازی دامنه‌دار شد تا آنجا که طبق مدارکی که توسط خود بهائیان و بابیان ارائه شده و . . .

باو بگوئیدبیهوده بایران آمدی ومیان‌مسلمانان آشکارشدی آنچه می‌خواهی بگوئی هزارسال‌پیش برای‌ما گفته‌اند. اگر راست‌میگوئی بفرنگستان بـرو و آنهارا به‌یکتا‌پرستی و کارهای نیك بخوان وبه‌آنها بگو کـه کمتر سربسر مسلمانان ومردم‌خاور زمین بگذارند و آنان را رنج و آزار رسانند...

از بخارا باودیگر بمرو آمدیم چون بمرو رسیدیم میرزامنیر نبیل‌زاده و سید اسدالله قمی وسیدمهدی گلپایگانی وچندنفرمبلغ‌دیگردر آنجا بودند وهرشب‌انجمن داشتند. سیدمهدی‌قاسم‌اف ازبستگان میرزا ابوالفضل گلپایگانی بود و ازهمه مبلغان در دانش و هوش و فروتنی پیشی داشت در روز نخست باسم بازرگانی بعشق‌آباد رفت و باسیدمصطفی صادق‌اف اصفهانی همراه شد. آشکـارا دادوستد چـائی سبز میکرد ودرنهان مبلغ‌بود وهمچنین بامردی روس بنام کنستنتین میخائیلویچ فیدورف همرازشد این‌مرد روسی سالی ده‌هزارمنات از دربارتزار میگرفت وروزنامه‌ای‌باسم «مجموعهٔ ماوراءبحرخزر» بزبان‌پارسی چاپ وپخش مـی کرد و بایران می‌فرستاد این‌سیدمهدی درآن‌روزنامه کارمیکرد وماهیانه میگـرفت وبسود آنان وزیان ایران سخن‌هائی می‌نوشت وترجمـه می کرد. مردی خوش‌سخن بوده وچنانکه می گفتند باچرس وافیون سروکار داشت. هرشب درمشرق‌الاذکـار مرو جمع می‌شدیم و..

صبحی در دنبالهٔ خاطرات شبی درخواب دیدم‌که عشق‌آباد آتش‌گرفته‌است و زبانه‌های آتش‌که به‌آسمان میرفت پردودوسرخ‌رنگ است و همـه‌چیز درآتش می‌سوزد. نوشته‌های «یابهاءالابهی»هم‌که گرداگردگنبد «مشرق‌الاذکار» بود می‌سوخت. بامداد نزد شیخ محمدعلی رفتم وخوابم‌را گفتم گفت:

دیشب‌پرخورده‌بودی ولی دوسه‌روز نگذشت که شهر بهم‌خورد وهیاهوبراه افتاد ومردم دسته‌دسته بهرجا سرمی کشیدند، دسته‌ای‌هم به‌آموزشگاه بهائیها آمدند. وعکس پادشاه‌روس وزنش‌را ازبالای اطاق پائین کشیدند وبسوی میدان‌کلیسارفتند، سخن‌ها راندند وچیزها گفتند که آنروز ما دریافتیم چه مـی‌گویند وچـه میخواهند بکنند. سخن از آزادی وبرابری بود. بزرگان ترکمن‌ها شادیها میکردند وچندنفر

روس فریادزده میگفتند: از این‌پس‌ما بابرادران ترکمن‌خود جدائی نداریم و برابریم از این گونه سخنان می‌گفتند که مردم از گفته‌های آنها سردرنمیاورند. بـاری نان نایاب شدو کالاهای دکانها بخانه‌هارفت و بیشترمردم آنهائی که دردوخواسته داشتند سرگردان ماندند وهمه چشم براه که چه پیش‌آمدی درپس پرده هست‌درنمازخـانه‌ی بهائیان نوشته‌ای بود که عبدالبهاء درباره‌ی پادشاه روس آفرین گفته بود و ازخدا خواسته بود که پرچمش را برافرازد وسایه‌اش‌را برخاور و باختر بگستراند و هـر بامداد که شاگردان آموزشگاه در آن خانه میامـدند شیخ محمدعلی آنـرا باآوای خوش میخواند وپس‌از خواندن می‌گفت از ته‌دل براین‌مرد آفرین بگوئید و ازخدا بخواهید که همه درسایه‌اش بیارمندو... آن‌نـوشته را محمدحسین عباس‌اف بسیار زیبا نوشته‌بود ودر شیشه وجام‌پرزیور جای‌داده ودربالای تالارمشرق‌الاذکار آویزان کرده بودند برداشتند ودیگر یارای آنرا نداشتند کـه شاه روس‌را بخـوانند و در باره‌اش از خدا گشایش و فیروزی بخواهند.

بهائیهاهم مات وسرگشته بودند که‌چگونه تزار روس که عبدالبهاء درباره‌اش آفرین گفته بود و فرمانروائی جاوید و خوشبختی ازبرایش خـواسته بود گرفتار چنگ زیردستان خودشده وچون این‌گروه شیوه‌شان این‌بـود کـه ازهرپیش‌آمدی شادمانی کنند و آنرا بسود خود دانند گفتند: برای بزرگی و آینده‌ی کیش بهائی‌این پیش آمد سزاوار بود چه‌که در روزگار تزار باهمه مهربانی‌ها که بما کرد و دست مارا درهرکار بازگذاشت نمیتوانستیم مردمی که پیرو کلیسای ارتـدکس بـودند بکیش بهائی بخوانیم اکنون صدهزار بارخدارا شکر که ازین پس آشکارا همه‌ی پیروان کلیسای ارتدکس را باین کیش میخوانیم.

هرکس بهرکس‌میرسیدمیپرسیدتازه‌چه‌خبرداری‌اوهم در پاسخ می‌گفت چنین وچنان می‌گویند و نمیدانم سرانجام چه‌میشود...

همانگونه که‌مشاهده می‌شود دولت‌روسیه‌تزاری این اجازه را به بابیان‌داد که درخاک آنکشور آزادانه‌فعالیت کنندوحتی درعشق آبـاد معبدی بنام(مشرق‌الاذکار)

بنانهند و نیز برای آنان این امکان را فراهم نمود کـه بتوانند آثار و کتابهایشان را چاپ و نشر کنند. مأمورین روسیه از این اقدام هدفی داشتند کـه در ذیل مستند آنرا می‌خوانیم:

«مأمورین‌سیاسی روسیه از چنین اقدامـی نظر داشتند تا کـانون بهائیان را خارج از ایران و تحت‌حمایت اهداف روس به‌وجود آورنـد از آنجا به‌عنوان تهدید و تحریکی برای نفوذ فکر اسلامی و عقیده‌ی‌شیعی در ایـران بهره‌گیرند، و ازاینرو بود که میرزا ابـوالفضل گلپایگـانی به بهائیان عشق‌آبـاد دستور می‌دهد: جمیع دوستان به‌دعای دوام عمر دولت وازدیاد حشمت و شوکت اعلیحضرت امپراطـوراعظم الکسانـدر سوم و اولیای دولت‌قوی‌شوکتش اشتغال ورزند.[۱]»

وتعالی نهایت اهتمام در استخلاص این عبد مبذول داشت و مکرر اجازهٔ
خروج از سجن صادر گردید ولی پاره‌ای از علمای مدینه در اجرای این منظور ممانعت
نمودند تا بالاخره در اثر پافشاری. ساعی موفور حضرت سفیر استخلاص حاصل
گردید. اعلیحضرت امپراطور دولت بهیه روس ایدالله تبارک و تعالی حفظ و رعایت
خویش را فی سبیل الله مبذول داشت و این معنی علت حسد و بغضای جهلای
ارض گردید».[۱]

۱ـ مصابیح هدایت، عزیزالله‌سلیمانی، ج۲، صفحهٔ ۴۸۲

لوح (متن) کامل میرزا حسینعلی بهاء (رهبر بهائیان) به امپراطوری روس

۵۶

۶۰

۵۷

لوح ارسالی عبدالبهاء برای پادشاه عثمانی

﴿ هو الله ﴾

(الهي الهي) أسألك بتأييداتك الغيبية * وتوفيقاتك الصمدانية * وفيوضاتك الرحمانية * ان تؤيد الدولة العلية العثمانية * والخلافة المحمدية على التمكن فى الارض والاستقرار على العرش * وان تصون اقاليمها عن الآفات * وتحفظ مركز خلافتها عن الملمات

(أي رب) صنها في كهف حفظك وحمايتك * واحفظها بعين عنايتك * واشملها بلحظات رحمانيتك * لانها تحمي البقعة المباركة النوراء * وتحتفظ على وادي سيناء * ويمتد ظل حمايتها على رؤس الاحباء *

انك أنت المقتدر على ماتشاء * وانك أنت القوي القدير

﴿ ع ع ﴾

خدایا، خدایا، تورا به تأییدات غیبی و توفیقات صمدانی و فیوضات رحمانی خواهانم که دولت عثمانی و خلافت محمدی را مؤید فرما و درزمین مستقر و مستدام دار(جزء ثانی ص۳۱۲) این آواره از جمیع جهات صادق وخیرخواه دردولت ذی شرکت ایران وعثمانی است. ودرجمیع رسائل و محررات وستایش نعمت از این دولتین علیتین نمودم: (ع ع)

مکاتیب جلد چهارم، ص ۱۷۷، تهران مؤسسهٔ ملی مطبوعات امری ۱۲۱ بدیع ۵۱+۲۰۲ صفحه

حمایت دولت عثمانی

هنگامی که بابیان درسالهای ۱۲۶۱ - ۱۲۸۵ - ه. ق دربغداد بـه‌حالت‌تبعید به‌سر می‌بردند عراق جزء قلمرو دولت عثمانی به‌شمار می‌رفت و بـابیان‌نیز لاجرم تابع سیاست ونفوذآن دولت‌بودند. ازاینرو‌بابیان ازیك‌جهت باقبول تابعیت‌عثمانی ناگزیر ازانعطاف‌پذیری وقبول‌هرگونه شرائطی بودند و ازطرفـی‌دیگر موفقیت و شرائط‌خاص بابیان باتوجه به‌جوموجود امکان هرگونه بهره‌برداری را ازآنان‌فراهم آورده بود. به بابیان امکان فعالیت ورشدزیادی در بغداد داده‌شدو آنان بااستفاده‌از همین‌زمینهٔ‌مساعدبه‌قلع‌قمع کردن‌مخالفان‌خودکه‌عمدتاً‌مسلمانان‌بودندبه‌وحشتناکترین وجه پرداختند وبه‌هرکسی که در راه آنان قرارمی‌گرفت حمله‌نمودنـد. این جریان برای‌چندین‌سال‌یعنی‌تااواخراقامت بابیان دربغداد ودیگرشهرهاهمچنان ادامه‌داشت.

در دههٔ ۱۲۷۰ هجری (یعنی بین‌سالهای ۱۲۷۰ و ۱۲۸۰) وقایع‌فوق‌العاده‌ای در ایران و به‌موازات‌آن در سطح بین‌المللی رخ دادکه بازتاب آن دربغداد بیش از هرنقطهٔ دیگری ملموس‌گشت و درنتیجه چنین رویدادهائی بین دولت‌ایران ودولت عثمانی اصطکاکهائی بوجود آمد کـه روابط‌تهران واسلامبول را بـه‌نقطهٔ حساس کشانید.

پس از شکست ایران در جنگ هرات در سال ۱۲۷۵ و فرار شاهزادگان قاجار بر اثر بدرفتاری و ترس از کورشدن و دیگر اختلافات درونی، بغداد به‌صورت تبعیدگاه و پناهگاه امنی برای ناراضیان ایرانی درآمد. دولت‌عثمانی‌هم باحمایت وفراهم کردن زمینه‌های لازم بر این جریان دامن‌زد وسیل فراریان روزبروز ـ باتوجه به پیدایش بابیت شدت گرفت. اما این‌فراریان که اغلب بابی بودند بجای تشکل دست به تشدد زدند.

رفتار بابیان در بغداد بابرخورداری ازحمایت‌های دولت‌عثمانی ازچارچوب متعارف خارج‌شد. کارشان بجائی‌رسید که دست‌به‌تهدید وتعرض‌هم زدند و برای شخصیت‌های شیعه مزاحمت‌هائی‌فراهم آوردند. بعدها سران‌بهائی از این اعمال نکوهیده بنام «مشتی عوام قداره کش‌بابی» نام‌برده و باتوجه به‌اختلافات درونی که بوجود آمد خودشان رازخودرا برملا کردند. میرزاحسینعلی میرزا بهاءالله رهبر وپایه‌گذار بهائیگری درلوحی که درکتاب **مائده‌ی آسمانی** می‌نگارد می‌نویسد:

«جمیع ملوك‌الیوم‌این‌طایفه را اهل‌فسادمی‌دانند. چه که فی‌الحقیقة دراوائل اعمالی ازبعضی ازاین‌طایفه‌ی ظاهر که فرائض‌تصرف مرتعد در اموال ناس من‌غیر اذن تصرف می‌نمودند. و منهب‌غارت وسفك‌دماء را از اعمال حسنه می‌شمردند حقوق‌هیچ‌حزبی از احزاب را مراعات نمی‌نمودند.[1]»

شوقی‌افندی نیز به‌اینگونه هنجارهای ناهنجار بابیان که در بغداد درسایهٔ برخورداری ازحمایت دولت‌عثمانی وآزادی عمل صورت می‌گرفت اشاره‌ای‌دارد بازگوئی آن‌چهره و ماهیت افراد این‌فرقه را بخوبی روشن می‌سازد وجالب آنکه

۱ـ صفحه ۱۳۰، جزء هفتم،مجموالواح بهاءالله به‌اهتمام عبدالحمید اشراق خاوری، تهران مؤسسهٔ مطبوعات امری.

وقایع ازقلم یکی از رهبران آنان تراوش کند:

«بابیان در عراق شب‌های تـار به‌دزدیدن ملبوس و نقدینه و کفش و کلاه‌زوار عتبات‌عالیات پرداخته وحتی‌ازشمع‌هاوصحائف‌وزیارتنامه‌ها وجام‌های آب سقاخانه دریغ نداشتند، در ایام عاشورای امام‌حسین...»[۱]

دولت‌ایران باشنیدن‌چنین اطلاعاتی تصمیم‌گرفت به‌گونه‌ای به‌آن‌جریان پایان دهد و به‌تمرکز بابیان در بغداد خاتمه بخشد بنابراین توسط وزیرامورخارجهٔ وقت «میرزاحسینخان مشیرالدوله» سفیروقت دولت‌ایران در دربار عثمانی نوشت کـه در حل این‌مسئله باسران عثمانی وارد مذاکره‌شود:

«...این بود کـه [ناصرالدین‌شاه] به وزیرامورخارجه‌ی خـود دستور داد فرمانی مؤکد به «میرزاحسینخان» سفیر کبیر ایران در دربـار عثمانی که صاحب‌نفوذعظیم و روابط دوستانه‌قدیم با «عالی‌پاشا» و«فؤاد-پاشا» صدراعظم و وزیرامورخارجه‌ی آن‌دولت بود، صادر واوراموظف نماید که بااولیای حکومت واردمذاکره‌شده واز جـانب دولت متبوع از سلطان عبدالعزیز درخواست کندکه چون اقامت دائم حضرت بهاءالله در مرکزی مانند بغدادکه نزدیك‌سرحد ایران ودرجوار زیارتگاه مهم‌شیعیان واقع است... به‌نقطه‌ی دیگری که از حدود ثغور ایـران دورتـر باشد منتقل سازند...[۲]»

۱ـ کتـاب «قرن‌بدیع»جلددوم، صفحه‌ی ۱۷۱، تهران مؤسسه ملی‌مطبوعات‌امری، ۱۲۵، بدیع

۱ـ کتاب: «قرن بدیع»، جلداول، ترجمه‌ی: نصرالله‌مودت، تهران مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع.

بدین‌لحاظ مرحوم «میرزاسعیدخان وزیرخارجه‌ی‌وقت ایران» طی صدور دو نامه خطاب به کنسول‌ایران دربغداد، نظرشاهنشاه‌قاجار ودولت ایران را، به‌عنوان پاسخی به‌شکایات مردم شیعه‌ی عراق وگزارشات کنسولگری‌ایران دربغداد چنین نگاشت:

۱ـ «جنابا بعداز اهتمامات بلیغه که در قلع‌وقمع فرقه‌ی ضاله‌ی خبیثه‌ی بابیه از جانب‌دولت‌علیه به‌آن تفصیل که آن‌جناب می‌دانند به تقدیم‌رسید الحمدالله ریشه‌آنهابه‌توجهات‌خاطرهمایون‌سرکاراعلیحضرت قوی‌شوکت شاهنشاه جمجاه دین‌پناه روحنافداه کنده‌شد، مناسب وبلکه واجب این‌بود که براحدی وفردی از آنها ابقاء نشود خاصه‌که درقید و بند دولت‌هم گرفتار شده باشد، ولی ازاتفاق وسوءتدبیر پیشکاران سابق یکی از آنهاکه عبارت‌از میرزاحسینعلی نوری است ازحبس انبار خلاص وبرای مجاورت‌عتبات عرش درجات مرخصی حاصل‌کرده وروانه شده، از آنوقت تاحال چنانکه آن‌جناب اطلاع دارند دربغداد است واگرچه‌او هیچ‌وقت درخفیه ازافساد واضلال‌سفهاء ومستضعفین‌جهال‌خالی‌نبودوگاهی به‌فتنه وتحریك‌قتل‌هم دست‌می‌زد مثل مقدمه‌ی‌جناب فضایل نصاب آخوند ملاآقای دربندی که زخم‌های منکر به‌قصد کشتن به‌او زدند وتقدیر در بقای چندوقته‌ی او مساعدت نمود. وچندقتل‌دیگر که اتفاق افتاد ولیکن کارش به‌اینطورکه حالاهست بالانگرفته بود واینقدرکه این روزهاشنیده می‌شود مریدومتابع به‌دورخود جمع‌نکرده بود وجرأت آن نداشت که اظهار ازمافی الضمیر خودکرده دراوقات تردد وآمدو وشدومکث در

←

کتاب: «مائدهٔ آسمانی»، جزءهشتم، صفحه‌ی ۱۷۶، برپائی‌مجلس سرور وشادی درایام عاشورا، بابیان آن‌را طبق تصریح شوقی درکتاب، «قرن بدیع»، جلد اول، از «قرةالعین» آموخته و به‌پیروی از او متمسك چنین‌اعمالی می‌شدند.

خارج منزل خود آدم‌های مسلح ازجان‌گذشته همراه داشته باشد وخود را محاط این جمع جان‌باز نماید، علاوه‌بر اطلاعاتی که به‌وسایل عدیده به‌توسط معتبرین و ثقات حاصل‌شده‌بود کاغذی‌هم از عالی‌مقام مقرب‌الحضرة‌العلیه میرزابزرگ‌خان کارپرداز دولت علیه‌ی بغداد به‌نواب شاهزاده‌ی والاتبار عمادالدوله حکمران کرمانشاهان ومضافات وعریضه نیزازنواب‌معزی‌الیه به‌حضور مراحم ظهوراقدس همایون رسیدکه این اطوار میرزاحسین‌علی را درنظرها محسوس ومشاهده می‌نمود، باوصف اینها ازبرای دولت‌علیه دلیل‌کمال غفلت وبی‌احتیاطی‌بودکه ازاین‌اوضاع وخیم‌العاقبه صرف‌نظر کرده درصدد‌چاره ورفع آن برنیاید.»

اری تحت‌الرماد و میض‌نار		و یوشك ان‌یکـون لهاضرام

زیراکه حالت وطبیعت این گروه گمـراه درممالك دولت‌علیه و جسارت واقدام‌آنها برامور خطرناك بارها به‌تجربه رسیده، معین است‌که اساس این دین مستحدث وباطل‌خبیث را بر دوچیز هایل گذاشته‌اند یکی دشمنی وخصومت فوق‌الغایه نسبت‌به‌دین‌دولت‌اسلامیه، دیگری بی‌رحمی وقساوت خارق‌العاده‌نسبت به‌آحاد این‌ملت وگذشتن‌ازجان خودشان‌برای ظفریافتن به‌این‌مطلوب نجس، واین بـدیهی است که بحمدالله‌تعالـی از حسن‌نیت وصفای دولتین مراتب‌دوستی و یـك‌جهتی میان دودولت قوی‌شوکت اسلام بـه‌جائی رسیده است که درنفع وضـرر سمت‌مساوات و مساهمت بهم‌رسانده‌اند چگونه می‌شود که اولیای‌عظام آن دولت بعد از استحضاراین‌مراتب درتدابیر لازمه‌رفع آن ازموافقت وهمراهی‌متحدانه‌ی خود بااولیای این‌دولت علیه‌دریغ ومضایقه نمایند، لهذا دوستداربرحسب امر قدرقدرت همایون سرکار اعلیحضرت شاهنشاه‌ظل‌الله ولی‌نعمت کل ممالك محروسه‌ی ایران روحی‌فداه مأمور که مراتب را به‌توسط چاپار

مخصوص بـه‌اطلاع آن‌جناب رسانیده مأموریت بدهد که بلادرنگ از جنابان‌جلالت‌مآبان صدراعظم و ناظرامورخارجه‌ی آن‌دولت وقت‌خواسته مطلع‌را به‌طوری که دوستی و مـواحدت دولتین علیتین اقتضا و اوصاف نیك‌خواهی وعقل‌متین جنابان معزی‌الیهما دعوت نماید به‌میان‌بگذارد ودر اطراف آن دقت وتعمق‌وافی به‌کـار برده و رفع‌این‌مایه‌ی فساد را از مثل بغدادجائی که مجمع فرق‌مختلفه نزدیك به‌حدود ممالك‌محروسه است از کمال‌خیراندیشی وبی‌غرضی ایشان بخواهد این‌مسئله درنظراولیای‌دولت مسلم است که‌نبایدمیرزاحسینعلی وخواص اتباع اورا در آنجا گذاشت و میدان خیالات فاسده و حرکات مختلفه‌ی آنها را وسعت داد، از دوکـار یکی به‌نظر اولیای این‌دولت مناسب مـی‌آید به‌این‌معنی کـه اگراولیای دولت عثمانی دراین‌ماده‌مهمه موافقت کامله بااولیای این‌دولت می‌کنند بی‌آنکه ملاحظه‌ی شخص آن‌مفسدین بـی‌دین را نمایند ودر این‌بین که پای‌مصلحت دولت به‌میان آمده‌است حرف‌خارج‌از مسئله چنانکه مأمول ومتوقع است به‌هیچ‌وجه به‌میان نمی‌آورند بهتر این‌است که حکم‌صریح به‌جناب نامق پاشا والـی ایالت‌بغداد بدهند واز ایـن‌طرف هم حکم به عهده‌ی‌نواب حکمران کرمانشاهان صادر شود کـه میرزا حسینعلی وهـر چندنفر از اتباع وخواص‌اوراکه بانی واساس فساد هستند بـه‌طوری کـه مقتضی‌می‌شود گرفته در سرحد به‌دست گماشتگان نواب معزی‌الیه تسلیم نمایند و دولت‌آنهارا درجائی از دخالت‌خود که مناسب می‌داند به‌قراول ومستحفظ نگاهداشته ونگذاردکه شرارت وفتنه‌ی‌آنهاسرایت نماید واگر بالفرض اولیای آن دولت درعمل به‌شق‌اول به‌هرملاحظه کـه تأمل نماید داشته باشند دیگر در این‌معنی چاره وگریزی نیست‌که هرچه زودتر قرار بدهندکه آن‌مفسد وچندنفر خواص اورا ازبغداد به‌جائی‌دیگر از داخله‌ی ممالك عثمانی که دست‌رس به‌حدودما نداشته باشد جلب وتوقیف نمایند

که راه‌فتنه وفساد آنها مسدود شود، آن‌جناب دراین باب اقدام و اهتمامی بکند که لایق این‌حکم مؤکد همایون ومأموریت چاپار مخصوص بـاشد وهرچه زودتر قرارداد خـودرا بنویسد تااز آن قرار به‌عرض پیشگاه اقدس اعلی روحنافداه برسد محرراً فی‌دوازدهم ذی‌الحجهٔ ۱۲۷۸.»

۲- «جنابا در کاغذمفصل جداگانه اگرچه اسم در کاغذ عالی‌جاه میرزابزرگ‌خان به‌نواب عمادالدوله وعریضه‌ی‌نواب معزی‌الیه به‌حضور اقدس‌همایون برده شده لیکن از فرستادن اصل یاسواد آنهـا قیدی نرفته است، به‌این‌جهت کـه آن کاغذ مفصل بطوری است که اگر شما صلاح بدانیدمی‌توانید برای‌جنابان فؤادپاشا وعالی‌پاشاقرائت نمائید اگر صریح از فرستادن اصل یاسوادهای مزبور قید می‌شد شاید شما نمودن آن کاغذها را مصلحت‌نمی‌دانستید، حالا کلیه منوط به‌صلاحدید خودتان است، اصل نوشتجات مزبوره درجوف پاکت است بعد از ملاحظه تأمل خواهدکرد اگر صلاح است و به‌عینه یابه‌اندک‌تغییر واصلاح‌خواهد نمود، والا به‌هر طورکه مقتضی باشدعمل‌خواهیدکرد، مقصوداین‌است که انشاءالله‌چنانکه امر وفرمایش مؤکد همایون در رفع ودفع این اشرار یابـه‌گرفتن وتسلیم کردن گماشتگان نواب والاتبار عمادالدوله ویابه‌دورکردن ازعراق‌عرب به‌جائی که شما صلاح‌بدانید شرف‌صدور یافته است به‌شایستگی و زودی انجام‌پذیر شود تحریراً فی۱۲ ذی‌الحجةالحرام ۱۲۷۸.»

ادواردبراون از روی‌نسخه‌ی‌اصلی دونـامه‌ی مذکور، عکس‌برداری نموده، وکلیشه‌ای آن‌را در کتاب‌خود، پیرامون‌مذهب بابیه، به‌چاپ‌رسانـده است. مؤلف بهائی کتاب: «حضرت‌بهاءالله»[۱] مقابل صفحه‌ی۱۴۸ کتاب خود، عین‌نامه‌ی مذکور

۱- محمدعلی‌فیضی، تهران، مؤسسه‌ملی مطبوعات امری.

راگراور وشوقی‌افندی ضمن‌شرح وقایع بابیه درعراق، به‌فرازهائی‌از نامه‌ی‌مذکور اشاره نموده است[۱]

عباس‌افندی درنامه‌ی که به «عمه»ی‌خود (لوح‌عمه) نگاشته است، از عظمت مقام‌میرزاحسینعلی بهاء درعراق، چنان‌ترسی می کند که، ناخواسته پرده ازتهدیدات وشرارت وجنایت بابیان، که به‌رهبری پدرش صورت می‌گرفته است، برداشته و می‌نویسد:

«زلزنه در ارکان‌عراق انداخت و اهـل‌نفاق (شیعیان) را همیشه خائف وهراسان داشت. سطوتش چنان در عروق و اعصاب نفوذ نموده بودکه‌نفسی درکربلا ونجف درنیمه‌ی‌شب جـرئت مذمت نمـی‌نمود. و جسارت برشناعت نمی‌کرد. تاآنکه کل هوائف وصل متفق شدند، وپای دول درمیان آمد![۲]»

به‌هرحال،دولت عثمانی، پس‌ازآگاهی از پیشنهادهای وزارت‌امورخارجه‌ی ایران موافقت خودراجهت اخراج بابیان از عـراق، واعزام آن‌هـا به‌اسلامبول و سپس «ادرنه» به‌اطلاع دولت‌ایران رسانید.

درهمین‌ایام، وباتوجه به‌نیازمبرمی که مأموران دولت‌انگلستان‌درخاك‌عثمانی، به‌افرادی فعال و جاسوس وهمکار بانقشه‌های دولت‌بریتانیا، مبنی برتحقق زمینه‌های مساعد جهت نفوذ و رخنه، واحیاناً بلوا وآشوب داشته‌اند، به‌تصریح «شوقی‌افندی» درکتاب: «قرن بدیع»[۳]: «کلنل‌سرآرنولد باروز کمبل Sir Cornnel Arnold

---

۱ــ کتاب: «قرن‌بدیع»، جلددوم، تهران، مؤسسه‌ی‌ملی مطبوعات‌امری ۱۲۵ بدیع.

۲ــ کتاب: «مکاتیب»،عباس‌عبدالبهاء جلد۲، صفحه‌ی۱۷۷،چاپ مطبه‌ی‌کردستان، مصر، به‌اهتمام فرج‌الله زکی‌الکردی، ۱۳۳۰ ه. ق.

۳ــ جلددوم، صفحه‌ی۱۲۵، تهران، مؤسسه‌ی‌ملی مطبوعات امری، ۱۲۵ بدیع.

Barows Kembel که در آن‌اوان سمت جنرال قونسولی دولت انگلستان را در بغداد حائز بود، چون علو مقامات حضرت بهاءالله را احساس نمود شرحی دوستانه به‌ساحت انور تقدیم، و بطوری که هیکل اطهر بنفسه‌الاقدس شهادت‌داده قبول حمایت و تبعیت دولت مطبوعه‌ی خویش را به‌محضر مبارک پیشنهاد نمود و در تشرف حضوری نیز متعهد گردید که هرگاه وجود اقدس. مایل به‌ارسال پیامی به«ملکه‌ی ویکتوریا» باشند، در مخابره‌ی آن به‌دربار انگلستان اقدام نماید. حتی معروض داشت حاضر است ترتیباتی فراهم سازد که محل استقرار وجه‌قدم به‌هندوستان یاهر نقطه‌ی دیگر که موردنظر مبارك باشد تبدیل یابد...»

ولی حسینعلی میرزا که‌از حمایت روس‌ها برخوردار بود، و ازمأموران مخفی عثمانی، وقدرت دولت عثمانی ترس و واهمه داشت، وصلاح بابیان را در اطاعت ظاهری ازدولت عثمانی می‌دانست، پیشنهاد ژنرال انگلیسی را موقتاً رد، ودر باطن رابطه‌ی دوستانه‌ی خودرا برای روزهای مبادا، باماًمورین انگلیسی برقرار ساخت.

از سوی دیگر، وآنچه مسلم است: «وقتی دستور انتقال ایشان از بغداد به اسلامبول برای والی بغداد رسید وبه‌مهاجرین ابلاغ گردید، اینان چنان حادثه‌ای را مقدمه‌ی گشایش عظیمی درآینده‌ی کار خود شمردند وچندروز را دربغداد به تهیه‌ی وسایل سفرمجال باجشن وسرورگذراندند وعیدگرفتند. اما وقتی به‌اسلامبول رسیدند و برمیزان‌نفوذ کلمه‌ی میرزاحسینخان که پس‌ازمرگ میرزاجعفرخان به‌لقب مشیرالدوله ملقب‌شده بود در رجال‌دولت عثمانی واقف‌گردیدند وآنگاه از حقیقت جریان‌امر استحضار یافتند. تاموقع‌ورود به‌اسلامبول ظاهراً هنوز درمیان دوبرادر که مهاجران یکی‌را باعنوان «حضرت‌ازل» ودیگری را باعنوان «جناب‌بهاء» درمیان خود ذکر می‌کردند و بین خویشاوندان وبستگان ایشان هیچگونه اختلاف‌عقیده‌ای وبنیادی‌دیده نمی‌شد وشکوه‌ها ازحدظواهر امور زندگانی‌نمی‌گذشت. اولیای‌دولت عثمانی که به‌دلالت مشیرالدوله برحقیقت‌امر دوبرادر وکیفیت عقیده‌ی مذهبی این دسته‌ی‌منتقل ازبغدادبه‌پایتخت آگاه‌شدند اقامت اینان‌را به‌طور دسته‌جمعی درشهری

مانند اسلامبول که صدها ایرانی درهرسال بر آنجا می گذشتند و یا در آنجا به کار و کسب می پرداختند خالی از اشکال تازه نیافتند ولاجرم اینان را به شهر ادرنه در بخش اروپائی از عثمانی فرستادند که تبعه‌ی ایرانی در آنجا کمتر رفت و آمد داشت بلکه یونانی و آلبانی و بلغاری بعد از ترکان اکثریت سکنه‌ی آنجارا تشکیل می‌دادند. این انتقال و اقامت در محل محدودی مانند ادرنه که از فراخی معیشت و رفت و آمد دایمی وسروسوقات‌های شهر بغداد نصیبی نداشت و اینان را ناگزیر می‌ساخت در اقامتگاه محدودی به مبلغ ماهیانه‌ی معینی که از طرف دولت عثمانی بدیشان پرداخته می شد قناعت ورزند، این پیش آمد میان یاران و بستگان دو برادر نفاق و دودستگی افکند و هر کدام آن دیگری را مسئول چنین تغییر وضع نامناسبی می‌شمرد و این امر به کشمکش و ناراحتی محلی یاری می کرد[1]»

نیاز انگلستان به‌جاسوسانی درخاك عثمانی که بتوانند با نقشه‌های بریتانیا در آن‌دیار هماهنگی داشته وخوب نقش خود را بازی‌کنند بابیان را ببازی گرفت و آنانرا به‌خدمت سیاست دولت انگلستان درآورد. و ازطرف دیگر دولت‌عثمانی هم بااین تصور که می‌توان از این افراد به‌عنوان ناراضیان ایرانی علیه دولت ایران درموقع‌ضروری استفاده کند به‌آنان فرصت و موقعیت‌داد. یادآورشویم که در آن مقطع از تاریخ بین دولت‌عثمانی ودولت ایران درباطن رقابتی فشرده برسربرتری وقدر قدرتی دومنطقه وجود داشت.

این دوبرداشت باحوادث دیگر بین المللی دست به‌هم داد وبابیان را در صحنه‌های سیاست‌بیشتر مطرح‌نمود:

«... نایب‌قونسول فرانسه که سابقه‌ی دوستی باحضرت بهاءالله داشت محرمانه به حضور شتافت وبه‌طوری که مأمورین ندانند چه‌مقصد

---

۱ ــ مقاله‌ی: «محمد محیط طباطبائی، مجله‌ی: گوهر، سال۲، شماره‌ی۵، مرداد ۱۳۵۴.

دارد یك‌ملاقات خصوصی درمدت نیم‌ساعت یاکمتر انجام داده‌اند[۱]»

ودرجای‌دیگر:

«...دراین‌حین‌بعضی‌ازقناسل دول خارجه به‌محضر انور مشرف و ازساحت‌اقدس‌استدعانمودندکه اجازه فرمایند باحکومت مطبوعهٔ خود واردمذاکره شوند موجبات اخلاص هیکل‌مبارك میرزا حسینعلی‌میرزارا فراهم‌سازند[۲]»

ارتباط بهاءالله بادیگر سفیران دول مختلف را از زبـان شوقی‌افندی اینگونه می‌شنویم:

«...هنگام‌خروج از **ارض‌سر** (ادرنه) قناسیل‌آن مدینه‌درحضور غلام حاضر واظهار مساعدت‌نمودند وفی‌الحقیقة نسبت به‌ما کمال محبت ورعایت مبذول داشتند[۳]»

اینگونه ارتباطهاوتماس حسینعلی‌میرزاباسفیران وسفارتخانه‌ها دوهدف دربر داشت که مسائل منطقه‌ای و جهانی آنرا بهرحال برجسته کرده بود.

اقامت بابیان در ادرنه مصادف بازمانی بودکه دولت عثمانـی ودولت یونان باهم برسر شهر **ادرنه** اختلاف داشتند وازطرفی‌دیگر تضادهـای روسیه وانگلستان

۱ـ کواکب‌الدریة ۳۲۹ عبدالحسین آواره.

۲ـ کتاب قرن‌بدیع، شوقی افندی، صفحه ۲۷۴، تهران مؤسسه‌ی مطبوعات‌امری؛ ۱۲۵ بدیع.

۳ـ شوقی‌افندی، قرن‌بدیع جلددوم، ص۲۸۱

سفرهٔ محبت آنان‌را بسوی بابیان گشوده بود تا ازآنان به بهترین‌نحو بهره‌برداری کنند. این‌توجه بیشتر از آن جهت درمورد بابیان مبذول می‌شدکه سفارتخانه‌های خارجی درایـران گزارشات مبسوط ومشروحی‌ازوقایع بابی‌گری را ازایران‌به‌دول مطبوعه‌خویش ارسال می‌داشتند ودول خارجی هم درصدد بودند از وقایع و پدیدهٔ مزبور بهره‌برداری کنند و از دیگررقبا پیشی‌گیرند.

دولت‌عثمانی‌هم که باهمین‌برداشت چترحمایتش را برسربابیان گسترده بود خیلی زود دریافت‌که وجود بابیان نه‌تنها بحـال‌خود مفیدنیست بلکـه بسیارمضرهم می‌باشد وچون دولتمردان آن کشور پی‌بردند که بابیان دست به‌خدعه زده‌اند فوراً درپی تبعیدشان برآمدند

ملاقات

آنچه تااینجا برایتان نوشتم براستی دیباچه‌بود، شیواتر و رساتـر ازآنرا در «کتاب صبحی» نگاشته‌ام اکنون برسرسخن می‌رویم وگوشه وکنارآن را هم بمیان می گذاریم.

آفتاب فرورفته‌بود که ما بدرون کشتی‌رفتیم. شادی‌ای درخود یافتم که تاآندم هیچگاه ندیده بودم، دیوانه‌وار، دست افشان وپای کوبان دربالای کشتـی بهـرسو میچرخیدم ومیخواندم:

«بار دیگر آمدم دیوانه‌وار	رورو‌ای‌جان زودزنجیری‌بیار
غیر آن زنجیر زلف دلبـرم	گردوصد زنجیرآری بر درم»

باهمراهان می گفتم ای یاران امشب پایان روزگار دوری ما است فردا سر بر آستان دوست می‌نهیم وخاك درش‌را تاج سرمی کنیم‌رخساری را می‌بینیم که‌پیمبران گذشته ومردان خدا در آرزوی دیدارش جان شیرین برایگان دادند وما بـا هیـچ شایستگی به‌آن‌می‌رسیم از هستی خود بهره می‌گیریم به‌پیشگاه کسی مـی‌رویم که

سراسرفروغ یزدانی‌است رازهای ناگفته رامی‌داند ودرد دلهای نانوشته را میخواند ازاین سخنان می‌گفتیم‌وسرودهای شادی می‌خواندیم. کشتی هم‌آب دریارامی‌شکافت وبا شتاب پیش می‌رفت تاریکی کران تاکران را گرفته بود و ستارگان با چشم‌های خیره بما می‌نگریستند و بر خوشی ما کـه خود فرسنگها از آن دور بودند دریـغ می‌خوردند...

... همانجا بامیرزا هادی‌افندی پدر شوقی‌افندی برخوردکردیم او هم‌کومك کرد وکاچال مارا ازگمرك‌گذراند ومارا سواره بی‌آنکه بدانیم‌کجا می‌رویم بسرای عبدالبهاء آورد.

مابگمان‌اینکه به«مسافرخانه»آمده‌ایم. در دل اندیشه را داشتیم‌که بگرمابه رویم و سر وتن بشوریم وبوی خوش بخود بزنیم وپیراهن تازه بپوشیم. آنگاه بآستان‌بوسی بیائیم. دوستان‌گرد ما آمدند وخوش‌آمد گفتنـد ما هم از شادی در پوست نمی‌گنجیدیم ناگهان میرزاهادی از بالای پله‌کان ما را خـواند وگفت: بفرمـائید شمـا را خواسته‌اند. دانستیم کـه اینجا سرای عبـدالبهاء است نه مسافرخانه.

عکس‌صبحی‌چند روز پیش‌از دیدار عبدالبهاء

درآن روزگار بیشتر بهائیان بهاء وعبدالبهاء را ندیـده‌بودند ولی‌ازدوستان و پیروانش درباره او چیزها شنیده کـه چنین وچنـان است رخساری پرفروغ دارد و چشمانی گیرا اوهرچندآدمی نیرومندباشد دربرابرش یارای‌ایستادگی‌ندارد کشش او برسنگدل وبیدین‌ترین مردم چیره می‌شود هراندیشه‌که دردل داری برزبان می‌آورد

وهر راز که نهان کنی آشکارا می‌سازد تاکنون کسی یافت نشده که در چهره‌اش بتواند نگه کند:

چشم از آفتـاب خیره شود　　　　خیرگی چون فزود تیره شود

بسا مردمان که باو گرایشی نداشتند چون بنزدش بار یـافتند دگرگون شدند و آستانش‌را بوسیدند وباو گرویدند و پیرو او گشتند ـ ازاینگونه سخنان چندان بـر گوشها می‌خواندند که آدمی باور می کرد. بـاری چون ما بااین گمانها پرورش یافته بودیم دنبال چنین مـردی می گشتیم. فرزندان و دوستـان من! نمیتوانم برای شمـا بگویم چگونه ماازپله‌ها بالارفتیم وچسان اشك می‌ریختیم وباشادی واندوه‌گستاخی وشرم، بیم‌وامید، خوشی‌روان وتپش دل، درون‌خانه شدیم‌ومی گفتیم‌اکنون دربرابر کسی می‌رسیم که‌کان بخشش‌ودانای راز، روان‌بخش وپاداش‌ده است مهرش بهشت برین وخشمش دوزخ آتشین میباشد... عبدالبهاء دراطاق نبود وبرای ماخوب شد که دمی‌چند چشم براه‌باشیم وبخود بپردازیم در کشاکش‌این اندیشه‌ها بودیم که‌پیرمردی کوتاه بالا باشکم برآمده وریش کم‌پشت برنجی نه برفی وابروان‌کشیده‌ی سفید و جبین. رخی پرچین وگیسوان سفیـد ولی بسیارتنگ دستار سفیدی برسر وجامه‌ای سیاه‌آستین گشادی دربر بدرون‌آمد وپی در پی می گفت: «مرحبا مرحبا خوش آمدید خوش‌آمدید» درپشت سراو یکمرد ویك جوان هم بودند. آن پیرمرد عبدالبهاء بود واین‌دو میرزاهادی دامـادش وشوقی پسراو ونوه‌ی عبدالبهاء بودنـد. من‌ازدیدنش درشگفت شدم وسرگردان ماندم ونمی‌خواستم اورا دراین پیکـره ببینم واگرجائی غیراز آنجا تن بتن باوبرخورد می کردم وهنگام شناسائی‌می گفت من‌عبدالبهاء هستم هرگز باورنمی کردم زیرا نه‌تنها باآنچه‌که دربارهٔ روی ورخسار واندام اوشنیده‌بودم برابرنبود با عکس‌هائی که ازچهره وپیکر اوگرفته‌بودند نیز همانندی نداشت ما بـا نشانیهائیکه داده‌بودند می‌خواستیم بامردی روبرو شویم بلندبالا با چهره‌ی روشن و پرفروغ وریش‌سفید برفی‌انبوه وگیسوان‌افشان ونگاهی درجان وروان‌کارگر.

باهمه‌ی اینها چون بدرون آمد پیش‌رفتیم که بروی پایش بیفتیم و زمین بوسی کنیم نگذاشت و گفت نمیشود. همه برسرجای‌خود نشستیم پس از درود وشادباش بشوقی فرمود: برای اینها چائی بیاور. شوقی برخاست وچاکری کرد و برای ما هفت نفرچائی آورد آنگاه ازایران ودوستان ایرانی پرسشها کرد و پاسخها شنید. بار دیگر بشوقی دستور آوردن چای داد و گفت:

«می‌خواهم خستگی اینهارا باچائی دربیاورم» چائی‌دوم را هم خوردیم سپس گفت: خسته‌اید بروید بالا کمی آسایش کنید آنگاه شما را خواهیم دید. این بود نخستین دیدارما از عبدالبهاء.

ازنزد اوبیرون آمده راهنمایان بدستوراو مارا به‌بالای کوه کرمل که‌مسافرخانه آنجابود بردند وهردو یاسه تن‌را دراطاقی‌جا دادند وچون نیمروزبود مارا به‌ناهار خواندند. سرمیزناهاررفتیم نان وپنیروهندوانه خوردیم و کمی آسایش کرده پیش از فرورفتن آفتاب روانه‌ی درخانه شدیم. ولی‌من ازاین اندیشه بیرون نمی‌روم که کسانی که درباره‌ی روی وخوی عبدالبهاء آن سخنان راگفتند گزاف گوبودند ویامارادیده‌ی خدابینی تباه‌بود که اورا چنانکه شاید ندیدیم. سرانجام باخودگفتم: چون روزگاری در دوری از آن روی نازنین وپیکر یزدانـی بسر برده‌ایم هرآینه تاب دیدار رخسار یارراچنانکه‌هست نداریم این بود که درباره‌ی ما بخششی فـرمود وگوشه‌ی چشمی نمود تامابیخود نشویم‌وجای تهی‌نکنیم وبناچارچون درما آمادگی پدیـد شود خود را چنانکه هست‌خواهد نمود.

این اندیشه‌ها درمغزم آمدوشد میکرد ولی‌مرا خرسند نمی کرد، گاهی‌میگفتم ما باید بدرون بنگریم‌وکاری به‌بیرون نداشته‌باشیم چشممان بدانش‌وخرد ومهرازدانی ومردم‌دوستی ونشانه‌های پرورش روان او باشد نه بریش وبالا وچشم‌وابـرو... در مسافرخانه با آقای محمدحسن نگهبان آنجا وحاجی‌میرزا حیدرعلی‌اصفهانی و ملا ابوطالب بادکوبه‌ای که می گفتند فزون از صدوبیست سال دارد دیدن‌کردیم بنده با این مردمان که از پیشینیان پیروان این‌کیش بودند سرفرود می آوردم‌و آنهارا‌گرامی

میداشتم‌ومی گفتم چون اینها سالها شب وروز در پیشگاه بهاء وعبدالبهاء بودند همه‌ـ
سره مرد ودارای خوی ستوده ودل پاك هستند وبیگمان آنهارا بزرگ‌باید شمرد واز
آنهاچشم‌داشت رادی داشت. این بود که بهره‌منـدی ازپیشگاه آنسان را رستگاری
بزرگ میشمردم‌آنروز تا فروشدن آفتاب بالای کوه در مسافرخانه‌بودیم سپس همه‌با
هم ازبالای کوه سرازیرشده بدرخانه آمدیم. هواخوب تاریك شده بود. که از بالای
پله‌ها کسی گفت: بفرمائید دوستان راخوانده‌اند. یکبار همه بجنب‌وجـوش افتادند و
یکدیگررا پس‌وپیش کـرده بـدرون‌اطاق رفتند. وهریك برای خود جائی گرفتند و
بیشترخواهان جای پائین‌اطاق بودند وآنهائی کـه‌برروی صندلی‌جا،گیرشان نیامـد
میان‌اطاق برزمین نشستند چون همه نشستند عبدالبهاء دودستش‌را برچشمش‌گذاشت
وباجنبش سر ونگاه، همه را ازدیده‌گذراند وخوش‌آمدگفت.

پشت‌بصندلی‌داد وسپس‌چشمان خودرا بست ودراندیشه فرورفت. آنهـا کـه
پیرامونش بودند خاموش وآرام دست برسینه نشسته و دم فرو بسته‌آوائـی ازکسی
برنمی آمد چنانکه‌گفتی جنبنده‌ای درمیانشان نیست پس‌ازدمـی سربرآورد وگفت:
پشتیبانـی یـزدان نیروی شگرفـی است وجان هرکاراست ودرهمه جا بایسته‌است.
روزگاری که دربغداد بودم و کودك خردسال بودم یك شاهزاده‌ی ایرانی بود به‌نـام
تیمورمیرزا که‌پنجاه سال روزگار خـودرا درشکارگذرانده‌بود یك روز درکنار دجله
شکارمرغابی‌میکرد آن مرغابی‌ها دسته‌ی ویژه‌ای هستند که من‌درجائی ندیده‌بودم جز
چند سال‌پیش«درطبریا» کنار دریاچه. اینهاپیوسته درجنبشند زیرآب می‌روند وبیرون
می آیند. تیمورمیرزا یکی‌ازآنها را نشانه‌گرفت چون تیررا رهاکرد مرغابی‌زیرآب
رفته‌بود واندکی‌جلوتر سردرآورده هرچه‌کرد نتوانست یکی‌ازآنهارابزند من‌تفنگ
را ازدستش‌گرفتم‌وجائی‌را نشانه‌گرفتم‌که مرغابـی سرازآب بیرون می‌آورد بااین
سنجش یکی‌ازمرغابیهارا زدم‌وهمچنین دومی‌وسومی‌وچهارمی‌را، شاهزاده‌درشگفت
شد! پرسید: چگونه اینها را زدی؟گفتم: شما دیدید که اینهاپیوسته درجنبشند و روی
آب نمی‌مانند تا تیربآنهابخورد. من‌جائی‌را نشانه‌گرفتم که‌آنها ازآب بیرون میآیند.

تیمورمیرزا روبنو کـرخود کـه درپشت سرش بود کرد و گفت این بابی‌ها در هرکار پشتیبانی یزدان رادارند پنجاه سال‌است من‌شکارچیم‌نتوانستم یکی ازاین مرغابیها را بزنم یك‌بچه‌بابی‌همه‌ی‌آنها را زد. سپس‌روی به‌همه کرد و گفت: به‌بینید که پشتیبانی خداچه میکند آنگاه به‌یکی‌ازبهائیان‌آباده رو کرد و گفت‌بخوان. این‌مرد مبلغ بودو سخنور بود ولی‌خوش‌سخن ودانشمند نبود یك‌چکامه‌ی دور ودرازی‌خواند وهمه را بستوه‌آورد پس‌ازآن عبدالبهاء بدیگری‌گفت‌بخوان اوهم ازسخنـان بهاء درسپاس خداچیزی‌خواند چون بپایان رسید عبدالبهاء گفت: «فی‌امان‌الله» ازاین‌سخن‌همه‌ازجا برخاستند هرکسی بسوئی‌رفت ماهم به‌مسافرخانه آمدیـم وگرداگرد میزشام نشستیم آن‌شب شام قیمه‌پلـو داشتیم... روزسوم بدستیاری شوقـی بارخواستم‌که تنها بنزد عبدالبهاء بروم تا سپردگانی‌ها ونامه‌هائی که دوستان داده‌بودند پیشکش کنم. بار داد:

« «ملاقـات خصوصی» روزسوم بتوسط «شوقی افندی» اجـازه خواستم... اذن صادرشد قبل‌ازظهرمرا خواستند رفتم اشیائی که بعضی‌از دوستان پیشکش کـرده بودند تسلیم‌کردم بالطف پذیرفت و گفت: زحمت کشیدید... وضمناً دروقت عرض‌جواب که‌بهترین موقع بود با دقت تمام بچشم وروی عبدالبهاء دیده دوختم‌تابه‌بینم میشود نگاه کرد؟ دیدم اشکالی ندارد !!»

«... به‌عرض‌می‌رسانم که تشکیل‌انـدرون وبیرون و اوضاع واحوال بهاء حکایتی کوچك بامختصرتغییر ازدربارسلاطین قاجار بود. مثلا بهاءالله سه یاچهارحرم داشت، یکی‌نوابه‌خانم نامادرعبدالبهاء وسلطان‌خانم ـ که‌بعدها بهائیه‌خانم شد وورقهٔ علیا لقب‌گرفت ـ دوم خانم‌باجی... سوم‌گوهرخانم ... «چهارم جمالیه‌که بهاءالله اورا مهدعلیا لقب داد!»

«... به‌ما اطلاع دادند که ورقه‌علیا دختر بهاء تلگراف کرده‌اند: عبدالبهاء از جهان درگذشت وتلگراف را خواند. همه‌اندوهگین شدیم‌وشیون‌ها براه‌انداختیم. آنگاه سراسرچشم به‌من دوختند وازمن پرسیدند: بایست‌ما پس‌ازاین چیست؟گفتم: بزودی دانسته خواهد شد.

هیچیك از بهائیان گمان نمی کردند که عبدالبهاء پس‌ازخود، کسی را جانشین نماید زیراکه‌اوچند سال پیش‌ازمرگش درروزهائی که عبدالحمید پادشاه عثمانی درباره‌ی‌او بدگمان شده‌بود ومی‌خواست اورا ازعکا به‌فیزان براند به‌بهائیان نوشت که‌پس‌ازمن کسی‌را نرسد که‌پیروان را بخود بخواند وپایگاهی بخواهد هرچند «ولایت» سرپرستی باشد و بهیچ‌رو نمی‌تواند کسی‌نامی برخود بنهد. کارها بدست «بیت عدل» که‌بهاء ازآن آگهی داده‌است خواهدافتاد و آن چنین‌است که بهائیان از میان‌خود نه‌تن‌را به‌دستوری که داده‌است برمیگزینند تابست وگشادکارها رابدست گیرند وآنهاهرچه بگویند راست ودرست وازسوی خداوند است.

این بودآنچه بهائیان‌ازروی سخنان‌بهاء وعبدالبهاء می‌دانستند وچشم براه‌آن بودند.

پس‌ازچند روزتلگراف دیگر از ورقه‌ی علیا رسید که عبدالبهاء خواستنامه‌ای ازخود بجاگذاشته ودرآن‌جانشین‌خودرا شناسانده ودرروزچهلم درگذشت عبدالبهاء خوانده‌خواهد شد. درین روزها هرکس رأیی میزد وبچیزی می‌اندیشید چیزی که بیاد هیچکس نمی‌آمد وبه‌دل نمی‌نشست واگرمی‌گفتند کسی باورنمی‌کرد جانشینی شوقی بود. درروزچهل‌ویکم درحیفا درمیان بهائیان‌خواستنامه راخواندند وباردیگر ازورقه‌ی علیا تلگراف رسید که شوقی‌جانشین‌عبدالبهاء است!! ورونوشت‌خواستنامه فرستاده میشود. بهائیان باشگفتی باین‌نویدبرخوردند ولی‌ورقه‌ی علیا وداورودسته‌اش با نیرنگ وافسون مردم را آماده‌کردند که سرپرستی شوقی را بپذیرند. روزی که رونوشت برگهای خواستنامه رسید بیشتر بهائیان پذیرفتند وخودرا آسوده کردند ولی بهائیان کنجکاو زیربارنرفتند وگفتند این‌خواستنامه ساختگی‌است.

عبدالبهاء سوار الاغ ازخانه‌ی خود ببالای کوه کرمل میرود، آنکه دهنه‌ی الاغ را
گرفته اسمعیل آقا است و آن دیگر صبحی است که درهمه حال باعبدالبهاء همراه بود

فصل دوازدهم

حمایت انگلستان از بهائیت

درزمان ناصرالدین‌شاه هنگامی که امیرکبیر مالیات برتجار تبریز بسته بود درمیدان «صاحب‌الزمان» تبریز، قصابی گاوی را برای کشتن می‌برد، گاوبند گسیخت و به‌بقعهٔ «صاحب‌الامر» پناهنده گردید. چون قصاب خواست حیوانرا بیرون کشد در دم بیافتاد و جان داد وحیوان بی‌صاحب از آنجا یکسره بـه خانهٔ میرزاحسن متولی گریخت. مردم گفتند: حضرت‌صاحب‌الامر علیه‌السلام معجزه کرد... همهٔ دکانها پرچراغ و بانگ‌صلوات بـود ومردم تهنیت همی گفتند که‌تبریز شهرصاحب‌الامر شده‌بنا براین **ازمالیات‌وحکم حکام معاف‌است...** نادرمیرزا که ناظر این‌صحنهٔ نمایش بود می‌نویسد:

آن گاورا میرفتاح برده بود، جلی ازبـافتهٔ کشمیر براو انداخته فوج همی رفتند و برسم آن حیوان بوسه همـی‌زدند ، وقیعهٔ آن حیوان به‌تبرك همی‌ربودند، بزرگان بدانجای‌چراغدانها وپرده‌ها به نذر همی بردنـد تا **به‌جائی که سفیرانگلیس چهل‌چراغی بلور بفرستاد وبیاویختند،** آنجا خدام وفراشها بگمـاشته مردم نواحی فوج‌فوج باچاوشی به‌زیارت همی آمدند. همه‌روزه معجزهٔ دیگر همی گفتند که فلان‌کـور بیناشد، فلان گنگ به‌زبان

آمد، و فلان لنگ پای گرفت. برخی از بزرگان بدین کار بیشتر همی قوت بخشیدند. تابك‌ماه را قدرت نبود سخنی در این کند... از قضای ایزدی گاو به‌مرد. اما مردم‌دست‌بردار نبودند وحکمران را کجا یارای دم‌زدن داشت.

(تاریخ وجغرافیای‌تبریز صفحات ۱۱۱ و ۶-۲۴۵)

مقایسه کنید

«...اگر اصول عقاید این‌واعظ [سیدعلیمحمد شیرازی‌باب] که چیزتازه‌ای دربرندارد و به‌حال خودش گذاشته شود، بدون‌شك‌بی‌اهمیت‌بودنش آشکار شده و روبه‌زوال خواهدگذاشت‌فقط‌زجر وعقوبت است که می‌تواند آنانرا از عقوبت و خفت رهائی بخشد...

شمارهٔ ۲۰، تهران فوریه ۱۸۵۰(برابر بهمن‌ماه ۱۲۲۸ شمسی) به نقل از مجموعهٔ اسنادمحرمانهٔ وزارت‌خارجهٔ انگلیس.لردبلفورد- وزیرامور- خارجهٔ وقت انگلستان در همان‌ایام‌وصول خبر دستور تلگرافی به جنرال‌النبی فرماندهٔ قشون انگلیس درفلسطین صادر وتأکید جدی نمودکه باجمیع قوا درحفظ وصیانت‌حضرت، عبدالبهاء وعائله ودوستان آن بکوشد.»

۱- کتاب‌قرن‌بدیع، شوقی‌افندی، جلدسوم‌صفحهٔ۲۹۷، تهران، مؤسسه‌ملی‌مطبوعات امری، ۱۲۲ بدیع.

live; they cultivate the land, the produce of which gives them the wherewithal to live.

The dwellers in these villages looked always to the Master for protection, guidance, and direction in every detail of their simple lives.

During the war the Arabs were less frequent in their raids. They were afraid, if they ventured too near, that they might be seized and carried off into an unknown life—that of the soldier, the idea of which was a terror to themselves, and indirectly a cause of tranquillity to the villagers.

Preparation for war conditions had been made by 'Abdu'l-Bahá even before His return to Palestine, after His world tour. The people of the villages Nughayb, Samrih, and 'Adasíyyih were instructed by the Master how to grow corn, so as to produce prolific harvests, in the period before and during the lean years of the war.

A vast quantity of this corn was stored in pits, some of which had been made by the Romans, and were now utilized for this purpose. So it came about that 'Abdu'l-Bahá was able to feed numberless poor of the people of Haifa, 'Akká, and the neighbourhood, in the famine years of 1914–1918.

We learned that when the British marched into Haifa there was some difficulty about the commissariat. The officer in command went to consult the Master.

"I have corn," was the reply.

"But for the army?" said the astonished soldier.

"I have corn for the British Army," said 'Abdu'l-Bahá.

He truly walked the Mystic way with practical feet.*

* Lady Blomfield often recounted how the corn pits proved a safe hiding-place for the corn, during the occupation of the Turkish army.—Ed.

«پس از اختتام جنگ واطفاء نائرهٔ حرب وقتال اولیاء حکومت انگلستان از خدمات گرانبهائی که حضرت عبدالبهاء در آن ایام نسبت به ساکنین ارض اقدس وتخفیف مصائب وآلام مردم آن سرزمین مبذول فرموده بودند، درمقام تقدیر بر-آمدند و مراتب احترام وتکریم خویش را با تقدیم لقب نایت هود Knight Hood و اهداء نشان مخصوص ازطرف دولت مذکور حضور مبارك ابراز داشتند واین امر باتشریف وتجلیل درمحل اقامت حاکم انگلیس درحیفا برگزار گردید ودر آن اخفال پراحتشام جمعی از رجال واعاظم قوم ازملل وشعوب مختلفه حضور بهم رسانیده ودر انجام مراسم شرکت نمودند.»

شوقی افندی، کتاب قرن بدیع صفحه ۲۹۹

***

مراسم اعطای نشان Knight Hood ولقب سر «Sir» به عباس افندی

شرح ماجرا از زبان لیدی بلانفلید: حکومت انگلستان برحسب رویه معمولی اش

که از اعمال قهرمانان قدردانی می کند به عبدالبهاء یك مدال قهرمانی Knighthood «نایت هود» داد که نامبرده [عبدالبهاء] این افتخار را به عنوان یك تشریفات احتراماتی از طرف یك پادشاه قبول نمود. عباس افندی هم در قبال دریافت لقب Sir «پسر عباس افندی» برای عظمت ژرژ پنجم ـ پادشاه وقت انگلستان و ادامه بقای بی زوال انگلستان در ارض فلسطین به دعاگوئی مشغول شد و جان نثاری و عبودیت خویش را به پادشاه انگلستان ضمن ارسال لوحی که در کتاب مکاتیب منعکس است.

پس از اختتام جنگ و انطفاء نایره حرب و قتال اولیاء حکومت
انگلستان از خدمات گرانبهائی که حضرت عبدالبهاء در آن ایام مظلم
نسبت بساکنین ارض اقدس و تخفیف مصائب و آلام مردم آن
سرزمین مبذول فرموده بودند در مقام تقدیر برآمدند و مراتب
احترام و تکریم خویش را با تقدیم لقب «نایت هود»(۱) و نیز نشان
مخصوص از طرف دولت مذکور حضورشان ابراز داشتند و این امر
بتشریف و تجلیل و نیز در محل اقامت حاکم انگلیز در حیفا برگزار گردیده و در
آن احتفال پر احتشام جمعی از رجال و اعاظم قوم از ملل و شعوب
مختلفه حضور بهم رسانده و در انجام مراسم شرکت نمودند.

صفحه ۲۹۹ کتاب قرن بدیع

هو الله

اللهم ان سرادق العدل قد ضربت اطنابها على هذه الارض
المقدسة في مشارقها ومغاربها ونشكرك ونحمدك على حلول هذه
السلطة العادلة والدولة القاهرة الباذلة القوة في راحة الرعية
وسلامة البرية ٭ اللهم أيد الامپراطور الاعظم جورج الخامس
عاهل انكلترا بتوفيقاتك الرحمانية وادم ظلها الظليل
على هذا الاقليم الجليل بعونك وصونك وحمايتك
انك أنت المقتدر المتعالى العزيز الكريم

حيفا ۱۷ دسمبر ۱۹۱۸ ٭ ع ع ٭

متن دعای عباس افندی برای سلامتی و پایداری «جورج پنجم» پادشاه وقت انگلیس که عیناً از کتاب مکاتیب کلیشه شده است.

ترجمهٔ لوح:

«بارالها سراپردهٔ عدالت در این سرزمین برپا شدهٔ است و من ترا شکر و سپاس می‌گویم... پروردگارا امپراطـور بزرگ ژرژ پنجم را به توفیقات رحمانیت موید بدار و سایهٔ بلند پایه اورا براین اقلیم‌جلیل [فلسطین] پایدارساز»

روابط عبدالبهاء ودولتمردان انگلیس پس‌ازاین‌جریان آنچنان گرم و آتشین شد که عبدالبهاء در نهایت خودبزرگ‌بینی‌ودرعین‌حـال در کمال‌بندگـی وعبودیت دربرابر دولت‌انگلیس می‌گوید:

واز ملت ودولت انگلیس راضی هستم... ایـن آمدن‌من اینجا سبب الفت بین ایران و انگلیس است، ارتباط‌تام حاصل می‌شود، نتیجه به‌درجه‌ای می‌رسد کـه بزودی از افراد ایران جان خودرا برای انگلیس فدا می‌کند، همین‌طور انگلیس خود را برای ایران فدامی‌کند...»

از کتاب مجمـوعـه‌ی در خطابات عبدالبهاء جلداول صفحهٔ ۲۹۴/۲۳ صفحه‌ی ۲۲سطری وزیری (۴ - ۲۸۴ ط)

مدارك زیر گـوشه‌ای از این‌روندرا در رابطه بابحث بعد ایـن کتابرا روشن می‌کند:

«شمارهٔ ۲۰- تهران - ۱۲ فوریهٔ ۱۸۵۰»

جناب لرد

افتخار دارم به اطلاع جناب لرد برسانم که، بلوای سختی اخیراً در یزد به وقوع پیوست، که سرانجام حاکم آن شهر با کمك مقامات روحانی موفق به‌فرونشاندن آن شد.

برانگیزندگان این شورش، هواخواهان مسلك جدید موسوم به «بابی» بودند و با چنان تعداد کثیری در شهر اجتماع کردند که حاکم مجبور شد به ارك پناه ببرد. اما ارك نیز از طرف شورشیان محاصره شد. دراین میان ملاها که متوجه‌شده بودند پیشرفت بابیگری به منزلهٔ زوال رفعت ونفوذ خودشان است، تصمیم گرفتند حاکم را نجات دهند و امت را به نام دفاع از دین به حمله برفرقه بیدینان دعوت کردند.

دراین زد وخورد بابیها مغلوب شدند و ناچار به کرمان- ایالت مجاور- گریختند. من نامه‌ای راکه حاکم یزد به‌یکی از دوستانش در تهران نوشته است دیده‌ام، وی در این نامه با

التماس تقاضای کمك کرده و وضع آشفتهٔ حکومت خودرا در برابر بابیان شدیداً منعکس ساخته است. وی به دنبال این نامه از منصب خود استعفا داده وحتی‌بدون آنکه منتظر اجازهٔ کناره گیری شود یزد را ترك گفته است.

به نظر میرسد که عقاید این دین جدید در ایران درشرف بسط و گسترش است. باب مؤسس این‌فرقه که اهل شیراز است واین اسم جعلی را (منظور عنوان باب است) به خود بسته در آذربایجان‌زندانی است، ولی در هرشهربزرگی مریدانی دارد که با تعصب یا شکیبایی که غالباً در میان پیروان اصول جدید دیده میشود، آماده‌اند تا دراثبات عقاید تازه‌شان حتی به‌استقبال مرگ نیز بروند ، چون چنین مرگی ورودشان را به بهشت تضمین می کند. خود باب اعلام داشته است که مهدی موعود آخرین امام شیعیان است، که ازانظار مردم ناپدید شده، ولی قرار است دوباره در زمین پدیدار شود. و مدتی است که احکامش، بین مریدان‌وی (که نه تنها به‌عنوان پیشوای مذهبی به‌اوحرمت میگذارند، بلکه ازوی‌به‌عنوان سلطان عصرجهان‌که سایر سلاطین باید طوق عبودیتش‌راگردن بنهند نیز اطاعت مینمایند) جانشین فرامین قرآن میباشد. علاوه بر این دکترین مزاحم، آنها اصول دیگری نیز اختیار کرده‌اند که مضر به حال اجتماع است.

پیروان این مسلك تصور میکنند که پیشرفت وترقی آنها نتیجهٔ مشیت الهی بوده است و باید سلطنت مقدسین بر دنیا حکمفرما باشد. پس‌براین‌مقدسین قانوناًرواست که مال وثروت کفار را ــ به‌هرنحوی که باشد ــ تصاحب کنند.

استدلال و الهام آسمانی وسائل فعلی القاء اندیشه و حصول اعتقاد در مأموریت باب است، لذا هنوز از تغییر مذهب به زور شمشیر علناً اظهاری نشده است.

اگر اصول عقاید این واعظ، که چیز تازه‌ای در بر ندارد، به‌حال خودش گذاشته شود، بدون شك بی اهمیت بودنش آشکار شده و رو به زوال خواهد گذاشت. فقط زجر و عقوبت است که میتواند آنان را از افول و خفت رهایی بخشد. و بدبختانه این جدیدالمذهب‌ها همگی از پیروان دین اسلام هستند، که در عقوبت مسلمان مرتد، آیینی غیرقابل انعطاف است، لذا مقامات شرعی و عرفی هر دو به قلع وقمع این فرقه ذیعلاقه هستند.

از قراین چنین برمیاید که این مذهب در تهران، بین همهٔ طبقات مردم، بدون آنکه حتی روی توپخانه و پیاده نظام ثابت نیز دست رد گذاشته باشد، مریدانی کسب کرده است. تعداد آنان در این شهر، تصور میرود، به‌قریب دو هزار نفر بالغ گردد.

افتخار دارم که با بزرگترین احترام- جناب لرد!- منقادترین چاکر ناچیز جناب لرد باشم.[1]

شمارهٔ ۷۲ - اردوی نزدیك تهران- ۳۱ ژوئن ۱۸۵۰

به جناب لرد پالمرستون - رونوشت به مسترجی.ا.ا سیتونس.

بر حسب تعلیمات جناب لرد، اینجانب افتخار دارم، شرحی دربارهٔ مسلك جدید «باب» لفا ارسال دارم.

۱- بایگانی عمومی انگلیس، F.O. 60-150 برگ ۱۱۰-۱۱۳

مطالب محتوی درضمیمهٔ شمارهٔیك، ازشرحی گرفته شد، که توسط یك تن از مریدان باب به‌من داده شده است، و البته من شکی درصحت مطالب آن ندارم.

شرح‌دوم از نامه یك مجتهد بزرگ یزد استخراج شده و نمیتواند موثق باشد.

دریك جمله: این ساده‌ترین مذاهب است که اصول‌آن در ماتریالیسم، کمونیسم ولاقیدی مطلق نسبت به خیر و شر و کلیهٔ اعمال بشر، خلاصه میشود.

• افتخار دارم که‌بابزرگترین احترام، منقادترین‌چاکرناچیز شما باشم.[1]

۱ــ اسناد وزارت خارجه انگلیس ــ پرونده ۳۷۹ـ F.O.60-152 برگ ۱۱۰

اردوی نزدیك تهران - نایب سرهنگ... - ۲۱ ژوئن ۱۸۵۰

شرحی از بابیگری

باب، اسم واقعیش میرزا علی‌محمد است . وی ایرانی و اهل شیراز است. پدرش در آن شهر تاجر بود. سنش سی ودو سال است و ازآنزمان که خودش را صاحب‌زمان، یا امام مهدی موعود اعلام‌کرده است، شش سال می گذرد. صاحب زمان، دوازدهمین امام یاآیت بزرگ خداست درسلسلهٔ جانشینان علی، داماد محمد (پیامبراسلام)وازاعقاب‌پشت درپشت وی می‌باشد، که درحدود یکهزار و پنجاه سال پیش، غایب‌گشت، و هنوز انتظار بازگشتش میرود. «باب» در زبان عربی به معنی «در» است، و وی ادعا می کند که «در» دانش است.

مریدانش گفته می‌شود قریب پنجاه هزار نفر است، اما تصور می‌رود که یکصد هزار نفر به حقیقت نزدیکتر باشد. این افراد درسراسرایران پخش‌شده‌اند وتعدادی نیز در کرستان به سرمی‌برند.

افراد این فرقه، محمد را به‌عنوان یك پیغمبر قبول دارند، وبه اصول الهی قرآن معتقدند، ولی باب مدعی‌است که تا این لحظه فقط معنی ظاهری قرآن فهمیده می‌شد. و اینك او آمده است تا رموز واقعی‌وجوهرالهی کلام خداوند را توضیح‌دهد. با همهٔ اینهاچنانکه درقسمت بعدی شرح ملاحظه خواهد شد ــ کلمات «پیغمبر» و«اصول الهی» ــ در اعتقادات‌وتبلیغات آنان ــ بی معنی است.

بــاب اعلام می‌داردکـه تا این لحظه‌کلیهٔ اصول اسلام دربارهٔ نماز و روزه وحلال وحرام درخوردنیها واجب بـوده است، ولی اکنون بر وی مقدر شده است تا اعلام دارد کـه ؛ نمازواجب نیست. هرکس ممکن‌است برحسب تمایلات خود نماز بخواند یــا نخواند، ولی در واقع هرکس بایـد همیشه به خدا یا به «الوهیت» فکر کند. روزهٔ سی روز ماه رمضان و سایر روزه‌هــا همه منسوخ و ملغی است، و همه‌گونه غذایی حلال به شمار می‌رود.

دادن‌صدقه نسبت به‌همه‌جائز است،ولی بین بابیها مال باید همیشه مشترك بوده باشدوهیچکس نبایدازدیگری ثروتمندتر باشد.

همهٔ مردم یکسان هستند و بین حلال و حرام، آن طورکه بین مسلمانان رایج است، تفاوتی‌نیست.

در آیین بابیان آمیزش جنسی بسیار آمیخته بـه‌هرج و مرج است (یعنی رعایت آیین ازدواج بـرای مجامعت واجب نیست)، یك مرد و یك زن تا هروقت که دلشان بخواهدــ و نه بیش‌از آن زن ــ با یك‌دیگر به‌سر می‌برند. واگر مردی دیگر به‌تملك‌آن زن مایل شود، بـه اختیار زن است (نه با مردی کـه

با این امر موافقت کند . مـرد ممکن است بی‌اندازه زن داشته باشد، زن هم همین اجازه را دارد.

ضبط اموال کلیهٔ کسانی که بابی نیستندمجاز است. امتیاز طبقاتی وجود ندارد، به استثنای امتیازی کـه طبیعت ازلحاظ اختلاف فهم و شعور درنهاد بشر به ودیعه نهاده است.

یك دروغ وجود دارد کـه توسط مسلمانها جعل شده است و آن این کـه مقاربت محارم با یکدیگر مباح است . درصورتی که نزدیکترین مقاربتی که مجاز است بین بنی‌اعمام می‌باشد.

دراینجا جهنم یابهشت وجود ندارد. بنابراین روزقیامت نیـز مطـرح نیست . تقدیـر بشر در واقع نیستی و فناست. بشر و همـهٔ موجودات و نباتات ـ خلاصه همه‌چیز ـ بدون استثنا در الوهیت مجذوب خواهـد شد. همـه چیز خداست (اصطلاح‌صوفیها که‌هرچیزی را انعکاسی‌ازخدا تلقی‌می کنند)، و بنابراین مجذوب جزئی از الـوهیت است . عقوبت جنهم ولذت بهشت درهمین دنیاست، وچیزی بـه عنوان معصیت، و بخصوص چیزی به عنوان تقوی وجود ندارد. تنها چیزی کـه بابیان درمناسبات افراد بشر با یکدیگر درنظر دارند اینست که ارادهٔ بشر درهمهٔ چیزها قانون وی به شمار می‌رود.

گرویدن به‌بابیگری صحیح است، ولی اعمال زور مجاز نیست مگر نسبت به مسلمانان‌که قتلشان در همهٔ موارد مجاز می‌باشد،زیرا آنها دشمنان باب و مریدانش هستند، و همچنین اصول مذهب اسلام تقدیر آسمانی است، یعنی باید اتفاق بیفتد وبایداجرا شود.

درعین لاقید بودن‌نسبت به‌همه‌چیز، تنها دلیل‌تمایل‌بابیان

برای گرواندن افراد دیگر بـه این آیین آنست که بشر فقط از بابیگری ممکن است پیشرفت کند.

ظاهراً مطلق‌ترین نوع ماتریالیسم، جوهر اعتقاد آنها را تشکیل می‌دهد: خدایکی است. هر «ماده» یا «ذره» انفرادی، خواه زنده باشد یا نباشد، خداست، وهمـه خداست، وهرچیز انفرادی همیشه بوده، همیشه هست، و همیشه خواهد بود.

باب در شیراز به موعظه پرداخت، ولی بزودی توقیف شد و به قلعه‌ای در کوههای کردستان اعزام شد کـه اکنون آنجاست. زیاد معلومات ندارد، عربیش از لحاظ صرف ونحو بد است، ولی مدعی است که وی باید قواعد کهنه صرف و نحو آن زبان راکنار بگذارد،

پس از باب دو تن از مریدان معروف وی بودند که هر دو مجتهد یا دکتر درشرع اسلام بودند وهنگام زد وخورد در مازندران کشته شدند.

در فارس سید یحیی ـ کـه اخیراً در یـزد و در نبرد با قشون شاه خود را سرشناس ساخته ـ رئیس آنهـاست و در زنجان آقای محمدعلی مجتهد آنها را رهبری می کند.

در کرمان مدعی دیگری ظهور کرده است که می گویـد وی باب حقیقی است ولی بابیها او را منفور می‌دارند.

اگر باب اعدام شود تفاوتی نخواهدکرد، زیرا باز هم باب‌های دیگری وجود خواهند داشت.

در مازندران ۵۷۵ بابی بـه قتل رسیدند، ولی آنها نیز در مقابل سه چهار هزار نفر از مخالفان خود را از بین بردند.

هنگامیکه یك بابی وارد اطاقی می‌شود، می گوید:

الله عظیم (خدا بزرگ)، سایرین پاسخ می‌دهند:
الله‌اکبر (خدا بزرگترین است.)
بابی اگر زن باشد، هنگام‌ورود به‌اطاق‌می‌گوید: الله‌اجمل
(خدا زیباترین است)، سایرین پاسخ می‌دهند:
الله‌ابها (خدا درخشنده‌ترین است).[1]

در حالی که مبارزه با باب و پیروان او ـ که در آن هنگام در سرتاسر کشور اوج گرفته بود ـ اهمیت داشت و طبعاً لازم بود که حکومت مرکزی همهٔ‌نیروهای خود را برای سامان دادن به این مشکل تـازه با روحانیون راآغاز کرد، و بـدین ترتیب بیش از پیش برآشفتگی کشور افزود.

با توجه به اینکه روحانیون خود بزرگترین سد در راه‌گسترش‌کار بـابیان بودند، می‌توان دریافت که حکومت مرکزی تاچه حد عدم کفایت و بی‌سیاستی از خود نشان داده است.

اتخاذ این روش‌تازه‌دریك مملکت آشوبزده،مطلبی است که مـورد تـوجه نمایندهٔ سیاسی انگلیس‌در ایران قرارگرفته و گزارش بعدی خود را به این‌موضوع اختصاص داده است:

اردوی نزدیك تهران ـ شماره ۷۷ - ۲۵ ژوئن ۱۸۵۰

جناب لرد

شورش زنجان‌هنوزسرکوب‌نشده‌است. بابیهای آن‌شهر، با غیرت و تعصب مخصوصی که ویژهٔ جدیدالمـذهب‌هاست به دفاع از خودشان ادامه می‌دهند.

۱ـ بایگانی عمومی انگلستان، F.0.60 – 152 برگ ۳۷۹

منابع[1] می‌گویند که برای حفظ قسمتی از شهر که قبلاً به تصرف آنها در آمده است، و برای مقابله با قشون شاه، از دهات و قصبات مجاور کمك می‌گیرند. هر روز تعدادی از طرفین به قتل می‌رسند، ولی بدیهی است که شورشیان چاره‌ای جز تسلیم شدن نخواهند داشت، به‌نظر شما این نکته کمی عجیب به نظر نمی‌رسد که شهر بی‌اهمیتی چون زنجان ـ یعنی شهری که کاملا زیر نظر همهٔ منابع نظامی تهران و آذربایجان قرار دارد ـ دست به شورش بزند..؟

در فارس بابیهایی که با هدایت رهبرشان سید یحیی از یزد گریخته بودند، باردیگر شروع به جلب توجه کرده‌اند. به آنها اخطار شده بود که دیگر وارد شیراز نشوند، ولی آنان با اندك فاصله‌ای به شهر نزدیك شده‌اند. البته تاکنون از هر حرکت یاغیگرانه در ایالت فوق پرهیز کرده‌اند.

سایر قسمتهای ایران، به استثنای ترکمن‌های کوکلان، در این لحظه آرام است.

به نظر می‌رسد که طرح فعلی وزیر ایران انقیاد کامل ایلات فارس مخصوصاً ایلات ساحلی باشد، که تاکنون فقط در ادوار بسیار نامرتب و موقت به فرمان شاه ایران گردن نهاده‌اند. اما اینك به اطاعت در آوردن دائمی آنان هدف وزیر ایران است. نخستین مساعی وی محتملا علیه‌ایلخانی، رئیس ایل بزرگ قشقایی ـ که بر حسب فصل، متناوباً بین ارتفاعات و اراضی پست فارس کوچ می‌کنند ـ متوجه خواهد بود. این خان علاوه بر اینکه رئیس یك ایل مقتدر قشقایی است

۱ـ منظور از منابع روشن است.

به عنوان یك طرفدار قدیمی و سرشناس دولت انگلستان نیز در معرض کینه‌ی نظام قرار دارد.

مساعی وزیر ایران برای واژگون ساختن قدرت مقامات مذهبی منحصر به‌تبریز نبوده است. در تهران نیز وی موفق شده است نفوذ امام‌جمعه را از راه‌ترغیب او ــ گاه توسط‌تهدید و گاه با مداهنه ــ به تسلیم شدن در برابر طرح از بین بردن حق « تحصن » کاهش دهد. این حقی است که تاکنون مسجد وی از آن برخوردار بوده است.

از بین بردن این تنها منبع‌ضد ظلم در ایران، به نظرمن باعث کمال تأسف است، ولی به عقیدهٔ من وزیر ایران برای تحقق این هدف به مراتب بیش از آنچه که در حال حاضر تصور می‌کند دچار اشکال خواهد شد. نامه‌ای که اخیراً از حضرت اشرف(مقصود همان وزیر ایران است) دربارهٔمطلب دیگری دریافت داشته‌ام ــ مطلبی که هنوز برای معروض داشتن آن به جناب لردآمادگی نداریم ــ برایم‌فرصتی فراهم ساخت، تا در خلال پاسخی که ارسال داشتم، احساساتم را علیه این تصمیم و بر له برهم‌زدن روش«تحصن»ابرازدارم. افتخاردارم که مستخرجه‌ای از آن مراسله ضمیمه کنم. مع‌هذا امید زیادی نیست که این پاسخ بتواند درطرحهای وی، مبنی بر استقرارسلطهٔ مطلق و بدون نظارت‌هیچ گونه قدرتی‌در سراسر ایران، تغییری دهد، حتی با در نظر گرفتن‌اینکه‌چه بسااحتمال دارد که خودش روزی‌مجبورشودجان خود را ازراه‌همین تحصن نجات بخشد. زیرا یك ایرانی ندرتاً افکارش را از ساعت حاضر فراتر می‌برد.

در اصفهان نیز به کوشش مشابهی برای لغو روش «تحصن» مبادرت شده است، ولی گفته می‌شود که اهالی مسلحانه در مقام دفاع از این «حق خود» برآمده و حاکم را وادار ساخته‌اند که از اجرای نقشه‌اش دست بردارد.

الغاء « تحصن » موجبات ناراحتیهای فراوانی را برای هیئتهای خارجی فراهم خواهد ساخت. زیرا وقتی که مردم متوجه شوند که دیگر در مساجد و مراقد مطهر که تاکنون در آنجا متحصن می‌شدند از این پس در امان نیستند و حرمت تجاوز به این اماکن مقدس از بین رفته است، ناچار خواهند شد ـ همانطور که فعلا نیز گاهی اتفاق می‌افتد ـ طبعاً به هیئتهای نمایندگی انگلستان و روسیه روی آورند و پناه بجویند.

وزیر ایران موازین حکومتش را تنها به لغو « تحصن » محدود نمی‌کند، بلکه دامنهٔ مراقبتش به قهوه‌خانه‌ها و آلونکهایی که مردم برای صرف چای در آن جمع می‌شوند و نقالها در آنجا به قصه‌گویی و داستان‌سرایی می‌پردازند نیز کشیده شده است. اکنون در این اماکن رفع عطش و تفریح ساده بر روی مردم بسته شده است، از ترس اینکه مبادا به محل انعقاد نطفهٔ توطئه و خیانت به دولت مبدل گردند.

تسخیر مشهد وزیر ایران را لبریز از غرور اعتماد به منابع اطلاعاتی و بصیرت خود کرده است، و طبعاً مراتب اعتمادی نیز که شاه نسبت به‌وی داشته، به مراتب افزایش یافته است. خلق وخوی مستبد و مطلق وی تدریجاً گسترش می‌یابد، و من می‌ترسم که ـ همان طور که قبلا به نظر جناب لرد

رساندم ـ شرایط حکومتش به حفظ اقتصاد، و میل مفرط بـه حفظ ایران از تخطی خارجی مخصوصاً دست‌اندازی روسها منحصر گردد.

افتخاردارم که باسرشارترین احترام، جناب لرد،منقادترین چاکر ناچیز جناب لرد باشم.

محل امضاء[۱]

ماجرای کشته شدن «باب» و به اصطلاح غیب شدن او از فراز چـوبه دار نه تنها پایان کار بابیان نیست، بلکه ماجرایی‌است که بیش از پیش آتش آشوب را دامن می‌زند. در محیط بسته و محدود آنروز ایران، با نبودن وسایل ارتباطی‌و رونق داشتن بازار شایعه و شایعه پردازی، اعدام باب مشکلی را حل نکردکه‌هیچ باعث بروز مسائل و مشکلات تازه‌ای نیز گشت.

نمایندهٔ انگلیس در ایران، طی گزارش بعدی خـود، بـه این مطاب اشاره کرده است:

اردوی نزدیك تهران ـ شمارهٔ ۸۸ ـ ۲۱ ژویه ۱۸۵۰

جناب لرد

در مجادله بین قشون شاه و بابیهای زنجان که در ایـن شهر جریان داشت ، فترتی روی داده است. رئیس این فرقـه در زنجان که یکی از ملایان عالیقدر و سرشناس شهر است ، چندی قبل به من نامه‌ای نوشت و طی آن اعلام داشت که‌وی

۱ـ بایگانی عمومی انگلستان: F. O. 60 ـ 152 برگ ۳۷۹

را بدروغ متهم به‌بابیگری کرده‌اند. و از من خواهش کـرد تا شفاعت کنم و او و یارانش را از جبرو عنف نظامیان نجات بدهم- وی نامه‌ای نیز با همین مفاد بـرای امیر نظـام ضمیمه کرده بود. وزیر ایران به‌این شخص پاسخ داد که مایل است ادعای وی را بپذیرد ، ولی او نیز برای ثابت کردن صمیمیتش باید به‌دربار شاه بیاید وخودرا تسلیم کند. درهمین حال یك دستهٔ دیگر ازقشون- بدون اینکه‌توجهی به‌این شرط معطوف‌شود- دستور یافت تا به محاصرهٔ وی وپیروانش ادامه دهد.

مؤسس این‌مسلك درتبریز اعدام شده است. وی توسط شلیك دسته‌جمعی با تفنگ کشته شد ، و چیزی نمانده بود که مرگش به‌این مذهب رونق وجلای بیشتری به‌بخشد، وموجب کثرت جدیدالمذهب‌ها گردد .

قضیه ازاین قراربود: وقتی که پس از شلیك تفنگها دود وغبار فرو نشست، برچوبهٔ اعدام از باب اثری دیده نشد، و امت انتشار دادند که وی به سماوات صعود کرده است . حال آنکه گلوله‌ها طنابی راکه وی باآن بسته شده بود پاره کـرده بود، پس از کمی جستجو، وی راکه به‌گوشه‌ای پناه برده بود یافتند وبه‌ضرب گلوله ازپای درآوردند، اگرچه مرگ وی بنا به‌اعتقاد پیروانش دراصل قضیه تفاوتی نخواهدداد، زیرا باب باید همیشه زیست کند .

پیروانش درفارس شدیداً تحت نظر قرار گرفته‌اند. سید یحیی که ازیزد باقوای بزرگی ازبابیها به‌آن ایالت گریخته‌بود شکست خورد ودستگیرشد، هرچند قبلا دوبار حملات قشون شاه را دفع کرده بود.

در مشهد اعدامهای بسیاری صورت گرفت. در اینکه سردسته‌های این فتنه‌جویان، درشورش اخیر، فجایع فراوانی مرتکب شده ومستحق مرگ‌بودند، هیچ گونه تردیدی‌نیست، مع‌هذا شاید بهتر بود که توجهات شاه به‌سوی بسط وتعمیم ترحم وعفو سوق داده می‌شد. همان‌طورکه انتظار می‌رفت شاهزادهٔ حاکم، درتحمیل واخذ جرایم سنگین، به‌موازین مستبدانه‌ای توسل جسته‌بود. ونتیجهٔ آن شدت عمل این شد که چند صد خانواده به ترك مشهد مبادرت ورزیدند و به هرات گریختند.

اخیراً چند زلزلهٔ بسیارشدید درخراسان به‌وقوع پیوسته است که خسارات فراوانی به بار آورده و تلفات بسیار داشته است.

اغتشاشاتی که دربهبهان، واقع درایالت فارس، به‌وقوع پیوسته‌بود سرکوب شده‌است، وسایرنقاط ایران‌به‌نظر می‌رسد که روبه‌آرامش باشد. اماهنوز خوانین گرمسار یااراضی پست (مقصود قشلاق است) واقع درکرانهٔ خلیج فارس تحت‌انقیاد درنیامده‌اند. وممکن است بدون اغراق گفته شود که نارضایی درسراسر کشور بشدت حکمفرماست.

افتخار دارم که با بزرگترین احترامات ــ جناب لرد ــ منقادترین چاکرناچیز جناب لرد باشم.

امضاء [1]

۱ــ بایگانی عمومی انگلستان، F-O. 60-152, 379

اردوی ایرانی مقابل زنجان ـ
رونوشت

۳۰ اوت ۱۸۵۰ نایب سرهنگ . . ـ شمارهٔ ۱۰۶ـ ضمیمه دارد

آقای عزیزمن

امروز بیگلربیگی محمدخان را کماکان مقابل این محل مشغول یافتم . بابیها فقط یك محلهٔ شهررا در تصرف دارند ، و درطی حملهٔ اخیرقشون دولتی که از دیوار شمالـی صورت گرفت،تعدادی به‌عقب‌رانده شده‌اند. اکنون آنها زاویهٔ جنوب شرقی شهر را متصرف هستند، و بیگلربیگـی چهار توپ را روی برجها (باستیون‌هائی) که اخیراً تسخیرشده سوار کـرده وچهارپنج توپ دیگررا به‌داخل‌شهر برده است. مقاومت بابیها به‌نظر می‌رسد که سرسخت‌انه‌ترین مقاومتهای ممکن باشد، و با کمال مهارت رهبری می‌شود. این‌مردم همه‌جارا سنگـربندی کرده وکلیهٔ منازل محلهٔ خودرا به‌صورت قلاع واستحکامات درآورده‌اند، به‌طوری‌که هرچند اکنون تعداد آنها دراثر فرار وتلفات به‌مراتب‌کاهش‌یافته و گفته می‌شود که ازافراد مبارزشان بیش از ۳۰۰ نفـر باقی نمانده‌اند ، مع‌هذا مـوقعیتشان چنان مستحکم است‌که بدون‌شك عقب‌راندنشان با مشکلات زیادی برخورد خواهدکرد. آنها باروحیه‌ای بسیار قوی و رویـه‌ای سرسخت ولجوجانه می‌جنگند. حتی‌زنهانیز که چندتن ازآنان به‌هلاکت رسیده‌اند، دراین نبرد شرکت دارند و چنان خوب نشانه‌روی می‌کنند که تاکنون بسیاری ازافراد قوای دولتی را

ازپای درآورده‌اند. تحت این مقتضیات ، پیشروی با حداکثر اشکال صورت گرفته است، زیرا به‌محض آنکه افراد قشون در معرض دید دشمن واقع می‌شوند هدف اصابت تیر آنان قرار می‌گیرند. بابیها هم باپیوستن تیرهای آهن بایکدیگر دوتاتوپ نیز ساخته‌اند ، ولی هربارکه آنها را شلیك مـی کنند خراب می‌شود. هم اکنون قاصدی ازتهران رسیده وخبرمی‌دهد که شش توپ سنگین ومقادیری ذخائـر ومهمات درراه است. مع‌هذا بیگلربیگی قصددارد فردا سپیده‌دم، باز ازتهران تقاضای کمك کند، تاتوسط آن بتوانـد سراسر شهر را به‌تصرف درآورد . تاکنون همهٔ مساعی بیگلربیگی برای سرکـوب ساختن این بابیهای لجوج و یك‌دنده با استهزاء آنها مواجه شده است . امروز تأکید شدکه آنها فرد بدبختی را کـه قصد وساطت و میانجیگری‌داشته فوراً به‌قتل رسانده وسایرمردم‌واژگون‌بختی راکه به‌دستشان افتاده‌اند به‌خاك هلاکت نشانده‌اند . بابیان در این مورد به‌انواع فجایع ووحشیگری دست‌زده وحتی‌عده‌ای را مثل‌اسب نعل کرده‌اند وعده‌ای دیگررا ازیك دست ویك پا آویزان کرده وبرخی‌را زنده‌زنده درآتش افکنده‌اند.

ملامحمدعلی که سردستهٔ‌این‌مدافعین متعصب است،آنها را به‌نوید آن‌که اگر در جنگ شهید شوند ، روحشان جاوید خواهد ماند ترغیب می کند که‌باقوای دولتی به‌جنگند، تاآنجا که یاشربت شهادت بنوشند ودر زمرهٔ مقدسین قرارگیرند ویا پیروز شوند وبراسب مراد سوارگردند، وقلمرو خـود را از شرق تاغرب گسترش دهند. او ازهم‌اکنون یکی از دوستانش را به پاس خدماتی کـه انجام داده بـه حکومت مصرمنصوب

کرده است، و به سایرین نیز وعدهٔ بخشش شهرها و آبادیهای فراوان داده است. وی علاوه بر اینها به‌آنها اطمینان می‌دهد که دولت روس دراین‌جنگ یار ومددکارآنهاست، واز هیچ گونه‌کمکی دراین‌راه دریغ نخواهند ورزید. مع‌هذا تصور می‌رود که هرچند بسیاری از پیروانش درکمال ایمان و غیرت ازاوپشتیبانی می‌کنند، باهمهٔاینها، بسیاری دیگرنیز درصورتی که راه فرار داشته‌باشند وبتوانند خودشان را از معرکـه‌کنار بکشند وجانشان‌را نجات دهند، در اولین فرصت به‌وی پشت خواهندکرد وراه سلامت‌را پیش خواهندگرفت.

من تصور می‌کنم که بیگلربیگی تاکنون بسیارخوب از عهدهٔ انجام وظائف محوله برآمده‌است، زیرا مشاهده می‌کنم که قبل‌از او هیچ کاری انجام نمی‌گـرفته وبین افـراد قشون نارضایی و اکراه حکمفرما بوده و جـز تـوبیخ چیزی وجود نداشته است، درصورتی که درهمین چهارده‌روزی که ازورود وی می‌گذرد، وضع کاملا تفاوت کرده است. ظلم وستمی‌که گزارش می‌دهند توسط بیگلربیگی مجازشناخته شده بی‌اساس به‌نظر می‌رسد وحقیقت ندارد.

باتقدیم احترامات
امضاء : کیت ادوارد ابوت[۱]

باهمهٔ اینها گزارش بعدی که در حدود سه‌ماه بعد ارسال شده ، حاکـی از همین روح انتقامجویی وکینه‌توزی وقتل وکشتار واعدام بابیان درتهران و سایـر شهرستانهاست :

۱ــ بایگانی عمومی انگلستان ، F. O. 60-133, 379 برگ ۳۸۱

تهران - چهاردهم مارس ۱۸۵۱- شمارهٔ۴۲

جناب لرد

چهاربابی- اززندانیان زنجان - چندروز پیش دراینجا اعدام شدند. چندین نفر دیگر ازپیروان این مسلك در تهـران زندانی هستند، که اغلب آنها درعنفوان شباب به‌سر می‌برند . امروز من‌پیامی برای امیرنظام فرستاده واظهار امیدواری کردم که‌از اعدام این‌اشخاص صرف‌نظر شود. و یادآور شدم برای اینکه بابیها به‌عنوان « یـاغی » شناخته شونـد ، همین مقدار خونریزی کافی بـه نظر مـی‌رسد . و «دیگر در شأن شخص روشنفکری چون شما نیست که درتصورات و اعتقادات ذهنی هرطبقه‌ای مستقیماً دخالت کنید» .

امیرنظام، برای من‌تضمین فرستاد که این‌اشخاص اعدام نخواهند شد، و قصد وی‌آنست کـه این اجتماع را از جهات مختلف پراکنده سازد. ازهنگام سرکوبی وانقیاد بابیانزنجان تاکنون مریدان وپیروان باب درصدد برهم‌زدن نظم و آرامش عمومی برنیامده‌اند .

افتخار دارم که درکمال احترام، چاکر ناچیز جناب لرد باشم .

امضاء

۱- بایگانی عمومی انگلستان F.O. 60-149,381

اردوی نزدیك تهران - شمارهٔ۹۹ - ۱۶ اوت ۱۸۵۲

سوء قصد دامنه‌داری دیروز برای قتل شاه به‌عمل آمد. اعلیحضرت در اردوی تابستانی خود درفاصلهٔ چند میلی تهران اقامت دارد. وی تازه سوار بر اسب شده‌بود تاعازم یك سفر چندروزهٔ شکارشود که سه‌نفر- یابه‌طوری که بعضیها می گویند شش نفر - به‌او نزدیك شدند ، چنانکه انگار قصد دارند عریضه‌ای - همان طورکه دراین کشور معمول است - به وی تقدیم کنند . یکی از آن افراد دستش را روی جامهٔ شاه‌نهاد ، و هنگامی که دستش عقب زده‌شد هفت‌تیری را ازکمرش بیرون کشید ، یکی‌از همکارانش درهمین موقع دهانهٔ اسب شاه را گرفت. حیوان‌که دید جلویش گرفته شده است عقب رفت، و وزیرمالیه‌که افتخار شرفیابی داشت شاه‌را ازاسب پایین کشید. گلوله در صلب شاه اثر گذاشت ولی تپانچه‌که فقط باساچمهٔ کبك‌زنی و تنها چند چارپاره پرشده بود، فقط زخمی سطحی تولید کرد، ومن توسط جراح فرانسوی ماهرشاه اطمینان یافتم که جای کمترین نگرانی وجود ندارد. قاتل در اجرای هدف خود چنان مصمم بودکه بلا درنگ خنجر بزرگی را بیرون کشید، وعلیرغم برداشتن چندین زخم بسیارسخت، به‌قتل شاه اصرار می‌ورزید ، وامعاء و احشاء یکی‌از ملازمین را می‌درید و از کوشش خود دست‌بردار نبود تا به قتل رسید. دوتن از آنها بشدت مجروح شده‌بودنددر خلال این‌احوال، دوگلولهٔ دیگر نیز به شاه شلیك شد ، گفته می‌شود که اعلیحضرت در درتمام مدت سوء قصد کمال آرامش ومتانت را به منصهٔ ظهور

رسانید .

نخستین خبر این‌سوء قصد بااعلام این گزارش توأم بود که: «شاه کشته شده‌است» . اردوی سلطنتی ازهم پاشیده شد و جمعیت به‌سوی تهران هجوم آوردند . دکاکین بلادرنگ بسته شدند ، و در مدتی کوتاه طبخ نان قطع شد ، وهمه به تکاپو پرداختند تا برای وقایع آینده مقداری آذوقه ذخیره کنند. ولی غارت‌وچپاول ویاشلوغی‌وناامنی ایجادنشد. امروز برای‌اطمینان خاطر مردم وخاطرجمع ساختن آنها از سلامت وجود شاه یك‌صد وده تیر توپ شلیك شد. افراد انبوه قشون مستقر در مجاورت تهران و همچنین جامعهٔ روحانیت و مقامات مملکتی برای دیدارشاه به‌اردوی سلطنتی رفتند وبه شکرانهٔ سلامت وی ادارات و دوایردولتی وبازار چندین شب چراغانی کردند.

دیروز بعدازظهر به‌اتفاق وزیر مختار روس به‌حضور شاه شرفیاب شدیم، تامراتب تبریك وتهنیت را تقدیم داریم . شاه را طبق‌معمول چنین‌مراسمی‌درحال جلوس دیدیم،واعلیحضرت ناراحتی و اضطرابی به منصهٔ ظهور نمی‌رساند ، بلکه کراراً و با خشونت تکرار می کرد که این‌سوء قصد محرکانی داشته است .

اظهارات شاه متوجه سردار ـ که نامزدیش را برای حکومت‌کرمان چند روزپیش‌گزارش دادم ـ بود، ونظرعمومی در ابتدای امر به‌این تبعهٔ روس به‌عنوان رهبر یك توطئه برای تغییر جانشینی ، و رهایی خود از تبعید از دربار معطوف شده بود .

هرچند در ماجرای سوء قصد و انتشار شایعهٔ قتل شاه ،

عواملی از ناحیهٔ سردار مورد سوء ظن قرار گرفتند ومتهم به ارتکاب توطئه شدند، مع‌هذا من نمی‌توانم باور کنم که وی در این جنایت دست داشته باشد. باور کردنی نیست که توطئه‌کنندگان تاسرحد مرگ حتمی حاضر به‌فداکاری باشند ، مگر اینکه پای تعصبات مذهبی درمیان باشد. بدین جهت در کمال اعتماد واطمینان، تصور وتأیید می‌شود که سوء قصد نسبت به شاه از انتقام بابیها سرچشمه می‌گیرد (بابی فرقه جدیدی است در ایران که اصول دین آن ظاهراً باید ماتریالیسم باشد و معتقد است که همهٔ ذرات و همه کائنات قسمتی از وجود خداست) .

دوتن همدست قاتل که دستگیرشده‌اند، خودرا ازپیروان این‌مسلك معرفی کرده‌اند، و گفته‌اند که آمادهٔ مرگ بوده‌اند ، و آمده بودند تاشربت شهادت بنوشند و به بهشت بروند . وبه عبارت دیگر در راه معتقدات خود فنا گردند . تنها نشانهٔ ریشه‌داربودن توطئه، همانا فرار سه‌تن ازتوطئه‌کنندگان است که‌یقیناً نتیجهٔ گسترش توطئه تلقی می‌شود، زیرا شاه در اینگونه موارد، معمولاً دارای چندصد نفرملازم است،که همهٔ اطراف وجوانب اورا احاطه‌کرده‌اند .

گفته می‌شود شاه عمیقاً تأکید کرده است که دقایقی را بدون‌آنکه هیچ‌گونه تعجیلی ازطرف ملازمانش نسبت به‌منع سوء قصد کنندگان به‌عمل آمده باشد ، باآنان درکشمکش بوده است . من این تأخیر و درنگ را به‌وحشت و حیرتی که درآن لحظات به‌اطرافیان دست داده‌بود، وهمچنین به‌تنگی وباریکی راهی که سوء قصد درآن رخ داد، نسبت می‌دهم.

افتخار دارم که در کمال احترام به‌جناب لرد ، منقادترین چاکر ناچیز باشم.

امضاء[۱]

۱ـ بایگانی عمومی انگلیس ، F.O. 60-171 برگ ۳۸۱

adjacent villages and districts and many lives are daily lost on both sides; but eventually of course the insurgents will have no choice but to yield to superior force. It is not a little strange that an insignificant town like Zenjan, within reach of all the military resources of Tehran and Azerbaijan, should make an attempt at revolt.

In Fars, the Bâbees who under their leader Seyed Yaheeya had fled from Yezd, have again begun to attract notice. They have

approached

adjacent villages and districts and many lives are daily lost on both sides; but eventually of course the insurgents will have no choice but to yield to superior force. It is not a little strange that an insignificant town like Zenjân, within reach of all the military resources of Tehran and Azerbaijan, should make an attempt at revolt.

In Fars, the Bâbees who under their leader Seyed Yaheeya had fled from Yezd, have again begun to attract notice. They have

approached

approached within a short distance of Sheeraz, which they have been warned not to enter, but as yet they have abstained from any insurrectionary movement in the above province -

The other parts of Persia, with the exception of the Goklan Toorkomans, are at this moment tranquil -

The present project of the Persian Minister seems to be the subjugation to complete dependence of the tribes of Fars, particularly the maritime tribes, who have hitherto acknowledged

allegiance

allegiance to the Shahs of Persia only at very irregular periods. His earliest efforts are likely to be directed against the Eel Khanee, the chief of the great tribe of Kashkaï which migrates according to the season, alternately between the high and low lands of Fars. This nobleman besides being obnoxious as chief of a powerful tribe, is exposed to the hatred of the Ameer-i-Nizam as an old and acknowledged partizan of the English Government.

The efforts of the Persian Minister to overthrow the authority of the priesthood

priesthood have not been confined to Tabreez - In Tehran he has succeeded in undermining the influence of the Imam-i-Jooma by persuading him, in part by intimidation in part by cajolery, to yield to his designs of destroying the right of sanctuary hitherto enjoyed by his mosque - The destruction of this solitary resource in Persia against oppression is in my estimation greatly to be regretted; but I am in sanguine expectation the Persian Minister will experience greater difficulty in its

accomplishment

accomplishment than he at present contemplates - A recent letter from His Excellency to me on another subject, which I am not yet prepared to bring before Your Lordship, afforded me an opportunity of expressing in my reply my sentiments in favor of not disturbing the system of sanctuary - I have the honor to enclose an extract of that communication - There is however little prospect of being able to effect a change in his projects of establishing absolute dominion, uncontrolled by any power, all over Persia, notwithstanding

the

the very great likelihood of his being
forced one day to save his own life
through the means of sanctuary - But
a Persian rarely carries his reflections
beyond the present hour -

In Ispahan a similar attempt
has been made to abolish this
system, but the citizens are said to
have risen in arms, in defence of their
privileges, and to have forced the
Governor to abandon his design

The abolition of sanctuary will
be of much inconvenience to Foreign
Missions - When people find no

safety

safety in the sanctuaries and shrines which have hitherto been regarded as inviolable asylums, they will naturally resort to the Missions of England and Russia, as they occasionally do even at present -

It is not to the abolition of sanctuary that the Persian Minister confines his measures of Government. His vigilance is extended to coffee and tea shops, and to the sheds where story tellers recount adventures and romances - These places of refreshment and simple amusement have been

closed

closed to the public lest they should become receptacles for hatching treason against his administration –

The capture of Meshed has filled the Persian Minister with pride and confidence in his own resources and undertakings, and very naturally the trust reposed in him by the Shah has been much increased. His despotic character is gradually developing itself, and I fear that, as I already observed to Your Lordship, his qualifications for administration are limited to the maintenance of economy, and

an

thousand persons.

I have the honor to be.

with the greatest respect

My Lord.

Your Lordship's

most obedient,

humble servant,

[illegible]

فصل سیزدهم

نوشتارها و گفته‌های بهاء پایه گزار بهائیت

میرزا حسینعلی بهاء پس از برکناری برادرش و تجمع بابیانی چند به گرد خویش همانند باب دست به نگارش و نوشتن یك سلسله مبادی زدکه با منعکس نمودن پاره‌ای از آن پی به محتویات آنچه او « آئین » نامید می‌بریم. یادآوری می‌نمائیم که فرقه بهائیت همان فرقه بابیت با تغییراتی چند می‌باشد:

یکی از کتابهای میرزا حسینعلی بهاء « الواح» نام دارد که به زبان عربی نوشته است، ناگفته نگذریم که عربی میرزا حسینعلی در ردیف همان عربی باب است ولی با توجیهی مضحك‌تر: وقتی در مورد غلطهای دستوری بهاء از او سؤال شد گفت:

«صرف و نحو را باید بانوشته‌های من سنجید، نه نوشته‌های مرا با قواعد صرف و نحو!!»

و اینك ترجمه آن نوشته‌ها : (یادآور می‌شود که بهائیان و بابیان همواره سعی دارند نوشته‌های سران آن قوم را بهر بهائی جمع و نابود کنندکه خوانندگان باخواندن محتویات آن به خوبی دلیل این کار را خواهند فهمید. تنها اظهار نظری که در مورد آن نوشته‌ها در اینجا منعکس می کنیم گفتهٔ کسروی است که می گوید:

« ... باب و بهاء در قانگزاری (یا به گفتهٔ خودشان : »
«احکام) نیز بی خردیهای بسیاری از خود نشان داده‌اند . »
«نوشته‌های باب [و بهاء] چندان بیخردانه است که چنانکه»
« گفتیم ناچار شده‌اند که آنها را از میان ببرند و از مردم»
« پوشیده دارند.»

و اما آن احکام:

یکی از دعات خود را بنام «عندلیب» به کلامی طویل اول بفارسی و سپس بعربی خطاب میکند و چنین میگوید: « متن عربی » (ترجمه)

« بدانکه ما همه را امر به تبلیغ کردیم و در شرائط مبلغین آنچه را که شخص برفضیلت این ظهور وعزت وعطاء والطاف آن انصاف دهد نازل کردیم، برای کسی که میخواهد رو بافق اعلی بیاورد سزاوار است که ظاهر و باطن خویش را از آنچه در کتاب خدا پروردگار جهانیان (یعنی کتاب شریعتی خود بهاء) نهی شده است پاك سازد و در قدم اول بآنچه رحمن در فرقان بگفته خودش (قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون) نازل فرموده تمسك جوید و رفتار کند.

و آنچه را غیر از خدا است مانند مشتی خاك به بیند، این چنین نور امر درباز گشتگاه از افق آسمان اراده خدای مقتدر عزیز وهاب تابیده است و در قدم دیگر بتمام جهات خود بسوی چهره رو بیاورد و بزبان سرو حقیقت درحالیکه رو بخانه اعظم‌دارد توجه کند، برخیزد و بگوید (ترکت ملة قوم لایؤمنون وهم بالاخرة هم کافرون) هرگاه کسی بدین دو مقام و بدین امر فائز گردید؛ از قلم اعلی در صحیفه حمراء از اهل بها نوشته خواهد شده » تا آنکه میگوید:

« بگو الهی الهی (مقصودش خود او است) بندگانت را بر رجوع سوی خود و مشاهد در آثار قلم اعلایت به چشم خود تأیید کن ، ای پروردگار آنها را از دریای جود و خورشید عطایت منع مکن واز ساحت قدس خودت دور مساز، ای‌پروردگار تورا بنور امر خودت که هنگام ظهور آن آثار شرك ونفاق محو

میشود سؤال میکنم که تخت جهل و نادانی را با تخت علم و عرفان و عرش ظلم وستم را باکرسی عدل و انصاف عوض کنی؛ زیرا توئی مقتدر عزیز منان.» تاآنکه میگوید:

« به تحقیق که در عالم پیش از این و بعد از این، ظاهـر نگشته و نمیشود ظاهر شد، کتاب در ملکوت بیان (یعنی بیان باب) براین گواهی می‌دهد خـوشا بحال شنوندگان، خوشا بحال فائزان.» تاآنکه بفارسی‌چنین میگوید (ترجمه‌عربی) (ترجمهٔ ترجمه).

« تفکر کن در معرضین از بیان (مقصود از لیها هستند) آنهائیکه بـا بالهای اوهام‌در فضای اوهام‌پرواز میکنند وتاکنون‌ندانسته‌اند که چه‌کسی را پروردگارشان خلق کرده است.»(مقصودش اینستکه اوخالق باب است) تا آنکه بعربی‌میگوید: (ترجمه).

« و باقی‌نماند حرفی جزآنکه انصاف داران او را به بینند که برعرش‌ظهور برقرار گشته است بدرستیکه پروردگارت میداندو میگوید و بیشتر مردم‌نمیدانند.»

پس یکی از دعات خود را بنام نصرالله باین گفته‌اش مخاطب قرارمیدهد :
« ای نصرالله بتحقیق که ترا یاد کرده است کسی‌که در هوای من پرواز کرده و بریسمان من تمسك جسته است، ما ترا یادکردیم بیادی کـه بدان وجـوه، بسوی مالك کرم وجود توجه میکنند پس شکر کن و بگو:

سپاس از برای تو میباشدکه مرایاد نمودی و آنچه را کـه هر حرفی از آن بعنایت و رحمت‌و فضل‌و عطای تو فریادمیکند، برای‌من نازل فرمودی.پروردگارا! مرا می‌بینی که بواسطهٔ آیات تومجذوب گشته‌ام وبآتش محبت برافروخته‌شده‌ام. از تو میخواهم که مرا در امر خود که عقل‌هاو دلها به‌واسطه آن مضطرب گشته، ثابت وراسخ بداری. نیست خدائی مگر تو که فرد وواحد وعزیزی.

ای‌نصرالله ! برتوبهاءو عنایت خدا باشد؛ کسیکه پیش از من بود، ذکر کرده است که مادرت پیش از این بذکر من فائز شده است، خوشابحال او ماگواهـی

میدهیم که به‌گوهری که نظیر ندارد و دری که خدا آن را از اشباه و امثال مقدس داشته است فائز شده است و آن در و گوهر محبت من عزیز بدیع میباشد.

کسی که پیش از من بوده او را یاد نموده ووی را بعنایت من مژده داده، و او را بِأنوار نیّرِ معرفت من نورانی نموده است؛ زیرا پروردگار تو مشفق و کریم است. »

و بازهم یکی از دعات خود، عندلیب را بدین گفتار مخاطب ساخته است: « ای عندلیب! من مرحوم مرفوع « حسن خان » راکه از زندان معرضین ومنکرین (یعنی ازلیها) بسوی افق ابهی و رفیق اعلی بالا رفت یادکردم، خوشا بحال اوو نعمتها براو ارزانی باد. قسم بجان خود که او بچیزی که احدی پیش از او بدان فائز نگشته بود، فائز شده است.

اکنون مقربان او را برمقام کریم می‌بینند، هنگامی که او میخواست حضور یابد و ملاقات کند؛ ما با او بودیم و او را بچیزی که دریای غفران را در عالم امکان بموج می‌آورد و نسیم عنایت پروردگار جهانیان را بهیجان در میآورد، یاد کردیم و آنچه را سبب روشنائی چشم عارفان است نازل کردیم تا به «ارض طاء» (یعنی طهران) فرستادیم؛ بدرستیکه رحمت پروردگار تو تمام وجود را از غیب وشهود احاطه دارد.

وای برکسانیکه مقام او را نشناختند وکاری کردند که هر منصفی برآن نوحه می کند و اشك عارفان بر آن جاری میشود آیا باقی میمانند کسانی که ستم کردند؟ یا وقتیکه گرفتار میشوند، گریزگاهی برای خودشان پیدا میکنند؟ نه‌قسم‌به بیان من که حقایق ملاء اعلی و فردوس ابهی وبهشت علیا بدان مجذوب میگردند.

بگو: خدایا خدایا (مقصود خودش میباشد) میان دلهای بندگان خود الفت بینداز و آنچه را از آنها میخواهی بجود خودت بآنها معرفی کن. اگر معرفت داشته باشند؛ هرآینه برخودشان نوحه خواهند کرد و برآنچه در روزهای تو از آنها فوت گشته، گریه خواهند کرد پروردگارا! آنها را بخودشان

واگذار مکن و از تقرب بخورشید معرفتت منع مکن ؛ زیرا تو بهر چه میخواهی قدرت داری.

سپس اجر کسانیکه آنرا نافله قرار دادند، در نزد خودت گنجی قرار بده؛ زیرا تو صاحب فضل بسیار و امین و حافظ و حارس و معینی.

یادآورید مادر و دو خواهر را، خوشا بحال آنها و ارزانی باد بر آنان نعمت‌ها، بدرستیکه مظلوم در زندان بزرگ خواسته است که آنها را بقسمی یاد کنند که اسامی آنها بدوام ملکوت خدای عزیز حمید باقی بماند. خوشا بحال تو ای کنیز من و برگ من که خدا کسی را که بر خدمت بامر من و یادآوری من در میان بندگان من، و ثناخوانی من در میان خلقم برخواسته است؛ از تو بوجود آورده است.

بتحقیق که خدای تبارك و تعالی او را برنشرآثار خودش که بنور آن آسمان و زمین روشن گشته و دل‌ها و قلوب نورانی شده است موفق داشته‌است؛ ما بعضی از اجر وی را در تبلیغ امر و اظهار کلمه برای تو مقرر داشتیم.

ای عندلیب! کسیکه پیش از من بود او را بزرگ کرده، او را بعنایت و رحمت من که بر تمام اشیاءپیشی‌دارد و نور من که عالم وجود را نورانی ساخته، بشارت داده است.

در اینوقت ما خواهرت‌را یاد میکنیم واو را بعنایت خدا، پروردگار عرش، بشارت میدهیم. ای برگ من برتوباد بها ورحمت من.»

تا آنکه میگوید : « ما کنیزدیگر خود را یاد میکنیم. خوشا بحال گوشی که نداء (یا امتی و یا عبدی) مرا بشنود و قلبی که بسوی خدای مالك روز جزا اقبال کند. ای زن خشنودباش باینکه من تو را یاد میکنم و بحمد پروردگار عزیز عظیم خود تسبیح کن.

ما کنیزان خود را که در اطراف میباشند یاد میکنیم و آنهارا بدانچه از نزد خدای فرد خبیر برایشان مقرر گشته بشارت میدهیم، کسیکه باقبال فائز شود؛ نزد

خدا از بالاترین مردان است ، خوشا بحال زنـان و مردان فائز و سپاس بـرخدای پروردگار جهانیان .

«جناب غلام‌علی» را یاد کردید. ای‌غلام قبل‌ازعلی، آیا میتوانی با استقامتی که درهای گوشهای هر کس‌را که درعالم امکان است باز میکند، بیان مراگوش کنی و آیا میتوانی به‌بیانی که زبانهای عالم بدان سخن میگوید سخن بگوئی. بگو: نه، قسم بجان‌تو؛ مگر بحول وقوه‌تو، ازبرای خداوند است خزائن بیان، اگرآیه‌ای از آن‌نازل شود یامرواریدی از آن ظاهر گردد؛ هرآینه خواهی‌دید که مردم ازرحیق‌بیان خدا مولای‌غیرازخود مست خواهند شد، بدرستیکه پروردگار تو برهرچه میخواهد مقتدر است واو فضال کریم است.

بتحقیق که کسیکه برخدمت بامرمن درهوای محبت من قیام کرده است تورا بآیاتیکه ظاهرآن نور وباطنش رحمت است ودرباطن باطن چیزی است کـه باین خبر بزرگ فریاد میکند یادنموده است‌برتو وبر کسانیکه سطوت‌هرغافل مریب‌آنها را نمیترساند بهاء باد.» تاآنکه میگوید :

ای حسن! بصدائیکه ازطرف زندان میآیدگوش ده: که نیست خدائی بجزاو که فرد وخبیراست، هنگامیکه ستارگان‌آسمان بیان مرا دیدی وشراب معرفت مـرا ازکاسهٔ عطای من آشامیدی، بگو؛ خدایا خدایا سپاس ازبرای تواست‌که مرا بیدار کردی و در زندان خودت مرا یاد نمودی و زمانی که بیشتر ازبندگان ازتو اعراض نموده‌بودند؛ مرا براقبال بسوی خودت تأیید کردی .

تورا سئوال میکنم بقیام محل‌تابش امر ومبدأ صدور احکام خود ونشستن و سخن‌گفتن وسکوت وظهور وضیاء وسکون وحرکت اوکه مرا درتمام احوال قرار دهی که بنام‌تو بحکمت وبیان فریادکنم وبرامر تو ازمیان تمام ادیان ثابت‌بمانم.

پروردگار من! مرا ازکوثرعنایت وقدح عطایت منع مکن ، برای من مقرر کن چیزی که مرا ازاین منقطع سازد و بریسمان خودت متمسك نماید بدرستیکـه تو، توئی مقتدر قدیر.»

آنگاه میگوید: «ای‌قلم اعلای من سیدعبدالغنی‌را یادکن.» تا آنکه میگوید: «بدرستیکه ما دراین‌مقام پدرت‌را یاد میکنیم که بررفیق اعلا بالارفت (یعنی مرد) این امریست ازطرف خدای رب‌الارباب، بدرستیکه ما اورا ازکوثرعفو وغفران پاك نمودیم ودرمقامیکه قلم‌ها ازنوشتن‌آن عاجزاست داخل کردیم، براو و برکسانی که اورا بآنچه قلم‌اعلی دراین‌مقام رفیع گفته است یادمیکنند، بهاءباد. بتحقیق که‌نسیم‌های عنایت والطاف، ازتمام جهات اورا فراگرفته است؛ این ازفضل خدای مالك‌الرقاب است بدرستیکه ما در این مقام قدرت‌او وکسانی راکه بخدای مالك‌الادیان ایمان‌آورده‌اند یاد میکنیم، این‌چنین، قلم‌هنگامیکه مالك‌القدم بواسطه عملیات ایادی ستمکاران درزندان اعظم خود محبوس‌بود، سخن‌گفته است.

آنگاه‌میگوید: «ای‌خلیل ندا راگوش کن که اوست‌خدا، خدائی جزاونیست، بتحقیق که ظاهرشده است وامرمحکم متین خودرا اظهار میدارد. قصص‌جهان وظلم کسانیکه‌کافراند جلواورا نمیگیرد.» آنگاه بفارسی میگوید: چیزی راکه عربی‌آن چنین است.

(ترجمهٔ ترجمه) «ای خلیل ایرانیان همیشه زیان‌کارترین اهل جهان بودند بخورشید بیانی‌که ازبالاترین افق‌جهان می‌تابد قسم میخورم که ناله‌های منبرهای این‌دیار درهرزمانی‌بلنداست.. درابتدای این‌امر این‌ناله درارض (طاء) (یعنی‌تهران) درمنابری‌که برای ذکرحق گذاشته شده‌بود شنیده می‌شد واکنون‌آن منابر جای سب مقصود جهانیان شده‌است (مقصود خودش است).

تأمل‌کن زیان‌کارترین احزاب (یعنی ایرانیان) چه‌کردند وچه‌گفتند! واین چنین معرضین ازبیان (یعنی ازلیان) بدنبال‌آنان میروند.»

آنگاه میگوید: «ما (محمد قبل‌ازکریم را) یادمیکنیم واورا بعنایت خدای عزیزحمید بشارت میدهیم، اورا به‌آیات من یادکن وبرحمت من که سبقت دارد و فضل‌من که تمام وجودرا احاطه‌کرده، بشارت بده.»

آنگاه چیزی به عربی میگوید که‌فارسی‌آن اینست: «به‌آتش سدره مشتعل

گردید انشاءالله، وبنور آن منورشوید و بشاخه‌هایش تمسك بجوئید تاعالم‌را معدوم و مفقود بشمارید. برتو و بر آن کسیکه باشما میباشد و بر هر کس که ثابت ومستقیم باشد؛ بهاء باد.»

آنگاه میگوید: «کسی‌راکه موسوم به‌یحیی میباشدکه حاضر وفائز گشته وبر انصاف دراین خبربزرگ خدا اورا تأییدکرده است یادمیکنیم. ای‌یحیی! هنگامی که‌قلم اعلی برعرش رفیع خود قرار گرفته وسخن می گفت حاضر شدی ، شنیدی و دیدی. گوارا باد بر کسیکه شراب الهام‌را از ایادی عطاء پروردگارش که مالك انام است، آشامیده است وبحکمتی که ماآن‌را درالواح مختلفی نازل کرده‌ایم وبدانچه بندگان‌را درکتاب مبین امر کرده‌ایم، تمسك جوید.»

و دریکی ازرساله‌های مطول خویش بر بابیان ازلی اعتراض می کند وآنها را تکفیرمینماید ومایاره‌های کوچکی ازآن‌را نقل‌میکنیم‌تاشما ازوضع این‌دوبرادر روشن بشوید وآن چنین است:

بنام خدای اقدس اعظم اعلی

«نامهٔ آن جناب بمنظر اکبر (یعنی بمحضرخودش) واصل گردید ، ازپیراهن کلماتش نسیم‌های محبت مالك‌الاسماء والصفات منتشربود.» تاآنکه میگوید :

«بدرستیکه‌آنها (یعنی ازلیها) ازپشه‌هائیکه بچشم و بینی حیوانات می‌نشینند پست‌تر، ازهرغافلی غافل‌تر، ازهردوری دورتر واز هرنادانی نادان‌ترند؛ ای‌قوم من آنهارا واگذارید تادرهواهای‌خود فرو روند وباآنچه درنزدآنها میباشد بازی کنند.» تاآنکه میگوید:

«خداآنهارا لعنت‌کند پس‌بزودی‌آنها بقرارگاه خودشان درهاویه برخواهند گشت، ودوستی برای خودشان نخواهند یافت. بگو: ای‌اهل‌بیان ازرحمن بپرهیزید و آنچه را که فرعون و هامان و نمرود و شداد مرتکب نشدند، مرتکب نشوید . بتحقیق که خداوند مرا مبعوث فرموده و با آیات و بینات بسوی شما فرستاده

است،من آنچه‌را از کتب‌وصحف خداوند پیش ازشماآمده است‌وآنچه‌راکه‌در بیان نازل گشته است تصدیق دارم، پروردگار عزیز منان شما برای من گواهی میدهد .

ازخدا بترسیدآنگاه درامرظهور خدا انصاف دهید، اگر بدانید این ازبرای شما بهتراست تاآنکه میگوید:

واماآنچه‌را از رزق قائم وقیوم سئوال کردی پس، بدانکه فرق میان این‌دو اسم آنچیزی است که میان اعظم وعظیم دیده میشود واین چیزیست که بیش‌از من، محبوب من (یعنی‌باب) آنرا بیان نموده‌است (یعنی درکتابش کـه موسوم بقیوم ـ الاسما میباشد؛ چنانکه ذکر کردیم) اگرچه ماهم درکتاب بدیع ذکـر نمودیم، واو نخواسته است مگرآنکه مردم‌را خبر دهد باینکه‌آن‌کسیکه ظاهرمیشود (یعنی خود بها) بزرگتراست ازآن‌کسیکه ظاهرشده است (یعنی‌باب) وآن قیوم برقیم است و این هرآینکه آن حق‌است، زبان رحمن در جبروت «بیان» بدین‌گواهـی میدهد، و ناگهان قائم ازطرف راست عرش فریاد میکند وچنین میگوید:

ای‌اهل «بیان»، قسم بخداوند هرآینه این‌قیوم است و بتحقیق که سلطان مبین را برای شماآورده‌است، واین همان اعظمی میباشد که هرعظیم واعظمی درپیشگاه او بسجده می‌افتد ، اسم‌اعظم برتری پیدا نکرده است مگربرای تعظیم او در هنگام ظهورات سلطنتش، وقیوم غالب نگشته است مگربرای فناء درساحتش. چنین است امر، ولی مردم درپس پرده قراردارند،آیا اصرح ازآنچه دربارهٔ این ظهور در بیان نازل شده‌است معقول است، باوجوداین نگاه‌کن مشرکین چه‌کرده‌اند.

بگو: ای قوم اینست هرآینه آن قیومی که در زیر ناخنهای شما واقع است، اگر براو رحم نمیکنید پس‌برخودتان رحم‌کنید، قسم بخدای حق ایـن است جمال معلوم، بواسطه او است‌آنچه ظاهرگشته، اواست مرقوم درلوح مسطور . برحـذر باشید که بر کسی که به‌لقاء او وآیاتش‌کافرگشته ودرکتابی که بانگشت حق نگاشته شده‌است ازمشرکان محسوب‌شده‌است (مقصود برادرش ازل است) تمسك جوئید، یقین‌داشته باش که او اراده‌نکرده است جزاعظمیت این‌ظهوررا برمذکور ومستور،

و برتری این اسم‌را برتمام اسماء، وسلطنت وی‌را برساکنان ارض وسماء، وعظمت واقتدارش‌را برتمام اشیاء، بظهور وی (یعنی ظهوربها) تمام ممکنات گواهی میدهند که‌اوظاهریست فوق هرچیز، به‌بطون‌او ذرات گواهی میدهند که اوباطنی‌است مقدس ازهرچیز. براو اسم‌ظاهر اطلاق میشود؛ زیراکه او باسماء وصفات دیده میشود و باینکه «نیست خدائی جزاو» شناخته میشود وبراو اسم‌باطن اطلاق میشود، زیرا بوصفی توصیف نمیشود وبآنچه ذکرمیشود،شناخته نمیشود، زیرا آنچه ذکرمیشود از احداث خود او است درعالم ذکر، پس اوبرتراست ازآنکه بذکرشناخته شود یا بفکری ادراك شود. ظاهر اونفس باطنش‌میباشد، هنگامیکه باسم ظاهرنامیده می‌شود باطن خوانده میشود، او بافکار وابصار چنانکه‌آنچنانست ازعلو علو وسمو وسمو شناخته ودرك نمیشود؛ زیرا او درمنظراعلی وافق ابهی واقع است.» ونیز میگوید:

«آنانکه باسم وی (مقصود خودش میباشد) که صحیفهٔ مکنونه بدان زینت یافته وطلعت احدیت هویداگشته وپرچم ربوبیت‌برافراشته شده وخیمهٔ الوهیت برپا گشته ودریای قدم بموج درآمده وسرمستسر مقنع بسراعظم ظاهرگشته است، کافر شدند؛ زیان بردند.

پس‌قسم بجان او که بیان ازبیانش وتبیان ازعرفانش عاجزاست؛ برتر است این‌قیوم (یعنی خود بها) که بواسطه‌او حجاب موهوم پاره‌شد وامر مکتوم مکشوف شد، ومهرظرف سربمهرش برداشته‌شد پس‌قسم بنفس رحمن وی که‌بیان نوحه‌میکند وچنین میگوید :

پروردگارا مرا برای ذکروثنا ومعرفت نفس‌خود فرو فرستادی وآن‌کسیکه بامرت برخواسته، بندگان‌را امرکردکه بواسطه من وآنچه خلق‌شده است از جمال قیوم‌تو محجوب نگردند، ولی این‌قوم‌آنچه را درثبات حق‌تو واعلاء ذکرت درمن نازل گشته تحریف نمودند، بتو وآیات‌تو کافر شدند ، مرا مانند سپری برای خود قراردادند وبدان برتو اعتراض کردند پس‌ازآنکه کلمه‌ای نازل‌نشد مگرآنکه برای اعلاء امرتو، برای اظهارسلطنت وعلوقدر وسمو مقام‌تو نازل‌شد وایکاش نازل نشده

بود وذکرنشده بود. قسم بعزتت اگرمرا معدومقراردهی؛ هرآینه نزد من بهتراست ازآنکه موجود باشم وبندگانت که برضرر توقیام کرده‌اند ودربارهٔتـو اراده دارند آنچه اراده دارند، مرا بخوانند .

تو را بقدرتت که بتمام ممکنات احاطه دارد سؤال میکنم که مرا ازاین فجار (یعنی بابیان ازلی) خلاص کنی تا از جمال تو حکایت کنم . ای کسی که بدست تو ملکوت قدرت وجبروت اختیار است اگرما ازمقام اسنی ودرهٔ اولی وسدرةالمنتهی وافق‌ابهی فرودآئیم وبیان‌را ازعلو تبیان بسوی دنو امکان برگردانیم، هرآینه فرق میان دواسم (یعنی قائم وقیوم) را درمقام اعداد ذکرمیکنیم، واگر جمال مکنون در نفس من، مرا خطاب کند وبگوید: ای محبوب من چشم از روی من برمگردان ، ذکروبیان را واگذار، بغیرمن مشغول شو، من‌میگویم ای محبوب من‌قضاء مثبت و قدر محتوم‌تو مرا فرودآورد تادرپیراهن اهل امکان ظاهرشدم دراینصورت سزاوار است که بزبان‌آنان وباندازه‌ای که ادراك وعقول‌آنها رسا میکند سخن بگویم واگر این‌پیراهن عوض گردد ، چه‌کسی میتواند بمن‌نزدیك شود؟ اگرآنچه را مـرا بدان امرفرمودی ازمن بخواهی، من‌دست منع‌را ازدهن‌خود برمیدارم ودراین‌باره ازتو طلب مغفرت میکنم.

ای خدای من، ای محبوب من بربندگان خود رحم کن وآنچه راکه دلها و عقولشان استطاعت معـرفت آن را دارد بـر آن‌ها نازل کـن ؛ زیرا توئی غفور و رحیم .

پس بدانکه فرق درعددچهارده است واین‌عدد بهااست وقتیکه همزه شش‌عدد محسوب شود؛ زیرا شکل‌آن درقاعده هندسی شش‌است (شش رقومی نزد ایرانیان چنین (٤) نوشته میشود یعنی‌بشکل همزه) واگرقائم را تقریرکنی‌آنگاه فرق‌را پنج خواهی‌یافت وآن «هاء» در بها میباشد ودراین مقام‌قیوم برعرشی که نام‌آن قائم‌است قرار میگیرد چنانکه «هاء» بر«واو» قرار میگیرد. و درمقامی که همزهٔ قائـم بحساب هندسه شش عدد حساب نشود فرق «نه» عدد میشود وآن نیزهمین اسم است وباین

عدد «نه» او، جل ذکره (یعنی میرزا حسنعلـی بهاء) ظهور «نه» را در مقام اراده کرده است.

این آن فرقی است که در ظاهر این‌دو اسم دیده میشود وما بیان را بـرای‌تو مختصر کردیم و اگر تو فکر کنی ، هرآینه از آنچه ما برای تو ذکـر کردیم و بر تو القاء نمودیم چیزی راکـه سبب نورچشم تو و چشمهای موحدین است بیرون خواهی‌آورد .

پس بجان خودم قسم، که این‌فرق؛ هرآینه آیتی بزرگ است، برای کسانی که به‌آسمان بها پرواز کرده‌اند وبه‌آنچه ما برای‌تـو استدلال نمودیم محقق میشود کـه مقصود در باطن قیمومیت اسم قیوم است بـر قائـم ، معرفت داشته باش و از نگاهدارندگان باش.

بدرستیکه مااین‌ذکررا مستورداشتیم وازچشمان کسانیکه دربیان ذکرشده‌اند پوشیده داشتیم واینك برای‌تو مکشوف میداریم بگو : سپاس، بخدای پروردگـار جهانیان اختصاص دارد .

(خوانندگان گرامی ناراحت نباشید که چیزی از گفته‌های پریشان وی مفهوم نشد؛ زیرا خودش‌هم نفهمیده که چه‌گفته است. مترجم)[1]

تاآنکه میگوید: دراین مقام‌آنچه را از آسمان مشیت رحمن درجواب یکی ازکشیش‌های ساکنین شهر بزرگ (یعنی قسطنطنیه) نازل‌گشته ذکـرمیکنیم تاشاید بعضی‌ازبندگان بربعضی ازحکمت‌هات بالغهٔ الهیه‌که ازدیدگان مستور است مطلع شوند؛ قوله‌تعالی (یعنی گفته خودبهاء) نامهٔتو درملکـوت پروردگار رحمن واصل شد وماآنرا باروح وریحان دریافت‌کردیم وپیش‌از سؤال جواب دادیم، تفکرکن تابفهمی، این ازفضل پروردگار عزیزمستعان تو میباشد .

خوشابحال توکه بدین‌جواب فائزگشتی، اگرچه‌آن، برتو مستور است پس بزودی ، هرگاه خدا بخواهد ، برتومکشوف میشود و آنچه‌که چشم‌ها ندیده است

۱ــ زعیم‌الدوله ، مفتاح باب‌الابواب ص۲۴۶

می‌بینی. ای کسی که در دریای معرفت فرو رفتی‌وبسوی پروردگار رحمن خود نظر افکندی بدانکه این‌امر بزرگ است، بزرگ است، نگاه کن، پس آن کسی‌را که در ملکوت خدا موسوم بـه‌پطرس است بیاد بیاور که باوجود علوشأن وجلالت قدر و بزرگی‌مقامش نزدیك بود قدمهایش درراه بلغزد پس‌دست‌فضل اورا گرفت، ازلغزش نگاه داشت وازصاحبان یقین قرارداد.

اگر این‌نعمتی را که کبوتران برشاخه‌های سدرة‌المنتهی تکرارمیکنند بشناسی؛ هر آینه یقین خواهی کرد که آنچه پیش‌از این ذکرشد اکنون بواسطه حق‌کامل شده است واینك درملکوت خدا ازنعمت باقی ابدی می‌خورد وازکوثر حقایق وسلسبیل معانی می‌آشامد ولی‌مردم درحجاب بزرگند.

کسانیکه این‌ندا را (یعنی نداء بها را) شنیدند وازآن غافل شدند؛ اگرمعدوم گردند؛ هر آینه برای‌آنها بهتر خواهد بود تا در این امر متوقف شوند ولـی‌آنچه میبایست ظاهرشود ظاهرشد واین‌امر ازنزد خدای مقتدر عزیز مختار واقع شد.

بگو ای‌قوم بتحقیق که روح (یعنی‌بها) دفعهٔ دیگر آمد تاآنچه را پیش‌از این گفته‌بود (یعنی وقتی‌بهاء بصورت مسیح ظهور کرده بود) تمام‌کند.

این‌چنین درالواح وعده داده‌شد اگر ازعارفان باشید. بدرستیکه اوچنانکـه گفته‌بود، میگوید وچنانکه دردفعهٔ اول انفاق کـرده بود، انفاق میکند وبکسانیکه در آسمان وزمینند محبت دارد سپس بدانکه وقتی‌پسرروحش را تسلیم کرد تمام‌اشیاء بگریه افتادند ولی‌بواسطه انفاق روح خود هـرچیزی را چنانکه در جمیع خلائق می‌بینی ومشاهده می‌کنی استعداد وقابلیت داد.

(خوانندگان ارجمندتمام عبارات این‌مرد، غلط وخارج ازدستور زبان‌عربی است و درنتیجه معنای صحیحی ازآن بدست نمی‌آید ولی‌مترجم مقصود اورا بـه قرینه حال استنباط نموده وترجمه‌میکند جای‌بسی تأسف است‌که ایادی سیاست‌های استعماری طوری مارا مبتلا باین‌حزب گمراه کرده‌اندکه باید عمرگرانبهای خود را صرف ترجمه مهملات چنان پریشان گویانی کنیم. خدا همه را هدایت و از خواب

غفلت بیدار کنند. (مترجم)[۱].

هرحکیمی که ازاو حکمت ظاهرمیشود وهرعالمی که علومی ابرازمیکند وهر صنعت گری که صنایعی‌ازخود ابرازمینمایدو هرسلطانیکه ازخودقدرتی نشان‌میدهد، تمام‌آنها ازتأیید روح متعالی متصرف منیراو میباشد.

(خوانندگان عزیز دقت کنید وبه‌بینید این‌مرد نادان چه دعاوی‌گزافی دارد و چگونه مشتی مردمان ساده را استحمار میکندآنگاه مردم‌را از حقیقت امر این‌حزب آگاه کنید. مترجم)[۲].

ما گواهی میدهیم که وقتی او باین عالم‌آمد بر جمیع ممکنات تجلی کـرد بواسطه او هر پیسی ، از درد نادانی و کوری پاك شد ، هر بیماری از مرض غفلت وهوی بهبودی یافت ، چشم هر کوری روشن شد و هرنفسی ازنزدآن مقتدر قدیـر پاکیزه شد.

دراین‌جا پیسی، برهرچیزی اطلاق‌میشودکه بنده‌را ازمعرفت پروردگارخود محجوب بدارد وکسیکـه محجوب باشد پیس است ودرملکوت خدای عزیز حمید یاد نمیشود .

ماگواهی میدهیم که‌کلمهٔ خدا، هر پیسی‌را پاك وهربیماری را بهبودی وهـر مریضی را پاکیزه‌کرد واینکه او پاك‌کنندهٔ عالم است، خوشا بحال‌کسی که‌باروی منیر بدو روآورد .

سپس بدانکه‌آنکسی که بآسمان‌بالارفت بحق فرودآمد وبواسطه اونسیمهای فضل برعالم عبور کرد، پروردگارتو برآنچه میگویم‌گواه است.

عالم بواسطهٔ رجوع وظهور او (یعنی رجوع وظهور خودش) معطرگردید ، کسانیکه بدنیاوزخارف‌آن مشغول‌بودند بوی پیراهن اورانیافتند وماآنهارا بروهمی عظیم یافتیم.

۱ـ همانجا ص۲۴۸

۲ـ ایضاً

بگو: ناقوس باسم او وناقور بذکروی فریاد میکنند وخودش برای خودش گواهی میدهد خوشابحال عارفان.

ولی‌امروز ابرص بهبودی‌یافته پیش‌از آنکه او بگوید پاك باش، بواسطه ظهور او عالم واهل آن‌ازهردرد و بیماری بهبودی حاصل کرده‌اند، این‌فضلی که هیچ‌فضلی پیش‌از آن واقع‌نشده برتراست واین‌رحمتی که جهانیان را پیشی گرفته بالاتر است. ای کسی که درملکوت خدا یادشدی ازپروردگارخود قدرت بخواه وبرخیز، بگو: ای‌بزرگان جهان بتحقیق که زنده کننده جهان وآتش‌افروز درقلب عالم‌آمد ومنادی در «بریه قدس» باسم (علی‌قبل‌از نبیل)[1] ندا در داد.

و بشرالناس بلقاءالله (ای بلقاء البها) فی‌جنةالا بهی، وقد فتح‌بابها بالفضل وجوه‌المقبلین، وقدکمل مارقم من‌القلم الاعلی فی ملکوت‌الله رب‌الاخره والاولی، والذی اراده یاکله وانه‌لرزق بدیع. قل‌قد ظهرالناس‌الاعظم، وتدقه یدالمشیه فی‌جنة الاحدیه استمعوا یاقوم ولاتکونن من‌الغافلین.

(مترجم‌گوید: متن‌عربی‌این‌قسمت ازسخنان بهاء را نقل‌کردم تاخوانندگانی که بزبان عربی‌آشنائی دارندآنرا مورد ملاحظه قراردهندآنگاه ارزش سخنان«بها» ومقدار فضل و کمال این‌خدای قرن سیزدهم‌را بدانند اینك‌چندسؤال دربارهٔجملات این‌عبارات بها میکنم:

اول- ترکیب این‌عبارت بها (وقد فتح‌بابها بالفضل وجوه المقبلین) چگونه است ومعنی‌آن چیست؟

دوم- درعبارت (والذی‌اراده یاکله) ترجمه: کسی که‌بخواهدآنرا میخورد: معین‌کنید چه‌چیزرا میخورد؟

۱- پیش‌از این گفتیم که بابیان حرص زیادی دارندکه اسامی خودشان‌را بحساب جمل براسماء خدا و انبیاء و اولیاء تطبیق‌کنند؛ مثلا هر بابی که اسمش محمد باشد نزد آنها ملقب به‌نبیل‌است زیرا حروف محمد ونبیل درعدد یکی‌میباشد پس‌مقصود وی ازاسم «علی قبل‌از نبیل» علی‌محمد باب است.

سوم ـ درجمله (قل قد ظهرالناس الاعظم) یعنی: بگوانسان اعظم ظاهر شد. باید بگوید قل قد ظهرالانسان الاعظم آیا بها نمی‌دانسته است که ناس اسم جمع و انسان اسم جنس است واستعمال اسم جمع بجای اسم جنس صحیح نیست؟

چهارم ـ جمله وتدقه یدالمشیه فی‌جنةالاحدیه. یعنی: دست مشیت، دربهشت احدیت میکوبد. دست مشیت چه‌چیزرا میکوبد؟

اینست سبك بافندگی «بها». درست درآن دقت و قضاوت کنید. انتهای کلام مترجم.)

ای‌قوم بیاری خدا برخیزید، آن قیومی که قائم بوجود او خبرداده بود آمد. بواسطه‌او زلزله‌بزرگ وفزع‌اکبرظاهرشد. مخلصان بظهورش خوشنودند ومشرکان بآتش کینه میسوزند.

قل‌اقسمکم باللّه‌یاملاء[1] البیان بان‌تنصفوافی کلمة واحدة وهی انربکم‌الرحمن ماعلق هذالامر بشئی عما خلق فی‌الاکوان کما نزل فی‌البیان و انتم فعلتم بمحبوبیه (یعنی‌خوردش) مافعلتم ولوعلق هذا الظهور بشئی دونه مافعلتم به‌یاملاءالظالمین هل من ذی‌اذن واعیه اوذی بصرحدیدلیسمع ویعرف قدتبکی عین‌الله وانتم تلعبون یامن تحیرفیکم ومن فعلکم ملاءعالون» تاآنکه میگوید:

بسمه المقتدر علی مایشاء

«هذاکتاب من‌لدی‌المظلوم، ان من‌تمسك بالعلوم لعله یحرق‌الحجاب الاکبر ویتوجه الی‌الله مالك‌القدر ویکون من‌المنصفین، لوتسمع نغمات الورقاء علی‌افنان سدرةالبیان لتجذبك علی‌شأن تجد نفسك منقطعاً غن‌العالمین. انصف یاعبد، هل‌الله هوالفاعل علی ماتشاء اوماسواه،تبین‌ولاتکن من‌الصامتین لوتقول ماسواه ماانصفت فی‌الامر، یشهد بذالك‌کل‌الذرات وعن ورائها ربك‌المتکلم‌الصادق الامین ولوتقول

---

[1] ـ ازاصطلاحات بهاء اینست که‌یهودرا ملاء توریةونصاری را ملاء انجیل‌ومسلمین را ملاء فرقان وبابیان ازلی‌را ملاء بیان خطاب میکند.

انه هو المختار قد اظهرنی بالحق و ارسلنی و انطقنی بالایات التی فزع عنها من فی السموات والارضین ، الامن اخذته نفحات الوحی من لدن ربك الغفور الرحیم هل یقوم مع امره امر، و هل یقدر ان یمنعه احد عما اراد، لاونفسه لو کنت من العارفین . فکر فی ملاء التوراة لم اعرضوا اذا اتی مطلع الایات بسطان مبین، ولا حفظ ربك لقتله العلماء فی اول یوم نطق باسم ربه العزیز الکریم ، ثم ملاء الانجیل لم اعترضوا اذا اشرقت شمس الامر من افق الحجاز بانوار ربها اضائت افئدة العالمین ، کم من عالم منع عن العلوم ، وکم من جاهل فاز باصل المعلوم ، تفکر و کن من الموقنین ، قد آمن به راعی الاغنام و اعرض عنه العلماء کذالك قضی الامر و کنت من السامعین ، ثم انظر اذا اتی المسیح افتی علی قتله اعلم علماء العصر و آمن به من اصطاد الحوت کذالك ینبئك من ارسله الله بامره المبرم المتین ، ان العالم من عرف العلوم وفاز بانوار الوجه و کان من المقبلین .

لاتکن من الذین قالوا «الله ربنا» فلما ارسل مطلع امره بالبرهان کفروا بالبرهان و اجتمعوا علی قتله ، کذالك ینصحك قلم الامر بعد اذ جعله الله غنیاً عن العالمین ، انا نذکرك لوجه الله ونلقی علیك مایثبت به ذکرك فی الواح ربك العزیز الحمید ، دع العلوم وشئوناتها (باب نیز وقتیکه امر بسوزانیدن کتابها و نوشته‌ها کرد و فرا- گرفتن تمام علوم و معارف، جز کتب خودرا حرام کرد، چنین گفت.) ثم تمسك باسم القیوم الذی اشرق من هذا الافق المنیر، تالله لقد کنت راقداً هزتنی نفحات الوحی و کنت صامتاً انطقنی ربك المقتدر القدیر لولا امره اظهرت نفسی قد احاطت مشیته مشیتی واقام علی امر به ورد علی سهام المشرکین اقرأ مانزلنا علی الملوك لتوقن بان المملوك ینطق بما امر من لدن علیم خبیر ، و تشهد بانه مامنعه البلاء عن ذکر مالك الاسماء فی السجن دعا الکل الی الله وماخوفته سطوة الظالمین استمع ماینادیك به مطلع الایات من لدن عزیز حکیم قم علی امر بحول الله وقوته منقطعاً عن الذین اعترضوا علی الله بعد اذ اتی بهذا النباء العظیم ، قل یامعشر العلماء خذوا اعنة الاقلام قد ینطق القلم الاعلی بین الارض والسماء ثم اصمتوا لتسمعوا ماینادی به لسان الکبریاء من

هذاالمنظر الکریم ، قل خافوالله ولا تدحضوا الحق بماعندکم اتبعوا من شهدت له الاشیاء(یعنی خودش)ولاتکونن من المریبین، لاینفعکم الیوم ماعندکم بل ماعندالله لو کنتم من المتفرسین ، قل یاملاء الفرقان قداتی الموعود الذی وعدتم به فی الکتاب اتقوالله ولاتتبعوا کل مشرک اثیم انه اظهر علی شأن لا ینکره الامن غشته احجاب الاوهام وکان من المدحضین قل قد ظهرت الکلمة التی بهافرت نقبائکم وعلمائکم هذاماخبر- ناکم به من قبل انه لهوالعزیز العلیم ان العالم من شهد للمعلوم والذی اعرض لایصدق علیه اسم العالم لو یأتی بعلوم الاولین ، والعارف من عرف المعروف والفاضل من اقبل الی هذا الفضل الذی ظهر بامر بدیع، قل یاقوم اشربوا الرحیق المختوم الذی فککنا ختمه بایدی الاقتدار انه هوالقوی القدیر، کذالك نصحنا کم لعلکم تـدعون الهوی وتتوجهون الی الهدی وتکونن من الموقنین.»

تمام شد بطور خلاصه .

این بود آنچه ماخواستیم از کتاب «الواح» بـرطریق اختصار نقل کنیم تا خوانندگان بمضامین آن بصیرت پیدا کنند .

(مترجم گوید : سخنان بهاعلاوه بر آنکه از لحاظ قواعد صرف و نحوزبان عربی وصناعت لفظی غلطونادرست است ، از نظرمعنی هم‌مانند کلمات سیدکاظم رشتی وسیدعلی محمدباب مشوش وپریشان ونامفهوم است وچنین استنباط میشود که اعصاب مغز آنان اختلال داشته است.[۱]

چنانکه دیدید ازتمام سخنان «بها» تااینجا که نقل شد مطلب مفهومی ،حق یاباطل، استفاده نشد .

فقط چیزی که ازمجموع کلام وی استنباط شدآن بود که او خودش وباب را خدا میدانسته ، نهایت خودش را خدای عالی تری گمان می کرده است و بیش از اندازه متأثر و متأسف بوده است که این مردمان نادان ، خصوص معرضین از بیان وایرانیان درخسران و زیان ، چرا به‌چنین خدایانی ، باین درجه عالی احترام

۱ــ ایضاً ص ۲۰۱

نمیگذارند؟! چرا باآنها معارضه ومبارزه میکنند؟! چراآنان را بزندان‌میاندازند؟!

ونیز ازنامه‌ایکه درجواب کشیش مسیحی نگاشته بود معلوم شدکه خودرا برای مسیحیان عیسای مسیح معرفی‌میکند.

دعاوی فوق‌الذکر بهاء، اگرباعباراتی صحیح وبیاناتی نصیح ادا شده‌بود واگرمدعی آنها مانند موسی‌وعیسی ومحمد علیهم‌السلام دارای معجزات و خارق عادات بود؛ دراین شرایط ممکن بود از نظرمسیحیان عوام قابل قبول باشد ولی ازنظرمسلمین که بهیچ موجودی‌حتی بموسی وعیسی ومحمدهم (باآنهمه‌معجزات وخارق عادات وباآنهمه علم و حکمت و اخبار بمغیبات) اعتقاد خدائی ندارند و شبانه‌روزی نه‌مرتبه درنمازهای‌واجبشان‌به‌بندگی محمد یانمونه‌کامل علم وحکمت خداوند گواهی میدهند، چنین دعاوی گزافی مورد تمسخر وجز یاوه سرائی و پریشان‌گوئی چیزدیگری تلقی نمیشود.

آری بهترین دلیل بربطلان دعاوی باب و بهاهمان دعاوی مردود و سخنان مهمل ومغلوط آنها میباشد.

مابعضی ازسخنان اورا ترجمه‌کردیم وبعضی‌دیگر را بعین‌متن‌عربی آن نقل کردیم تاخوانندگان خودشان بخوانند و قضاوت کنند. (انتهای کلام مترجم).[1]

اکنون به‌بیان احکام شریعت وی بروجه تفصیل شروع میکنیم و نصوص احکام او را ازکتابیکه بگمان خودش بسبك قرآن نوشته و آنرا کتاب «اقدس» نامیده است نقل میکنیم؛ تاخوانندگان هم برقوانین واحکام شریعت اواطلاع‌پیدا کنند وهم بروش او در سخنانیکه بگمان خودش، به‌آنها باقرآن معارضه کرده است واقف گردند. اینك بیان‌آن:

بسم‌الحاکم ماکان ومایکون

(بایدگفته باشد: «بسمه‌الحاکم علی‌ماکان وعلی مایکون» ولی‌چون بقواعد زبان عربی آشنا نبوده است بغلط آنطورگفته است؛ آیا چنین نادانی میتواند

۱ـ باب‌الابواب، س۲۵۲

پیغمبر یا خدا باشد ؟! مترجم.)

اولین چیزیکه خداوند بر بندگانش واجب کرده ، معرفت محل تابش وحی وطلوع امر اواست که مقام خود اواست درعالم امروخلق .

کسیکه بدان فائزگردد ؛ بهرخیری فائز گشته است و کسیکه از آن ممنوع گردد؛ ازاهل ضلالت است اگرچه تمام اعمال رابجاآورد .

هرگاه شما بدین مقام اسنی وافق‌علی فائز گشتید ؛ برهرنفسی سزاوار است که هرچه را بدان ازطرف مقصود مأمور میشود پیروی کند؛ زیرا آن دو موضوع مقرون بیکدیگرند وهیچکدام بدون دیگری قبول نمی‌شوند ، این چیزیستکه محل طلوع‌الهام بدان حکم کرده است . کسانی که از طرف خـدا بآنهـا بصیرت داده شده است حدود خدارا سبب اعظم برای نظم عالم و حفظ امم می‌بینند و کسیکه غافل باشد ، اواز همج‌رعاع (پشه‌هائیکه بچشم و دماغ حیوانات می‌نشینند) است ماشما را بشکستن حدودات ! نفس‌وهوی امر کردیم .

(مترجم گوید : جمع حدحدود است و درزبان عرب الف و تا داخل آن نمیشود ولی در فارسی‌عوامانه باالف وتا استعمال میشود ، می‌گویند حدودات ، قیودات ، امورات ... ولی درزبان عربی صحیح میگویند : حدود قیود ، امور... وچون حسینعلی‌بهااز عوام فارسها بوده ومیخواسته است عربی بگوید لاجرم‌بسبك عوامهای فارس الف وتا را داخل حدودکرده وگفته است حدودات ، البته ایشان بگمان خودش خدا است وخدا هم همه‌نوع اختیار دارد امااینکه مردم رابشکستن حدودات نفس وهوی امرفرموده است باید بگوئیم : آقای «بهاء» اگر مردم بقول شما حدودات نفس وهوی بشکنند و برای هواهای نفسانی آنهاحدی نباشد ؛بمال وجان وناموس یکدیگر تعدی میکنند آنگاه وضع جامعهٔ بشریت بحالت هـرج‌و سرج کشیده میشود پس‌باید نفوس بشر وهواهای آنها محدود باشد تامردم از تعدی وتجاوز یکدیگر مصون ومحفوظ باشند بنظرما چنین می‌آید که آقای «بهاء» یاآن کسی که بدوالهام فرستاده‌است‌بدون تأمل چنین‌حکمی راصادر کرده باشد .انتهای

گفته مترجم.)

نه‌آنچه ازقلم اعلی مرقوم‌گشته؛ زیرا برای کسی که در عالم امکـان است روح حیوان است ، بتحقیق که بواسطه هیجان روح رحمن دریاهای کلمه و بیان بموج آمد ، ای صاحبان عقل‌غنیمت بشمارید .

کسانیکه عهد خدا را دراوامرش شکستند، و روبعقب بـرگشتند آنهـا نزد خدای غنی‌متعال ازاهل ضلالتند .

ای اهل زمین ! بدانیدکه اوامرمن عنایت مرادرمیان بندگان من وکلیدهای رحمت مرا برای مخلوقات من ظاهرساخته است ، این چنین امراز آسمان مشیت پروردگار شماکه مالك ادیان است نازل شده‌است .

اگرکسی شیرینی بیانی راکه از دهان مشیت رحمن ظاهرگشته درك کند ؛ هرآینه آنچه نزد اومیباشد اگرچه تمام خزائن زمین باشد انفاق می‌کند تاامری از اوامر اوراکه از افق عنایت والطاف اوتابیده است ثابت بدارد .

بگو ازحدود من‌بوی پیراهن عبورمیکند و بواسطه آنها پرچمهای نصرت برقله‌ها و تلها منصوب میشود ، بتحقیق که زبان‌قدرت من در جبروت عظمت من درحالی‌که مخلوقات مرا مخاطب میساخت ، سخن گفت ؛ کـه حدود مرا بواسطه محبت جمال من‌عمل‌کنید . خوشابحال دوستی‌که بوی محبوب‌را از این‌کلمهٔ ای که بوهای خوش فضل بکیفیتی که بذکرها توصیف نمیشود از آن ظاهر است ، درك‌کند .

قسم بجان خودم کسیکه ازشراب انصاف ازدستهای الطاف آشامیده باشد؛ دراطراف اوامر من‌که از افق ابداع تابیده است گردش میکند گمان نکنید که ما احکام را برای شما نازل کردیم ، بلکه مهر رحیق مختوم را با انگشتان قدرت و اقتدار بازکردیم ، آنچه از قلم وحی نـازل گشته باین گواهی میدهد ای صاحبان افکارتفکر کنید .

درنماز آنها

بتحقیق که نه‌رکعت نماز برای خدای نازل کننده آیات ، هنگام زوال و در صبحها وشامها برشما واجب گشته است واز تعداد دیگری عفو کردیم، این فرمانی ازخداست؛ زیرا او آمرمقتدر مختاراست .

درقبله آنان

هرگاه خواستید نماز بخوانیدبطرف اقدس من ، مقام مقدس (یعنی‌عکا) که خداوند آنرا محل طواف ملاء اعلی ومحل اقبال مردم شهرهای بقاء ومحل صدور امربرای سکان زمین‌ها و آسمانها قرارداده است روبیاورید وهنگام غروب‌خورشید حقیقت وتبیان مقامیست که برای شما مقدور ساختیم بدرستی که او هرآینه عزیز علام است.

هرچیزی بامر محکم وی هنگامی که خورشید احکام از افق بیان می‌تابد محقق میشود ، برای هرکسی واجب است که آنراپیروی کند ، اگرچه بامری‌باشد که آسمان دلهای ادیان از آن شکافته میشود، زیرا او هرچه بخواهد میکند و از هرچه بخواهد سؤال نمیشود وآنچه بدان محبوب ومالك اختراع حکم کندهرآینه محبوب است .

کسیکه بوی رحمن را بیابد و محل طلوع این بیانرا بشناسد ، او برای اثبات احکام درمیان مردم بادوچشمان خود تیرهارا استقبال‌میکندخوشابحال کسیکه اقبال‌کند و بفصل الخطاب فائز شود . ما نماز را در نامه دیگری تفصیل داده‌ایم «درنامه اواست» خوشا بحال کسی که بدانچه ازنزدیك مالك‌الرقاب مأمورمیشود عمل‌کند .

درنمازمیت آنها

بتحقیق که درنمازمیت از طرف خدای نازل کنندهٔ آیات ، شش‌تکبیر نازل

شده است ، کسیکه علم قرائت داشته باشد ، باید آنچه را که وارد شده است پیش از آنها بخواند وگرنه خداوند از او عفو میکند ؛ زیرا او عزیز غفار است ، مو و چیزهائیکه روح در آنها حلول ندارد مانند استخوان و غیره نماز را باطل نمیکند . چنانچه لباس خزوسنجاب و غیر آنرا میپوشید لباس سمور راهم بپوشید ؛ زیرا در قرآن از آن نهی نشده است ولکن بر علما مشتبه گشته است بدرستیکه او هر آینه عزیز علام است .

درروزه و نماز آنها

بتحقیق که نمازوروزه از اول بلوغ برشما ازطرف خدا ، پروردگار شما و پروردگار پدران اول شما ، واجب گشته است ، کسیکه در نفس او ضعفی ازمرض یاپیری باشد خدااز او عفو کرده است ، این فضلی از نزد خدا میباشد ؛ زیرااو هر آینه غفورو کریم است .

بتحقیق که خداوند برای شما سجدهٔ برهرچیزپاکی را اذن داده استومادر کتاب ، حکم حدرا ازشما برداشتیم ، زیراخدا میداند وشما نمیدانید.

کسی که آب نداشته باشد ، پنج مرتبه بگوید «بسم اله الاطهر» آنگاه شروع بعمل کند، این چیزیستکه مولای جهانیان بدان حکم داده است .

دربلادیکه شبهاوروزها بلند است باید باساعت‌ها وشاخص‌هائی که اوقات را معین می کنند نماز بخوانند بدرستی که خدا هرآینه مبین حکیم است .

درابطال حکم نماز آیات

بتحقیق که شما رااز نماز آیات معاف داشتیم ، هنگامیکه آیات ظاهر شود، خدا را بعظمت واقتدار یادکنید بدرستیکه او سمیع وبصیر است.

بگوئید عظمت برای خدای پروردگار آنچه‌دیده میشود و آنچه دیده‌نمیشود، پروردگارجهانیان است .

در ابطال حکم نماز جماعت

برشما نمازفرادی نوشته شد ، حکم جماعت جزدرنماز میت ازشمابرداشته شد ، بدرستیکه او هرآینه آمرحکیم است . خدا زنان راهنگامی که خون می‌بینند ازنماز وروزه معاف داشته است ، برآنها است که وضوبسازند و از زوال تازوال دیگر نودوپنج مرتبه بگویند :

«سبحان‌الله‌ذی‌الطلعة والجمال» این چیزیستکه درکتاب مقدرگشته است اگر شما از دانایان باشید ، برشما وبرآنها است که درسفرها وقتی که بمنزل رسیدند و درمقام‌امنی استراحت یافتید بجای هرنمازی سجده‌ای بجا بیاورید ودرآن بگوئید «سبحان‌الله‌ذی العظمة والاجلال والموهبة و الافضال» ، کسیکه عاجز باشد بگوید «سبحان‌الله» بدرستیکه این بحق‌برای اوکافی خواهدبود . بدرستیکه اواست‌کافی باقی غفوررحیم. بعداز اتمام سجده برآنهاوبرشمااست که برهیکل توحیدبه‌نشینید وهیجده مرتبه بگوئید : «سبحان‌ذی‌الملك والملكوت» این چنین خدا راههای‌حق وهدایت را بیان میکند وآنها بیك‌راه منتهی میشوند که آن راه مستقیم است، خدا را بدین‌فضل عظیم شکرکنید ، خدا را بدین‌موهبتیکه آسمان‌ها وزمین‌ها رااحاطه کرده است سپاسگذاری‌کنید ، خدا را بدین رحمتی که جهانیان را سبقت گرفته است یادکنید .

بگو : خداوند کلید گنج را محبت مکنون من قرارداده است اگـرشما از عارفان باشید ، اگر کلید نبود هرآینه درازل الازال مکنـون بـود اگر شما یقین داشته باشید .

بگو این برای محل‌طلوع وحی و مشرق اشراق است که بواسطه او آفاق نورانی گشته است اگرشما دانسته‌باشید بدرستیکه این هرآینه آن قضاء مثبت‌است وبواسطه او هرقضاء محتومی ثابت شده است .

ماه روزه وعیدفطر آنها

ای قلم اعلی بگو : ای اهل انشاء ما بر شما روزه روزهای شماره‌داری را نوشته‌ایم و بعداز اکمال آن نیروز را برای شما عید قرار دادیم خورشید بیان از افق کتاب ازطرف مالك مبدأ ومآب چنین نورافشانی کرده است ، شماروزه‌های زیادی ازماهها را پیش از ماه روزه قراربدهید ، ماآنها رامیان شبها وروزهامظاهر «هاء» قراردادیم ، بدین جهت بحدود سال وماهها محدود نمی‌گردد .

برای اهل «بهاء» سزاوار است که درآنروزها خودشان وخویشانشان آنگاه فقرا ومساکین را اطعام کنند وپروردگار خود رابافرح وخوش حالی تهلیل وتکبیر وتسبیح وتمجید کنند و هرگاه ایام اعطائیکه پیش از ایام امساك است بپایان رسید پس داخل درروزه شوند . مولای انام چنین حکم کرده است، برمسافر و مریض و زن آبستن وبچه شیرده حرجی نیست ، خدااز آنها عفو کرده است ، این فضلیست ازنزد او بدرستیکه او هرآینه عزیز و وهاب است.

اینها حدود خدا است که ازقلم اعلی درکتب و الواح مرقوم گشته است ، باوامرواحکام خداتمسك بجوئید وازکسانی نباشید که قوانین خودشان راگرفته، وبواسطه پیروی ازظنون واوهام قوانین خدارا پشت سرمیاندازند ، نفوس خودتان راازطلوع تاغروب ازخوردن وآشامیدن بازدارید برحذر باشید ازاینکه هوی شما راازاین فضلی که درکتاب برای شما مقدرشده است بازدارد بتحقیق که از برای کسی که متدین بدین خدای دیان باشد ، نوشته شده است هرروز دستها وصورت را بشوید ، روبسوی خدابه‌نشیند ونودوپنج مرتبه «الله ابهی» بگوید، خالق آسمان هنگامیکه براعراش اسماء بعظمت واقتدار قرارگرفت چنین حکم کرد ، اینچنین وضوبسازید ، امریست ازخدای واحد مختار .

قتل وزنا وپس‌ازآن غیبت وافترا برشماحرام گشته ، دوری کنید ازچیزی که درصحائف والواح ازآن نهی‌شدید.

احکام میراث آنها

ما مواریث‌را برعدد «زاء»[1] قسمت نمودیم، از آن جملـه برای اولاد شما از کتاب «طاء» برعدد «المقت»، ازبرای ازدواج از کتاب «حاء» بـرعدد «تا وفا»، از برای پدران از کتاب «زا» برعدد «تاوکاف»، بـرای مادران از کتاب «واو» بـرعدد «رفیع» ، برای برادران از کتاب «ها» عـدد «شین»، برای خواهران از کتاب «دال» عدد «راومیم» وبرای معلمان از کتاب «جیم» عدد «قاف وفا» مبشرمن که درشب‌ها و سحرها مرا یاد میکنند چنین حکم کرده است.

ما وقتی صدای ذریات‌را دراصلاب شنیدیم دو برابر آنچه را برای آنها بود زیاد کردیم وازدیگران کم کردیم، بدرستیکه اوهر آینه‌برهرچه میخواهد مقتدراست، بسلطنت خود هرچه‌را بخواهد میکند.

کسیکه‌بمیرد واولادی برایش نباشد حقوق آنها به‌بیت‌العدل (یعنی‌بیت‌المال) داده میشود تا امناء رحمن آنرا بمصرف ارامل و ایتام ومصالح عمومی برسانند تـا پروردگار عزیز غفار خود را شکرگذاری کرده باشند وکسیکه اولاد داشته باشد و طبقات دیگر ارث‌را که درکتاب حقی‌برای آنها مقرر گشته است نداشته‌باشد، دوثلث ازمتروکات او باولادش ویك‌ثلث به‌بیت‌العـدل میرسد این‌چنین غنی متعال بعظمت واجلال حکم کرده است.

وکسیکه وارثی نداشته‌باشد وخویشانی از برادرزاده وخواهرزاده پسری یا دختری داشته باشد، پس دوثلث برای آنان است واگرآنها نباشند بـرای عموها و خالوها وعمه‌ها وخاله‌ها وبعدازآنها وآنان برای پسران‌آنها وآنان ودختران‌آنها و آنان است وثلث دیگر به «بیت‌العدل» میرسد. این امریست درکتاب، ازنزد خدای مالك‌الرقاب .

وهرکس بمیرد وکسی ازآنهائیکه اسامی‌شان از قلم اعلی نازل شد نداشته

---

[1] ـ یعنی هفت‌طبقه .

باشد، تمام اموال او به «بیت‌العدل» سابق‌الذکر میرسد؛ تادر آنچه خدا بدان دستور داده است صرف شود بدرستی که او هر آینه مقتدر اماراست.

خانه مسکونی ولباسهای مخصوص میت‌را برای اولاد ذکور قرار دادیم، نه اناث ووراث. بدرستیکه او هر آینه معطی فیاض است.

کسیکه درزمان حیات پدرش بمیرد واولادی داشته‌باشد ، آنها حق‌پدرشانرا راکه درکتاب خدامعین گشته است، ارث میبرند ومیان خودشان‌آنرا بعدالت‌خالص تقسیم میکنند.

این‌چنین دریای کلام بموج درآمد ومرواریدهای احکام‌را ازطرف مالك‌انام بیرون انداخت .

وکسیکه اولاد ضعافی باقی گذاشته باشد؛ پس اموال‌آنها را به‌تاجر امینی یا شرکتی بدهند؛ تابرای‌آنها تجارت کنند تاآنها بسن‌رشد برسند.

آنگاه بـرای آن امین از فـوائد تجارت و اکتساب حقی تعیین کنند ، تمام اینها بعد از اداء حق خدا و دیون آن میت ، اگـر دیونـی داشته باشد ، و تجهیز اسباب کفن ودفن وحمل میت بعزت واعتزازاست. این‌چنین مالك مبدأ ومآب‌حکم کرده است .

بگـو : این هرآینه آن علم مکنونـی است که تغییر پیدا نخواهد کـرد ؛ زیرا به « ظاء » که بر اسم مخزون ظاهر منیع ممتنع منیع دلالت دارد ابتدا شده است .

وآنچه‌را ما برای‌اولاد اختصاص‌دادیم ازفضل خدابرآنها است؛ تاپروردگار رحمن رحیم خودرا شکر کنند، این‌حدود خدا است؛ بواسطه‌هوای‌نفس ازآن‌تعدی نکنید، آنچه‌را ازمطلع بیان بدان مأمورشدید، پیروی کنید، مخلصان حدود خدا را برای اهل ادیان ، آب حیات وبرای ساکنین زمین‌ها و آسمانها ، چراغ حکمت و رستگاری می‌بینند .

دراعضاء بیت‌العدل که باید نه‌نفر باشند

خداوند برهرشهری نوشته است که باید در آن شهر بیت‌العدلی تشکیل دهند ونفوس برعدد «بهاء» درآن اجتماع کنند واگر تعدادآنها ازاین اندازه بیشتر باشد؛ باکی نخواهد بود.

آنها باید خود را چنین به‌بینند کـه‌گویا در محضر خدای علی اعلی وارد شده‌اند و کسی‌را که دیده نمیشود، می‌بینند. برای‌آنها سزاوار است که امناء رحمن بین‌الامکان ووکلاء خدا، برای هر کسیکه روی زمین‌است، باشند وچنانچه درامور خودشان مشورت میکنند ؛ در امور بندگان نیز برای خدا مشورت کنند و آنچه را بایـد اختیار کنند اختیار کنند ، این چنین پـروردگار عزیز غفار شما حکم کرده است، برحذر باشید که آنچه را منصوص درلوح است واگذارید، ای‌صاحبان‌انظار ازخدا بپرهیزید .

ای اهل نشاء! دربلاد، خانه‌هارا بکامل‌ترین وجهی که‌درعالم امکان ممکن است بنام مالك ادیان تعمیر کنید وبدانچه شایسته است نه‌بصورت و شمائـل زینت دهید. آنگاه پروردگار رحمن‌را درآن خانه‌ها بروح وریحان یاد کنید، آگاه باشید که سینه‌ها بذکراو نورانی و دیده‌ها برقرار میشود.

درحج آنها

بتحقیق که خدا برهر کسی از شما که استطاعت داشته باشد حکم بحج خانه (یعنی محل‌دفن‌او درعکا) کرده‌است، غیراز زنها؛ که خداآن‌هارا معاف داشته‌است، رحمتی است ازنزد او بدرستی که او هرآینه معطی وهاب است.

در امور معیشت‌آنها

ای اهل «بهاء»! بتحقیق که برهریك ازشما اشتغال بکاری ازکارها، ازصنعتها

وکسب‌ها و امثال آنها واجب گشته است. و ما اشتغال شما را بدانها عبادت‌خدای حق قرار دادیم. ای قوم در رحمت خدا و الطاف او تفکر کنید آنگاه اورادرصبح و شام شکر کنید، اوقات خودتسان را ببطالت وکسالت تضییع نکنید بکاریکه بحسال خودتان یاغیر خودتان نافع باشد اشتغال داشته باشید، این چنین در لوحیکه از افق آن خورشید حکمت وتبیان تابیده است؛ کـار گذشته است. مبغوض‌ترین مردم نزد خدا کسیستکه می‌نشیند و ازمردم‌طلب میکند، برشتهٔ اسباب تمسك بجوئید درحالیکه بر خدای مسبب‌الاسباب توکل داشته باشید.

در حرمت دست‌بوسی

بتحقیق که دست‌بوسی در کتاب برشما حرام‌گشته است. اینست‌آنچه شما از طرف پروردگار عزیز حکام خود از آن نهی شدید، برای هیچکس جائز نیست که نزد کسی استغفار کند، با خدائیکه مقابل شما است توبه کنید، بدرستیکه او هـرآینه غافر معطی عزیز تواب است.

خطاب او به‌بندگانش

ای بندگان‌رحمن! برخدمت امر، بروصفیکه شما راحزن و اندوه‌ازکسانیکه بمطلع آیات‌کافر شدند فرا نگیرد، قیام کنید.

وقتی وعده فرا رسید وموعود ظاهر شد؛ مردم اختلاف‌کردند و هـر حزبی بآنچه نزد وی از ظنون و اوهام بود، تمسك نمـود. بعضی از مـردم بواسطه اینکه طالب بزرگی بودند، در صف نعال قرارگرفتند.

بگو: ای غافل غرار توکیستی؟ و از آنها کیست‌که باطـن وباطن باطـن را ادعا میکند. بگو: ای‌کذاب قسم بخدا آنچه نزد تو میباشد از قشور است مـا آنرا برای شما واگذاشتیم؛ چنانکه استخوان، برای سگها واگذار می‌شود. قسم‌بخداوند اگرکسی پاهای عالمی را بشوید وخدارا در مواضع خوفناك، در راه‌ها، برکوه‌ها،

برتلها، بر بالای کوههای کوچك، بر بالای کوههای بزرگ و نـزد هر سنگی، هـر درختی و هر کلوخی عبادت کند و بوی خوشنودی من از او شنیده نشود، هرگز از او قبول نخواهدشد. اینست آنچه مولای انام بدان حکم کرده است.

چقدر از بندگانی در جزائر هند عزلت اختیار کرده ونفس خود را ازآنچه خدا برایش حلال قرارداده، منع کرده و ریاضات و مشقات را برخود تحمیل کرده است و نزد خدای نازل کنندهٔ آیات یاد نمی‌شود. اعمال را شبکه آمال قرار ندهید وخودتان را از این عاقبتی که آرزوی مقربین در ازل‌الازال است محروم نسازید.

بگو: روح اعمال خوشنودی‌من‌است وهر چیزی بسته بقبول من است‌الواح را بخوانید تا مقصودکتب خدای عزیز وهاب را بشناسید.

کسیکه به‌محبت من فائز شود؛ برای وی‌حق است‌که درصدر امکان برتخت طلا، به‌نشیند وکسیکه‌ازآن ممنوع گردد؛ اگر برخاك به‌نشیند؛ بدرستیکه باید ازاو بسوی خدای مالك ادیان پناه برد.

دراینکه شریعتش تغییر نخواهد پیداکرد مگر بعد از هزار سال

کسیکه قبل از تمام شدن هزار سال کامل امری را مدعی شود؛ او کذاب و مفتری است. ما از خدا میخواهیم‌که اگر توبه‌کند، اورا بررجوع از این‌ادعاتأیید کند بدرستیکه او تواب است.

و اگر برگفته خود اصرارکرد؛ کسیرا بر او مبعوث‌کند که بدو رحم نکند (یعنی او را بکشد) بدرستیکه او شدیدالعقاب است.

کسیکه این آیه را بغیر از آنچه درظاهر نازل شده است تأویل یا تفسیر کند، بدرستیکه او از روح ورحمت خداکه تمام عوالم را پیشی‌گرفته است محروم‌است، از خدا بترسید و آنچه را از اوهام نزد شما است، پیروی نکنید، آنچه‌راپروردگار عزیز حکیم شما بدان امرکرده است پیروی کنید.

بزودی از بیشتر بلاد صیحه بلند خواهد شد، ای قوم دوری کنید وهر فاجر لئیمی را پیروی نکنید، اینست آنچه ماشما را در عراق ودر «ارض‌سر» (یعنی ادرنه) و در این شهر منیر بدان مأخوذ نمودیم

ای اهل زمین: هنگامیکه خورشید جمال من غروب کرد و آسمان هیکل من مستور شد؛ شما مضطرب نگردید، بیاری امر من وبلندکردن کلمه من در میان اهل عالم برخیزید، ما در تمام احوال باشما هستیم‌وشما را بحق‌یاری می کنیم، بدرستیکه ما قادر میباشیم.

کسیکه مرا بشناسد، برخدمت من قیام میکند چنانکه لشکرهای آسمانها و زمینها اورا ازکار نشانند. بدرستیکه مردم خواب میباشند، اگر بیدار شوند بـا دلها بسوی خدای علیم حکیم می‌شتابند و آنچه نزد آنها است اگرچه‌گنجهای دنیاباشد، بدور می‌اندازند تا مولایشان آنها را بکلمه‌ای از نزد خود یاد کند.

این چنین کسیکه نزد او علم غیب است در لوحیکه در امکان ظاهـر نگشته و جز نفس اوکه مهیمن بر تمام عوالم است اطلاع ندارد خبر میدهد، بتحقیق که مستی هوی آنها رافرا گرفته‌است، چنانکه مولای وراء راکه صدایش از تمام‌جهات بگفتن «لااله‌الا اناالعزیزالحکیم» بلند است نمی‌بینند.

بآنچه مالکید، در شامگاه وبامداد خوشنود میباشید؛ زیرا غیر شماآنرا مالك خواهد شد.

(خوانندگان گرامی عبارات بها سرتا پا غلط و غیر قابل ترجمه میباشد ولـی ما مقصود ویرا بعبارت صحیحی‌ترجمه‌میکنیم؛ برای‌نمونه عبارتیکه در فوق‌ترجمه شد چنین است: «قدلاتفرحوا بماملکتموه فی‌العشی والاشراق یملکه‌غیرکم»ملاحظه میفرمائید که«قد»حرف تحقیق‌راکه‌اختصاص‌بفعل ماضی دارد، سر فعل‌نهی درآورده است وادات تعلیل راکه رابطه میان دو جمله علت ومعلول است حذف کرده است تمام عبارات او باین سبك است جای تأسف است کـه چنین بی‌سوادی ادعـای پیغمبری وخدائی میکند و مایهٔ تأثر است که مشتی عوام به‌تبعیت ازمشتی‌سیاستمدار

از وی پیروی میکنند. مترجم)[۱]

این چنین علیم‌خبیر شما را خبر میدهد. بگو: آیا برای آنچه نزد شمامیباشد قرار و وفائی دیده‌اید. نه، قسم به‌نفس رحمن من اگر شما از انصاف دهندگان باشید.

روزگار حیات شما میگذرد، چنانکه بادها میگذرند وبساط عزت شما درهم پیچیده‌میشود، چنانچه بساط‌پیشینیان پیچیده‌شد. ای قوم تفکر کنید: روزگار گذشته شما کجا رفت وقرون منقضی شده کجا شد؟ خوشا روزهائیکه بذکرخدا گذشت و اوقاتیکه بذکر خدای حکیم صرف شد، قسم بجان خودم عزت عزیزان وزخارف اغنیاء و شوکت اشقیا هیچیك باقی نمیماند وتمام آنها بیك کلمه از نزد او فانی می‌شود بدرستیکه او هرآینه مقتدر عزیز قدیر است.

آنچه از اثاث نزد مردم است، نفعی ندارد و آنچه نفع دارد، آنها ازآن غافلند، بزودی بیدار میشوند و آنچه در ایام پروردگار عزیز حمیدشان از آنها فوت شده است نخواهند یافت.

اگر معرفت داشتند آنچه را نزد آنها بود انفاق میکردند تا اسامی آنها در عرش یاد شود، آگاه باشید، آنها هرآینه ازمردگانند بعضی از مردمندکه علوم، آنها را مغرور ساخته است وبواسطه آن از اسم من قیوم ممنوع شدند هرگاه ازپشت سر صدای کفشها را می‌شنود خود را بزرگتر از نمرود می‌بیند بگوای مردود او کجا رفت؟ قسم بخداکه او هرآینه در اسفل جحیم است.

در مذهب علماء

بگو ای‌گروه علما آیا صدای قلم اعلای مرا نمی‌شنوید؟ و این خورشید تابان از افق ابهی را نمی‌بینید؟ تا چه وقت بربت‌های هواهای خود معتکف‌میباشید، اوهام را رهاکنید و رو بخدای مولای قدیم خود بیاورید.

۱ـ همان منبع ص ۲۶۱

در احکام اوقاف

بتحقیق که اوقاف مختص بخیرات، بسوی خدای ظاهر کنندهٔ آیات برگشته است و کسی حق تصرف در آنهارا ندارد؛ مگر بعد از اذن محل طلوع وحی و بعداز او حکمش به اغصان (یعنی اولاد او) برمیگردد و بعد از آنها اگر امر او در بلاد محقق شد (معلوم میشود خودش در شك بوده که آیا امر او محقق خواهد شد یا نه؟) به بیت العدل رجوع میشود تا آنها در بقاعیکه باید برای کار ساخته شود و در آنچه از طرف مقتدر قدیر بدان مأمورند صرف کنند و گرنه ببهائیانیکه جز بامر او سخن نمیگویند و جز بحکمی که در این لوح بیان شده است حکم نمیکنند رجوع میشود، آنها میان آسمان و زمین اولیاء نصرتند، تا آنها در آنچه از طرف عزیز کریم در کتاب معین شده است صرف کنند. در مصائب جزع نکنید و فرحناك نباشید، امری میان این دو جویا باشید و آن تذکر در این حالت است و تنبه است بآنچه برشما در عاقبت وارد میشود این چنین علیم خبیر شما را خبر میدهد. سرهای خودتان را نتراشید، خدا آنرا بمو زینت داده است و در این، هر آینه آیاتی است از برای کسیکه بسوی مقتضیات طبیعتی که از طرف مالك خلق است نظر کند بدرستی که او هر آینه عزیز و حکیم است. سزاوار نیست که مو، ازحد گوشها تجاوز کند اینست آنچه مولای عوالم بدان حکم کرده است.

در حکم دزد

به تحقیق که بر دزد، تبعید و حبس واجب است و در مـرتبهٔ سوم نشانه‌ای در جبین وی بگذارید تا شهرها و دیار خدا اورا قبول نکنند، بر حـذر باشید از اینکه در دین خدا شما را رأفت فراگیرد، هرچه را از طرف مشفق رحیم بـدان مأمـورید عمل کنید، ما شمارا بتازیانه‌های حکمت و احکام تربیت میکنیم تا نفوس شما محفوظ بماند و مقامات شما بالا رود چنانکه پدران، پسران را تـربیت میکنند، قسم بجـان خودم، اگر مقصود مارا از اوامر مقدسه ما بفهمید هرآینه ارواح خود را برای این

امرمقدس عزیزمنیع فدامیکنید.

دراینکه استعمال ظروف طلا و نقره مباح است

کسیکه بخواهد ظروف طلا ونقره استعمال کند، باکی براو نیست. برحذر باشید که دستهای خودتان را درکاسه و قدحهای بزرگ فرو برید چیزیکه بلطافت نزدیکتر باشدآنرا بگیرید بدرستیکه او میخواهد شما را برآداب اهل رضوان، در ملکوت ممتنع منیع خود، به‌بینید.

درتمام احوال برطریق لطافت تمسك بجوئیدتاچشمها، شمارابروصفی نبینند که خود شما واهل فردوس مکروه داریدکسی که ازاین دستورتجاوز کند؛ درهمان وقت، عملش نابود میشود واگرعذری داشته باشد، خدا از او عفو میکند، زیرا او عزیز و کریم است.

در اینکه او احد وواحد است وشریکی درملك ازبرای اونیست

برای مطلع امرشریکی درعصمت کبری نیست؛ زیرا او مظهر یفعل مایشاء فی‌ملکوت‌الانشاء است، به تحقیق که خدا این مقام رابرای نفس او اختصاص داده است وبرای احدی نصیبی ازاین شأن عظیم بدیع مقررنداشته است این امر خدا است که درحجب غیب مستوربوده، ماآنرا دراین ظهورظاهرنمودیم وبواسطهٔ آن، حجاب کسانیکه حکم خدا رانشناختند وازغافلانند، پاره کردیم.

در تربیت اولاد

برهرپدری تربیت پسرودخترش بعلم وخط وغیرآنها از چیزهائیکه در اوح معین شده است، واجب گشته است، کسیکه آنچه رابدان مأمورشده است ترك کند؛ ازبرای امناء است که اگرغنی باشدآن مقدار که برای تربیت‌آنها لازم است از او بگیرند واگرغنی نباشد رجوع به بیت‌العدل‌میشود، ماآنجارا مأوای فقراومساکین

قراردادیم. کسیکه پسرخود یا پسر دیگری را تربیت کند؛ گویا پسران مرا تربیت کرده است. براوباد بهاوعنایت ورحمت من که برعوالم پیشی گرفته است.

درحکم مرد وزن زنا کار

خدا برای هر مرد وزن زنا کاری حکم کرده است که دیه‌ای به بیت‌العدل بپردازد، وآن مقدار نه‌مثقال طلا است واگر دوباره بزنا عود کنند شما نیز بگرفتن دومقابل آن دیه عود کنید، اینست آنچه مالك اسماء دردنیابدان حکم کرده‌است‌ودر آخرت عذابی خوار کننده برای آن معین کرده است.

کسیکه به معصیتی مبتلاشد؛ ازبرای اواست که توبه کند وبسوی خدابرگردد بدرستیکه اوهرکه رابخواهد میآمرزد و از آنچه میخواهد سؤال نمیشود؛ زیرا او تواب عزیزحمید است.

برحذرباشید ازاینکه سبحات جلال شما را ازاین سلسال منع کند،قدحهای رستگاری را دراین صباح بنام فالق‌الاصباح بگیرید آنگاه بیاد او بیاشامید؛ زیرا اوعزیز ومنیع است.

در اینکه گوش دادن بغنا مباح است

ماگوش دادن بصوتها وآوازها راحلال کردیم، برحذرباشید که گوش‌دادن، شمارا ازوظیفهٔ ادب ووقارخارج کند. بشادی اسم اعظم من که دلهابواسطهٔ آن‌واله وشیداوعقول مقربین مجذوب شده‌اند خوشحال باشید، بدرستیکه ما آنرا نردبان بالارفتن ارواح بافق اعلی‌قراردادیم، شماآن را بال نفس‌وهوی قرارندهید.من‌پناه می‌برم که شما ازنادانان باشید.

دراحکام دیات

به تحقیق که ماثلث دیات را به بیت‌المال ارجاع کردیم، مامردان را بعدل خالص سفارش میکنیم تاآنچه راکه نزدآنها جمع میشود درچیزیکه بدان ازطرف

علیم حکیم مأمورند صرف کنند. ای مردان عدل! چوپانان خدادر مملکت او باشید، آنهارا از گرگهائیکه درجامه‌ها ظاهر شدند حفظ کنید، چنانچه پسران خود را حفظ میکنید این چنین ناصح امین شمارانصیحت میکند.

اگر در امری اختلاف کردید؛ بخدا (یعنی بخود او) مادامیکه او خورشید تابان این آسمان است (یعنی مادامیکه او زنده است) رجوع کنید و هنگامیکه غروب کرد؛ بآنچه از پیش او نازل شده است رجوع کنید؛ زیرا او جهانیان را کفایت میکند.

بگو: ای قوم وقتی ملکوت ظهورمن غائب شد، وموجهای دریای بیان من ساکن شد؛ شمامضطرب نگردید؛ زیرا درظهورمن حکمتی ودر غیبت من حکمت دیگری است که جزخدای فردخبیربر آن اطلاع ندارد.

ما ازافق ابهی خودبشما ارائه میدهیم و کسیکه بریاری امرمن قیام کند؛ اورا بلشکری ازملاء اعلی وقبائلی ازملائکه مقربین یاری می کنیم.

ای اهل زمین قسم بخدای حق که نهرهای شیرین و گوارا از سنگها، منفجر گشته است؛ زیرا حلاوت بیان پروردگار مختار شما آنها را فرا گرفته است، در حالیکه شما غافل بودید.

آنچه را نزد خودشما است واگذاریدآنگاه بابالهای انقطاع فوق عالم ابداع پرواز کنید. این چنین مالك اختراع که بحرکت قلم خویش تمام عوالم را منقلب کرده است شمارا امرمیکند، آیا شما معرفت دارید که از چه افقی پروردگار ابهی شما که مالك اسماء میباشد شما را ندا میکند؟ نه! قسم بجان خودم، اگر معرفت داشتید؛ هرآینه دنیا راترك نموده، بادلها بطرف محبوب اقبال میکردید و کلمه بر وصفیکه عالم اکبرازآن باهتزازدرآمده است تاچه رسد بعالم صغیر، شمارابااهتزاز درمیآورد، این چنین بارانهای مکرمت من ازآسمان عنایت من فرو میریزد. این فضلی است ازنزد من تاشما ازشاکران باشید.

دراحکام زخم زدن و کتك زدن

واما زخم زدن و کتك زدن؛ احکام آنها باختلاف مقدار آنها، اختلاف پیدا میکند ودیان برای هرمقداری بدیه‌ای معین حکم کرده است بدرستیکه او هرآینه حاکم عزیزمنیع است، اگرمابخواهیم آنرابحق تفصیل میدهیم، این وعده‌ایست از نزد ما بدرستیکه اوهرآینه موفی علیم است.

درآداب میهمانی

به تحقیق که در هرماهی بر شما یکمرتبه میهمانی اگر چه بآب باشد نوشته شده است بدرستیکه خدامیخواهد میان دلهای شما اگرچه باسباب آسمانهاوزمین‌ها باشد تألیف کند، برحذرباشیدکه شئونات نفس و هوی شما را متفرق نسازد؛ مانند انگشتان دردست واعضاء دربدن باشید، این چنین قلم وحی شمارا موعظه میکند، اگرشما ازمؤمنین باشید، پس دررحمت و الطاف خدا نظر کنید؛ زیرا او شما را بعدازآنکه خودش بی‌نیازازعالمین‌است به چیزیکه برای شمامنفعت‌داردامرمیکند، کارهای بدشما بماضررنمی‌رساند، چنانکه کردارنیك شمانیز بما نفع نمیدهد، ما برای خدا شما رامیخوانیم هرعالم بصیری بدین‌گواهی میدهد.

دراحکام صید وشکار

هرگاه سگهای شکاری رابسوی شکارفرستادید؛ خدارا یادکنیدآنگاه آنچه رابرای شماگرفته‌اند برشما حلال‌خواهدبود؛ اگرچه‌آنرامرده ادراك کنید؛ بدرستیکه اوهرآینه علیم وخبیراست.

برحذر باشیدکه دراین کارزیاده روی کنید، درتمام‌کارها بعدل و انصاف رفتارکنید، این چنین مطلع ظهورشما را امرمی‌کند؛ اگرشما ازعارفان باشید.

درصلهٔ ارحام

خدا شما را بدرستی خویشاوندان و اداء حقیکه در اموال مردم برای آنها

معین شده است امرفرموده است ؛ بدرستیکه اوهر آینه ازجهانیان بی‌نیاز است.

درخانه سوزی وقتل‌عمدی

کسیکه خانه‌ای را عمداً آتش زند ؛ اورا بسوزانید وکسیکه کسی را عمداً بکشد؛ اورا بکشید، قوانین خدارا بادست‌های قدرت واقتدار بگیرید ، وسنت‌های خودتان را ترك کنید واگر آنها را محکوم به‌حبس ابدکنید ؛ باکی درکتاب برشما نخواهد بود ؛ بدرستیکه او هر آینه بر آنچه می‌خواهد حاکم است.

درازدواج وطلاق نزد آنها

به‌تحقیق کـه نکاح برشما واجب گشته است ، برحذر باشید که از دو زن تجاوزکنید ، کسی که بیك تن کنیز قناعت کند ؛ خودش واورا راحت کرده‌است وکسی که دختر باکره‌ای‌را برای خدمت خود بگیرد باکی براونیست این چنین‌امر از قلم وحی‌بحق مرقوم شده است .

ای قوم ازدواج کنید ؛ تاکسیکه مرا درمیان بندگان من یادآوری کند ازشما بوجود بیاید، این ازاوامر من است برشما ، شماآنرا یاور خودقراردهید.

ای اهل انشاء ! نفس‌خود را پیروی نکنید ؛ زیرا اوبظلم وفحشاءامرمیکند، ازمالك اشیاء که شما رابیروتقوی امرمیکند ، پیروی کنید بدرستیکه او بی‌نیاز از جهانیان است ، برحذر باشیدکه درروی زمین بعد از اصلاح آن ایجادفساد کنید، کسیکه افسادکند؛ ازمانخواهد بود ومااز‌او بیزارهستیم این‌چنین امر ازآسمان‌وحی بحق مشهودگشته است . بدرستیکه نکاح دربیان برضاء طرفین (یعنی زوج‌وزوجه) محدود شده است؛ ولی‌ما چون محبت‌ووداد و اتحاد عباد را میخواهیم بااین جهت آنرا بعد ازرضایت آنها باذن پدرومادر مشروط کردیم ؛ تاکینه وبغضی میـان آنها تولید نسازد ، مقاصد دیگری دراین حکم برای ماهست واین‌چنین امر، مورد قضا واقع شده است . ازدواج بدون مهرواقع نمیشود : برای شهرها نوزده مثقال‌طلای

خالص وبرای دهات این مقدارنقره مقدر شده است ، کسیکه بخواهد بیش از این مقدار قراربدهد ؛ براوحرام است که از نودوپنج مثقال تجاوز کند ، ایـن چنین امر بعزت نوشته شده است . کسی که بدرجه اول قناعت کند ، درکتاب برای او بهتر است ؛ زیرا اوکسی راکه بخواهد بـاسباب آسمان وزمین بـی‌نیازمیکند و خدا برهرچیزی قدیر است . خدا برهربنده‌ای که میخواهد ازوطنش خارج شود ؛نوشته است که وقتی برای همسرش معین کندکه تاچه وقت برمیگردد اگر درآن وقت آمد وبوعده خود وفاکرد ؛ امرمولای خویش را اطاعت کرده و از قلم امر ، از نیکان مکتوب است واگر حقیقتاً عذری داشته باشد ؛باید همسرخود را ازآن خبردار کند ونهایت جد وجهدرا مبذول داردکه بسوی اوبرگردد واگر برنگشت پس از برای همسر اواست که نـه ماه صبرکند و بعد از اتمام این مدت ، براو باکی نیست که شوهرکند واگربازهم صبرکندخدا صابرات‌وصابرین را دوست دارد ، باوامر من، عمل کنید وهرمشرکی راکه درلوح ، گناهکار است پیروی نکنید ، واگر درهنگام تربص خبری برایش رسید ، از برای او است که معروف را بگیرد بـدرستیکه او میخواهد میان مردان وزنان اصلاح شود .

برحذر باشید که کاری کنید که میان شما موجبات زحمتی فراهم شود این چنین امرگذشته شده است ووعده خواهد آمد واگرخبرمرگ یاکشته شدنش رسید وبرطبق شیاع یا بشهادت دوعادل ثابت شد ، از برای او است کـه وقتی چندمـاه گذشت هرچه را میخواهداختیارکند ، اینست آنچه کسیکه برامرقوی است بدان حکم کرده است .

واگرمیان آنهاکدورت یاکسالتی واقع شود ؛ از بـرای او نیست که او را طلاق دهد واز برای او است که یکسال تمام صبرکندشاید رائحه محبت میان آنها وزیده شود واگریك سال تمام شدورائحه محبت نوزید ؛ پس باکی درطلاق‌نیست بدرستیکه اوبرهرچیزی حکیم است.

خدا شما را نهی کرده است ازآنچه بعداز سه‌طلاق میکنید ، این فضیلت از

نزد او است تاشما درلوحیکه ازقلم امرمسطور است ازشاکران باشید.

کسیکه طلاق میدهد ، بعداز گذشتن هرماهی ، مادامیکه بشوهر نرفته باشد، برای او است که بمودت ورضایت رجوع کند واگرشوهر رفته باشد بوصل دیگر جدائی حاصل میشود و کارگذشته است مگربعد ازامری روشن . این چنین امر از مطلع جمال درلوح جلال ، باجلال مرقوم است .

و کسیکه مسافرت کند وهمسراوهم با او مسافرت کند آنگاه اختلافی میان آنها حاصل شودپس ازبرای او است که نفقهٔ یکسال‌تمام را باوبدهد واورابمحلیکه ازآن بیرون آمده است برگرداند یااورا بدست امینی بسپارد ومصارف راه اوراهم بدهد تاآن امین ، اورا به‌محل اول برساند . بدرستیکه پروردگار تو بهر کیفیتی که میخواهد بسلطانیکه برجهانیان احاطه دارد حکم‌میکند و هرزنی که بواسطه ثبوت فعل‌منکری براو ، طلاق داده‌شود ؛ برای اودر ایام تربص نفقه نمیباشد ایـن چنین نیزامر ازافق عدل مشهود است . بدرستیکه خدا وصل ووفاق را دوست داردوفصل وطلاق را مبغوض دارد .

ای قوم بروح وریحان‌معاشرت کنید ، قسم‌بجان من کسانیکه درامکان‌هستند فانی میشوند وآنچه باقی‌میماند ، آن عمل پاکیزه است، خدابرآنچه میگویم گواه است . ای بندگان من ! میان خودتان را اصلاح کنید ، پس آنچه را قلم اعلی شما را بدان نصیحت میکند گوش دهید وجبارشقی را پیروی نکنید .

برحذر باشید که دنیا شما را مغرور کندچنانچه قومی پیش ازشما رامغرور کرده است . حدود خداوسنت اورا پیروی کنید پس این راهیکه بحق کشیده شده است سلوك کنید بدرستیکه کسانیکه زنا و فحشارا ترك کردند وتقوی گرفتند ؛ نزد حق از برگزیدگان خلق‌اند ، ملاءاعلی واهل این مقامیکه بنام‌خدا مرفوع است آنها را یاد میکنند .

درحرمت خرید وفروش غلامان و کنیزان

به‌تحقیق که برشما فروش کنیزان وغلامان حرام شده است ، برای بنده‌ای نیست که بنده‌ای را بخرد ، این‌نهیی است درلوح‌خدا ، این چنین امر از قلم عدل بفضل مسطورشده است .

وبراحدی نیست که براحدی افتخار کند ، همه مملوك اوهستید و دلیل‌برآن هستید که خدائی‌جزاونیست بدرستیکه او برهرچیزی حکیم است . نفوس خودرا بکارهای پاکیزه زینت دهید . کسیکه بعمل کردن در راه رضای او فائزشود ؛ اواز اهل «بهاء» ودرنزد عرش مذکور است .

مالك خلایق را بکارهای نیکو پس‌بحکمت وبیان یاری کنید . این‌چنین‌شما ازطرف رحمن در اکثر الواح امرشدید بدرستیکه او برآنچه می‌گویم علیم است، کسی بکسی اعتراض نکند و کسی کسی را نکشد ، اینست آنچه در کتابیکه در سرادق‌عزت‌مستوراست ، ازآن‌نهی‌شدید ، آیاشما کسی راکه خدا ، اورابروحیکه ازنزد اوست زنده کرده است ، می‌کشید ؟

بدرستی‌که این خطائی است‌که نزد عرش بزرگ است از خدا بپرهیزید و آنچه را خدا بایادی ظلم وطغیان بنانهاده است ، خراب نکنید .

(مترجم گوید : عبارت اصل چنین است : «ولاتخربوا مابناه‌الله بایادی الظلم والطغیان» ومعنای این عبارت همان است که دربالا ذکرشده ، ولی این‌معنی قطعاً مقصود بهاء نبوده است ؛ بلکه مقصود او اینست : آنچه را خدا ، بنا نهاده است شما بایادی ظلم و ستم خراب نکنید . در اینصورت باید چنین گفته باشد «ولاتخربوا بایادی‌الظلم والطغیان،مابناه‌الله» ولی اوچون سوادعربی نداشته‌است، جملهٔ عربی را آنطور ترکیب کرده و لاجرم ترجمه‌اش همان است که ذکر شد . مترجم)

سپس راهی بسوی حق درپیش گیرید. وقتیکه لشکرهای عرفان با پرچم‌های

بیان ظاهر شدند؛ طوائف ادیان شکست میخورند، مگر کسیکه بخواهد در رضوانیکه از نفس سبحان موجود است از کوثر حیوان بیاشامد.

در اینکه منی نزد آنها پاك است

خدا بر آب نطفه بطهارت حکم کرده است، این رحمتی از نزد او برخلق است، اورا بروح وریحان شکر کنید وکسی راکه ازمطلع قرب دوراست پیروی نکنید؛ درهرحال برخدمت امر اوقیام کنید، بدرستیکه اوشما را بسلطنتیکه برعوالم احاطه دارد تأیید می کند، برشتهٔ لطافت بروصفی که آثارچرکها از جامه‌های شما دیده نشود، تمسك بجوئید، اینست آنچه، کسیکه از هرلطیفی لطیف‌تر است، بدان حکم کرده است وکسی که عذری داشته باشد؛ براو باکی نیست؛ بدرستی که او هرآینه غفور ورحیم است.

هرمکروهی راباآبیکه تغییر بسه چیز پیدانکرده باشد؛ تطهیر کنید. برحذرباشید که آبی راکه بهوا یاچیز دیگر تغییر پیدا کرده است استعمال کنید، شما عنصر لطافت درمیان خلق باشید، این است آنچه مولای عزیزحکیم شما برایتان خواسته است.

در اینکه هرچیزی نزد آنها پاك است و اصلا نجاستی وجود ندارد

وهمچنین خداحکم غیرطهارت را از همه چیز و از همه ملل دیگر برداشته است، این موهبتی است ازخدا؛ بدرستیکه اوهرآینه غفور وکریم است.

تمام اشیاء در اول رضوان، هنگامیکه باسماء حسنی وصفات علیای خود بر هرکسی که درامکان است تجلی کردیم؛ در دریای طهارت فرو رفتند این ازفضل کسیستکه برجهانیان احاطه دارد.

باید با ادیان معاشرت کنید وامرپروردگار رحمن خودتان را برسانید این هرآینه تاج اعمال است، اگرشما ازعارفان باشید.

ونیزشما رابلطافت کبری وشستن آنچه از غبار و چرکهای خشکیده و غیره

تغییر یافته حکم کرده است، ازخدا بپرهیزید وازپاکیزگان باشید. کسی که در کساء وی چرکی دیده شود ، دعاء او بالا نمیرود و اهل عالم بالا از او دوری می کنند. گلاب وسپس عطر خالص استعمال کنید این چیزی است که خدا از اولی که اول ندارد، آنرا دوست دارد، تابوئی که پروردگار عزیز حکیم شما می‌خواهد، ازشما پراکنده شود.

درنسخ حکم باب دربیان بعدم تعلیم و تعالم و محو جمیع کتب

به تحقیق که خدا آنچه راکه دربیان است، ازمحو کتب، ازشما عفو کرده است وما بشما اذن دادیم که آنچه را ازعلوم نافع است، بخوانیدنه آنچه رابه‌مجادلهٔ در کلام منتهی میشود، این بهتراست ازبرای شما؛ اگرازعارفان باشید.

خطاب او بملوك و سلاطین

ای گروه پادشاهان! به تحقیق که مالك آمد، ملك برای خدای مهیمن قیوم است. جزخدا را عبادت نکنید، بدلهای نورانی بروی پروردگارخودتان، که‌مالك اسماء است توجه‌کنید، این امریست که با آنچه نزد شما است، معادل نیست؛ اگر شما ازعارفان باشید. ما شما رامی‌بینیم که به‌آنچه جمع کرده‌اید برای‌غیرخودتان، مسرورید، نفوس خود را ازعوالمی‌که جز وحی محفوظ آنرا نتواند بشمارد منع می کنید، به تحقیق که اموال شما، شمارا از عاقبت مشغول کـرده است این برای شما سزاوارنیست اگربدانید، دلهای خودتان را ازگند دنیا پاك سازید، درحالی‌که بسوی ملکوت پروردگار خودتان خالق زمین و آسمان که بواسطه اوزلازل ظاهر میشود وقبائل مردم، جزکسانی که غیراوراترك کرده‌اند وآنچه دراوح مکنون‌بدان امرشده است گرفته‌اند، توجه می کنند، بشتابید .

این روزی است که درآن کلیم بانوارقدیم فائزشد و از این قدحی که دریاها بدان‌آتش شد زلال وصال‌آشامید. بگوقسم بخدای حق که طور دراطراف مطاع

ظهورطواف می کند وروح ازملکوت ندا می کند: ای پسران غرور! بیائید بیائید، این روزی‌است که جمعیت خدابرای شوق بلقاء اوشتافته‌اندویهودیان‌فریادمی کنند: «وعده آمد و آنچه درالواح خدای متعال عزیزمحبوب نوشته بود، ظاهرشد.»

ای گروه پادشاهان! بتحقیق که ناموس اکبر درمنظرانور، نازل شد، هر امر مستوری ازطرف مالك قدرکه بواسطه اوساعت می آید، ظاهر شد، ماه بر دوقطعه شد وهرامرمحتومی تفصیل داده شد.

ای گروه پادشاهان! شما مملوکید، مالك به نیکوترین هیئات ظاهرشده وشما رابنفس مهیمن‌قیوم خود می‌خواند. برحذرباشید که شمارا غرور ازمطالع‌ظهورمنع کند یادنیا شما را ازخالق‌آسمان، محجوب بدارد. برخدمت مقصودی که شما را بکلمه‌ای ازنزد خودآفریده وشما رامظاهرقدرت آنچه بوده ومی‌باشد قرارداده‌است قیام کنید. قسم‌بخدا ما نمی‌خواهیم درممالك شماتصرف کنیم بلکه‌آمده‌ایم‌تادر دلها تصرف کنیم، بدرستی که آنها منظر «بهاء» می‌باشند، ملکوت اسماء بدین گواهی می‌دهد؛ اگرشما بفهمید.

کسی که مولای خود راپیروی‌کند؛ ازتمام دنیا اعراض کرده است واین‌چه مقام محمودی است! خانه‌ها را واگذارید آنگاه بسوی ملکوت اقبال‌کنیداین‌است آنچه در آخرت و اولی برای شما منفعت دارد، مالك جبروت بدین‌مطلب‌گواهی می‌دهد اگر شما بدانید. خوشا بحال پادشاهی که بر نصرت امرمن در مملکت من برخیزد وازغیرمن منقطع شود؛ بدرستی که اوازاصحاب کشتی سرخ است‌که خدا آنرا برای اهل «بهاء» قرارداده است.

برای هرفردی سزاواراست‌که اورا اعانت واحترام ویاری کند تا شهرها را بمفاتیح اسم من که مهیمن برآنچه درممالك غیب وشهود است بگشاید.

بدرستی که اوبمنزله چشم است، برای بشروماننددسفیده روشنی دهنده‌است درپیشانی اهل‌انشاء ورأس کرم است، برای جسدعالم؛ ای اهل «بهاء» اورابامووال ونفوس یاری کنید.

امپراطور فرانسوا ژوزف پادشاه اتریش و مجارستان را مخاطب قرار میدهد

ای پادشاه اتریش! مطلع نوراحدیت درعکا بود، گذشتی و ازاوسئوال نکردی بعد از آنکه هرخانه‌ای باو مرتفع و هردری عالی باو باز شد. ما آنرا محل اقبال عالم ذکرقرارادادیم وتوهنگامی که پروردگارتو وپروردگار عالمها بملکوت خدا ظاهر شد مذکور را ترك کردی ، ما در تمام احوال باتو بودیم تو را چنین یافتیم که فرع را چسبیده از اصل غفلت کرده‌ای بدرستی که پروردگار تو برآنچه می‌گویم گواه است.

حزنها ما را فراگرفت، زیرا تورا دیدیم که برای اسم مادورمیزنی ولی‌مارا پیش روی خود نمی‌شناسی، چشم باز کن؛ تا این منظر کریم رابه‌بینی وکسی راکه درشبها وروزها می‌خوانی بشناسی ونورتابان را ازاین افق فروزان به‌بینی.

امپراطور ویلهلم پادشاه پروس رامخاطب می‌سازد

بگو: ای پادشاه برلن ! ندارا از این هیکل مبین گوش ده که می‌گوید : لااله‌الاانا‌الفردالقدیم یعنی خدائی جز من فرد قدیم نیست.

(مترجم گوید: ملاحظه‌کنید چگونه این هیکل حادث فانی ادعای خدائی، تفرد وقدم می‌کند.)

برحذرباش که هنگامی که هوی تورا ازمالك عرش وفرش محجوب کرده؛ غرور تورا ازاین مطلع ظهورمنع نکند. این چنین قلم اعلی تورانصیحت‌می‌کند بدرستی که اوهرآینه فضال کریم است.

کسی را که شأن و مقامش از تو بزرگتر بوده است (مقصودش ناپلئون سوم امپراطور فرانسه است) یادکن او و آنچه دارا بود چه شد، بیدارباش و از خوابیدگان مباش.

بدرستی که وقتیکه ما او را خبر دادیم بآنچه از ستمکاران بر ما وارد شد؛ لوح خدارا دورانداخت: باین جهت ذلت اورا ازهرسوفراگرفت تاباخسران‌عظیم بسوی خاك برگشت.

ای پادشاه! دراو ودرامثال او که بلاد را مسخر کردند و برعباد حکمرانی کردند تفکر کن چگونه رحمن آنها را از قصور بقبور فرستاد؟ عبرت بگیر و از متذکران باش. ما چیزی از شما نمی‌خواهیم، جزاین نیست که ما شمارابرای خدا نصیحت می کنیم.

ای گروه پادشاهان! ما صبر می کنیم چنانکه بآنچه ازطرف شمابرما وارد شد، صبر کردیم.

روسای جمهور و پادشاهان امریکا راخطاب میکند

ای پادشاهان و روساء جمهور امریکا ! بآنچه کبوتر بر شاخه درخت بقا می‌خواند که «لااله الا اناالباقی‌الغفورالکریم» (یعنی خدائی جزمن باقی‌غفور کریم نیست)گوش دهید.

هیکل پادشاهی را بهیئت عدل و تقوی و سر آنرا بتاج ذکر پروردگار خودتان خالق آسمان زینت دهید این چنین مطلع اسماء از نزد علیم حکیم شمارا امرمی کند.

موعود دراین مقام محمود که بواسطه اودندان وجود ازغیب و شهود تبسم می کنند ظاهر شد. روز خدا را غنیمت بشمارید. ملاقات خدا از برای شما ازآنچه خورشید برآن طلوع می کند بهتراست؛ اگرشما ازعارفان باشید.

ای‌گروه امراء بصدائی که ازمطلع کبریاء بلند است که «لااله الاانا الناطق العلیم» (یعنی خدائی جزمن ناطق علیم نیست)گوش دهید. با دستهای عدل شکسته را اصلاح کنید وصحیح ستمکار را بتازیانه‌های اوامر پروردگار خودتان که آمر حکیم است بشکنید.

بعثمانیان ودارالخلافه خطاب میکند

ای گروه روم! مامیان شما آواز جغد می‌شنویم، مستی و هوی شما رافرا گرفته است؛ یاشما ازغافلان هستید؟ ای‌نقطهٔ واقع درساحل دودریا(یعنی‌قسطنطنیه) کرسی ظلم برتو برقرارشده است وآتش دشمنی بقسمیکه ملاء اعلابواسطه‌آن‌نوحه وزاری می کنند درتو مشتعل گردیده. کسانی که در اطراف کرسی رفیع طواف می کنند، می‌بینند: که جاهل‌برعاقل درتوحکم می کند وظلمت برنورافتخارمی کند وتودرغرورمبین میباشی، زینت ظاهری تو، که قسم به پروردگارخلق بزودی فانی می‌شود، تورا مغرورساخته است، دختران وبیوه زنان وقبائلی که درتووجود دارند گریه می کنند؛ این چنین علیم خبیرتوراخبرداده است.

ترسانیدن آلمان وفرانسه

ای سواحل رود رن! بتحقیق که ماترا دیدیم که بشمشیرهای جزا که بسوی تو کشیده شده بود، ازخون پوشیده بودی ویك مرتبه دیگرچنین خواهی‌شد.ماناله برلن رامی‌شنویم اگرچه امروزبرعزتی آشکاراست.

خطاب به طهران

ای زمین «طاء»! ازچیزی محزون مشو، خدا ترا مطلع فرح جهان قرارداده است، (زیرا مسقط‌الرأس اواست) اگربخواهد سریر تورا، بواسطه کسی که حکم بعدل کند وگوسفندان خدا را که بواسطه گرگها متفرق شده‌اند جمع آوری کند، مبارك می‌سازد؛ بدرستی که اوبا اهل «بها» بافرح وانبساط روبرومیشود. آگاه باش که اونزد خدا ازجوهرحق است.

بهاء خدا وبهاء کسی که درحال، درملکوت امراست برآن باد، خشنودباش خدا تو را افق نور قرار داده است؛ بدین جهت که مطلع ظهور (یعنی خود او) در تو متولد شده است وباین اسمی که خورشید فضل از آن ظاهراست و آسمانها و

زمین‌ها را روشن ساخته است، نامیده شدی.

بزودی اوضاع تومنقلب می‌شود وجمهور مردم برتو حکومت خواهند کرد؛ بدرستی که پروردگارتو هرآینه علیم و محیط است. بفضل پروردگار خود اطمینان داشته‌باش؛ زیرالحظات الطاف ازتومنقطع نخواهد شد، بزودی بعداز اضطراب، قرارخواهی گرفت. این چنین درکتاب بدیع امرگذشته است.

بخراسان خطاب میکند

ای زمین «خاء»! صدای مردانی راکه درذکر پروردگار غنی متعالند در تو می‌شنویم . خوشا روزیکه درآن پرچمهای اسماء در ملکوت انشأ بنام من ابهی منصوب شود درآنروز مخلصان بنصرت خدا خوشحال ومشرکان(یعنی مسلمانان) نوحه وزاری می کنند برای احدی نیست که برکسانی که بربندگان حکم می کنند اعتراض کند، آنچه رانزدآنها است، برای آنهاواگذارید وبادلهاتوجه کنید.

بمداد وقلم خطاب میکند

ای دریای اعظم ! آنچه را از نزد مالك قدیم بدان مأموری ، بر امتها بریز وهیاکل مردم را بنقش ونگار احکامی که دلها بدان فرحناك و چشم‌ها بدان روشن می‌شود، زینت بده.

درحکم زکوة درنزد آنها

کسی که صد مثقال طلا داشته باشد، نوزده مثقال آن از برای خـالق زمین وآسمان است.

ای قوم برحذرباشیدکه خودتان را از این فضل عظیم منع کنید. به تحقیق که ماشمارا باین مأمورکردیم بعد ازآنکه ما از شما وازهرکسی که در آسمانها و زمین‌ها است بی‌نیازیم.

بدرستی که دراین هرآینه حکمت‌هاومصالحی است که علم‌احدی جزخدای

عالم خبیر بدانها احاطه ندارد.

بگو: باین حکم می‌خواهد اموال شمارا تطهیر کند وشمارا بمقاماتی که آنها را جز کسی که خدا می‌خواهد درك نمی کند، نزدیك سازد؛ بدرستی که او هرآینه فضال عزیز کریم است.

ای قوم درحقوق خدا خیانت نکنید ودرآنها جزباذن او تصرف نکنید. این چنین امر درالواح ودراین لوح منیع گذشته است. کسی که بخدا خیانت کند؛ بر وجه عدالت باوخیانت میشود و کسی که بامرخدا عمل کند؛ برکت از آسمان عطاء پروردگارفیاص معطی باذل قدیم براونازل می‌شود. اوبرای شما چیزی را خواسته است که امروز آنرا نمیفهمید. بزودی هنگامی که ارواح بپرواز درآیند وبساط شادی‌ها درهم پیچیده شود، مردم‌آن را خواهند فهمید، این چنین کسی که نزد او لوح حفیظ است شما رایاد می کند.

بتحقیق که[1] عریضه‌های متعددی از کسانی که ایمان آورده‌اند بعرش و اصل شده است که در آنها خدا، پروردگار آنچه دیده می‌شود وآنچه دیده نمی‌شود، پروردگار عالمیان راسؤال کرده بودند بدین جهت ما لوحی را بصورت امر نازل کردیم، شاید مردم باحکام پروردگارشان عمل کنند واین چنین ما پیش از این در سالهای متوالی سؤال شدیم ولی ما بحکمتیکه نزد ما بود قلم رانگاه داشتیم تا نامه‌هائی ازچند نفر دراین روزها رسید؛ باین جهت ماآنها رابحق چیزی که دلهارا زنده کند، جواب دادیم.

خطاب او بعلماء اسلام

بگو: ای گروه علما! کتاب خدا را با قواعد و علومی که نزد شما است

۱ـ از گفته‌های آتیهٔ وی ظاهر می‌شود که اگر اصرار مؤمنین نبود؛ هرآینه این احکام رانازل نمی‌کرد ودین خود را تأسیس نمی‌کرد وبندگانش را به‌پیروی‌آن الزام نمینمود واین شیوهٔ تازه‌ای ازاین خدای تازه است که باشیوه خدایان قدیم فرق دارد. عش رجباً تری عجباً.

مقایسه نکنید؛ زیرا آن هر آینه ترازوی حق است ، بتحقیق که آنچه نزد امت‌ها است به این ترازوی بزرگ و این بنفس خود سنجیده می‌شود ؛ اگر شما علم داشته باشید.

چشم عنایت من برشما میگرید؛ زیرا شما کسی‌راکه درهرشب وروزوصبح وشام می‌خوانید نمی‌شناسید.

ای قوم با روهای سفید و دلهای نورانی بسوی بقعه مبارکهٔ حمرائی توجه کنید که در آن سدرةالمنتهی ندا می کند : «لااله الله انا المهیمن القیوم» (یعنی خدائی جزمن مهیمن قیوم نیست).

ای گروه علما آیا یکی‌از شما می‌تواند در میدان مکاشفه وعرفان با من نیزه بازی کند؟ یا درجولانگاه حکمت و تبیان تاخت و تاز کند؟ نه، قسم بپروردگار رحمن من.

هرچه برروی‌آنست فانیست واین روی پروردگارمحبوب شماست ای‌قوم! ماعلوم رابرای شناختن معلوم قراردادیم وشمابواسطه‌آن از مشرق آنها که هر امر مکنونی بآن ظاهرمیشود محجوب شده‌اید. اگر افقی را که از آن خورشید کلام میتابد میشناختید؛ هرآینه مردم و آنچه نزد آنها است ترك میکردید و بسوی مقام محمود اقبال مینمودید. بگو این آسمانی است که گنج ام‌الکتاب درآن‌است؛اگر شماعقل داشته باشید.

اوهرآینه‌کسیست که بواسطه او سنك فریاد میکند وسدره برطورمرتفعی‌که برروی زمین مبارکه است ندا میکند : «الملك لله الملك العزیزالودود (یعنی ملك برای خدا، پادشاه عزیزودود است)

ما بمدارس نرفته‌ایم، مسائل مورد بحث رامطالعه نکرده‌ایم ، آنچه را این امی شما رابدان، بسوی خدای ابدی میخواندگوش کنید؛ زیراآنچه درزمین گنج شده است، بهتراست؛ اگرشمابفهمید. (مترجم گوید: بها راست میگوید ازسخنان مهمل ومغلوط اوچنین معلوم میشودکه وی بمدارس علمی نرفته ومسائل‌موردبحث

وتحقیق رامطالعه نکرده است ودرمکتب خانه هم ازشاگردان تنبل و بازی گوش بوده است وگرنه میبایست لااقل دستورزبان فارسی و عربی را فراگرفته باشد وتا اندازه‌ای بمباحث علمی آشنائی پیدا کرده باشد تاسخنان او، در مجالس ومحافل، بدین گونه مورد مسخره ومضحکه واقع نشود. آری اوفقط در خانقاه حکیم الهی رشتی وتکیه شاه نقش بندیه سلیمانیه کسب کمال کرده وازچنین کسی جزاین نباید انتظارداشت. انتهای کلام مترجم).

درغسل کردن و ناخن گرفتن آنها

برشمادرهرهفته ناخن گرفتن وداخل شدن درآبیکه هیکل شما رافرابگیرد و ابدان شما راکه پیش‌ازاین بعلت کار کردن چرك شده است، پاکیزه کند، واجب گشته است. برحذرباشید که غفلت شما را ازآنچه ازطرف عزیزعظیم بدان مأمور شدید منع کند، هنگام صبح داخل آن شوید؛ در آب دست نخورده داخل شوید؛ داخل شدن درآب دست خورده جائزنیست. برحذرباشید که بخزینه‌حمامهای‌عجم نزدیك شوید کسیکه قصد آن کند؛ پیش‌ازورود به‌آن بوی‌گندآن را میشنود.

ای قوم! ازآنها دوری کنید وازکوچکان مباشید؛ زیراآن‌ها بصدیدوغسلین شباهت دارند؛ اگرشما ازعارفان باشید. همچنین است حوض‌های متعفن، آنها را ترك کنید وازمقدسین باشید. اگربخواهیم مظاهرفردوس را درروی زمین‌بشمانشان دهیم، باید بوئیکه دلهای مقربان بدان شاد میشود، ازشما شنیده شود. کسی که آب براوریخته شود وبدنش رابدان بشوید ازبرای اوبهتراست واو را دخول در آب کفایت میکند؛ زیرا اومیخواهدکارهارا برشماآسان‌کند؛ این فضایست ازطرف‌او؛ تا شما ازشاکران باشید.

درحرمت زن پدرانآنها، برآنان وحیاء وی ازذکرحکم پسران

بتحقیق که‌زن پدران‌شمابرشماحرام‌شده است، ماحیامیکنیم که حکم‌پسرانرا

بیان کنیم. ای ملاء امکان ازرحمن بپرهیزید وچیزی را در لوح از آن نهی شدید، مرتکب نشوید ودر بیابان شهوات ازسر گردانان مباشید[۱].

بر احدی جائز نیست که هنگام راه رفتن، در راهها و بازارها، جلو مردم زبان خود را حرکت دهد؛ بلکه برای کسیکه میخواهد ذکر بگوید سزاوار است که درجائی که برای ذکر خداساخته شده است یادرخانه خودش ذکر بگوید؛ زیرا این اقرب بخلوص وتقوی میباشد. این‌چنین خورشیدحکم ازافق بیان‌تابیده‌است، خوشابحال کسانیکه عمل کنند.

۱- کاش بروزمی‌دادآیا فقط زن پدرحرام است، نه سایرمحارم دیگر!؟ یاچنان است‌که درباره‌آنها گفته میشود (مسئولیتش بعهدهٔ آنهاکه‌گفته‌اند) که‌آنها غیر ازمادر و زن پدر را حرام نمیدانند ونزدآنها نکاح کسانی راکه‌تمام یهود ونصاری ومسلمین‌جائز نمی‌دانند مانند دختران وخواهران... جائزاست وتغییراین حکم ازجمله اسباب‌اختلاف میان عباس افندی وبرادرش میرزا محمدعلی بودکه دومی بآنچه را اولی ازاحکام‌پدر یاخدایشان درباره نکاح خواهرودیگرمحرمات ابطال کرده؛ بود راضی نشد (والله‌اعلم) پس بتکفیریکدیگر برخواستند و بدینجهت شکافی در میان بابیان بهائی حاصل شد که رشته‌کارآنها گسیخته شد. ودیگرآنکه سبب حیاء وی ازبیان حکم پسران باینکه حلال وجائزاست یاحرام وقبیح است معلوم نشد؛ زیرا این کار زشت اکنون در مقدمه آفات عمران وازاعظم قبایحی است‌که روی عالم بشریت راسیاه نموده است و مصیبتش شرق وغرب عالم رافراگرفته است؛ پس اوچگونه حیا می کندکه صریحاً بگوید دراین شریعت تازه وحلال است یاحرام؟ اگرمقصود اواینست‌که حلال است؛ پس مجوز حلیت آن‌کدام است؟ واگرمقصودش اینست‌که حرام است: پس درکجا وکجا عقاب ومجازات‌مرتکبین آنرا توضیح داده است؟ خدا راضی شود ازکسیکه این امرمشکل رابرای ماحل کندالبته برای وی اجروثواب خواهد بود. خوانندگان برای روشن تر شدن مطلب می‌توانند به خاطره‌ای که صبح دراین مورد دربارهٔ شوقی افندی نقل می کند، مراجعه کنند...

درو جوب وصیت نامه نوشتن پیش از مردن نزد آنان

بتحقیق که برهر نفسی نوشتن وصیت‌نامه واجب شده است و از برای او است که ابتدای نامه را باسم اعظم زینت دهدو درآن بوحدانیت خدا در مظهر ظهورش (یعنی دراو) اعتراف کندآنگاه هرچه را ازکارهای خوب بخواهد بنگارد تا در عوالم امر و خلق برای اوگواه باشد و نزد خدای حافظ امین، گنجی برای وی باشد.

در اعیاد آنها

بتحقیق که عیدها، بدوعید بزرگ منتهی میشود:

اول روزهائیست که رحمن باسماء حسنی و صفات علیای خود برهر کسیکه در امکان است تجلی نموده است. (یعنی روزولادت او)

و دیگر روزی است که ما کسیرا که مردم باین اسمیکه مردگان بواسطهٔ آن برمیخزند وآنچه در آسمانها وزمین‌ها است محشور میشوند مبعوث کردیم(یعنی روز بعثت باب).

(تبصره : این کسیکه ادعا میکندکه او باب را برسالت مبعوث کرده است بقدری عامی بوده است که این جملهٔ کلام اوکه آنرا وحی آسمانی می‌دانسته است با هیچ قاعده و دستوری تطبیق ندارد.

جمله کلامش اینست: « بهذا الاسم الذی قامت‌الاموات و حشر فی‌السموات والارضین والاخرین فی‌یومین» . جملهٔ مذکور از چند جهت غلط است.

اول در جملهٔ « قامت‌الاموات » ضمیر عاید بموصول ندارد.

دوم در جملهٔ «وحشرفی‌السموات والارضین» نه فاعل دارد و نه ضمیر عاید بموصول دارد.

سوم جملهٔ « والاخرین فی‌یومین» که ظاهراً عطف به « الی‌العیدین‌الاعظمین» است باآن جمله معطوف علیه سه سطر فاصله پیدا کرده است که معطوف‌ومعطوف-

علیه بهم ارتباط پیدا نمیکنند. جای تعجب است که چنین مرد نادانی که نمیتوانند حرف بزند این طور لاف خدائی میزند و این چنین گزاف گوئی میکندوعجب‌تر آنکه مردمی هم بچرندهای او گوش میدهند خدا بهمه عقل و حقیقت مرحمت فرماید. مترجم)

و دو عید دیگر در دو روز است این چنین امر از نزدآمرعلیم گذشته‌است. خوشا بحال کسیکه بروز اول از شهر «بها» که خداآنرا باین اسم عظیم قرارداده است، فائز شود. خوشا بحال کسیکه نعمت خدا را برخودش در این روز اظهار بدارد. بدرستیکه او از کسانیستکه شکر خدا را بفعل خودش که برفضل او که به جمیع عوالم احاطهٔ دارد، اظهار داشته است.

بگو: بدرستیکه آن هرآینه اول ماهها و مبدأ آنها است و درآن نسیم حیات برتمام ممکنات میگذرد، خوشا بحال کسیکه آنرا بروح و ریحان ادراك کند، ما گواهی میدهیم که او ازفائزان است.

بگو: بدرستیکه‌عیداعظم پادشاه اعیاداست، ای‌قوم نعمت خدا را برخودتان یادکنید که شما خواب بودیدو او، از نسیم‌های وحی شما را بیدار ساخت و راه روشن و مستقیم را بشما معرفی کرد.

کیفیت مریض داری نزدآنها

هرگاه مریض شدید باطباء حاذق مراجعه کنید، ما اسباب را بر نداشتیم بلکهٔ آنها را از این قلمیکه خدا آنرا مطلع امر خود که تابنده و نور دهنده است قرار داده، ثابت کردیم.

درحکم آوردن اموال نفیسی که بندگان او جمع کرده‌اند به نزد او

بتحقیق که خدا برهر نفسی نوشته بود که اموال بی نظیر خود را بنزدعرش

بیاورد؛ بدرستیکه‌ما از این تکلیف‌عفو کردیم فضلیست از نزد ما بدرستیکه او معطی کریم است.

خوشا بحال کسیکه درحالیکه ذاکر، متذکر و مستغفر باشد رو بمشرق‌الاـ ذکار (اسم معبد آنها است) آورد و هنگامیکه داخل آن شد برای گـوش دادن بآیات خدای ملك عزیز حمید ساکت به نشیند.

بگو : مشرق الاذکار خانه‌ایست که در شهرها و دهات برای ذکر من‌ساخته می‌شود، این چنین نزد عرش نامیده شده است؛ اگر شما از عارفان باشید.

کسانیکه ایات رحمن را با آوازهای خوش‌میخوانند؛ چیزیرا ازآن‌استفاده میکنند که ملکوت ملك آسمانها و زمین‌ها باآن معادل نمیشود و بواسطه‌آن بوی خوش عوالم مراکه امروز جز کسانیکه از این منظر کریم بآنها بصیرت داده شده است نمیباشند، می‌یابند.

بگو : بدرستیکه آنها دلهای صاف رابسوی عوالم روحانیکه از آنهابعبارت و اشارات تعبیر و اشاره نمیشود، جذب میکنند.

خوشا بحال شنوندگان. ای‌قوم! برگزیدگان مرا که بـرذکر من میان خلق من و بلند کردن شأن من در مملکت من قیام کرده‌اند یاری کنید، آنـها ستارگان آسمان عنایت من و چراغهای هدایت من برای مخلوقات من میباشند کسیکه بغیر آنچه در وحی نازل شده است سخن بگوید او از من نیست؛ برحذر باشید که هر مدعی گناهکاری را پیروی کنید.

بتحقیق که الواح بهیئتی که فالق‌الاصباح که میان آسمانها و زمین‌ها ظاهر است ختم نموده، زینت داده شده است.

بریسمان محکم ورشتهٔ امر محکم و متین من تمسك بجوئید. خـدا بـرای کسیکه میخواهد زبـانهای مختلف را فرا بگیرد، اذن داده تا امر خدا را در شرق وغرب زمین تبلیغ کنند و آنرا میان دولتها و ملتها بروصفیکه دلها بدان‌ها مجذوب و هراستخوان پوسیده‌ای بدان زنده شود یاد کنند.

درنوشیدن شراب و ادب نزد آنها

بر هیچ عاقلی نیست که چیزیرا که عقل را میبرد، بیاشامد و برای او است که هرچیزیکه برای انسان سزاوار است عمل کند نه چیزیرا که هر غافل مریبی مرتکب میشود (از این عبارت مبهم نه حلال بودن فهمیده میشود و نه حرام‌بودن.)

سرهای خودتانرا بتاج امانت ووفا و دلهای خودتانرا برداء تقوی وزبانهای خود را براستی خالص و هیکلهای خودتانرا به نقش‌و نگار آداب زینت دهید.تمام اینها از ملکات خوب انسان است؛ اگر از بینایان باشید.

ای اهل « بهاء » برشتهٔ بندگی‌خدای‌حق‌تمسك بجوئید تا بدین وسیله‌مقامات شما ظاهر شود، اسامی شما ثبت شود و مراتب و اذکار شما در لوح محفوظ بالا برود. برحذر باشید که ساکنین روی زمین شمارا از این مقام عزیز رفیع بازدارند ما شما را در اکثرالواح و در این لوحیکه از افق آن خورشید احکام پروردگار مقتدر حکیم شما آشکارگشته باینها وصیت کرده‌ایم.

در اینکه پسر بزرگ خود عباس را جانشین خود قرار داد

وقتی دریای وصال فرورفت وکتاب مبدأ و مآل درگذشت؛ بسوی کسیکه خدا او را خواسته است و از این اصل قدیم انشعاب یافته رو بیاورید، پس درمردم وکم عقلی آنها نظر کنید که آنچه برای آن‌هاضرر دارد طلب میکنند و آنچه‌برای آنها منفعت دارد ترك میکنند، آگاه باش که آنها از سرگردانانند.

در مذمت و نکوهش او، از آزادی

ما پاره‌ای از مردم را می‌بینیم که آزادی میخواهند و بدان افتخار می‌کنند، آنها در نادانی آشکارند؛ زیرا آزادی بفتنه‌ای منتهی میشود که آتش آن خاموش

شدنی نیست. این چنین محصی علیم‌شما را خبر میدهد. پس دانسته باشید که‌مطالع و مظاهر آزادی، حیوان است. برای انسان شایسته است که تحت قوانینی باشد که او را از نـادانـی خود و از ضرر حیلـه کنندگان حفظ کند. آزادی، انسان را از شئون آداب ووقار خارج میکند. و او را در شمار مردمان پست قـرار میدهد. خلق را نگاه کنید که چاره‌ای برای آنها نیست جز آنکه مانند گوسفندان، شبانـی برای حفظ خود داشته باشند بدرستیکه این هرآینه حق آشکار است. مادر پاره‌ای از مقامات، نه در پاره‌ای دیگر، آنرا تصدیق میکنیم؛ بدرستیکه مااز دانایان میباشیم. بگو: آزادی در پیروی اوامر من است، اگر شما از عارفان باشید. اگر مردم آنچه را که ما از آسمان وحی برای آنها نازل کرده‌ایم پیروی کنند؛ هرآینه خودشان‌را در آزادی محض خواهند یافت. خوشابحال کسیکه مراد خدا را در آنچه ازمشیت مهیمن او برتمام عوالم نازل شده است بشناسد. بگو: آن آزادیکه برای شمانافع است، در بندگی خدای حق است.

کسیکه شیرینی آنرا درك کند؛ آنرا بـا ملکوت آسمانـها و زمینها عـوض نمیکند.

در سؤال کردن، نزد آنها

در « بیان » سؤال کردن بر شما حرام گشته است ولی خدا از این عفو کرد تاآنچه را که بدان احتیاج دارید، سؤال کنید؛ نـه آنچه را که مردانی بیش از شما بدان سخن گفته‌اند (یعنی علوم و معارف سابقین)از خدا بپرهیزید و از پرهیزکاران باشید، آنچه را که در امر خدا برای شما نافع است، سؤال کنید بتحقیق که خدا باب فضل را برساکنین آسمانها و زمینها مفتوح ساخته است.

در تعداد ماهها

تعداد ماهها درکتاب خدا نوزده ماه است که اول آنها باسمی که مهیمن بر

تمام‌عوالم‌است زینت داده شده است (یعنی باسم بهاء)

در دفن مردگان نزد آنان

بتحقیق که خدا بدفن مردگان دربلور و سنگهای قیمتی و چوبهای محکم لطیف و گذاشتن انگشتر نقش‌دار درانگشتان آنها، حکم کرده است بدرستی که او تقدیر کننده علیم است . برای مردان نوشته میشود : «ولله‌ما فی السموات و الارض و ما بینهما و کان‌الله بکل شیئی علیماً» واز برای زنان: «ولله‌ملك السموات والارض بما بینهما و کان‌الله علی کل شیئی قدیراً» اینست آنچه پیش از این نازل شده است و نقطهٔ بیان (یعنی باب) بدان ندا میکندومیگوید: ای محبوب امکان: (یعنی خودش) در اینجا بچیزیکه بوهای خوش الطاف تورا درمیان جهانیان انتشاردهد ، سخن بگو .

ماهمه را خبردادیم که آنچه در «بیان» نازل شده است ، بایك کلمه که از جانب تواست معادل نیست؛ بدرستی که تو بهرچه بخواهی مقتدری . بندگان خود را از فیوضات دریای رحمت خود منع مکن بدرستی که توصاحب فضل عظیمی . بتحقیق که ما آنچه خواست اجابت کردیم ، بدرستیکه او هرآینه محبوب مجیب است .

چیزیکه این هنگام دربارهٔ من از نزد خدا نازل شده است ، برآن نقش میشود ؛ بدرستی که آن شما و برای آنها بهتر است ، بدرستیکه ماحکم کننده‌ایم .

من از طرف خداآمده‌ام درحالی که از غیراو منقطع هستم و باسم رحمن رحیم‌وی مستمسك میباشم .

بسوی وی برمیگردم ؛ این چنین ، خداکسی راکه میخواهد بفضلیکه ازنزد اواست اختصاص میدهد بدرستی که او هرآینه مقتدرقدیر است. اورا درپنج جامه ازحریر یاپنبه کفن کنید و کسی که استطاعت نداشته‌باشد بیکی از آنها اکتفا کند ، این چنین امرازنزد علیم‌خبیر گذشته است .

نقل‌مردگان ازشهر بیش از مسافت یك ساعت برشما حرام است ، او را در

مکان نزدیکی باروح وریحان دفن کنید .

خدا آنچه را در«بیان» درباره تحدید سفرهابدان حکم کرده بود ، برداشت؛ بدرستی که او هر آینه مختاراست ، هرچه بخواهد می کند وهرچه اداره کند، بدان حکم می کند .

بهاء صریحاً ادعای خدائی میکند

ای اهل انشاء ! نداء مالك اسماء را بشنوید ، که ازطرف زندان اعظم‌خود شمارا نداء میکند: که خدائی‌جزمن مقتدرمتکبر متسخر متعالی علیم حکیم نیست، خدائی جز اوکه مقتدربرتمام عوالم است نیست ، اگربخواهد عالم‌را بحکمتی که ازنزد او است می گیرد ،برحذر باشید که دراین امریکه ملاءاعلاو اهل مدائن‌آسمان ازبرای آن خضوع کردند توقف کنید ، از خدا بپرهیزیدوازمحجوبان مباشید . پرده‌ها را بآتش محبت من‌وسبحات را باین اسمیکه مابدان عالم را مسخر کرده‌ایم بسوزانید .

در ترغیب وتحریص وی برساختن دو کعبه و دوقبله در حالیکه بدانها با بیت‌الله‌الحرام مناظره میکند

دردومقام ومقاماتی که عرض پروردگاررحمن شما استقرار یافته است، خانه بلند مرتبه بسازید ؛ این چنین مولای عارفان شما را امر میکند . برحذر باشید که شئونات زمین شمارا ازآنچه بدان امرشدید ازطرف قوی امین آمرشدید بازدارد. درمیان مردم بر وصفی که شبهات کسانیکه وقتی خدا بسلطان عظیم ظاهر میشود ؛ بدوکافر می‌شوند ، شما را منع نکند مظاهر استقامت باشید برحذرباشید که آنچه درکتاب نازل شده است شمارا از این کتابی که بحق سخن میگوید : که‌نیست خدائی جزمن عزیزحمید، بازندارد . باچشم انصاف‌بسوی کسیکه ازآسمان‌مشیت واقتدار آمده است نظر کنید و ازسرکشان مباشید . پس آنچه را که ازقلم بشارت

دهنده به من (یعنی باب) جاری شده است ، درذکراین ظهور و آنچه سرکشان در ایام او مرتکب شده‌اند یادکنید . آگاه باشیدکه آنها اززیان کارانند .

بگو : اگرشما آنچه را ماظاهر میکنیم ادراك نمودید ؛ شما ازفضل خدا سؤال میشوید تا بواسطه احاطه‌اش بر سرائر شما ، برشما منت گذارد ؛ زیرا این عزتی است ممتنع منیع .

ان یشرب کاس ماء عندکم اعظم من انتشربن کل نفس ماء وجوده بل کل شیئی انیاعبادی تدرکون .

(مترجم گوید : این عبارت قابل ترجمه‌نیست من از خوانندگان گرامی تمنادارم آنرا تجزیه وترکیب و معنی کنند تا معلوم شود که بها چه‌قدر بی‌سواد و مهمل گو بوده است . انتهای کلام مترجم.)

اینست آنچه که ازنزد اونازل شده است درحالی که مرا یادنموده است اگر شما بدانید . کسی که دراین آیات تفکرکند و بآنچه از مروارید های مخزونه در آنها مستوراست اطلاع پیداکند ؛ قسم بخدا او ازطرف زندان بوی خوش رحمن را می‌شنود وباقلب خود با اشتیاقی که آسمانها وزمینها نتوانند او را منع کنند ، بسوی اومی‌شتابد .

بگو : حجت وبرهان دراطراف این ظهور گردش میکند ، این‌چنین رحمن آنرا نازل کرده است اگرشما ازمنصفان باشید .

بگو : این روح کتابها است که قلم‌اعلی آنرا منتشر ساخته است وهرکس درانشأ بود مدهوش شد ؛ مگرکسانیکه نسیمهای رحمت من و وزشهای الطاف‌من، که مهیمن برتمام عوالم است، اورا فراگرفت.

ای جمعیت «بیان» (با بیان ازلی را خطاب میکند) از خدا بپرهیزید آنگاه آنچه را درجای دیگرنازل کرده است نظر کنید میگوید : «قبله کسیست که خدااو

۱ــ ایضاً ص۲۸۳

را ظاهرمیکند؛ هرگاه او تغییر کند قبله‌هم تغییرمیکند تااین که برقرار گردد»

(میخواهد بگوید یکروزمن یظهره‌الله صبح ازل بود و لاجرم او قبله بود و اکنون من یظهره‌الله تغییریافته ومن می‌باشم ؛ پس‌من قبله‌هستم . دراین جمله«بهاء» اقرارکرده است که آن من یظهره‌الله که مورد بشارت باب بوده صبح ازل است ولی ادعای تغییر کرده است وچون دلیلی برتغییرجزادعای خود «بهاء» وجودندارد پس لاجرم ادعای او باطل ومردود است . مترجم)

این چنین ازنزد مالك قدر نازل گشته است ؛ زیرا این منظراکبر را خواسته است بیادآورد .

ای قوم ! تفکر کنید واز سرگردانان مباشید ، اگرراو را ازروی هوای نفس خودتان انکار کنید ؛ بچه قبله‌ای رومی‌آورید ؟ ای‌گروه غافلان . در این آیه تفکر کنید آنگاه بخدا انصاف دهید شاید مرواریدهای اسرار را از این دریائیکه باسم عزیزمنیع من بموج درآمده است بیابید.

برای احدی نیست‌که امروز بآنچه دراین ظهور ظاهرگشته است ، تمسك جوید این حکم خدا است پیش ازاین وبعد ازین وبدین صحف اولین زینت‌یافته است این ذکر خدا است پیش ازین و پس‌ازین که دیباچه‌کتاب وجود ، بدان نگارش پیدا کرده است اگرشما ازشعورداران باشید ،این امرخدا است پیش‌ازین وپس ازین ؛ برحذرباشید که‌شما ازکوچکان باشید ، چیزی شما را امروزبی‌نیاز نمی‌کند وبرای کسی‌مفری جز خدای علیم‌نیست .

کسی‌که مرا بشناسد ، مقصود را شناخته است و کسی که بسوی من توجه کند ، بسوی معبود توجه‌کرده است .

این چنین درکتاب تفصیل داده شده است و امراز نزد خدای پروردگار عوالم گذشته است .

کسیکه آیه‌ای‌ازآیات مرابخواند ؛ازبرای او بهتراست ازاینکه کتب اولین وآخرین را بخواند ؛ این بیان رحمن است اگرشما ازشنوندگان باشید ، این حق

علم است اگرشما ازعارفان باشید .

سپس بآنچه درجای دیگر نازل شده است نگاه کنید شاید آنچه را که نزد شمامیباشد واگذارید ؛ درحالیکه بسوی‌خدای پروردگار تمام عوالم رومی‌آورید. میگوید : (یعنی باب) «لایحل الاقتران ان‌لم‌یکن فی‌البیان ان یدخل مـن‌احدیحرم علی‌الاخر ، یملك‌من‌عنده‌الاوان‌یرجع ذالك بعدان یرفع امرمن تظهره بالحق‌اوماقد ظهربالعدل و قبل ذالك فلتقربن‌لعلکم بذکر امرالله ترفعون . (ماهیچ معنائی برای این عبارت نفهمیدیم.)

(مترجم گوید : اصولاً کلمات سید علی محمد باب هیچ معنائی نمی‌تواند داشته باشد ؛ زیراتمام اغلاط واباطیل است و بدین‌جهت ماهم آنرا ترجمه نکرده عین آنرا نقل‌کردیم تاخوانندگانیکه سوادعربی دارند بخوانند وبدانند که این‌مرد چقدر بی‌سواد بوده است .

اینچنین کبوتران برشاخه‌ها بذکر پروردگارشان خوانندگی می کنند خوشا بحال شنوندگان .

ای اهل «بیان» ! شمارا بپروردگار رحمن شماقسم میدهم که در چیزی که نازل‌شده است باچشم انصاف نگاه‌کنید واز کسانی نباشیدکه برهان خدارامی‌بینند وآنرا انکار می کنند ؛ آگاه‌باش که آنها ازهلاك شوندگانند.

بتحقیق که نقطةالبیان (یعنی باب) دراین آیه تصریح نموده که امرمن‌پیش از امر او بالامی‌گیرد ، هرمنصف علیمی بدان گواهی میدهد ، چنانکه می‌بینید که امروز بقسمی بالاگرفته است که جز کسانی‌که دیدگانشان در دنیا پوشیده است و درآخرت برای آنها عذاب‌خوارکننده است، انکار ندارند .

بگو : قسم‌بخدا که من‌هر آینه محبوب او (یعنی‌باب) هستم واکنون آنچه را ازآسمان وحی نازل‌می‌شود میشنود ، و برآنچه درایام اومرتکب شدید نـوحه می‌کند . ازخدا بترسید وازمتجاوزان مباشید .

بگو : ای قوم اگر بدوایمان نمی‌آورید پس بـراو اعتراض نـکنید ، قسم

بخدا آنچه ازلشگرستمکاران برعلیه اواجتماع کرده‌اندکافی خواهد بود.

بدرستی که اوپاره‌ای‌ازاحکام رانازل کرده است تاقلم اعلی‌دراین‌ظهوراعلی جز بر ذکرمقامات عالیه ومنظراسنای وی حرکت نکند.

ماچون خواستیم تفضلی کرده باشیم‌آنها را بحق تفصیل دادیم وآنچه‌راکه خواستیم ازبرای شماتخفیف دادیم بدرستیکه اوهرآینه فضال کریم است.

بتحقیق که او پیش از این شما را خبر داد به آنچه این ذکر حکیم بدان سخن میگوید؛ گفته است: (یعنی باب) وگفتار اوحق است که اودرهرحالی‌سخن میگویدکه: «نیست خدائی جزمن که فرد وواحد و ممتنع و بدیعم.» این از فضل خدا است؛ اگرشما ازعارفان باشید، این از امر محکم واسم اعظم و کلمهٔ علیا و مطلع اسماء حسنای خدا است؛ اگرشما از دانایان باشید، بلکه بواسطهٔ او مطالع ومشارق ظاهرمیشود.

ای قوم درآنچه بحق نازل‌شده است تفکروتدبرکنید و ازمتجاوزان‌مباشید.

درآداب ومعاشرت نزد آنها

با ادیان بروح وریحان معاشرت کنید تابوی خوش رحمن را ازشما بیابند. برحذرباشیدکه تعصب جاهلیتی که میان خلق هست شما را فراگیرد. مبدأ تمام‌آنها خداست وبسوی اوبرمیگردند. زیرا اومبدأ خلق ومرجع جهانیان است.

برحذرباشیدکه هنگام نبودن صاحب خانه، وارد خانه‌ای شوید مگر بعداز اجازه او، درهرحال بامربمعروف تمسك داشته باشید وازغافلان مباشید.

بتحقیق که پاکیزه کردن خوراکی‌ها وغیرآن بدادن زکوة واجب‌شده‌است؛ این چیزی است که نازل کنندهٔ‌آیات دراین ورق منیع بدان حکم کرده‌است.بزودی هرگاه خدابخواهد نصاب‌آنرا ازبرای شماتفصیل میدهد بدرستیکه‌اوبعلمی که نزد اواست‌آنچه رابخواهد تفصیل میدهد؛ زیرا اوعلام حکیم است.

سؤال کردن: یعنی طلب حاجت نمودن، روانیست وکسیکه ازاوسؤال شود عطا کردن بر او حرام است؛ برهر کسی نوشته شده است که باید کسب کند و

کسیکه عاجز باشد، بر وکلا و اغنیاء است که او را بقدر کفایتش اعانت کنند، بحدود وسنت خدا عمل کنید و آنها را حفظ کنید چنانچه چشمهای خودتان‌را حفظ میکنید واززیانکاران مباشید.

بتحقیق که شمادر کتاب (یعنی بیان) ازجدال ونزاع و ضرب و امثال آن از چیزهائی که دلها رامحزون میکند، منع شدید.

کسیکه کسی را محزون کند؛ بر او است که نه مثقال طلا انفاق کند. این چیزیستکه مولای جهانیان بدان حکم کرده است ولی دراین ظهورازشما‌عفو کرده وشمارابه نیکی و پرهیزکاری وصیت نموده است. امریست ازنزد او در این لوح منیر. برای هیچکس راضی نشوید به چیزیکه از برای خودتان راضی نمیشوید، ازخدا بپرهیزید واز متکبران مباشید. تمام شما از آب آفریده شدید و بسوی خاک برمیگردید، درعاقبت امرخودتان فکر کنید وازستمگران مباشید. آنچه راکه سدره ازآیات خدا برشما تلاوت میکندگوش کنید؛ زیرا آن از طرف خدای پروردگار آخرت واولی، هرآینه ترازوی‌هدایت است وبواسطه‌آن نفوس بسوی‌مطلع‌وحی پرواز میکنند ودلهای مقبلان استضائه میکنند.

این حدود خداست که برشما واجب‌گشته است واین اوامرخداست که شما دراوح بدانها مأمورشده‌اید، بروح و ریحان عمل کنید؛ این برای شما بهتراست اگرشما ازعارفان باشید، آیات خدارادرهرصبح وشام‌تلاوت کنید؛ کسانی که‌تلاوت نکنند، بعهد ومیثاق خدا وفانکرده‌اند وکسانیکه امروزازآنها اعراض کنند؛درازل الازال ازخدا اعراض کرده‌اند.

ای بندگان! همه ازخدا بپرهیزید، زیادی قرائت واعمال شب وروز شمارا مغرورنسازد، اگرکسی آیه‌ای ازآیات رابروح وریحان قرائت کند برای او بهتر است ازاین که کتابهای خدای مهیمن قیوم را بکسالت تلاوت کند، آیات خدا را بقدری که شماراکسالت نگیرد تلاوت کنید، چیزی که ارواح شماراکسل وسنگین کند بخود تحمیل نکنید، بلکه چیزیکه‌آن را سبک کند که با بالهای آیات بسوی

مطلع بینات پرواز کند، این نزدیکتر بسوی خدا است اگر شما عقل داشته باشید. آنچه را از آسمان عظمت و اقتدار نازل گشته باولاد خودتان تعلیم کنید تا الواح رحمن را در غرفه‌هائیکه در مشرق الاذکار ساخته شده است با نیکوترین لحنها بخوانند؛ زیرا کسی را که جذبه محبت اسم من فرا گرفت؛ آیات خدا را بروصفی میخواند که دلهای مردمان خواب را مجذوب میکند؛ گوارا باد بر کسیکه شراب حیوان را از بیان پروردگار رحمن باین اسمی که بواسطه آن کوههای بلند متلاشی میشود بنوشد.

درواجب بودن تغییر اثاث خانه درنزد آنها، هرنوزده سال

تجدید اسباب خانه بعداز گذشتن نوزده سال، برشما واجب گشته است این چنین امر ازنزد علیم خبیر گذشته است؛ بدرستیکه او خواسته است که شما راو آنچه نزد شما میباشد لطیف کند، ازخدا بپرهیزید واز غافلان مباشید. کسیکه استطاعت نداشته باشد؛ خدا ازاو عفو نموده است؛ بدرستیکه او هرآینه غفور کریم است. درتابستان همه روز ودرزمستان هرسه روزیکمرتبه پاهای خودتان رابشوئید. کسیکه بر شما غضب کند؛ شما درمقابل با او برفق و مدارا رفتار کنید و کسیکه شما را دفع کند؛ شما اورا دفع نکنید، اورا بخودش واگذارید وبرخدای منتقم عادل قدیر؛ توکل داشته باشید.

بتحقیق که شما از بالارفتن برمنابر ممنوع شدید، کسیکه بخواهد آیات پروردگار خودرا تلاوت کند؛ باید برروی تخت به نشیند وپروردگار خود وجهانیان رایاد کند؛ بتحقیق که خدا ومطلع امرمشرق منیر اورا دوست دارد.

قماربازی وافیون برشما حرام شده است، ای گروه خلق دوری کنید از آنها وازمتجاوزان مباشید. برحذر باشید که آنچه هیکل شما را کسل میکند و به ابدان شما ضرر میرساند استعمال کنید. ما از برای شما نمی‌خواهیم مگرچیزیراکه برای شما منفعت داشته باشد. تمام اشیاء بدین گواهی میدهند اگر شما بشنوید. هرگاه

شما رابه ولیمه‌ها ومهمانیها دعوت کردند، بافرح وانبساط دعوت آنها را اجابت کنید کسیکه بوعده خود وفاکند؛ اوازوعده بعقوبت ایمن خواهد بود.

این روزی است که هرامرحکیمی درآن تفصیل داده شده است، بتحقیق که سرسر بزیرانداختن درمقابل اشاره رئیس ظاهرشد.

خوشابحال کسیکه خدا اورابراقرار بهشش چیزیکه باین الف راست‌مرتفع شده است تأیید کرده باشد. «قد ظهرسرالتنکیس لرمزالرئیس طوبی لمن ایده الله علی‌الاقراربالسته التی ارتفعت بهذه الاف‌القائمه‌الا انه من المخاصین.» (ما معنائی ازاین عبارت نفهمیدیم).

(مترجم گوید: ازعبارات باب وبها نباید انتظار معنی داشت؛ زیرا آنها هم مانند سید کاظم رشتی الفاظی بهم بافته‌اند؛ نهایت سید کاظم چون سواد عربی داشته است، لاجرم عباراتش ازنظرادبی صحیح است ولی این دونفر چون سواد عربی نداشته‌اند ، باین جهت عباراتشان از نظرصناعت لفظی هم غلط و نامربوط است. انتهای کلام مترجم)

آگاه باش که اوازمخلصان است. چه‌قدرازعبادت کننده‌ای که اعراض‌نموده وچه قدرازتارك عبادتیکه اقبال‌کرده ومیگوید: سپاس ازبرای تواست ای مقصود جهانیان (یعنی خود او). بدرستیکه امر بدست خدا است، بهر کس که بخواهد، می‌دهد وازهرکس که میخواهدآنچه را دلهای نهانی می‌خواهد وآنچه‌راچشم‌های اشاره کنندگان بدان حرکت میکنند، منع می کند.

چه قدرازغافلانیکه باخلوص بما اقبال نمودند؛آنها رابرتخت قبول‌نشانیدیم وچه قدرازخردمندانیکه ماآنها رابسوی‌آتش برگردانیدیم؛ عدلی است ازطرف ما بدرستیکه ما ازحکم کنندگانیم.

(مترجم گوید: چون حسینعلی بهاء این‌حقیقت را دانسته بودکه‌مرام ومسلك اودرنزد خردمندان مردود میباشد وفقط افراد بی‌اطلاع وغافلان دعوت او را قبول میکنند باین جهت اوهم فقط غافلان را بر تخت قبول می‌نشانید و خردمندان را

بگمان خودش بسوی آتش می‌فرستاد ولی از نظر خـردمندان آن تختی که «بهاء» غافلان را بر آن می‌نشانید قعر جهنم و آن آتشی که «بهاء» خردمندان را بسوی آن میفرستد اعلی درجات بهشت‌برین است . انتهای کلام مترجم)

بدرستی که او هر آینه مظهر «یفعل الله مایشاء» است ومستقر برعرش «یحکم مایرید» است .

خوشحا بحال کسی که بوی خوش معانی‌را ازاثر این قلمی که وقتی حرکت میکند ؛ نسیم خدارا درآنچه غیراو است انتشارمی‌دهد وهرگاه توقف کند کینونه اطمینان را درامکان ظاهرمی کند ؛ برتراست رحمن پس این‌فضل عظیم‌ظاهرشد.

بگو : بواسطه اینکه‌ظلم را تحمل کرد ؛ عدالت درآنچه سوای اوبودظاهر شدوبواسطهٔ این که ذلت را قبول کرد ؛ عزت خدا میان جهانیان آشکارشد .

برداشتن آلات جنگ ، جـزدرموقع ضـرورت برشما حرام شده است و پوشیدن لباس حریربرای شماحلال گشته است ، بتحقیق که خدا حکم حد را در لباس وریش ازشما برداشته است ، فضلیست از نزد او بدرستی که او هرآینه آمر علیم است.

چیزی راکه عقول مستقیمه انکارنداشته باشد عمل کنید و خـود را بازیچهٔ نادانان قرارندهید . خوشابحال کسی که خود را بهزینت آداب و اخلاق تـزیین کند ، بدرستی که او ازکسانیست که پروردگار خود را بعمل واضح آشکار یاری کرده است.

خانه‌های خدا وبلاد او را تعمیر کنید ، آنگاه اورا ذر آنجاها باآهنگ های مقربان یاد کنید . جزاین نخواهد بود که دلها بزبان تعمیر می‌شود چنانکه خانه‌ها وعمارتها بادست واسباب دیگرتعمیرمی‌شود . مابرای هرچیزی ازنزدخودمان‌سببی قراردادیم ، بدان تمسك‌داشته‌باشید وبرحکیم خبیرتوکل کنید خوشابحال کسی که بخدا وآیات او اقرار کند و باین که او از آنچه می کند سؤال نمی‌شود ، اعتراف داشته باشد ، این کلمه‌ایست‌که خدا آنرا نقش‌ونگار عقاید واصل آنها قـرارداده

است وبدان عمل‌عمل کنندگان قبول می‌شود . این کلمه را پیش‌چشم خودتان قرار دهید تااشارات اعراض کنندگان‌شمارا نلغزاند . اگر حلال شود آنچه درازل‌الازال حرام بوده است یابعکس ، ازبرای کسی نیست که بـراو اعراض کند کسیکه در کمتر ازیك آنی‌توقف کند ؛ از متجاوزان است (باید فوری بدون فکر وتمایل در صحت وفساد آن ، آنرا قبول کند . مترجم)

کسی که باین اصل اسنی ومقام اعلی فائز نگردد ؛ بادهـای شبهات او را حرکت میدهد ومقالات مشرکین اورا منقلب میکند ، کسیکه باین اصل فائزشود؛ باستقامت کبری فائز شده است چه‌قدر این مقام ابهی که بـذکر آن هرلوح منیعی زینت یافته است خوب است ! این چنین خدا چیزی راکه شمارا ازشك وحیرت خلاص کند در دنیا و آخرت شما را نجات دهد ؛ بشما تعلیم میکند بدرستیکه او هرآینه غفور و کریم است .

اواست آن‌کسی که‌پیغمبران را فرستاده و کتابهارا نازل کرده است براینکه خدائی نیست جزمن عزیزحکیم .

بشهر کرمان خطاب میکند

ای زمین «کاف‌وراء» ! ماترا بروصفی که خدا آنرا دوست ندارد ، می‌بینیم وازتوچیزی راکه، کسی جزخدای علیم خبیربآن اطلاع ندارد ، می‌بینیم وچیزی راکه درمیان تو در سر سر می گذرد می‌یابیم، علم‌هرچیزی در لوح نزد ماآشکار می‌باشد ، باین محزون مباش ، بزودی خدا درتو صاحبان قدرت شدید مرا ظاهـر میکند که مرا باستقامتی که اشارات علماآنها را منع نکند و شبهات شکاکان آنها را محجوب ندارد یادکنند . آنها خدا را بـه چشم‌های خود می‌بینند و به‌جانهای خود یاری‌می کنند آگاه‌باش که‌آنهااز راسخانند.

و نیز به علماء اسلام خطاب میکند

ای گروه علماء ! هنگامی که آیات نازل‌شد وبینات ظاهرگردید ؛ ماشمارا

پشت حجابها دیدیم ، این جز چیزعجیبی نیست ، شما باسم من افتخار می کنید و ازخود من ، هنگامیکه رحمن باحجت وبرهان آمد ، غافلید . ماحجاب ها را پاره کردیم ، برحذر باشیدکه مردم را به حجاب دیگری محجوب دارید . زنجیرهای اوهام را باسم مالك انام بشکنید وازفریب دهندگان مباشید .

وقتی بسوی خدا اقبال نمودید ودراین امرداخل شدید ؛ درآن فساد نکنیدو کتاب خدارا بهواهای خودتان قیاس نکنید ؛ این نصیحت خدا است پیش از این و بعد از این . شهداء خدا و اصفیاء وی بدین گواهی مـی‌دهند ، ما همه‌ازبرای آن گواهیم .

دراعتراض وسرزنش برعلمای اسلام بطورعموم وبراصولی محقق شیخ محمدحسن صاحب کتاب جواهرالکلام شهیرخصوصاً

شیخی‌راکه به(محمد قبل ازحسن) موسوم است یادکنید وی از اعلم‌علمای عصرخود است . هنگامی که حق‌ظاهر شد ؛ او وامثال او از آن اعراض کردند و کسانیکه گندم وجوپاك میکردند بسوی خدا اقبال کردند ، او بگمان خودش شب و روز مشغول بنوشتن احکام خدا بود ، وقتی برگزیده آمد ؛ حرفی از وی در او موثرنشد ؛ اگرمفید شده بود ، از روئیکه وجوه مقربان بدان نورانـی گشته است اعراض نمیکرد ، اگر شما بخدا هنگام ظهورش ایمان آورده بودید ؛ مردم از او اعراض نمیکردند وبرماچیزی واردنمیشد که امروز آنرا می‌بینید ، ازخداپرهیزید واز غافلان مباشید . برحذرباشید که اسماء، شمارا ازمالك آن‌ها بازدارد یا ذکری شمارا ازاین ذکرحکیم محجوب سازد .

ای گروه علماء ! بخدا پناه ببرید وخودتان را حجاب میان من و خلق من قرارندهید ، این چنین خدا شمارا موعظه میکند وبعدالت امرمی کند تا اعمال شما نابودگردد درحالیکه شما ازغافلان باشید .

کسیکه ازاین امراعراض کند ؛ آیامیتواند حقی درعالم ابداع اثبات کند ؟ نه‌قسم بمالك ابداع ؛ ولی‌مردم درحجاب آشکارند .

بگو : خورشید حجت میدرخشد وماه برهان برای کسی که درامکان است میتابد ، ازخدا بپرهیزید ای صاحبان بصیرت وانکار نکنید . برحذر باشید که ذکر نبی (ص) شمارا از این خبربزرگ یا ولایت (یعنی ولایت امیرالمؤمنین علی ع) شمارا ازاین ولایت مهیمن برجهانیان بازدارد ، هراسمی بگفتهٔ او خلق شده است وهرامری بامرمحکم عزیز منیع او بستگی دارد .

بگو : این روزی است که درآن جز نفس او که مهیمن جهانیان است یـاد نمی‌شود .

این امریست که آنچه نزدشما است از اوهام وتماثیل ازآن مضطرب است، ماازشماکسی را می‌بینیم که کتاب را میگیرد وبدان برخدا استدلال میکند؛چنانکه هرملتی بکتاب خود برخدای مهیمن قیوم استدلال میکند .

بگو: قسم بخدای حق که امروز کتابهای عالم و نوشته‌هائی که در آنست شمارا بی‌نیازنمیکند ؛ مگراین کتابیکه درخطب ابداع سخن‌میگوید که : خدائی نیست‌جزمن علیم‌حکیم .

ای‌گروه علماء ! برحذرباشیدکه سبب اختلاف در اطراف شوید چنانکه در ابتدای امرعلت اعراض شدید ، مردم رابراین کلمه‌ایکه ریگها بدان فریاد میکنند جمع کنید ، ملك‌برای خدای مطلع آیات‌است ؛ این‌چنین خداشما را موعظه‌میکند درحالیکه این فضلیست ازنزد اوبدرستیکه اوغفوروکریم است .

دراعتراض وسرزنش وفحش به‌عالم‌مدقق حاج محمدکریم‌خان کرمانی زعیم‌طائفه شیخیه‌و مورداعتماد جمعیت آنها وصاحب کتاب فصل‌الخطاب‌وارشادالعوام وغیره

کریم رایادکنید هنگامیکه ماورا بسوی خدا دعوت‌کردیم وبعد ازآنکه‌ما

آنچه راچشم برهان درامکان بدان روشن بود بسوی وی فرستادیم و حجت‌خدا ، برهر کسیکه درآسمانها وزمینهابود ،تمام شد او بواسطه پیروی هوای خویش تکبر ورزید ، مابسبب فضل‌غنی متعال او را امر باقبال نمودیم واو ، در حالیکه به‌پشت برگشته بود، ازمااعراض کرد تااینکه‌زبانیه‌عذاب بواسطه عدل‌خدا ، اورافراگرفت ومامشاهده میکردیم.

حجاب را بروصفیکه اهل‌ملکوت صدایش را بشوند، پاره‌کن؛ این امرخدا است‌پیش از این و بعد ازاین،خوشابحال کسی که‌به‌آنچه بدان‌مأموراست عمل کند، وای بحال ترك کنندگان، مادر ملك جز ظهور خدا و سلطنت وی را نمیخواهیم و کافی است‌که خدا گواه برمن باشد، ما درملکوت جز برتری امر خدا را نمیخواهیم وکافی است که خدا وکیل برمن باشد، ما در جبروت جزذکر خدا و آنچه از نزد او نازل شده است، نمیخواهیم وکافی است‌که خدا یاور ما باشید.

خطاب او بعلماء امتش یابندگانش یا مخلوقاتش چنانکه ادعا کرده است

ای‌گروه علماء « بهاء » ! قسم بخدا شما موجهای دریـای اعظمید، ستارگان آسمان فضلید و پرچم‌های نصرت میان آسمان وزمینها هستید، شما مطلع استقامت در میان خلقید و مشارق بیان از برای هر کسی در امکان است، میباشد.

خوشا بحال کسی‌که بسوی شما اقبال کند، وای بحال اعـراض کنندگان از شما . برای کسی‌که از دست الطاف پروردگار رحمن خود از شراب حیوان نوشیده است سزاوار است که مانند شریان، در جسد امکان نبض بزند تـا عالم و هر استخوان پوسیده‌ای بدین واسطه بحرکت درآید.

ای اهل انشاء ! هرگاه کبوتر پرواز کند و بسوی مقصد اقصای اخفی توجه کند، شما در چیزیکه از کتاب نشناخته‌اید، بشاخه منشعب ازاین اصل‌قدیم رجوع کنید (مقصودش از کبوتر خوداو است و از شاخه فرزندش عباس است) (مترجم گوید- عبارت از نظر ادبی غلطهای فاحش داشت ولی چون مقصودش معلوم بـود؛

صحیح ترجمه کردیم. م)

ای قلم اعلی ! باذن پروردگار خالق آسمان برروی لـوح حرکت کـن ، آنگاه وقتی را یادکن که مطلع توحید مکتب تجدید را قصد نمود؛ شاید مردمـان آزاد، بقدر ته سوزنی، باسرار پروردگار عزیز علام تو که پشت پرده‌ها قرار دارد، مطلع شوند. بگو : ما هنگام غفلت ممکنات در مکتب معانی و تبیان داخل شدیمو آنچه را رحمن نازل کرده بود، مشاهده کردیم و آنچه را از آیات خدای میهیمن قیوم برای من هدیه شده بود، قبول کردیم و آنچه را لوح بدان گواهی داده بود، شنیدیم ؛ بدرستیکه ما مشاهده کننده‌ایم . ما آنرا بامریکه از نزد مـا است اجابت کردیم؛ بدرستیکه ما امر کننده‌ایم.

ببابیان ازلی خطاب میکند

ای پیروان « بیان » ! ما هنگامی که شماخوابیده بودید، در مکتب خداداخل شدیم و زمانی که شما خواب بودید لوح را ملاحظه کردیم، قسم بخدای حق پیش از نازل شدن آن، ما آنرا قرائت کردیم؛ و حال‌آنکه شما غافل بودید. وقتی شما، در اصلاب بودید ما احاطه پیدا کردیم؛ این ذکر من است که باندازه شما، نه به اندازه خدا است. آنچه‌در علم خدا است بدین گواهی میدهـد اگـر شما معرفت داشته باشید. زبان خدا بدین گواهی میدهد اگر شما بفهمید. قسم بخدا اگر پـرده برداشته شود؛ شما مدهوش میشوید. برحذر باشید که درباره خدا و امر او مجادله کنید؛ بدرستیکه او بروصفی ظاهر شده است که برگذشته و آینده احاطه دارد، اگر ما در اینجا بزبان اهل ملکوت سخن بگوئیم؛ هرآینه میگوئیم: خدا ایـن مکتب را پیش از خلقت آسمانها و زمین آفریده است وما پیش از متصل شدن کاف بهرکن خود نون (یعنی کن) در آن داخل‌شدیم.

این زبان بندگان من در ملکوت من است.

درآنچه زبان اهل‌جبروت‌من، بدان‌سخن میگوید وبه‌آنچه‌ما آنهارا از پیش

خود تعلیم نمودیم و آنچه در علم خدا مستور است و آنچه زبان عظمت و اقتدار در مقام محمود بدان سخن میگوید، تفکر کنید. این امری نیست که شما بـاوهام خودتان با آن بازی کنید و این مقامی نیست که هرجبان موهومی در آن داخل شود.

قسم بخدا اینجا جولانگاه مکاشفه و انقطاع و میدان مشاهده و ارتفاع است در این جا جز سواران رحمن، که امکان را پشت سرانداختهاند، نمیتوانند جولان کنند؛ آنها در روی زمین و در مشارق اقتدار، میان جهانیان انصار خدا هستند. بر حذر باشید که آنچه در بیان است، شما را از پروردگار رحمن خود باز دارد،قسم بخدا که آن برای ذکر من نازل شده است؛ اگر شما معرفت داشته باشید. مردمـان خالص از آن درك نمیکنند مگر بوی خوش محبت و اسم مـرا که برهر شاهـد و مشهودی مهیمن است بگو : ای قوم ! بهآنچه از قلم اعلای مـن نازل شده است ، توجه کنید بشرطی کهاگر بوی خوش خدا را از آن یافتید؛ اعراض نکنیدو خودتان را از فضل و الطاف خدا منع نکنید. این چنینخدا شما را نصیحت می کند؛ زیرا او هرآینه ناصح علیم است. آن چه را که از بیان نفهمیدید از خـدا ، پروردگار خودتان و پروردگار پیشینیان، (یعنی خودش) سؤال کنید؛ زیرا او اگر بخواهـد؛ آنچه در آن نازل شده است و آنچه از مرواریدهای علم و حکمت در دریا مستور است، ازبرای شما بیان می کند، بدرستی که او هرآینه مهیمن است بر اسماء؛ نیست خدا بجز او که مهیمن قیوم است.

بتحقیق که نظم از این نظم اعظم مضطرب گشته و ترتیب بواسطه این امر بدیعی که، چشم ابداع شبیه آن را ندیده است، مختلف شده است.

در دریای بیانمن فرو روید، شایدبآنچه درآن است، از مرواریدهایحکمت و اسرار مطلع شوید. برحذر باشید که در این امـری که سلطنت و اقتدار خـدا را ظاهر می کند، توقف کنید. با صورتهای سفید بسویآن بشتابید. این دین خدا است پیش از این و بعد از این . کسی که بخواهد قبول می کند و کسی که نخواهـد، پس خدا از جهانیان بی نیاز است.

بگو این از برای هر کسی که در آسمان‌ها و زمین است، ترازوی هدایت و برهان اعظم است اگر شما معرفت داشته باشید. بگو بواسطه این هر حجتی در اعصار ثابت می‌شود اگر شما یقین داشته باشید. بگو بواسطه این هر فقیری غنی و هر عالمی تعلم می‌کند و کسی که طالب صعود باشد، بسوی خدا عروج می‌کند؛ برحذر باشید که در آن اختلاف کنید، در امر پروردگار عزیز و دود خود مانند کوهها، ثابت باشید.

به برادرش میرزا یحیی صبح ازل که اکنون در «ماغوسا» واقع در جزیره قبرس زندانی میباشد خطاب میکند

بگو: ای مطلع اعراض اغماض را واگذار، پس میان خلق بحق سخن بگو. قسم بخدا بواسطهٔ آن‌که تو را می‌بینم که بهوای خود اقبال کردی و از کسی که تو را آفریده و آفرینش تورا کامل ساخته است، اعراض نمودی، اشگهای من بر گونه‌هایم جاری گشته است. فضل مولای خود را یاد کن که ما تو را در شبها و روزها برای خدمت بامر تربیت کردیم. از خدا بپرهیز و از توبه کنندگان باش. فرض کن امر تو بر مردم مشتبه شد، آیا بر خودت هم مشتبه میشود؟ از خدا بترس پس وقتی را یاد بیاور که نزد عرش (یعنی جلو او) ایستاده بودی و من آنچه را از آیات خدای مهیمن مقتدر قدیر بر تو القاء کردم مینوشتی، برحذر باش که عصبیت تورا از ناحیه احدیت باز دارد، بسوی او توجه کن و از اعمال خود مترس؛ زیرا او به فضل خودش هر کسی را بخواهد می‌آمرزد، نیست خدائی مگر او که غفور کریم است.

ماتو را برای خدا نصیحت می‌کنیم، اگر اقبال کنی به نفع خودت می‌باشد و اگر اعراض کنی؛ پروردگار تو از تو و از کسانی که تو را بوهم پیروی می‌کنند بی‌نیاز است.

خدا کسی را که تو را اغوا می‌کرد گرفت، پس در حالی که خاضع و

خاشع و متذلل باشی بسوی او برگرد ، او سیئات ترا می‌پوشاند بدرستیکه پروردگار تو تواب عزیز رحیم است، این نصیحت خدا است اگر شنوندگان باشی، این فضل خدا است اگر تو ازاقبال کنندگان باشی، این گنج خدا است اگر توازعارفان باشی.

این کتابیست که مصباح قدم از برای عالم و صراط اقوام او در میان جهانیان است.

بگو : او مطلع علم خدا است، اگر شما بدانید . و مشرق او امر خدا است ، اگر شما بشناسید. بر حیوان چیزی را که نمی‌تواند ببرد تحمیل نکنید ما شما را ازاین‌کار درکتاب نهی بزرگی کردیم، مظاهر عدل و انصاف درآسمانها وزمینها باشید.

در دیه مقتول بخطا

کسی که نفسی را از روی خطا بکشد پس براو دیه‌ایست که بایدآنرا باهل آن تسلیم کند و آن صد مثقال طلا است. بآنچه درلوح بدان امرشدید عمل کنید و ازمتجاوزان مباشید.

در تحریص بابیان وامر آنهاکه زبان وخطی مخصوص بخودشان اختیار کنند

ای اهل مجالس درشهرها! زبانی اززبانها را اختیار کنید که هر کسی برروی زمین بدان سخن بگوید وهمچنین ازخطوط.

بدرستی که خداآنچه رابشما نفع میرساند و ازغیر خودتان بی‌نیاز می کند، ازبرای شما بیان میکند بدرستی که اوهرآینه فضال علیم خبیراست. این سبب اتحاد است اگرشما بدانید وعلت بزرگ اتفاق وتمدن است اگرشعورداشته باشید.مااین دوچیزرا دوعلامت بلوغ عالم قراردادیم:

اول اساس اعظمست که درالواح دیگر نازل کردیم.

ودوم دراین لوح بدیع نازل شده است.

بتحقیق که آشامیدن افیون بر شما حرام گشته است ، ما شما را در کتاب ازاین، نهی عظیم کردیم، کسی که آنرا بیاشامد، اواز من نیست از خدا بپرهیزید ای صاحبان عقول.[۱]

۱ــ ص ۲۹۵ همان منبع

از خاطرات صبحی: . . . . . . درپاداش این نکوگوئی انگلستان عبدالبهاء را بنشانی سرافراز کرد.

بهمراهی این نشان پاینام «سِر» را نیز بعبدالبهاء دادند وعبدالبهاء که تا آنروزدرمیان مردم آنجا به‌عباس‌افندی نامور بود به‌سِرعباس‌شناخته شد. روزی به‌یاد دارم که در طبریا بودیم (شهری است درکنار دریاچه‌آب شیرین و بیشتر مردم آنجا یهودی هستند) عبدالبهاء ومن سواره ازخیابانی که آنرا داشتند سنگ‌فرش میکردند میخواستیم بگذریم نگهبان خیابان دست بلند کرد که از اینجا نگذرید عبدالبهاء بتازی گفت، من سِرعباس هستم. نگهبان گفت: پس بیشتر از هرکسی باید قانونرا نگهدارید.

«نشان و پاینام گرفتن عبدالبهاء سخن‌ها بمیان آورد گروهی این کار را پسندیده نمیدانستند وخرده‌گیری میکردند که مرد خدائی نباید در پی این خودنمائیها وچون پس ازفیروزی در جنگ انگلیسیها به‌چندتن از بزرگان مسلمان آن‌دوروبرنشان وپاینام دادند وهیچیك نپذیرفتند همسنجی آنها باعبدالبهاء بیشترزبان‌زد شده بود میگویند برای شیخ‌محمودآلوسی مفتی بغدادهم انگلیسها نشان فرستادند ولی باز گرداند وگفت: من زیربار سپاس دیگران نمی‌روم و از این‌رو در نزد مردم بویژه مسلمانان بسیار گرامی‌شد.

«شبی گفتگو از نشان دادن انگلیسها بمیان آمد عبدالبهاء گفت: عثمانیها هم برای من نشان فرستادند ولی من پس‌از پذیرفتن بدیگران بخشیدم. این گفتگودر انجمن همگانی نبوددرمیان‌چندتن ازویژگان‌بود.»[۱]

۱ـ بنقل از صفحات ۱۳۸ـ۱۳۷ صبحی، پیام پدر

ارزیابی گفته های باب و بهاء

یکی‌ازکارهای بزرك دین نبرد با گمراهیهای زمان وبرانداختن آنهاست که راه‌رابرای‌پیشرفت‌خود صاف گرداند. گمراهیهای زمان‌بهاءالله شیخیگری وعلی‌اللهیگری وفلسفه وخراباتیگری و مانند اینها بوده که او بهیچ یك نپرداخته بجای خودکه از همه آنها سود جسته. اگر راستی را بخواهید اواین‌گمراهیها را درهم‌آمیخته ویك‌گمراهی نوین پدیدآورده. این مرد برای راهنمایی یابرانگیختگی مایه‌ای با ما نمی‌شمارده و درباره پیغمبراسلام چنین می‌پنداشته‌که برخاسته وآن آیه‌ها را ساخته ومردم را بسرش گردآورده. اینست برای خود نیز بیش‌از این بایا نمی‌شمارده که دربرابر قرآن‌کتابی پدیدآورد وآیه‌هایی همچون آیه‌های او بباقد. همین را بس می‌شمارده. اینست پیاپی فشار می‌آورد که چرا بمن «ایمـان» نمی‌آورید؟!.. چرا مرا بخدایی نمی‌پذیرید؟!..

از ناآگاهی این نمیدانسته که پیغمبر اسلام با یك مایـه خدایی برخاست وراز کاراونبرد با بت‌پرستی و کوشش به‌برانداختن آن‌گمراهی و بازنمودن‌آمیغهای زندگانی می‌بود. وگرنه‌ازتنهاآیه سرایی کاری‌پیش

نرفتی وسودی بر نخاستی.

یك چیز شگفت اینست که بهاء در برابر اسلام بماننده سازی پرداخته. باین معنی که در برابر قرآن اقدس را گزارده، در برابر مکه خانه شیراز یا بغداد را پدیدآورده، نماز وروزه را برویه دیگر انداخته،در برابر گنبدها که پرستشگاه شیعیانست گورخودرا «زیارتگاه» گردانیده همچون شیعیان «زیارتنامه» ساخته ، همچون آنان دعاهائی برای خواندن پدید آورده . از هر باره بآن کوشیده که یك دستگاهی همچون اسلام پدید آورد.

با این حال بهاییان امیدمندند که دین بهاءالله جهان را خواهد گرفت. چاره دردهای جهان را جز «نشرتعالیم جمال مبارك» نمی‌شمارند. یك چیزشگفت آنکه بارها دیده‌ام می آیند و بامن گفتگو کرده می گویند: «این سخنانی که شما می گویید همه را جمال مبارك گفته». دروغ باین بزرگی را بروی من می گویند. روزی بیکی گفتم: «مثلا من درباره خرد یاوران سخنان بسیاری گفته ودر برابر فلسفه مادی ایستاده بادلیلهای استوار معنی خردوان وبودنآنها راباز نموده‌ام. آیا بهاء الله دراین باره سخنانی گفته؟!..» چون پاسخی نمی‌داشت بخاموشی گرایید.

سوم: یك کار بسیارزشت بهاء الله نام خداییست که بروی خود گزارده درآغاز اقدسش دراین باره چنین می گوید:

ان اول ماکتب الله علی العباد عرفان مشرق وحیه ومطلع امره الذی کان مقام نفسه فی عالم الامر والخلق من فاز به قد فاز بکل الخیر والذی منع انه من اهل الضلال ولو اتی بکل الاعمال.

می گوید: نخست چیزیکه خدابیندگان خود بایا گردانیده شناختن منست که از سوی او فرهش (وحی) آورده‌ام ودر آفریدن جهان و در گردانیدن آن جانشین خدابوده‌ام.

از این جمله‌ها پیداست که آنچه بهاء را باین بیشرمی وا داشته شیخیگری می‌بوده. چنانکه گفتم شیعیان «چهارده معصوم و بستگان ایشان را دست اندر کارهای جهان و یاوران خدا می‌پندارند. شیخ احمد دراین باره یك گام دیگری برداشته آشکاره میگوید: جهان را امامان آفریده‌اند، روزیّ را بمردم آنان میدهند، رشته همه کارها در دست ایشانست. بهاء که بدعوی «من یظهره اللهی» برخاسته‌وخود راپیغمبربزرگی شناخته نخواسته ازامامان پسترماند وپست‌ترباشد. اینست نام خدا بخود بسته میگوید: من جانشین خدا در آفریدن جهان بوده‌ام.

این نمونه‌ایست که چگونه این مردجزدرپی‌مانندسازی‌نمی‌بوده وهرچه دردیگران می‌دیده می‌ربوده وبخود می‌بسته. این نمونه‌ایست که چگونه از ناآگاهی و نافهمی معنی خداور از خداشناسی را نمی‌دانسته. چنانکه بارهاگفته‌ایم داستان خداشناسی آنست که ما می‌بینیم این جهان میگردد، ولی این گردش ازخود او نتواند بود. می‌بینیم که آدمیان باین جهان بی‌اختیارمیآیند وبی‌اختیار میروند. اینها رادیده میگوییم این‌جهان راگرداننده‌ای هست و آدمیان را باین جهان آورنده و برنده‌ای می‌باشد. آنچه ما را وا داشته بهستی خدا خستوان باشیم اینست. پس چه اندازه خنکست که یکی‌از آن‌آدمیان سر برآورد و بگوید: آن خدا که شما باور میدارید منم.

چه اندازه خنکست که میرزا حسینعلی درمانده که درتهران از ترس جان بابی‌بودن خود را انکارمیکرد بگوید من خدایم واین‌جهان را من‌آفریده‌ام. چه اندازه خنکست که بهاء که درادرنه ازدست میرزایحیی و پیروانش به‌تنگنا افتاده گاه میخواست ببرادرش زهرخوراند و گاه پیروان او را به «مباهله» می‌خواند بیکبار آنها رافراموش کند وآوازبرآورده

بگوید: رشته کارهای‌جهان در دست منست.

از چیزهای شگفت لقبهاییست که بهاییان بسید باب و به بهاء و عبدالبهاء میدهند. مثلا باب را «نقطه اولی، رب‌اعلی، جل‌اسمائه‌الحسنی بماوبهاء را «جمال اقدس ابهی، جل ذکره‌الاعلی، وعبدالبهاء را «غصن‌الله‌الاعظم، سرالله‌الاکرم، روحنالعظمة‌الفد» ومانندا‌ینها یادمیکنند. اگر نیك بنگرید همهٔ اینها رابجایگاه خدائی میرسانند.

چهارم: میرزاحسینعلی برای پیغمبری خود دلیلی نیاورده‌وراستی آنست‌که دلیلی نداشته وزورش جزببافندگی نمیرسیده چنانکه گفتیم در پنداراو پیغمبراسلام باسرودن‌آیه‌هاکار خود راپیش‌برده بود. اوهم بایستی آیه سراید وبدلیل دیگری نیازنمیبود.

ولی میرزا ابوالفضل گلپایگانی که در میان بهاییان دانشمندی می‌بوده وچنین خواسته که کتابی با دلیل نویسد در این زمینه بدشواری افتاده. زیرا دلیلی نیافته.

مسلمانان نشان راستگویی یك برانگیخته راکارهای نتوانستنی (معجزه) شمردندی ولی از بهاءکه هنوز زنده میبود و مردم میدیدند که معجزه‌ای نمی‌تواند داستان‌هـائی نتوانستندی نوشت: از اینرو میرزا ابوالفضل هوش خود راتیزگردانیده وبیکرشته سخنان نیمه راست ونیمه دروغ پرداخته.

•باین معنی آیه‌هائی‌را ازقرآن نشان داده‌که هرزمان‌که ازپیغمبر نتوانستنی‌خواسته‌اند ناتوانی‌نموده وبیزاری برجسته سپس‌درباره‌بهاءالله بدلیل تراشی‌هائی برخاسته وچنین گفته: چهار چیز دلیل راستگوئی یك برانگیخته باشد: نخست دعوی‌کردن، دوم شریعت‌گزاردن، سوم‌سخنش درمردم هناییدن (نفوذ)، چهارم بروی دعوی پایدارماندن.

ولی این گفته میرزا ابوالفضل راست نیست و این چیزهانشان

راستگوئی یك برانگیخته نتواند بود. زیرا دعوی را هرکس تواند کرد و «شریعتی» را هر کسی تواند گذاشت. اما هنابیدن سخن یا بگفته‌خودشان نفوذ: نخست دانسته نیست اگر در چندتن هناید بس تواند بود. آنگاه این هنابیدن ونهنابیدن پس‌از دیرگاهی دانسته خواهد شد باید دیرزمانی بگذرد تا دیده شود که آیا مردم میگروند و سخنانش را میپذیرند یا نه. کسیکه امروز برخاسته و خود را برانگیخته میخواند امروز دلیلش چیست؟!.. آیا با چه دلیلی مردم او را بپذیرند؟!

آمدیم بسرپایداری، این‌نیز بتنهائی دلیل راستگوئی نتواندبود زیرا گاهی دروغگو نیز بسرسخن خود پافشاری نماید. آنگاه اگر در برانگیختگی پایداری شرطست باب و بهاء هیچیکی راستگو نبوده‌اند زیرا باب بارها پشیمانی نموده از دعوی‌های خود بیزاری جست. بهاء نیز در تهران بابی‌بودن خود را انکار کرد. آنگاه در عکا بشیوه (تقیه راه رفت وخود را مسلمان نشان داد.

« ... فردای آنروز که آدینه بود بگرمابه رفتیم و پیش از نیمروز از گرمابه بدرخانه‌آمدیم دیدیم عبدالبهاء سوارشده و بمسجد میرود کرنش کردیم پاسخی گرفتیم سپس گفت: از شما پرسیدم گفتند بگرمابه رفته‌اید. عبدالبهاء روانه مسجد شد. ما دانستیم از روزیکه بهاء و کسانش را بعکا کوچاندند روش وآئین مسلمانی را مانند نماز و روزه نگه میدارند و خود را بمردم مسلمان می‌شناسانند و پیرو روش حنفی مینمایند و هر آدینه عبدالبهاء بمسجد میرود و پشت سر پیشوای مسلمانان مانند دیگران نماز میخوانند. به‌نقل از صبحی پیام پدر

این نمونه‌ای ازنافهمی بهاییان است که نمیدانند راست ودروغ یك برانگیخته را از چه راه شناسند.

دراین‌باره هم ما درجای دیگری بسخن گشاده و درازی‌پرداخته معنی برانگیختگی و نشان راستگوئی آنـرا باز نموده‌ایم در اینجا باید بکوتاهی نوشته درگذریم.

نشان راست‌گویی یك برانگیخته هم خود او و گفته‌ها و کرده‌هایش میباشد. برانگیختی نه چیزیست که دروغ بردارد. برانگیختگی برای خوش‌خوردن و خوش‌خفتن و یاوه‌بافتن نیست که هرکسی تواند. یك برانگیخته باید باهمه‌گمراهیها نبردآغازد و بی‌پایگی هریك ازآنهارا روشن‌گردانـد، و آنگاه یکشاهراهی برای زنـدگانی نشان دهد. چون داور نیك وبد وراست وکج خرد است یك‌برانگیخته باید هرچه میگوید باخرد راست آید.

کسی اگـر چنین بود راستگوست و کاری از پیش تواند برد، وگـرنه دروغگوییش بآشکار افتاده رسوا خـواهد شد . اینست نشان راستگویی یك برانگیخته وبهمین نشانست‌که بایدگفت: باب وبهاء جز دروغگویانی نبوده‌اند. زیراگـذشته از اینکه با هیچ‌گمراهی بکوشش نپرداخته و هیچ نـادانسته‌ای را دانسته نگردانیده‌اند آن یکی بیخردانه دعوی مهدی‌بودن کرده، عربیهای غلط‌بافته، سخنان پوچی‌گفته این‌یکی لاف خـدایی‌زده، غلطبافیهای پوچ بسیارکرده، زیارتنامه ساخته،که همه اینها از خرد دور است.

بـاب و بهاء در قانونگزاری (یـا بگفته خودشان: احکام) نیز بیخردیهای بسیاری ازخود نشان‌داده‌اند. نوشته‌های باب چندان‌بیخردانه است کـه چنانکه‌گفتیم ناچار شده‌اندکـه آنها را ازمیان برند و از مردم پوشیده دارند، و من نیاز نمی‌بینم دراینجا ازآنها سخن رانم. اما ازبهاء یك نمونه یاد می کنم:

یکی از نوشته‌های بهاء لوحیست که بنام احمد نامی نوشته و درآنجا چنین گفته:

فاحفظ یا احمد هذااللوح ثم‌اقرأه فی‌ایامك ولاتکن من‌الصابرین فان‌الله قدقدرلقارئها اجرمأة شهید.

معنی آنکه: «ای احمد لوح را از بر کن و در روزهایت آنرا بخوان و نشکیب. زیرا خدا بخواننده آن مزد صد شهید نوشته.

«شهید» در زبان اسلام کسی راگفتندی که در راه خدا (یا بهتر گوییم، درجنگهای اسلامی) کشته شود. چنین کسی چون‌کارش سخت و خودجانبازی می‌بود و از آنسو نتیجه بزرگی از آن کار بدست‌آمدی، اسلام باو ارج نهاد و مزدهای بزرگی درنزد خدا نوید داده.

بهاء می‌گوید: هرکس یکبار این لوح را بخواند خدا باو مزد صد شهید خواهد داد، نخست باید پرسید چرا؟!. مگر خواندن یك‌لوح چه سختی می‌دارد یا نتیجه بزرگی از آن برمی‌آیدکه چنین مزد بسیار بزرگی بخوانندهٔ آن داده شود؟!. آیا چنین سخنی ازکسی که بدعوی برانگیختگی برخاسته بود نشان‌هوسبازی و بیخردی نیست؟!. دوم چنین سخنی از یك بنیادگزاردین ریشه دین‌خودرا کندنست. چه‌درجاییکه مردم توانند با خواندن یك لوحی مزد صد شهیدگیرند و در زندگانی آینده جایگاه بسیاربلندی یابند چه نیاز دارندکه بکارهای نیك دیگر بپردازند که از بدیها وگناهها پرهیزند؟!.

بهاییان بکسانیکه درجنگهای بابیگری در مازندران و زنجان و دیگرجاهاکشته شده‌اند ارج بسیار می‌گزارند. ولی بایدگفت: آنکسان فریب‌خورده و زیان بسیار برده‌اند. زیرا بیچارگان پس از آنکه جنگها کرده و آدمهاکشته و خودکشته شده‌اند یك شهید بیشتر نبوده‌اند و مزد یك شهید بیشتر نخواهند دریافت ، ولی فلان جوان خوشگذران بهایی

هرروزی یکبار لوح احمد خواهد خواند و هنگامی که پیرشود و بمیرد مزد صد هزارها شهید را خواهد یافت.

اینسخن از بهاء مانند آنست که کسی کارخانه‌ای برپاگرداند و به‌کارگران مزدهایی دربرابر کارشان پـردازند. ولی یکروزهم هوس به سرش زده یکرباعی بسازد و بشاگردان آگاهی دهد کـه هر کسی که این رباعی مرا ازبردارد وبیاید درجلو من بخواند مزد صدکارگر باوخواهم داد پیداست که این آگهی درکارخانه را خـواهد بست. زیرا کارگران بجای آنکه هشت‌ساعت باسختی بکوشندومزد یك کارگربگیرند هرزمان که خواستند بنزد آقای کارخـانه‌دار رفته ربـاعی او را خوانده مزد صد کارگرگرفته پی خوشیهای خود خواهند رفت.

درهمان لوح احمد سوگندبخدامی‌خوردکه اگرکسی درسختی باشد و یا دچار اندوهی‌گردد و این لوح را بخواند خدا او را ازسختی و از اندوه رهاگرداند. بیگمان اینرا به پیروی از «حدیث‌کساء» شیعیان گفته. کسی که خود را خدا میخوانده ومیگفته جهان را من آفریده ومن میگردانم این اندازه ازجهان و ازآیین‌گردش آن آگاه نمی‌بودکه‌بداند باخواندن لوح احمد یـا حدیث‌کساء کسی از سختی یا از اندوه بیرون نیاید. بداندکه چاره سختی یا اندوه را باید از راهش کرد.

یك نمونه دیگر از مانندەسازی‌هـای بیخردانهٔ بهاء دعاهاییست که بپیروی از دعاهای مسلمانان ساخته. مثلاً در پیش مسلمانان دعـای «بك‌یاالله» می‌بوده این دربرابرآن یك دعای بسیاردرازی ساخته، دعائی که بیخردی وخداناشناسی وغلطبافی او را دریکجا نشان میدهد. برخی از تکه‌های آنرا درپایین می‌آوریم.

بك یا علی بك‌یاوفی بك یابهی‌انت‌الکافی وانت‌الشافی وانت الباقی یاباقی.. بك یاکاشف بك یاعاطف انت‌الکافی وانت‌الشاقی وانت

الباقی بك یا جانُ بك یا جانان بك یا ایمان انت الکافی وانت الشافی وانت الباقی یا باقی...: بك یا تأئب بك یانائب بك یازادب انت‌الکافی وانت الشافی وانت الباقی یـا باقی... یـا قاتل عشاق یاواهب فساق یا کافی.. بان تحفظ حامل هذه‌الورقه المبارکة ثم‌الذی یلقی علیها ثم‌الذی یمرفی حول بیت‌التی هوفیها ثم‌اشف بهاکل مریض و علیل وفقیر..

مرد بیخرد پس از آنکه دویست‌بار بخدا سوگند میدهد و صد نام چرند بروی او می‌گزارد درپایان چنین می‌خواهد که با خود دارنده این دعا وخواننده آن وکسی راکه از پیرامون خانه‌ای گذردکه این دعا در آن خانه بـاشد، نگهدارد ـ از چه نگهـدارد؟!. بگفته عـامیان «آن سوگندت که میدهی و این کارت که میفرمایی!».

در اینجاست کـه دوبـاره بسخن خـود بازگشته می‌گـوییم: برانگیختگی از خدا نچیزیست که دروغ بردارد. کسیکه بدروغ خودرا برانگیخته خواند وبکاربرخیزد بدینسان رسواگردد و دروغش آشکار شود. آیا بـرای این چرندبافیها و بیخـردیهاست کـه خدا برانگیخته برمیانگیزد؟!..

پنجم: چنانکه‌گفتیم باب که درنوشته‌های خود یادمن‌یظهره‌الله کرده ازگفته‌هایش چنین پیداست که پیدایش او درآینده دوری‌خواستی بود.

باب کـه با رنج وگزند بسیار دینی بنیاد نهاده وشریعتی‌گذارده بود امید میداشته‌کـه سالها دین او برپـا وشریعتش روان خواهد بود و پادشاهان از میان پیروان او خواهند برخاست. ولی دیده شدکه همانکه باب کشته‌گردید کسانی به دعـوی من یظهره‌اللهی برخاستند و سرانجام میرزا حسینعلی برخـاسته بهمان دعوی بنیاد بهاییگری‌گذاشت و دین و آیین باب را بیکباره ازمیان برد.

اکنون جای پرسش است که در یکزمان بدو دین و دو شریعت چه نیاز می‌بود؟! اگر سید باب از سوی خدا می‌بود و آن شریعت را با دستور خداگزارده چرا بایستی چندسال نگذشته وهنوز روان نشده‌نابود گردانیده شود؟!

چـرا بایستی دینی و شریعتی از نو بنیاد یـابد؟!.. این یکی از ایرادهای بزرگیست که به بهاییان توان گرفت.

شیخ احمد احسایی پیداشده وچنین گفته: آن امام ناپیدا بجهان هورقلیا رفته ولی گوهر او در کالبد مرد دیگری پیدا خواهد شد ویك سید کاظم رشتی بجـای او نشسته و دنباله سخن او راگرفته چنین گفته: «پیدایش آن امـام بسیار نزدیکست» و بگفته عـامیان اینسخن را بسرنا گزارده و بهمه‌جـا دمیده: یك سید علیمحمد جـوان هوسمندی از این سخنان بتکان آمده و بآرزوی امام زمانی افتاده واینست درشیراز آواز برآورده، شاگردان‌سید کاظم که‌گوشها تیز کرده بی‌آوازی میگردیده‌اند آنرا شنیده بسرش گـرد آمده‌انـد. از آنسو مردم کـه هزارسال شبان و روزان چشم براه امـام زمان دوخته بودند از شنیدن ایـن داستان بتکان آمده‌اند. ولی دولت فرصت نداده تا دانسته شود سید علیمحمد چگونه کسیست وسخنانش چیست و او راگاهی در شیراز و اسپهان وگاهی در آذربایجان ازمردم دورداشته این کار دولت بتکان مردم افزوده وپیروان باب کوشش بیشتر گردانیده‌اند و بامید فیروزیهایی که در حدیثها بامام و یاران او نوید داده شده‌بود، بدسته‌بندی پرداخته بادولت‌جنگ کرده‌اند. درمیانه خـونها ریخته شده و دشمنی سختی پدید آمده و بابیان پس از چند سال جانفشانی زبون دولت گـردیده پس‌از کشته‌شدن سید علیمحمد و دیگر پیروانشان بازمانده گریخته و از ایران بیرون رفته در بغداد گرد آمده‌اند. گروهی بیسر و بی‌سامان که ازمسلمانی بیرون آمده ودربابیگری

راه روشنی درپیش ونمیدیده‌اند بایکدیگر به کشاکش پرداخته خونها میریخته‌اند، بامسلمانان همیشه پیکارمیداشته‌اند. ازاینسو درایران دولت یامردم بهر که گمان بابی‌بودن‌میبرده‌اند آسوده نگزارده چه‌بسامیکشته‌اند. میرزایحیی ازل که جانشین باب وپناهگاه بابیان میبود کاری از دستش برنیامده چاره‌ای باین نابسامانیها نمیتوانسته. نوشته‌هایی که ازباب‌مانده بودگرهی ازکارنمیگشوده.

درچنین هنگام آشفتگی بابیان میرزا حسینعلی که خود یکی‌از سران آنها شمرده میشد بهتر دانسته کـه آوازی بـرآورد و بنام «مـن یظهره‌الله» که راهش‌باز میبود؛ بکارپردازدکه هم دستگاهی برای‌خود و خاندانش درچیند و هم سامانی بکارهای با بیان دهد واز دشمنی که میان آنان وایرانیان پدیدآمده بود بکاهدوفشاروسختی راکمترگرداند. بهمین آهنگ بکارپرداخته وبیش‌ازهمه بنابودگردانیدن نوشته‌های باب که‌مایه رسوایی میبودکوشیده. نیزآتش‌کینه را در دلهای بابیان فرونشانده و با دولت وتوده ایران درآشتی کوبیده.

آیا راست است که باب مهدی میبوده وآن دین و شریعت رابا دستورخداگزارده؟.. اگرراستست پس چشده ده واند سال نگذشته‌بهاء که به‌گفته خود خدای کوچکی میبوده برخاسته ودین وشریعت دیگری بنیاد نهاده؟!. چشده که دین وشریعت باب راازمیان برده؟!

شما اگراز بهاییان بپرسید: «شوندآنکه برانگیختگان‌یکی پس ازدیگری‌آمده چیست؟. یك پیغمبری‌که برخاسته چرا باید دیگری نیز برخیزد؟..» پاسخ خواهند داد. «چون هرزمان مقتضای دیگری داردباید درهرزمان یکی‌ازمظاهر امرالله برخیزد و شریعتی مطابق مقتضیات زمان بگزارد». میگوئیم : «بسیار نیك. ایـن سخنان را، درست نادرست ، پذیرفتیم. ولی درسیزده سال‌که ازکشته شدن باب تابرخاستن بهاءگذشته

آیا درخواستهای زمان دیگر شده؟! آیا شریعت باب هنوز تا پایان گزارده نشده و بیرون نیامده کهن گردیده؟!.. آیا چنین سخنی راتوان پذیرفت؟!»

بهاء دوسال بزرگتر از باب میبوده اگرخدا خواسته بوده که‌این برخیزد ودین بنیادگزارد چه نیازی بسید باب وبرخاستن میبوده چرا از نخست خود این برانگیخته نشده؟!

بهاییان دربرابر این ایراد درمانده بپاسخهایی بر میخیزند که اگرنگفتندی بهتر بودی. مثلاً چون در میمانند چنین میگویند: «ما که نمیتوانیم بخدا ایراد گیریم» باید پاسخ داد: هنوزدانسته نشده که اینها ازسوی خدابوده دلیلی درمیان نیست و خود پیداست که از سوی خدا نیست زیرا آیین خدا در اینباره روشن است وهیچگاه نبوده که دو برانگیختهٔ دین گزار دریك زمان باشند.

میگویند: «هرپیغمبربزرگی باید پیش‌ازاو مبشری باشد.چنانکه یحیی پیغمبر مبشر مسیح بود نقطه اولی نیز مبشر جمال مبارك بوده». میگویم: اینکه پیش‌از هربرانگیخته مژده رسانی باشد بیدلیلست. بلکه دروغ بودنش آشکارمیباشد. در اینباره تنها داستان یحیی باعیسی هست که‌آنهم ارجی ازتاریخ نمی‌دارد. هرچه هست مژده رسان باید تنهامژده رساند، نه‌آنکه خود رابرانگیخته‌ای نماید ودینی گزارد.

بهر حال همان باب دینی[1] بنیاد نهاده و شریعتی گزارده که‌کار بزرگش اینها بوده. عنوان مژده رسانی ازباب بسیاردوراست. آری‌باب گاهی نام «من‌یظره‌الله» برده ولی این درنوشته‌های او بوده واز زبانش هیچگاه سخنی در این باره شنیده نشده. آنگاه چنانکه گفتم من یظهره-

۱ــ اطلاق واژهٔ دین به‌فرقه بابیگری و بهائیگری کاملاً اشتباه است چه‌اینها همان فرقه بیش نیستند‌که بعداً به‌جریانات سیاسی و سرانجام به «فراماسونی» انجامیدند.

اللهی به باب گفته برای زمان بسیار دورتری میبوده زیرا همان باب «منی» را پاك شمرده میگوید: بپاس من یظهره الله است که از آب نا پاکی پدید نیاید. من یظهره اللهی که باب یاد کرده با بهاء سازشی نمی‌داشته.

روزی بیکی گفتم: این گفته شما که باب را مژده رسان پیدایش بهاء می‌شمارید بدان میماند که پزشکی که برسر بیمار خواهد رفت نوکرش را ازپیش فرستد که آگاهی رساند، و آن نوکر بسر بیمار رفته خود را پزشك نامد وبکار درمان پرداخته به بیماردواها خوراندودستورحجامت دهد، ودر گرماگرم این کار خود پزشك رسیده همه‌آنها رابیهوده شمارد ودرمان را ازسر آغازد آیا چنین کاری دور ازخردنخواهد بود؟!.

شگفت‌تر آنکه روزی یك مبلغ بهایی بامن سخن‌میگفت‌وباین ایراد چنین پاسخ داد: «نقطه اولی که نام نبی بروی خود نگذاشت!.». گفتم: این‌پاسخ مرا ناچارمی گرداند که داستانی‌یادکنم:یکی‌ازآشنایانم میگوید سواراتومبیل میبودیم و از تبریز بتهران می‌آمدیم. میان راه در یکجا اتومبیل ناچار شد پس بزند. من نگاه می کردیم دیدم درپشت‌سر ما تیر تلگرافست واتومبیل که پس میزند به‌آن تیر آهنین خواهد خورد. این بودگفتم: «پشت تیرتلگراف هست». چون گوش نداد دوباره گفتم. باز گوش نداد وهمچنان رفت وباسختی به آن تیر خورد که هم مارنجی یافتیم وهم باتومبیل آسیبی رسید. من‌زبان بنکوهش گشاده گفتم: «من که دوبارصداکردم پشت سرتیرتلگرافست چرا گوش ندادی؟!.» گفت: «تو که نگفتی هوپ». ازاین پاسخ همگی خندیدیم.

ششم: یك ایراد بزرگ دیگر عربی گوییهای باب و بهاء است. این از چند راه جای ایراد است:

نخست : اینان ازکوتاه بینی چنین می‌دانسته‌اند که زبان‌فرهش

(وحی) جز عربی نتواند بود. چنین می‌دانسته‌اند کـه تنها دلیل پیغمبر اسلام براستگوییش قرآن میبوده، اینان نیز باید مانندهٔ آنرا پدیدآورند. اینست بعربیگویی پرداخته آنگاه کوشیده‌اند که تا توانند مانندهسازی کنند. بویژه بهاء که خواسته درست مـانندهٔ آیـه‌های قـرآن را سازد. اینست همچون قرآن پیاپی آورده: « اوانتم تلمون »، « انه‌لهوالغفور. الکریم ». « انه‌لهوالباقی الکافی‌الغفورالرحیم » و مانندآینها.

دوم: باب و بهاء هردوشان عربی را نیك نمیدانسته‌و جمله‌های غلط آورده‌اند و پاسخهایی که‌در این باره داده‌اند در پیش آورده‌ایـم نوشته‌های باب بسیار غلط می‌باشد و در بسیار جاها درخور فهم نیست. اما بهاء چنانکه نوشته‌اند برخی از یارانش نوشته‌های او را درست می-میگردانیده‌اند با اینحال در آنها نیز غلط بسیار است. گذشته از آنـکه جمله‌هایش خنك و عامیانه می‌باشد، ناشیگری از هرسوی آن پیداست.

می‌دانم بهاییان این را بگردن نخواهند گرفت و دلیل خواهند خواست اینست یك جمله ازنوشته‌های او را بعنوان‌نمونه می‌آورم‌همان لوح احمد که آنرا شاهکار خود شمرده و برای هربار خواندنش مـزد صد شهید نوید داده جمله نخست او اینست:

هذه ورقةالفردوس تغن علی‌افنان سدرةالبقاء بالحان قدس‌ملیح.

معنی آنکه: « این بـرك بهشت است وآواز میخوانـد بروی شاخه‌های درخت کنار بازماندن (بقاء) بـا آهنگهای نمکـدار پـاکی (قدس).

در این یك جمله غلطهایی هست که‌یکا یك میشمارم: ۱)«تغن» اگر بمعنی « آوازخواندن » است بایستی بگوید: «تغنی» ۲) بـایستی بسر « قدس » الف ولام آورد و بگوید « القدس » ۳) « ملیح » اگـر صفت « الحان » است بایستی بگوید: « الملیحة » در این واژه دو غلط

رخ داده : یکی آنکه بجای « معرفه » (نکره) آورده. دیگری آنکه بجای « مذکر » « مؤنث » یاد کرده.

از آنسوی خواندن برك بروی شاخه‌ها چه معنی میدارد؟!... آن بلبلیست که بروی شاخه‌ها خواندنه برك. از این گذشته « سدر » درخت کنار در عربستان وجاهای بی‌آب پیدا شودو اینکه در قرآن نامش آمده بهر آنست که درخت دیگری در عربستان کمتر شناخته میبوده.در ایران که اینهمه درختهای گونا گون میباشد و کمتر کسی درخت کناررا دیده چه جای یاد آن می‌بوده ؟! تنها این‌یکی نیست. بیشتر جمله‌هایش از این گونه است.

در اینجا بهاییان پاسخهایی می‌دهند که اگر ندادندی بهتر بودی مثلا میگویند : « کتاب اصلی جمال مبارك ایقانست که بفارسی نوشته » در حالیکه این دروغست ایقان را بهاء الله پیش از دعوی من‌یظهره‌اللهی نوشته. کتاب ارجدار او که با قرآن برابر میشمارند اقدس میباشد که سراسر بعربیست. همچنین باب کتاب نخستش که در برابر قرآن نوشته تفسیر سوره کوثر است که آن نیز سراسر بعربیست. اما بیان اگر چه آنرا بعربی و فارسی هر دو نوشته ولی عربیش بیشتر میباشد.

بهرحال این بیگمانست که باب‌و بهاء زبان فرهش را جزعربی نمیشناخته‌اند و هریکی میخواسته در برابر قرآن مانندہ سازی کنند. بهاءالله نماز و دعا وزیارت نامه را نیز بعربی ساخته است . اینکه گاهی فارسی نیز نوشته‌اند از اینروست که فارسی میدانسته‌اند و بهوس‌نوشتن با آن افتاده‌اند.

چنانکه پسر بهاء عبدالبهاء چون سالها در استانبول و ادرنه در میان‌ترکها زیسته و ترکی یاد گرفته بوده هوسبازانه گاهی هم لوحهای ترکی (که بسیار خنکست) نوشته.

صورت فرمان سلطان عبدالعزیز

دستور مکرم و مشیر مفخم نظام العالم مدیر امور الجمهور بالفکر الثاقب متمم مهام الانام بالرأی الصائب ممهد بنیان الدوله والاقبال مشید ارکان السعادة والاجلال المهفوف لصنون عواطف الملك الاعلی ضبطیه مشیری الوب برنجی رتبهٔ مجیدی نشان ذیشاننی حائز و حامل اولان وزیرم حسین پاشا ادام الله اجلال و فخر الامراء الکرام معتمد الکبیر الفخام ذوالقدر والاحترام صاحب العز والاحتشام المختص بمزید عنایة الملك العلام میر میران کرامدن عکا سنجاغی متصرفی در دنجی رتبه مجیدی نشان ذیشاننك حائز و حاملی هادی پاشا دام اقباله وقدوه النواب المتشرعین عکا نائبی مولانا زید علمه توقیع رفیع همایونم و اصل او لیجق معلوم اوله که مقدما ایرانده بابی فامیله بر مذهب ظهور رایده رك بونلرك شیخلرندن بعضلرینه ایران دولتنجه مجازات ایدلدیکی مثلو برازی ده طرد ودفع انوندقاری جهتله بونلردن شیخ میرزا حسینعلی وصبح ازل وبرادرلری ورفقاسی حملة ادرنه یه گوندر لمشدی مرقوم شیخ حسین علی صبح ازل ایله رفقا سندن طوبجی قائم مقام لقنسن مخرج آقاجان بك[1] ایله قره باغلی شیخ علی سیام[2] وخراسانلی میرزا حسین نام دیگری مسگن قاسم و محمد قدوس[3] وعبدالغفار ودرویش علی واصفهانای محمد باقر نام شخصلرك مخابرات مفسد تکارانه ای وقوع بولر

۱ــ مقصود میرزا آقاجان خادم الله کاتب وحی باواهی است.

۲ــ سیاح مقصود حاجی سیاح است که سیام نوشته.

۳ــ غیر از قدوس مشهور است که در طبرسی کشته شده.

متن فرمان عبدالعزیز مبنی برجنایات بابیه دوایام اقامتشان در ادرنه کلیشه این متن از کتاب «کواکب الدریه» استخراج شده است.

(۳۸۳)

اصل خود که یحیی است مراجعت کرده باشد ه

﴿سواد فرمان سلطان عبد العزیز﴾

دستور مکرم ومشیر مفخم نظام العالم مدیر امور الجمهور بالفکر الثاقب متمم مهام الأنام بالرأی الصائب ممهد بنیان الدولة والاقبال مشید ارکان السعادة والاجلال المحفوف لصنوف عواطف الملك الاعلى ضبطیه مشیری اولوب برنجی رتبهٔ مجیدی نشان ذیشانی حائز وحامل اولان وزیرم حسین پاشا ادام الله اجلاله وفخر الامرآء الکرام معتمد الکبیر الفخام ذو القدر والاحترام صاحب العز والاحتشام المختص بمزید عنایة الملك العلام میرمیران کرامدن عکا سنجاغی متصرفی دردنجی رتبهٔ مجیدی نشان ذی شاننك حائز وحامل هادی پاشا دام اقباله وقدوة النواب المتشرعین عکا نائبی مولانا زید علمه توقیع رفیع همایونم واصل اولیجق معلوم اوله که مقدما ایرانده بابی نامیله بر مذهب ظهور ایده رك . بونلرك شیخلرندن بعضلرینه . ایران دولتنجه مجازات ایدلدیکی مثللو . برازی ده طرد ودفع اولند قلری جهتله . بونلردن شیخ میرزا حسین علی وصبح ازل وبرادرلری ورفقاسی جمله ادرنه یه کوندرلمشدی . مرقوم شیخ حسین علی صبح ازل ایله رفقاسندن طوبجی قائمقاملقندن مخرج اغاجان بك ایله . قره باغلی شیخ علی سیام . وخراسانلی میرزا حسین نام دیگری عسکر قاسم ومحمد قدوس . وعبد الغفار . ودرویش علی . واصفهانلی محمد باقر نام شخصلرك مغایرات مفسدتکارانه لری وقوع بولدیغی استخبار اولنمغله اشخاص مرقومه اخذ وتوقیف ایله دیوان احکام عادله مده تشکیل اولنان قومیسیونده تدقیق اولندیغنده یدلرنده بولنان کاغذ ورسائلك مدلول ومآللرینه وکندولرك احوال وافعاللرینه نظراً مرقوم شیخ علی صبح ازلك کندوسنه عربی وفارسی بر کتاب نزولندن بحثله بر نوع نبوتی متضمن

(۳۸٤)

مهدیلك ادعاسنده بولوندیغی اکلاشلمش بو مثللو ارباب ضلالك شویولده حرکته قیاملری جاهل اولان بر طاقم اهل اسلامك اغفال مقصدینه مبنی اولدیغنه بناء دیوان حرب احکامی اقتضاسنجه مرقوملرك نفی ابد ایله مجازاتلری لازم گلمش ، واگرچه مرقوملرك علی صبح ازل اسرلیله مقتدی اولملرینه نظراً برنجی طوبخانه عامره قائمقاملقندن مخرج مدلاسلی اغاجان بك ترویج افسادا تلرینه خدمت ایلمش اولمسندن ثانی ایکنجی قره باغلی شیخ علی صیام وخراسانلی میرزا محمد حسین نام دیکری عسکر قاسم . ومرقوم علی صبح ازلك . وکیلی قدوس . واصفهانلی محمد باقر . وشیخ میرزا حسین علی وصبح ازلك برادرلری میرزا موسی ومیرزا محمد قدوس واحبابندن عبد الغفار وخدمتکارلرندن درویش علی نام کیمسه لری دخی نفلة اتباع واقتدا ایله . اوچنجی درجه ده . طوتولملری لازم کاورایسه ده عبارهٔ قانونیه ده . علی الاطلاق . اول اتفاقلرده بولنان کیمسه لره صراحتی بولندق ایچون درجهٔ تعیینه لزوم کوسترمه مش ایدیکندن جمله سنك محل بعیده یه نفی ابد ایله دفع وتغریبی . وفقط قانون جزا احکامی حکمینجه . نفی ابد جزاسی حبسی جامع اولدیغندن . بونلر کیده جکلری . محلرده حبس اولنمازلرایسه قرار ویا خود مملکت ایچریسنده گزه رك . بر طاقم کسانی اضلاله اجتسار ایده جکلرینه بناء قلعه بند ضرورتیله محبوس بولوندیریله جقلرینه ضمیمهٔ ترتیب مجازاتلری قلنمسی قومیسیون مذکور جانبندن با مضبطه بیان اولنمش اولوب واقعا مرقوملر بولنه دقلری محلرده کرك اهالی وکرك بر بریله اختلاط ایتدیرلمه مك اوزره قلعه ایچنده بر خانه ده اقامت ایتدیرلمك وهیچ بر کیمسه ایله اختلاط ایتدیرلمه مسنه بالذات مأمورین وضابطان طرفندن دائما دقت ونظارت اولونمق اوزره اشخاص مرقومه عکا وماغوسه قلعه لرینه ؤبدا نفی

از خاطرات صبحی:

...واگذاشته و آنچه از آن من بود، بشوقی بخشیده .

خوب باریك بین شوید و بیندیشید چون در تهران که پایتخت کشور است با مانند من آدمی که همه میشناسندم اینگونه نیرنگ بازی‌کنند و آنچه از آن منست بدستم ندهند درگوشه وکنارکشور با مردم بی‌پناه و بیچاره‌وبیزبان چه خواهندکرد !!

یکی‌از راههائی‌که مردم را میترسانند اینست‌که میگویندهمه بزرگان‌کشور وفرمانداران و سروران با ما هستند وهرچه ما بگوئیم میپذیرند وکارهائی‌هم می‌نمایندکه مردم باورکنند دربن‌باره نمیخواهم پرسخنی‌کنم با یك نمونه از آن ، شما راآگاه میسازم‌که درچندین‌سال پیش بوده واکنون نیرنگهایشان زیادتر شده . درنامه‌ای مینویسند : بیست وپنج نفر از جوانان بهائی را وزارت جنگ ووزارتخانه‌های دیگر باروپا فرستادند !

لجنهٔ نشر نفحات ۹ شمارهٔ ۶

طهران اخبار امری شهریور ماه ۱۳۰۸ سنه کامل ۸۶

اوت ۱۹۲۹

آ- شب سه‌شنبه ۱۹ شهریور از طرف محفل جوانان بهائی از عده کثیری از احباء الهی برای تودیع جوانان محصلین بهائی که باروپا اعزام میشوند دعوتی به حظیرة القدس بعمل آمده، سرور و حبور زایدالوصف در عموم حضار نمایان بود چه که بیست و پنج نفر از جوانان بهائی که از طرف وزارت جلیله جنگ و وزارت جلیله معارف و وزارت جلیله فوائد عامه و چند نفر از آنها نیز بخرج خود برای ادامه تحصیلات عالیه [illegible] باروپا عزیمت مینمایند حضور یافته و یکیک با ذکر اسامی بحضار معرفی میشدند پس از نطق در مراسم ابتدائیه تنفس داده و ترنم موسیقی [illegible] حضرت فاضل میرزا عزیزالله خان مصباح نطق بسیار مؤثری با بیانات و مطالب مهمه عالیه در تشویق و تحریص جوانان بتحصیل علوم و تذکر آنان بر اصول اخلاقی و روحانی و صفات طیبه و توجه تام [illegible] و استمداد از روح تابناک الهی که در این طور اعظم مؤید بر تحصیل [illegible] ایراد

هر کس این رامیخواند گمان میکند که همه‌ی کارهای کشور در دست اینهاست . . .

ص ۲۳۷

یعنی استخبار اولـونمسیله اشخاص مـرقومه اخذ و توقیف‌ایله
دیوان احکام (عادله مده‌تشکیل‌اولنان قومیسیوند تدقیق‌اولوند
یغنده یدلرنده‌بولنان کاغذ ورسائلك‌مداول ومالللرینه وکندولرك
احوال وافعاللرینه نظراً مرقوم شیخ‌یحیی صبح ازلك‌کندوسنه
عربی وفارسی برکتاب نزولندن بحثله بـرنوع نیوتی متضمن
مهـدیلك ادعاسنده بـولوند یعنی اگلاشلمش بومثللو ارباب
ضلاللك شوبولده حرکته‌قیامیلیری جاهل‌اولان برطاقم سلامك
اغفالی مقصدینه مبنی اولدیغنه بنادیوان حرب احکامی اقتضا-
سنجه مرقوملرك نفی ابدایله مجازاتلری لازم‌گلمیش و اگـرچه
مرقوملرك علی‌صبح‌ازل امرلریله مقتدی اولملرینه نظراً برنجی
طوپخانه عامره قائم مقام لغندن مخرج سلماسی آغـاجان بك
ترویج افساد اتلرینه خدمت ایلمش اولمسندن ناشتی ایکنجی
قره‌باغلی شیخ علی صیام وخـراسانلی میرزا محمد حسین نام
دیگری مسگرقاسم ومرقوم علی صبح ازلك وکیلی قدوس و
اصفهـانلی محمد بـاقر و شیخ میرزا حسینعلی و صبح ازلـك
برادرلـری میرزا مـوسی و میرزا محمد قدوس و احبـاسندن
عبدالغفار و خدمتکار لرندن درویش علی نام‌کیمسه‌لری دخی
فضله اتبـاع و اقتداایله اوچنجی درجـه دو طوتوالملری لازم
کلورایسه ده عبارهٔ قـانونیه ده‌علی‌الاطلاق اول اتفاقلر دبولنان
کولنن‌کیمسه‌لره صراحتی بولنمق ایچون درجـه تعیینه لزوم
گوسترمش ایدیکندن جمله سنك محل بعیده‌یه نفی‌ابدایله دفع
وتغریبی. و فقط قانون جزا احکامی حکمینجه نفی‌ابدجزاسی
حبسی جامع اولدیغندن بونلـرکیده جکلری محللـرده حبس
اولنمازلرایسه فرار و یاخود مملکت ایچریسنده گزدرك برطاقم

کسانی اضلاله اجتسار ایـده جنگلارینه بناء قلعه بند صـورتیله محبوس بولوندیریله حقلرینه ضمیمه ترتیب مجازاتلری قلنمسی قومیسیون مذکورجانبندن بامضبطه بیان اولنمش اولوپ واقعاً مرقوملر بولندقلری محللرده گرك اهالی وگرك بربریله اختلاط ایتدیرلمه‌ملك اوزره‌قلعه‌ایچنده برخانه‌ده اقامت‌ایتدیرلدك‌وهیچ برکیمسه‌ایله اختلاط‌ایتدیرلمه‌سنه‌دائرمأمورین‌وضابطان‌طرفندن دائماًدقت‌ونظارت‌اولونمق اوزره اشخاص‌مرقومه‌عکاوماغوسه قلعه‌لرینه‌موبداً نفی وتغریبلری‌بالتنسیب کیفیت طرف شاهانه مه عرض ایله‌لدی‌الاستیذان برمنوال‌محرراجراسی‌خصوصنه ارادهٔ ملوکانه م مهابت صدوراولمش موجبنجه اشخاص‌مرقوموندن صبح ازل ایله رفقا سنك قبریس جزیره سند نفی و تغریبلری ایچون دیگر برامرشریفم تصدیر قلنمش اولمقین سزکه ضبطیه مشیری مشارالیهسنه مرقوموندن شیخ‌میرزا حسینعلی وآغاجان بك و اوغلی محمد قدوس و میرزا موسی و میرزا محمد قلی و درویش علی‌نام شخصلری اقتضای وجهله‌تحت‌الحفظ‌موبداً عکایه نفی و ازسالارینه رؤیت ایلیه سزه سزکه متصرف ونایب مومی الیهما سز مـرقومونك اول طرفه وصوللر نه قلعه ایچنده برخانه ده مؤبـداً منفیاً اقامت ایتدیرلمسنه هیچ برکیمه اختلاط ایتدیرلمه مسنه مأمورین طرفندن بغایت دقت ونظارت وخطوه واحده محل آخر حرکتلرینه رخصت اولمیوب هرحالده فرار و محافظه لـرینه اعتنا و صرف مقدوت و وصوللرینی بیان و اشاره مبادرت ایله سز تحـریراً فی‌یوم‌الخامس من‌شهر ربیع ‐ الاخر سنهٔ خمس وثمانون و ماتین و الف.

توضیحاً اغلاطی چند دراین‌فرمان دیده‌میشودکه باید آنرا اغـلاط مطبعی دانست ولی چـون ما تخصص در انشای

ترکی نداریم باصلاح آن اقدام ننمودیم.

نوه او شوقی افندی چون در انگلیس درس خوانده وانگلیسی خوب می‌داندگاهی بانگلیسی نیزچیزهای بیرون میدهد.

گاهی نیز بهاییان چنین پاسخ میدهند: «بقرآن نیز ایرادگرفتند» یکی از مسیونرهای مسیحی بنام هاشم شامی بقرآن چند ایرادی گرفته و آن دستاویزی در دست اینان گردیده. باید گفت: قرآن درحجاز درمیان عرب پدید آمد و کسی بآن ایرادی نگرفت در جای خودکه همگی از استواری وشیوایی جمله‌های آن درشگفت شدند. اگر پس ازهزار سال یك مسیونر مزدور مسیحی چند ایرادی بآن گرفته پیداست که چه ارجی بآن توان نهاد؟! آنگاه هاشم شامی بسراسر قرآن بیش از پنج یا شش ایراد نگرفته و این جز از آنست که جمله‌های بیان سراپا غلطست و باقدس نیز درهرصفحه‌ای چند غلطی توان شمرد.

پس از همه اینها اگر بقرآن ایراد گرفته‌اند آیا دلیل آنست که ما ازغلطهای آشکار بیان واقدس چشم پوشیم؟!.. آیا این بدان نمی‌ماند که کسی را بنام دزدی یا آدمکشی بدادگاه کشیده‌اند بگوید بفلان آدمی نیز نام دزدی یا آدمکشی نهادند، و چنین خواهدکه بهمین بهانه خود را پاك و بیگناه نشان دهد؟!.. اگر بقرآن ایرادگرفته‌اند باید قرآنیان پاسخ دهند. شما هم باید به این ایرادها پاسخ دهید و اگر نمیتوانید داد دیگر پافشاری بیجا ننموده بپذیردکه باب و بهاء بسیار بیمایه میبوده‌اند.

گاهی نیزکسانی پاسخ میدهند : «شما میخواهید یك مبعوث الهی را تابع اقوال سیبویه گردانید؟؟.» میگویم: این نافهمیدن و یا خود را بنافهمی زدنست. ماگفتگو از سیبویه واخفش نمیداریم. گفتگو از اینست که هرزبانی از روی قاعده‌هایی میگرددکه هرکسی که باآن زبان میگوید یا مینویسد باید پیروی از آنهاکند، ویا خودش قاعده‌های دیگری

را پدید آورد. اینکه کسی بهیچ قاعده‌ای پابستگی ننماید آن غلط‌گویی و پریشانسراییست، و چنان کسی را جز کودن نتوان نامید.

یکی از آشنایان چنین میگوید: اینکه باب و بهاء بعربی پرداخته‌اند بیش از همه نتیجه تهیدستی و درماندگی آنان میبوده زیرا چندان سخنی برای گفتن نمیداشته‌اند و با این تهیدستی وعربی بکارشان بیشتر میخورده تا فارسی. زیرا عربی در آنروز ارجمند میبوده که هرچه با آن زبان گفته میشده مردم فهمیده ونافهمیده ارج میگزارده‌اند. آنگاه در عربی میدان بافندگی گشاده‌ترمی بوده و باب و بهاء میتوانسته‌اند جمله‌ها و کلمه‌هایرا از قرآن و ازحدیثها بگیرند وجمله‌ها وکلمه‌هایی ازخودشان بهم بافند. درفارسی اینها نتوانستی بود ومشتشان زودتر باز میشده.

این سخن درخـور پذیرفتنست ویکدلیل براستی آن اینست که گفته‌های بهاء درفارسی بدنماتر درآمده تادرعربی. ومن اینك نمونه‌ای را از فارسی‌نویسیهای او در پایین میآورم:

ای بگم اصحاب نارباش و اهـل ریا مباش کافـر بـاش و ماکر مباش درمیخانه ساکن شو و درکوچه تزویر مرو ازخدا بترس و از مـلا مترسی سربده و دل مده زیرسنك قرارگیر و درسایه تحت‌الحنك ماوای مگیر اینست آوازهای نی‌قدسی و نغمات بلبل فردوسی که جسدهای فانی‌را جانی بخشد و جسم ترابی‌راروان روح مسیحی دهـد و نور الهی بخشد و بحرفی عالم فانی‌را بملك باقی کشد.

اینسخنان کـه گویا بزنی نوشته شده نیك اندیشید کـه تا چه اندازه خنك وبی‌معنی‌است.

اینهاست ایراده‌ایی کـه ما بکیش بهایی میداریم . کوتاه سخن آنکـه کیشیست ساخته شده. کیشیست کـه با خرد بسیار

ناسازگارمی باشد. شگفتست که بهاییان باین ایرادهای ما پاسخی نمی‌توانند داد و تنها چاره را در آن می‌بینند که نوشته‌های ما را نخوانند. ولی از آنسو هریکی از ایشان هر کجا که بنشیند وهر که را کـه باید «تبلیغ» کند. شوقی افندی دستور فرستاده که بهاییان بروستاها و شهرهای کوچك روند و در میان مردم برواج کیش بهایی کـوشند. اینجا پاسخی بما نمیتوانند داد و در آنجا میخواهند بجـان روستاییان افتند و بـا سخنان پوچ ناآسوده‌شان گردانند.

شگفتر آنکه بخود نوید می‌دهند که کیشی باین سستی جهانگیر خواهد گردید. بـدینسان خود را فریب میدهند. چون صد سال از آغاز کارشان گذشته میگویند: ایـن صده برای سختیها می‌بوده وصده نوینی که آغاز میشود برای فیروزیهاست.

میگویند: «جمـال مبارك فرموده دینها یکی شود. جمال مبارك جنگ را حرام گردانیده. چاره علم‌پذیرفتن دین جمال مبارکست». اینها چیزهاییست که بآنها مینازند.

روزی بیکی گفتم: این سخنان «جمـال مبارك» بآن میماند که کسی بروی ویرانه‌ای بایستد وبگوید: اینجا باید باغ‌سبز وخرمی گردد. یا بدان میماند که کسی برسر بیماری نشیند وباو بگوید بیماری‌حرامست.

اینکه دین‌ها یکی گردد آرزوییست که هزارهاکسان داشته‌اند. ولی راهش چیست؟!.. آیا تنها با گفتن انجام گیرد؟!.. اکنون در ایران چهارده کیش هست. چنین انگارید که شما سران آنهارا خوانده انجمنی پدید آورده‌اید و بآنان میگویید: «دینها باید یکی گردد». بیگمان همگی خوشنودی خـواهند نمود و پیشنهادتان را خواهند پذیرفت. ولی چون نوبت به برگـزیدن یکدینی رسید شیعی خـواهد گفت بیا همگی شیعی

گردید. سنی خواهد گفت همگی سنی باشید. علی‌اللهی کیش خود را پیش‌خواهد کشید. زردشتی سخن از شت زردشت و ایران‌باستان خواهد راند. هریکی کیش خود را پیش کشیده کشاکش خواهد درگرفت. چه راستی آنست که هریکی از آنان کیش خود را راست واستوار کیشهای دیگران را کج و بیپا می‌شناسد.

مانندهٔ سخن بهاء را ما امروز از وزیرخارجه آمریکامیشنویم. این وزیر خارجه میگوید: «پس از جنگ باید همه دینها یکی باشد». ولی اینهم یک آرزوی بیجایی بیش نیست. راستست دولت آمریکا بسیار نیرومند است، پول بسیار میدارد زر و سیم فراوان اندوخته، ماشینهای بسیار میسازد. چیزی که هست یکی‌شدن دینها با نیرو وپول و زر و سیم و ماشین نتواند بود.

این کار یکراه بیشتر نداشته و آن اینکه ازیکسو معنی راست دین روشن گردد و از یک‌سو بیپایی این دین‌ها و کیشهای گوناگونی که در جهانست باز نموده شود، که از هیچ راهی تاریکی درمیان نباشد (و ما چون این کار را بانجام رسانیده‌ایم در اینجا بیشتر از این سخن نمیرانیم.)

این بود راه یکی‌شدن دینها. آیا بهاء در این‌باره چه کاری کرده؟!. کدام دین راست را بنیان‌گزارده؟! بکدام یکی ازکیش‌های گوناگون پرداخته؟!. آیا نه آنست که او ازهمان کیشهای بیپا سود جسته و گفته‌هایش را بروی آنها بنیاد نهاده؟! نه‌آنست که خود یك کیش‌بیپای دیگری پدید آورده؟!.

درباره جنگ نیز همین سخن را باید گفت: بدی این جنگها را هر باخردی می‌داند. ولی چاره چیست؟!. آیا با حرام‌گردانیدن جلو جنگها گرفته خواهد شد؟!.

این یك جستار بزرگیست که آیا آدمیان نیکی پزیرند یانه ؟. آنگاه‌نیکی آنان ازچه‌راه تواند بود؟!. «جمال مبارك» شما از این‌جستار بیکبار ناآگاه می‌بوده وناشیانه گزافه‌هایی سروده .

ما می‌گوییم : آدمیان نیکی‌پذیرند . راه نیکشان نیزیکی بیشتر نیست ، و آن اینکه آمیغهای زندگی را نیك دریابند ، و خردها نیرومند گردد، وهرکس بجهان وزندگی بادیده بیناتری نگرد . اینست‌راه نیکی آدمیان وجزاین نیست . از اینروست که یك راهنما یا برانگیخته‌ای که برخاسته باید آمیغهای زندگانی را روشن گرداند وخردها را بتکان آورد وباگمراهی‌ها ونادانیها که مایه پستی خردهاست بنبرد پردازد . از این کارهاست که جهانیان را چندگامی پیش‌برده واز جنگها و کشاکشهای بیجا جلوتواندگرفت .(ویاتواندکاست) وگرنه تنها ازگفتن اینکه «جنك نکنید» هیچ‌سودی نتواند بود.

ازاینهاگذشته بدی در جهان تنهاجنك نیست . بدیهای بدتری میبوده ومیباشد . این‌بدتر از جنگست که مردمی مردگان هیچکاره‌ای‌را گردانندگان جهان دانندوبرروی گورهای آنان‌گنبدها افرازند وازصدها فرسنك راه بزیارت آنهاروند . برترازجنگست‌که مردمی ازآیین گردش جهان ناآگاه باشند وبگرفتاریهای خود چاره از «دعا» خواهند . برتراز جنگست که گروهی بنام درویشی بکار و پیشه‌ای نپردازند وجهان را خواردارند وباتنهای درست‌وگردن کلفت بگدایی ومفتخوری پردازند. بدتر ازجنگست‌که ازمیان مردمی شاعران یاوه‌گویی برخیزند و آشکاره سخن ازجبریگری زده مردم را به‌تنبلی و سستی‌وادارنـد . این نادانیها ومانندهای این‌ها درایران ودرکشور های شرقی رواج میداشته و «جمال مبارك» شما این‌فهم ودانش نداشته که باینها پردازد و مردم راازگمراهی بیرون آورد . بهاء باین نادانیها نپرداخته بماندکه خود نادانیهایی بآنها

افزوده بجای برانداختن گنبدها خود چند گنبدی بلند گردانیده . بجای نابودگردانیدن دعاها خود دعاهایی ساخته وبدست مردم داده.

این بدترین بدیهاست که مرد درمانده‌ای همچو بهاء بدعوی خدایی برخیزد ویکدسته چندان پست‌اندیشه و نافهم باشند که بچنان دعوایی گردن گزارند.

آنچه شرقیان را بخواری وپستی کشانیده و بزیریوغ غربیان انداخته پابستگی باین گمراهی ها ونادانی‌هاست . بهاء اگر آن بودی که نیکی جهان خواهد بایستی باینها پردازد و نبردآغازد . نه‌آنکه اینها را همه را بگزارد وچندسخنی‌یادرهوا ــ ازحرام کردن جنگ ودستوردادن بیکی شدن دینها سراید وگردن فرازد .

آنچه‌جلومردمان رااز‌جنك‌واز دیگربدیها تواندگرفت خرده‌ای ایشانست، و چنانکه گفتیم راهنمایی که میخواهد جهان نیك گردد باید به‌تواناگردانیدن خردهاکوشد. بهاءکوشیده که خردها را درپیروان‌خود بکشد و آنانرا هرچه نافهمتر و نادانترگرداند . این همان مردیست که عربی را غلطمی‌نویسد ومیگوید : بمن ایراد نگیرید وشمانیزغلط‌نویسید همان مردیست که سیزده سال‌پس ازباب برخاسته میگوید : او فرستاده خدا می‌بود . من نیز فرستادهٔ خدایم و شما دراین‌باره هیچ نیندیشید و ایرادی‌نگیرید .

آنگاه آیا باور کردنیست که جهانیان بکیش بهاءگروند وگفته او را بکار بسته دست از جنگ بردارند ؟!. درجایی که مردمان می‌بینند او باغلط نویسیها و وارونه گوییهای خود همگی را بخود میخندانیده وباچنین درماندگی دعوی خدایی نیزمیکرده آیاشدنیست که اوراهنمایی شناسند وبپاس گفته او جنك‌وکشاکش راکنار گزارند؟!.

آری بهاییان دروغهای بسیاری از پیشرفت بهاییگری در اروپا و آمریکا می گویند . یکی ازایشان بنام دکتر فرهنگ نامه‌ای بمن نوشته وچنین گفته : «دربیشتر از چهل اقلیم پرچم یابهاءالابهی درنهایت عظمت وجبروت باهتزاز است»، ولی آیا باین سخنان ارجی توان گذاشت ؟! یکی از ایرادهای مابه‌بهاییان همین گستاخیشان بدروغگوییست .

مانمی‌دانیم آن کدام اقلیم است که در آنجا «پرچم یابهاءالابهی» باهتزاز است؟!.نمی‌دانیم از دروغ باین آشکاری چه‌هوده‌ای میخواهند ؟!

این یك نمونـه از خواری کیش بهایـی و از ناهنایندگی آنست که خودبهاء وپسرش عبدالبهاء تازنده میبودند در عکا درمیان مسلمانان با «تقیه» می‌زیستند . شصت‌سال کمابیش در آنجازیسته واین اندازه نتوانسته بودند کیش خود را آشکار گردانند . بدبخت بهاء ازاین سو درنوشته‌های خود ببهاییان ایران‌وهند خدایی میفروخت و از آنسو ناچار میبود از ترس مسلمانان بروزه و نماز مسلمانی پردازد . عبدالبهاء نیز همین ناچاری رامیداشت. بچنین کیش‌قاچاق‌وخواری‌امیدجهانگیری می‌بندند .

یـك‌چیز دیگری که بهاییان بآن بسیار می‌نازند اینست که در آغازپیدایش سید باب انبوهی از ملایـان ـ از ملاحسین بشرویه‌ای و سیدیحیی دارابی و ملامحمدعلی بارفروشی و مـلامحمد علی زنجانـی وسیدجواد کربلایی ودیگران باوگرویده درراهش بکوشش و جانفشانی برخاسته‌اند . همچنین مردم بتکان‌سختی آمده وبسرملاحسین و دیگران فراهم شده دلیرانه بادولت بجنگ برخاسته‌اند وانبوهی از ایشان کشته شده دراین را سرباخته‌اند . میخواهند بگویند : اگر دعوی باب راست نبودی آنهمه ملایان باونگرویدندی ، آنهمه‌تکان در مردم پدیدنیامدی :

آنهمه جانبازی‌ها رخ‌ندادی . ازآنسو بهاییان این کشته شدگان (یا بگفته خودشان : شهدا) را سرمایه‌ای بـرای کشیشان میپندارند . بارها شنیده شده چنین میگویند : «مااینقدر شهدا داده‌ایم . آیـا از این دیـن‌دست برمیداریم ؟!.»

راستی هم‌آنست که‌شوروخروش بابیان در آغاز کارشگفت‌آور میبوده . این یکی ازچیزهاییست که چشمهای اروپاییان را بسوی آنان بازگردانیده . جنگهای قلعه طبرسی و شهرزنجان و قصبه نیریـز هریکی داستان‌شگفت‌دیگری می‌بوده. کشتارسال ۱۲۶۸ درتهران وخونسردانه‌ای که حاجی سلیمانخان ودیگران در برابر شکنجه و مـرگ نشان داده‌اند شگفت‌تر ازهمه‌افتاده . چنانکه گفتیم کنت گوبینوسفیرفرانسه درتهران، این داستان را ازنزدیك دیده‌وشنیده ودرکتاب خود نوشته و همان‌شوند شناختگی بابیان دراروپا شده است .

بهاییان باین بسیار می‌نازند ویکدلیل استواری به‌بزرگی کیش خود واستواری بنیاد آن میشمارند . ولـی ایـن نازش ودلیل شماری هنگامی بجا بودی که‌ماسید باب رانشناخته واز گفته‌های او آگاه‌نشده بودیمی . اگرماسید باب رانشناخته و از گفته‌هایش آگاه نشده بودیمی جاداشتی که باخود اندیشیده چنین‌گوییم : اگر باب دلیلها بدعوی خود نشان ندادی وسخنان گیرایی نگفتی آنهمه باونگرویدندی وآنهمه‌تکان درمردم پدیدنیامدی‌ولی‌سیدباب راشناخته وازگفته‌هایش آگاهیم .مانیك میدانیم که ازسیدباب هـرچه میپرسیده‌اند پاسخـی نمیتوانسته . چندان تهیدست میبوده که‌بدعوی خود دلیل آورده ومیگفته : «نام‌من علی‌محمد ازروی حساب ابجدبا رب‌یکی میباشد».

گفته‌هایش چندان خنك و خود چندان خوار میبوده کـه بفلکش میبسته‌اند و چون میزده‌اند و او در زیر چوب بیزاری

از دعوی‌میجسته و «غلط کردم» و « نفهمیدم » میگفته. نوشته‌های باب چندان چرندو بی‌معنیست که بهاءالله ناچار شده و دستور داده آنها را گردآورند و از میان بردارند و زبان ایرادگیران را کوتاه گردانند.

با اینحال آیا باز جا دارد که ما بگوییم اگر در باب چیزی نبودی مردم بتکان نیامدندی و ملایان باو نگرویدندی ؟! آیا نباید بگوییم: آن تکان مردم و گرویدن ملایان انگیزه دیگری میداشته ؟!.

ملایانی که بباب گرویدند از دسته شیخیان می‌بودند و اینان چنانکه گفتیم‌باور می‌داشتند که یا باید امام زمان خود پیدا شود و یا جانشینی ازو در میان‌مردم‌باشد و پس ازمرگ سیدرشتی بجستجوافتاده همچون تشنه که بی‌آب گردد درپی آوازی‌میگردیدند. اینست‌چون سید باب‌را یافتندودعوی او را داشتندوهنرهائی‌راکه سید رشتی(ازغلطبافی‌و گزافه‌سرایی‌وابجدبازی)دیده بودند ازاین نیزدیدند،جایی برای‌ایستادگی نیافته گردن گزاردند. بویژه‌که سید باب بـدعویش‌دو رنگ‌داده بود: در دنوشته‌هایش‌ودرپیش‌بسیاری از پرسندگان خودرا « باب » یـا (جانشین امام زمان) مینامید، و در همانحال از دعوی امام زمانی باز نایستاده‌چنین میخواست همچون او برخیزد و بکارهایی پردازد، و چنانکه دیدیم خود بمکه شتافت که همچون امام زمان از آنجا سربرآورد ولی نتوانست،و از اینرو ملاحسین بشرویه‌ای و دیگران بخراسان رفته همچون یاران‌امام زمان از آنجا بادرفش‌های سیاه آمدند.

این دورنگی‌در دعوی‌باب‌کاررا بملایان شیخی‌آسان‌میگردانید. یکی او را امام زمان میپداشت. دیگری که چنین پنداری نمی‌یارست به جانشینیش میپذیرفت.

اما مردم : هزار سال بیشتر، روزان و شبان، چشم براه امام نا پیدا دوخته همیشه بیرون آمدن او را از خدا خواسته و روزی چندبار « عجل الله فرجه » گفته بودند، و هر کسی از درون دل آرزو میکرد که زمان آن امام را دریابد و در پیشرویش شمشیر زند و در راه او کشته گردد، و اکنون که می‌شنیدند امام پیدا شده و ملایانی را در راه او در کوشش میدیدند نشدنی بود که بتکان نیایند وبشور و خروش برنخیزند.

راستست که یك دشواری پیش می‌آمد، و آن اینکه امام زمان بایستی فرزند حسن عسکری باشد و از مکه بیرون آید. ولی شیخ احمد این دشواری را برای پیروانش آسان گردانیده و راه داده بود که‌اگر دیگری بنام امام زمان برخیزد بپذیرند و چنین پیداست که بیشتری از گروندگان بباب از میان مردم نیز از شیخیان بوده‌اند، و دیگران نیز پیروی از آنان کرده‌اند.

هرچه‌هست‌مردم سید باب را ندیده و سخنی‌از او نشنیده‌بودند تا بگوییم باو گرویده‌اند. سید باب را از گام نخست ، دولتیان بزیر نگهبانی آوردند و از دسترس مردم دور داشتند که کمتر کسی او رادید. از گفته‌هایش هم درآن روزها جز تفسیر سوره کوثر و یا عربی بافیهای دیگری از آنگونه در دست نمی‌بود، واین گفته‌ها نچیزیست که درمردم هناید و مایه تکان ایشان باشد.[۱]

۱ــ بهائیگیری احمدکسروی، ص ۱۰۷ ــ ۷۶

فصل چهارهم

گذار ازبهائیگری برای پیوند بایهود

طی سالهای ۱۹۲۲ – ۱۹۲۳ – م پس از آنکـه انگلستان فلسطین را تصرف نمود سعی کرده که بنام «قیمومیت» بر آن سرزمین نفوذش را حفظ کند بنابراین درصدد اخذ قیمومیت فلسطین از جامعه ملل بر آمد «ماکس نوردو» یکی از شخصیت‌های برجسته صهیونیسم درسال ۱۹۱۹ – م (همـان سالی کـه لژروشنائی شیراز تأسیس شد) ضمن نطقی تعهدات متقابل صهیونیست‌ها وهیأت حاکمه بریتانیا را بدینسان تشریح کرد:

– ما می‌دانیم که شما ازما چه‌می‌خواهید، شما مـی‌خواهید کـه ما پاسداران کانال‌سوئز باشیم. نگهبان‌راه‌شما به‌هند ازطریق خاورنزدیك باشیم. برای انجام‌این خدمات دشوار نظام آماده‌ایم. امابايد اجازه‌دهید قدرتی‌باشیم تابتوانیم این وظائف را انجام دهیم[1]

روز بیست‌وپنجم آوریـل سال ۱۹۲۰ – م برابر بـا (پنجم اردیبهشت‌ماه سال ۱۲۷۹ – ش) بنابه‌رأی‌شورای‌عالی‌متفقین انگلستان توانست‌قیمومیت فلسطین را به دست آورد. روز ۲۶ ژوئیه سال ۱۹۲۲ – م (اول تیرماه ۱۳۰۱ – ش) انگلستان‌رسماً

۱– ساکالو، تاریخ‌صهیونیسم، ج۲ صفحه‌ی ۵۵

این بحث‌را که ازطریق شورای‌مجمع اتفاق ملل‌متحد ابلاغ می‌شد، به‌عهده‌گرفت. در اطلاعیه‌ای که بهمین‌مناسبت صادر گشت آمده بود که در فلسطین تشکیل کانون‌ملی‌یهود الزامی است، یعنی این‌دستور جزئی ازمفاد قیمومیت‌بشمار می‌رفت. دراین‌دستور گفته می‌شد که دولت مقیم باید استقلال وخودمختاری کانون مزبور را فراهم نماید. درمادهٔ ۴ کارگزاری یادآور می‌شد که یهود بادولت مقیم در تأسیس کانون ملی‌همکاری داشته باشد و درماده‌ی ۶ آن‌متذکر می‌گردید که دولت مقیم (در اینجا انگلستان) باید امکانات لازم را برای مهاجرت واسکان یهودیها فراهم آورد.

بهرحال درسال ۱۹۲۰–م برابربا ۱۳۰۹ – ش قیمومت فلسطین‌ضمن بررسی که در«سان‌رمو»برگزارشدومفادآن‌قیمومیت‌به‌امضاءرسیدقیمومیت‌فلسطین‌به‌دولت انگلستان واگذار شد سپس «سرهربرت ساموئل» به‌عنوان کمیسرعالی فلسطین انتخاب‌گردید[1]

در اینجا برای روشن‌شدن ارتباط و پیوند بهائیان بایهود به‌چگونگی این رابطه‌می‌پردازیم: هربرت‌ساموئل (Samucl Herbert) نخستین کمیسر عالی (یا مندوب‌سامی) در فلسطین بشمار میرود. ساموئل در خانواده‌ای اشرافی – یهودی ارتدوکس – که پیشهٔ بازرگانی داشتند به‌دنیا آمد.

ساموئل هربرت نخستین وزیریهودی است که باتحصیلات‌سنتی و مذهبی انگلستان راه‌یافت ساموئل‌هربرت‌درسال ۱۹۱۴ طرحی‌را مبنی برتأسیس یك‌دولت یهودی ارائه‌داد که درضمن ازمنافع انگلستان‌هم درمنطقه پاسداری کند. از اینرو در سال ۱۲۹۴ – ش (برابر با ۱۹۱۵ – م) طرحی‌را درمورد آیندهٔ فلسطین به‌هیأت وزیران مجلس، بریتانیا، داد وبلافاصله پیشنهاد دیگری را پیرامون تأسیس یك‌کشور یهودی در فلسطین به پارلمان انگلستان تقدیم داشت وی در آن‌پیشنهاد

---

۱ – ژرژلنچافسکی، تاریخ‌خاورمیانه، ترجمهٔ‌جزائری، ص۳۲۵، چاپ‌اقبال، تهران ۱۳۳۱ – ش

متذکر گردید که فلسطین به‌صورت کشور تحت‌الحمایه انگلستان درآید تایهودیان بتوانند به‌خریدزمین و بسط خاك و برپائی یهودی‌نشینان بپردازند. وی‌ضمناً خواستار اولویت‌هائی برای مهاجرت‌یهودیان به فلسطین گردید. ساموئل بعلت داشتن خوی ومنش صهیونیستی واستعماری بسیارقوی به‌عنوان اولین کمیسرعالی انگلستان درفلسطین برگزیده‌شد.

«سر»ساموئل‌هربرت یهودی و«سر» عبدالبهاء

وقتی عبدالبهاء ـ رهبر بهائیان وجانشین بهاءالله ـ مرد (۱۳۰۰ ـ شمسی) مأمورین انگلیسی ، سفارتخانه‌ها و کنسولگریهای بریتانیا مستقر درکشورهای خاورمیانه نسبت به‌این‌مرگ اظهارتأسف وهمدردی کردند ودیگر بهائیان در غم از دست‌دادن عباس‌افندی به‌سوگ نشستند. سیل تلگراف ونامه‌های مأمورین‌انگلستان برای بهائیان جای بسی‌شگفتی وسؤال‌برانگیز است؛ به‌منابع خود بهائیان مراجعه می کنیم:

«وزیر مستعمرات حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان «مستر وینستون‌چرچیل» به مجرد انتشار این‌خبر پیامی تلگرافی‌برای مندوب‌سامی‌فلسطین سرهربرت‌ساموئل صادر شد و از معظم‌له تقاضا نموده مراتب همدردی وتسلیت حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان را به جامعه‌ی بهائی‌ابلاغ نماید. مندوب‌سامی مصر[کمیسرعالی‌مصر] و «ایکرنت‌النبی» [همان کسی که ازطرف دولت انگلستان مأمور اعطاء لقب به‌عبدالبهاء بود] نیز مراتب تعزیت وتسلیت خویش را به‌وسیله‌ی مندوب‌سامی فلسطین ، سابق‌الذکر، به‌بازماندگان «سرعبدالبهاء عباس افندی»وجامعه‌ی بهائیت تسلیت صمیمانه‌ی مرا به‌مناسبت فقدان قائد جلیل القدرشان ابلاغ نمائید[۱]»

۱ـ قرن‌بدیع، جلدسوم صفحه‌ی ۳۲۱ تهران، مؤسسه‌ی‌ملی مطبوعاتی امری، ۱۲۲ بدیع.

درهمین زمینه از منابع بهائیان سند دیگری در دست است به این شرح:

وزیر مستعمرات حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان مستر وینستون چرچیل از حضرات اجل مندوب سامی فلسطین تلگرافاً تقاضا می کند که ازطرف حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان به هیئت بهائی همدردی و تسلیت آنهارا درموقع رحلت «سِرعبدالبهاء» عباس کب آی تبلیغ نمایید[1] دراین هنگام جمعیت مردم به جنازهٔ فقید [منظور سرعبدالبهاء] رو آوردند، و مقدم برهمه، سرهربرت ساموئل بود، سر کمیسر عالی انگلیس در فلسطین که اورا مندوب سامی می گویند، وبااجزاء وحواشی خود مخصوصاً برای تشییع حاضر شده بود».

شرکت مقامات انگلیسی و شخص هربرت ساموئل در مراسم تشییع جنازهٔ سِر عبدالبهاء در منافع مختلف به وضوح به عنوان افتخار بهائیت آمده است درزیر به دیدار یکی دیگر از مأمورین سیاسی انگلستان اشاره دارد که درزمان حیات وی بااوملاقات نموده ودرآن مراسم شرکت جسته است:

اولین بار که من [سر رونالداستورز مأمور سیاسی دولت انگلستان] به درک ملاقات حضرت عبدالبهاء نایل آمدم درسال ۱۹۰۰- [برابربا ۱۲۷۹ شمسی] یعنی هنگامی بود که پس از انگلستان وقسطنطنیه ازراه سوریه

۳۲۱

میگذشت اتفاق افتاد، بسرعت برق سراسر مدینه منتشر گردید و بوسیله
سیاله برقیه با بعد نقاط ارض متواصل شد و جامعه پیروان اسم
اعظم را در شرق و غرب در دریای اسف و حسرتی بی پایان
مستغرق و آه و انین بگریان مؤانس و دمساز نمود و پیامهای

۱ـ رسالهٔ ایام تسعه، عبدالحمیداشراق خاوری، ص۵۰۸، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۱ بدیع

تسلیت از دور و نزدیک از عموم طبقات از اعالی و ادانی
رسید و تلغرافات و مکاتیب تعزیت چون سیل بجانب ارض
اقدس روانه گردید و جمیع عواطف همدردی خویش را در این واقعهٔ
جانگداز باعضاء غمزده بصیبت دیده عائلهٔ مبارکه اظهار و به ذکر اوصاف
و ستایش آن مولای کریم و ابراز غمگساری در این ضایعهٔ عظیم پرداختند
وزیر مستعمرات حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان مستر
ونستون چرچیل[1] بمجرد اشعار این خبر پیامی تلگرافی بمندوب سامی

1- Mr. Winston Churchill

۳۲۲

فلسطین سر هربرت ساموئل[1] صادر و از معظم له تقاضا نمود
مراتب همدردی و تسلیت حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان
را بجامعهٔ بهائی ابلاغ نماید، مندوب سامی مصر و ایکونت النبی[2]
نیز مراتب تعزیت و تسلیت خویش را بوسیلهٔ مندوب سامی فلسطین
بدین مضمون اعلام نمود «به بازماندگان فقید سر عبدالبهاء عباس
افندی و جامعه بهائی تسلیت صمیمانه مرا بمناسبت فقدان قائد
جلیل القدرشان ابلاغ نمائید» از طرف هیئت وزیران عراق
پیامی توسط سید عبدالرحمن رئیس الوزراء آن کشور بدین شرح
واصل گردید «در این مصیبت عظیم مراتب همدردی و تأثرات
قلبی دولت عراق را بخاندان حضرت عبدالبهاء تقدیم میدارد» فرمانفرمای ...

1- Sir Herbert Samuel 2- Viscount Allenby

کتاب قرن بدیع جلدسوم.

رهسپار قاهره بودم که به جای هری بویل بـه‌سمت دبیر شرقـی نمایندگی انگلیس در آنجا مشغول خدمت گردم - تفصیل ایـن احوال ضمن جروه‌ی انگلیسی Orienta-tons آثار شرقیه بـه‌قلم اینجانب که به وسیلهٔ ایور لینک و واتسن Ivor Liblinks & watson طبع ونشر شده مندرج است- در آن‌هنگام مـن از کنار ساحل حیفا به عکا سوار بـر گروسه در حرکت بودم وساعت بسیار خوشی را بـا محبوس صبور! ولـی آزاده! [منظور سر-عبدالبهاء] صرف نمودم. چندسال بعد کـه ایشان از حبس مستخلص و مصر مسافرت نمودند من افتخـار مراقبت حال و معرفی آن وجـود محتـرم به «لرد کیچنر» حاصل نموده و شخصیت آن‌حضرت در «لرد» نـامبرده [لـرد کیچنر] تأثیر شدیدی بخشید و کدام نفسی بـود کـه دروی چنین تأثیری حاصل نشود»

۱ـ رسالهٔ ایام تسعه، عبدالحمید اشراق خاوری، جلددوم، ص۳۰۷، چاپ مصر، ۱۳۴۲، هـ. ق.

«جنگ بار دیگر مارا ازیکدیگر جدا کرد تا لردالنبی پس از آنکه مظفر و منصور وارد سوریه‌شد مرا مأمور تأسیس حکومت حیفا و توابع آن نمود. درهمان روزی که واردمدینه گردیدم بـه‌حضور سرعباس افندی مشرف، ازاینکه‌در وجنات ایشان تغییری حاصل نشده بودمشعوف وخرسندگردیدم‌هرموقع که به‌حیفا می‌رفتم از تشرف به‌حضورش خودداری نمی‌کردم. آن‌حضرت یکی‌دو نمونه‌از خطوط زیبای‌دستی‌خودرا به‌انضمام‌خط مشکین‌قلم به‌من‌هدیه‌فرمود ولی‌بدبختانه کلیه آنها باعکس‌بزرگ امضاءشدهٔ ایشان در حریق قبرس ازبین رفت؛

آخرین‌مراتب‌خضوع واحترام خودرا باقلبی‌محزون در پیشگاه آن‌حضرت درسال ۱۹۲۱ - م یعنی درموقعی که به‌اتفاق‌سر- هربرت ساموئل درتشییع جنازهٔ ایشان شرکت‌داشتم تقدیم ایشان نمـودم. آقای سررونالداستورز در موردمراسم تشییع‌جنازهٔ سرعبد- البهاء می‌افزاید:

ما در رأس مشایعین که جمعیتی مرکب ازکلیهٔ مذاهب و ادیان بود سراشیبی کوه کرمل راباقدم آهسته بالا رفتیم واین‌درجه اظهارتأسف واحترام مشترك نفوس بارعایت سادگی فوق‌العاده درخـاطرمن کـاملاً بی‌سابقه بود[1]

۱ـ عالم بهائی، جلدهشتم منعکس‌در، مجله‌ی‌اخبار امری، ارگان محفل بهائیان‌ایران شماره‌های ۷ و ۸ آبان وآذر ۱۳۲۴، صفحهٔ ۷

شوقی‌افندی جانشین عبدالبهاء

این پیوند برنامه ریزی شده دقیقاً جهت پایه وبنیاد اساس‌طراحی‌شده بود که شوقی افنـــدی‌دررأس آن قرارگرفت. قبل‌از آنکه وارد این بحث شویم شناخت چهرهٔ واقعی عبدالبهاء و شوقی افندی ضرورت دارد و از آنجاکه منبع مستند و بسیار قابل‌اطمینانی در این‌موردد‌ردستر- س است دراینجا بـه آن مدرك استناد می‌شود تا در ضمن تشریح

شوقی درخردسالی

اسرار عجیبی از رهبران بهائی سیرت واقعی آنانرا بخوبی بشناسیم:

صبحی در دنباله خاطراتش می‌گوید:

«درمیان نواده‌های عبدالبهاء درروزهای‌نخست من باشوقی آشنا شدم و او دارای سرشت ونهاد ویژه‌ای بود که نمیتوانم درست برای‌شما بگویم خوی مردی کم داشت و پیوسته میخواست بـامردان و جـوانان نیرومند دوستی و آمیزش کند! شبی بااو ودکترضیاءبغدادی فـرزند یکی از بهائیان نامور که در امریکا کارش پزشکی بود وبرای دیدار عبدالبهاء به‌حیفا آمده بود درعکاگردهم بودیم وشوخی‌هائی که جوانان یکه‌میکنند میکردیم، در میان گفتگو من برای کاری از اطاق بیرون رفتم و بازگشتم درباز گشت دیدم دکترضیا کار ناشایستی کرده... مـن برآشفتم وگفتم: دکتر! این‌چه‌کاری‌است که میکنی؟ شوقی روبمن کرد وگفت اگر توهم مردی داری‌نشان‌بده!! مانندهٔ این‌سخنان وکارها چندبار از او شنیدم و دیدم ودریافتم که باید کمبودی داشته باشد.»

هرچندازیادآوری‌این‌سرگذشت شرمنده‌ام ومیدانم‌که نباید جز بناچاری این سخنان را گفت ولی چون نیازمندی دارم که شوقی را خـوب بشناسید و بـدانید همانندهای این‌گونه مردمان‌کم‌وکاستی دارندچنانکه نمیشود اینها رانه‌دررج‌مردان گذاشت ونه از زنان بشمار آورد. نه‌بویه ودلبستگی و مهرورزی زنان را دارند ونه خردوهوشیاری ومهربانی‌مردان‌را. دراینگونه آدمهادلبندی‌های ویژه‌ایست که‌دشوار است انسان بآن پی‌ببرد. نمیدانم شنیده‌اید؟ که گاهی کرت‌پزشکی مـردی را روی تخت‌میخواباند وباکنش پزشکی اورا زن‌میکند ویازنی را مرد می‌نماید وهم آدمی که پیکرهٔ مردی‌دارد ولی‌نارس است ودارای خوی‌زنان است میشود که برنیروی مردیش افزود.

ای‌کاش درجوانی‌شوقی بکرت پزشك دانائی برمیخورد و ایارش یك‌پهلوی

میشد اینکه می‌بینید نه‌دلبستگی بپدر دارد و نه اندوه برادر و خواهر میخورد، نه رنج مادر را در پرورش و نگهبانی خویش بیاد میاورد و نه دوستان جـانفشان را سپاسگذار است؛ فرمانها میدهد که کار مرد خردمند نیست، بهانه‌ها میگیرد کـه از هوشیاری بدور است همه از آنجا سرچشمه میگیرد.

من باشوقی دوست بـودم و در بیشتر گردشها باهم بودیم تا آنکه چندماه پیش از مرگ عبدالبهاء بلندن رفت و همان روزها بایکدیگر نامه‌نویسی داشتیم، و پیوسته دستور عبدالبهاء در چگونگی آمیزش و گفتگوی بامردم بـانوشته ی دست‌من بـاو میرسد. خوب بیاد دارم که در نامه‌ای که باخط عبدالبهاء برایش نـوشت سخن از پرفسور ادوارد براون بمیان‌آورد و گفت: گـاهی که اورا میبینید سخن از کیش و آئین بهائی بمیان نیاورد و هر گاه پرفسور از بهاء بپرسد و بگوید شما اورا چه‌میدانید درپاسخ بگوید ما بهاء را استاد خوی‌های پسندیده و پرورش دهنده مردمان میدانیم دیگرهیچ‌وهم فرمود که‌در گفتگوی‌خود بادیگران باریك‌بین باشد و چیزی نگوید که بامزش آنان جور درنیاید.

در ارتباط بابحث کتاب بی‌مناسبت نیست به‌چهرهٔ واقعی عبدالبهاء از زبـان صبحی بپردازیم:

«... عبدالبهاء پدرخود بهاء را گرامی می‌داشت وخویشرا بنده وپرستنده‌ی او میخواند وتاآنجاکه می‌توانست درهیچ کاری بااوهماننـدی نمیکرد. و چون بهاء از روزنخست نویسنده‌ی ویژه داشت کـه سخنانش را همچنان که می گفت‌می نوشت عبدالبهاء نمیخواست که مانند پدررفتار کند از این‌رو، نامه‌هارا خود می‌نوشت تا اززیادی نـویسندگی یادشوند دیگر انگشت کوچك دست‌راستش ازکار افتاد و خمیده‌ماند. از ایـن رو کسان ودوستانش درخواست‌کردند که دیگر رنج نوشتن را بخـود راه ندهد و برای خود نویسنده‌ای بـرگزیند هرچندگـاه نویسنده‌ای میگرفت

تاپشك بنام من افتاد.»

يك‌روز بامداد مرا خواست و گفت: تندنویسی میدانی و می‌توانی؟ گفتم: آری. گفت: نوشت‌افزار بیار چندبرگ کاغذ بادوات دوده‌ای بدست‌آوردم وبنزدش شتافتم، باهم‌باطاقی‌رفتیم که هرشب ازدوستان پذیرائی میکرد. برروی‌نیمکت‌نشست ومرا دربرابرخود نشستن فرمود ودرپهلویش نامه‌های بسیاری از پیروانش بود نگاهی بآنها کرد و گفت: بنویس يك‌يك نامه‌هارا میخواند وپاسخ میداد وهريك را بربرگی جداگانه من‌می‌نوشتم چون چندنامه را پاسخ داد ومن نوشتم از جای برخاست ودراطاق براه افتادمن‌نیزبه‌پاس‌گرامی‌داشتن او ازجای برخاستم‌وایستاده برروی‌دست سخنانش را می‌نوشتم؛ تامرا چنین دید فرمود توبنشین فرمانش را پذیرفتم، تا نزديك نیمروز نامه‌های بسیاری را پاسخ داد، آنگاه گفت: همه را دسته کن وبمن بده. دسته‌کردم و دادم سپس نگاهی بمن کرد و گفت دیگر امروز باتو کاری ندارم.

بامداد روزدیگر نامه‌های دیروزی‌راکه از چشم گذرانده بود وبربالای‌هريك ۹ کشیده بود بمن‌داد و گفت: اینهارا پاکنویس کن؛ وباز بپاسخ نامه‌ها ونویسندگان گفتارها ودستورهای‌بایسته‌مانند روزگذشته‌پرداخت دیگر کارمن‌درآمد، جزروزهای آدینه و جشنها و ماتم‌ها هرروز از بامداد تانیمروز درپیشگاه عبدالبهاء آماده‌ی کار نویسندگی‌بودم وپس از نیمروز نامه‌های روزپیش را پاکنویس می کردم و درپاکت می‌گذاشتم وبنزدش می‌بردم.

عبدالبهاء از نویسندگی من بارها خشنودی نمود ودرنامه‌های خود این نکته را گاه‌بگاه می‌گفت. روزی بپاسخ نامه‌ها در باغچه‌سرای سرگرم بود، او میرفت و من دنبالش. او می‌گفت و من مینوشتم سخن باینجا رسید: «از بام تاشام با یاد یاران دمسازم و اکنون راه میروم وجناب صبحی ازپی‌من بنگارش میپردازد.»

رفته‌رفته رشته‌ی کارها را بدست گرفتم و ازگام نخست راستی ودرستی و

دلبستگی درکاررا پیشه‌ی خود کردم. عبدالبهاءهم چیزی ازمن پوشیده وپنهان نمی‌کرد تا آنجاکه رازهای خانوادگی را نیز برایم میگفت:

روزی از زن‌گرفتن خود برایم‌میگفت که تاسی‌ودوسالگی من نمی‌دانستم رختخواب چیست ودر آن نخوابیده بودم درتابستان باشمدی بسرمیبردم ودرزمستان پوستینی که‌داشتم به‌روی خود می کشیدم ولی‌پس‌ازناشوئی گرفتار رختخواب‌شدم.

چون کارها همه سپرده‌ی بمن شد ونامه‌ها وسپردگانی‌ها بنزدمن می‌آمد مرا نخست از مسافرخانه بخانه‌ی یکی از خویشان خود عنایت‌الله اصفهانی پسر خواهر زنش وپس‌ازچندی‌بسرای منورخانم دختر کوچك‌خود که آن‌روزها بمصر رفته‌بود جای داد ومن تاروزی که در حیفا بودم درآن خانه ماندم.

چون عبدالبهاء مرا بدان‌پایه رساند ونوازش کرد و همه‌چیز را بمن سپرد کار برمن دشوار شد یکدسته دچار شك شدند و افسوس‌های ساختگی میخوردند که این جوان سزاوار این‌همه مهر ونواخت‌نیست ولی چه‌بایدکرد خدا برای نمودن‌توانائی خودگاهی سنگ‌سیاهی‌را بوسه‌گاه پادشاهان وسروران میکند وبینوائی را در چشم مردم گرامی می‌سازد هرچه هست ازاوست مگر آدم جز مشتی خاك بود که فرشتگان را در برابرش‌بخاك افتادن فرمود.

دسته‌ی‌دیگربنام غمخواری میگفتند: ای‌صبحی کاش باینجا نمیآمدی و آئین وکیش پاکیزه‌ی خودرا چنانکه‌آوردی میبردی، تو نمیدانی اینها که دراینجا هستند پاکی وآزادی کسانی‌راکه از اینجا دورند ندارند. هر کس سخنی میگفت ودوستی ومهرورزی مینمود ودلسوزی میکرد. یکی از دوستان‌گفت: ماندن دراینجا مانند راه‌رفتن برروی آئینه است بسیار باید هوشیاربود تالغزشی دست‌ندهدو آئینه‌نشکند.

در این میان بامردی به‌نام اسمعیل‌آقا آشنا ودوست شدم که از مردم آذربایجان و سرایدار ورازدان عبدالبهاء بود وهمه اورا گرامی میداشتند و بعداز درگذشت عبدالبهاء هم گلوی خود را برید (ولی نتوانست درست انجام دهد، زود آگاه شدند و درمانش کردند و تا یکی دوسال هم زنده بود) این مرد جزء به

عبدالبهاء وخواهرش ورقه‌ی‌علیا به‌دیگران روی‌خوشی نشان‌نمیداد وفروتنی‌نمیکرد. روزی بمن گفت: چون اینجا ماندی‌وهمدم ورازدار خداوندی ماشدی باید سخنانی بتو بگویم که ازاین‌پس اگرچیزی از کسی دیدی دستاویز...

بازمی‌گردیم برسرقضیهٔ شوقی: چون کار بدست شوقی افتاد واورا ازنزدیك شناخت از او برگشت و براستی ودرستی پیروکیش مسلمانی شد و او نیز دفترها نگاشت. وپس‌از او اقتصادکه درمراغه بهائی‌شد و با پدر درسر این دین بستیز برخاست واورا رها ودل‌شکسته کرد آنگاه دوسه‌سال باسید اسدالله‌قمی براه افتاد و چون بخوبهای ناپسندیده شوقی آگاه شد باآنکه در راه این کیش رنجها کشیده بود و آوارگی‌ها دیده و پدر را رنجانده باز بجایگاه نخست خود برگشت ومردی دل‌آگاه شد ودفتری نیز نوشت. همچنین دیگران که اگر بخواهیم یك‌یك نامشان را ببرم دور ودراز خواهدشد.

این‌ها کسانی بودند که درایران پیدا شدند و از شوقی رمیده و بیزار گشتند در بیرون از ایران نیزکسانی بودند که کارهای شوقی را نپسندیدند ولی نخواستند در گوشه‌ای بنشینند ودراندیشه‌ی‌مردم و راهنمائی ایشان نباشند برخاستند وگامهای بلندی درآموزش‌وپرورش مردمان برداشتند ازآنهاست میرزااحمد سهراب.

این‌دانشمند ازمردم‌اصفهان است در روزگارجوانی از شهر خود بیرون آمد وچندی در عکا وحیفا بود در روزهائی که عبدالبهاء بامریکا رفت از نزدیکان او و از کسانی بودکه سخنانش را بزبان‌انگلیسی ترجمانی می کرد وچون عبدالبهاء به‌حیفا بازگشت و جنگ نخستین جهانی درگرفت درحیفا بفرمان او سرگرم‌نوشتن نامه‌ها وسخنان‌او شد وبخط‌خود دفترهائی‌ازگفتارها ونامه‌های‌عبدالبهاء آراسته‌کرد که من آنهارا درحیفا دیدم وچون‌آتش‌جنگ فرونشست بفرمان عبدالبهاء بار دیگر بامریکا رفت و درآنجا بکارپرداخت وپیوسته خشنودی استاد وخداوندگار خودرا فراهم می کرد وجز گسترش دستورهائی‌که مردم را به‌مهربانی وخوشی و آسایش وآشتی‌برساند کامه‌ای نداشت وهمچنان در امریکا می‌بود تاعبدالبهاء درگذشت.

عکس عبدالبهاء که بر یک‌سو با خط خود نام صبحی را نوشته و بر سوی دیگر
دستینه‌ی خودرا نگاشته

فصل پانزدهم

بخش اول

بهائیت و تشکیل کشور اسرائیل

روز سوم ژوئن سال ۱۹۲۲ - م (برابر با سیزدهم خرداد ۱۳۰۱ شمسی) «مستر وینستون چرچیل» یادداشتی مبنی براین که دولت انگلستان درصدد داشت یك کانون ملی یهود در فلسطین بنا خواهد نمود، انتشار داد. این امر همانگونه که سازمانهای یهود و طرفداران آن را خرسند نمود و آنان از چنین پیشنهادی استقبال کردند مسلمانان در کشورهای عربی نسبت به آن سخت معترض شدند.

این جریان به سازمانها و جناحهای سیاسی مختلف در سطح جهانی کشانیده شد بدین‌معنی که یکطرف فشارهای دولت و دولتمردان تحت نفوذ آمریکا که اهرمهای سیاسی و اقتصادی را در آنکشور در دست داشتند و از طرف دیگر نگرانی و رنجش اعرابی که برای آمریکا رنجششان به حساب می آمد وضعی بوجود آورد پای سازمان ملل را به میان کشید و قضیه به آنجا ارجاع گردید. روز دوم آوریل سال ۱۹۴۷ - (برابر با سیزدهم فروردین ۱۳۲۶ - شمسی) جلسه عمومی سازمان ملل در مورد این موضوع به بحث نشست و تا مدتی در آن مهم به تصمیم گیری و

تبادل نظر پرداخت. سرانجام روز پانزدهم ماه مه آنسال (۲۵ اردیبهشت ماه ۱۳۲۶) بنا شد کمیته‌ای تحت عنوان «کمیته مخصوص رسیدگی به مسئله فلسطین» تشکیل شود. یازده کشور به ریاست نمایندهٔ کشور سوئد ازفلسطین بازدید کردندو گزارش خود را تقدیم کمیته سازمان ملل نمودند.[1]

درآن‌مقطع ارزیابی‌ها مورد سنجش قرارمی‌گرفت و ماهیت افراد، گروهها و دول مختلف در این راستا در نشان دادن هویتشان در ارزشگزاریهای بعدی‌ملاک بود بنابراین موضع‌گیریها بسیارحساس ونشانگرخیلی ازجهت‌گیریها می‌توانست باشد. نامهٔ رهبر بهائیان ـ شخص شوقـی افندی ـ به رئیس کمیسیون مخصوص سازمان ملل متحد از جملـهٔ همین موضع‌گیریها نسبت به قضیهٔ مزبور است کـه در زیر به‌نظر می‌رسد و ماهیت سران فرقه بهائی‌را بوضوح در برخورد با آنچه برای جهانیان امروزه مشخص است نشان می‌دهد:

«آقای امیل سندر استورمْ رئیس کمیسیون مخصوص سازمان ملل متحددر قضیه‌ی فلسطین.

جناب رئیس ـ مرقومه‌ی شریفه‌ی شما مورخ۹ جولای واصل وخوشوقتم از اینکه فرصتی دست داده تا مختصری در خصوص‌ارتباط دیانت‌بهائی بافلسطین و نظریه‌ی ما نسبت به تغییراتی که ممکن‌است در اوضاع آینده‌ی این اراضی‌مقدسه و متنازع فیه روی دهد به اطلاع شما و همکاران محترمتان برسانم.

برای استحضار شما به‌ضمیمه‌ی این نامه شرح مختصری درباره‌ی تاریخ و مقاصد واهمیت دیانت[2] بهائی وهمچنین جزوه وجیزه‌ای مشتمل برعقاید و نظریات آن‌نسبت به‌وضع فعلی‌دنیا وتحولاتی که‌ما امیدوار وعقیده‌مندیم در آن روی‌خواهد

۱ـ موسوعةالمفاهیم و المصطلاحات الصهیونیة، دکتر عبدالوهاب محمدالمیری، ۱۹۷۵ ـم قاهره ص ۲۴۳

۲ـ قبلا هم یاد آوری شده که بهائیت جز فرقـه‌ای بیش نبود و همانطور کـه خواهیم دید به یك سازمان نوماسونی تبدیل گشت. مؤلف

داد ارسال می‌دارم.

موقعیت بهائیان در این کشور تا حدی منحصر به فرد است: زیرا در حالی که اورشلیم مرکز روحانی عالم مسیحیت است ولی مرکز اداری کلیسای روم با هیچ یك از مذاهب دیگر دیانت عیسوی نمی‌باشد و نیز هر چند اورشلیم در نظر مسلمانان نقطه‌ای است که یکی از مقدس‌ترین مقامات اسلامی در آن قرار دارد معذلك اعتاب متبرکه‌ی دیانت محمدی و مرکزی که برای ادای فریضه‌ی حج بدانجا می‌روند در سرزمین عربستان است نه در فلسطین. تنها یهودیان هستند که علاقه‌ی آنها نسبت به فلسطین تا اندازه‌ای قابل قیاس با علاقه‌ی بهائیان به این کشور است زیرا که در اورشلیم بقایای معبد مقدسشان قرار داشته و در تاریخ قدیم آن شهر مرکز مؤسسات مذهبی و سیاسی آنان بوده است. با وصف این موقف آنها نیز از یك جهت با بهائیان متفاوت است زیرا خاك فلسطین محل استقرار عرض سه طلعت اعظم دیانت بهائی بوده و نه تنها محل توجه و زیارت بهائیان دنیا است بلکه در عین حال مقر دائمی نظم اداری بهائی است که افتخار ریاست آن را به عهده دارم...

مقصد و مرام ما استقرار صلح عمومی در عالم و میل و مراد ما مشاهده‌ی بسط عدالت در جمیع شئون جامعه‌ی انسانی و از جمله در امور سیاسی است چنانکه عده‌ی زیادی از پیروان آئین ما از اعقاب یهودیان و مسلمین بوده و دیانت بهائی نسبت به هیچ یك از این دو گروه تعصبی نداشته و ما بهائیان بسیار مشتاق و مایلیم به نفع مشترك خود آنها و به صرف و صلاح کشور میان آنها صلح و آشتی برقرار سازیم.

اما در تصمیماتی که نسبت به آینده‌ی فلسطین اتخاذ می‌شود مطلبی که برای ما اهمیت دارد این است که هر کس حکومت حیفا و عکا را به دست می‌گیرد به این نکته واقف باشد که در این منطقه مرکز اداری و روحانی یك آئین جهان‌آرا قرار دارد و باید استقلال آن آئین و اختیار اداره‌ی امور بین‌المللی آن به‌وسیله‌ی این مرکز و همچنین حق بهائیان عموم کشورها در مسافرت به منطقه‌ی مزبوره

برای زیارت (باهمان امتیازاتی که در این خصوص یهودیـان و مسلمین و عیسویان برای زیارت بیت‌المقدس‌دارند)رسماً‌شناخته و برای همیشه محفوظ ورعایت گردد. مقام حضرت باب‌در کوه کرمل‌ومرقد حضرت عبدالبهاء درهمان محل ومسافرخانه‌ی بهائیان شرق درجوار آن وباغها واراضی وسیعه‌ی حول و حوش آن مقامـات (که تمام آنها برای ورود عموم مردم از هرملت و مذهـب آزاد است) ومسافـرخانه‌ی بهائیان غرب درپای کوه کرمل ومحل اقامت پیشوای جامعه‌ی بهائیان و خـانه‌ها و باغ‌های مختلف واقع درعکا ونـواحی مجاورآن کـه در دوره‌ی سجن حضرت بهاءالله در آن شهر به‌قدوم‌مبارکش‌متصرف شده وروضه‌ی مبارکه‌ی حضرت‌بهاءالله دربهجی نزدیك‌عکاباقصر مبارکش که اکنون به صورت یك‌مکان تاریخی‌وموزه درآمده (وهردواین اماکن برای ورودوزیارت مردم ازهرمذهب وملت آزاداست) وهمچنین متملکات بهائی واقع دردشت عکا ـ تمام اینها متصرفات واملاك بهائیان را درارض مقدس تشکیل می‌دهد . این مطلب را نیزباید درنظر داشت‌که اکثراین تملکات ازطرف دولت وشهرداری‌به‌علت جنبه‌ی دیانتی که دارند ازتأدیه‌ی‌عوارض ومالیات معاف گردیده و قسمتی از ایـن متملکات و سیعه متعلق به‌شعبه‌ی فلسطینی محفل‌روحانی ملی بهائیان امریکای شمالی وکاناداست که برطبق قوانین کشوربه عنوان یك‌انجمن دیانتی شناخته وتسجیل شده است درآینده‌هم محافل روحانی ملی دیگری به‌وسیله‌ی شعبات خود درفلسطین قسمتی موقوفـات بین‌المللی این آئین را دراراضی مقدسه تحت تملك خواهند گرفت .

نظربه‌مراتب فوق از شما و همکارانتان که عضو کمیسیون هستند خواهش دارم درسفارش‌ها وتوصیه‌هائی که به‌سازمان ملل متحددرخصوص آینده‌ی فلسطین میکنید حفظ ووقایت حقوق بهائیان را موردتوجه وعنایت قراردهید .

ضمناً فرصت را مغتنم شمرده ازروح صمیمیتی که شماوهمکارانتان درانجام تحقیقات درباره‌ی اوضاع مشوش این ارض‌مقدس ابرازداشته‌اید مراتب قـدردانی خود را اظهار وباکمال‌امیدواری دعامیکنم که درنتیجه‌ی مساعی ونظریات‌صائبه‌ی

شما راه‌حل سریع ومنصفانه‌ای برای تصفیه‌ی معضلاتی که درموضوع فلسطین پیش آمده پیدا شود.

امضاء: شوقی ربانی[1]

۱۴ جولای ۱۹۴۷

در مورد تشکیل کشور اسرائیل کمیسیون رسیدگی سازمان ملل به قضیه‌ی فلسطین گزارش کرده بود که:

«کشور فلسطین با برخورداری از استقلال سیاسی و»
«وحدت اقتصادی تأسیس یابد وتازمانیکه وضـع کلی آن به»
«روشنی مشخص نشده است ودر یك مرحلهٔ انتقالی است زیر نظر»
«سازمان ملل متحد قرار گیرد.»

دراین مرحله از تصمیم گیری بین اعضاء کمیسیون توافق نظر وجود داشت امادرمرحلهٔ اجرائی طرح دونظرمختلف پیدا شد که اعضاء کمیسیون رابه‌دوقسمت تقسیم کرد:

کشورهای کانادا، چکسلواکی، گواتمالا، هلند، پرو وسویس که گروه اکثریت را تشکیل می‌دادند معتقد بودند که فلسطین باید به دوناحیهٔ عرب نشین و یهودی نشین تقسیم شود و «اورشلیم» هم به عنوان مرکز بین‌المللی درآید. گروه اقلیت شامل، هند، ایران، یوگسلاوی نظرشان براین قرار گرفـت کـه‌حکومت واحدی ازطرفین. عرب‌ویهود ـ جداگانه یعنی از دوکشور مجزای عرب ویهود بابرخورداری از استقلال جداگانه داخلی تأسیس گردیده وفرصتی‌هم بـه یهودیان داده شودکه درعرض سه‌سال دست به‌مهاجرت زنند.

این‌بحث درسازمان ملل به‌درازاکشیده شد و سی‌وسه دولت مـوافق وسی دولت درمخالفت باآن رأی دادند، ده کشورهم بی‌تفاوت تنها بـه‌دادن رأی ممتنع

1- Newsweek No. 7 Sep 1947

اکتفا نمودند : آمریکا، شوروی ، فرانسه ، انگلیس وچین موافق و دیگردول مثل آرژانتین ، شیلی، کلمبیا ، السالوادور ، حبشه ، هندوراس ،عراق ، لبنان ،عربستان سعودی ، سوریه، یمن ، افغانستان، کوبا، یونان ، هند، ایران ، پاکستان وترکیه‌هم به‌مخالفت برخاستند.

بدون آنکه واردجزئیات شویم روزچهاردهم ماه می ۱۹۴۸ ـ م انگلستان‌به «قیمومیت» در فلسطین پایان داد ودرهمان روز شورای ملی‌یهود در تل‌اویـو شکل گرفت‌وتشکیل دولتی جدید بنام‌اسرائیل اعلام‌گردید . چندساعت بعد از این‌اعلان ترومن رئیس‌جمهورآمریکا از طرف دولت آمریکا دولت جدیدالتأسیس اسرائیل را برسمیت شناخت [1] جالب است که لروی آیواس منشی کل شورای بین‌المللی بهائیان درنامه‌ای‌که روز سیزدهم اردیبهشت ماه ۱۳۳۲ برای محفل بهائیان ایـران باشرحی مفصل ازملاقات شوقی‌افندی ورئیس جمهوراسرائیل در پانزدهم فروردین ماه ۱۳۳۳ می‌نویسد :

«دراین روزتاریخی رئیس‌جمهور و خانمشان منشی»
«کل هیئت بین‌المللی بهائی را در هتل مـاگیدو و در تالار»
«مخصوص به‌حضور پذیرفتند . پس‌از لحظه‌ای رئیس‌جمهور»
«وهمراهان بااتومبیل روانهٔ بیت‌مبارك‌شدند . حضرت‌ولی امر»
«الله‌وحرم مبارك از رئیس جمهوری و خانم بالطف و محبت»
«خاصی‌پذیرائی نمودند. ضمن مذاکرات دوستانه وغیررسمی»
«حضرت ولی‌الله مقصدومرام بهائیت را توضیح ونظر مساعد»
«وتمایل بهائیان را نسبت به‌اسرائیل بازگو کردند و آرزوی»
«بهائیان را برای ترقی وسعادت اسرائیل برشمردند.»
«رئیس‌جمهور هم متقابلاً یادآور شد که در چندین»
«سال قبل‌هنگامی که به‌همراه‌خانم‌خود به‌اطراف کشورسیاحت»

۱ـ ژرژ پنجافسکی ، تاریخ خاورمیانه ، ص۳۴۲

«میکردم در بهجی به‌حضور (Sir) سرعبدالبهاء مشرف شدم»
دراین نامه اضافه میشود که :

«وقت خداحافظی ازمهمان‌نوازی ولی‌امرالله ازطرف
«رئیس‌جمهوراسرائیل سپاسگزاری‌فراوان شدوضمن تقدیر از»
«اقدامات و مجاهـدات بهائیان در کشور اسرائیل آرزوی»
«قلبی خویش را برای موفقیت جامعه‌ی بهائیان در اسرائیل و»
«سراسر گیتی اظهارداشتند.[1]»

شوقی افندی در ادامهٔ همین‌روند پیوندودوستی در لوح نوروز ۱۰۸ بدیع نظر جامعه‌ی بهائیت را درمورد تـأسیس کشور اسرائیل به صراحت چنین ابراز می‌دارد :

«مصداق وعدهٔالهی به‌ابناء خلیل ووراث کلیم ظاهرو»
«باهر و دولت اسرائیل در ارض اقدس مستقر و به استقلال و»
«اصالت‌آئین متینه به‌مرکز بین‌المللی جامعه‌ی بهائی مرتبط و»
«به‌استقلال‌واصالت‌آئین الهی مقـرومعترف‌وبه‌ثبت عقدنامه‌ی»
«بهائی‌ومعافیت کافه‌ی‌موقوفات امریه در برج‌عکا وجبل‌کرمل»
«و لوازم ضروریه بنای بنیان مقام‌اعلی ازرسوم دولت واقرار»
«به‌رسمیت ایام تسعه‌ی متبرکه محرمه موفق‌ومؤید»[2]

شوقی افنـدی ضمن تلگرافـی که روز چهاردهم اردیبهشت ۱۳۳۳ شمسی خطاب به‌محفل بهائیان ایران‌مخابره‌میکند به‌روشنی موضع وپیوندبهائیان ویهودان اسرائیلی رانشان می‌دهد :

«رئیس جمهوردولت اسرائیل‌به‌اتفاق قرینه‌ی محرمه»

۱ـ مجلهٔ‌اخبار امری، ارگان‌محفل‌ملی بهائیان ایران، شمارهٔ۳ تیرماه۱۳۳۳شمسی

۲ـ توقیعات مبارکه، ص۲۹۵ ، حضرت‌ولی‌امـرالله ، آوریـل ۱۹۵۲ ـ م تهران مؤسسه ملی‌مطبوعات امری‌بدیع ۱۲۵ـ بدیع

«(Mrs) میسیس بن زوری بنابرقرار قبلی پس از پذیرائی که به»
«افتخار ایشان در بیت مبارک سرعبدالبهاء به عمل آمد اعتاب مقدسه»
«را در جبل کرمل زیارت نمودند . این زیارت اولین تشریف»
«فرمائی رسمی است که از طرف یکی از دول مستقله از مقامات»
«مقدسه حضرت اعلی و مرکز میثاق حضرت بهاءالله به عمل آمده»
«است[۱]»

اهمیت بیشتر این ملاقات از آنجا مشهود است که بهائیان برای آن بیش از آن چیزی که تصور می رفته ارزش قائل شدند . محتوی این مفاهیم از نامه‌هائی که در دنبال می آید مخصوصاً نامهٔ آقای لروی آیواس منشی کل شورای بین المللی بهائی بخوبی استنباط میشود .

۱ ــ مجله‌ی اخبار امری ــ ارگان محفل ملی بهائیان ایران ، شماره‌ی ۱۲ فروردین ۱۳۳۲ ــ ش

بخش دوم

نامه‌ها واسناد مربوط به پیوند سران بهائی واسرائیل

«سوم ماه مه ۱۹۵۴ روز دوشنبه ۲۶ آوریل ۱۹۵۴، ازبرای عالم بهائی، روز تاریخی به شمار می‌رود زیرا دراین یوم برای اولین دفعه درتاریخ امررئیس‌دولت مستقلی رسماً ازمقام مبشرشهیدآئین بهائی، ومقام مرکز میثاق حضرت بهاء اللّٰه‌دیدن نموده به حضور ولی امر بهائی (شوقی افندی) مشرف‌گردید...»[1]

شوقی افندی همانند میرزا حسینعلی که در سرسپردگی به سفارت روس و عباس افندی درسرسپردگی به انگلستان، ازهیچ کوششی برای جلب رضایت آنان دریغ نداشتند با تمام قوا تصمیم گرفت، راه سر سپردگی بهائیت را که اکنون به صهیونیسم ختم شده است باکمال امانت به صهیونیسم وخیانت علنی‌به جهان‌اسلام ومنافع ملی کشورهای مسلمان را ادامه دهد.

۱ــ مجله‌ی، «اخبارامری» ارگان محفل‌ملی بهائیان ایران، شماره‌ی۳ تیرماه۱۳۳۳، صفحه‌ی ۹.

هیئت بین‌المللی بهائی حیفا در نامه‌ای به محفل روحانی ملی بهائیان ایران در اول ژوئیه ۱۹۵۲ رابطه‌ی شوقی افندی را با حکومت اسرائیل، بـه نحوی کاملا سربسته ومحرمانه چنین به اطلاع بهائیان ایران رسانید:

«روابط حکومت (اسرائیل) با حضرت ولی امرالله وهیئت بین‌المللی بهائی دوستانه وصمیمانه‌است. وفی‌الحقیقه جای‌بسی خوشوقتی است که‌راجع به‌شناسائی امردرارض اقدس موفقیت‌هائی حاصل گردیده است...»[1]

مقاله‌ای هم تحت عنوان: «بهائیت» درمجله‌ی فرانسوی‌وابسته‌به‌صهیونیسم و اسرائیل، به‌نام «زمین بازیافته» [اسرائیل] درشماره‌ی ۲۲ بتاریخ۲سپتامبر۱۹۵۲ به‌قلم یکی از نویسندگان یهود، چاپ و منتشر شده است، که ضمن آن تطبیق اهداف یهودیان با عقایدبهائیان درمورد بتاریخ برپائی کشوری مقتدربه نام «اسرائیل»اقدام شده است...

«... حضرت بهاء الله نبوات وبشاراتی را اعلام نموده است که بابشارات‌ما دراصحاح دانیال وحزقیل ویرمیا واسحق مطابقت دارد و ایشان خود را موعودکل ملل می‌دانند. چنانچه درکتب مقدسه‌ی قبل مذکوراست.

ازجمله دقایقی که باید دریوم ظهور غصن ظاهرگرددآن است که‌پرچم خدا به وسیله‌ی تمام ملل مرتفع خواهد شد وتمام مذاهب وملل مختلفه درظل‌لوای الهی قرار خواهند گرفت و غصن الهی را احاطه خواهند کرد در آن روز اختلافات و منازعات به‌کلی مرتفع خواهد شد و غصن الهی ملت اسرائیل را به اراضی مقدسه می‌خواند وآنهارا ازشرق وغرب وشمال وجنوب به دورخود جمع می‌کند.

این عبارات درکتاب پیغمبرجدید[2] !! یعنی درمفاوضات نیزذکرگردیده است

۱ـ مجله‌ی: «اخبارامری» ارگان بهائیان، ایران، صفحه‌ی ۱۶شماره‌ی ۵ ،شهریور ماه ۱۳۳۱ هـ. ش.

۲ـ البته صهیونیست‌ها حق دارندکه بهاء را پیامبر بدانند. دلیل‌آنرا خوانندگان دربحث‌های بعدی درمی‌یابند.

واگر به خاطرداشته باشیم در کتب یکی از انبیاء نیز راجع به حیفا و اراضی مقدسه بشارات بی‌شماری نقل شده است...

حضرت عبدالبهاء موقعی که از پنجره‌ی مسافرخانه به خارج ناظر بودند به یکی از اصحاب خود بیانات ذیل را می‌فرمودند واو در دفترچه‌ی خاطرات خود ثبت نموده است:

«درآتیه‌ی نزدیکی فاصله‌ی بین عکا و حیفا ازبین خواهد رفت وبهم وصل خواهد شد من به خوبی می‌بینم که این محل مقدس یکی از بنادرمهم تجارتی دنیا خواهد شد این بندرنیم دایره به‌صورت باشکوهی تبدیل به پایگاه عظیم خواهد شد که ازتمام نقاط دنیا متوجه این محل خواهند شد.

کوه کرمل ودامنه‌ی آن ازبهترین بناها وتصورعالیه مستورخواهد شدصنایع وتأسیسات عظیمه در این نقطه برپا می‌گردد ازهار تمدن حقیقی و غنچه‌های افکار متعدده به‌این محل انتقال‌خواهد یافت تا با روائح وعطرمتصاعده ازاخوت وبرادری بین‌المللی ترکیب وآمیخته گردد حدائق- باغها- وپارکها ونزهتگاه‌های عالیه برپا خواهد شد. در دل‌شب کهربا والکتریك تمام بندررا روشن خواهد کرد.

چراغهای قوی دیده بانی کشتی‌ها که دردوطرف کرمل ایجاد می‌گردد جبل رادراقیانوس نورفروخواهد برد و کرم الهی ازسرتاپا غرق نور می‌گرددوعالی‌ترین وزیباترین منظره‌ی عالم راخواهی دید...

امروزمامشاهده می‌کنیم که کم و بیش آثار اولیه بشارات ظاهر شد وآنچه موسی در کوه طور به‌آن تکلم نموده و یهود رابه اجتماع دعوت فرموده و آنچه بهاءالله راجع‌به اتحاد ویگانگی فرموده امروزبه عرضه‌ی ظهور وبروزمی‌رسد...

دوستان من شمانیزمانند من به این اراضی (اسرائیل) مسافرت کنید. ودراین ارض مقدس (اسرائیل) ازروائح طیبه بهره‌ور گردید...»[۱].

۱- مجله‌ی: «اخبارامری»، ارگان رسمی بهائیان، ایران، شماره‌ی ۸-۹، آذر-دی، ۱۳۳۱ ه. ش.

حمایت صریح صهیونیسم از بهائیت

شوقی با حمایت بسیاری از صهیونیست‌های آمریکائی، و حیله‌هائی که عباس افندی در جلب حمایت یهودیان آمریکا بکارگرفته زمینه‌های مساعد را برای بهره‌گیریهای لازم و مؤثری را از حمایت‌های اسرائیل و دررأس آن همان حامیان یهودی‌آمریکائی برای خود فراهم آورد.

از این روی شوقی از حافظان منافع بهائیت در آمریکا، درخواست نمود که به هرنحوی که ممکن است، کوششی برای جلب موافقت همه جانبه‌ی «بن گوریون» نخست‌وزیر کشور اسرائیل به‌عمل آورند. این فرصت برای یهودی‌ـ بهائی‌آمریکا هنگامی دست داد که نخست‌وزیر اسرائیل برای تبادل‌نظر با مقامات آمریکائی عازم آمریکا گردیده بود.

حمایت صریح اسرائیل از بهائیان

با برخورداری از سیاست‌های گذشتهٔ عباس افندی درجلب و کسب حمایت‌های یهودیان آمریکا زمینه برای اقدامات بعدی شوقی جهت پیوند با اسرائیل و در زیر چترآن دولت درآمدن فراهم شده بود این روند را در نامهٔ شوقی افندی در مورد سفر نخست‌وزیر اسرائیل در ارتباط با منافع بهائیان، ضمن ارسال تلگراف محرمانه‌ای که در تاریخ ۱۹ آوریل ۱۹۵۲ برای «محفل بهائیان آمریکا» نوشت می‌خوانیم:

«... وبرای تأسیس واستقرار مرکز جهانی امرالله (در اسرائیل) اقدامات وسیعه به‌کمال سرعت به عمل آمده است هیئت‌های ایادی امرالله از هر یك از قطعات عالم متوالیاً تعیین گشته و پنج‌نفر ازآنها اکنون به ایفای وظائف در ارض اقدس مشغولند. هیئت بین‌المللی بهائی توسعه یافته واعضای عامله آن تعیین گردیده‌اند. هنگام مسافرت رئیس الوزرای دولت اسرائیل به آمریکا نمایندگان محفل ملی آمریکا با او ملاقات ومصاحبه نموده وآثار امری به او تقدیم داشته‌اند

هجده قطعه اراضی به مساحت بیست‌ودوهزار متر مربع بر وسعت اوقاف بین‌المللی بهائی در دامنه جبل کرمل اضافه گردیده است. به منظور تملک متجاوز از یکصدوچهل هزار متر مربع اراضی واقعه در حول روضه‌ی مبارکه بهجی عملیات مساحی از طرف دولت انجام یافته است. نقشه‌ی مشرق‌الاذکار کرمل که ابتکار رئیس هیئت بین‌المللی بهائی است تکمیل واتمام پذیرفته است. معافیت اعتاب مقدسه از رسول دولتی و سایر مزایائی که از طرف وزارت دارائی دولت اسرائیل اعطا شده بود اکنون شامل بیت مبارك حضرت عبدالبهاء و مسافرخانه‌ی شرقی وغربی نیز گردیده است. متعاقب مخاصمات خارجی و اغتشاشات داخلی که مدت دهسال ارض‌اقدس را دچار انقلاب واضطراب نموده بود دوباره باب زیارت ارض اقدس مفتوح گردید. ساختمان پایه‌های هشت‌گانه که باید طبقه فوقانی مقام اعلی به وزن هزار تن برآن تقریباً به چهل‌وهفت‌هزار دلار بالغ می‌شود جهت ساختمان طبقه‌ی هشت‌ضلعی مقام مقدسی به امضاء رسیده که در نتیجه اولین قسمت طبقه فوقانی تکمیل وهشت مناره که عبارت از تاج دوم این بنای مقدس است مرتفع خواهد شد. مقدمات ساستمان طبقه مدور که قبه‌ی ذهبی بر آن قرار خواهد گرفت آغاز گردیده است...»[1].

برهمین اساس ومبنا، شوقی افندی، تصمیم گرفت که با یاری اسرائیل دست به فعالیتی دوجانبه زند.

اول: احداث تأسیسات مرکز جهانی بهائیان در اسرائیل ضمن سامان بخشیدن به سازمان رهبری بهائیان.

دوم: رفع بزرگترین مانع راه رهبری شوقی افندی، یعنی بازماندگان خانواده‌ی اغصان وافنان که حاضر به همکاری وقبول زعامت او نبودند.

در مورد کار نخست ، شوقی افندی خود ضمن تلگرافی که به تاریخ ۲۴

۱ــ مجله‌ی: «اخبار امری»، ارگان محفل بهائیان، ایران، پلی‌کپی حروف تایپ، شماره‌ی ۱، اردیبهشت ۱۳۳۱ ه. ش.

دسامبر ۱۹۵۱ م برای محفل ملی بهائیان آمریکا فرستاد بطور آشکار تأیید کرد که
با تشکیل دولت اسرائیل وحمایت آنها کار احداث تأسیسات مرکز جهانی بهائیان
و تشکیل سازمان رهبری بهائیان امکان پذیر شده است.

«این مشروع عظیم که درعقداول قرن دوم بهائی مقارن تأسیس دولتی مستقل
و جدید درارض اقدس شروع گردید درنتیجه‌ی پیدایش دولت مزبور تقویتی به سزا
یافت وبراثر تحقق یك رشته وقوعات متوالیه ذیل در ارض اقدس پیشرفت سریع
حاصل نموده است:

۱ - ساختمان قسمت فوقانی مقام اعلی که مقدس‌ترین مشروع بین‌المللی و
درتاریخ امرالله بی‌نظیراست درقلب جبل کرمل آغاز گردید.

۲- هیئت بین‌المللی بهائی درجوار اعتاب مقدسه تشکیل گردید. این هیئت
طلیعه‌ی تأسیس بیت عدل عمومی یعنی اعظم قوه‌ی تشریع نظم اداری جهان آرای
بهائی است که بنیانش الهی وحال بدایت ظهور وبروز آن است.

۳- اماکن تاریخی مربوط به ایام سجن حضرت بهاءالله وحضرت عبدالبهاء
تملك وتعمیر وتزیین گردید ودولت جدیدالتأسیس آنها را رسماً جزء مقامات متبرکه
شناخت وازپرداخت مالیات معاف نمود این مقامات اکنون نزهتگاه و مورد نظر و
توجه عموم مردم است.

۴- مذاکرات رسمی بامتصدیان اداری مرکزی بلدیه‌ی این حکومت برای
دو منظور ذیل آغاز گردید: یکی آنکه اراضی حول روضه‌ی مبارکه شارع آئین
نازنین درحوالی عکا که اکنون مورد تهدید است برای نسل‌های آینده محفوظ ماند
ودیگر آنگه املاك وسیعه‌ی واقعه در جوار مرقد مبارك حضرت اعلی که بی‌نهایت
لازم و ضروری است خریداری شود تا به فرموده‌ی حضرت عبدالبهاء مشروعات
تابعه حول مؤسسات دو رکن اعظم ولایت امر و بیت عدل اعظم در این اراضی
بنیان گردد.

۵- برای آنکه درمستقبل ایام مشرق‌الاذکاری برفرازجبال کرمل مرتفع گردد

نقشه‌ی لازم تهیه گردید. بنای این مشرق‌الاذکار نشانه‌ی ضروری و بارزی از پیشرفت روزافزون نظم اداری بین‌المللی امرالله خواهد بود.

۶- چهار کنفرانس که درخارج ازمرکزبین‌المللی امرالله درقطعات مختلفه‌ی عالم درآینده تشکیل خواهد شد نشانه‌ی آغاز اقدامات امریه در بین قاره‌ها بوده و یازده محفل روحانی ملی درآن شرکت خواهند نمود. انعقاد این کنفرانس‌ها مبشر شروع مرحله‌ی نهائی برای اجتماع نمایندگان جوامع کلیه‌ی کشورهای مستقل و اقالیم مهمه تابعه وجزائرمختلفه درسراسرجهان خواهد بود. اکنون وقت آن رسیده که توأم با اقدامات شش‌گانه‌ی فوق موضوعی که اضطراراً مدتی به تعویق افتاده بود به مرحله‌ی عمل درآید و آن تعیین ایادی امرالله برطبق نصوص‌الواح وصایای حضرت عبدالبهاست که اولین عده‌ی آنها بالغ بردوازده نفر می‌باشند و به تعداد مساوی ازارض اقدس وقطعات آسیا و آمریکا واروپا انتخاب شده‌اند.

این اقدامات اولیه مقدمه‌ی تحقق کامل مشروعی است که حضرت عبدالبهاء در کتاب وصایا پیش‌بینی فرموده‌اندوباتمهیدات اولیه جهت تشکیل هیئت‌بین‌المللی بهائی که بعداً به بیت عدل عمومی تبدیل خواهد شد همدوش و همعنان است این مشروع جدیدالتأسیس حلقه‌ی اتصال دیگری برای تحکیم روابط مرکزدائم‌الاتساع بین‌المللی امرالله با جامعه‌ی پیروان اسم اعظم درسراسرعالم است و راه را برای مبادرت به اقدامات دیگر به منظور تقویت اساس نظم اداری بهائی هموار می‌سازد...»[۱]

چون پیوند بهائیگری وصهیونیسم ازحساسیت فوق‌العاده‌ای برخورداراست وپایه‌ای برای فعالیتهای گسترده‌ٔ بعدی این دودسته درجهان می‌شود مدارک گویاترین تحلیل‌ها را ارائه می‌دهند:

تلگراف و نامه‌های ارسالی شوقی و دیگر اعضای هیئت جهانی بهائیت از

---

۱ ــ مجله‌ی «اخبار امری»، ارگان رسمی محفل بهائیان، ایران، شماره‌ی ۹، دی ۱۳۳۰ ه‌. ش، صفحه‌ی ۳.

اسرائیل به ایران و آمریکا.

دوماه قبل از انتشار خبر توافق نهائی بهائیان آمریکا با بن گورین نخست‌وزیر وقت اسرائیل ، مندرج در نامه‌ی مورخ ۱۰ آوریل ۱۹۵۲ - م، شوقی افندی طی نامه‌ای، به تاریخ ۱۱ ژوئن ۱۹۵۲ - م، خطاب به محفل ملی بهائیان ایران نوشت:

«به مناسبت شصتمین سال صعود حضرت بهاءالله دو بشارت ذیل به وسیله‌ی محافل روحانیه ملیه به قاطبه‌ی یاران در سراسر عالم بهائی ابلاغ می گردد: یکی پیشرفت سریع مشروع مجللی که درقلب جبل الرب درجریان است ودیگری سقوط واضمحلال مستمر بقیه‌ی ناقضین میثاق که هنوز به کمال جسارت درمقابل قوای غالبه‌ی جامعه‌ی بهائی درعالم مخالفت می‌ورزند.

قسمت هشت ضلعی ساختمان مقام اعلی که تاج دوم آن بنای رفیع است مقارن عید نوروز گذشته انجام گرفت سپس طارمی آن درایام رضوان نصب وتزیین گردید ودرتعقیب تحقیقات قبلی ساختمان قسمت استوائی شکل زیر گنبد که سومین قسمت بنا است وقبه‌ی ذهبی برآن قرارخواهد گرفت بانصب چوب بست شروع گشت و مخارج تقریبی آن بالغ برسیزده هزارلیره خواهد بود وبرای انعقاد قرارداد کاشی‌های طلائی گنبد مطالعات به عمل آمده است. امید و طید آنست که مقدمات لازمه سریعاً اکمال وبانیان این ساختمان عظیم ومقدس پس‌ازحلول صدمین‌سال (بدیع) به ساختمان قبه‌ی ذهبی مشغول گردند تا به این ترتیب نبوت حضرت عبدالبهاء در اظلم اوقات جنگ بین‌الملل اول تحقق پذیرد و جلال و شکوه این گنبد نورانی أنظار زائرین مشتاق را که به سواحل ارض اقدس نزدیك می گردند روشن ومنور سازد.

ناقضین دیرین که ازحوادث وتجربیات تلخ شصت سال گذشته درس عبرت نگرفتند وبااسترداد کلیدهای روضه‌ی مبارکه‌دچارشکست شده وقصرمبارك راتخلیه ومسترد داشته وزعما ونمایندگان شاخص خودرا یکی پس‌ازدیگری به‌سرعت‌ازدست دادند باحمایت وپشتیبانی سهراب خائن واستخدام وکیل زبردست وعنودی‌متحداً:

به مخالفت بانصوص مندرجه درالواح وصایای حضرت عبدالبهاء قیام نموده وبر- علیه ولی امرالله رسماً اقامه‌ی دعوا کردند ونسبت به انهدام خانه‌ی مخروبه‌ای که‌در جوار روضه‌ی مبارکه واقع وسبب اهانت آن مقام‌مقدس بود اعتراض کردندوچون دولت اسرائیل صلاحیت محکمه‌ی کشوری را در رسیدگی به این موضوع ردکرد دچارشکست ومحکومیت گشتند وبعداً تهدید نمودند که از رأی دولت به محکمه‌ی عالی استیناف خواهند داد و در نتیجه موجبات عصبانیت اولیای امور را فراهم ساختند تا بالاخره مأمورین مزبور براثر مراجعه‌ی این عبد به نخست‌وزیر ووزیر امورخارجه‌ی دولت اسرائیل اجازه‌ی تخریب آن بناهای ویران راصادر کردند.

این اقدام سخیف ناقضین که ناشی از عناد و خصومت شدید و جاهلانه بود سبب شد که ازمزایائی که درطی مدت شصت سال درایام متبرکه‌ی بهائی از آن استفاده می کردند به کلی محروم گشتند.

بلافاصله پس از اینکه آثار بنای مخروبه به خارج حمل ودراین خصوص موفقیت کامل حاصل شد به تسطیح و طراحی اراضی و نصب و تزیین جوانب و اطراف روضه‌ی مبارکه که به واسطه‌ی ایجاد موانع و مشکلات از طرف دشمنان امرمدت‌های مدید ازداشتن مدخل شایسته محروم بود اقدام گردید. اکنون پس از عبور از اراضی وباغچه حول روضه‌ی مبارکه وصحن خارج و داخل حرم زائرین می‌توانند به‌آستان قدس الاقداس قبله‌گاه اهل‌بهاء تشرف‌حاصل نمایند. این جریانات مقدمه‌ی آن است که بیش‌ازسی جریب اراضی حول روضه‌ی مبارکه خریداری و آباد گردد ودرمستقبل ایام بقعه‌ی مجللی که محل استقرارعرض مطهرشارع امراعظم الهی خواهد بود در آن محل مرتفع شود.

امضای مبارك شوقی[1]

۱ــ مجله‌ی: «اخبارامری»، ارگان‌محفل‌بهائیان، ایران، شماره‌ی ۲ــ۲، خرداد ــ تیر، ۱۳۳۱ ه. ش.

دوماه و نیم پیش از درگذشتن عبدالبهاء این عکس را با پیروان خود
برداشت . دررج نخست عبدالبهاء درمیان و صبحی درسوی راست ـ در رج دوم
ابن‌اصدق وچهار کودك که سه‌تن‌از آنها نوه‌های عبدالبهاء بودند ـ رج‌سوم‌ازراست
بچپ فوجیتا (رانندهٔ ژاپونی) .. یك زن‌دردمند امریکائی وسید مصطفی رنگونی،
فاضل مازندرانی ، شیخ محمد علی قائنی و . . . . آنکه پشت سر صبحی است
لطف‌الله حکیم یکی از جهودان بهائی است .

تصویری از شوقی افندی

چهرهٔ سومین پیشوای بهائیت

«...در میان نواده‌های عبدالبها در روزهای نخست من با شوقی»
«[منظور شوقی افندی پیشوای سوم بهائیان] آشنا شدم و او دارای»
«سرشت و نهاد ویژه‌ای بود که نمی‌توانم درست برای شما بگویم؛»

دکتر لطف‌الله حکیم، منشی شرقی اولین شورای بین المللی بهائی نیز طی نامه‌ای دراواخر ژوئن ۱۹۵۲ (با ۵ شهرالرحمه ۱۰۹ بدیع) خطاب به‌منشی محفل ملی بهائیان ایران، نوشت:

«... قرب روضه‌ی مقدسه‌ی جمال اقدس ابهی عزاسمه‌الاعلی ودرجوار قصر مبارك بهجی ازسابق مخروبه‌ای موجود بوده و مولای توانا حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه اراده داشته‌اندکه آن رابه‌کلی ویران وتبدیل به باغ وگلستان فرمایند ولکن ناقضین قدیم وجدید چنانکه رسم وآداب دیرین آنان است به جمیع قوی به ضدیت باحضرت ولی امرالله پرداخته وبه عناوین مختلفه اجرای این منظور جلیل رابه تأخیروتأجیل انداخته وعاقبةالامر درمحکمه‌ی دعوائی دراین خصوص به‌کمك وکیلی محیل و عنود برپا ساخته و به هیچ وجه رضا نمی‌داده‌اند که این مخروبه‌ی کریه‌المنظر ازجلوی روضه‌ی مبارکه برداشته شود وبه جای آن گلستان پرطراوت‌و نظارت به میان‌آید زیرا بوم شوم جز در ویرانه مکان و مأوی نمی‌گزینند وجعل از بوی‌گل رنج می‌برد خلاصة الکلام دولت اسرائیل بالنتیجه امر صریح برحقانیت اهل بهاء صادر وناقضین پرکین را محکوم می‌نماید ولهذا بدون درنگ آن مخروبه به امرهیکل مبارك منهدم می‌شود وبعدازدو روز اثری ازآن باقی نمی‌ماند و سپس به دستور ولی امرمکلم طورچند کامیون سنگ- مصالح ساختمانی وپله‌های سنگی طاوسهای متعدد مصنوعی- عقاب‌های زیبا- ستون‌های مرمر- درهای بسیار عالی و درخت وگل به محل حمل می‌شود و وجود مبارك بنفعه‌المقدس چهارروز ونیم در آنجا اقامت‌می‌فرمایند وتحت نظرمبارك خیابان‌قصرتاجلوپلکان ومحل بنای‌مخروب تانیمه‌ی مسافرخانه بهجی مبدل به باغ وگلستان بسیارزیبا میشودکه طول آن‌هشتاد وعرض آن دوازده متراست وچراغ‌های کهرباآن باغچه را در شب‌ها مبدل به یك قطعه نور می‌کند علاوه‌براین باغچه جلوروضه‌ی مبارکه که نیزبه دستور مطاع مقدس عریض‌ترشده وعمودهای چراغ برق دربن باغچه و باغچه‌ی پشت روضه‌ی مبارکه استقراریافته وطاوسهای متعدد مصنوعی برپا ودری بسیار عالی که درایطالی ساخته

شده بین باغچه‌ی جدیدالتأسیس ومدخل روضه‌ی مبارکه نصب گردیده است. هیچ کس نمی‌تواند باور کند که چگونه درظرف چند روزبنای بد نمای مخروبی به این سرعت به باغ زیبائی تبدیل یافته است. همچنین دونورافکن قوی نیزجلوروضه‌ی مبارکه نصب شده که شب‌ها آن مرکزانواررابه حسب ظاهر نیزمبدل به‌یك قطعه نور می‌نماید»[1].

شوقی افندی ضمن تلگراف ۱۵ دسامبر ۱۹۵۱ م، برابر با ۲۴ آذرماه ۱۳۳۰ به حمایت دولت اسرائیل‌در خصوص منازعات اموال‌غیر منقول موجوددراسرائیل، برای اطلاع محفل ملی بهائیان ایران می‌نویسد:

« به یاران بشارت دهید که پس از مدتی بیش از پنجاه سال کلیدهای قصر مزرعه توسط اولیای حکومت اسرائیل تسلیم گردید این مکان مقدس‌تاریخی که حضرت بهاءالله پس از خروج از سجن عکا در آن اقامت فرمودند اکنون‌مفروش می‌گردد تاهنگام افتتاح باب تشرف برای‌زیات زائرین مهیا باشد. توصیه می‌شود هفت قالی به قطع تقریبی سه متر در پنج‌متر به عنوان عباس ادیب دربیروت‌ارسال گردد. شوقی»[2]

هیئت بین‌المللی بهائی حیفا- ضمن نامه‌ای خطاب به محفل روحانی ملی بهائیان ایران، در اول ژوئیه ۱۹۵۲، در مورد نقش و حمایت دولت اسرائیل از شوقی می‌نویسد :

« از هیئت بین‌المللی حیفا - به محفلا روحانی ملی بهائیان ایران.

مورخ اول ژوئیه ۱۹۵۲

دوستان عزیز بهائی

« هیئت بین‌المللی بهائی باکمال سرور مژده‌ی پیشرفت امرالله را در مرکز

۱- مجله‌ی: « اخبار امری »، ارگان محفل ملی بهائیان ایران، شماری ۴، مرداد، ۱۳۳۱ ه. ش.

۲- همان مأخذ، شماره‌ی ۸-۹، آذر - دی ۱۳۲۹ ه. ش.

جهانی آن به استحضار یاران عزیز رسانیده آنان را از اقداماتی کــه در طی سال گذشته در ظل هدایت حضرت ولی امرالله به عمل آمده است مطلع می‌نماید....»

هرچه ساختمان مقام اعلی پیشرفت می کند به همان‌اندازه شهرت و آوازه‌ی آن زیادتر می‌شود و نه تنها اهالی حیفا بلکه همه‌ی مردم این کشور (اسرائیل) به آن مباهات می کنند و چون از تعالیم امر می‌شنوند از منظور و مرام مـاوهمچنین عملی که در کشور آنها (اسرائیل) انجام می‌دهیم بی‌نهایت تمجید می کنند.

بلاشك احبای الهی اطلاع دارند که پس از صعود حضـرت عبدالبهاء در زمان حضرت ولی امرالله نه فقط طبقات اراضی بین مقام اعلی و کلنی آلمانی واقع در دامنه‌ی کوه کرمل توسعه پیدا کرد بلکه طبقه‌ای که خود مقام اعلی در آن واقع است از طرف مشرق و مغرب نیز امتداد یافت. چون تسطیح قسمتی از این طبقه از لحاظ منهدسی اشکالات و مخارج زیادی تولید می کردو به این سبب سال‌هـا متروك مانده بود امسال حضرت ولی امـرالله نظر به اینکه هرچـه ساختمان ایـن قسمت به تعویق افتد مخارج آن به مراتب زیادتر خواهد شد دستور شروع ساختمان آن را فرمودند و این قسمت چون تمام شود قریب ۳۵۰ متر مربع بر وسعت طبقه‌ی مقام اعلی به طرف مشرق خواهد افزود و این افزایش مستلزم ساختن دیواری به ارتفاع نه متر خواهد بود که بیش از ۳۵۰ متر مکعب سنگ در آن به کار خواهد رفت و این نکته قابل توجه است که سنگ‌های مزبور از محل خـرابه‌هـای شهر قدیمی حیفا که برای تأسیسات جدید در دست تسطیح و عمران است به مقام اعلی حمل می گردد و چون این قسمت خاتمه یابد نفوسی که به زیارت مقام‌اعلی فـائـز می‌شوند می‌توانند از این نقطه منظره‌ی کامل بنا را بالوحه‌ی طلائی اسم اعظم که در زاویه‌ی شمال شرقی رواق واقع و از اشعه‌ی صبحگاهی آفتاب متلألؤ وجلوگر است به نحو جالب‌توجهی مشاهده نمایند. پیش‌بینی می‌شود که تسطیح وساختمان این قسمت در حدود یك ماه نیم به انجام برسد و مخارج آن تقریباً بـه ۱۲۶۰۰ دلار بالغ گردد.

اعضای فعلی هیئت بین‌المللی بهائی در خلال تابستان گذشته به سمت عضو هیئت نمایندگی محفل‌روحانی ملی بهائیان‌امریك از آقای نخست وزیر در آمریکا به عمل آوردند ملاقات‌های دیگری نیز ازطرف اعضای هیئت و همچنین ازطرف آقای لورانس هونز با مأمورین عالیرتبه به عمل آمده است.

این مسئله‌بسیار جالب توجه ومهم است که‌هرقدر اشخاص در دوائردولتی مقامشان بالاتر است حس ادب و احترام و اطلاعات ایشان نسبت به‌امر بیشتراست به همین طریق مقامات عالیه در انجام امور نظر مساعدتری داشته و در موارد لازم از کمك مضایقه نمی‌نمایند... »[1]

در ۲۷ نوامبر ۱۹۵۴، برابر با ششم آذر ۱۳۳۳خطاب به‌محفل ملی بهائیان ایران نوشت:

« با قلمی طافح از شکرانه و سروز بشارت می‌دهم که مقارن لیله‌ی صعود حضرت عبدالبهاء برحسب توصیه‌ی شهردار حیفا وزیر مالیه‌ی حکـومت اسرائیل قرار دادی امضاء نمود که به موجب آن از قطعه زمینی بـه مساحت ۱۳۰۰ متر مربع متعلق به خواهر فرید خصم‌لدود مرکز عهد و میثاق‌الهی خلع‌ید فوری بـه عمل آید. این اقدام‌تاریخی مقدمه‌ی آن است که به زودی سند مالکیت زمین‌مزبور از طرف حکومت اسرائیل به جامعه‌ی بهائی که حال مشغول تأسیس وتحکیم‌مرکز اداری جهانی خویش در ارض اقدس می‌باشد انتقال یابد».

این ناقض عهد و میثاق الهی بانهایت سرسختی وجرص و لجاجت در بـدو امر از فروش زمین مذکور جداً امتناع ورزید و سپس مبلغ فـوق‌العاده گزافی در قبال واگذاری آن خواستار گردید وبدین ترتیب متجاوز از سی سال در راه تملك زمینی که از حیث وسعت محدود ولی در بین مـوقوفـات‌وسیعه‌ی بهائی درقلب جبل کرمل موقعیت خاصی را حائز است مانع بزرگی ایجاد نمود. این زمین در جوار مقام مقدس اعلی و مشرف برمرقد حضرت ورقه‌ی علیا و متصل بـه مراقـد

۱ـ مجله‌ی: «اخبار امری» ارگان محفل‌ملی‌ایران، شماره‌ی۵، شهریور ۱۳۳۱ ه.ش.

حضرت غصن اطهر و ام حضرت عبدالبهاء می‌باشد و به‌علت اینکه تعمداً از عمران و نگاهداری آن خود داری نموده بودند به‌وضع نامطلوبی افتاده و در انظار نفوسی که برای زیارت و تماشای حدائق زیبای مقام اعلی دومین بقعه‌ی مقدس عالم بهائی می‌آیند منظره‌ی زشت و ناموزونی ایجاد می‌نماید.

در اثر تملك زمین مزبور می‌توان اکنون محل ساختمان دارالآثار بین‌المللی بهائی را تعیین و به پی‌ریزی و ارتفاع بنا که نقشه‌ی آن توسط میس ریمی ایـادی امرالله و رئیس هیئت بین‌المللی بهائی تهیه و طرح گردیده مبادرت نمود. این مشروع که یکی از اهداف مهمه‌ی نقشه‌ی ده‌ساله به شمار می‌رود محفظه‌ی ابدی و مجللی است که آثار کثیر و گرانبهای دو مؤسس مقدس دیانت بهائی و همچنین مثل اعلای آئین الهی و گروه مجاهدان و اولیاء و شهدای این امر نازنین در آن نگاهـداری خواهد شد...

این اقدامات و مشروعات خطیره حتمی‌الحصول در تاریخ روحانی بشر بی‌نظیر و با دو امر مهم یکی تأسیس صلح اصغر در خارج از عالم بهائی و دیگری تکامل مؤسسات ملی و محلی در داخل امر مقارن خواهد بود و در عصر ذهبی دور بهائی به سبب ارتفاع علم صلح اعظم و تشکیل مرکز جلیل‌الشأن جهانی مؤسسات اداری نظم بدیع حضرت بهاءالله به‌اعلی درجه عظمت و کمال خواهد رسید.

تأسیس این مقر حکومت آتی جهانی مبشر ظهور سلطنت و سیطره‌ی شارع مقدس این آئین نازنین و استقرار ملکوت آب آسمانی در بسیط غبر است که حضرت مسیح کراراً به‌آن بشارت و وعده فرموده است...

پیام فوق را به ایادی امرالله و اعضای محافل روحانیه ملیه در سراسر عالم بهائی ابلاغ نمائید.

امضاء مبارك شوقی»[۱]

۱ـ مجله‌ی: «اخبار امری»، ارگان محفل ملی بهائیان ایران، شماره ۸ـ۹، آذر ـ دی ۱۳۳۳ ه.ش.

بخش دوم

شوقی افندی جانشین عبدالبهاء
(خلیفه سوم)

بهاءالله ـ پدر عبدالبهاء ـ پیش از مرگش وصیت کرد که ابتدا عبدالبهاء و سپس پسر کوچکش «محمدعلی میرزا» ملقب به «غصن اکبر» جانشین وی گردد. اما عبدالبهاء به آن وصیت عمل ننمود، افزون بر این عبدالبهاء این وصیت‌نامه را از بین برد و بجای آن وصیت‌نامه جعلی صادر کرد که برجانشینی «شوقی افندی» حکایت داشت.

شوقی افندی در اروپا درس خواند و بعد از پایان تحصیل هم در اروپا و امریکا بسر برده و عیال کانادائی نیز اختیار نمود. این زن که پس از مرگ شوقی نقش بسیار مهمی در فعالیت‌های فرقه بهائیت ایفا نمود خانم «روحیه ماکسول» نام دارد.

شوقی به پیشوای سوم بهائیان ـ ملقب به «ولی امر الله» یا «شوقی ربانی» باعث رنجش بسیاری از مبلغین بهائی ـ از جمله صبحی که «ولی الله امر الله» بهائیان را به خوانندگان معرفی نموده ـ ازخود رنجاند بطوریکه این امر باعث تشدید ترک آنها از بهائیت گشته بهرحال اکثریت بهائیان شوقی افندی را امام مطاع خود دانسته و فرامین وی را او امر خدا می‌شمردند!!...

شوقی‌افندی درسال ۱۳۳۴ خورشیدی در سن پنجاه‌وهشت‌سالگـی درلندن بطور ناگهانی درگذشت، وی‌هنگام‌مرگ فرزندی نداشت بعلاوه بـرخلاف رسم بهائیان که هرساله وصیت‌نامه خودرا که قبلاً نـوشته‌اند تجدید می‌نمایند، از خود وصیت‌نامه‌ای‌هم بجای ننهاد و همین‌امر دربهائیت اختلافاتی را سبب‌شد.

شوقی‌افندی و مسئله بیت‌العدل

همانطورکه اشاره‌شد شوقی‌افندی‌فاقداولاد بود بنابراین مسئله جانشینی‌وی دستگاه رهبری بهائیان‌را باین‌فکر واداشت‌که این‌فقدان را بنحوی جبران‌کند. اما این‌مقدمه خودمشکلات وگرفتاریهای بعدی درپی داشت. بهرحال‌تشکیل تشکیلاتی بنام «بیت‌العدل» راه‌چاره‌ای‌بود که برای بقای «بهائیت» بعداز شوقی‌افندی در نظر گرفته شد. اطرافیان و یاران‌شوقی‌افندی درنقاط مختلف‌جهان علاقمند بودند بدانند جانشین یاجانشینان احتمالی وی چه‌کسانی هستند ازاینرودوتن ازآنها بخودجرئت داده ودرزمان‌حیات «شوقی» این‌سؤال را مطرح کردند. آنها «محمدلبیب» و«خانم ویولت نخجوانی» نام داشتند.

شوقی‌افندی درپاسخ به‌این‌پرسش گفت: «این‌امور بـه‌شخص من‌است، هر تردید و تشویشی در این‌خصوص از سستی‌ایمان «اصبان‌است».

شوقی‌افندی که خودمی‌دانست فرزند وجانشین بلاانقطاعی ندارد، برای‌ادارهٔ بهائیت تشکیل «بیت‌العدل اعظم‌الهی» را لازم دانست، وی‌ایجاد بیت‌العـدل را در آغاز ولایت خود به‌همهٔ بهائیان جهان اطلاع داده‌بود.

درسال ۱۹۵۱ ـ م شش‌سال قبل‌ازفوت شوقی‌افندی پیام ذیل درمـورد هیئت بین‌المللی بهائی به‌کلیه مراکز بهائی جهان ابلاغ شد:

«... به‌محافل ملیه درشرق و غرب تصمیم خطیر تاریخی تأسیس اولین‌شورای بین‌المللی بهائی‌را ابلاغ نمائید... درجهٔ رشدکنونی‌محافل

نه‌گانه‌ملیه که باکمال‌جدیت درسراسر عالم‌بهائی به‌خدمات امریه قائمند، مرا برآن می‌دارد که تصمیم تاریخی فوق را که بزرگترین قدم درسبیل پیشرفت‌نظم‌اداری حضرت بهاءالله در سی‌سال اخیر محسوب است اتخاذ نمائیم.»

این‌شورای جدیدالتأسیس عهده‌دار انجام سه‌وظیفه زیراست:

«اول آنکه بااولیای حکومت اسرائیل ایجاد روابط نماید.»
«ثانیاً مرا درایفا وظائف مربوط به ساختمان فوقانی مقام اعلی کمك ومساعدت کند.»
«ثالثاً بااولیای کشوری درباب مسائل مربوط به‌احوال شخصیه داخل مذاکره شود وچون این‌شوری که نخستین مؤسسه بین‌المللی و اکنون درحال جنین است توسعه یابد عهده‌دار وظائف دیگری خواهدشد و به‌مرور ایام بـه عنوان محکمهٔ رسمی بهائی شناخته‌شده سپس به‌هیئتی مبدل می‌گردد که اعضایش ازطریق انتخاب معین می‌شوند...[۱]»

شوقی‌افندی درپیام‌دیگری‌در ۹ - ۲ - ۱۹۲۲ ـم چنین وعده می‌دهد:

«...انشاءالله تمهیدات لازمهٔ کامله ازبـرای انتخاب وتأسیس «بیت‌العدل‌عمومی» ... ابلاغ به‌یاران خواهد شد...[۲]»

تشکل بیت‌العدل:

شوقی‌افندی»بالاخره بعدازبیست‌ونه‌سال‌اعضای«بیت‌العدل‌اعظم» راانتخاب

۱ـ اخبار امری. آذر ودی ۱۳۲۹، شماره‌های ۸ و۹ صفحات ۴ و ۵
۲ـ اسرارسعود، چاپ ۱۳۴۳، خ ـ ص۱۶

کرده و تشکیلات تازه‌ای برای بهائیان تشکیل داد:

«... حضرت ولی امرالله [شوقی افندی] کراراً به‌اعضای هیئت خاطرنشان فرموده‌اند که اقدامات روحانی واداری دراین کشور بایدمبتنی برلوح کرمل باشد... سفینة‌الله شریعت‌الهی و اشاره به بیت‌العدل‌عمومی است که هیئت‌بین‌المللی کنونی‌جنین آن‌است، وباید پس‌از طی‌مراحل متوالی به‌بیت‌العدل تبدیل و درهمین کوه‌مقدس مستقر گردد و وظائف مقدسهٔ خودرا انجام دهد.[۱]»

اعضای هیئت‌بین‌المللی بهائی به‌مرکزیت اسرائیل ـ به‌شرح‌زیراست:

۱ـ ایادی‌امرالله‌اسدالبهاءروحیه‌خانم‌ماکسول (عیال‌شوقی‌افندی) عضو رابط بین‌ولی‌امرالله (شوقی) وهیئت.
۲ـ ایادی‌امرالله چارلزمیسن‌ریمی رئیس.
۲ـ ایادی‌امرالله «املیاکالز» نایب‌رئیس.
۴ـ ایادی‌امرالله «لیروی‌ایواس» ـ منشی.
۵ـ ایادی‌امرالله «یوگوجیاگری» عضوسیار.
۶ـ ایادی امرالله «جسی‌رول» امین صندوق.
۷ـ ایادی‌امرالله اسدالله «اله‌اتل‌رول» معاون منشی برای‌مکاتبه باغرب.
۸ـ ایادی‌امرالله «لطف‌الله‌حکیم» ـ معاون منشی برای مکاتبه‌باشرق
۹ـ «امرالله‌سیلواآیواس»، طبق تلگراف مورخ چهارم ماه‌می ۱۹۵۵ ـ م نیز تعیین شد.[۲]»

۱ـ اخبارامری، سال ۱۰۹

۲ـ اخبارامری سال ۱۰۹ شمارهٔ۵

بدینسان‌تشکیل «بیت‌العدل‌اعظم» که شوقی‌افندی قبل‌ازمرگش اعضای آن‌را جانشین‌خود کرده‌بود شکل گرفت ورسمیت‌یافت، امادیری‌نپائید که نغمه‌های‌مخالفت برسر چهارمین‌پیشوای بهائیت درمیان بهائیان بلندشد و بلافاصله بعداز مرگ‌شوقی افندی، اکثر گروه «ایادی‌امرالله» که مأموریت حفظ واداره‌ٔبهائیت را به‌عهده‌داشتند باانتصاب جانشینان ازجانب شوقی‌افندی مخالفت کردند ودلیل‌خودرا اینگونه‌ارائه دادند که چون «شوقی‌افندی» فاقداولاد بود و «ولی‌امر».... لذا خودبخودسدولایت می‌گردد.[1]

درپی این‌تنش و مخالفت ایادی ودیگر سرکردگـان محافل روحانـی عدم رضایتشان‌را باانتخاب «میسن‌ریمی» امریکایی به‌عنوان چهارمین‌خلیفه بهائیت!! در مقام ریاست «بیت‌العدل‌اعظم» اظهار داشتند:

«آقای «ریمی» امریکایی هستند و فارسی و عـربی بلد نبوده و قادر به‌تفسیر وتبیین الواح عربی وفارسی نمی‌باشند[2].»

۱ــ اسرارصعود، ص۲۹

۲ــ ایضاً

چهارمین پیشوای بهائیان، میسن ریمی یا «ولی عزیزالله» کیست؟

«چارلزمیسن ریمی» فرزند یکی از روحانیون کلیسای اسقفی است که در سال ۱۲۵۳ ه. ش (۱۸۷۴ – م) دریکی از شهرهای نزدیك رودخانهٔ می‌سی‌سی‌پی. ایالت‌متحدهٔ امریکا متولدشد. اجدادش از نخستین گروههای مهاجر امریکائی درمنطقهٔ نیو اینگلند در شمال و منطقهٔ ویرجینیا در جنوب می‌باشند. همین منطقه را شوقی‌افندی به مهد دیانت بهائی- پس از انتقال‌ازعکای اسرائیل- ملقب کرد. «میسن ریمی» از جمله شاگردان کلیسای اسقفی است که اعضایش از «ارتدوکس»اند «میسن ریمی» را طرفدارانش ولی عزیزالله‌ثانی و ولی امر ثانی نام داده‌اند.

میسن ریمی

اخلافات بهائیان بعدازمرگ شوقی‌افندی آنان را به‌دو جناح انگلیسی – طرفداران

«روحیه‌خانم ماکسول» ـ عیال شوقی ـ و «میس‌ریمی» امریکایی تقسیم کـرد. وی درمقابل مخالفت روحیه‌خانم ماکسول می‌گوید:

«... ولی عزیز امرالله یعنی‌شوقی‌افندی‌ربانی مرا به‌ریاست‌هیئت بین‌المللی جهانی انتخاب وتسمیه فرمودند وطبق نوایای سامیه آن‌وجود نورایعنی‌رئیس‌جنین‌بیت‌العدل‌اعظم‌الهی درصورتی که این‌هیئت‌مفخم.»

وچون ایادی امرالله زیاد اعتنائی به‌این انتصاب نکردند و وی‌را رد شمردند خود تشکیلات جداگانه‌ای ترتیب دادند وی‌عصبانی شده ومی‌گوید :

«... چون درنگ دیگر جایز نیست لذا بایستی لابداً وقهراً کلیهٔ نقشه‌ها وشبحات واقداماتی که متبایناً علی‌الاصول به‌دست ایادیان درسال ۱۹۶۳ ازطریق‌مجاری تشکیلاتی عالم‌امر به‌منصهٔ ظهور رسیده بلادرنگ وبدون ادنی تأمل وتعلل متوقف و محو گردد.»

درپایان «میس‌ریمی» خودرا «شبان» بهائیان دانسته:

«...من‌ولی‌امرالله دیانت سامیه ظهور اعظم الهی است‌ولی‌ثانی امراللهمعصوم ومظلوم دیانت جهان بهائی رشتهٔ اصل وحبل‌المتین ولایت نازنین امرالله تحت هیچ‌شرائطی قطع وگسسته‌نشده وایـن‌عبدمستمند از حین‌صعود [وفات] شوقی‌افندی و ربانی ولایت‌اولای امرالله به مقام ثانی امرالله الهی تسمیه‌گشته‌ام. برمحفل‌روحانی‌ملـی بهائیان دول‌متحده فرض است که در اولین‌فرصت بااین‌عبد به‌مکاتبه پرداخته ومرا درمصائب ودر دریای پرتلاطم مسئولیتهای شدیده و باهظه امرالله معاضدت و معـاونت نمایند. جامعه اسم‌اعظم درخطه‌امریك بایستی بدانندکه ازمیان کلیه‌محافل ملـّیه‌درسراسرعالم‌محفل‌روحانی وملی‌امریکابه‌این‌موهبت‌عظمی‌مخصص

گردیده‌تابتوانددرصف‌اول‌دلیران‌مضمار منطه‌الله حرکتی وجنبشی‌عاشقانه داشته‌باشدو بااین‌عبددراجرای نوایای‌سامیه‌وروحانیه تشکیلات جهانی‌امر هماهنگ وهمداستان‌شوند. مسئولیت وامتحاناتی که ازطرف‌حی‌ولایت بردوش این محفل روحانی‌ملی در کلیه قارات عالم است که این‌ودیعه مورعه الهیه درسبیل اعانت ومعاضدت این‌عبد به‌آنان واگذارشده است.

باتقدیم‌تحیات ابدع‌الهی
میسن‌ریمی ـ ولی‌امر ثانی بهائی
رضوان ۱۱۷ بدیع

ولوح زیرسندی است که ازطرف‌جناح‌انگلیسی بهائیان به‌سرکردگی روحیه خانم ماکسول عیال‌کانادائی‌شوقی‌افندی علیه‌چارلزمیسن ریمی‌امریکایی منتشرشده که ازنظر ارزیابی «خانه»ای که «علی‌محمدشیرازی» «باب» آنرا گشود حائزکمال اهمیت است:

میسن‌ریمی درلوح چنین می‌نویسد:

«واحد ودرهمان‌زمان که مطرح می‌گردید چنین پاسخ می‌دادم: آن‌شوقی‌افندی هستند که هیئت بین‌المللی امرالله را به منصهٔ ظهور وبروز رسانیده‌اند وفقط مقام‌انور ولایت امرالله‌حق امرونهی وصدور دستورات روحانیه ومتعالیه تشکیلاتـی نظم بدیع را دارا هستند لاغیر ومنحصراً در چنین‌مواردی است که این‌عبد به‌تشکیل جلسات این‌هیئت به‌منظوراجری نوایای الهی‌اقدام خواهم نمود... شوقی‌افندی‌ربانی‌ولایت اولادی عزیز امرالله‌بدون اینکه به این‌عبد دستورات ویافرامینی درباره هیئت‌بین‌المللی صادر فرمایند ازایـن‌جهان ترابی به‌فضای روح نامتناهی پرواز نمودند،

شوقی افندی ربانی درزمان‌حیات‌مبارك در عالم‌ناسوت بـه‌هیئت‌بین‌المللی بهائی‌هیچگونه‌اختیارات و آزادی عمل‌تفویض نفرمودند، زیرا تاحینی که دراین‌جهان‌فانی در مرکزجهانی امرالله عهده‌دار مسئولیتهای عظیمه بوده وصدمات و لطمات لاتحد ولاتحصی را برشانه‌های مبارکشان تحمل می‌فرمودند، ایشان تنهامقام فرید وبی‌مثیل امرالله ودارای مقام‌محمودومعصوم ولایت‌اولادی امرالله در قطب عالم‌امکـان یعنی درعرض‌اقدس ومـرکز جهانی‌بهائی‌بودند. ولذا موقعیت این‌عبددرآن‌زمان بالقوه قبول مسئولیتها وحل‌مسائل ومشاغل امورمهمه امری بود. ولی درزمانی که وجـود اطهر شوقی‌افندی‌ربانی دیگرازلحاظ‌عنصری‌درمیان‌ما نبود بالمره نمی‌توانست هیکل‌اقدس دراین‌جهان ترابی مرکزسنوجات وعصمت‌ربانی باشد. بنابر این بلافاصله و واسطه این‌عبدجهزا به‌مقام ریاست بالفعل هیئت‌بین‌المللی امرالهی فائز و به‌این‌ترتیب ریاست‌نامه واکمل این هیئت منیر را حائز و حامل‌گردیدم. لذااین‌ذره‌بی‌مقدار بلاانقطاع وفی‌نفسه مسئولیتهای جسمیه وعوامل عظمیه وباهظه‌امر نازنین الهی‌را پس‌از صعود هیکـل انورش‌بر-دوش‌گرفته‌ام... اینست موقعیت‌ممتاز این‌عبد بی‌مقدار درجامعه اسم‌اعظم که الی‌یومناهذا دراجرای‌نوایای‌آن غفلت‌نورزیده‌ام. درحالی که به هیچ فردی اجازه دخالت مستقل در نحوه اجرای اختیارات‌نامه که‌بـه‌این عبد تفویض و تخصیص گردیده یعنی درامور هیئت بین‌المللی امرالله‌نخواهم داد. بعباره اخری به‌هیچ‌فرد ویاافرادی اجازه دخالت دراعمال قـدرت و ابداع نظردراداره اموربهیه این‌هیئت سامیه متعالیه که درواقع اکیل‌جلیل وتاج و هاج «تشکیلات بین‌المللی نظم بـدیع جهان واداوی الهی است نخواهم داد...[1]»

۱ـ دراین‌بخش همه‌کلمات‌وجملات، حتی‌آنهایی که به‌نظرنگارنده ناصحیح آمده است، همه‌رانقل‌کرده‌ایم. باشد تااین‌سند مورداستفاده پژوهشگران قرارگیرد. به‌نقل‌از انشعاب دربهائیت ۶ ـ ۱۶۵

signa eizing (the) sailing (of the) Divine Ark (on) God's Mountain, prophesied (in the) Tablet (of) Carmel.

(I) appeal (to) entire body (of) believers (to) seize (this) priceless opportunity (to) stimulate (the) unfoldmet (of) this process through generous, sustained contributions (for the) furtherance (of an) enterprise transcending any national institution whether Hazira or Mashriqu'l-Adhkar, reared (in the) past or (in) process (of) construction. (The) hour (is) propitious, particularly during (the) three year interval separating (the) Centennials (of the) Bab's martyrdom (and the) birth (of) Baha'u'llah's Mission, coinciding (with the) hundredth anniversary (of the) greatest holocaust (in the) history (of the) Faith, (to) repay part (of the) infinite debt (of) gratiude owed its martyrs, through hastening (the) conclusion (of the) holiest enterprise since (the) dawn (of the) Rev elation, interwoven (with the) ministeries (of) Baha'u'llah, (nad) 'Abdu'l-Baha, linking (the) Heroic (and) Formative Ages (of the) Baha'i Dispensation, cementing (the) ties binding (the) communities (of the) East (and) West (with the) World. Center (of the) Faith (and) shedding imperishable lustre (on the) first (and) second centuries (of the) Baha'i Era, which posterity will hail (as the) most befitting tribute (to the) One Who made (the) most precious sacrifi (for the) sake (of the) most sublime Faith (in) mankind's spiritual history.

(signed) SHOGHI

Announce friends East West following Furnishing Mazraeh, completion restoration historic house Baha'u'llah Acre, scene prolonged afilictions sustained Founder Faith, as well as supreme crisis suffered 'Abdu'l-Baha hands Covenant - breakers. Greatly enhanced international endowments Holy Land in twin cities Acre Haifa, now include twin Holy Shrines situated plain Acre slope Mount Cermel; twin mansions Raji Mazraeh, twin historic houses inhabited Baha'u'llah 'Abdu'l-Baha; twin international archives adjoning Bab's constructed Oriental Occidental pilgrims, twin gardens Ridwan Firdows, associated memory Author Baha'i Dispensation.

Greatly welsome assistatice newly - formed International Council, particularly its president, Mason Remey, and Vice-President, Amelia Collins, through contact authorities desigened spread fame, consolidate foundations widen scope influence emanating twin spiritual administrative World Centers permanently fixed Holy Land constituting midmost heart entire planet.

(signed) SHOGHI

بخش سوم

حمایت متقابل صهیونیسم از تأسیس مراکز جهانی بهائیت در دل اسرائیل

(مثلث صهیونیسم بهائیسم، امپریالیسم)

مناسبات بهائیان و صهیونیستها تا آنجا جلو رفت که پای امپریالیسم را که حامی اسرائیل بود به ماجرا کشانید و این مثلث به ایجاد مراکز جهانی بهائیت درون اسرائیل انجامید؛ چگونگی این اتحاد را شوقی افندی در نامه‌ای که بتاریخ ۷- ژوئیه ۱۹۵۰ - م (۱۷ خرداد ۱۳۳۱) از طریق محفل بهائیان آمریکا به محفل ملی ایرانیان نوشته است می‌خوانیم:

ترجمه‌ی رسمی بهائیان از تلگراف شوقی:

«به وسیله‌ی محافل روحانیه‌ی ملیه به عموم یاران ابلاغ نمائید که ساختمان مرحله‌ی ابتدائی مقام اعلی خاتمه یافت این بنیان که برفراز آن گنبدی نصب خواهد شد سبب تزیین و حفاظت مرقد مطهر حضرت

A Message from the Guardian to all Believers

Ammounce (to) believers, through all National Assemblies, termination initial stage (of) construction (of) domed structure designed (to) embellish (and) preserve (the) Bab's sepulchre (on Mount Carmel.

(The) two-year enterprise la unched (on the) evé (of the) gravest turmoil rocking (the) Holy Land (in) modern times, involving (the) expenditure (of a) quarter (of a) million dollars, necessitating (the) transportation (and) placing (of) almost eight hundred tons (of) stone (and) marble mosaic, (was) consummated (on the) eve (of the) Centenary (of) Hig martydom (My) soul (is) thrilled (in) contemplation (of the) rising edifice, (the) beauty (of) its design, (the) majesty (of its) proparitions, (the) loveliness (of its) surroundins, (the) historic associations (of the) site it occupies, (the) ascredness (of the) Sanctuary it envelops, (the) transcendent holiness (of the) Treasure it enshrines.

My gratitude (is) deepened (by the) miraculous recovery (of) its gifted architect, Sutherland Maxwell, (whose) illness (was) pronounced hopeless (by) physicians (I) acknowledge (the) valuable servise rendered (by) Ugo Giachery, through (his) supervision (of the) work (of) shipment (of) consignments (to) Haifa.

(The) hour (is) ripe (to) undertake (the) preliminaries (for the) erection (of the) octagonal first unit (of the) superstructure, another milestone (in the) process set (in) motion sixty years ago (by) Baha'u'llah's visit (to) Mount Carmel. This process which gathered momentum through (the) transportation (of) His Holiness, (the) Bab's remains (to the) Holy Land after fift years, concealment, through (the) erection (of the) sanctuary (by) 'Abdu'l-Baha (in the) darkest years (of His) Ministry, through (the) entombment (of the) ramains by Him (on the) morrow (of His) forty year incarceration, through (the) commencement (of the) construction (of the) arcade (on the) fortieth anniversary (of the) interment (of the) Holy Dust, through (the) termination (of the) parapet (on the) eve (of the) Centenary (of the) Bab's martyrdom, must be accelerated through (the) erection (of the) dome, attaining consummation through (the) emergence (of the) institutions (of the) world administrative center (of the) Faith (on the) vicinity (of) its world spiritual Center,

باب برصفحه‌ی جبل کرمل خواهد بود.

درحینی که اراضی مقدسه از شدیدترین اضطرابات قرون‌اخیره متزلزل بود مشروع دوساله‌ای کـه مخارج آن به ربع میلیون دلار بالغ وحمل ونصب قریب هشتصدتن سنگ ومرمرموزائیك را ایجاب‌می کرد مقارن با حلول صدمین سال شهادت آن حضرت پایان یافت.

تعمق و تفکر درباره‌ی ارتفاع این بنا و زیبائی طرح و نقشه و تناسب ابعاد و منظره‌ی دلپذیر اطراف و جوانب آن ومناسبات وسوابق تاریخی محل و موقعیت و مرقد مطهری که دربردارد در علو مقام گوهر گرانبهائی که درآن نهفته است روح و روان را به اهتزاز می آورد.

شفای معجزآسای سودرلند ماکسول مهندس و معمار عالی‌مقام آن کـه اطباء از معالجه‌ی او اظهار یـأس می کردند سبب مزید شکرانه گردید و نیز از خدمات ذی‌قیمت یوگرگیاچری که نظارت برعمل‌حمل و نقل محمولات به حیفا داشته تقدیرمی گردد.

اکنون موقع آن رسیده است کـه مقدمات ارتفاع بنای هشت ضلعی کـه قسمت اول ساختمان فوقـانی مقام اعلی را تشکیل می‌دهد. فراهم شود و این خود مرحله‌ی دیگر از اقـداماتی است که براثر نزول اجلال حضرت‌بهاءالله به‌کوه کرمل درشصت سال پیش شروع شده‌بود، پیشرفت این مشروع به این نحو جریان یافت‌کـه عرض حضرت اعلی پس از پنجاه سال اختفا به ارض اقدس انتقال یافت و مقام‌اعلی دراظلم ایام دوره‌ی میثاق به دست حضرت عبدالبهاء مرتفع گردید و رمس‌مطر پس ازچهل‌سال محبوسیت مرکزمیثاق به ایادی مبارك درمرقد منورقرار گرفت وساختمان ایوان مقام اعلی چهل‌سال بعد از استقرار عرش آغـاز گشت وبنای‌طارمی حول ایوان قبل‌ازحلول صدمین‌سال شهادت حضرت اعلی پایان یافت وپیشرفت این مشروع باید به‌وسیله‌ی ارتفاع‌قبه تسریع

گردد و منتهای کمال آن وقتی خواهد بود که مؤسسات مرکز اداری امرالله درجوار مرکز روحانی تشکیل شود و بطوری که در لوح کرمل اخبار گردیده است سفینةالله درجبل الرب به حرکت آید.

از عموم یاران در سراسر عالم رجا دارم که این فرصت گرانبها را مغتنم شمرده به وسیله‌ی تقدیم تبرعات مستمر به کمال فتوت دراین سبیل مجاهده نمایند تا این مشروع جلیل پیشرفت حاصل نماید این مشروع بر کلیه‌ی مؤسسات ملی اعم ازحظیرةالقدس ویا مشرق لاذکار که درگذشته مرتفع گشته ویاحال دردست ساختمان است تفوق دارد. دراین اوقات مخصوصاً دراین سه سال فاصله بین شهادت حضرت باب واظهار امر خفی حضرت بهاءالله که مقارن با صدمین سال بزرگترین وقوعات خونین وقربانی‌ها درتاریخ امرالله می باشد شایسته چنان است که باتسریع دراتمام این‌مشروع مقدس جزئی ازدیون لانهایه خودرا به‌پاس‌حقشناسی نسبت به شهدای امر ادا نمائیم.

ارتفاع مقام اعلی مقدسترین مشروعی است که در آغاز ظهور یا دوره‌ی حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء مرتبط بوده و دو عصر رسولی و تکوین امر بهائی را به هم متصل و روابط جامعه‌های بهائی شرق وغرب را با مرکز جهانی امرالله تحکیم می‌نماید و مایه‌ی افتخار ابدی قرن اول ودوم دوره مشعشع بهائی بوده ودرمستقبل ایام به‌منزله‌ی اعظم تجلیل به‌آستان‌ذات مقدسی‌خواهد بود که بزرگترین فداکاری‌را در سبیل آئین امنع اقدس الهی در تاریخ روحانی جامعه‌ی انسانی نموده است.

امضاء شوقی[1]

۱ــ مجله‌ی : «اخبار امری» ، ارگان محفل بهائیان، ایران، شماره‌ی ۴، مرداد، ۱۳۲۹.

گردد و منتهای کمال آن وقتی خواهد بود کـه مؤسسات مرکز اداری امرالله درجوار مرکز روحانی تشکیل شود و بطوری که در لوح کرمل اخبار گردیده است سفینةالله درجبل‌الرب به حرکت آید.

از عموم یاران در سراسر عالم رجا دارم که این فرصت گرانبها را مغتنم شمرده به وسیله‌ی تقدیم تبرعـات مستمر به کمال فتوت دراین سبیل مجاهـده نمایند تا ایـن مشروع جلیل پیشرفت حاصل نماید ایـن مشروع برکلیه‌ی‌مؤسسات ملی اعم ازحظیرةالقدس ویا مشرق لاذکار که در گذشته مرتفع گشته ویاحال دردست ساختمان است تفوق دارد. دراین اوقات مخصوصاً دراین سه سال فاصله بین شهادت حضرت باب واظهار امر خفی حضرت بهاءالله که مقارن با صدمین سال بزرگترین وقوعـات خونین وقربانی‌ها درتاریخ امرالله می‌باشد شایسته چنان است که باتسریع دراتمام این‌مشروع مقدس جزئی ازدیون لانهایه خودرا به‌پاس‌حقشناسی نسبت به شهدای امر ادا نمائیم.

ارتفاع مقام اعلی مقدسترین مشروعی است که در آغاز ظهور یـا دوره‌ی حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء مرتبط بوده و دو عصر رسولی و تکوین امر بهائی را به هم متصل و روابط جـامعه‌های بهائی شرق وغرب را با مرکز جهانی امرالله تحکیم می‌نماید و مایه‌ی افتخار ابدی قرن اول ودوم دوره مشعشع بهائی بوده ودرمستقبل ایام به‌منزله‌ی اعظم تجلیل به‌آستان‌ذات مقدسی‌خواهد بود که بزرگترین فداکاری‌را در سبیل آئین امنع اقـدس الهی در تاریخ روحانی جامعه‌ی انسانی نموده است.

امضاء شوقی[1]

۱ــ مجله‌ی : «اخبار امـری» ، ارگان محفل بهائیان، ایـران، شماره‌ی ۴، مرداد، ۱۳۲۹.

ترجمه‌ی رسمی نامه:

«به یاران شرق وغرب مراتب ذیل را ابلاغ نمائید:

قصر مزرعه مفروش و آمـاده می‌گردد و بیت تاریخی حضرت بهاءالله در عکـا تعمیر و به صورت اولیه درآمده است این بیتی است که حضرت بهاءالله در آن مدتی مدید بلایای عـدیده تحمل فرمودند و حضرت عبدالبهاء از طرف نـاقضین امرالله باشد صدمات مبتلا شدند. موقوفـات بین‌المللی بهائی در اراضی مقدسه در دو شهـر عکا و حیفا توسعه‌ی زیادی یافته و حال شامل اماکن ذیل است:

روضه‌ی مبارکه درمرج عکا و مقام اعلی دردامنه‌ی جبل کرمل و دو قصـر بهجی و مزرعه و دو بیت تـاریخی محل سکـونت حضرت بهاءالله وحضرت عبدالبهاء ودرمحفظه آثار بین‌المللی یکی درمجاورت مقام اعلی و دیگری درجوار مرقد حضرت ورقه‌ی علیا و دومسافرخانه‌ی مخصوص زائرین شرق وغرب و دو باغ رضوان وفردوس که خاطراتی از ایام حیات شارع آئین مقدس را دربر دارد.

از مساعدت شورای بین‌المللی جدیدالتأسیس خصوصاً رئیس آن جناب میسن ریمی (آمریکائی) ومعاون آن امةالله امیلیاکالینز سرور موفور حاصل.

این شوری عهده‌دار ارتباط بااولیای امور است تادائره‌ی نفوذ دو مرکز روحـانی و اداری امرالله کـه مقر دائمی آن در ارض اقدس قلب‌العالم است تـوسعه یابد و بنیانش مستحکم وصیت بزرگـوازیش منتشر گردد»[۱].

صورت تلگرام شوقی افندی بـه تاریخ ۲۴ آوریل ۲۹۵۱ م به

۱ـ مجله‌ی: «اخبار امری»، ارگـان رسمی محفل ملی بهائیان: ایران، شماره‌ی ۱۰ـ۱۱ـ۱۲ بهمن‌ـ اسفند، فروردین ۱۳۳۰.

محفل ملی بهائیان آمریکا:

ترجمه:

«پیدایش دولت مستقلی در ارض اقدس (اسرائیل) و تمرکز و تحکیم امور اداری آئین جهان‌آرای حضرت بهاءالله که اولین علائم و آثار آن تشکیل شورای بین‌المللی بهائی و ساختمان مقام اعلی است و لزوم توسعه‌ی اراضی اطراف روضه‌ی مبارکه جمال ابهی و مقام اعلی در کوه کرمل که برای حفظ آن بقاع متبرکه لازم است و اکنون بر اثر تغییرات عمده در دولت جدیدالتأسیس تملك آن میسر گردیده مستلزم قیام جدید و مساعدت مالی به‌وسیله‌ی تقلیل بودجه‌های ملی و محلی از طرف جامعه‌های بهائیان شرق و غرب است اختصاص وجوه از بودجه‌های ملی و محلی جامعه‌های بهائی در شرق و غرب عالم فریضه‌ای است روحانی و میزان آن بسته به نظر نمایندگان منتخب جامعه است بعلاوه شرکت افراد احبا در تقدیم و ارسال اعانات به طور مستقیم به ارض اقدس امری لازم و ضروری و خارج از حدود وظائف محافل ملی و محلی است.

سرعت و نحوه‌ی تکامل مرکز بین‌المللی اداری بهائی که به ارتفاع آخرین قسمت بنیان نظم جنینی حضرت بهاءالله منتهی و مکلل می‌گردد موکول به همت و اقدام بانیان برگزیده‌ی نظام بدیع حضرت بهاءالله است.

امةالله میلی کالینز همکار ارجمند و نایب رئیس شورای بین‌المللی مشکلات خطیر دی کنونی طرح قراردادهائی را که دردست تنظیم است به اطلاع شما خواهند رسانید. منظور از این قراردادها آن است که مشروعاتی که درارض اقدس (اسرائیل) برای حصول هدف‌های جلیل و مهم آغاز گردیده تسریع شود.

این پیام را به عموم محافل ملیه ابلاغ نمائید شوقی»[1].

تلگراف شوقی افندی به‌تاریخ ۲۴ سپتامبر ۱۹۵۱ ـم، به‌محفل ملی بهائیان آمریکا:

«به‌محافل روحانیه‌ی ملیه در عـالم بهائی اعلان نمائید که براثر مذاکـرات دقیق و طولانی با وزارت دارائی و وزارت امـور دینی و و اداره‌ی شهرداری حیفا بالاصل خرید اراضی به‌مساحت تقریبی بیست و دو هزار متر مربع به قیمت تقـریبی یکصد و هجده هزار دلار که در دامنه‌ی جبل کـرمل و برنقطه‌ای مشرف بـرمقام حضرت ورقـه‌ی علیا و حواشی سمت شرقی مقام مقدس اعلی واقع است موافقت حاصل شد.

خرید وتملك اراضی این جبل مقدس ازقلب جبل تاخط‌الرأس موجب حفظ وصیانت حواشی مقام مقدس اعلی که درحال ساختمان‌است می‌باشد واساس بنای نظم اداری بهائی راکه در مرکز بین‌المللی آئین الهی در ارض اقدس در حـال تکوین و نمو است وسعت خواهد داد و ممکن است سبب شود که اولیای کشوری ازنقشه‌ی ایجاد شاهراه اصلی که درصورت ساختمان از املاك و موقـوفات بین‌المللی بهائی به طور مورب عبور خواهد نمود صرفنظرنمایند وبرای ادامه وتوسعه‌ی طبقات مختلفه باغچه‌های مقام مقدس اعلی که بالاخره از پائین ناقله‌ی این جبل مقدس احداث می‌شود تسهیلاتی فراهم خواهد نمود.

درنظر دارم کـه قسمتی از اسناد مالکیت اراضی مـزبور را به شعبه‌ی محافل روحانیه‌ی ملیه‌ی آمـریکا و هندوستان درکشور اسرائیل انتقال دهـم و بقیه را جهت انتقال به سایر محافل ملیه پس از تأسیس و

---

۱ ـ مجله‌ی: «اخبار امری»، ارگان‌رسمی بهائیان، ایران، شماره‌ی ۳، تیر ۱۳۳۰.

ثبت شعبه خود در ارض اقدس نگاه دارم.

امضای مبارک شوقی »[۱].

تلگراف شوقی افندی به تاریخ ۳ آوریل ۱۹۵۲- م، به محفل ملی بهائیان آمریکا:

«به محافل ملیه‌ی شرق وغرب بشارت دهید که تشریفات نهائی قرارداد خرید هجـده قطعه زمین به مساحت تقریبی شش جریب (ایکر) در مجاورت مقام اعلی در مقابل پـرداخت یکصد و هجده هزار دلار با مقامات دولت اسرائیل انجـام گردید. جریان تاریخی تأسیس موقوفات بین‌المللی بهائی در کوه کرمل که مدت پنجاه سال از بدو ظهور امرالله به ناچار معوق مانده بـود پس از صعود حضرت بهاءالله باخرید عده‌ی محدودی قطعات اراضی درحول محل جدید مقام اعلی درقلب جبل الرب در دوره‌ی مرکز میثاق آغاز گردید و این جریان بعد از صعود حضرت عبدالبهاء باخرید اراضی وسیعه‌ای که هجوم بی‌سابقه‌ی مهاجرین به اراضی مقدسه ایجاب می کرد به سرعت پیشرفت نمود و اکنون بامعامله‌ی اخیر مساحت کلی موقوفات دردامنه‌ی کوه کرمل تقریباً «بالغ برپنجاه جریب» (ایکر) می گردد. در این جا لازم می‌دانم از مساعی خستگی ناپذیر آقای لارنس هانس کـه پس از افتتاح باب زیـارت اولین زائر غربی بوده و موجبات تسریـع انجام مذاکرات را بـا مقامات مربوطه ارض اقدس با کمال موفقیت فراهم کرده تقدیم نمایم.

امضاء شوقی»[۲]

ترجمه‌ی رسمی تلگراف شوقی، به تاریخ ۱۹ اوت ۱۹۵۳ - م

۱- مجله‌ی: «اخبار امری»، ارگان رسمی محفل ملی بهائیان، ایران، شماره‌ی ۱، اردیبهشت ۱۳۳۱.

۲- مجله‌ی: «اخبار امری»، ارگان رسمی محفل بهائیان، ایران، اردیبهشت ۱۳۳۱.

خطاب به کلیه‌ی محافل بهائیان:

«به محافل ملیه درسراسر عالم بهائی بشارت دهید که نصب کلیه‌ی قطعات مذهب گنبد مقام اعلی خاتمه یافته وتزئینات رأس گنبد نیز اتمام پذیرفته است. آخرین قطعات احجارتاج درحول قاعده گنبد نصب گردیده وبدین ترتیب استقرارسنگ‌های قسمت فوقانی بنای مقدس پایان یافته است. قالب‌های داخل گنبد برداشته شده وقاب‌های پنجره‌های قسمت استوائی‌شکل منصوب گشته‌است ونیز قاب‌های پنجره‌های قسمت هشت‌ضلعی و گچ کاری داخل گنبد در شرف اتمام و کابل کشی جهت روشنائی این بنای رفیع انجام یافته است. ارتفاع این بنیان الهی درآفاق وانفس ظاهر وپدیدار گشته وحال دراین دو سنه‌ی اخیره که پایان این‌قرن پرانوار سرمدی‌الاثار است ملاحظه‌نمائید که جندالله و راکبین سفینةالله و ثابتین برعهدالله و مروجین شریعت‌الله و ناشرین نفحات‌الله وحامیان دین‌الله و مؤسسین نظم بهاءالله روحی‌لقیامهم‌الفداء چه قیامی نموده‌اند وبه چه‌فتح وظفری دراقطارجهان نائل گشته‌اند قیام وظفری که فی‌الحقیقه مسك‌الختام این قرن جلیل است یاران جمال ابهی.

وفاءالمولاهم و خالصاً لوجهه ومنطقاً عن‌دونه و ابرازاً لقدرته و اشتهاراً لدینه به یاد این بلایا و رزایاکه درنخستین عصر دور اول کور مقدس برمؤسسین آئین یزدان باریده و به پاس مواهب الهیه و تأییدات متتابعه که در مدت صد سال بل‌ازید شامل جامعه‌ی اهل بها گشته و به شکرانه‌ی حفظ و صیانت الهیه که از بدو ظهور امر الهی الی یومناهذا در قطعات خمسه‌ی عالم با وجود انقلابات شدیده و اختلافات متزایده و محاربات متتابعه بین ملل و امم نصیب بندگان امم اعظم گشته و تمهیداً لجهادهم‌الکبیر الاکبرفیضی عاشقانه نموده و سمند همت را در میادین خدمت چنان جولی داده‌که ندای واطوبی واطوبی از سکان رفیق ابهی

مرتفع و هناک احسنتم احسنتم یا اهل البهاء و اصحاب الوفاء از ذروه‌ی علیا متتابع و متواصل فاتحه‌ی این قرن اعزاتم و میلاد این سر مصادف با بلاء ادهم وظلمات مداهم وختامش مقارن بافتح وظفر اعظم درسراسر عالم...»[1]

ابلاغیه‌ی مبارک که توسط ایادی امرالله لروی آیواس طی مرقومه‌ی مورخه‌ی ۱ ژوئن ۱۹۵۴ به محفل روحانی ملی بهائیان ایران:

یاران عزیز بهائی:

حضرت ولی امرالله به این عبد دستور فرموده‌اند این بشارت را به‌آن محفل ابلاغ نمایم مذاکراتی که هیکل مبارك ازچندی‌قبل برای ابتیاع قطعه زمین واقعه در رأس کرمل بالای مقام اعلی شروع فرموده بودند قریب به اختتام است.

حضرت ولی امرالله در نظر دارند این اراضی را به نام شعبه‌ی محفل روحانی ملی بهائیان ایران درکشور اسرائیل ثبت نمایند.

بطوری‌که اطلاع دارید از پای کوه کرمل تا مقام اعلی نه طبقه ساخته شده است که مستقیماً در امتداد خیابان کرمل قرار گرفته است قطعه زمینی که اکنون در شرف ابتیاع است درست در رأس کرمل در امتداد خیابان مزبور واقع شده وتملك آن سبب خواهد شد که در آتیه احدی نتواند مبادرت به ساختمان فوق بنای مقام اعلی بنماید.

حال که این‌امر درشرف اتمام است میل مبارك آن است که این بشارت هرچه زودتر به‌آن محفل ابلاغ گردد.

به‌مجرد اینکه ابتیاع اراضی خاتمه یافت واسناد رسمی دریافت

۱ــ مجله‌ی: «اخبار امری»، ارگان رسمی محفل ملی بهائیان، ایران، شماره‌ی ۵، شهریور ۱۳۳۲.

گردید حضرت ولی‌امرالله اسنادرا برای ضبط درآرشیو آن‌محفل ارسال خواهند فرمود.

با تحیات قلبیه معاون منشی لروی آیواس»[1]

نامه‌ی دکترحکیم درارتباط بانقش سرمایه‌های آمریکائی‌ها در احداث مرکزجهانی بهائیان:

«این ایام دراسرائیل جراید چه به زبان عبری و چه عربی وچه انگلیسی مقالات مفصل راجع به‌دیانت بهائی ومقام‌اعلی درج می‌نمایند ساختمان مقام‌اعلی هیجان غریبی بین مردم انداخته بطوری‌که همه روزه صدها نفوس ازسیاحان و ازاهالی اسرائیل برای زیارت آن مقام مقدس می‌آیند ای‌کاش ممکن بود از همه‌ی جراید برای شما ارسال می‌نمودم امروز در روزنامه‌ی یومیه: Jerusalem Post شرح مفصلی باعکس مقام اعلی درج شده عجالتاً این روزنامه را برای محفل مقدس روحانی ملی و محلی می‌فرستم که اگر صلاح بدانند ترجمه نموده انتشار دهند.

ترجمه‌ی مقاله‌ی مزبوره که در شماره‌ی ۱۶ اکتبر ۱۹۵۳ روزنامه‌ی جروزالم پست درج گردیده ذیلاً برای استحضار یاران عزیز الهی نقل می‌شود:

«اکمال ساختمان بقعه‌ی بهائی درسال مقدس برای پیروان آئین بهائی که عددشان در سراسر عالم به سه میلیون بالغ و در ۱۶۵ اقلیم مقیمند سال مقدسی که در ۱۵ اکتبر ۱۹۵۳ آغاز شده بود دیروز خاتمه یافت. سال مزبور صدمین سال ظهور حوادث و وقایعی است که بین سال‌های ۱۸۵۲-۱۸۵۳ درایران اتفاق افتاده و درنظر بهائیان بدایت ظهور دیانت‌بهائی محسوب‌است. اعظم واهم. این وقوعات مسجونیت

۱ـ مجله‌ی: «اخبار امری»، ارگان رسمی محفل ملی بهائیان، ایران، شماره‌ی ۳، تیرماه ۱۳۳۳.

میرزا حسینعلی معروف به بهاءالله از اشراف ایـران در سیاه‌چال تهران است که به فرمان شاه صورت گرفته.

حضرت بهاءالله خود ازجمله پیروان جوان دیگری‌است موسوم به میرزا علی‌محمد از اهل ایران که به سال ۱۸۱۹ در شیراز متولد و در سال ۱۸۴۴ در ۲۵ سالگی اعلان فرمود که ازطرف خداوند مبعوث گشته تااهل عالم را به‌ظهوری اعظم ازخود بشارت‌دهد وخودرا باب خواند. طولی نکشید که جمع قفیری به‌امرش اقبال کردند وآتش بغض وعداوت درقلوب علمای شیعه اسلام مشتعل شد چنانکه باب جان خودرا درسبیل استقامت براهـر و ثبات درعقیده و امتناع ازترك ادعای خود به مخاطره انداخت و درسال ۱۸۵۰ در ۳۱ سالگی در تبریز بـه وسیله‌ی یك فوج سرباز به قتل رسید و در همان اوان قریب بیست هزار از پیروانش نیز از مرد و زن صغیر و کبیر به‌تحریك وتشویق اولیای امور مقتول شدند.

حضرت‌بهاءالله ازجمله نفوسی‌است که درسال ۱۸۵۲ درواقعه‌ی سوءقصد به شاه هنگامی که بسیاری از بابی‌ها دستگیرشدند اسیرگردید. در سجن احساس نمود کـه مهبط وحی و الهام الهی است و ظهوری که باب بـدان اخبار فرمرده امر اوست و بـاید عصر صلح و راستی راکه مقصد اعلای عموم شرایع سالفه‌ی الهیه بوده افتتاح نماید وکورجدیدی را درتاریخ روحانی عالم انسانی تأسیس کند.

حضرت بهاءالله غالب ایام حیات را در سجـن گذرانید اول به بغداد و سپس به اسلامبول و ادرنه وآخرالامر به عکا نفی وسرگون شد و درعکا به‌سال ۱۸۹۲ درگذشت. حضرت بهاءالله اساس عقاید واصول دیانت و حدود و احکام آئین خود را در متجـاوز از صد مجلد اظهار فرموده اشت وتوقیعاتی خطاب به سلاطین و امرا وپاپ و علمای اسلام ومسیحیت وسایر ادیان ارسال داشته است و قبل از صعود از این عـالم

اشاره فرمود که حضرت عبدالبهاء فرزند و وصی جلیلش برای استقرار رمس حضرت باب در صنع جبل کرمل که از لحاظ ارتباط معنوی باب با ایلیای نبی متناسب بود اقدام نماید.

حضرت بهاءالله و درنتیجه اهل بهاء کتب مقدسه‌ی عهد عتیق و جدید وقـرآن راکتب آسمانی می‌دانند و معتقدند کـه حضرت بهاءالله برای تجدید روح حقایق اصلیه مندمجه در این کتب مقدسه مبعوث گشته تا مسائل ومشکلات حالیه را رفع کند وآلام وامراض حائله عصرجدید را درمان بخشد.

رمس حضرت باب پس از شهادت مخفی گردید وقریب شصت سال آن‌را مخفیانه ازمحلی به‌محل‌دیگر انتقال می‌دادند تاآنکه‌سرانجام درسال ۱۸۹۹ همان‌طور که حضرت بهاءالله اراده فرموده بودند به دست حضرت عبدالبهاء درکوه‌کرمل استقرار یـافت و آن حضرت آرامگاه ساده‌ای درآن مکان بنا فرمودندکـه ازهمان وقت زیارتگاه بهـائیان در سراسر عـالم گردید. فوق این آرامگاه بقعه‌ی مجللی قرار داردکه قبه‌ی آن بـا قطعات مذهب پوشیده شده و از تمام نقاط حیفا با جلوه وشکوه خاصی نمایان و با حدائق اطرافش دلکشترین مناظرشهر است. هندسه‌ی این بنا به دست مهندس کانادائی مستر ماکسول ترسیم‌گشته و چهار سال ساختمان آن طول کشیده است.

با آنکه خاتمه‌ی سال مقدس مقارن اتمام بنای این بقعه‌ی مبارك است با این‌حال جشنی برای آن برپا نمی‌گردد. برای بهائیان قسمتی که دراین بنا حائزاهمیت روحانی است همان قسمت اصلی مقام است که به دست حضـرت عبدالبهاء انجام‌یافته وقسمت خارجی باتمام زیبائی وکمال منفرع برساختمان اصلی است.

اکنون درنظراست که حدائق اطراف توسعه داده‌شود وحضرت

شوقی‌ربانی رئیس فعلی امربهائی‌برای این منظور سی‌ودو نام ازاراضی واقعه درجبل کرمل‌را که بین: Rehov Panovama Mautain Road است و بـه مـالکین خصوصی تعلق دارد ابتیاع فرموده‌انـد . بهائیان از صندوق تبرعات خودکـه جزء اعظم آن در ایالات متحده‌ی آمریکا تقدیم شده است به خـرید اراضی و ساختمان ابنیه و احـداث حدائق و تمشیت امور روحانی خـود مبادرت می‌نمایند و برخلاف سایر ادیان از دولت اعانه دریافت نمی‌دارند و فقط اعانات پیروان خود را می‌پذیرند.

باغ‌های بهائی بروجه عموم مفتوح است و به‌قول آقای لروی ایواس منشی کل هیئت بین‌المللی بهائی کـه ناظر و سرپرست ساختمان بناست حـدائق اطراف برای ظهور جلـوه‌ی مقام اعلی احداث گشته و نفوسی که برای استفاده از صلح وصفای این مکان مقدس به‌این نزهتگاه وارد می‌شوند مورد تهنیت وخوش آمدند»[1]

محفل روحانی ملی‌بهائیان ایالات‌متحده‌ی آمریکا، طی گزارشی در جریان پخش یـک برنامه‌ی رادیوئی، از قسمت انگلیسی زبان رادیو اسرائیل درروز ۲۹ دسامبر ۱۹۵۲، به اطلاع بهائیان ایران رسانیده‌است.

توجه به تـرکیب برنامه‌ی مذکور به خـوبی نشان می‌دهد که قصد رادیو اسرائیل تنها معرفی‌بهائیت دراسرائیل‌نبوده، بلکه می‌خواسته است، این معرفی را با نوعی تبلیغ، بهائیت را ترویج کند.

توجه فرمائید:

«در قسمت انگلیسی برنامه رادیوئی کشور اسرائیل که به نـام «کل‌زایون» موسوم است به‌موج کوتاه مصاحبه‌ای درحدائق مقام مقدس

۱ــ مجله‌ی: «اخبار امری»، ارگـان رسمی محفل ملی بهائیـان، ایران، شماره‌ی ۶ــ۷، مهرــ آبان ۱۳۳۲.

حضرت اعلی اجراء گردید.

هنگام شروع گوینده‌ی رادیو توضیح داد که اکنون کشور اسرائیل نه تنها مرکز دیانت کلیمی و مسیحی و اسلام است بلکه دیانت چهارمی که دیانت بهائی است نیز مرکزش دراین سرزمین است. سپس از حضرت روحیه خانم تقاضا نمود که دراین‌خصوص بیانی بفرمایند معزی‌الیها سرگوئی‌های پیاپی حضرت بهاءالله را به‌نقاط مختلفه تاهنگام ورودشان به سجن اعظم عکا درنهایت اختصار بیان فرموده توضیح دادند که استقرار صلح اعظم دنیائی هدف اصلی و اساسی دیانت بهائی است و اصول ومبادی بهائی راکه ممهد سبیل جهت استقرارصلح‌عمومی است تشریح فرمودند و متذکر گردیدند که بهائیان مساعی خویش را از راه نظم اداری شامل هیئت‌های محلی وملی دراین سبیل به‌کارمی‌برند و حضرت شوقی ربانی رئیس و ولی این جامعه‌ی بین‌المللی هستند و آرزوی هرفرد بهائی این است که برای زیارت مولای خویش به‌کشور اسرائیل سفر کنند.

بقیه‌ی برنامه‌ی رادیو از حدائق حول مقام مقدس اعلی اجزاء گردید . گوینده‌ی رادیو سؤالاتی از جناب لروی ایواس راجع به این حدائق ومقام مقدس اعلی نمود و درپایان حضرت روحیه‌خانم از شرح حیات حضرت بساب و شهادت ایشان و اختفا و انتقال رمس مطهر از نقطه‌ای به نقطه‌ای و استقرار نهائی‌آن دراین مقام شمه‌ای بیان فرمودند.

این برنامه‌ی رادیوئی شاهد و دلیل قوی دیگری است که جلوه وجلال امر اعظم الهی در انظار عالمیان یوما فیوما مزید اعلی ماسبق مشهود می‌گردد.

محفل روحانی ملی بهائیان ایالات متحده آمریکا»[1]

۱ــ مجله‌ی: «اخبار امری» ، ارگان رسمی محفل ملی بهائیان، ایران، شماره‌ی ۱ــ۲، اردیبهشت ــ خرداد ۱۳۳۲.

پس از رواج این گونه تبلیغات از رادیو اسرائیل، دفتر نمایندگی توریسم اسرائیل در نیویورك، که یکی از سازمان‌های مهم صهیونیستی نیز به شمار می آید، شرحی مفصل و تبلیغی درخصوص بهائیت و مرکز مهم آنها دراسرائیل به زبـان انگلیسی منتشر نمود کـه ذیلاً جهت استحضار پژوهندگان یادآور آن می‌شویم تـا دقیقاً از کوشش‌های دولت اسرائیل جهت تبلیغ بهائیت، نه شناساندن آن پی برده شود.

«اخیراً در اراضی مقدسه بنای نه‌ضلعی بدیع مجللی که باسنگ گران‌قیمت و مرمر وشیشه‌های الوان و کاشی‌های طلائی ساخته شده‌است توجه عده‌ی زیادی ازمسافرین وسیاحان را از اطراف و اکناف عالم به خود جلب کرده‌است. این بنا که مخارج ساختمان آن درحدود یك میلیون دلار است مدفن باب مبشر دیانت بهائی است که درمتجاوز از صد سال قبل به شهادت رسیده است.

ارتفاع این بنا ۱۳۵ فوت است ودرحدائق زیبای بهائی درجبل کرمل دراراضی مقدسه واقع گـردیده است ومی‌توان آن را بدون شك یکی از ابنیه‌ی مجلل وممتاز شهرحیفا دردامنه‌ی کرمل دانست.

تاریخ دیانت بهائی ارتباط بسیار نزدیکی با شهرحیفا واراضی مقدسه دارد. دیانت بهائی که مروج صلح واخوت بین افرادجامعه بشری است درسال ۱۸۴۴ بـا ظهور باب در ایران آغاز گردید و باب خود را مبشر نفسی اعز و اشرف از خود معرفی نمود.

پس از آنکه باب باجمع کثیری از پیروانش شهید گردید جانشین او بهاءالله ابتدا درایران مسجون وسپس به قلعه‌ی مخروبه عکا که محل وقوع جنگ‌های صلیبی است تبعید گردید. دیوارهای ضخیم این قلعه از آن طرف خلیج نیم‌دایره‌ی حیفا مشهود و نمایان است. متدرجاً حکـام فلسطین آزادی بیشتری بـه بهاءالله دادند و درنتیجه تعالیم ایـن دیانت

تقریباً بلامانع انتشار یافت.

بهاءالله درسال ۱۸۹۲ صعود فرمود ومرقد زیبای ایشان دروسط باغ‌های عکا واقع است این مدفن باعده‌ی زیادی قالی‌های بسیارنفیس ایرانی مفروش شده‌است ومی‌توان گفت یکی‌از بزرگترین کالکسیون‌های فرش دنیا را تشکیل می‌دهد.

عبدالبهاء فرزند ارشد بهاءالله امر پدرش را به درجه‌ای ترویج نمود که میلیون‌ها نفوس درسراسر عالم به ظل دیانت بهائی درآمدند عبدالبهاء درسال ۱۹۲۱ صعود نمود و مدفن او درحدائق بهائی در حیفا که مرکز جهانی روحانی بهائی است واقع است . شوقی افندی ربانی ولی امر فعلی دیانت بهائی وقرینه‌ی کانادائی ایشان درمنزل زیبائی مجاور حدائق فوق سکونت دارند.

دراین حدائق سروهای بلند وگل‌های بگونیا صلح و وحدت‌را که اساس دیانت بهائی است مجسم می‌سازد...

بهائیان بافداکاری وجانفشانی بسیار جسد باب‌را سالیان متمادی درمحل‌های مختلفه محافظت نمودند وپس از حمل به‌اراضی مقدسه باعزت واحترام در دامنه‌ی جبل کرمل دفن نمودند والا جسد باب درقبرگمنامی درقبرستان محبوسین مدفون واکنون اثری ازآن باقی نمی‌بود.

حال بنای مجللی درروی مرقد مزبور ساخته شده‌است وجعبه‌ی نقره‌ای کوچکی محتوی گچ دیوار اطاق محبس باب درقلعه‌ی ماکو در قبه‌ی این مقام قرارداده شده است.

بقعه‌ی باب درسال مقدس بهائی بانهایت دقت اتمام یافت وچون بهائیان این مقام را مقدس می‌شمرند نهایت مراقبت به عمل می‌آمد که در جریان بنائی ازگرد و غبار و خاك جلوگیری شود وهمین که غباری برمقام مزبور می‌نشست فوراً اقدام به تنظیف آن می‌نمودند.

بقعه‌ی باب دارای نه‌ضلع است زیرا عدد ۹ اهمیت‌مخصوصی برای بهائیان دارد ونیز دارای ۱۸ پنجره‌ی الوان‌است که هریك از آن‌ها به نام یکی از حواریون باب تسمیه گشته است.

این بنا از سنگ مشهور کارارا که معادن آن در ایطالیا واقع است بناشده واسلوب ساختمان آن مخلوطی از اسلوب گوتیك یونانی و شرقی است. گنبد این‌مقام که با دوازده هزار آجرطلائی ساخته شده است دراشعه‌ی آفتاب تلالؤ مخصوصی‌دارد وهنگام شب درنور نورافکن‌های قوی جلوه و زیبائی بخصوصی دارد و از مسافات بعیده نظر سیاحان را به خود جلب می‌نماید.

این خود نیز علامت و نشانه دیگری است از صلح و سلام و اراضی مقدسه»[1].

نامهٔ حاوی مژدهٔ بزرگ!!

«محفل روحانی ملی بهائیان ایران درخاك اسرائیل به‌رسمیت شناخته شده وشعبه‌ی آن نیز تأسیس وتسجیل گشته وشخصیت‌حقوقی یافته‌است و قسمی که الان می‌توان به‌نام محفل‌ملی‌ایران رسماً وقانوناً ضیاع وعقار و املاك ومسقفات ابتیاع نمود وهیکل‌مبارك وعده‌فرموده‌اند که‌قریباً اراضی مجفظه‌ی آثار بین‌المللی ارض اقدس به‌نام شعبه‌ی محفل‌ملی‌ایران منتقل خواهد گردید. هیکل‌مبارك به‌زائرین‌فرموده‌اند که‌این‌موضوع از این‌جهت بسیارمهم‌است که برای اولین‌بار درتاریخ امر محفلی که درکشورخودش به‌رسمیت شناخته‌نشده شعبه‌ی آن درخارج رسمی وقانونی شده‌است»[2].

۱ــ مجله‌ی: «اخبار امری»، ارگان رسمی محفل ... [illegible]ئیان، ایران، شماره‌ی ۳، تیرماه ۱۳۳۳.

۲ــ مجله‌ی: «اخبار امری»، بهمن، اسفند، فروردین ۱۳۳۲-۱۳۳۳ شماره‌های ۱۰-۱۱-۱۲.

فصل شانزدهم

بخش اول -

پایه‌ریزی تشکیلات وسازمان‌های نوماسونی

طرح‌ریزی نقشه دهساله

شوقی‌افندی سومین‌رهبر بهائیان در دوران‌حیاتش برای تداوم وبقای بهائیت دست به‌طرح تأسیس تشکیلاتی بنام «بیت‌العدل» زد وچون می‌دانست که بعدازوی باید این‌تشکیلات را شخص‌مطمئنی اداره‌کند، «میسن‌ریمی» را که دربارهٔ او سخن خواهد رفت مأمور اجرای اهداف طرح ونقشه‌ای نمود که به‌نقشهٔ دهساله معروف شد. قبلاً شوقی طی‌نامه‌ای «به‌چارلزمیسن‌ریمی» لزوم‌طرح‌این‌نقشه را چنین‌متذکر می‌شود.

«... ای‌دوست‌روحانی‌من مکتوبی کـه به‌تاریخ‌سیزدهم‌اگوست ۱۹۰۶ ـ م مرقوم‌نموده‌رسید وازقرائتش سرورحاصل گردید، زیرادلالت بریگانگی‌یاران غرب می‌نمود کـه الحمدلله‌به‌سبب امضای‌آن دونـامه جمیع الفت و اتحادی تازه حاصل نمودند ... پس‌در فکـر تهیه ومدارك سرمایه ساختن باشید نقشهٔ«شرق‌الاذکار» [بزرگترین پایگاه بهائیان قبل از بیت‌العدل] عشق‌آباد دردست است، فرستاده‌اند ، شمابه همان طرز نقشه‌های دیگر اگربکشید و بفرستید ضرری ندارد...»

یا بهاء الابهی

ERE LONG THOU WILT SEE THE EARTH

PACIFIC OCEAN

INDIAN OCEAN

ATLANTI
OCEAN

ABHA PARADISE

تاریخ ۱۲۱ شهر العزة ۱۱۰
مطابق اول مهر ماه ۱۳۳۴

محفل روحانی ملی بهائیان ایران

نمره ۴۴۸۱
ضمیمه ....

مجموعه ای که ناشر نفحات الله جناب محمد لبیب علیه بهاء الله تحت عنوان «رهنمای نقشهٔ ده ساله» تنظیم و تدوین فرموده اند از آثار بسیار نفیس و در حقیقت بی نظیری است که تاکنون در عالم مطبوعات امری تألیف و نشر گردیده است.

مؤلف محترم در این مجموعه بطرزی جالب و اسلوبی بدیع بوسیله نقشه های دقیق و جدولهای متعدد و جامع نقشهٔ ده ساله جهاد کبیر اکبر روحانی را که بقلم توانای مولای بیهمتا حضرت ولی امرالله ارواحنا لعنایته الفداء ترسیم یافته تشریح و تبیین نموده و عظمت و جلال این نقشهٔ بدیعه و مسئولیت خطیر احبای الهی را در تنفیذ و اجرای آن مجسم و نمایان فرموده اند محفل روحانی ملی بهائیان ایران با ابراز تقدیر و قدردانی از زحمات فوق العاده ای که جناب محمد لبیب در تألیف و تنظیم این مجموعه متحمل گردیده اند مطالعه آنرا بعموم یاران عزیز اکیداً توصیه مینماید و امیدوار است همانطور که مؤلف محترم وعده داده اند در طی دوره ده ساله جهاد کبیر اکبر روحانی بتألیف این قبیل آثار گرانبها که خدمتی عظیم به پیشرفت نقشهٔ الهی است موفق و مؤید گردند.

بجای منشی محفل
ر. کاظم زاده

محفل روحانی ملی بهائیان ایران

حضرت ولی امرالله در توقیع منیع نوروز ۱۱۰ میفرمایند:

قوله عزّ بیانه: ای یاران عزیزتر از دل و جان تصور منمائید که تنفیذ و اجرای این نقشه و وصول باهداف این جهاد خطیر جهانی روحانی در این ایّام پر اغتشاش و انقلاب صعب و یا آنکه ممتنع و محال است اگر یاران باوفا چنانچه لایق و شایستهٔ عبودیّت آستان بهاست منقطعاً عن الجهات قیام نمایند و استقامت کنند این انقطاع و قیام و استقامت چنان نفوذی در هویّت عالم امکان نماید و تأثیر در آفاق و انفس نماید که خود حیران گردند ان اذکروا فی هذا المقام ما صدر من قلم المیثاق "حضرت اعلی روحی له الفدا میفرماید لو ارادت نملة ان یفسّر القرآن من ذکر باطنه و باطن باطنه لتقدر لانّ السرّ الصمدانیه قد تجلجل فی حقیقة الکائنات چون مور ضعیف را چنین استعداد لطیف حاصل دیگر معلوم است که در ظلّ فیوضات جمال قدم روحی لاحبّائه الفدا چه عون و عنایت حاصل گردد و چه تأیید و الهام متواصل شود."

نقشه دهساله چیست؟

نقشه‌ای که «میسین‌ریمی امریکایی» مأمور اجـرای اهـداف آن از طـرف سومین رهبر بهائیان بنظر نمی‌رسد که طرح آن تنها ازجانب «شوقی افندی» پیاده شده باشد زیرا مفادخود نقشه ومرگ مشکوك‌شوقی افندی بمجرد به‌پایان رسانیدن نقشه ـ درست درهمان روز بویژه اجرای آن توسط هیئتی کـه معرفی خواهند شد همه وهمه‌سؤالات متعددی و در رأس آن‌این سؤال بویژه عنوان می‌شودکه چگونه حرکتی که از محلهٔ شمشیرگران شیراز درپوشش مذهب بنام‌مذهب ودرقـالب یك حرکت مذهبی به‌رهبری یك «سید» آغاز شد به‌روسیه رفت و سر ازاسرائیل بـدر آوردمورد‌حمایت‌انگلستان قرارگرفت وسپس‌بدست «چارلزمیسن‌ریمی امریکائی» می‌افتد؟ بـا بررسی‌نقشه دهساله و شناخت‌مجریان آن واهدافشان،خـوانندگان را به قضاوت و ارزیابی دعوت می‌کنم تاخود بامروری برسیراین‌جریان یعنی از نقطه آغاز وسرانجام آن، باژرف بیشتری به‌قضایا بنگرند.

طرح نقشه دهساله

شوقی‌افندی چندسال‌قبل از مرگش همواره دربارهٔ نقشه دهساله واهدافی که بهائیت بایست آنهارا به‌مرحله اجرا بگذارند صحبت می‌کرد، اگرچه پیروانش از این اهداف اطلاعی نداشتند ولی «خبر ازنقشه دهساله»ای داشتند تابالاخره درروز سی‌ام ماه‌ژوئن ۱۹۵۲ پیامی خطاب به‌همه بهائیان منتشر شد کـه درآن صریحاً از نقشهٔ دهساله سخن رفت وچون متن آن ملال انگیز است از انعکـاس آن صرفنظر می‌شود.

شوقی‌افندی دراکتبر سال ۱۹۵۲ تنظیم نقشه دهساله را آغاز کرد ودراکتبر سال ۱۹۵۷ آنرا بفرجام رسانید، اما هنوز مرحله نهائی آنرا شروع نکرده بودکه

رهنمای

"نقشه دهساله"

۱۹۵۳-۶۳ ۱۱۰-۱۲۰

بوسیله محمد لبیب

۱۱۰

ایران

THE GUIDE-MAP

TO

THE TEN YEAR PLAN

1953-1963 110-120

BY MOHAMED LABIB

1953 110

PERSIA

ضرورتاً به‌انگلستان رفت. شوقی‌افندی وقتی احساس کردکه روزهای پایانی عمر را می‌گذراند ازهمسرش «روحیه‌خانم‌ماکسول»خواست که برای تکمیل نقشهٔ‌دهساله اورا یاری دهد. روحیه در صدد برآمد شوقی‌افندی را بعلت ضعف‌مزاج وبیماری ازاین‌کار بازدارد، اما شوقی‌افندی مصرانه درپی اتمام آن‌برآمد.

شوقی آن‌روزی‌که آخرین‌اصلاحات‌لازم‌را درنقشه دهساله انجام داد یعنی صبح روزروشنبه چهارم‌نوامبر درهمان‌روز اورا دراطاقش مرده‌یافتند!

شوقی‌افندی درسال ۱۳۲۷ ـ خ (۱۹۵۷ ـ م) هنگامی که درفلسطین بود، بهمراهی ـ روحیه‌خانم ماکسول، عیال‌کانادائی‌اش ـ آن‌کشور را بقصد لندن ترك گفت ودربیستم اکتبر همانسال واردلندن شد اما یکهفته بعد ازاقامتش درلندن در-گذشت ازآنجا که مرگ‌وی بسیار مشکوك بود یك‌نشریهٔ ۱۱ صفحه‌ای علت مرگ اورا مسمومیت‌شدید ناشی‌ازتحریکات همسروی وعده‌ای ازیارانش ذکرکرده‌است که درزیر میخوانیم:

«... چون تسلیم بـه‌تغییر نقشه دهساله و برهـم‌زدن هیئت [بین-المللی کـه در رأس‌آن چالزمیسن ریمی بود که باجناح‌انگلیسی بهائیان برهبری عیال شوقی‌خانم ماکسول تضاد داشت] و تعویض رئیسه‌عـالیه‌آن که هوبعده بود نشدند، لذا بامشارکت «جنان‌فرابی» و «حسن‌بـالیوزی» افغان [منظور شوقی است.] را مسموم وروز یکشنبه ۲۷اکتبر سموم اثر خودرا نموده بندهای انگشتان مبارك متألم مـی‌گردد روحیه خانم سؤال می‌کند آیاهیکل مبارك درد دیگری‌هم احساس می‌فرمایند؟... فرمودند: «خیر، فقط انگشتهـا درد مـی‌کند و منقبض (کذا) شده است... و بعداً اضافه فرمودند من خیلی خسته‌ام... آنشب‌هیکل مبارك تب داشتند وروز بعد این‌تب به‌۳۹ درجه می‌رسد و بابودن محفل ملی و تشکیلات بهـائی درلندن و طبیبهای حـاذق و بیمارستانهای مجهز ودونفر ایادی ومعاونین

ایادی، روحیه‌خانم موفق به‌یافتن یکنفر طبیب ناشناس مـی‌گردد و نسخه دوائی بدون‌بیمار ومعاینه اخذ وسرشب که طبیب مزبور از کارمریضخانه فارغ می‌شود به‌عیادت هیکل مبارك می‌آید، پس‌از معاینه اظهار مـی‌کند که‌هم شوقی و هم‌روحیه خانم مبتلا به‌انفلونزای آسیایی‌شده‌اند، باوجود این‌شورای پزشکی تشکیل نمی‌دهند ومرکزجهانی امررا مطلع‌نمیسازند. روز سه‌شنبه حال روحیه‌خانم به‌طوری خوب می‌شود که دکتر اجازه می‌دهد برای امرمهمی به‌خارج‌بروند، ولی این‌امرمهم معلوم‌نشده‌است‌برای چه‌کاری بوده است.[۱]»

«هیکل‌مبارك میل داشتند که زودتر لندن را ترك گفته طبق نقشه اولیه به حیفامراجعت نمایند، ولکن دکتر جداًمانع می‌شود وباز روحیه‌خانم که عضورابط‌بین حضرت‌ولی‌امرالله وهیئت بین‌المللی بودندمراتب را به‌مرکزجهانی بهائی‌یعنی هیئت بین‌المللی و ولی‌امرثانی اطلاع نمی‌دهند! و «جان‌فرابی»هم که ایادی امر ومنشی محفل ملی بهائیان لندن بود با «حسن‌بالیوزی افغان» که اوهم ایادی امر و عضو محفل ملـی بهائیان لندن بود تشکیلات بهائی را مطلع نمی‌سازد و اعلام کسالت و تشکیل شورای پزشکی خودداری می‌نمایند به‌ناچار صبح‌شنبه دوم نوامبر هیکل مبارك عرصه را به‌خود تنگ دیده از روحیه‌خانم خواستند نقشهٔ دهساله را ارائه دهند تا تکمیل‌نمایند و جهان فانی را وداع کنند.»

«روحیه‌خانم درصدد مخالفت و انصراف‌خاطر مبارك برآمده که

۱ــ سرهنگ بـازنشسته راسخ، رسالـه ۱۱ صفحه‌ای کـه در روزاول‌اردیبهشت ۱۳۴۷، برابر بابیستم آپریل ۱۹۶۸، در ۱۱صفحه بقطع نیم‌بـرگی پلی کپی شده. درصفحهٔ آخر نام نـویسنده، امضاء ــ سرهنگ بـازنشسته راسخ ــ و با کلمات باتحیات ابدع‌البهی درتهران ودیگر نقاطی کـه بهائیان بسرمی‌برند منتشرشد.

حضرت ولی‌امرالله فرمودند: خیر من باید آنرا تمام‌کنم زیرا فکرمن را ناراحت کرده و جز مقابله چیز دیگری باقـی نمانده است. یکی دواسم دیگرهم باپست امروزرسیده کـه باید به‌آن اضافه‌شود و آنرا تمام کنم. باز درضمن تشکیل‌نقشه فرمودند: اینکار مرا ازبین‌می‌برد چگونه ممکن است به‌آن ادامه دهم؟... آنروز حضرت ولی‌محبوب پس‌از فـراغت از کارنقشه، خسته به‌نظر می‌رسیدندودرموقع ناهاربه‌یك‌لقمه‌قناعت فرمودند وهنگام‌شب از تناول غذا امتناع نمودند. درآن‌شب طـرز صحبت مبارك حاکی از افسردگی زیاد بود. هیکـل‌مبارك بسیاربسیار غمگین و افسرده بودند ومدت‌مدیدی بیانات می‌فرمودند و این‌بارچنان باحرارت وتأثر و شدت بتفصیل بیان فرمودند که خاطرمشارکین در ایـن اعمـال شنیعه را پریشان و مضطرب ومشوش نمودند.. [1]»

نقشه دهساله شامل ۲۸هدف است که این اهداف طبق خواست شوقی‌افندی باید توسط «چارلزمیسن‌ریمی» یاچهارمین‌پیشوای بهائیان پیاده مـی‌گردیـد و اینك آن‌اهداف:

هدف‌اول: اتخاذ تمهیدات اولیه جهت تشبیه مقام اعزاطهر اقدس افخم‌جمال قدم و اسم‌اعظم درقلب حرم‌اقدس در ارض میعاد درمرج عکـاء شمال مدینه منوره بیضاء.

هدف‌دوم: مضاعفه عدد اقالیم که درظل امرالهی واردگشته‌که مستلزم ارتفاع علم‌دین‌الله در اقالیم مهمهٔ باقیهٔ عالم است و شامل جمیع‌اقـالیم مذکوره درالـواح مرکز میثاق است... مجموع این‌اقالیم به‌یکصدوسی‌ویك بالـغ وشامل چهل‌ویـك اقلیم در قاره آسیا، وسی‌وسه‌اقلیم در قارهٔ اروپا وبیست‌وهفت‌اقلیم در قارهٔ امریکا و

۱ــ رسالهٔ اول اردیبهشت ۱۳۴۷، سرهنگ‌ـ‌راسخ ص۲

ازاین اقالیم‌فتح[1] بیست‌ونه‌اقلیم بـه‌محفل‌مرکزی بهائیان ایـالات‌متحده محول گشته که یازده‌اقلیم از آن درقاره‌آفریقا وهشت‌اقلیم درقارهٔ آسیا وشش‌اقلیم در قـارهٔ‌آسیا وشش‌اقلیم در قارهٔ‌اروپا وباقی درقاره امریکا واقع و «فتح»[2] شانزده‌اقلیم بـه‌محفل مرکزی بهائیان‌هند وبرمه وپاکستان محول که یازده‌اقلیم از آن درقاره آسیا و باقی درقاره آفریقا و... وفتح هفت‌اقلیم به‌محفل مرکزی بهائیان‌استرالیا ونیوزلند‌ه‌محول که تماماً درقاره‌آسیا واقـع وفتح شش‌اقلیم به‌محفل‌مـرکزی بهائیان سویس ایتالیا محول که تماماً در قاره اروپا واقع و فتح سه‌اقلیم به محفل مـرکزی بهائیان عراق محول که دواقلیم از آن درقاره آسیا ویك‌اقلیم در قاره آفریقا واقع.

هدف‌سوم: ازدیادعدد لغاتی که آثار امریه به‌آن ترجمه و طبع‌شده ویـا در دست تـرجمه است، به‌بیش از دوبرابر، و ازاین‌لغات‌جدید چهل‌لغت‌در قارهٔ آسیا وسی‌ویك لغت [منظور نسخه و ترجمه است] در قارهٔ‌آفریقا وده‌لغت در هـریك از دوقاره اروپا وازاین‌لغات‌که اکثرش کتاب‌مقدس انجیل به‌آن‌ترجمه گردیده و سی‌ویك‌لغت سهم محفل مرکزی بهائیان ایالات متحده وچهل‌لغت سهم محفل مرکزی بهائیان هند وبرمه وپاکستان.

هدف چهارم: استحکام اساس امرالله دریکصدوهیجده‌اقلیم از اقالیم عالم‌که درظل‌امرالله واردگشته و شامل‌بیست‌ونه اقلیم درقاره‌امریکا وچهل‌و یك‌اقلیم درقارهٔ آسیا و بیست‌ودواقلیم درقاره اروپا وبیست‌وچهاراقلیم درقارهٔ‌آسیا وسه‌اقلیم درقارهٔ آمریکا وباقی درقارهٔ آفریقا واقع وچهارده‌اقلیم به‌محفل‌مرکزی‌بهائیان ایران‌محول که دوازده‌اقلیم از آن درقاره‌آسیا وباقی درقارهٔ‌آفریقا واقع... وسیزده‌اقلیم به‌محفل مرکزی‌بهائیان درجمهوریات‌مرکزی‌امریکا محول که جمعیتش درآن‌قاره واقـع و یازده‌اقلیم به‌محفل مرکزی بهائیان بریتانیا‌که نه‌اقلیم از آن درقارهٔ آفریقا ویك‌اقلیم درقارهٔ‌اروپاویك‌اقلیم‌درقاره آسیا واقع‌وده‌اقلیم‌به‌محفل‌مرکزی‌بهائیان درجمهوریات

---

[1]ـ منظور ازفتح هراقلیم است که یك خانوادهٔ بهائی به‌آن منطقه مهاجرت کـرده باشد. [2]ـ ایضاً

جنوبی امریکا محول که تماماً در آن‌قاره واقع وهشت‌اقلیم به‌محفل مرکزی بهائیان مصر وسودان محول که تمامش درقاره آفریقاواقع وهفت‌اقلیم به‌محفل‌مرکزی آلمان ونمسه محول که ایضاً تمامش درقاره‌اروپا واقع و هفت‌اقلیم به‌محفل‌مرکزی‌بهائیان عراق محول‌که جمعیتش درقاره‌آسیا واقع و... ویك‌اقلیم بـه‌محفل‌مرکزی‌بهائیان سویس و ایتالیا محول و آن درقاره اروپا واقع...

هدف‌پنجم: مضاعفه‌عدد «مشارق‌الاذکار» در جامعهٔ بهائی که مستلزم اقدام‌به تشبیه دومعبدیکی‌درقاره‌آسیا درمهدامر الله درارض‌طاکه به‌ام‌العالم‌وافق‌نور موصوف ومنعوث و دیگری درقلب قاره‌اروپا درمدینه‌فرانکفورت کـه درقلب مملکت آلمان است وازآن‌کشور پراستعداد انـوارامرالهی بفرموده مرکز عهدالله ساطع‌گردد و و اقالیم مجاوره را روشن ومنورگرداند.

هدف‌ششم: تعیین‌محمل وابتیاع اراضی‌جهت‌تأسیس‌بنیان‌افخم مشرق‌الاذکار جبل‌کرمل درجوار مرکز روحانی واداری جهانی بهائیان درارض‌قدس.

هدف‌هفتم: تعیین‌محل و ابتیاع اراضی لاجل بنای یازده‌معبد که سه‌عدد آن بعد تأیید من‌الله درقاره‌امریکا یکی در شمال آن‌قاره دراقلیم کندا [کـانادا] در"مدینه تورونتووثانی درعاصمهٔ جمهوریت‌پناسا وثالث درجنوب آن‌قاره درمدینهٔ‌سانتیاگوی عاصمه جمهوریت شیلـی تـأ سیس خـواهـد گشت و سـه عـدد دیگر درقاره آفریقا یکـی در قلب آن‌قاره درمدینه کمپالا عاصمه اقلیم بوگندا وثانی درشمال آن قاره درمدینهٔ قاهرهٔ‌عاصمهٔ قطرمصر مرکزعالم عربی واسلامی وثالث مـدینهٔ جوینز برگ‌که ازمدن‌مهمهٔ آفریقای‌جنوبی محسوب بنا خواهد شد. وپنج‌عدددیگر که در آینده‌درقاره آسیا وقاره‌اروپا وقاره استرالیا تأسیس خواهدگشت، که یکی ازآن در مدینةالله درجواربیت‌اعظم ثالث‌الحرمین عالم بهائی ودیگری در مدینهٔ دهلی‌عاصمهٔ خطهٔ وسیعه هندوستان، وثالث درشمال‌قارهٔ اروپا مـدینه استکهلم عـاصمهٔ اسوج و رابع‌درجنوب آن‌قاره درعاصمه ایتالیادرمدینهٔ‌رومیه‌که مقر حبراعظم ومحورمرجع اعلای اقدم واهم مذاهب منشعبه ازامت مسیحیه است و خامس درمدینهٔ سیدنی که

اولین مرکز امرالله است و ازمدن مهمهٔ قاره‌فسیحهٔ تابعهٔ استرالیا محسوب.

هدف هشتم: بنای اولین مؤسسه از توابع وملحقات ام‌المعابدغرب در ایالات متحده که درتاریخ امر بی‌سابقه و باعث استحکام روابط بین‌جامعه پیروان امرالهی وساکنین آن‌دیار خواهد گشت.

هدف‌نهم: تعیین وظایف وامتناع دائره‌اقدامات وخدماتی ایادی امـرالله در سراسرعالم بهائی.

هدف‌دهم: تأسیس محکمه بهائی در ارض اقدس که مقدمهٔ انتخاب وتشکیل اعظم هیئت تشریعیه جامعه پیروان امرالهی واستقرار بیت‌عدل‌اعظم در ارض‌اقدس خواهد بود.

هدف‌یازدهم: تنظیم و تدوین احکـام منصوبه کتاب مقدس اقدس ام‌الکتاب آیین‌بهائی ناموس اکبر «میزان‌المهدی بین‌الوری وبرهان‌الرحمن لمن‌فـی‌الارضین والسموات».

هدف دوازدهم: تأسیس شش‌محکمهٔ ملی‌بهائی در اعظم‌مدن ممالك اسلامیه درمدینه‌الله‌عراق عرب وارض طاعاصمهٔ کشور مقدس ایـران ومدینهٔ قاهره عـاصمه قطرمصر مرکزعالم‌عربی‌واسلامی‌ودهلی عاصمهٔ هندوستان و کراچی‌عاصمهٔ‌پاکستان وکابل وعاصمهٔ افغانستان.

هدف‌سیزدهم: اتساع مائرهٔ موقوفات بین‌المللی‌بهائی در دامنه جبل کرمـل ومرج‌عکا.

هدف‌چهاردهم: بنای محفظهٔ آثار بین‌المللی درجوار پرانوار مقام اعلی ودر قرب‌مرقه بقیه‌البهاء خاتم اهل‌بهاء و رمیسن اطهربن‌غصن شهید بهاء ورقهٔ مبارك‌علیا.

هدف پانزدهم: بنای مرقد منور حرم نقطهٔ اولی درمدینهٔ‌طیبهٔ شیراز.

هدف‌شانزدهم: تعیین‌مدفن‌والد ماجد جمال‌قدم واسم‌اعظم ومخدرهٔ کبری‌ام نقطه‌اولی وابن‌خال آن‌حضرت وانتقال رمس آنان به‌گلستان جاوید بهائیان در جوار بیت‌اعظم درمدینة‌الله.

هدف‌هفدهم: تملك بـا غ‌رضوان درمدینة‌الله و ابتیاع محل ومقـر بحن‌اکبر جمال‌رحمن درمدینهٔ‌تهران ومشهد نقطهٔ‌بیان درمـدینهٔ تبریز ومحبس آن حضرت در جبل‌شدیددر.

هدف هیجدهم: تزئید عدهٔ محافل مرکزی روحانی به‌بیش‌از چهاربرابر کـه مستلزم بیست‌ویك محفل درقارهٔ آمریکا.

هدف‌نوزدهم: تزئید تعداد خطائر قدس‌ملی بـه‌هفت برابرمقرر، بـدینقرار، آمریکا ۲۱، اروپا ۱۵، آسیا۹، آفریقا ۳ وزلاند جدید۱.

هدف بیستم: تدوین قانون‌اساسی ونظامنامهٔ ملـی بهائی وتأسیس موقوفات ملی درهریك ازخواصم ومدن ممالك‌مستقله واقالیم تابعه مذکوره.

هدف‌بیست ویکم: تزئید عددمحافل مرکزی روحانی که تابحال رسما تسجیل گشته به‌بیش از ۵ برابر، بدینقرار، امریکا ۲۱، اروپا۱۳، آفریقا۳ واسترالیا۱.

هدف بیست‌ودم: تأسیس شش‌مؤسسه مطبوعاتی ملی بهائی درچهارقارهٔ‌عالم بدینقرار اروپا۲، هسیا۲، امریکا۱، آفریقا۱

هدف‌بیست‌وسوم: اشتراکف‌امارالرحمن‌اقران‌درخصوصیات محافل روحانی ملی ومحلی.

هدف بیست‌وچهارم: تأسیس شعبه‌های محافل روحانی ملـی بهائیان ایران و عراق وبریتانیا واسترالیا وآلمان وکندا درعرض‌قدس.

هدف بیست‌وششم: تأسیس مطبعهٔ ملی بهائی درعاصمهٔ ایران.

هدف بیست‌وهفتم: درصورت‌امکان انضمام یازده‌جمهوریت کـه از اجرای اتحادجماهیرشوروی‌محسوبندودو کشور از کشورهای‌اروپابدائر نظم‌اداری‌امرالهی.

و بیست‌وهشتم:انعقاد کنگرهٔ جهانـی‌بهائی درجوار باغ‌رضوان به‌مناسبت جشن صدمین‌سال دعوت‌جهری جمال‌اقدس ابهی

۱ـ توقیع نوروز یکصد وده، چاپ تهران صفحات ۴۵ تا ۵۶. این‌رساله در ۶۵صفحه باماشین تحریر کپی‌شده است.

درزیر صورت کامل این نقشه همراه با طرحها وجزئیات به‌نظر می‌رسد:

OBJECTIVES OF THE TEN YEAR PLAN TO BE CONDUCTED BY TWELVE BAHA'I NATIONAL ASSEMBLIES 1953–1963

نقشه دهساله

HE, VERILY, WILL AID EVERY ONE THAT AIDETH HIM, AND WILL REMEMBE[R]

EVERY ONE THAT REMEMBERETH HIM."

BAHA'U'LLAH

OBJECTIVES OF THE TEN YEAR PLAN TO BE CONDUCTED BY BAHA'I N.S. ASSEMBLIES IN AFRICA 1953–1963.

AFRICA

1 INTRODUCING THE CAUSE OF BAHAULLAH IN 33 VIRGIN TERRITORIES

2 ESTABLISHMENT OF 3 N. BAHA'I HAZIRATUL QUDS'

3 TRANSLATION OF BAHA'I LITERATURE INTO 31 LANGUAGES

4 CONSOLIDATION OF 24 TERRITORIES OPENED TO THE FAITH

5 PURCHASE OF LAND FOR 3 FUTURE BAHA'I TEMPLES

6 ESTABLISHMENT OF A N. BAHA'I PUBLISHING TRUST IN CAIRO

7 ESTABLISHMENT OF 3 NATIONAL BAHA'I ENDOWMENTS

8 INCORPORATION OF THREE N.S. ASSEMBLIES

9 ESTABLISHMENT OF THREE N. SPIRITUAL ASSEMBLIES

10 ESTABLISHMENT OF A NATIONAL BAHA'I COURT IN CAIRO EG.

11 ESTABLISHMENT OF 1 ISRAEL BRANCH OF N. S. A.

AFRICAN CONT.

OBJECTIVES. 11

OBJECTIVES OF THE TEN YEAR PLAN TO BE CONDUCTED BY BAHA'I N.S. ASSEMBLIES IN AMERICA 1953-1963.

AMERICA

1. INTRODUCING THE CAUSE OF BAHA'U'LLAH IN 27 VIRGIN TERRITORIES
2. ESTABLISHMENT OF 21 N. BAHAI HAZIRATUL QUDS
3. TRANSLATION OF BAHAI LITERATURE INTO 10 LANGUAGES
4. CONSOLIDATION OF 29 TERRITORIES OPENED TO THE FAITH
5. PURCHASE OF LAND FOR 3 FUTURE BAHAI TEMPLES
6. ERECTION OF BAHAI TEMPLE DEPENDENCY IN WILMETTE
7. ESTABLISHMENT OF 21 N.S. ASSEMBLIES
8. INCORPORATION OF 21 N.S. ASSEMBLIES
9. ESTABLISHMENT OF 1 ISRAEL BRANCH OF N.S.A.
10. ESTABLISHMENT OF 2 N. BAHAI PRINTING PRESS
11. CIRCUMSTANCES PERMITTING INTRODUCTION OF THE FAITH IN USSR
12. ESTABLISHMENT OF 22 NATIONAL BAHAI ENDOWMENTS

AMERICAN CONT.

OBJECTIVES 12

"WHOSO OPENETH HIS LIPS IN THIS DAY, AND MAKETH MENTION OF THE NAME OF HIS LORD, THE HOSTS OF DIVINE INSPIRATION SHALL DESCEND UPON HIM FROM THE HEAVEN OF MY NAME, THE ALL-KNOWING, THE ALL-WISE."
BAHA'U'LLAH

OBJECTIVES OF THE TEN YEAR PLAN TO BE CONDUCTED BY BAHAI N.S. ASSEMBLIES IN AUSTRALIA 1953-1963.

ESTABLISHMENT OF A NATIONAL HAZIRATUL-QUDS IN NEW ZEAL.

INCORPORATION OF N.S ASSEMBLY IN AUCKLAND (NEW Z.)

ESTABLISHMENT OF A N.S. ASSEMBLY IN AUCKLAND (NEW Z.)

ESTABLISHMENT OF N. BAHAI ENDOWMENT + CONSOLIDATION OF 2 TERRITORIES OPENED TO THE FAITH

ESTABLISHMENT OF ONE ISRAEL BRANCH OF N.S.A

PURCHASE OF LAND FOR FUTURE BAHAI TEMPLE IN SYDNEY (AUSTR.)

AUSTRALIA

AUSTRALIAN CONT.

OBJECTIVES

"THE COMPANIONS OF GOD, ARE, IN THIS DAY, THE LUMP THAT MUST LEAVEN THE PEOPLES OF THE WORLD. THEY MUST SHOW FORTH SUCH TRUSTWORTHINESS, SUCH TRUTHFULNESS AND PERSEVERANCE, SUCH DEEDS, AND CHARACTER THAT ALL MANKIND MAY PROFIT BY THEIR EXAMPLE."

OBJECTIVES OF THE TEN YEAR PLAN TO BE CONDUCTED BY BAHA'I N. S. ASSEMBLIES IN EUROPE 1953–1963.

1. INTRODUCING THE CAUSE OF BAHAU'LLAH IN 30 VIRGIN TERRITORIES
2. ESTABLISHMENT OF 15 BAHA'I N. HAZIRATUL-QUDS'
3. TRANSLATION OF BAHA'I LITERATURE INTO 10 LANGUAGES
4. CONSOLID. OF 22 TERRITORIES OPENED TO THE FAITH
5. PURCHASE OF LAND FOR TWO MASHRIQU'L-ADHKARS
6. CONSTR. OF BAHA'I TEMPLE IN FRANKFURT GER.
7. ESTAB. OF 13 N.S. ASSEMBLIES
8. INCORP. OF 13 N.S. ASSEMBLIES
9. ESTAB. OF 2 ISRAEL BRANCHES IN ISRAEL
10. ESTAB. OF A N. BAHA'I PUBLISH. TRUST IN FRANKFURT GER.
11. INTRODUCTION OF THE FAITH IN U.S.S.R. CIRCUMSTANCES PERMITTING
12. ESTABLISHMENT OF 16 NATIONAL BAHA'I ENDOWMENTS

EUROPE

EUROPEAN CONT.

OBJECTIVES 12

"THE FUTURE OF THE DOMINION OF CANADA, IS VERY GREAT, & THE EVENTS CONNECTED WITH IT INFINITELY GLORIOUS."
ABDUL-BAHA

وظائف محفل روحانی ملی کانادا در اجرای نقشهٔ ده ساله

ESTABT. OF ISRAEL BRANCH OF N.S.A. تأسیس شعبه محفل ملی در اسرائیل

CANADA

کانادا

محفل روحانی ملی
NSA

ایالات متحده آمریکا
U. S. A.

آمریکا
۳
3
AM.

اروپا
۱
1
E.

آمریکا
۱۱
11
AM.

آسیا
۲
2
AS

PURCHASE OF LAND FOR FUTURE TEMPLE. ابتیاع اراضی مشرق الاذکار آتی

N° OF TERRITORIES TO BE CONSOLIDATED. تعداد اقالیمیکه باید تقویت شود .

N° OF TERRITORIES TO BE OPENED TO THE FAITH. تعداد اقالیمیکه باید در ظل امر وارد گردد .

OBJECTIVES OF THE "TEN YEAR PLAN" ALLOCATED TO N.S.A. OF CANADA.

"SHOULD ANY ONE ARISE FOR THE TRIUMPH OF OUR CAUSE, HIM WILL GOD RENDER VICTORIOUS THOUGH TENS OF THOUSANDS OF ENEMIES BE LEAGUED AGAINST HIM". BAHA'U'LLAH

وظائف محفل روحانی ملی امریکای جنوبی در اجرای نقشهٔ دهساله

امریکای جنوبی

SOUTH AMERICA

محفل روحانی ملی

N.S.A.

AM. 10 — ١٠

No OF TERRITORIES TO BE CONSOLIDATED.

AM. 8 — ٨

AS. 1 — 1

No OF TERRITORIES TO BE OPENED TO THE FAITH

PURCHASE OF LAND FOR FUTURE TEMPLE

OBJECTIVES OF THE "TEN YEAR PLAN" ALLOCATED TO N.S.A. OF S. AMERICA.

"THE TEACHINGS, ONCE ESTABLISHED THERE WILL UNITE THE EAST AND THE WEST, THE NORTH AND THE SOUTH."
ABDU'L-BAHA

وظائف محفل روحانی ملی امریکای مرکزی در اجرای نقشه دهساله

PURCHASE OF LAND FOR FUTURE TEMPLE. خرید اراضی جهت مشرق الاذکار آتی

N.S.A.

C. AMERICA

امریکای مرکزی

Nº OF TERRITORIES TO BE CONSOLIDATED.

AMERICA 13 — ۱۳

Nº OF TERRITORIES TO BE OPENED TO THE FAITH.

AMERICA 4 — ۴

ASIA 3 — ۳

OBJECTIVES OF THE "TEN YEAR PLAN" ALLOCATED TO N.S.A. OF C. AMERICA.

"BE UNRESTRAINED AS THE WIND WHILE CARRYING THE MESSAGES OF HIM WHO HATH CAUSED THE DAWN OF DIVINE GUIDANCE TO BREAK"

BAHA'U'LLAH

وظائف محفل روحانی ملی استرالیا در اجرای نقشه دهساله

تاسیس شعبه محفل ملی در اسرائیل

ESTAB.T OF ISRAEL BRANCH OF N.S.A.

اتابلیک باید تقویت شود

ASIA 4 — آسیا ۴

AUS. 2 — استرالیا ۲

TERRITORIES TO BE CONSOLIDATED

تاسیس حظیرة القدس ملی در زلاند جدید

ESTAB.T OF HAZIRATU'L-QUDS IN NEW-ZEALAND

محفل روحانی ملی

N.S.A.

استرالیا

AUSTRALIA

0 200 400 600 800 1000

تاسیس محفل ملی در زلاند جدید

ESTABLISHMENT OF N.S.A. IN NEW-ZEALAND

اتابلیک باید در ظل امر وارد گردد

ASIA 7 — آسیا ۷

TERRITORIES TO BE OPENED TO THE FAITH

تسجیل محفل ملی در زلاند جدید

INCORPORATION OF N.S.A. IN NEW-ZEALAND

تاسیس موقوفات ملی بهائی

ESTABLISHMENT OF NATIONAL BAHA'I ENDOWMENTS

ابتیاع اراضی جهت خرید مشرق الاذکار آتی

PURCHASE OF LAND FOR FUTURE TEMPLE

ترجمه آثار امری به ۴۰ لسان با همکاری محفل ملی هند پاکستان و برما

TRANSLATION OF BAHA'I LITERATURE INTO 40 LANGUAGES WITH CO-OPORATION OF N.S.A. OF IND., PAK., & BURMA

OBJECTIVES OF THE "TEN YEAR PLAN" ALLOCATED TO N.S.A. OF AUSTRALIA & NEW ZEALAND

"انصرونی انصرکم العهد منکم والوفاء من ربکم ومعینکم وناصرکم" (لوح نوزده ۱۱۰)

وظائف محفل روحانی ملی مصر و سودان در اجرای نقشه دهساله

دریای مدیترانه
MEDITERRANEAN SEA

افریقا ۸ | 8 AF.
TERRITORIES TO BE CONSOLIDATED

افریقا ۶ | 6 AF.
TERRITORIES TO BE OPENAD TO THE FAITH

محفل روحانی ملی
N.S.A.

مصر
EGYPT

سودان
SUDAN

تأسیس محفل ملی در شمال غرب افریقا
ESTABLISHMENT OF N.S.A. IN N.W. AFRICA

ابتیاع اراضی جهت مشرق الاذکار آتی
PURCHASE OF LAND FOR FUTURE BAHAI TEMPLE

تأسیس مؤسسه مطبوعات امری
ESTABLISHMENT OF N.BAHAI PUBLISING TRUST

تأسیس محکمه روحانی ملی
ESTABLISHMENT OF A NATIONAL BAHAI COURT

تأسیس شعبه محفل ملی در اسرائیل
ESTABT. OF A ISRAEL BRANCH OF N.S.A

تسجیل محفل ملی در شمال غرب افریقا
INCORDORATION OF N.S.A. OF N.W. AFRICA

تأسیس حظیرة القدس ملی در تونس
ESTABT OF HAZIRATUL-QUDS IN TUNIS

OBJECTIVES OF THE TEN YEAR PLAN ALLOCATED TO N.S.A. OF EGYPT & SUDAN.

طرح اقدامات برای استحکام اساس امرالله در ۱۱۸ اقلیم که تاکنون در ظل امر وارد گشته (۱۹۵۳-۶۳) (۱۲۰-۱۱۰)

CONSOLIDATION AND ESTABLISHMENT CHART

FOR 118 TERRITORIES ALREADY OPENED TO THE FAITH 1953-63

NAME OF THE TERRITORIES	AMERICA	EUROPE	ASIA	AFRICA	ESTABLISHMENT	INCORPORATION	ENDOWMENT	CONSOLIDATION	N. HAZIRATUL QUDS	SITUATION OF NATIONAL HAZIRATUL QUDS
ABYSSINIA				+				+		
ADEN PROTECT.			+					+		
ADHIRBAYJAN			+					+		
AFGHANISTAN			+		+	+	+	+	+	KABUL
ALASKA	+				+	+	+	+	+	ANCHORAGE
ALGERIA				+				+		
ANGOLA				+				+		
ARMENIA			+					+		
ARGENTINA	+				+	+	+	+	+	BUENOS-AIRES
AUSTRIA		+			+	+	+	+	+	VIENNA
BALUCHISTAN			+					+		
BAHRAYN			+		+	+	+	+	+	BAHRAYN
BELGIAN CONGO				+				+		
BELGIUM		+			+	+	+	+	+	BRUSSEL
BERMUDA	+							+		
BISMARK ARCH.			+					+		
BOLIVIA	+				+	+	+	+	+	LA PAZ
BORNEO			+					+		
BRAZIL	+				+	+	+	+	+	RIO DE JANEIRO
BRITISH ISLES		+					+		+	LONDON
BULGARIA		+						+		
BURMA			+		+	+	+	+	+	RANGOON
CANADA •	+						+			
CEYLON			+		+	+	+	+	+	COLOMBO
CHILE	+				+	+	+	+	+	SANTIAGO
CHINA			+					+		
COLOMBIA	+				+	+	+	+	+	BOGOTA
CORSICA		+						-		
COSTA RICA	+				+	+	+	+	+	SAN JOSE
CUBA	+				+	+	-	-	+	HAVANA
CZECHOSLOV.		+						+		
DENMARK		·			·	·		·		COPENHAGEN
DOMINICAN REPUBL.	+				+	+	+	+	+	CIUDAD TRUJILLO

NAME OF THE TERRITORIES	AMERICA	EUROPE	ASIA	AFRICA	ESTABLISHMENT	INCORPORATION	ENDOWMENT	CONSOLIDATION	N. HAZIRATUL QUDS	SITUATION OF NATIONAL HAZIRATUL QUDS
ECUADOR	+				+	+	+	+	+	QUITO
EIRE		-						+		
EL-SALVADOR	+				+	+	+	+	+	SAN SALVADOR
ERITREA				+				+		
FIJI			+		+	+	+	+	+	SUVA
FINLAND		+			+	+	-	+	+	HELSINKFORS
FORMOSA			-					+		
FRANCE		+			+	+	-	+	+	PARIS
GEORGIA			+					+		
GERMANY •		+					+			
GOLD COAST				+				+		
GREENLAND	+							+		
GUATEMALA	+				+	+	+	+	+	GUATEMALA
HAITI	+				+	+	+	+	+	PORT AU PRINCE
HASA			+					+		
HAWAIIAN Is.	+							+		
HIJAZ			+					+		
HOLLAND		+			+	+	+	+	+	THE HAGUE
HONDURAS	+				+	+	+	+	+	TEGUSIGALPA
HONG-KONG			+					+		
HUNGARY		+						+		
ICELAND		+						+		
INDO-CHINA			+					+		
INDONESIA			+		+	+	+	+	-	JAKARTA
IRAQ •			+			+				
ITALY		+			+	+	+	+	+	ROME
JAMAICA	+							+		
JAPAN			+		+	+	+	+	+	TOKYO
JORDAN			+					+		
KENYA				+				+		
KOWEIT			+					+		
KOREA			+					+		

اسامی اقالیم NAME OF THE TERRITORIES	AMERICA	EUROPE	ASIA	AFRICA	[illegible]	[illegible]	[illegible]	CONSOLIDATION	[illegible]	مرکز تأسیس حظیرة القدس ملی SITUATION OF NATIONAL HAZIRATUL-QUDS
LEBANON			+		+	+	+	+	+	BEIRUT ✲
LIBERIA				+				+		
LIBYA				+				+		
LUXEMBOURG		+			+	+	+	+	+	LUXEMBOURG
MADAGASCAR				+				+		
MALAYA			+					+		
MANCHURIA			+					+		
MARTINIQUE I.	+							+		
MACKENZI	+							+		
MEXICO	+				+	+	+	+	+	MEXICO CITY
MOROCCO				+				+		
MOZAMBIQUE				+				+		
NEPAL			+					+		
NEW CALEDONIA			+					+		
NEW ZEALAND			+		+	+	+	+	+	AUCKLAND
NEW FOUNDLAND	+							+		
NEW GUINEA (AUSTR.)			+					+		
NICARAGUA	+				+	+	+	+	+	MANAGUA
NIGERIA				+				+		
NORTH RHODESSIA				+				+		
NORWAY		+			+	+	+	+	+	OSLO
NYASALAND				+				+		
PAKISTAN			+		+	+	+	+	+	KARACHI
PANAMA	+				+	+	+	+	+	PANAMA CITY
PARAGUAY	+				+	+	+	+	+	ASUNCION
PERSIA (IRAN) =			+			+				
PERU	+				+	+	+	+	+	LIMA
PHILIPPINE Is.			+					+		
PUERTO-RICO	+							+		
POLAND		+						+		
PORTUGAL		+			+	+	+	+	+	LISBON

اسامی اقالیم NAME OF THE TERRITORIES	AMERICA	EUROPE	ASIA	AFRICA	[illegible]	[illegible]	[illegible]	CONSOLIDATION	[illegible]	مرکز تأسیس حظیرة القدس ملی SITUATION OF NATIONAL HAZIRATUL-QUDS
QATAR			+					+		
RUSSIAN S.S.R.		+						+		
SARAWAK			+					+		
SIAM			+					+		
SIERR LEON				+				+		
SOMALILAND				+				+		
SOUDI ARABIA			+					+		
SOUTH AFRICA				+	+	+	+	+	+	JOHANNESBURG
SPAIN		+			+	+	+	+	+	MADRID
SUDAN				+				+		
SWEDEN		+			+	+	+	+	+	STOCKHOLM
SWITZER-LAND		+			+	+	+	+	+	BERN
SYRIA			+					+		
TANGANIKA				+				+		
TASMANIA			+					+		
TRUCIAL-SHEIKHS			+					+		
TUNISIA				+	+	+	+	+	+	TUNIS ✲
TURKMEN-ISTAN			+					+		
TURKEY			+		+	+	+	+	+	ISTANBUL
UGANDA				+	+	+	+	+	+	KAMPALA ✲
UMMAN			+					+		
URUGUAY	+				+	+	+	+	+	MONTEVIDEO
VENEZUELA	+				+	+	+	+	+	CARACAS
YEMEN			+					+		
YUGOSLAVIA		+						+		
ZANZIBAR				+				+		
ZULULAND				+				+		

✲ BELONGING TO REGIONAL NATIONAL ASSEMBLIES.

= EXCLUDING THE COUNTRIES GIVEN IN THE ABOVE LIST OF THE CONSOLIDATION PLAN.

۲

گسترش سازمان اداری و تشکیلات نوماسونی تحت پوشش «بیت العدل»

سازمان اداری و تشکیلات آئین بهائیت شباهت زیادی به‌سازمان و تشکیلات آئین‌مسیحیت، درجات‌روحانی آنهم‌شباهت بسیار نزدیکی به‌درجات «فراماسونری» و«اسمعیلیة» ـ که این‌دوهم بهم بسیار نزدیك‌اند ـ دارد:

«..فون‌هامر Vun - Hammer نـویسندهٔ کتاب اسمعیلیه کـه عنوان‌آن به‌زبان «Geschichte der assassien» می‌باشد می‌نویسد: «مراتب سه‌گانه در سازمان بنایان آزاد ومشتمل است براساتید ـ بنایان و شاگردان این‌حرفه وجوانان «مبتدی» «فون‌هامر» رعب و وحشتی را کـه فرقه صباحیان و اسمعیلیه درمدت یك‌قرن‌ونیم درسراسرایران، عراق وشام بوجود آورده بودند تشبیه به‌عملیات فراماسونها درانقلاب کبیر فرانسه نموده...[1]»

۱ــ فراموش‌خانه وفراماسونری در ایران، ج۱ ص۲۴۱

مقایسه‌شود:

«سازمان و تشکیلات مذهبی آئین بهائی، مانندگی زیادی به‌سازمان و تشکیلات دین‌مسیح و درجات روحانی آن‌نیز شباهت بسیار نزدیکی به درجات روحانی مذهب اسماعیلیه، دارد... درجات داعیان و وظائف هر کدام آنهادر بهائیت نیز مانندگی به‌درجات اسماعیلیه دارد.[۱]»

درچنین تشکیلاتی فردی مانند «استادبزرگ» یا «پاپ» در رأس وافراددیگر مانند کشیشان، یا «احباء» دررأس «بیت‌العدل» صغیر (یامانند مسیحیان کلیسا) در شهرهائی‌اند که از اهمیت کمتری برخوردارند مبلغان و داعیان ـ ازنظر اهمیت و مقام ـ مانند فراماسونری یا اسماعیلیه ـ پیرودستورات‌ومقررات خاصی‌اند و هرفرد مُبلغ ناگزیر از اطاعت اوامر فرد یاافراد در درجات بالاتر از خود می‌باشد. طبق همین‌نظامات بعداز «شوقی‌افندی» که جانشینی بعلت فقدان فرزند نداشته، سازمان و تشکیلات بهائیگری زیرنظر «ایادی بیت‌العدل‌اعظم» اداره می‌شود

وظیفهٔ‌بیت‌العدل‌اعظم ومحافل تابعه

«بیت‌العدل‌اعظم» ومحافل کوچکتر آن درشهرستانها جهت اجرای امور مختلف‌بهائیان برمبنای دستورات بهاءالله که در کتاب «اقدس» ـ کتاب‌مقدس‌بهائیان است بوجود آمد. بهاءالله دراین کتاب می‌گوید:

«خدابه‌بهائیان‌دستور داده‌است، که درهرشهر محفل بزرگی بنام «بیت‌العدل» قراردهند درآن‌محفل بزرگ، اعضائی بشمارهٔ‌حروف«بهاء»

۱ـ دکتر یوسف‌فضائی، تحقیق در تاریخ‌عقائد؛ بهائیگری، شیخیگری، بابیگری، چاپ ششم، ص۲۳۳.

گردهم آیند، هرچه شماره‌ی اعضای آن بیشتر باشد، بهتر است و این تعداد اگر از شماره‌ی حروف «بهاء» بیشتر شد، باکسی نیست. حضور این افراد در آن مجلس، مانند حضور آنها در محضر خداست. آنها چیزهائی می‌بینند که دیگران نمی‌بینند، از این رو اعضای بیت‌العدل امینان خدا در میان مردم و وکیلان او در زمینند، که باهم در مصالح بندگان مشورت می‌کنند، و آنچه به‌صلاح مردم و مختار است، اختیار می‌کنند.»

در بیت‌العدل یک نفر از نسل «بهاءالله»، بنام «ولی امر الله» باید بر اعضای آن نظارت و ریاست داشته‌باشد، که اطاعت از فرمانهای او بر همه‌ی بهائیان واجب‌است. اگرچه بهاءالله همه‌ی محافل بهائی درشهرستانهارا «بیت‌العدل» نامیده است ولی جانشینان او بویژه بعدازشوقی آنهارا محافل‌شهرستانها نامیده وتنها محفل بزرگ‌را که در رأس آن همه‌محافل ودرمرکزبهائیت درشهر«عکا» قرار دارد، بنام بیت‌العدل اعظم خوانده‌اندگرچه بهاءالله محافل بزرگ‌بهائیان‌را سفارش کرده به‌وظایف آنها اشاره نموده است، ولی مجمع عمومی ایادی بهائیت، که بنام «بیت‌العدل اعظم» خوانده شده و بعدازشوقی انسجام موجودیت یافته است ضرورت اوضاع، آئین بهاء بعدازشوقی ایجاب کرده‌است. چون‌شوقی افندی‌فاقد فرزند بود وبرای‌جانشینی کسی‌را نداشت‌تأسیس«بیت‌العدل‌اعظم» را مطرح نمود ویابقول‌او «جنین‌بیت‌العدل» اعظم یعنی پایهٔ آن‌را ایجاد کرد و آن‌را به‌همه‌ی سران‌بهائی اطلاع داد.[1] ولی‌بعضی از ایادی ومبلغان بهائی باآن مخالفت آغاز کردند؛ زیرا شرائطی که شوقی‌افندی برای‌آن ایجاد کرد،باوصایای‌عبدالبهاء درآن‌مورد تطبیق نمی کرد: عبدالبهاء در الواح‌وصایاگفته بود، باید «ولی‌امر الله» یعنی شوقی دریك وصیت‌نامه مخصوص، جانشین خودرا که «ولی‌ثانی» نامیده شد تعیین کند و باید در آن‌بیت‌العدل هشت‌تن

۱ـ دکتر یوسف فضائی، تحقیق در تاریخ وعقاید شیخیگری، بابیگری، بهائیگری، مؤسسهٔ مطبوعاتی عطائی تهران ۱۳۶۳ چاپ‌ششم، صفحات ۵ـ ۴ـ ۲۳۳

از رجال ورجال درجه‌اول بهائی انتخاب کنند وریاست آن‌هشت‌نفر بـه‌عهدهٔ «ولی امر ثانی» می‌باشد. عبدالبهاء نام این‌مجمع عالی‌را «بیت‌العدل‌اعظم» خوانده بود.[۱]

اولین‌دفعه که شوقی ربانی نظریات خودرا درباره تشکیل «بیت‌العدل اعظم» اعلام کرد به‌هیچ‌عنوان ازحد جانشینی بویژه برای شخص‌خودش سخنی نگفت. تابلکه درصدد برآمد تأسیساتی تشکیل دهد ـ کـه همان بیت‌العدل بـوده و آنـرا تکلیف شدید خواند. تأسیس بیت‌العدل برای شوقی‌افندی که فاقد فرزندذکوربود، از درجهٔ‌اول اهمیت بشمار می‌رفت.

علاوه‌بر بیت‌العدل اعظم بیت‌العدل‌های فـرعی کوچکتری نیز وجود دارد بیت‌العدل‌های کوچك‌درپایتخت‌های کشور تأسیس می‌شونداین گونه‌بیت‌العدل‌هارا «بیت‌العدل صغری» می‌نامند و اعضاءآنها کـه نسبت‌به‌محافل شهرستانها مرکزیت دارند، از میان محافل شهرستانها انتخاب می‌شوند. محافل شهرستانها در درجه‌سوم اهمیت قرار دارند وآنهارا بنام «محافل‌شهری وبلدی» می‌خوانند، که درشهرستانها ودربخش‌های بزرگ‌ تشکیل می‌شدند شماره‌ی اعضاء این‌محفلها نه‌نفر که ازبهائیان شهری وبالغ‌برگزیده می‌شوند وبرمحافل پائین‌ترریاست ونظارت دارند. محفلهای کوچکی‌هم هستند که درقریه‌ها ومحله‌های کـوچك شهرهـا تشکیل‌شده و بزرگان قریه ومحل درآنها گرد می‌آیند ودرمسائل به‌تبادل‌نظر می‌پردازند. ایـن محفلها در درجهٔ چهارم اهمیت‌اند. دراینجا باید به‌این‌نکته اشاره کردکـه پیش‌از تشکیل«بیت‌العدل» توسط «شوقی‌افندی» «مشرق‌الاذکار» به‌عنوان بزرگترین‌مرکز بهائیان‌بشمار می‌آمد.

بهائیان درحل اختلاف‌خود درهرکجا که باشند بااین‌محفلها مراجعه می‌کنند و از رجوع به‌مقامات قضائی ودولتی جداً دوری می‌نمایند ودرحقیقت در هرکشور وهرنقطه‌ای‌که باشند، احساس بیگانگی‌درحین‌حال استقلال‌کرده ودستورات‌محافل خودرا برهرقانون و دستور مقامات محلی ترجیح‌می‌دهند.

---

۱ ـ ایضاً

تأمین مخارج بیت‌العدل‌ها:

ظاهراً درآمد بیت‌العدل از طریق دیه‌ها و کفاره‌هائی که از جرم و گناهان بهائیان پرداخته می‌شود، تأمین می‌گردد، و کمك افراد متمول سهم اصلی آنرا تشکیل می‌دهد. نحوهٔ پرداخت دیه بدین ترتیب است که هر بهائی بزه‌کار برای باراول ۹ مثقال طلا و برای دفعه‌بعد دوبرابر آنرا جریمه دهد. علاوه‌براین گونه‌درآمدها موقوفات ودیگر عوائد متفرقه مخارج «بیت‌العدل» را تأمین می کند.

اصطلاحات خاص فرقه بهائی:

بهائیان تامی‌توانند نام دین خودرا پنهان می‌دارند و کیش خودرا مخفی می‌کنند، مگر درمواقعی که مصلحت ایجاب کند تاخودرا معرفی نمایند. ازاین‌رومیان بهائیان رموز و اصطلاحاتی رایج است که درمیان‌دیگران باآن‌اصطلاحات سخن می‌گویند مقایسه کنید:

یك‌عضو فراماسونری بوسیله حرکات دست‌ها می‌تواند خیلی ازچیزها را به فراماسون دیگر بگوید.

مهر رمز: مقطع اسم بهاء

۱ــ فراموشخانه وفراماسونر، ج۱ ص ۲۵۵

۳

بیت‌العدل اعظم یا بزرگترین مرکز فعالیت نوماسونها

توضیح:

۱- اهمیت وموقعیت بیت‌العدل اعظم

مطابق مفاد ومدلول ۱۲ فقره نصوص مبارکه که در صفحات قبل مرقوم شده بیت‌العدل اعظم بزرگترین رکن رکین نظم اداری «دیانت» مقدسه بهائی است که مافوق کلیه تشکیلات ومؤسسات نظم اداری وافراد واشخاص بوده واطاعت اوامرش برهمه بدون استثناء واجب ولازم است ودرتحت حفظ وصیانت جمال اقدس البها و حراست وعصمت فایض ازحضرت اعلی ومصون از خطا بوده و آنچه قرار دهند من عندالله است.

۲- اختیارات بیت‌العدل اعظم

الف: وضع قوانین درموارد غیرمنصوصه باستثناء عبادات

ب: حل جمیع مسائل مشکله و امور مبهمه و مسائل مختلف‌فیه

ج: مرجع کل امور است برای هدایت جامعه جهانی بهائی و پیشرفت امر الهی آنچه صلاح دانند عمل میفرمایند.

۳- شرائط اعضاء بیت‌العدل اعظم

درحال حاضر نه‌نفر میباشند ولی بموجب اجازه مبارکـه الهیه (وان‌ازداد لایس)هرموقع بیت‌العدل‌اعظم خود صلاح بداند میتواند راجع بازدیاداعضاءقرار صادر فرماید.[۱]

۴- مدت دوره بیت‌العدل‌اعظم

چون درنصوص مبارکه مدت‌دوره بیت‌العدل اعظم تعیین و تصریـح نشده مدت دوره بقرار خود بیت‌العدل عظم است که هرطور صلاح بداند مدت دوره‌را معین میفرماید.[۲]

۵- محل تشکیل بیت‌العدل‌اعظم

درجوار مقام‌مقدس حضرت‌اعلی درشهر حیفا در دامنه‌کوه‌مقدس کرمـل در حول مراقه‌مقدسه حضرت‌ورقه علیا و ام حضرت‌عبدالبها ومحضن‌الله لاطهر می‌باشد که فعلاً تاایجاد ساختمـان مخصوصی جهت مقربیت‌العدل‌اعظم[۳]

۶- دوره‌اول بیت‌العدل اعظم

توضیح:

اولین‌دوره بیت‌العـدل‌اعظم پس‌از اتمام نقشه صمیمه دهساله حضرت ولـی

۱- ازقسمت نظم اداری مدارکی‌که بصورت تحریرشده محرمانه درمحفل بهائیان نگاهداری می‌شده، استخراج گردید. شماره رمز، ص ۳ - ۱۲۸ - ۱:

۲ و ۳- ایضاً شمارهٔ رمز ن ظ ۳-۱۲۸ - ۱

امرالله وقبل‌از انعقاد جشن‌مثنوی اظهار امرعلی حضرت بهاءالله در لندن بنا بدعوت هیئت‌مجلله حضرت ایادی امرالله علیهم بهاءالله از اعضای محترم ۵۶ محفل مقدس روحانی ملی که درتاریخ دعوت وجودداشت درعید رضوان ۱۹۶۳ در ارض اقدس درجوار مقام‌اعلی دربیت مبارك حضرت عبدالبهاء اجتماع کرده ازبین رجال جامعه جهانی بهائی مطابق قاعده انتخاب بهائی نه (۹)نفر حضرات آقایان مفصلةالاسامی ذیل را بمقام شامخ‌عضویت بیت‌العدل‌اعظم انتخاب کردند.

۱- جناب‌چارلزولکات
۲- جناب‌علی‌نخجوانی
۳- جناب‌پوراکاولین
۴- جناب‌ایان‌سهیل
۵- جناب‌لطف‌الله حکیم
۶- جناب دیویدهوفمن
۷- جناب‌هیوچانس
۸- جناب‌ایموس گیبسون
۹- جناب‌هوشمند فتح‌اعظم

ومدت این‌دوره طبق قرارداد بیت‌العدل‌اعظم پنج‌سال‌تعیین‌شد.

۷- دوره دوم‌بیت‌العدل

مطابق‌دعوت بیت‌العدل‌اعظم از اعضای محترمه ۸۱ محفل‌مقدس روحانی ملی موجود درسراسر عالم‌درتاریخ دعوت درعید رضوان سنه ۱۹۶۸ درارض‌اقدس اجتماع کرده حضرات آقایان مفصلة الاسامی ذیل‌را ازمیان رجال جامعه جهانی بهائی بعضویت دوره‌دوم بیت‌العدل‌اعظم انتخاب کردند.[1]

۱- ازمدارك محرمانه محفوظه‌تحریرشده‌ایکه درمحفل بهائیان محرمانه نگاهداری می‌شده، استخراج گردید. شمارهٔ رمز منبع ن ظ ۱ - ۱۲۸ - ۲.

دستخط‌های بیت‌العدل اعظم

بیت‌العدل اعظم نخستین بار یوم اول عید رضوان سنه ۱۲۰ تاریخ بدیع انتخاب گردید و در آن یوم اعضاء محافل روحانیه ملّیه طبق الواح وصایای حضرت عبدالبهاء بدعوت حضرات ایادی امرالله حراس اعظم جامعه جنینی جهانی حضرت بهاءالله این اکلیل جلیل نظم اداری بهائی را که اصل وطلیعه نظم بدیع لهذا ما اعضاء بیت العدل اعظم اتباعاً لامرالله ومتوکلاً علیه براین بیان‌نامه که بانضمام نظامنامه ضمیمه معاً قانون اساسی بیت‌العدل اعظم را تشکیل می‌دهد صحه ومهر مینهیم.

هیوپانس- هوشمند فتح‌اعظم- ایماس گیبسون- دیویدهوفمان- پوراکاولین علی نخجوانی - دیویدروح - ایان‌سمپل - چارلزولکات

در مدینه‌منوره حیفا درچهارم شهرالقول یکصدوبیست‌ونه تاریخ‌بدیع مطابق بابیست‌وششم ماه نوامبر ۱۹۷۲ میلادی بامضاء رسید.[1]

۱- جناب ایموس گیبسون

۲- جناب علی نخجوانی

۳- جناب هوشمند فتح‌اعظم

۴- جناب ایان‌سهپل

۵- جناب چارلزولکات

۶- جناب دیوید هوفمن

۱- منبع ازدستخط‌های بیت‌العدل که بصورت تجریرشد درمحفل بهائیان تهران بطورمحرمانه نگاهداری می‌شده استخراج گردید. رمز مدرك: ن‌ظ ۲-۱۲۹-۰۱۵۰

۷ـ جناب پورا کاولین

۸ـ جناب هیوچانس

۹ـ جناب دیویدروهه[1]

جمشید معانی

شخص دیگری بنام جمشیدمعانی در اندونزوی خودرا **بهاءالله** رهبر بهائیان خوانده و جملات عربی (عربی به‌شیوهٔ باب!!) نازل فرموده‌اند وضمناً در شب آخر ژانویه ۱۹۶۶ به «معراج» رفته‌اند تامصداق: هردم ازاین باغ بری می‌رسد، درمورد بهائیت عینیت بیشتری یابد..

۱ـ نظیم اداری‌دستخط بیت‌العدل‌اعظم ـ ترجمهٔ‌قانون‌اساسی بیت‌العدل‌اعظم شامل بیان‌نامه ونظامنامه، رمز ن ض ۲ـ۱۲۹ـ۶.

هیئت‌های جلیله مشاورین

ای ـ م ش ـ۲ـ۱۲۸ـ۴

(۲) دستخط های بیت‌العدل اعظم

۳ـ ضمیمه ترجمه دستخط منیع مورخ ۲۴جون ۱۹۶۸موضوع تعیین‌حدود مناطق هریك از هیئت‌های یازده‌گانه مشاورین قاره‌ای دوستان عزیز بهائی.

بدینوسیلـه اسامی نفوسیکه بسمت اولین هیئت مشاورین قـاره‌ای انتصاب گردیده‌اند وعهده‌دار وظیفه خطیره تبلیغ و صیانت امرالله میباشند ذیلا باطلاع شما می‌رسانم.

قسمت شمال غربی افریقا

جنابان حسین‌اردکانی (امین صندوق) محمدکیدانی و ویلیام مکسول

قسمت مرکزی وشرقی افریقا

جنابان اولر اپی‌رو کلونا ریواول ایزوبل صبری مهدی سمندری عزیز یزدی (امین صندوق)

قسمت جنوبی افریقا

جنابان سی و ساصبار- جی هبا اپا شیدان فتح‌اعظم (امین صندوق) (امین صندوق) بهیه نورد

قسمت امریکای شمالی

جنابان لوید گاردینر فورانس می‌بری اوناترو (امین صندوق)

قسمت امریکای مرکزی

جنابان کارمن دوبورا ناتو آرتموس لامب آلفرد اسبورن (امین صندوق)

قسمت امریکای جنوبی

جنابان آشس کوستاس هوپردانبار (امین صندوق) دونالد ویتزل

قسمت آسیای غربی

جنابان دکتر مسیح فرهنگی مسعود خمسی هادی رحمانی (امین صندوق) (امین صندوق) منوچهر سلمانپور سنکاران نیرواسودوان

قسمت آسیای جنوبی شرقی

جنابان - پان کی لئونگ خدا رحم پیمان (امین صندوق) شلی ساندرام

قسمت آسیای شمال شرقی

جنابان روح‌الله ممتازی (امین صندوق) ویسنت سامانیگو

قسمت استرالیا

جنابان سهیل علائی هوارد هاروود تلما پرکز (امین صندوق)

قسمت اروپا

جنابان اریك بلومنتال خانم دورتی فرابی (امین صندوق) اوئیس

حوزه قسمت دوم نواحی که جهت هیت مشاورین قاره‌ای تعیین شده است بشرح زیر است.

آفریقا

۱ـ منطقه شمال غربی

حد جغرافیائی این ناحیه متضمن شمال غربی وغرب افریقا وهمچنین کشورهای تونس ، الجزایر و نیجریه می‌باشد ، این حد منطقه فعالیتهای محافل روحانیه ملّیه کشورهای ذیل را هم شامل می‌شود.

شمال افریقا شمال غربی افریقا غرب افریقا مرکزغربی افریقا

۲ـ منطقه مرکزی وشرقی

حد جغرافیائی این ناحیه متضمن مرکزوشرق وشمال شرقی آفریقا است. این حد منطقه فعالیتهای محافل روحانیه ملیه کشورهای ذیل را هم شامل می‌گردد.

جمهوری کامرون کنیا شمال شرقی افریقا تانزانیا یوگاندا ومرکز افریقا

۳ـ منطقه جنوبی (آفریقا)

حد جغرافیائی این ناحیه عبارتست از نواحی جنوبی وجنوب آفریقا و همچنین کشورهای آنگولا ـ زامبیا ـ مالاوی ـ موزامبیك جزایر اقیانوس هند

این حد منطقه فعالیتهای محافل روحانیه ملی کشورهای ذیل راشامل میگردد:

اقیانوس هند جنوب افریقای مرکزی جنوب وغرب آفریقا

سوازیلند ـ لیسوتو و موزامبیك   زامبیا

آمریکا

۱ـ منطقه شمالی

حد جغرافیایی این ناحیه عبارتست از آمریکای شمالی بدون مکزیکو ـ این حد منطقه فعالیتهای محافل روحانیه ملیه کشورهای ذیل را هم شامل می گردد.

آلاسکا   کانادا   ایالات متحده

۲ـ منطقه مرکزی

حد جغرافیائی این ناحیه متضمن کشور مکزیکو وجزائر کارئیب ـ وکشورهای ذیل

بلیز   کوستاریکا   کوبا   جمهوری دومینیکن   السلوادور
گواتمالا   هائیتی   هندوراس   جامائیکا   مجمع‌الجزایر وارد ـ ویندااورد و وبرجین   مکزیکو   نیکاراگوا   پاناما

۳ـ منطقه جنوبی

حد جغرافیائی این ناحیه شامل آمریکای جنوبی است ـ این حد منطقه فعالیتهای محافل روحانیه ملیه کشورهای ذیل را هم شامل می‌گردد.

آرژانتین   بولیوی   برازیل   شیلی   کلومبیا   اکوادور
پراگری   پرو   اروگوی   ونزوئلا

آسیا

۱ـ منطقه غربی

حد جغرافیائی این ناحیه شامل آسیای غربی وغرب برمه می‌باشد، ومحافل

روحانیه ملی کشورهای ذیل را هم شامل می‌گردد:

عربستان سیلان قسمت شرقی وجنوبی عربستان هندوستان
عراق پاکستان ایران سیکیم ترکیه

۲ـ منطقه جنوب شرقی

حد جغرافیائی این ناحیه شامل جنوب شرق آسیا و قسمت شرق و همچنین کشور برمه میباشد، این منطقه فعالیتهای محافل روحانیه ملی کشورهـای ذیل را هم شامل می‌گردد:

برونئی برمه اندونزی لائوس مالیزیا تایلند
ویتنام

۳ـ منطقه شمال شرقی

حد جغرافیائی این ناحیه متضمن شمال شرقی آسیا است ـ این حـد منطقه فعالیتهای محافل روحانیه ملی کشورهای ذیل را هم‌شامل‌می‌گردد:

کره سواحل شمال شرقی‌آسیا جزائر فیلیپین تایوان

استرالیا

حد جغرافیائـی این ناحیه استرالیا است ـ این حد منطقه فعالیتهای محافل روحانیه‌ملّیه کشورهای ذیل را هم شامل می‌گردد:

استرالیا جزائر ژیلبرت والیس جزائر هاوائی نیوزیلند
جنوب اقیانوس آرام جنوب غربی اقیانوس آرام

اروپا

حد جغرافیائی این ناحیه شامل ممالك اروپائی و جزائر مدیترانه و همچنین

جزائردریای شمال میباشد این حد منطقه فعالیتهای محافل روحانیه ـ ملیه کشورهای ذیل را هم شامل می گردد:

اطریش بلژیك جزائر بریطانیا دانمارك فنلاند

فرانسه آلمان ایطالیا لوکزامبورك هلند نروژ پرتقال

اسپانیا سوئد سویس[1]

۱ـ چون اسامی کشورها عیناً از منبع نقل شد در مواردیکه بعضی از اسامی مثل «ایطالیا» ـ که صحیح آن ایتالیا است ـ بغلط آورده شده جهت حفظ واصالت مدرك ومنبع می باشد.
منبع اسناد فوق که برای‌اولین‌مرتبه منتشرمی‌شود، ازسری اسناد ومدارکی‌است که ازمخفیگاههای محفل بهائیان درایران بدست‌آمده است. شمارهٔ رمز منبع مربوطه ای ـ م ش ـ۲ـ۱۲۸ـ۷ می باشد که تحت عنوان **«مؤسسه ایادی»** بصورت ماشین شده نگاهداری می‌شده‌است.

۴

طریقه انتخاب وکلای انجمن شور روحانی ملی

۱ ـ نظر بکثرت بهائیان ایران طبق تصویب بیت‌العدل اعظم در حال حاضر عده نمایندگان انجمن شور روحانی ملی یکصدوهفتادویك نفر میباشند (نه واحد).

۲ـ محفل ملی ایران بااجازه بیت‌العدل اعظم ازسنه ۱۲۷بدیع مطابق ۱۳۴۹ کشور مقدس ایران از لحاظ امری به‌شصت و هفت قسمت تقسیم نموده اینك فصل سیزدهم اصول نظم اداری بهائی شامل اسامی شصت و هفت قسمت وحدود وظائف مراکز قسمت‌ها عیناً نقل می‌شود.

۱ـ کشور مقدس ایران ازلحاظ امری به ۶۷ قسمت تقسیم شده که برای هر کدام مرکزی معین گشته محفل روحانی آن نقطه به محفل روحانی مرکز قسمت تسمیه‌یافته.

۲ـ اسماء ۶۷ قسمت امری بترتیب حروف تهجی بقرار زیراست:

۰۱ آبادان ۰۲ آباده

۳. اراك
۴. آریاشهر
۵. اصفهان
۶. امیرآباد
۷. اندیمشك
۸. اهواز
۹. بابل
۱۰. بابلسر
۱۱. بجنورد
۱۲. بندرشاه
۱۳. بندرعباس
۱۴. بهنمشیر
۱۵. بیرجند
۱۶. تجریش
۱۷. تبریز
۱۸. جلفای اصفهان
۱۹. چالوس
۲۰. خرم‌آباد
۲۱. خرمشهر
۲۲. داودیه
۲۳. دره‌قشلاق
۲۴. دروس
۲۵. رشت
۲۶. قسمت امری رضائیه
۲۷. رفسنجان
۲۸. زاهدان
۲۹. زرگنده
۳۰. زنجان
۳۱. ساری
۳۲. سنگسر
۳۳. سنندج
۳۴. سیستان
۳۵. شاه‌آباد غرب
۳۶. شاهی
۳۷. شاهرود
۳۸. شهرآرا
۳۹. شهسوار
۴۰. شیراز
۴۱. طهران
۴۲. طهران پارس
۴۳. طهرانسر
۴۴. طهران‌نو
۴۵. عباس‌آباد
۴۶. قزوین
۴۷. قلهك
۴۸. کاشان
۴۹. کرج
۵۰. کرمان

۵۱. کرمانشاه　۵۲. کلاك
۵۳. گنبدکاوس　۵۴. گرگان
۵۵. مراغه　۵۶. مرودشت
۵۷. مشهد　۵۸. مهاباد
۵۹. مهرآباد　۶۰. میاندوآب
۶۱. نارمك　۶۲. نجف‌آباد
۶۳. نی‌ریز　۶۴. نیشابور
۶۵. همدان　۶۶. یزد
۶۷. یوسف‌آباد[1]

۱۱ـ حضرت والی‌امرالله طبق‌توقیع منیع تلگرافی مورخ فوریه ۱۹۵۲هفت نفر اشخاص مفصله‌الامنای ذیل را نیز بسمت ایادی برگزیدند:

۱. جناب فردشافلاخر از کانادا
۲. سرکار خانم کارین‌ترو ازآمریکا
۳. جناب ذکرالله خادم از ایران
۴. جناب شعاع‌الله علائی از ایران
۵. جناب دکتر آلبرت مولشگل ازآلمان
۶. جناب موسی بنان از آفریقا
۷. سرکار خانم کلارادان از استرالیا

۱۲ـ حضرت ولی‌امرالله بموجب توقیع صنیع مورخ اکتبر۱۹۵۷هشت نفر دیگررا نیز بسمت‌پرافتخار ایادی‌امرالله وخدام برگزیده انتخاب فرمودندکه اسامی آنان بشرح زیراست:

۱ـ مستخرج ازاسناد مشکوفهٔ محفل بهائیان در ایران انتخابات، دستورات و قراردادهای محفل روحانی ملی ص ۳ شمارهٔ رمز ان ـ۳ـ۱۲۸ـ۰۳. (برای اولین‌بار).

۱. جناب ایناك اولینگا
۲. جناب ویلیامز سرز } از افریقای غربی وجنوبی
۳. جناب جان ربارتز

تسمیه و انتصاب حضرات ایادی در دوره حضرت ولی امرالله حضرت ولی امرالله طبق توقیع منیع تلگرافی مورخ ۲۴دسامبر۱۹۵۱ دوازده نفراشخاص مفصلة الأسامی ذیل را بمقام شامخ ایادی برگزیده ومنسوب فرمودند:

۱. جناب سادرلند ماکسول
۲. » میسن ریمی } از ارض قدس(اسرائیل)
۳. سرکارخانم امیلیاکالینز

۴. جناب ولی‌الله ورکا
۵. » طرازالله سمندری } از ایران (مهد امرالله)
۶. » علی‌اکبر فروتن

۷. جناب هوراس هولی
۸. سرکار خانم دروتی‌بیکر } از قاره امریکا
۹. جناب لروی‌آیواس

۱۰. جناب جرج تاوزند
۱۱. » دکتر هرمان کروسن } از قاره اروپا[1]
۱۲. » دکتر یوگوجیاگری

۴. جناب حسن بالیوزی از جزایر بریطانیا
۵. » جان فرابی از » »

۱- ازمدارك سری بدست‌آمده‌ازمخفیگاههای بهائیان بصورت ماشین‌شده‌حضرات ایادی امرالله، نصوص مبارکه شمارهٔ رمز ای-ای-۱-۱۲۷-۵ ص ۵

۶. جناب کلیس فدرستون ازمنطقه اقیانوس آرام

۷. » دکتر رحمت‌الله مهاجر ازمنطقه اقیانوس آرام

۸. » ابوالقاسم فیض ازشبه‌جزیره عربستان[1]

وبرمبنای همین تشکیلات وسازماندهی است که بهائیان درایران دست به‌یك برنامه‌ریزی وسیعی زده و سازمانهای خود را هر روزه بیشتر گسترش می‌دادند. مدارکی که بدست آمده از محفل بهائیان که بطور بسیار محرمانه نگاه‌داری می‌شده نشان می‌دهد که آنها بصورت شبکه‌ای سعی درتوسعه روزافزون آن داشتند.

۱ــ ازسری اسناد مکشوفه مرکز بهائیان

هیئت‌های معاونت
ای - م ع -۳-۱۲۸-۱

تصمیمات هیئت جلیله مشاورین

۰۱ نمره ۵۲۰۲ مورخ شهرالعزة ۱۲۷ مطابق ۱۳۴۹/۷/۲
محافل مقدسه روحانیه شیدالله ارکانهم

طبق اطلاع واصله ازهیئت مشاورین‌قاره‌ای درغرب آسیا درامتثال‌امریه دیوان عدل‌اعظم الهی دائر برافزایش عدد حضرات اعضاء معاونت علیهم بهاءالله درغرب آسیا هیئت مجلله مشاورین مقرر داشته‌اند درایران چهارنفـرعضوجدید تعیین وباین سمت منصوب شوند. اسماء نفوس مذکوره بشرح ذیل باستحضارمیرسد:

۰۱ سرکارخانم روح‌انگیزخانم مهانیان (آبادان)
۰۲ جناب دکترمسرور دخیلی (مهاباد)
۰۳ » دکترمنوچهر مفیدی «مشهد»
۰۴ » ابراهیم خلیلی (عباس‌آباد)

این محفل انتصاب نفوس مفصلة‌الاسامی فوق را باین سمت تهنیت و تبریك عرض‌می‌نماید وامیدواراست درظل‌توجهات‌الهیه بخدمات‌باهره موفق‌ومؤید شوند.
با تقدیم تحیات بهائی- منشی‌محفل

۱- نمره ۵۶۴۴مورخ ۱۵شهرالمشیه ۱۲۷- مطابق ۱۳۴۹/۷/۱۹

محفل مقدس روحانی شیدالله ارکانه

لطفاً صورتی ازمناطق ایران که ازطرف هیئت مجلله مشاورین قاره‌ای درغرب آسیاجهت تشویق وترغیب یاران درامرمهاجرت وتشریفات وایفای وظایف روحانیه بین حضرات اعضای هیئت معــاونت تقسیم گردیده جهت استحضار آن محفل جلیل ارسال می‌شود ضمناً خاطرنشان می‌سازد که اعضاء هیئت معاونت هروقت صلاح و مقتضی دانستند وفرصتی حاصل شد یاران سایرمناطق را ازفیض دیدار خود معطوف خواهند فرمود.

خواست محافل مقدسه روحانیه کمال مراقبت رامعمول خواهند داشت که از وجود اعضای آن هیئت مجلله کمال استفاده بعمل آید.

با تقدیم تحیات بهائی- منشی محفل

هیئت‌های معاونت

ای - م ع -۲-۱۲۸-۱

(۲) دستخط های بیت‌العدل اعظم

۱- طبق دستخط منیع مورخ ۲۴ جون ۱۹۶۸ بیت‌العدل اعظم با موافقت حضرات ایادی امرالله مقرر شده‌است:

(بنابراین هیئتهای معاونت برای صیانت امرالله ونشر نفحات‌الله ازاین ببعد تحت نظرهیئتهای مشاورین قاره‌ای بخدمت مشغول خواهند بود راپورت اقدامات خودرا به‌هیئتهای مزبور تسلیم خواهند داشت وهیئتهای مشاورین قاره‌ای هرموقع مقتضی ولازم باشد اعضای هیئتهای معاونت را تعویض یا اعضای جدید را تعیین خواهند نمود - درمراحل اولیه‌انتصابات ویا تغییراتی که از این‌لحاظ ضرورت پیدا کند پس‌ازمشورت باحضرات‌ایادی‌امرالله که قبلا برای آن‌قاره یامنطقه تعیین گردیده بودند انجام خواهدگرفت).

۲- مطابق پیام‌منیع رضوان ۱۹۷۰ بیت‌العدل‌اعظم (نظر باتساع دائره‌خدمات امریه درسراسرجهان به‌هیئتهای‌جلیله مشاورین دستورداده شد چهل‌وپنج عضوجدید برای هیئتهای معاونت منصوب‌فرمایند. نه‌نفر درافریقا شانزده نفر درآسیا دونفر در استرالیا وهیجده نفر درنیمکره غربی.

توضیح - طبق دستورات فوق عده اعضاء هیئتهای معاونت بیکصدوهفده نفر بالغ گردیده وجزئیات وظایف آنان و طریقه ارتباطشان باجامعه بهائی و تشکیلات اداری‌امری وهیئت‌جلیله مشاورین درقسمت‌بیان وظایف هیئت‌جلیله مشاورین‌ذکرشده است.

هیئت‌های معاونت
ای - م ع -۳-۱۲۸-۲

تصمیمات هیئت مشاورین

حوزه مأموریت اعضای هیئت معاونت در ایران

شماره	عضو هیئت معاونت	قسمت‌های امریه	مناطق	ملاحظات
۱	جناب اشراقی	بندرعباس	منطقه ۵	
۲	» »	رفسنجان	» ۵	
۳	» »	کرمان	» ۵	
۴	» »	زاهدان	» ۱۴	
۱	جناب خلیلی	تجریش	منطقه ۳	
۲	» »	دره قشلاق	» ۳	
۳	» »	زنجان	» ۳	
۴	» »	طهران‌سر	» ۳	
۵	» »	قزوین	» ۳	

شماره	عضو هیئت معاونت	قسمت‌های امریه	مناطق	ملاحظات
۶	جناب خلیلی	کرج	» ۳	
۷	» »	کلاك	» ۳	
۸	» »	یوسف‌آباد	» ۳	
۹	» »	چالوس	» ۱۲	
۱۰	» »	رشت	» ۱۲	
۱۱	» »	شهسوار	» ۱۲	
۱	جناب دکتردخیلی	تبریز	منطقه ۱۰	
۲	» »	رضائیه	» ۱۰	
۳	» »	سیستان	» ۱۰	
۴	» »	مراغه	» ۱۰	
۵	» »	مهاباد	» ۱۰	
۶	» »	میاندوآب	» ۱۰	
۱	جناب دکترروحانی	اراك	منطقه ۱	
۲	» »	داودیه	» ۱	
۳	» »	زرگنده	» ۱	
۴	» »	طهران	» ۱	
۵	» »	کاشان	» ۱	
۶	» »	مهرآباد	» ۱	
۷	» »	سنگسر	» ۴	
۸	» »	شاهرود	» ۴	
۹	» »	طهران پارس	» ۴	

شماره	عضو هیئت معاونت	قسمت‌های امریه	مناطق	ملاحظات
۱۰	جناب دکتر روحانی	طهران‌نو	منطقه ۴	
۱۱	» »	عباس‌آباد	» ۴	
۱۲	» »	قلهك	» ۴	
۱۳	» »	نارمك	» ۴	
۱۴	» »	گنبدکاوس	» ۶	
۱	جناب دکتر عباسیان	آریاشهر	منطقه ۳	
۲	» »	امیرآباد	» ۲	
۳	» »	بابل	» ۲	
۴	» »	بابلسر	» ۲	
۵	» »	بهنمیر	» ۲	
۶	» »	دروس	» ۲	
۷	» »	ساری	» ۲	
۸	» »	شاهی	» ۲	
۹	» »	شهرآراء	» ۲	
۱۰	» »	خرم‌آباد لرستان	» ۹	
۱۱	» »	سنندج	» ۹	
۱۲	» »	کرمانشاه	» ۹	
۱۳	» »	همدان	» ۹	
۱۴	» »	گرگان	» ۶	
۱۵	» »	بیدرشاه	» ۶	
۱۶	» »	شاه‌آباد غرب	» ۹	
۱	سرکار خانم مهانیان	آبادان	» ۸	

۵ اصفهان » وحدت
۶ امیرآباد جناب‌عباسیان
۷ اندیمشك خانم مهانیان
۸ اهواز خانم مهانیان

ب

۹ بابل جناب عباسیان
۱۰ بابلسر جناب عباسیان
۱۱ بجنورد » مفیدی
۱۲ بندرشاه » »
۱۳ بندرعباس » اشراقی
۱۴ بهنمیر » »
۱۵ بیرجند » مفیدی

ت

۱۶ تجریش جناب خلیلی
۱۷ تبریز جناب دخیلی

ج

۱۸ جلفا اصفهان جناب وحدت

چ

۱۹ چالوس جناب خلیلی

خ

۲۰ خرم‌آباد لرستان جناب عباسیان
۲۱ خرم‌شهر خانم مهانیان

د

۲۲ داودیه جناب روحانی
۲۳ دره‌قشلاق جناب خلیلی
۲۴ دروس » عباسیان

ر

۲۵ رضائیه » دخیلی
۲۶ رفسنجان جناب اشراقی
۲۷ رشت » خلیلی

ز

۲۸ زاهدان جناب اشراقی
۲۹ زرگنده جناب روحانی
۳۰ زنجان » خلیلی

س

۳۱ ساری » عباسیان
۳۲ سنگسر » روحانی

۳۳ سنندج » »

۳۴ سیستان » دخیلی

ش

۳۵ شاه‌آباد غرب »

۳۶ شاهی » عباسیان

۳۷ شاهرود جناب روحانی

۳۸ شهرآراء » »

۳۹ شهسوار » خلیلی

۴۰ شیراز » وحدت

ط

۴۱ طهران » روحانی

۴۲ طهران پارس جناب روحانی

۴۳ طهران سر جناب خلیلی

۴۴ طهران‌نو » »

ع

۴۵ عباس‌آباد » روحانی

ق

۴۶ قزوین » خلیلی

۴۷ قلهك » روحانی

ك

۴۸ کاشان » روحانی

۴۹ کرج » خلیلی

۵۰ کرمان » اشراقی

۵۱ کرمانشاه » عباسیان

۵۲ کلاك » خیلی

گ

۵۳ گنبدکاوس » روحانی

۵۴ گرگان » عباسیان

م

۵۵ مراغه » دخیلی

۵۶ مرودشت » وحدت

۵۷ مشهد » مفیدی

۵۸ مهاباد » دخیلی

۵۹ مهرآباد » روحانی

۶۰ میاندوآب » »

ن

۶۱ نارمك » »

۶۲ نجف‌آباد » وحدت

۶۳ نی‌ریز » وحدت

۶۴ نیشابور » مفیدی

ه

۶۵ همدان » عباسیان

ی

۶۶ یزد » وحدت

۶۷ یوسف‌آباد » خلیلی

فصل هفدهم

بابیگری از در رفت نوماسونی از پنجره بدرآمد

گرچه بابیان را زمان ناصرالدین‌شاه روسها از ایران بردند اما دیری نپائید که انگلیسها آنانرا تعلیم داده بصورت نوماسون از پنجره وارد ساختند. باتوجه به‌سیری که بابیت طی کرد بهائیت شد سپس تحت حمایت‌های بین‌المللی رشد نمود وریشه دراسرائیل دوانید و شاخه‌هایش را درایالات متحده گسترانید وقتی به ایران بازگشت چهره وماهیتی غیراز آن داشت که نخست ادعا می‌کرد یا ادعا می‌شد.

نفوذ نوماسونی در رژیم پهلوی به‌بالاترین رده‌های حکومتی از پزشك مخصوص شخص اول مملکت گرفته (دکتر ایادی) تا درون حساسترین ارگانها مانند مراکز فرهنگی، سیاسی و حتی نظامی حاکی از آن‌است که تشکیلات جدید تاچه‌اندازه سیستماتیك پیاده شد و چه‌اهدافی را دنبال می‌کرد. در اینجا آن عبارت کتاب اسرار سازمان مخفی‌یهود مصداق پیدا می‌کند که می‌گوید:

«مارپیچ و ماریهود»: فصل‌سوم اندرزهای رهبران یهود و

خلاصه‌ای از مسیرمارپیچی و تکامل اولاد اسرائیل را بسوی حکومت مطلقه دنیائی تشریح می‌کند و برای نشان‌دادن قدرت‌ظفر نمون یهود آنرا به‌ماری تشبیح کرده که می‌خواهد طعمه‌اش را محاصره کند. فرزندان‌اول اسرائیل را به‌سرمار تشبیه نموده که در قلب هر کشوری برای‌فاسدکردن نسل و برای ازبین‌بردن‌آن ملت فرومی‌برد و پس‌ازآن که مسیر خودرا طی کرد به‌اهدافش رسید ومأموریتش را بپایان رسانید به‌جای خود باز می‌گردد.[۱]

حال‌باتوجه به‌زایش‌بهائیت در دامان اسرائیل‌وحمایت‌های‌همه‌جانبهٔ انگلستان و ازآن مهمتر پشتیبانی یهودیان امریکائی از بهائیت، باید دید که چه اهدافی به‌این فرقه درایران واگذار شده‌بود: بازمی‌گردیم به‌حوادث و رجوع‌می‌کنیم به حوادث:

اهمیت عدد۱۹ نزد بابیان ولژروشنائی شیراز!

«بهاءالله ــ پایه‌گزار فرقهٔ بهائیت بعداز ۱۹ سال از زمان باب ظهور خود را اعلان کرد»

گرچه درمورد اهمیت عدد۱۹ نزد بابیان درفصل‌های گذشته به تفصیل سخن رفت اما بنابه اهمیت موضوع مروری دیگر براهمیت این عدد ارتباط‌آن بابحث موردنظر بهتر روشن می‌شود:

اعتقاد به‌اسرار حروف و ارقام ازقدیم دربین مردم وجود داشته ولی در بین بعضی از اقوام این اعداد نقش فوق‌العاده‌ای دارند که در اصل این رسم ازمعتقدات خرافی **کلده وآشور** بجا مانده است.

۱ــ کتاب‌اسرار ـ سازمان مخفی یهود

عدد۱۹ بهرحال یکی ازهمین‌موارد است که نزد بابیان بی‌نهایت اهمیت‌دارد که درزیر به‌چندمورد از آن اشاره می‌شود:

- باب سال وماه را برمبنای ۱۹ تقسیم‌بندی نمود ونیز خودویارانش را حی یعنی ۱۹ نامید.

عدد۱۹ تنها به‌همین‌جا ختم نشد، حسینعلی‌میرزا - بهاءالله پایه‌گزار بهائیت-نیز آنرا پذیرفت وهمین تقسیم‌بندی را قبول کرد.

- باب «بیان»، کتابش را بـه نوزده‌واحد تقسیم کرد وگفت بـه‌هرفرد بابی واجب است هرنوزده‌روز نوزده‌آیه از آیات بیان را بخواند واگر برای او مشکل باشد ۱۹ مرتبه این ذکر را بخواند «الله...»

برای‌نماز... بخواند، تکبیراول ۱۹ مرتبه «انابکل... بگوید...

- «باب» واحد وزن‌طلا را مثقال وهرمثقال را ۱۹ نخود قرار داده است...

- برپیروان‌خود واجب‌نموده که بعدازاو تعداد کتابهایش از ۱۹مجلد زیادتر نسازند.

- درموردطلاق... بعداز انقضاء ۱۹ماه طلاق می‌دهد، دیگر رجوع به‌زوجهٔ مطلق لازم نیست مگر بعداز گذشتن ۱۹روز...

- هرزنی‌را میشود ۱۹مرتبه طلاق داد...

- عیدرضوان- همزمان باعیدنوروز- ۱۹روز نخست مخصوص به‌خودباب داردو بقیه برای هیجده‌نفر امنای (حی) ۱۹۰۰۰۰ = (۹ + ۱۰ی + ح)

- اگر یك‌بابی ببیند و ... تجاهل کند ۱۹روز زنش براو حرام می‌شود.

- سپس واجب می‌گردد به‌دادن ۱۹مثقال‌طلا... ۱۹مرتبه استغفار کند.

- برهرفردبابی واجب است- که درهرماه‌شکلی رسم‌کند که دارای ۱۹خانه باشد...

- واما... روز ۱۹فوریه سال۱۹۱۹-م هم لژ روشنائی شیراز باشرکت ۱۹نفر انگلیسی درشیراز تأسیس‌شد:

لژ روشنائی شیراز Light in Shiraz

«... نخستین لژ فراماسونری با اجازهٔ انگلیس در ایران، که می توان آنرا قدیمی‌ترین لژ دانست.

لژ روشنائی در شیراز

نخستین لژ فراماسونری با اجازه انگلیس در ایران، که می‌توان آنرا قدیمی‌ترین لژ دانست، لژ نظامیان انگلیسی بنام «روشنائی در شیراز» ـ Light in Shiraz است. این لژ که بموجب فرمان، گراندلژ اسکاتلند در روز نوزدهم فوریه ۱۹۱۹ (۱۳۳۷ ه) ۳۰ بهمن ۱۲۹۷ ـ ش در شهر شیراز بوسیله افسران و گروهبانان ارتش مستعمراتی انگلیس تشکیل شد، مدت نیم‌قرن است که باشماره ۱۹۱۱[1] بفعالیت خود ادامه می‌دهد. فرمان تأسیس لژ مذکور بموجب فرمان کتبی وضمانت برادر بسیار ارجمند فراماسونی انگلیس بنام ماژور ژنرال جنینگر W. E. Jennings, M. D. IMS صادر شده است و افسران زیر را می‌توان ازجمله مؤسسین این لژ درایران دانست.

1. Rt. Wor. Bro. W. H. Hallsworth
2. « E. F. Orton.
3. « C. H. Carr.
4. « S/Howard.
5. « J. E. B. Horson.
6. « F. W. Hurse.
7. « N. Briggs.
8. « J. B. Dalzell–Hunter.

۱ـ بیان دارای ۱۹ واحد است که باب ۱۱ واحد آنرا نوشت وبقیه را به‌میرزا یحیی واگذار کرده

9.	«	A. G. Woosnam.
10.	«	W. Hayes.
11.	«	H. M. Mcintyre.
12.	«	J. W. Smalley.
13.	«	H. Webber.
14.	«	A. D. Wise.
15.	«	J. H. Kerson.
16.	«	A. Wiliiams.
17.	«	De. V. Condon.
18.	«	H. A. K. Gongh.
19.	«	W. J. Marmion.[1]

لژ کوروش شماره ۱۵۷۴

سومین لژ فارسی‌زبان وابسته به‌گراندلژ اسکاتلند، لژ کوروش شماره ردیف ۱۵۷۴ می‌باشد. این‌لژ انگلیسی‌را می‌توان کانونی برای پذیرش اعضای جدیدسایر تشکیلات فراماسونی انگلیسی دانست. زیرا برخلاف لژخیام که در آن تحصیل‌کرده‌ها وروشنفکران عضویت دارند، دراین‌لژ اشخاص رنگارنگ باافکار وعقاید ومشاغل گوناگون وحرف مختلف گردهم آمده‌اند.

فرمان‌تأسیس لژکوروش در ۱۴ اگست ۱۹۶۰ از طرف استاداعظم گراندلژ اسکاتلند، صادرشده ودر۹ آذر ۱۳۳۹ درتهران‌در کاخ بنایان‌آزاد (کلیسای انجیلی) زیرنظر استادان انگلیسی لژ روشنائی در ایران گشایش یافته است. در سالنامه سال ۱۹۶۱ نام این‌لژ در ردیف سایر لژهای جهانی اسکاتلند ثبت‌گردیده و ازسال بعد نخستین‌رابطین‌لژ در انگلستان وایران بدین‌شرح معرفی شده‌اند.

۱ـ فراماسونری، ج۳ ص۱۱۵

بنیان‌گذاران لژ کوروش که درنشریه‌های رسمی این‌لژ معرفی شده‌اند به‌شرح زیر می‌باشند:

۱- برادر دکترعلی پرتو
۲- برادر دکترجعفرجهان
۳- برادر دکتررحمت مرشدزاده
۴- برادر حسین رامتین
۵- برادر دکترمهدی ذوالریاستین
۶- برادر احمد افخمی
۷- برادر علیرضا هروی
۸- برادر دکتراحمدتوکلی
۹- برادرمهندس‌علی‌اصغر بختیار
۱۰ برادر یوسف‌مازندی
۱۱- برادر فتح‌الله فرود
۱۲- برادر کیقبادظفر
۱۳- برادرمهندس‌حسین‌شقاقی
۱۴- برادر دکترعبدالحسین‌راجی
۱۵- برادر دکترارفع‌السلطنه فرخ
۱۶- برادرهرن
۱۷- برادر دکترگزنی
۱۸- برادر صالح‌چتایات
۱۹- برادر ادواردچتایات[1]

لژ کوروش در سومین‌چهارشنبه هرماه مسیحی درباشگاه‌رازی، تشکیل‌جلسه

۲- فراماسونری، ج۳ ص۲-۲۷۳

می‌دهدوهمانطور که گفته‌شد، لژهائی که درتهران یایکی از شهرهای ایـران تشکیل می‌شود، ابتدا اعضای آن دراین لژ پذیرفته شده، سپس به‌سایر لژها منتقل می‌شوند.

در دوران فعالیت هشت‌ساله لژمذکور تاکنون، چندین «استاد ارجمند» کـه یکی از مقامات عالی فراماسونی است، دراین‌لژ پذیرفته شده‌اند کـه برای نمونه تشریفات ورود دونفر ازاستادان را ازنشریه بسیار محرمانه خود آنها نقل می‌کنیم: همان‌روزیکه «لژ تهران» باصطلاح فراماسونها «تقدیس» یافت، فراماسونهای زیر به عنوان «اولین افسران لژتهران شماره ۱۵۴۱ ـ ق. اس»به‌مرکزلژ در انگلستان‌معرفی شدند و پنج‌ماه بعد، دومین انتخابات «افسران لژتهران» بدین‌شرح صورت‌گرفت:

دوره اجلاسیه سال ۱۳۳۷ ـ ۱۳۳۸ ونتیجه انتخابات روز ۱۵ اردیبهشت ۱۳۳۷

۱ـ حضرت‌استادارجمند، دکترمحمدحسابی

۲ـ رئیس محترم قبلی ، مهندس حسین شقاقی

۳ـ قائمقام‌استاد، دکترغلامرضا کیان

۴ـ معاون‌استاد،ابدال‌بختیار

۵ـ سرپرست‌ارجمنددوم، دکترعلی‌اصغرخشایار

۶ـ سرپرست ارجمنددوم مهندس‌قباد ظفر

۷ـ دبیر،مهندس میرعبدالباقی

۸ـ خزانه‌دار،محمود فرمند

۹ـ کمك‌خزانه‌دار،مهندس‌علی‌اصغر بختیار

۱۰ امین‌خیریه،مهندس‌محسن‌فروغی

۱۱ـ خطیب، سلیمان‌بهبودی

۱۲ـ راهنمای اول،مهندس‌ناصر بهبودی

۱۳ـ راهنمای‌دوم، حسن اسکندری

۱۴ـ تشریفات، سرلشکر اسماعیل شفائی

۱۵ـ زیوردار، هادی مصدقی

۱۶ـ کتاب‌بر، مهندس عباس محمدی (تاد)

۱۷ـ نگهبان داخلی، حسن اسکندری ـ محمود دفرمند ـ فضل‌الله مقدم

۱۸ـ نگهبان خارجی، سرهنگ فضل‌الله مقدم

۱۹ ـ بازرسان حساب، سی ـ ای ـ فری ـ اف ـ اس ـ دورابجی

لژ خیام، تابع قانون اساسی گراندلژ اسکاتلند

لژ خیام شماره ۱۵۸۵

دومین لژ فارسی‌زبان که گراندلژ اسکاتلند در ایـران تشکیل داد، لژ خیام است. این لژ درسال ۱۳۴۱ (۲ نوامبر ۱۹۶۱) در تهران تشکیل شد و تقدیس یافت و اعضای مؤثری که درمراسم افتتاح تأسیس آن دخالت داشتند، عبارتند از:

۱ـ دکتر احمد علی آبادی

۲ـ دکتر مرتضی رسا

۳ـ دکتر هوشنگ آرام

۴ـ دکتر باقر عاملی

۵ـ دکتر فرزین

۶ـ دکتر کرباسفروشان

۷ـ دکتر ناصر یگانه

۸ـ دکتر ایرج وحیدی

۹ـ دکتر حسین اسفندیاری

۱۰ـ دکتر ناصر حداد

۱۱ـ دکترمحمد طاهری

۱۲ـ مهندس شیلاتی‌فرد

۱۳ـ رحیم متقی ایروانی

۱۴ـ عباس اسفندیاری

۱۵ـ هاشم حکیمی

۱۶ـ دکتر احمدتوکلی

۱۷ـ دکتر مصطفی نامدار

۱۸ـ هوشنگ عامری

۱۹ـ مهندس طاهر محمدی

در تأسیس این لژ، نکته بسیارجالبی که به‌چشم مـی‌خورد، انتخاب اعضای آن است.

قبول عبودیت و برتری

لژ روشنائی در ایران برای اینکه برتری و سروری خود را بـرروی همه فراماسونهای ایرانی و کنترل خودرا براعمال آنان حفظ کند، واز کارها و اطلاعات آنها حداکثر بهره‌برداری را بنماید مسئله‌ی «نظارت کامل» را عنوان کرده و آنرا برلژهای ایرانی تحمیل نموده است،

این اقدام که به نفع سازمان‌های اطلاعاتی، اقتصادی و سیاسی انگلیس در ایران است بدون‌درنگ باموافقت مرکزلژاسکاتلند در ادنبورك روبرو شد. آنها به کارگردانان لـژ دستور دادنـد تا «سروری» و«برتری» وقبول «عبودیت»ازگراندلژ اسکاتلندرادرهرزمینه‌برلژهای انگلیسی،فرانسوی و آلمانی جدیدالتأسیس بقبولانند. عده‌ای ازفراماسونهای جوان که قبل‌از ورودبه‌لژهای ماسونی هدف این تشکیلات مخفی را فقط وفقط استعانت وکمك وهمراهی به‌نوع بشر می‌دانستند، باقبول‌برتری

وسروری و عبودیت لژهای انگلیس مخالفت کردند، ولی‌چون قوانین فراماسونی اطاعت محض و کورکورانه از دستورات اولیه ایجاب می کند، به ناچار همه فراماسونهای سه‌دسته مذکور حاضربه پذیرفتن «عبودیت» و «سروری» و «برتری» گراندلژ اسکاتلند شدند و بدین‌ترتیب است که بعد از مدت کوتاهی «کریستوفر اسحق‌فری» یهودی تبعهٔ انگلیس که همه‌جا خودرا حاکم مطلق وآمر حقیقی فراماسونهای ایرانی می‌داند، در رأس کلیه سازمانهای فراماسونی قرار می گیرد. منتهی چون دراین ایام زمزمه‌های مخالفت در لژها علیه انتصاب برخاست و بیشتر اعضای‌لژهای آلمانی بااطاعت کورکورانه و قبول عبودیت انگلیس‌ها مبارزه‌شدید را آغاز کردند، موضوع انتخاب سناتور دکترسعیدمالك در رأس گراندلژ محلی ایران عنوان‌شد.

این سازمان فراماسونری که District Grand Lodge of Iran نامیده می‌شود، وظیفه‌اش ایجاد هماهنگی برمجموع فعالیت‌ها، کسب اطلاعات واصله، حتی نظارت برمشاغلی است که درایران به‌افراد واگذار میشود.

کریستوفراسحق فری یهودی‌الاصل تبعه انگلیس

اکنون می‌پردازیم به‌معرفی یکی ازبرجسته‌ترین اعضای‌لژ روشنائی درایران که هم‌اکنون‌بردوازده‌لژ دیگروابسته به‌سازمانهای جهانی گراندلژ اسکاتلند درایران ریاست دارد. اوکه دوسال‌قبل به‌سمت ناظر اعظم لژهای انگلیس در ایران انتخاب شده،«کریستوفراسحق‌فری»نام‌دارد وتبعه انگلیس است. این‌انگلیسی‌یهودی‌الاصل[۱] که مدعی پیروی ازمذهب مسیح است ازچهل‌سال‌قبل تاکنون درایران بسر می‌برد.

۱ــ درسالنامه سال ۱۹۶۸ ــ گراندلژ اسکاتلند اسم‌اول اورا اسحق Isaac ذکر می کنند واین‌خود بهترین‌دلیل‌یهودی‌بودن‌اوست. رجوع‌شود به‌صفحه ۲۱ سطر ۱۶ سالنامه سال ۱۹۶۸.

از سوابق‌او در انگلستان هیچ‌اطلاعی دردست نداریم ولی از دوران اولیه خدمتش در شرکت سابق نفت گزارشهای تأسف‌آوری موجود است.

او زمانی در تجارخانه شرکت‌نفت و بعدها در سازمان‌های کسب اطلاعات شرکت سابق‌نفت فعالیت داشت و آخرین‌پستش ریاست اداره کارگزبنی بوده‌است که پس‌از ملی‌شدن صنعت‌نفت به‌خدمتش خاتمه‌داده‌اند. فری پس‌ازاخراج ازایران به‌عراق رفت ومدتی دربصره علیه دولت‌ایران فعالیت‌می کرد،ولی‌بعداً به‌رودزیارفته وپس‌ازدوسال‌باردیگر به‌تهران‌بازگشت. شغل ظاهری‌ارنمایندگی شرکتهای‌انگلیسی در ایران و دادوستدهای بازرگانی است. دوران فعالیت سیاسی و فراماسونری کریستوفری از سال ۱۹۴۵- م (۱۳۲۴- ش) درشهرآبادان آغاز می‌شود. بدینترتیب که او در این شهر وارد لژ پیشاهنگ Piener که لژ شماره ۱۳۰۵ - وابسته به‌لژ اسکاتلند بود، شد. او درسال ۱۹۵۰- م (۱۳۳۰ - ش)به‌لژ روشنائی درایران‌پیوست[1] وپس‌از اینکه بدستور حکومت وقت ایران از خدمت در شرکت‌نفت اخراج شد، فعالیت فراماسونری‌خودرا درلژ فراماسونری (فیحا Faiha شماره ۱۳۱۱) که یکی از لژهای تابعه اسکاتلند دربصره است و اساس‌آنرا پسران شیخ‌خزعل بنیان نهاده‌اند دنبال‌کرد. درسال ۱۹۵۳ - م (۱۳۳۲ - ش) که مجدداً به‌ایران بازگشت باردیگر درلژروشنائی درایران فعالیت خودرا ازسرگرفت[2] وبموجب مندرجات سالنامه‌سال ۱۹۶۸ گراندلژ اسکاتلند در بین سالهای ۱۹۵۵ تا ۱۹۵۷ (۱۳۳۴ تا ۱۳۳۶) یکی‌از معروفترین و فعالترین اعضای لژهای انگلیسی در ایران بوده است، بطوریکـه در کتاب سال مذکـور، این دوران از فعالیت اورا «Moster Thereef» توصیف کرده‌اند.

هنگامی که لژتهران شماره ۱۵۴۱ وابسته به‌لژ اسکاتلند که مؤسسین آن در بصره، زیرنظر شیخ‌خزعلی به‌افتخار عضویت در سازمانهای فراماسونری درآمدند

۱ـ ایضاً ص۲۱ سالنامه سال ۱۹۶۸ گراندلژ اسکاتلند.

۲ـ دراصطلاح فراماسونری اینگونه انتقالات را (Affiliated) می‌گویند.

و این لژ درتهران تأسیس شد، اسحق‌فری بعضویت لژ تهران درآمد و از آن‌پس در سایر لژهای فراماسونری ایران نقش اصلی واساسی‌را داشته است ودارد.

فعالیت‌او درلژهای انگلیسی، بدان‌پایه ومقام رسیده که استاداعظم لژاسکاتلند به‌این یهودی‌انگلیسی‌مقام Honorary Junior Grand Warden را داده‌است. کریستوفراسحق‌فری یهودی‌الاصل که همه‌جا تظاهر بـه دیانت مسیح مـی کند، از روزی که از خدمت شرکت‌نفت اخراج شده تابه‌امروز عنوان اداره چندین شرکت ومشاغل گوناگون را داشته‌است وهم‌اکنون‌نیز درپناه این عناوین به‌زندگی سیاسی، اجتماعی وفعالیت فراماسونری خود ادامه می‌دهد. چنانکـه اینك بـه‌اتفاق یوسف مازندی ــ برادرهمسر درگذشته‌اش ــ شرکت اسکو Asco در خیابان سپهبدزاهدی را اداره می کند.

این‌یهودی انگلیسی که درسازمان فراماسونری به‌مقام «ناظراعظم» لژ «ناحیه ایران» رسیده است، بالاترین مقام‌را درسازمان ماسونی ایران دارد. اوبر پانصدنفر از فراماسون‌های انگلیسی، تبعه ایران حکومت می کند، و این گروه ناچارنددست اورا ببوسند وفرامین اورا بدون درنگ وچون وچرا اطاعت واجراء کنند.

فراماسونها از روزیکه تأسیسات خودرا درجهان گسترش داده‌اند تابه‌امروز همواره مدعی بوده وهستند که معلم‌اخلاق، مجسمه شرافت ودرستی و پـاکدامنی می‌باشند. شاید بتوان قبول کرد که دربین فراماسونهای ایرانی، درگذشته و حـال مردان شرافتمند، درستکار وطرفدار حق و عدالت، ومعتقد به‌دیانت اسلام و وجود ذات‌باریتعالی، وجود داشته ودارند. چنانچه هم‌اکنون‌نیز دراجتماعات‌فراماسونهای ایرانی ــ ودرلژهای وابسته به انگلیس، فرانسه، آلمان ولژمستقل‌ایران که وابستگی به‌هیچیك از سازمانهای جهانی را ندارد ــ چنین‌افرادی یـافت مـی‌شوند. اینان در اجتماع ایران نیز به‌نیکنامی و پاکدامنی مشهور هستند و خود نیز بدین‌صفات‌عالیه انسانی اعتقاددارند.

ولـی‌بطوریکه‌در بخشی از همین کتاب خواهد آمد عده‌ای ازفراماسونهای

کنونی ایران موردتنفر عامه‌مردم هستند، بلکه در محاکم دادگستری ایران سوابقی داشته ودربسیاری ازسوءاستفاده‌ها وسوءجریانات سهیم وشریك بوده‌اند. وهنوزهم هستند... وپرونده‌های بعضی از آنها به‌پایه محکومیت قطعی نیز رسیده است.

به عنوان‌مثال همین اسحق‌فری ناظراعظم فراماسونری ایران وکسیکه پانصد فراماسون‌ایرانی‌مجبور به‌بوسیدن دستهایش‌هستند، پرونده‌هائی‌درشعبه اول‌دادسرای تهران واقع در خیابان فرصت دارد که خلاصه‌ای ازآنرا برای‌شناختن هرچه‌بیشتر این استاداعظم و رهبر سازمان فراماسونری انگلیس در ایران، نقل مـی کنیم: این پرونده‌ها که به‌شماره ۴۶-۲۹۸۹ و ۴۷-۴۹۰ درشعبه‌اول دادگاه‌بخش تهران تشکیل شده مبنی‌برادعای‌او علیه بانو «انی مازندی» مادرهمسر فقیداو «رزی‌مازندی»است. قبل‌از اینکه خلاصه پرونده را نقل کنم لازم است، شمه‌ای از زندگی خانوادگی‌وی راکه منجر به‌طلاق‌همسراولش وازدواج بارزی مازندی شده‌است، بنظر خوانندگان ارجمندبرسانیم:

هنگامیکه اسحق‌فری به ایران آمد همسری بنام «مادلین‌ماتیلدا» داشت کـه اورا بنام خانوادگی شوهرش «مادلین‌فری» می‌نامیدند. دوران زندگـی این زن و شوهر همیشه بانزاع و کشمکش توأم بود. و بااینکه آنان یـك‌پسر و یك‌دختر[۱] نیز داشتند، بااینحال فری در۲۶مه ۱۹۴۷همسرش را طلاق‌داد. دراین ایام رزی‌مازندی در آبادان درشرکت سابق‌نفت کارمی کرد. واسحق‌فری نیز سر کارگر نجارخانه ویا باصطلاح کارگران نفتی (فورمن) بود، «رزی» در این ایام دوخـواستگار داشت. نخست یک‌نفر هندی بامقام ودرآمد بیشتر و دیگری اسحق‌فری کارگر نجارخانه که همسر اولش را طلاق داده بود. فری بعد از چندین‌سال رفت‌وآمـد به‌خانه مازندی سرانجام «رزی» را حاضر به‌ازدواج باخود ساخت. باوجود اینکه بین اسحق‌فـری

۱ـ دختر باقی‌مانده از «مادلین» شغل اولیداش ارتیست، درمراجع مختلف بـوده که هم‌اکنون همسریك‌امریکائی ثروتمند است. پسرش نیز خلبان هواپیماست. فراماسونری جلد، ۲ ص۹ ۱۵۸

متولد هفتم ماه ۱۸۹۸ - با «رزی» که ازاو بیست‌سال جوانتر بوده است، اختلافات سنی زیادی وجود داشت. بااینحال «رزی» حاضر به‌ازدواج بااسحق شد. قبل‌ازانجام مراسم‌عقد بموجب قوانین مدنی ایران «اسحق‌فری» که مذهب خودرا مسیحی‌اعلام کرده‌بود می‌بایستی به‌دین‌اسلام درآید. زیرا بموجب ماده۱۹۵۹ قانون مدنی ایران (نکاح‌مسلمه باغیرمسلم جایز نیست) به‌دنبال‌این ماده‌قانون، قانونگذار ماده دیگری تصویب کرده که می‌گوید: (ماده - ۱۰۶۰ ازدواج زن ایرانی باتبعه خارجی در موردی‌هم‌که مانع قانونی ندارد موکول به‌اجازه مخصوص از طرف دولت‌است).

بناچار اسحق‌فری درمحضر یکی از علمای شرع (احتمالاً مرحوم آیت‌الله بهبهانی‌بوده) به‌دین‌اسلام درآمده ونام «علی»را بجای «اسحق» بروی خودگذاشت. سپس ازدواج این دو که در تهران انجام‌شد، درمحضر رسمی نیز به‌ثبت رسید ودر قباله ازدواج مذهب‌زوجین مسلمان‌عنوان شده‌است. ولی ملیت‌رزی‌مازندی«ایرانی» وملیت «علی‌فری» انگلیسی به‌ثبت رسیده است.

نوماسونی بامثلث فراماسونیسم - صهیونیسم - بهائیسم:

«درحال‌حاضر دررأس شعبات فراماسونری انگلیس
در ایـران یکنفر یهـودی‌الاصل تبعهٔ انگلیس بنام
کریستوفـر ایزاك‌فری قـراردارد.فرامـوشخانه و
فراماسونری درایران ج۲ ص۲۹

سرود از داوود

آیه ۱ـ اینك چه‌خوش وچه دلپسند است. کـه برادران بیکدلی باهم ساکن شوند

آیه۲ـ مثل روغن نیکوبراست. که بریش فرود می‌آید. یعنی بریش‌هارون.

آیه۳ـ که بدامن ردایش فرود می‌آید.

ومثل شبنم حرمون است. که برکوههای صهیون فرود می‌آید. زیرا که در آنجا خداوند برکت خودرا فرموده است. یعنی حیات را تاابدآلاباد[1]

۷ـ دبیراعظم برای برادران خطبه ایراد می‌کنند.

۸ـ افسران تنصب‌یکننده لژاعظم ناحیه منظم دورلژ می‌گردند ودراین‌هنگام بخش‌اول مزمور سرائیده می‌شود.

۱ـ کتاب‌مقدس ـ کتاب مزامیر یعنی زبورداوود (ازتوراة) ص ۹۳۶

مزمور بخش ۱

آهنگ کریموند

آیه۱ـ تا۳ـ خداوند شبان‌من است، محتاج بهیچ چیز نخواهد بود در مرتعهای سبز مرا می‌خواباند. نزد آبهای راحت مرا رهبری می کند.[۱]

Psalm 23, Verse 1.
Tune Crimond

The Lord's my Shepherd, I'll not not Want
He makes me down to lie.
In pastures green; He leadeth me
The quiet waters by.

۹ـ دسته افسران مزمور دورلژ می‌گردند ودراین‌هنگام بخش دوم مزبور ۲۳ سرائیده می‌شود وسپس دسته افسران درغرب توقف کرده و حضرت دبیراعظم ارجمند شراب می‌ریزد.

مزمور ۲۳ـ بخش ۲

آیه۴ـ جان‌مرا برمی‌گرداند. وبخاطر نام‌خود براههای‌عدالت هدایتم‌مینماید[۲]

۱ـ مزمور ۲۳ آیه‌های یك‌تاسه ازتوراة به‌نقل از کتاب مقدس ص۸۴۵
۲ـ از کتاب‌مقدس ـ توراة کتاب مزامیر بخش ۲۳ ص۸۴۵

Psalm 23· Verse 2·

My Soul he doth restore again;
And me to Walk doth make
Within the paths of righteousness,
Ee'n for his own name's sake·

۱۰- دسته مزمور، برای بارسوم دورلژ می‌گردند و دراین حال بخش‌سوم مزمورسرائیده می‌شود. دسته‌درجنوب توقف کرده وحضرت دبیراعظم‌ارجمندروغن می‌ریزد.

مزمور ۲۳- بخش ۳

آیه۴- چون دروادی سایهٔموت نیز
راه روم. ازبدی نخواهم ترسید زیرا
تو بامن‌هستی. عصا و چوب‌دستی
تو مرا تسلی خواهد داد

Psalm 23, Verse 3·

Yea, though I watk in deash's dark vale
Yet will l fear none ill;
Por Thou art witb me; and thy rod
And staff me comfort still·

7

۱۱- دبیراعظم وافسران‌اعظم بمقرهای خود باز می‌گردند.

۱۲- دبیراعظم فرمانیکه به‌عنوان‌لژ تهران شماره ۱۵۴۱ صادر شده است قرائت می‌نمایند.

۱- ایضاً ص۳۰۳

۱۳ـ خزانه‌دار اعظم به‌مدیر تشریفات دستور می‌دهد تأسیس لژرا اعلام‌نماید.

۱۴ـ خطیب تنصیب کننده خطبه برکت را ایراد می‌نماید.

۱۵ـ مدیر تشریفات افسران تعیین‌شده لژ تهران را دعوت می‌نماید کـه دور گشته و بوسیله دادن سلام استادی به‌حضرت‌دبیراعظم نسبت‌به‌لژ اعظم ادای احترام نمایند.

۱۶ـ خطیب تنصیب کننده دعا می‌خواند.

۱۷ـ حضرت‌دبیر اعظم ارجمند می‌گوید «درعرش اعلاتجلیل برای ایزدمتعال» برادران درپاسخ می‌گویند «ودر روی زمین‌صلح وسعادت برای‌بشر»

۱۸ـ مزمور ۷۲ سرائیده می‌شود.

مزمور ۷۲ ـ آهنگ دانفرملاین

آیه‌۱۸ـ متبارك‌باد یهوه‌خدا که خدای اسرائیل، که او فقط کارهای عجیب می‌کند.

آیه‌۹ـ و متبارك‌باد نـام مجید اوتـا ابدالاباد. و تمامـی‌زمین از جلال او پربشود. آمین و آمین[1]

Psalm 72 - Tune Dunfermline

How blessed be the Lord our God
The God of Israel,
For He alone doth wondrous works,
In glory that excel.

۱ـ ترجمه‌کتاب مقدس توراة ص ۸۸۵

And blessed be His glorious name to all
Eternity:
The whole earth let his glory fill,
Amen, so let it be.

۱۹ـ لژ بنحوه مقرر و باستانی بسته می‌شود.

مراسم تنصیب

۲۰ـ لژ تهران شماره ۱۵۴۱ بوسیله حضرت استاد ارجمند تنصیب کننده دردرجه اول افتتاح می‌شود.

۲۱ـ مدیر تشریفات برادر حسین شقاقی استادتعیین شده را معرفی می‌نماید.

۲۲ـ حضرت استاد ارجمندتنصیب کننده خطابه‌ای برای استادتعیین شده ایراد می‌نماید.

۲۳ـ مدیر تشریفات خلاصه‌ای از تکالیف باستانی را قرائت می‌نماید.

۲۴ـ حضرت ارجمند تنصیب کننده مراسم یـاد کردن سوگند و وفاداری را اداره می‌نمایند.

۲۵ـ انجام مراسم سرود.

سفر اعداد[1]

آیه۲۴ـ یهوه ترا برکت‌دهد و تـرا محافظت نماید.
آیه۲۵ـ یهوه روی خوددا برتوتابان سازد و برتورحمت کند.

۱ـ توراة ـ سفر اعداد باب‌ششم ترجمه کتاب‌مقدس ص۲۱۴

All people that on earth dwell
Sing to the Lord with cheerful voice
Him serve with, his mirth praise Forthtell
Come ye before Him and rejoice.
Know that the Lord is Cod indeed,
Without our aid he did us make
We are his flock He doth us fee
And for His sheep He doth us take.

۴۰ـ خواندن دعا بوسیله خطیب.
۴۱ـ حضرت دبیراعظم ارجمند کوبه‌را که علامت قدرت است ازطرف لژ اعظم به‌حضرت‌استادارجمند اعطا می‌نماید.
۴۲ـ حضرت استادارجمند پاسخ می‌دهد.
۴۳ـ اعطای عصای مدیر تشریفات برادر د. ماکنیل خزانه‌دار ارجمنداعظم.
۴۴ـ برادرشقاقی مدیر ارجمند تشریفات جواب می‌دهد.
۴۵ـ حضرت استاد ارجمند دیپلم‌ها ونشانهای مؤسسین ونشانه‌های لیاقت را اعطا می‌نماید.
۴۶ـ هیئت نمایندگی‌لژ اعظم اسکاتلند بدسته منظم‌ازلژ خارج می‌شوند.
۴۷ـ لژ بنحو مقرر وباستانی بسته می‌شود.

۴۸ ـ سرود اختتام ـ آهنگ الرس

پدر باردیگر بنـام تو یکصدا سرود
پرستایش بدرود خودرا می‌سرائیم.
می‌ایستیم تا پیش‌از پایان نیایش درود
خودرا بر تو نثار کنیم.
سپس‌ازسر تواضع‌زانو زنان درانتظار

کلام آشتی‌تر می‌مانیم،
خداوندگارا روشنی‌خودرا دراین‌شبی
که درراه‌است بماعنایت‌فرما وتاریکی
آنرا بروی‌ما به‌روشنی مبدل‌ساز.
اطفال‌خودرا ازگزند وخطر فارغ
نگاهدار.
چون تاریکی وروشنی هردو برای تو
یکسانند.[۱]

Closing Ode – Tune Ellers

Father again to Thy dear name we raise
With one accord our parting hymn of praise
We stand to btess Thee ee'r our worship
cease
Then lowly kneeling wait Thy word of peace
Grant us Thy peace Lord through the
coming night
Turn Thou for us it's dakness into light
From harm and danger keep Thy children free
For dark and light are both alike to Thee.

قبل‌از آنکه به‌رابطه فراماسونری و بهائیگری بپردازیم باید نخست رابطهٔ فراماسونری وصهیونیستی تاحدودیٔ روشن‌شود: خوب روشن‌شود:

فصل‌سوم کتاب «اسرار سازمان مخفی‌یهود» تحت‌عنوان: مارپیچ و ماریهود می‌گوید:

«رهبران‌یهود خلاصه‌ای از مسیرمارپیچی‌وتکامل اولاد اسرائیل را به‌سوی حکومت مطلقه ومافیائی تشریح‌می‌کند وبرای قدرت‌ظفرنمون

۱ـ ایضاً ص۲۰۷

یهود آنرا به‌ماری تشبیه نموده که همیشه دول دیگر را محاصره می کند. فرزندان اول اسرائیل را به‌سر این‌مار تشبیه نموده که درقلب هر کشوری برای فاسدکردن نسل وازبین بردن‌آن‌ملت فرومی‌رود وپس‌از این که‌مسیر خود را طی کرده و فتوحات خود را بپایان رسانید به‌جای خود باز می گردد.»

زعمای صهیونی برای فتوحات‌خود نقشه‌ها کشیده‌اند که قسمتی از آنرا انجام داده‌اند و درنظر دارند قسمت دیگر را انجام دهند... نکته‌مهم این‌است که درهر کشوری که سراین مار نفوذکند و پیدا شود آن کشور در کلیه‌امور سیاسی اجتماعی و اقتصادی دچار لغزش‌ها و بحرانهای گیج کننده‌ای می‌شود. دریك نقشه مفصل دورانهای مختلف‌نفوذیهودرا در مسکو ـ کیف ـ ادسا ـ قسطنطنیه وبالاخره درفلسطین که نقطهٔ مبدأ وانتها است نشان می‌دهد درفصل‌اول این کتاب آمده‌است: دانشمندان صهیونی چه‌می‌گویند: حق‌بازور است. آزادی فقط توهمی بیش نیست. قدرت فراماسون یهودشکست‌ناپذیر است، برای رسیدن به‌یك‌هدف وسائل متناسب باآن‌هدف انتخاب می‌شود و...

درلژاعظم اسکاتلند مراسمی برقرار می‌شودکه شرح آن‌را در ارتباط بااین بحث بامراجعه به‌اشعار آن‌مراسم بهمان اشعار واگذارمی کنیم:

سرودهای رسمی فراماسونری «گوسفندان یهود»

اکنون که برای نخستین‌بار، باسرودهای رسمی فراماسونری که در مراسم افتتاح لژها وسایر تشریفات مخصوص، همراه باموزیك‌خوانده می‌شود، آشناشدید، وملاحظه فرمودید که چگونه این‌سرودها، عیناً از «توراة» ـ کتاب مذهبی یهودیان اقتباس شده است، وما نیز بمنظور حفظ امانت درترجمه ومستندبودن مطالب کتاب، متن این سرودها را از ترجمه فارسی و رسمی مزامیرداوود، از«کتاب‌مقدس»ـ انتشارات دارالسلطنه لندن ـ نقل کردیم، بدنیست ازنکته بسیار جالبی ضمن‌شرح

ترجمه ونقل این سرودها، آگاه‌شوید. صبحی:

از چندسال‌پیش من آگهی پیدا کردم که شوقی همه خویشاوندان وپدر ومادر وبرادرهاوخواهرهاودائی‌زاده‌ها و فرزندانشان را رانده ومیان آنها تیرگی پدیدشده واکنون همه‌کارها دردست‌بیگانگان است وبزرگ وسربهائیان آنجاهم یک‌بیگانهٔ است وهیچ ایرانی دست‌اندرکار نیست جزلطف‌الله حکیم که از جهودان بهائیست وکارش آوردن وگرداندن هبائیانست برسرگور سروران این کیش که در ایران باین کار «زیارتنامه خوانی» میگویند. ازاینروبراین شدم که باچندتن از آنها درنامه‌نویسی را باز کنم و بربسیاری از چیزها آگاه شوم آنهاهم پذیرفتند و بیدریغ پرسشهای مرا پاسخ می‌دادند که پاره‌ای از آنها را دراینجا برای شما می‌آورم در میان سخن چیزی بیادم آمدکه بدنیست خوب گوش‌کنید و بهره‌ای از آن بگیرید:

خاندان حکیم از بیخ‌وبن‌یهودی هستند وآئین و روش این‌کیش را نگه‌میدارند ولی هردسته‌ای از آنها درکیشی فرورفته‌اند: دکتر ایوب مسلمان شد ودر مسلمانی استواری نشان‌داد بمسجد میرفت وفرزندانش را مسلمان نمودچنانکه اکنون‌هم هستند. میرزاشکرالله و یکدسته از وابستگانش یهودی بوده و هستند. میرزا جالینوس ومیرزایعقوب وفرزندان میرزانورالله مسیحی وپرستانت‌شدند ومیرزا جالینوس پایگاه کشیشی گرفت ودر کلیسا روزهای یکشنبه پند بده‌بود و ازروی انجیل سخنرانی میکرد. دکتر ارسطو پدردکترمنوچهر وغلامحسین و برادرش لطف‌الله که نامش را برديم بهائی شدند و همه‌ی اینها درهرکیشی که خودنمائی می‌کردند شور و جوش نشان میدادند ولی درخانه همه باهم همدست و یگانه بودند تاآنجا که ارسطودختر زیبای خود را بهیچیك از خواستگاران بهائی نداد و به‌میرزا جالینوس داد.

پیام‌پدر، صبحی

از هنگامی که «لژتهران» درپایتخت ما تأسیس‌شد وفعالیت خودرا آغاز کرد، تابه‌امروز ده‌ها رساله درباره «افتتاح لژهـا»، «تنصیب مقام استادی» و سایـر مراسم تشریفات بطورمحرمانه ازطرف‌لژها تدوین و طبع وبین فراماسونهای ایرانی‌توزیع شده است. نکته حیرت‌انگیزی که در همه این رسالات وانتشارات‌بچشم‌می‌خورد، این بودکه فراماسونهاباوجود ابداع واژه‌ها واصطلاحات مخصوص، برای ترجمه وبرگـردان کلیه مطالـب خود بزبـان‌فارسی، همه‌جا از تـرجمه فارسی سرودهای فراماسونری و قسم‌نـامه‌هـای توأم باموزیك طفره رفته و از نقل تـرجمه سرودها خودداری کرده‌اند.

البته این مطلب در آغاز زیاد غیرعادی بنظر نمی‌رسد، چرا کـه بسیاری از سرودها وادعیه واوراد، درمیان فرق ومذاهب وآئین‌های مختلف، از زمان پیدایش بزبانهای سانسکریت، عبری، عربی و بطورکلی بصورت اولیه وبازبان اصلی آن فرقه وآئین باقیمانده وبعدها نیز، طی‌قرون واعصار، پیروان مذاهب وفرق، ترجیح داده‌اندکه ادعیه واوراد ویا سرودهای رسمی خود را باهمان زبانهای اولیه‌بیاموزند وبکار برند. چنانکه درمورد دین‌حنیف اسلام نیز، ایرانیان که پیرو این آئین‌مقدس وشریف هستند، نماز و بسیاری از آداب و مراسم‌مذهبی دیگر خودرا، بازبان اولیه آن، یعنی‌عربی که زبان کلام‌الله مجید وپیامبر بزرگ‌اسلام است، برگزارمی کنند، نه بازبان فارسی...

طبعاً با این‌منطق خودداری فراماسونها از تـرجمه متن سرودهـای رسمی و قسم‌نامه‌ها، غیرعادی بنظر نمی‌رسد، اماچون همه‌جا، درمتن همین رسالات که بزبان انگلیسی منتشر شده، عین سرودهای آئین‌گشایش، تنصیب مقام استادی وقسم‌نامه‌ها نقل و منعکس شده بود، حس کنجکاوی نگارنده تحریك شد زیرا چنانکه گفتیم فراماسونها نه تنها همه رسالات ومراسم و آئین خودرا به فارسی تـرجمه می کنند، بلکه دراغلب‌موارد، لغات واصطلاحات واژه‌های خاصی نیز برای بیان مقاصدخود

ابداع کرده‌اند که نمونه‌هایی از آن در همین کتاب آمده است.

باتوجه به‌این‌مقدمات، و آگاهی براین امر که هیچیك از اقدامات لژهابدون علت و انگیزه نمی‌تواند باشد، برای ترجمه دقیق‌متن سرودهای رسمی وقسم‌نامه‌ها اقدام شد. ودر جریان همین کار بعلت خودداری و طفره‌رفتن از ترجمه سرودها آگاهی یافتیم.

توضیح اینکه هنگام‌ترجمه قسمتی ازسرودها وآنچه‌که همراه باموزیك اجرا می‌شود جملات و کلمه‌ها آشنا بنظر می‌رسد، وآمدن اسامی خاصی چون «یهوه» وتأکید برپرستش او، نگارنده را بـاصل و منبع ایـن سرودها رهنمون‌شد. بـااین راهنمائی‌متن‌انگلیسی توراة را گشودم ودر اینجابود که بعلت خودداری فراماسونها از ترجمه سرودها پی‌بردیم. زیرا این سرودها جز مزامیر داوودکـه از کتاب مقدس نقل شده بود چیز دیگری نبود و طبعاً کسانی که قصد داشتند پیروان همـه مذاهب، از جمله گروهی از مسلمانان ساده‌دل را، زیرعنوان «برادری» بهمکـاری باخـود بخوانند، چگونه امکان داشت علناً آنها را وادار سازندکه بنام سرود رسمی «یهوه» را بپرستند و خودرا «گوسفندان‌او» بخوانند؟

باوقوف براین حقیقت هنگام نقل رساله تشریفات نخستین استاداعظم‌ترجمه آیات توراة را از «کتاب مقدس» ـ چاپ‌لندن، ۱۹۵۴ـ باذکر صفحات و سطورآن بیان‌کردیم و اینك‌برای اینکه بدانیم فراماسونها، درلژهای خود چه سوگندهائی‌یاد می‌کنند وچگونه پیروان همه مذاهب را به‌پرستش «یهوه» ـ خـدای اسرائیل ـ وا می‌دارند، یکبار دیگر قسمتی از آیات توراةـ «مزمورصدم» را نقل می کنیم وسپس توضیحاتی درباره سرودهای فراماسونها می‌دهیم:

«ای‌تمامی روی‌زمین*خداوند را باشادی عبادت نمائید*»
«وبه‌حضوراو باترنم بیائید*بدانید که یهوه‌خداست. اومارا آفرید*»
«ماقوم او هستیم وگوسفندان مرتع‌او*»

بطوریکه قبلاً گفته‌شد. در آئین تشکیل و گشایش لژهـای فراماسونری و برقراری سمت استادی، سرودهای مخصوصی همراه باموزیك خوانده مـی‌شود و شرکت‌کنندگان اعم ازمسلمان یامسیحی ـ مسلمانان عادی یاپیشوایان روحانی که در آن جلسات حضور دارند، درمراسم بااین سرودها به‌تشریفات فرامـاسونی خود تبرك و میمنت‌می‌بخشد.

تردیدی نیست که استفاده از سرودهای مخصوص و احیاناً ترنم موزیك در اینگونه مراسم و آداب و تشریفات مشابه، امری غیرعادی نیست. وهرگروه ودسته وسازمانی می‌توانند، برای خود سرودهای مخصوصی داشته‌باشند. اما نکته‌اینجاست که سرودهای مخصوص فرامـاسونهاچنانکه درآئین بـرقراری سمت نخستین استاد اعظم فراماسونری انگلیسی. ملاحظه فرمودید، جملات و آیاتی از مزامیر داوود ـ از توراة ـ از کتاب‌مقدس یهودیان است کـه طی‌آن بارها، یهوه را خداوند آدمیان شناخته وهمه مردم را بندگان و «گوسفندان مرتع‌او» دانسته است.

نظریه استاد محیط طباطبائی به‌عنوان جمع‌بندی مطالب

«مبارك‌باد یهوه خدا، که خدای اسرائیل است»

...واین جملات برزبان‌کسانی جاری می‌شود که نه‌تنها داعیه مسلمانی وپیروی از دین حنیف‌اسلام‌را دارند، بلکه مدعی هدایت دیگران و آشناساختن طبقات‌مردم

بااصول مذهب و وادارساختن آنان به‌پرستش خدای‌یگانه نیز بودند.

آنچه مسلم است، عضویت این‌افراد درسازمانهای فراماسونری و انجام آداب ومراسم‌مخصوص ازطرف‌آنان ـ از جمله خواندن سرودهای رسمی‌اجباری مشمول یکی ازاین دوحالت است:

نخست اینکه ناآگاهانه و بدون اطلاع از مقاصد اصلی گردانندگان، وتنها بخاطر خدمت به‌مردم واجتماع ازطریق اخلاق و انسانیت باین سازمانها پیوسته‌اند و ازمفهوم سرودهائی که می‌خوانند آگاه نیستند... که دربن‌صورت، همین‌مطالبی که از نظرتان می‌گذرد، می‌تواند هشداری برای همه آنان باشد، بدین‌معنی که:

ـ آقایان! شما که خودرا مسلمان می‌دانید... شما آقای آیت‌اللهی که در کسوت شریف روحانیت هستید، وهمه شماها که به قصد و منظور خدمت به‌خلق! بوسه بردست بیگانگان می‌زنید، شماکه باگفتن «اشهدان‌لااله الاالله» به‌وحدانیت خدای یگانه ایمان آورده‌اید، ببینید، چگونه افرادی که ظاهراً ملیت و مقدسات مذهبی را محترم شمرده‌اند، ندانسته شمارا به راه دیگری می‌کشانند.

معتقدات‌مذهبی شمارا به‌ریشخند و مسخره می‌گیرند. شمارا وامیدارند، با جملاتی که خودازمعنی ومفهوم آن آگاه نیستند وجود خدای یگانه، پیامبر مرسل و آیات کلام‌الله مجید را تکذیب‌کنید و همزبان باآنان بگوئید:

«بدانید که یهوه خدای ماست، ماقوم او و گوسفندان مرتع‌او هستیم»

وهمچنین وادارتان می‌سازند که تعلیمات توراة را کلمه به‌کلمه اجرا کنید:

«... ایرادی که دراین‌قسمت‌برمسلمانان تازه‌وارد به‌لژ فراماسونری گرفته‌اید وارد و درخور یادآوری است:

به‌فرض اینکه سوگند به‌خدای اسرائیل و توسل به‌یهوه و ایلویهیم (به‌صیغهٔ جمع عبری) برای مسیحیان به‌اعتبار اینکه توراة کتاب دینی معتبر ایشان است

وهنوز بیش از عهد جدید رفع نیازمندیهای ایشان را می کند، اثری مأنوس و انشاء مزامیر داوود در کلیسا همچون کنیسه معمول باشد؛ برای مسلمانان که تورایهٔ زبور و انجیل را پس از نزول‌قرآن منسوخ و غیرقابل پیروی می‌دانند و به‌خدای یگانه و عادلی‌اعتقاد دارند که پروردگار جهانیان یارب‌العالمین‌است ودرمیان بنی‌اسرائیل وبنی‌اسماعیل و یا اسرائیل واردن بامصر و سوریه تفاوتی نمی‌گذارند، توسل به یهوهٔ صبایوت خدای اختصاصی اسرائیل که باهیچ‌قوم و ملت و خلق دیگری نظر عنایت بلکه حق توجه ندارد، مخالف اساس اعتقاد دینی ایشان است.

علاوه‌براین اشکال عقیده‌ای که در این توسل و تشبث به خدای خاص بنی‌-اسرائیل وجود دارد مشکل تازه قضیه دردلالت لفظ اسرائیل برمفهوم جدیدی غیر از مصداق دیرین معهود از این کلمه است وآن کشوری ودولتی جدید متشکل از یهودیان آلمانی و روسی مهاجر درسرزمین فلسطین است که اینك به‌نام‌اسرائیل معروف شده است. کثرت اتصال و اختصاص این‌مفهوم سیاسی و اعتباری جدید به‌لفظ اسرائیل دیگر برای خدای اسرائیل در ذهن مردم عصرما جز خدای دولت اسرائیل مفهومی ندارد که آنهم مانند ستاره شش‌پر دیگر مهر و محبت وطلسم نیکبختی دعانویسان نیست بلکه نشان رسمی یك‌کشور نوزادی شمرده می‌شود.

در این‌صورت توسل به‌خدای اسرائیل در روزی که دیگر مردم روی‌زمین از این کلمه مفهوم قوم مظلوم و آواره‌ای را درنمی‌یابند که از ستم مسیحیان در رنج و عذاب باشد بلکه دلالت برمفهوم حکومتی نوظهور دارد که به سعی انگلیس و امریکادرقلب‌عالم‌اسلام پدید آمده وباجنگ وتصرف اراضی مسلمانان اثبات‌وجود می کند، آنهم از طرف یك‌فرد مسلمان تازه‌وارد به‌لژ فراماسونری، ناشی از جهل این مسلمان به‌حقیقت امور و اوضاع وقضایای اجتماعی و تاریخی است.

صرفنظر از جنبه‌های دینی و تاریخی و اخلاقی چنین امری باروش عمومی مسلمانان دراین‌قضیه سیاسی مشترك هم‌آهنگی وموافقت ندارد.

باغلبه روح‌سودپرستی درعصرما برافراد وجماعات‌مسلم‌است که غالباًشرکت

در اینگونه جمعیتهای رمزی و پوشیده از انظار، برای تأمین مصالح خصوصی و جلب کمك‌های غیبی به‌منافع شخصی صورت می‌پذیرد و ابداً جنبهٔ اخلاقی و یاقصد قربتی درکار نیست.

بنابراین وقتی که فراموشخانه دیگر درانگلیس وفرانسه‌هم نمی‌تواند به‌ایجاد رابطهٔ برادری و دوستی‌حقیقی درمیان یهود و مسیحی کمك‌کند بطور اولی قادر نخواهد بود که میان یك‌تن یهودی بامسلمانی متأثر ازسیاست تجاوزکارانه اسرائیل در منطقهٔ خاورمیانه، باذکرنام خدای اسرائیل وتوسل به‌یهوه صبایوت، عقدمحبت و اخوتی ببندد.

از خدای جهانیان وپروردگارعالمیان باید خواست تاچشم خرد بندگان خود را بگشاید وعقل ووجدان اجتماعی‌را به‌جای غرور و غرائز ودسائس درنهادهمگنان متمکن دارد وهمهٔ افراد جوامع‌را درظل‌مفهوم‌انسانیت مطلق نیکخواه وخدمتگزار واقعی بشریت تربیت کند تااین توطئه‌های کهن جهت استقرار روابط خصوصی میان دسته‌ها وافراد معین ازمیان برخیزد وصفای حقیقی جای این‌سرابهای زندگانی را بگیرد.

محیط طباطبائی

۳

نوماسونی درون رژیم

در حیفا دردامنهٔ کوه کارمل وقتی به معبد زیبا وکم مانند بهائیان رفتید در سالن بزرگ وپرشکوه آن قالی‌های دهش نخست‌وزیر ایـران را خواهید دید کـه برروی آنها نام **امیرعباس هویدا** نقش بسته است.»

الیگارشی یاخاندانهای

حکومتگـر ایران

ص ۱۵۸

«دریکی از جلسات «لژفروغی» که **جوادمنصور، هویـدا** و دیگر یاران **حسنعلی منصور** حضورداشتند، تقاضای عضویت آن‌مرحوم مطرح شد ولی چون دونفر از حضار بامهرکبود بـاعضویت او مخالفت کردند موردقبول واقع نشد. مرحـوم‌منصور پس‌از انحلال لژ همایـون، همواره علیه فراماسونها سخن می‌گفت.»

فراموشخانه وفراماسونری در ایران ج۳ ص۶۷۴

«توضیح آنکه هویدااز اعضاء «لژفروغی» کـه یکی از مهمترین لژهای فراماسونری است بود ونامش در ج۳ ص ۶۸۰ جزء اعضاء ثبت است.»

نخست وزیری

سازمان اطلاعات و امنیت کشور

گزارش اطلاعات داخلی

خیلی محرمانه

شماره ۲۱۳۲۰۰/۲۰ ال

تاریخ حادثه

تاریخ وصول خبر ۲۶/۱۱/۴۴

تاریخ گزارش ۲۶/۱۱/۴۴

موضوع اظهارات ....

محل تهران

عطف بشماره

منبع خبر: ۱۱

تقویم: ب ۲

حسین .... عضو مالی دارائی ومعاون سابق اداره کل حسابداری ژاندارمری که با علماء وروحانیون ارتباط نزدیک دارد اظهار میداشت چون آقای هویدا نخست وزیر در معامله محرمانه فروش نفت ایران باسرائیل خدمت بزرگی بآن کشور نموده دولت اسرائیل در قبال این خدمت یکصد و چهل هزار مترمربع زمین در فلسطین بایشان واگذار نموده است.

اصل در پرونده ۳۸۰۱ در پرونده دارائی هویدا بایگانی گردد [illegible]

۲۸/۱۱/۴۴ ۲۹/۱۱/۴۴

۳۲۲

گیرندگان:

تعداد نسخه:

خیلی محرمانه

گزارش اطلاعات داخلی

موضوع اظهارات ــ حسین... شماره ۲۱۳۱/...الف

محل.... تهران تاریخ حادثه

عطف بشماره... تاریخ‌وصول خبر۲۶/۱۱/۶۴

منبع‌خبر: ۱۱ تاریخ‌گزارش ۱۶/۱۱/۴۴

تقویم: ب۲

حسین... عضو مالی دارائی ومعاون سابق اداره کل حسابداری ژاندارمری که باعلماء وروحانیون ارتباط‌نزدیک‌دارد اظهار میداشت چون آقای‌هویدا نخست‌وزیر درمعامله محرمانه فروش نفت‌ایران باسرائیل خدمت‌بزرگی بآن کشور نموده دولت اسرائیل‌درقبال این‌خدمت یکصدوچهل‌هزار مترمربع‌زمین‌درفلسطین بایشان واگذار نموده است.

میرزا حبیب‌الله‌عین‌الملك کاتب‌آثار و مباشر عبدالبهاء
(عباس‌افندی نامش را بـه‌امیرهویدا می‌دهد)[1]

کاتب آثار ومباشر عبدالبهاء: درکتاب «ظهورالحق» یکی از کتابهای معتبر بهائیان که موردقبول آنها است درمورد «عین‌الملك» چنین آمده است:

۱ــ ارسال‌هدایا به‌نام شخص‌وی به‌عکا که بدان اشاره شد ودیگر نشانه‌ها ــ کـه بدانها نیز اشاره می‌شود ــ خود می‌تواند گویای بسیاری از مسائل بـاشد و احتمالاً گرایش باطنی هویدا ناشی از همین‌سوابق خانوادگی است.

«...دیگر آقامحمدرضا قناد سابق‌الوصف از مخلصین مستقیمین اصحاب آن‌حضرت شد تا وفات نمود. مدفنش درقبرستان عکا است و از پسرانش«میرزا حبیب‌الله عین‌الملك» که به‌پرتو تأیید وتربیت آن‌حضرت صاحب حسن‌خط و کمال‌شد وهمی سعی کرده و کوشید که شبیه به‌رسم خط مبارك نوشت و در سنین اولیه نزد آن حضرت کاتب آثار ومباشر خدمات گردید، بعداً مشاغل دولتی و مأموریت در وزارت خارجه ایران یافت، پسر دیگرش میرزاخلیل خیاط در عکا وهم از دخترش که «درشام شوهر نمود» مآل باسعادت و رضایتی بروزنکرد...[1]»

«میرزاحبیب‌الله عین‌الملك وارد کادر وزارت‌خارجه می‌گردد به او مأموریت داده می‌شود که در کشورهای عربی بـه‌گسترش و تبلیغ بهائیت بپردازد. درعین‌حال وی‌مدت مدیدی دراین کشورها عهده‌دارمقام قونسولگری می‌شود و تاسالهای پیش‌از جنگ‌جهانی فعالانه بـه این کار ادامه داد. ابتدا بهمان‌نام (آل‌رضا) معـروف بود بعداً فامیل «هـویدا» را برمی‌گزیند...[2]»

ادوارد براون درمورد پدر هویدا ـ میرزاحبیب‌الله عین‌الملك کـه قبلاً بـه محمدرضا شیرازی معروف بوده می‌نویسد:

«... «محمدرضا شیرازی» یکی ازچندتن رازدار «بهاءالله»است که پس ازوی عهده‌دار حفاظت رسالت اسرار بهائیت می‌شود.[3]»

۱ـ فاضل‌مازندرانی، ظهورالحق، جلدهشتم، قسمت‌دوم، صفحهٔ ۱۱۳۸

۲ـ مجلهٔ چهره‌نما شمارهٔ ۲۹ رمضان ۱۳۵۰

3- Materinl for study the Babi Religion. P. 20

در ضمن نمونه‌ای از دستخط نخست وزیر ۱۳ ساله ایران آقای امیر عباس‌هویدارا ملاحظه می‌فرمائیدکه گرچه‌باید به‌امضای «لاتین» زیبای ایشان آفرین گفت اما باید نسبت به‌اغلاط ساده‌ای که ازدانش‌آموزدبستانی هم انتظارنمی‌رود، بسیار تأسف خورد!! (تأسف برماکه چنین افرادی ملت ما را درجهل و بی‌خبری نگاهداشتند...)

گذشته ازاینکه بعضی از کلمات قابل خواندن نیست، بهرحال ایشان بجای قطعه مرقوم فرموده‌اند «قطیه» خوش را «خش» مرقوم داشته، و... تاریخ آنهم که «تاریخ» خودشان است.

این قطیه عکاس مرسم یادگار به
آقای جواد خان منصوری داده
شد برای یادشتن روزهای
خش که با هم در شهر لندن
گذشته شد.

۲۴ اوریل ۱۹۶۴

امیر عباس
هویدا

درسال۱۲۹۹ (خ۰-۱۹۲۰م)عین‌الملك دارای فرزندی‌شد. وی از عباس‌افندی (عبدالبهاء) خواهش‌کرد که اجازه دهد نامش‌را برروی این‌پسر نهند، که بعداً امیر پیشوند آن شد.

الیگارشی، ص۸۵ و 309 – Peoples at civilisation P. 304

نوماسونی درایران باتوجه به‌برخورداری ازویژگیهای سیاسی وحمایت‌های مالی و ازطرف دیگر آمادگی زمینه جهت بارورشدن،خیلی زود رشدکرد ودرابعاد مختلف بطور علنی به‌فعالیت پرداخت:

«بـدنیست بـدانید کـه درسال ۱۳۲۸ شش‌سال پیش یکـی از خـویشاوندان میرزا احمد سهراب کـه از کارمندان ارتش و نـامش سرتیپ هدایت‌الله سهراب‌است‌بخشی‌ازدفترBIBLE of MENKIND[1] (آنجا که درباره کنفسیوس ودستورهای او می‌گوید) از زبان انگلیسی بفارسی ترجمانی‌کرد بی‌آنکه نامی ازفراهم‌گر کتاب ببرد ودر پشت‌جلد ودیباچه نوشت، این دفتر به دستور وزارت‌فـرهنگ و ستاد ارتش چاپ وپخش شد.[2]

و اما دفتر Bible of Menkindچیست؟

«دفتری است بنام Bible of Menkind پاکنوشت آدمیان که بیش از هفتصد رویه است ودرآن از روش «... بهائی سخن‌ها گفته ودر سفته دیگری بنام Broken Silence وخموش شکسته دربادهٔ... این دفتر ششصدرویه است و دیگر «عبدالبهاءدرمصر» که دارای...[2]

۱– پیام پدر، صبحی، ص۱۹۱

۲– ایضاً ص۱۸۹

یکدسته از گروه کاروان خاور و باخترند که دریکی از جشنها درشهر نیویورك در تالار کاروان برسرمیز نوش وخورش گرد آمده‌اند وبرای پیشرفت کـامه‌های خـوداز یکدیگر کمك میجویند ومی‌گویند درجهان‌فردا مردم درزیریك‌پرچم درمی‌آیند مرزهـا ازمیان میرود واز جنگ وخونریزی نشانی‌نمی‌ماند این‌گروه در ۴۷ کشور دسته‌ها دارند وهرچندگاه روزنامه بزبان‌انگلیسی بنام کاروان چاپ وپخش میکنند وبالای برگ‌نخست آن نوشته است، «Caravan Knows no frontier» کاروان مرز نمی‌شناسد.

همانگونه کـه می‌بینیم ترویج و تبلیغ ایده و افکار فرقه‌ای که کـارنامه‌اش بوضوع وبه‌تفصیل برای‌خوانندگان گشوده شددرهر کشوری خواه مسلمان‌خواه هر آئین دیگری بدور از اهداف درازمدت نمی‌تواند باشد. این روند در ایران بویژه همچنان ادامه یافت رفته رفته بطورعلنی تادرون سازمانهای حساس مملکتی و نبض حیاتی وفرهنگی‌هم‌رسید (یعنی‌همان عبارتی که کتاب اسرار مخفی یهود ذکر کرد.)

در ادامهٔ سیاست‌نفوذ نوماسونی مراکز حساس دیگـری نیز به‌دست بهائیان افتاد:

نام: شاپور
نام‌خانوادگی: راسخ
سن: ۴۴
متولد تهران
دین: بهائی
بالاترین مدرك تحصیلی: دکترا
رشتهٔ تحصیلی: جامعه‌شناسی
فعالیت‌عمده: درسازمان‌برنامه
سمت: معاون برنامه‌ریزی

نام: مهرانگیز
نام خانوادگی: ارجمند (همسر)
سن: ۳۸
متولد تهران
دین: بهائی
بالاترین مدرك‌تحصیلی: دکترا
رشتهٔ تحصیلی: روانشناسی
فعالیت‌عمده: دردانشگاه تهران
سمت: استادیار

نام: رامش(پسر)
نام خانوادگی: راسخ
سن: ۱۳
متولد: انگلستان
دین: بهائی

نام: مژده (دختر)
نام‌خانوادگی: راسخ
سن: ۸
متولد: انگلستان
دین: بهائی

سازمان برنامه
مرکز آمار ایران
سرشماری عمومی آبان ماه ۱۳۴۵
پرسشنامه خانوار

۱	۲ نام	۳ نام خانوادگی	۴ نسبت با رئیس خانوار	۵	۶ جنس	۷	۸	۹ سن	۱۰ محل تولد	۱۱	۱۲ دین	۱۳ سواد	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱
۱	[illegible]پور	راسخ	رئیس	۱	مرد	۱	۰۳	۴۳	تهران	۱	بهائی	۱	دکترا	[illegible]	۳	۱	۴۹	۳	سازمان برنامه	سازمان برنامه [illegible]
۲	[illegible]	ارجمند	همسر	۱	زن	۲	۰۷	۳۸	تهران	۱	بهائی	۱	دکترا	[illegible]	۲	۱	۳۰	۳	دانشگاه تهران	استادیار
۳	[illegible]	راسخ	پسر	۱	مرد	-	-	۱۳	انگلستان	۴	بهائی	۱	دبیرستان	عمومی	۱					
۴	[illegible]	راسخ	دختر	۱	زن	-	-	۰۷	انگلستان	۰	بهائی	۱	ابتدائی	عمومی	۱					
۵	صدیقه	[illegible]	کلفت	۱	زن	-	۱۲	۳۸	اصفهان	۳	اسلام	۲	-	-	۲	۱	۱	۴	[illegible]	[illegible]

باتوجه به‌این مهم که مرکز آمارایران یکی از حساس ترین مرکز اخذ اطلاعات می‌تواند باشد، وباتوجه به‌اظهارات صریح رهبران بهائی مبنی بررسوخ ونفوذ دادن ایادیشان در ارگانهای دولتی ایران، باید انتظاری جزسقوط ازآن رژیم نمی‌رفت.

این سازمان برای بهره‌برداری‌های موردنظر و اجرای اهدافش درهرزمان به هررنگی که لازم باشد درمی‌آید و به‌هرکاری تن درمی‌دهد، حتی دیدیم رهبرآنان درپشت‌سر امام جماعت‌مسلمانان به‌اقامهٔ نماز پرداخت[1]. باپیروی از چنین شیوه‌ای نوماسونی در راه اطاعت از رژیم پیشقدم می‌شود:

موضوع شرکت در مراسم جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران عطف/پیرو ازبیت‌العدل‌اعظم به‌محفل‌ملی دستورداده شده‌که بهائیان‌مقیم ایران‌بنحواحسن درجریان‌برگزاری مراسم‌جشنهای ۲۵۰۰ساله شاهنشاهی شرکت‌وترتیبی‌بدهند تاانجام مراسم ازجانب بهائیان باشکوهتر و چشم‌گیرتر از شرکت سایر اقلیتهای مذهبی‌دیگر باشد.

نظریه شنبه- باتوجه‌بدستورفوق‌محفل‌ملی ضمن جمع‌آوری وجوه ازافرادبهائی‌وآنهم‌ازطریق محافل‌محلی‌مبادرت به‌پرداخت ۱۵/۰۰۰/۰۰۰ ریال جهت خرید ۵۰باب مدرسه یادبود نموده‌اند ضمناً از جانب شرکت نونهالان واشخاص متمول‌بهائی‌منجمله‌حبیب‌ثابت‌پاسال‌تعداد ۵۰باب دیگر خریداری که ازنظر اذهان عمومی اسامی بهائیان واعضاء محافل محلی را در روزنامه‌ها ننوشته‌اند.

نظریه سه‌شنبه: باتوجه بنامه شماره ۹۸۰ / ۳۲۱- ۵۰/۵/۹ آن اداره کل چنین استنباط میشودکه- دستور بیت‌العدل‌اعظم و انجامش ازجانب محفل‌ملی در اجرای‌مفاد نامه‌فوق خواهد بود. رهبر

دایره۳ — تحقیق ودرصورت تأیید در بولتن درج شود ۵/۲۷

احتراماً قبلاً درمورد خرید مدرسه یادبود بهائیان‌گزارش رسیده بود وضمناً طبق اعلام روزنامه که بنام پروفسورحکیم ۱۳۰-۴۵ درروحی‌الاباب درج شده اوراق ۲۵ مدرسه یادبود را بهائیان خریداری نموده‌اند.

امضاء ۵۰/۵/۳۰

علی‌محمدباب درج شده اوراق ۲۵مدرسه یادبودرا بهائیان خریداری‌نموده‌اند

۱- نگاه کنید به‌فصل‌های پیشین همین کتاب.

۷ ـ
۸ ـ ... ازاعضاء محفل ملی
۹ ـ تاریخ وقوع اخبار
۱۰ ـ تاریخ رسیدن خبر به منبع اخبار
۱۱ ـ تاریخ رسیدن خبر به مرجع عملیات ۵۰/۱/۱۹
۱۲ ـ ملاحظات حفاظتی

... از ... ۸/۱/۱۰۸۷۱ هـ

۵۰/۵/۲ ...

موضوع شرکت در مراسم جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران

ملف / پیرو

ازبیت العدل اعظم به محفل ملی در ایران دستورداده شده که بهائیان مقیم ایران بنحواحسن درجریان برگزاری مراسم جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی شرکت ترتیبی بدهند تاانجام مراسم ازجانب بهائیان باشکوهتر وچشم گیرتر ازشرکت سایراقلیتهای مذهبی دیگرباشد .

نظریه شنبه ـ باتوجه بدستورنوی محفل ملی ضمن جمع آوری وجوه ازافراد بهائی وآنهم ازطریق محافل ـ محلی مبادرت بپرداخت ـ/۱۵/۰۰۰/۰۰۰ ریال جهت خرید ۵۰ باب مدرسه یادبود نموده اند ضمناً ازجانب شرکت نونهالان واشخاص متمول بهائی منجمله حبیب ثابت پاسال تعداد ۵۰ باب دیگرخریداری که ازنظر نهان عموم اسامی بهائیان واعضاء محافل محلی رادرروزنامه هانتوشته اند .

نظریه سه شنبه :باتوجه بنامه شماره ۵۰/۵/۹-۳۱۱٫۹۸۰ آن اداره کل چنین استنباط میشود که ـ دستوربیت العدل اعظم وانجام آن ازجانب محفل ملی دراجرای مفاد نامه نوی خواهد بود . رهبر

۸/۲۸

۱۳۰–۳۱ طبقه بندی حفاظتی

It was in the town of Shiraz
Iran, in May 1844, that the
Baha'i Revolution was born,
when eighteen souls.... the
manner of the wise Men,
found and independently
recognized Siyyed Mirza Ali
Mohammad as the Messenger
of God whom they were
seeking. These deseiples,
after a short period
initiation, were sent by
their Leader to proclaim
in distance places the
dawn of a new Revolution on
the earth....

درشهرشیرازبودکه درماه می ۱۸۴۴ «انقلاب بـابیت» متولد شد، یعنی هنگامی که هیجده تن ازخاصان «حی» بـه «محمد علی شیرازی» که «پیغمبر» و «فرستاده» «خـدا» بود ایمان آورده، یعنی درحقیقت کسی کـه آنها بدنبالش بودند. این مریدان بعد از مدت کوتاهی بوسیله «رهبرشان» به‌نقاط مختلف جهت فـراخواندن و دعـوت مـردم اعزام گشتند...

اینهم درادامهٔ روند ومشی‌است که بهائیان‌درنظرداشتند با رسوخ درزوایای‌مختلف ارکانهای اجتماعی به‌اهدافشان دست یابند.

ـ متنی که اصل رونوشت‌آن دراین مورد بنظرمی‌رسد سؤال انگلیسی‌دانشسرای تربیت معلم برای شاگردان سال سوم درآذرماه ۱۳۵۱ می‌باشد.

بانك نونهالان مخصوص بهائيان براى پرداخت وام

میرزا احمد سهراب رهبر کاروان ، در اصفهان پا بجهان گذاشت در ۱۷ سالگی از دارالفنون تهران گواهی نامه گرفت پس از چندی به بمبئی رفت در سال ۱۲۸۴ خورشیدی بمصروعکا رهسپار شد و بدیدار عبدالبهاء رسید سه سال در مصر بدانش آموزی پرداخت در سال ۱۲۸۷ عبدالبهاء او را بـه واشنگتن فرستاد که ترجمان میرزا ابوالفضل گلپایگانی بـاشد از ۱۲۸۱ تا پایان جنگ اروپا ۱۲۹۷ از نزدیکان عبدالبهاء وترجمان او و مانند یکتن‌از خاندان او بود در ۱۲۹۸ باپیام ویژه‌ای از نزد عبدالبهاء بامریکا برگشت و در ۱۳۰۸ انجمن تاریخ نورا بنیاد گذاشت وآکنون رهبرکاروان خاور وباختر وخواننده‌ی مردم جهان بمهر وآشتی است .

عین کلیشه ص، ۱۸۸ پیام‌پدر، صبحی

شکل وطرح بالا آرم بابیه و ازلی‌هااست، این‌طرح همان‌ستارهٔ
داود است که آرم یهود وآرم فراماسونری نیز مـی‌باشد این
طلسم را زنان ومردان این فرقه بـرای تبرك بـه گردن یا
بازومی بندند.

بخش چهارم

بهائی فراماسونرها

درکتاب فراموشخانه وفراموسونری درایران در ج ۳ صفحه ۴۶۴ عبارتی آمده‌است که «یکی دیگر ازرؤسای بهائی که نام وعکس او دراسناد فراماسونری دیده شده دکتر ذبیح الله قربان است که درفصل بیست‌وپنجم کتاب تصویر اوچاپ شده است...[1]»

لژحافظ شمارهٔ ۶۸ درشیراز

«استان‌فارس‌وشهرشیراز همواره موردتوجه‌فراسونها بوده است نخستین‌لژ فراماسونری بوسیله افسران ارتش انگلیس دراین‌شهر تشکیل شد لژی که درشیراز تأسیس شد درردیف لژهای جهانی باشمارهٔ ۶۸ «گراندناسیونال دفرانس» به‌ثبت رسید ودر روز ۱۹[2]» می ۱۹۶۰ در تهران

۱ـ فراماسونری جلد۳ ص۴۶۴

۲ـ باتوجه به‌اینکه عدد۱۹ را بهائیان مبدأ ومأخذ بسیاری ازاعیاد و تاریخ غیره قرار می‌دهند این‌تاریخ تأسیس باعضویت دکترقربان ازاعضاء برجسته بهائیت احتمالا بی‌ارتباط نیست.م

تأسیس و تقدیس شد و سپس به‌شیراز منتقل گردید.»

در تأسیس این لژ هشت نفر زیر بعنوان مؤسسین و اعضای مؤثر معرفی شده‌اند:

۱ـ دکتر ذبیح‌الله قربان ـ رئیس دانشکده پزشکی

۲ـ دکتر فرهمند و... درسال‌های ۱۳۳۷ تا ۱۳۳۹ (۱۹۵۸ ـ ۱۹۶۰ ـ م) یك فراماسون آمریکائی بنام پروفسور «جیراندو» ایتالیاالاصل که استاد تشریح دانشکدهٔ طب شیراز بود درجلسات «لژمولوی» شیراز شرکت می‌کرد. اوچون یك ماسون قدیمی بود، فراماسونهای شیرازی را درانجام تشریفات راهنمائی می‌نمود.

درسال ۱۳۳۹ ش لژحافظ، هنگام پذیرفتن یك عضو جدید دچار اختلافاتی شد که نتیجه این مبارزات داخلی به‌افشاءشدن اسرارمحرمانه لژ درشهرشیراز منجر شد. پس از این حادثه لژمولوی کنترل بیشتری را برلژ حافظ اعمال کرد. هرماه کـه جلسه لژ تشکیل میشد قبلا غلامحسین صارمی «استاد ارجمند» لژمولوی از تهران به‌شیراز می‌رفت و کرسی استادی لژرا عهده‌دارمی‌شد و یکی دوبار کـه از رفتن به‌شیراز خود داری کرد، موردتوبیخ وسرزنش «استاداعظم، دکترسعیدمالك» قرارگرفت. ازاین پس لژحافظ در اختفا وحفظ اسرار بیشتری اداره می‌شد.

درارتباط بادکترقربان (بهائی ـ فراماسونر) واختلافاتی که بین او واستادان پدید آمد. مبارزاتی که طی سالهای ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۰ ـ ش بین رئیس اسبق دانشگاه شیراز واستادان عضو لژ فراماسونری «حافظ» وابسته به‌گراندلژمحلی ایران ازیکطرف ومخالفین آنها ازطرف دیگر رویداد سبب شدکه اسامی اعضای سازمان فراماسونری شیراز افشاء شده عملیات محرمانه آنان برملاشود.

درسال ۱۳۴۰ـ ش (۱۹۶۱) که محمد درخشش وزیرفرهنگ شد دکترذبیح‌الله قربان را درنیمه‌اول سال ۱۳۴۰ ازکار برکنارکرد اگرچه دکترقربـان در نیمه‌سال ۱۳۴۱ یعنی یکسال بعداز عزل دوباره کرسی ریاست دانشگاه شیراز را اشغال کرد، معذالك کسانی که بافراماسونرهای شیرازی مبارزه مـی کردند درهمان‌مدت کوتاه

موفق شدند اسرار فعالیت دکترقربان وفراماسونهای شیرازی را افشانمایند.
«فریدون توللی شاعرتوانای‌شیرازی» درمجله سپیدوسیاه[۱] نمونه‌ای از کردار دکترذبیح‌الله قربان را فاش می کند:

«یکی از اقدامـات پرارزش درخشش وزیر فرهنگ عزل‌مردی است بنام (دکترقربان) که سالیان‌دراز، فارس و فارسی در زیر سیطره و نفوذ پایان‌ناپذیر این‌مرد می‌سوخت ومی‌ساخت. بر کندن وبانتظارخدمت نشانیدن‌رئیس دانشگاه شیراز را باهیچیك از اعمال درخشش نمی‌تـوان هم‌تراز شمرد، برای مزیداطلاع خوانندگان ومبارزه‌بزرگ وزیرفرهنگ درباره عزل‌مردسیزده‌شغله! مبادرت بچاپ‌مقاله زیرکه بقلم نویسنده‌مطلع ارجمندی است گردید.»

«شاید عزل وتعقیب قانونی ذبیح‌الله‌قربان کـه درخشش دراولین مصاحبهٔ مطبوعاتی و رادیوئی خود از دوازده‌شغل خطیردیگر وی نیز به اختصار سخن راند از چشم‌مردم پایتخت وسایرهموطنان غیرفارسی‌ما، امری‌ساده ویا نیمه‌دشوار تلقی‌شود و بهرحال‌چنین تصور کنند که مشکلات این‌عمل نیز درردیف کارهای دیگردرخشش بوده‌است؟ ولی‌مردم‌فارس و خصوصاً اساتیدودانشجویان‌دانشکده‌های مختلف‌این‌استان سالیان‌دراز، لگدکوب قدرت اهریمنی «قربان» وشاهد قانون‌شکنیها وستمگریهـای بی‌امان این پرورده مکتب «فراماسون»بوده وازتظلم وعالیترین‌مقامات‌مسئول‌مملکت نیزخبر حبس وتبعید واخراج نتیجه نگرفته‌اند خوب می‌دانند که‌درخشش دراین‌مصاف‌برچه‌اژدر سهمناك وشکست‌ناپذیری‌غالب‌شده وتاچه‌پایه خطر کینه‌توزی‌عظیم‌ترین قدرتهای مرموز وبی گذشت را بجان خریده است.
قربان نه‌تنها بااحراز سمت دانشگاه تهران و در انحصار کشیدن متجاوز

۱ـ مجله سپیدوسیاه، سال‌هشتم، جمعه ۱۹خرداد ص۱۱

از پنجاه‌سمت رسمی وغیررسمی بنفع سیاست[1] بیگانه برسراسر فارس پنجه قدرت نهاده‌بود، بلکه کاراین اقتدار ونفوذرا بدانجا کشانیده بودکه سال گذشته باوجود اعتصاب عمومی و قانونی اساتید ودانشجویان دانشگاه شیراز هماهنگی باطنی استاندار وعالیترین مقامات فارس بااین جماعت روشنفکر و کثیر که باذکر دلائل و مدارك محکمه‌پسند خواستار رفع شر وی بودند، همچنان براریکهٔ قدرت‌شیطانی خویش باقی‌ماند وبه‌دستیاری وپشتیبانی «مهران» وزیرفرهنگ وقت، تنی‌چند از شایسته‌ترین ومحبوب‌ترین استادان ودانشیاران آن‌دستگاه را نیز منتظر خدمت و ویلان نمود. تاآنجاکه نه‌تنها استاندار مقتدرنمای فارس در پیشگاه‌این‌روئینه‌تن بیگانه‌پرست سپرافکند، بلکه قدرتهای تأمینی‌مافوق استاندارهم دانستند که هرگزتیغ‌ایشان‌برپروردگار فراموشخانهٔ سیاستهای کهن برانخواهد بود. برای آنکه خوانندهٔعزیز برنمونه‌ای ازنفوذ جهنمی «قربان» وقوف یابد و کارعظیم وپرارج درخشش را آنقدرهاهم سهل وساده نپندارد، بایستی عرض‌کنم‌که در گرماگرم ماجرای سال گذشته، پس از آنکه دکترقربان کلیه اقدامات استاندار ومقامات تأمینی‌فارس وگزارشهای تند وصریح آنان‌را، درمراجع‌عالیه مملکتی‌بی‌اثرگذاشت، مقامات‌مزبور بااین‌تصور کـه چنانچه‌مدارك ارتباط‌مخفی دکترذبیح‌الله قربان را بـااعمـال سیاسی بیگانه بدست آورده به تهران بفرستند، موجبات رفع شبه مـرکز را در پاکدامنی ومیهن‌پرستی وی فراهم خواهندکرد، مدتی چند «خانه مرموز سرکیس» «ارمنی» یابهتربگـویم مـرکز فعالیت ومشاوره وکسب‌دستور فراماسونها را زیرنظرگرفتند و خلاصه ضمن کنترل رفت‌وآمدهای قربان وهمدستان‌وی وکاوش‌بعدی آن‌خانه موفق‌شدند مدارك موردنظر را به‌یك مرکز انتظامی‌برده وضمن‌بازجـوئی از شخص دکترقربان گزارش‌نهائی

۱ـ بهائیان مدعی‌اندکه درامور سیاسی ودیگرپست‌های دولتی دخالت ندارند!!!

امررا برای ارسال بتهران تکمیل نمایند، تصور می‌رفت که دکترقربان در برابراسناد موردبحث کوتاه آید وعلی‌العصول‌درمقام افکار یاادعای‌جعل خط وامضای خود برخیزد ولی‌عکس‌العمل وی آنچنان خلاف انتظار از آب درآمد که رندان‌غلاف کردند وبرعظمت حضرتش آفرینها خواندند! بدین‌معنی که‌آقای ریاست دانشگاه وده‌ها شغل‌دیگر نه‌تنها مراتب ومدارك راتکذیب‌ننمود. بلکه اسامی‌چندتن ازشخصیت‌های بسیار عالیمقام تهران را نیز بعنوان همکارمسلکی وهم‌لژ ومعرف ورابط‌تشکیلاتی خود برزبان آورد و گویا ذیل‌ورقه بازجوئی محرمانه استدعاکرد کـه چـون فعالیت دستجمعی نامبردگان درتهران‌وشهرستانهای‌مهم کشوربخاطرمجدواعتلای کشور صورت‌گرفته وعضویت درفراموشخانه‌هم درقوانین مملکتی‌ایران جرم‌شمرده نشده، چنانچه مقامات تأمین‌مزبـور خواستار تحقیق کـامل موضوع‌هستند. بهتراست از آقایان ... و...هم دراین‌زمینه سؤالاتی‌بعمل آورند. والبته پرواضح است‌که آقایان مزبور اشخاصی نبودند‌که بتوان بدون سجدخاکبوسی مشرف حضورشان گردید،تاچه‌رسدبجسارت‌پرسش وسؤال!

بطورخلاصه برخی از آقایان عظام همانهائی هستندکه سالهااست « پی-برداری‌غارت عتیقات» موزه ایران‌باستان وفعل‌وانفعالات انجام‌یـافته در سدسازی‌های بزرگ‌کشور ونظایرآن تاپای حصن و حصین ودژ استوار شخصیت ایشان رفته وهمانجا محو ونابود گردیـده است، خلاصه آنکه هرچه‌مقامات دولتی فارس، بتهران نوشتندکه باباجان صلاح‌مملکت‌نیست بخاطرابقاء مردمتجاوز وقانون‌شکن ودسیسه‌کار ومرموزی چون ذبیح‌الله قربان، تمام‌استادان و دانشجویان ودانشیاران یك‌دانشگاه را که از طرف اکثریت مردم فارس‌هم پشتیبانی می‌شوند سرکوب نمود وبه‌مرد دشمن-تراش و دروغ‌پردازی این‌چنین اجازه دادکه این‌همه درمـورد خـود از

حمایت‌های مقامات لاف و گـزاف زند، نه‌تنها مثمر ثمـر نگردیـد، بلکه همانهائی که از سالها باینطرف برای حفظ منافع نامشروع و یغمای بی‌حدو حصر خویش میان‌شاه و ملت پرده‌استتار کشیده‌اند، چنان دستگاه‌هـای قدرت مرکزی را بحمایت از قربان برانگیختند که نامبرده درمدتی کوتاه تمامی مدعیان خودرا در آتش انتقام افکند و بکمك «مهران»، دمار ازروزگار همه‌برآورد وشاخ‌مبارکش رابمددسوهان گاوبندی وزیر تیزتر کرد!»

دکتر ذبیح‌الله قربان

و در همین رابطه نظـری بـه یکـی از نوماسونها و نقشی که وی مـی‌توانست برای بهائیت درخدمت بیگانگان‌بازی کند، می‌افکنیم:

از افتضاحات دیگری کـه قربان بـه‌همدستی مستشار انگلیسی کشیش کلیسای شمعون‌غیور شیراز انجام داده ودرسال قبل در مجله‌های تهران وسیلهٔ محقق دانشمند محیط طباطبائی موردبررسی دقیق قرارگرفته یکی‌هم انتخاب (آرم دانشگاه‌شیراز) می‌باشد، کـه طابق‌النعل بالنعل از نقش سپر عیسویان در جنگهای صلیبی اتخاذشده و باتردستی زیرکانه‌ای بخورد ملت‌شریف وبردبار ایران رفته است!»

آنهم ملتی که خود دارندهٔ قدیمی‌ترین دانشگاههای دنیا بوده ونوابغ جاویدانی ازقبیل ابن‌سینا، رازی، فارابی، بیرونی وخیام‌را تقدیم عالم بشریت کرده است. افسوس که نگارندهٔ این‌مقالهٔ کوتاه را مجال نیست تادرمختصر از «مرقومات فاضلانه محیط» استمداد جوید ونقاب از چهرهٔ بیگانه‌پرستان برکشد، ولی آنان که طالبند می‌توانند به‌مرجع فوق‌الاشعار عنایت فرمایند.

در معرفی دکتر«ذبیح‌الله‌قربان» و عقیده‌ای که مردم شیراز درباره وی ازسر تجربه وتحقیق دارند همین‌بس که چندین‌سال قبل دولت وقت بمناسبت حوادث آنهنگام درب‌سفارت فخیمه وقونسولگری‌های تابعهٔ آن را باقطع ارتباط فی‌مابین فروبست، مردم‌شیراز، اهمیت چندانی به تعطیل قونسولگری آن‌دیار نگذاشتند و رندانه چنین گفتند: احمق آن کس‌است که بابودن «قربان» از تعطیل قونسولخانه خوشحال‌شود[1]

هماهنگی بهائیگری وفراماسونری در قالب جدید نوماسونی پیامدهائی بدنبال داشت که فراگیر تاقلب دستگاه‌های اداره‌کنندهٔ مملکتی رسوخ نموده و آنانرابخدمت می‌گرفت. روندمزبور زائیدهٔ تلاش‌ها و کوشش‌هائی است که سران فرقهٔ بهائیت بایادی فراماسونرهای کهنه‌کار جهت‌نفوذ در ایران بکار بردند. درپس برنامه‌های درازمدت آنها بطورکلی‌خام‌نگاهداشتن توده‌ها بگونه‌های مختلف جهت پذیرش سیاست‌های دیکته‌شده از بدترین‌لطمات وضایعاتی است که افراد این فرقه برمردم ایران وارد ساختند. برای روشن‌شدن این ارتباط شوم کمی به عقب برمی‌گردیم وژرفتر ودقیق‌تر به‌تماس‌های بهائیان و فراماسونرها در پیوندی که بسوی نوماسونی می‌شناخت نظری می‌افکنیم:

«یکی از بهائی ـ فراماسونها [یا نوماسونهای] معروف ایران که دارای شهرت جهانی بود ودرسازمان فراماسونی امریکا مقام «ژنرال

ا ـ فراماسونری ج۳ ص۳۸۶

ماسونی» ودرجهٔ ۳۳ فراماسونی را داشت و همچنین عالی‌ترین نشان ماسونی را که فقط به‌رؤسای‌جمهورامریکا اعطاء می‌شود،دریافت کرده علینقی‌خان نبیل‌الدوله بود.

در نتیجهٔ ترکیب‌صهیونیسم وفراماسونری پدیدهٔ تازهٔ نوماسونی درایران نضج گرفت که نطفهٔ آن در دل رژیم بسته و در دامان‌دولتمردان آنزمان پرورش یافت.

نبیل‌الدوله وسایر بهائیان در حضور عبدالبها

علینقی‌خان نبیل‌الدوله از افرادخاندان‌سپهر کاشی‌است. او که یکی از رؤسای فـرقهٔ مذهبی بهائیان ایران وامریکا بـود وعکس اورا در کنـار تصویـر عبدالبهـاء از ارادت فوق‌العاده‌او به‌پیشوای بهائیان جهان‌حکایت می کند، درخانه‌خود محفل‌ماسونی کوچکی داشت،که اغلب‌روزها، درحضور دیگران درآنجا به‌عبادت می‌پرداخت. بااینکه نبیل‌الدوله بهائی بود واز رؤسای این‌فرقه به‌حساب می‌آمد، معذلك در محفل ماسونی خود دوقطعه از آثار و مناجاتنامه خواجه‌عبدالله‌انصاری را در دوتابلوی بزرگ قرار داده، جلـوی محراب عبادت‌گاهش نصب کرده بود، این دوتابلو به‌خط یکی ازخوش‌نویسان عهد ناصری است که برای **«میرزاآقاخان‌نوری»** نوشته شده بود. نبیل‌الدوله آنهارا به‌بهای گزافی خریداری کرده وهمراه‌خودبه امریکابرد. درجلسات فراماسونهای‌امریکائی وایرانی که درمحفل کوچك ماسونی‌وی تشکیل‌می‌شد، اومناجات‌های خواجه‌عبدالله انصاری‌را به‌فارسی‌می‌خواند. حتی بطوری که گفته‌اند ترجمه انگلیسی آنـراهم به

فراماسون‌های امریکائی داده و آنهارا وادار کرد که همراه با قرائت مناجات‌نامه مذکور از طرف او، آنان نیز باصدای ملایم ابیات خواجه‌عبدالله‌را قرائت کنند.

در محراب محفل ماسونی مذکور علاوه‌بردو تابلو بالا، دو شمعدان سه‌شاخه سه‌جلد کتاب نیز قرارداشت که کتابها عبارت بودند از:

۱ـ قانون‌اساسی‌فراماسونری
۲ـ الواح بهاءالله
۳ـ کتاب‌بیان (مهمترین کتاب بهائیان)

وعلاوه‌براینها یك‌شمشیر ایرانی یك‌برگ درخت مصنوعی یك‌قطعه پارچه زری‌باف هندوستان‌نیز وجود داشت. هرگاه نبیل‌الدوله درجلومحراب‌ماسونی‌خود، به‌عبادت مشغول‌می‌شد، جبه‌ای ازپشم‌شتر «بافت‌کرمان» که راه‌های طلائی وابریشم سیاه‌رنگ داشت‌بدوش می‌انداخت و بازدن‌زانو به‌زمین به‌عبادت می‌پرداخت.

«علینقی‌خان نبیل‌الدوله، بااینکه از رؤسای فرقهٔ بهائی بود و معمولا نمی‌بایستی درامورسیاسی دخالت‌کند، بااینحال وارد فرقهٔ سری فراماسونری شده‌بود. او شصت‌وسه‌سال درامریکا اقامت داشت وروزی که بدرودحیات گفت هشتادوهشت‌سال ازعمرش می‌گذشت.»

نبیل‌الدوله«عبدالرحیم‌خان کلانتر» معاون «کنت‌دومونت‌فورت» رئیس نظمیه تهران بود[۱]. وی‌ابتدا درخدمت سفارت انگلیس کارمی‌کرد، سپس به‌شغل آزاد، وخرید وفروش تمبر پرداخت. این سالها مصادف بازمانی بودکه بهائیان ازطرف دستگاه حکومتی تحت‌فشار قرارگرفته بودند واو که بهائی سرشناسی بود ایران را ترك گفته عازم امریکاشد. نخستین شغل رسمی‌او درامریکا «کاردارسفارت‌ایران»

۱ــ بهائیان‌مدعی‌اند درسیاست دخالت‌ندارند!

در محراب محفل ماسونی مذکور علاوه بردو تابلو بالا، دوشمعدان سه‌شاخه سه‌جلد کتاب نیز قرار داشت که کتابها عبارت بودند از:

۱ـ قانون‌اساسی فراماسونری

۲ـ الواح بهاءالله

۳ـ کتاب بیان (مهمترین کتاب بهائیان)

درنمایشگاه جهانی پاناما سپس باهمین عنوان درنمایشگاه «پاسیفیك» بود که درسال ۱۹۱۴ گشایش یافت. چهارسال بعد ۱۹۱۸ـ هنگامی که نمایشگاه جهانی «سانفرانسیسکو» افتتاح شد، نبیل‌الدوله به خرج خود، غرفه‌ای در آن نمایشگاه، بنام «غرفهٔ ایران» تأسیس کرد، وآنچه که اشیاء عتیقه، البسه، قالی، تابلو واشیاء منبت کاری تذهیب کاری داشت. دراین قرفه به‌معرض نمایش گذاشت.

نبیل‌الدوله وخانواده‌اش درواشنگتن ـ درتصویر فلورنس همسر نبیل‌الدوله لیدرزنان بهائی امریکائی را درمنتهاعلیه تصویر درسمت چپ می‌بینید.

درسال ۱۹۱۹ به‌دستور وثوق‌الدوله ـ نخست‌وزیروقت ـ مأمور مذاکره با ویلسن رئیس‌جمهور امریکا شد و باژنرال «پرسینگ» نیز هنگام عقد قرارداد صلح درپاریس به‌مذاکره‌پرداخت. پس‌از سقوط کابینهٔ وثوق‌الدوله‌ازطرف «نصرت‌الدوله فیروز» وزیرخارجه تلگرافی به‌او اطلاع داده‌شد که از سمت‌های دولتی معاف شده است. نبیل‌الدوله آنگاه به‌ایران بازگشت ومدتی پیشکار «محمدحسن میرزا» ولیعهد بود. ولی درسال ۱۳۰۴ شمسی مجدداً ازایران به‌امریکا مراجعت کرد و به‌شغل آزاد پرداخت.

در کابینه‌دوم قوام‌السلطنه که مسئله دریافت وام ازامریکا ودعوت ازشرکت‌های نفتی مطرح بود، رئیس‌الوزراء اورا به‌ایران‌دعوت کرد. اما این‌بار اقامتش در ایران‌طولانی نبود، یك‌سال‌بعد مجدداً به‌امریکا بازگشت و پس‌از مدتـی اقامت در نیویورك به‌واشنگتن رفت که تاپایان‌عمر دراین‌شهر بسر می‌برد. همسرامریکائی‌او بنام «فلورنس» لیدر زنان بهائی امریکا بود وخوداوهم علاوه‌بر فعالیت‌های مذهبی (بهائی) در شورای طریقت فراماسونی امریکا نیز فعالیت می‌کرد.[۱]

۱ــ فراموشخانه وفرلماسونری درایران صفحات ۶۵ ــ ۴۵۹.

زنان بهائی تهران با دوشیزه کهنسال مارتارت امریکائی

۴

آنچه ساواك گزارش كرده...

موضوع: بهائیان | شماره ———————
محل: شیراز | تاریخ‌حادثه
عطف به‌شماره | تاریخ وصول‌خبر ۱۳۴۴/۱۱/۵
منبع‌خبر: گودرزی
تقویم: ب ــ م

بایکی از بهائیان که درشرکت ملی‌نفت کار می کند برحسب تصادف برخورد کردم. او می گفت که ثابت‌پاسال سرمایه‌دار معروف مجرم واقعی اعدام طیب بوده و اینطور شرح می‌داد کــه ثابت‌پاسال [ناخوانا] اعلیحضرت همایــون شرفیاب به عرض رسانیده که طیب مسبب خراب کردن‌گورستان بهائیان وگلستان جاوید شده. برای تکمیل این اطلاع از سوابق ذهنی کــه در تــابستان‌گذشته از [ناخــوانا]سال سروستانی کارمند فرهنگ داشتیم که می گفت بهائیان انتقام جزیرهٔ [ناخوانا] کــه چندسال قبل‌مسلمانها خراب کردند ازمدرسه فیضیه‌قم‌گرفتم واز چندماه‌قبل ازاتخاذ فروش [ناخوانا] بهائیان شیراز شنیدم که می گفت، مانه فقط انتقام‌گذشته را گرفتیم

بلکه موضوع بهائی را تامرحلهٔ اصلاحات اراضی ادامه دادیم، می‌خواست موضوع اصلاحات ارضی را یك‌موضوع امری و پیش‌گوئی‌شده تلقی کرده و آنرا از بهائیان بداند.

بطور کلی بهائیان بحرانهای چندماههٔ گذشته ایران واختلافات دولت و دولت وروحانیون [ناخوانا] بهائیان در لندن می‌دانند.

قبلاً هم به استحضار رسید...

پروندهٔ بهائیان شیراز: ضمیمه شود.

خیلی محرمانه

طبقه‌بندی حفاظتی

گزارش خبر

صفحه شماره: یك از یك‌صفحه

نسخهٔ شماره‌یك از ۴ نسخه	۷ـ منبع :همکار
۱ـ از ۳۲۱	۸ـ منشأ: محفل بهائیان
۲ـ به /۵۷	۹ـ تاریخ وقوع: ۴۷/۳/۷
۳ـ شمارهٔ گزارش ۶۹۴۶/ه	۱۰ـ تاریخ‌رسیدن به‌منبع ۴۷/۳/۷
۴ـ تاریخ‌گزارش ۴۷/۳/۱۱	۱۱ـ تاریخ رسیدن‌خبر برهبر عملیات محل۲۷/۳/۱۰
۵ـ پیوست	
۶ـ گیرندگان خبر	۱۲ـ ملاحظات حفاظتی
موضوع: فعالیت بهائیان شیراز	عطف پیرو.......

ساعت ۶/۵ بعداز ظهر مورخه ۴۷/۳/۷ کمیسیون نشر نفحات‌الله درمحفل شماره۴ واقع در تکیه‌نواب منزل اسدالله‌قدسیان‌زاده تشکیل گردید. عباس اقدسی

طبقه بندی حفاظتی

گزارش خبر

۱ – ...	۷ – منبع :
۲ – ...	۸ – منشأ :
۳ – ۳۲۰۱	۹ – تاریخ وقوع : ۴۷/۲/۷
۴ – ۴۷۸	۱۰ – تاریخ رسیدن خبر به منبع :
۵ – شماره گزارش : ۵۹۴۵	۱۱ – تاریخ رسیدن خبر به مرجع عملیات :
۶ – تاریخ گزارش : ۴۷/۲/۱۱	۱۲ – ملاحظات حفاظتی :
۵ – پیوست :	
۶ – گیرندگان خبر :	

موضوع :

ساعت ۶½ بعد از ظهر مورخه ۷/۲/۷) کمیسیون نشر نفحات الله (در محفل شماره) واقع در تکیه نواب
منزل اسدالله قدسیان زاد تشکیل گردید . عباس اقدسی که سخنران کمیسیون بود اظهار داشت جناب
آقای اسدالله علم وزیر دربار سلطنتی بما لطف زیادی نموده اند مخصوصا جناب آقای امیر عباس هویدا
(بهائی و بهائی زاده) انشاءالله هردو نفر که خدای کوچک بهائیان میباشند گزارشاتی از فعالیت های
خود به بیت العدل اعظم الهی مرجع بهائیان میدهند . حضرت بهاءالله میفرماید (من قال الله حسن
تصرف فیها) دولت اسرائیل در جنگ سال ۶)و ۷) قهرمان جهان شناختند و ما جامعه بهائیت فعالیت
این قوم عزیز یهود را ستایش میکنیم . ما خیلی خوشحالیم که قانونی برای احیای ایران طرح مینمایند پیشرفت
و ترقی ما بهائیان این است که در هر اداره ، ایران و تمام وزارتخانه ها یک جاسوس داریم و هفته ای یکبار که
طرحهای تهیه شد و مطلع دولت که بعرض شاهنشاه آریامهر میرسد گزارشاتی در زمینه طرح به محفل های
روحانی بهائی میرسد . مثلا در لجنه پیمان کار کادر بهائیان ایران هر روز گزارش خود را در زمینه ارتش ایران در
اینکه چگونه اسلحه به ایران وارد میشود چگونه چتربازان را آموزش میدهند به محفل روحانی بهائیان تسلیم
مینمایند . یز

۹/۲/۴۷

۴۲۱

طبقه بندی حفاظتی

که سخن‌ران کمیسیون بود اظهار داشت جناب آقای اسدالله‌علم وزیر دربارسلطنتی بما لطف زیادی نموده‌اند مخصوصاً جناب آقای امیرعباس‌هویدا (بهائی و بهائی‌زاده) انشاءالله هردونفر کدخدای کوچك بهائیان میباشند گزارشاتی از فعالیت‌های خود به‌بیت‌العدل اعظم‌الهی مرجع بهائیان میدهند. حضرت بهاءالله میفرماید (عن‌قال‌الله عن‌تصرف فیها) دولت اسرائیل در جنگ ۴۶ و ۴۷ قهرمان جهان شناخته شده ما جامعه بهائیت فعالیت این قوم عزیز یهود را ستایش میکنیم. ما خیلی خوشحالیم که قانونی برای احبای ایران طرح می‌نماید پیشرفت و ترقی مابهائیان این است که در هر ادارهٔ ایران و تمام وزارتخانه‌ها یك‌جاسوس داریم وهفته یك‌بار که طرحهای تهیه‌شده وسیله دولت که بعرض شاهنشاه آریامهر میرسد گزارشاتی در زمینه طرح به‌محفل‌های روحانی بهائی می‌رسد. مثلاً در لجنه پیمان‌کار کادر بهائیان ایران هرروزگزارش خودرا در زمینه ارتش ایران در اینکه چگونه چتربازان را آموزش می‌دهند به‌محفل روحانی بهائیان تسلیم مینمایند.

حضور فعال هویدا درمحافل مختلف بهائیان را ازگزارشات مستند مکرر عوامل ساواك همانند گزارش زیرچنین می‌خوانیم:

خیلی‌محرمانه

طبقه‌بندی حفاظتی

گزارش خبر

صفحه شمارهٔ ۱ از یك‌صفحه

نسخه شماره‌یك از چهارنسخه

۱- از ۳۲۱

۲- به ۷ ه

۳- شمارهٔ‌گزارش ۷۶۵۱/ه

۴- تاریخ گزارش ۵۰/۲/۲۰

۵- پیوست

۶- گیرندگان‌خبر

۷- منبع‌گزارش به‌گزارش [ناخوانا] خبر مراجعه شود.

۸- منشأ-

۹- تاریخ وقوع ۵۰/۲/۲

۱۰- تاریخ رسیدن خبر به‌منبع ۵۰/۲/۲

۱۱- تاریخ رسیدن‌خبر به‌هرعملیات محل ۵۰/۲/۱۴

۱۲- ملاحظات حفاظتی

موضوع: فعالیت‌بهائیان دهبید

شب ۵۰/۲/۲ جلسه‌بهائیان ده‌بید درمنزل امرالله رفاهی تشکیل‌گردید. آقای عزیزالله بمبوسیان مبلغ ورابط بین محفلهای شیراز وده‌بید سخنرانی کرد ودرمورد آزاد شدن بهائیت و استقلال ورسمیت‌پیداکردن بهائیت مطالبی بیان نمود. نامبرده سپس اشاره به‌حقوق معلمان ودرآمد نفت وتیراندازی به‌سپهبد فرسیو نمود. سپس اشاره به‌شرکت‌کردن جناب‌آقای نخست‌وزیر درمحفل بهائیت در روز عید رضوان و همکاری دولت در شهرستانها نسبت به‌فرقه بهائیت کرد.

نظریه یکشنبه اظهارات شنبه موردتأیید است. دریائی

نظریه چهارشنبه نظریه یکشنبه موردتأییداست.

خیلی محرمانه

گزارش خبر

۱ - ۳۲۱
۲ - ۶۷
۳ - ۱۵۳۷/هـ
۴ - ۵۰/۲/۲۰
از: [illegible]
از: [illegible]

۷ - منبع: بگزارش ... خبر مراجعه شود
۸ - [illegible]
۹ - تاریخ وقوع: ۳/۲/۵۰
۱۰ - تاریخ رسیدن خبر به منبع: ۳/۲/۵۰
۱۱ - تاریخ رسیدن خبر بدفتر عملیات محل: ۱۴/۲/۵۰
۱۲ - ملاحظات عملیاتی

موضوع: فعالیت بهائیان در مشهد

شب ۲/۲/۵۰ جلسه بهائیان در مشهد در منزل امرالله رفاهی تشکیل گردید. آقای عزیزالله بهروسیان مبلغ و رابط بین محفلهای شهرازود مشهد سخنرانی کرد و در مورد آزاد شدن بهائیت و استقلال و رسمیت پیدا کردن بهائیت مطالبی بیان نمود. نامبرده سپس اشاره به حقوق معلمان و درآمد نفت و تیراندازی به سپهبد فرسیو نمود. سپس اشاره به شرکت کردن جناب آقای نخست وزیر در محفل بهائیت در روز عید رضوان و همکاری دولت در شهرستانها نسبت به فرقه بهائیت کرد.

نظریه یکشنبه. اظهارات شنبه مورد تائید است. دریافت

نظریه چهارشنبه. نظریه یکشنبه مورد تائید است.

نظریه ۲/ هـ - نظر چهارشنبه مورد تائید است

خیلی محرمانه

نظریه ۷/هـ نظریه چهارشنبه موردتأییداست.م

یکی ازگزارشات‌ساواك درمورد محفل بهائیان به‌حضور افراد نزدیك‌درباری اشاره می‌شود.

خیلی‌محرمانه

طبقه‌بندی حفاظتی

گزارش خبر

صفحه شماره‌یك از یك‌صفحه

نسخهٔ شماره‌یك از ۴نسخه

۱- ۳۲۰	۷- منبع ۱۶۹۹
۲- ۷هـ	۸- منشأ ـ
۳- شماره گزارش۱۵۲۷۲/هـ	۹- تاریخ وقوع ۵۰/۹/۲۴
۴- تاریخ‌گزارش ۵۰/۹/۲۹	۱۰- تاریخ رسیدن خبر به منبع ۵۰/۹/۲۴
۵- پیوست	۱۱- تاریخ رسیدن خبر برهبر عملیات محل ۵۰/۹/۲۷
۶- گیرندگان خبر	۱۲- ملاحظات حفاظتی

موضوع: فعالیت بهائیان شیراز

جلسه‌ای باشرکت ۱۲ نفر از بهائیان شیراز درمنزل آقای صدیق حقیری در کوچه شمشیرگرها وزیر نظر آقای علی‌اکبر ایروانی تشکیل گردید. پس‌از قرائت مناجات‌شخصی بنام‌نعمت‌الله حکاکی که پیرمردی ۷۰ساله میباشد و ازاصفهان‌بشیراز آمده‌است چندنامه به‌آقای چهره نگارداد. نامبرده ضمن صحبت اظهار داشت‌روزی

۱

طبقه بندی حفاظتی

گزارش خبر

۱ - ... ۳۲۱
۲ - ... ۷ هـ
۳ - شماره گزارش ۹۵۷۸ / هـ
۴ - تاریخ گزارش ۵۰/۳/۲۱
۵ - پیوست
۶ - شماره پرونده

۷ - منبع ۱۶۹۰۶
۸ - منشأ
۹ - تاریخ وقوع ۵۰/۳/۲۰-۵
۱۰ - تاریخ رسیدن خبر به منبع ۵۰/۳/۱۵
۱۱ - تاریخ رسیدن خبر برهبر عملیات محل ۵۰/۳/۱۷
۱۲ - ملاحظات حفاظتی

موضوع: فعالیت بهائیان

علف
پیرو

جلسه‌ای با شرکت ۲۰ نفر از بهائیان شیراز تحت عنوان کمیسیون نشر نفحات الله در منزل مسیح‌الله روحانی تشکیل گردید پس از قرائت مناجات و صفحاتی از کتاب لوح احمد آقای مسیح‌الله روحانی پیرامون بهائیت سخنرانی و اظهار داشت دیده شده است که یکی دو نفر از شما با افراد تبلیغات اسلامی تماس گرفته است دیگر نباید این موضوع تکرار شود شماها باید بدانید که در زمان رضا شاه و در زمان سید نورالدین ما را غارت کردند ولی شخص رضا شاه از این موضوع بسیار ناراحت بود و مخفیانه و دور از چشم علماء عده‌ای از مسلمانان را از بین برد چون او یک بهائی واقعی بود و همیشه از بهائیان پشتیبانی میکرد کشف حجاب از روی قانون و منطق بهاءالله صورت گرفته است.

نظریه یکشنبه. اظهارات شنبه مورد تائید است.

نظریه چهارشنبه. نظریه یکشنبه مورد تائید است.

نظریه ۷/ هـ - نظر چهارشنبه مورد تائید است.

خواهد آمد که تمام سلاطین جهان بشیراز بیایند و در بیت مبارك سرفرود آورند. خصوصاً عده‌ای ازدربار شاهنشاهی مخفیانه برای زیارت بیت مبارك به‌شیراز می آیند. وی اضافه کرد من در مدت عمرم ۴۵۰ نفر را بهائی کرده‌ام شما از کسی نترسید و وبیشتر ـ مبارزه کنید. سپس آقای ایروانی مدت ۴۵ دقیقه پیرامون بهائیت سخنرانی کرد و آقای نصرالله چهره‌نگار اظهارداشت پنج نفر از بهترین بهائیان آبادان واهواز اخیراً بشیراز خواهند آمد آقایان روی کارتها ومهر آن دقت نمائید. شرکت کنندگان در این جلسه عبارت بودند از علی‌اکبر ایروانی، نصرالله چهره‌نگار، نعمت‌الله هوشمند. عزت‌الله هوشمند. احسان‌الله و کاکاخان مهدیزاده قاسم کریمیان عنیقی رضائی، محمدحسن افغانی. بیژن گلشن، بدیع‌الله روحانی، نعمت‌الله حکاکی اصفهانی.

نظریه یکشنبه، اظهارات شنبه موردتأیید است. دریائی.

نظریه چهارشنبه، نظریه یکشنبه موردتأیید است. م

نظریه ۷/ ه ـ نظر چهارشنبه موردتأیید است.

خیلی محرمانه

طبقه‌بندی حفاظتی

گزارش خبر

صفحه یك از صفحه

نسخهٔ شماره از نسخه

۱ـ به: ۳۴۱

۲ـ از /۳۵۷

۳ـ شمارهٔ گزارش ۳۵/۳۰۲۹۹

۴ـ تاریخ گزارش ۵۷/۸/۲۹

۷ـ منبع ۸۸۳۵

۸ـ منشأ: مسموعات منبع

۹ـ تاریخ وقوع: ۵۷/۸/۲۱

۱۰ـ تاریخ رسیدن خبر به‌منبع ۵۷/۸/۲۱

۱۱ـ تاریخ رسیدن خبر برهبرعملیات

۵- پیوست محل۵۷/۷/۲۴

۶- گیرندگان خبر ۱۲- ملاحظات حفاظتی

موضوع: بهائیان شیراز

آقای رئوفیان یکی از بهائیان سرشناس شیراز در یك مذاکره اظهار داشته آقای امیرعباس هویدا به‌پشتیبانی بیت‌العدل‌اعظم وکامبالای افریقا مدت ۱۳ سال برایران حکومت کرد و جامعه بهائیت به‌پیشرفت قابل توجهی رسید و افراد متنفذ بهائی پست‌های مهمی‌را در ایران اشغال وپولهای مملکت‌را به‌خارج فرستادند.

نظریه شنبه: عنوان مطالب فوق‌ازجانب مشارالیه بخاطر وقایع‌اخیرورکورد فعالیت بهائیان بوده است.

نظریه یکشنبه: باعطف‌توجه به‌صداقت شنبه عنوان‌مطالب فوق ازجانب‌مشارالیه صحت دارد.

نظریه چهارشنبه: نظریه یکشنبه موردتأیید است.

نظریه جمعه: نظریه چهارشنبه موردتأیید است.

نظریه ۷/ه: نظریه جمعه تأیید میشود.

خیلی‌محرمانه

طبقه‌بندی حفاظتی

گزارش خبر

صفحه شمارهٔ‌یك ازیك‌صفحه

نسخه شماره‌یك از چهارنسخه

۱- ۳۲۱ ۷- منبع ۱۶۹۹

۲- ۷ ه ۸- منشأ-

طبقه بندی حفاظتی

درجه فوریت

گزارش خبر

نسخه یکم از نسخه

نسخه شماره از نسخه

۱ - به ۳۴-۱

۲ - از ۷/هـ۳

۳ - شماره گزارش ۲۰۱۱۱/هـ۳

۴ - تاریخ گزارش [illegible]

۵ - پیوست

۶ - گیرندگان خبر

۷ - منبع ۸۸۳۰۵

۸ - منشأ مسموعات منبع

۹ - تاریخ وقوع ۵۷/۸/۲۱

۱۰ - تاریخ رسیدن خبر به منبع ۵۷/۸/۲۱

۱۱ - تاریخ رسیدن خبر به رهبر عملیات منبع ۵۷/۸/۲۲

۱۲ - ملاحظات حفاظتی

موضوع بهائیان شیراز

عطف / پیرو

آقای رئوفیان یکی از بهائیان سرشناس شیراز در جهت مذاکره‌ای اظهار داشته آقای امیرعباس هویدا به پشتیبانی بیت‌العدل اعظم و کامپالای افریقا مدت ۱۳ سال بر ایران حکومت کرد و جامعه بهائیت به پیشرفت قابل توجهی رسید و افراد متنفذ بهائی پست‌های مهمی را در ایران اشغال و پول این مملکت را به خارج فرستادند

نظریه شنبه: عنوان مطالب فوق از جانب مشارالیه بخاطر وقایع اخیر بود که فعالیت بهائیان بوده است.

نظریه یکشنبه: با عطف توجه به صداقت شنبه عنوان مطالب فوق از جانب مشارالیه محتمل [illegible]

نظریه چهارشنبه: نظریه یکشنبه مورد تایید است.

نظریه جمعه: نظریه چهارشنبه مورد تایید است.

نظریه ۷/هـ۱: نظریه جمعه تایید میشود

۱۳۰ - ۵۷/۹/۱

طبقه بندی حفاظتی

۳ـ شمارهٔ گزارش ۹۵۷۸/ه
۴ـ تاریخ گزارش ۵۰/۳/۳۱
۵ـ پیوست
۶ـ گیرندگان خبر
۹ـ تاریخ وقوع ۵۰/۴/۲۵
۱۰ـ تاریخ رسیدن خبر به‌منبع ۵۰/۳/۲۵
۱۱ـ تاریخ رسیدن‌خبر به‌هرعملیات محل ۵۰/۳/۲۷
۱۲ـ ملاحظات حفاظتی

موضوع: فعالیت‌بهائیان

جلسه‌ای باشرکت ۱۲ نفراز بهائیان شیرازتحت‌عنوان کمیسیون نشر نفحات‌الله در منزل مسیح‌الله روحانی تشکیل گردید پس از قرائت مناجات وصفحاتی از کتاب لوح احمد آقای مسیح‌الله روحانی پیرامون بهائیت سخنرانی واظهار داشت دیده شده است که یکی دونفر از شما باافراد تبلیغات اسلامی تماس گرفته است دیگر نباید این موضوع تکرارشود شماها بیادندارید که درزمان رضاشاه ودرزمان سیدنورالدین مارا غارت کردند ولی شخص رضاشاه ازاین موضوع بسیار ناراحت بود ومخفیانه ودور از چشم علما عده‌ای از مسلمانان را از بین برد چون‌او یك بهائی واقعی بود. وهمیشه از بهائیان پشتیبانی می کرد کشف حجاب از روی قانون و منطق بهاءالله صورت‌گرفته است.

نظریه یکشنبه: اظهارات شنبه موردتأیید است. دریائی

نظریه چهارشنبه: نظریه‌یکشنبه‌موردتأیید است.م

نظریه ۷/هـ نظریه‌چهارشنبه مورد تأئید است.

در گزارش دیگری به‌سندی برخورد می کنیم که درسال ۱۳۵۱ تهیه شده، در یکی از محافل بهائیان گفته می‌شود که شاه درنظر داشته‌است به‌بهائیت جنبهٔ‌رسمیت دهد. ودرهمین‌گزارش یکی از مسئولین ساواك به‌الویت دادن افراد بهائی نسبت به مسلمان اشاره می کند.

طبقه‌بندی حفاظتی

گزارش خبر

۱ـ به: ...	۷ـ منبع: ۱۶۶۹۹۰
۲ـ از: ...	۸ـ منشأ:
۳ـ ۳۲۰	۹ـ تاریخ وقوع: ۵۰/۹/۲۴
۴ـ	۱۰ـ تاریخ رسیدن خبر به منبع: ۵۰/۹/۲۴
۵ـ شماره گزارش: ۱۵۲۷۲/هـ	۱۱ـ تاریخ رسیدن خبر بدست ساواک محل: ۵۰/۹/۲۷
۶ـ تاریخ گزارش: ۵۰/۹/۲۹	۱۲ـ ملاحظات حفاظتی

موضوع: فعالیت بهائیان شیراز

عطف
شماره

جلسه‌ای با شرکت ۱۲ نفر از بهائیان شیراز در منزل آقای محمدتقی حقیری واقع در کوچه شمشیرگرها زیر نظر آقای علی‌اکبر ایروانی تشکیل گردید. پس از قرائت مناجات شخصی بنام نعمت‌اله حکاکی که پیرمردی ۷۰ ساله میباشد و از اصفهان بشیراز آمده است چند نامه به آقای چهره‌نگار داد. نامبرده ضمن صحبت اظهار داشت روزی خواهد آمد که تمام سلاطین جهان بشیراز بیایند و در بیت مبارک سر فرود آورند. خصوصاً عده‌ای از دربار شاهنشاهی مخفیانه برای زیارت بیت مبارک بشیراز میآیند. بعداً اضافه کرد من در مدت عمرم ۵۰ نفر را بهائی کرده‌ام شما از کسی نترسید و بیشتر مبارزه کنید. سپس آقای ایروانی مدت ۱۵ دقیقه پیرامون بهائیت سخنرانی کرد آقای نصراله چهره‌نگار اظهار داشت پنج نفر از بهترین بهائیان آبادان و اهواز اخیراً بشیراز خواهد آمد آقایان روی کارتها و مهرآن دقت نمائید. شرکت کنندگان در این جلسه عبارت بودند از علی‌اکبر ایروانی. نصراله چهره‌نگار. نعمت‌اله هوشمند. عزت‌اله هوشمند. احسان‌اله کاکاخان مهدیزاده. قاسم کریمیان. عنبقی رضائی. محمدحسن افنانی. بیژن کشن. بدیع‌اله روحانی. نعمت‌اله حکاکی اصفهانی.

نظریه یکشنبه. اظهارات منبع مورد تائید است. د.پ

نظریه چهارشنبه. نظریه یکشنبه مورد تائید است. م

نظریه ۲/هـ ـ نظریه یکشنبه مورد تائید است

۳۲۱

۱۳۰ـ۴۶

خیلی‌محرمانه

طبقه‌بندی حفاظتی

گزارش خبر

صفحه یك از یك‌صفحه

نسخهٔ شماره‌یك از ۴نسخه

۱- به۳۴۱ه	۷- منبع ۱۷۶۶

۲- از/۷ه	۸- منشأ -

۳- شماره گزارش۱۹۴۹۶/ه	۹- تاریخ وقوع ۵۱/۱۰/۲۳

۴- تاریخ‌گزارش ۵۱/۱۱/۷	۱۰- تاریخ رسیدن خبر به منبع ۵۱/۱۰/۲۳

۵- پیوست	۱۱- تاریخ رسیدن خبر برهبر عملیات محل ۵۱/۱۰/۲۸

۶- گیرندگان خبر	۱۲- ملاحظات حفاظتی

موضوع: فعالیت بهائیان شیراز

در جلسه تذکری که درمنزل مرحوم سرهنگ‌شباب برگزار گردید ۱۷ نفر از بهائیان شیراز شرکت داشتند دراین‌جلسه پس‌از قرائت مناجات به‌فرزند آن مرحوم تسلیت گفته‌شد. سپس آقای «اردشیر ماستر» درپاسخ یکی از شرکت‌کنندگان در جلسه‌اظهارداشت مرحوم سرهنگ‌شباب‌افسر سازمان‌امنیت بود وموقعیکه درسازمان امنیت شیراز خدمت میکرد خیلی به‌بهائیان شیراز کمك مینمود. پس‌از آن درباره کارمندان بازنشسته بهائی صحبت گفته‌شد که کارمندان بازنشسته باید در کلاسهای تعلیم مبلغین شرکت نمایند و بجای اینکه بیکار بنشینند، به‌مهاجرت‌بروند و به‌دیانت

شیراز / بهائیت

طبقه بندی حفاظتی

گزارش خبر

درجه فوریت

صحت خبر ـ از ـ منبع

صحت منبع ـ از ـ چهار ـ نمره

۱ ـ ۳۱۲

۲ ـ ۲۷ / هـ

۳ ـ شماره گزارش ۱۹۴۹۹ / ۲۰ هـ

۴ ـ تاریخ گزارش ۵۴/۱۱/۲۷

۵ ـ پیوست

۶ ـ گیرندگان خبر

۷ ـ منبع ۱۷۶۶

۸ ـ منشأ

۹ ـ تاریخ وقوع ۵۴/۱۱/۲۳

۱۰ ـ تاریخ رسیدن خبر به منبع ۵۴/۱۱/۲۳

۱۱ ـ تاریخ رسیدن خبر به مرجع عملیات محل ۵۴/۱۱/۲۸

۱۲ ـ ملاحظات حفاظتی

موضوع: فعالیت بهائیان شیراز

عطف

پیرو

در جلسه تذکری که در منزل مرحوم سرهنگ شباب برگزار گردید ۱۷ نفر از بهائیان شیراز شرکت داشتند در این جلسه پس از قرائت مناجات به فرزند آن مرحوم تسلیت گفته شد. سپس آقای اردشیر ماسترد در پاسخ یکی از شرکت‌کنندگان در جلسه اظهار داشت مرحوم سرهنگ شباب افسر سازمان امنیت بود و موقعی که در سازمان امنیت شیراز خدمت میکرد خیلی به بهائیان شیراز کمک مینمود. پس از آن درباره کارمندان بازنشسته بهائی صحبت و گفته شد که کارمندان بازنشسته باید در کلاسهای تعلیم مبلغین شرکت نمایند و بجای اینکه بیکار بنشینند به مهاجرت بروند و بعد بامر بهائی خدمت نمایند. رشید بهروز که افسر ارتش میباشد گفت اگر به امر بهائی رسمیت میدادند دیگر هیچ ناراحتی در برابر ادیان دیگر نداشتیم چون وقتی نمیتوانند دلیلی در رد بهائیت بیاورند میگویند پس چرا شما رسمیت ندارید آنوقت چند روز وقت لازم است که بتوانیم برای آنها صحبت کنیم و آنها را قانع نمائیم سپس پدر سرهنگ شباب گفت چند سال قبل شاهنشاه آریامهر تصمیم داشتند که دستوراتی در مورد رسمیت دادن به بهائیت صادر فرمایند لیکن جمال عبدالناصر رئیس جمهور مصر بهانه‌ای بدست آورد و گفت شاه ایران بهائی شده و دستورات اسلام را زیر پا گذاشته است وی اضافه کرد شاهنشاه ایران راهی را دنبال میفرمایند که حضرت بهاءالله گفته است. چون امر خدا است خود بخود اجرا میشود.

نظریه یکشنبه: ۱ ـ اظهارات فوق مورد تائید است.

۲ ـ منظور از پدر مرحوم سرهنگ شباب رئیس سابق سازمان اطلاعات و امنیت خرم آباد لرستان میباشد. [illegible]

نظریه چهارشنبه: نظریه یکشنبه مورد تأیید است

حلقه ۲۶ / هـ ـ نظریه چهارشنبه مورد تأیید است

۲۱۵-۳۴

۵۴/۱۱/[illegible]

۵۴/۱۱/۲۱ ۱۳۰

طبقه بندی حفاظتی

۲۶-۱۳۰

بهائی خدمت نمایند. رشیدپور که افسر ارتش میباشد گفت اگر به دیانت بهائی رسمیت میدادند دیگر هیچ ناراحتی در برابر ادیان دیگر نداشتیم چون وقتی نمیتوانند دلیلی در رد بهائیت بیاورند میگویند پس چرا شما رسمیت ندارید آنوقت چندروز وقت لازم است که بتوانیم برای آنها صحبت کنیم و آنهارا قانع نمائیم سپس پدر سرهنگ شباب گفت چندسال قبل شاهنشاه آریامهر تصمیم داشتند که دستوراتی درمورد رسمیت دادن به بهائیت صادرفرمایند لیکن جمال عبدالناصر رئیس جمهور مصر بهانه‌ای بدست آورد وگفت شاه ایرآن بهائی شده ودستور اسلام را زیرپاگذاشته است وی اضافه کرد شاهنشاه ایران راهی را دنبال میفرمایند که بهاءالله گفته است. چون امر خدا است خودبخود اجرا میشود.

نظریه یکشنبه ۱ـ اظهارت شنبه مورد تأیید است.

۲ـ منظور شنبه مرحوم سرهنگ شباب رئیس سابق سازمان اطلاعات و امنیت خرم آباد لرستان میباشد. دریائی

نظریه چهارشنبه. نظریه یکشنبه موردتأیید است.

نظریه ۷/هـ نظریه چهارشنبه مورد تأیید است.

وسندزیر در ارتباط باآنچه که بعداً خواهدآمد حائزاهمیت است:

خیلی محرمانه

طبقه‌بندی حفاظتی

گزارش خبر

صفحه... یك از... یك... صفحه

نسخه شماره یك از چهارنسخه

۱ـ به ۸۲۵/...

۲ـ از ۳۰۰/د...

۷ـ منبع شهربانی آذربایجان شرقی

۸ـ منشأـ

درجه فوریت

طبقه بندی حفاظتی ...

گزارش خبر

صفحه یکم ... از ... یک ... صفحه	۷ ـ منبع ...
نسخه شماره ... یک ... از ... چهار ... نسخه	۸ ـ جنبا ...
۱ ـ به ... ۸۱۲	۹ ـ تاریخ وقوع ...
۲ ـ از ... ۳۰۰/۳ و	۱۰ ـ تاریخ رسیدن خبر به منبع ...
۳ ـ شماره گزارش ... ۲۰۹۹۵ / ۳۰۰/۳ و	۱۱ ـ تاریخ رسیدن خبر برهبر عملیات محل ...
۴ ـ تاریخ گزارش ... ۴۸/۱۱/۱	۱۲ ـ ملاحظات حفاظتی ...
۵ ـ پیوست ...	
۶ ـ گیرندگان خبر ... نسخه های ۱و۲و۳ (۸۱۲) ـ نسخه ۴ پرونده	

موضوع ...

هلف ...

پیرو ...

چند تن از افراد فرقه بهائی در کشور اسرائیل سکونت داشته وچند نفرنیز از جمله شخصی بنام روح اله مشتاق اهل قریه سیسان در اطراف تبریز بآن کشور تردد داشته وکمک هائیکه از طرف فرقه مذکور بکشور اسرائیل میگردد توسط آنها انجام میگیرد ضمناً بهائیانیکه در آذربایجان ودرسایر شهرستانها دارای تأسیسات وکارخانه هائی هستند از وسایل وآلات ساخت اسرائیل استفاده ویا خرید آن باقتصاد کشور مورد بحث بطور غیر مستقیم کمک مینمایند . ٦

۸۴۲ ـ ۱۵۴

۱۴۰۰

طبقه بندی حفاظتی ـ

۲۶ـ۱۳۰

۳ـ شمارهٔ گزارش ۲۰۹۹۵/۳۰۰/د
۴ـ تاریخ گزارش ۴۸/۱۱/۱
۵ـ پیوست
۶ـ گیرندگان خبر نسخه‌های ۱و۲و
۳ (۸۲۵) ـ نسخه۴ پرونده

۹ـ تاریخ وقوع
۱۰ـ تاریخ رسیدن خبر به‌منبع
۱۱ـ تاریخ رسیدن‌خبر برهبرعملیات
محل۴۸/۱۰/۲۸
۱۲ـ ملاحظات حفاظتی

موضوع...

چندتن ازافراد فرقه بهائی درکشور اسرائیل سکونت داشته وچندنفر نیز از جمله شخصی بنام روح‌اللهمشتاق اهل قریه «سیسان» در اطراف تبریز بآن کشور تردد داشته و کمك‌هائیکه، ازطرف فرقه مذکور بکشور اسرائیل می‌گردد توسط آنهاانجام میگیردضمناً بهائی هائیکه،درآذربایجان‌وسایرشهرستانهادارای‌تأسیسات‌وکارخانه‌هائی هستند از وسایل و آلات ساخت اسرائیل استفاده وباخریدآن باقتصاد کشور مورد بحث بطور غیرمستقیم کمك مینمامند.!

نسخه‌اول به‌بخش بررسی داده‌شد که نظریه اعلام‌نمایند.

مسؤل‌بخش ۸۱۶: نظری ندارند.

نسخه‌اول بعرض بناء مدیریت کل رسید مطلبی مرقوم فرمودند عین سند در صفحه مقابل

در اینجا بایدبه‌این‌نکته بسیارمهم اشاره نمود که بهائیان را همواره عقیده بر آنست‌که در امور سیاسی‌دخالت نکرده‌واز چنین‌فعالیت‌هائی‌بری هستند. سندی که درذیل‌ارائه می‌شود روی همین‌هدف سیاسی و اطلاعاتی است‌که سران بهائیت‌خود را بری از آن نشان می‌دهند:

درسال۱۳۵۶ سرتیب‌عطاءالله مقربی‌بجرم جاسوسی برای شورویها در ایران به‌اعدام محکوم شد که شرح وجزئیات آن از بحث ما بدور است، تنها بدین‌مطلب باید پرداخت که وی حائز پست بسیار مهمی در ارتش بود و بجرم داشتن همین

وظیفهٔ سنگین مجرمیت جاسوسی‌اش اعدام اعلام گردید. حال بعداز مرورسندديگری از ساواك دال بر اهداف بهائیت در ایران به گزارش درارتباط باسرتیب عطاءالله مقربی می‌پردازیم:

خیلی محرمانه

نخست‌وزیری

سازمان اطلاعات وامنیت کشور

س. ا. و. ا. ك

گزارش:

درباره... انتخابات هیئت‌رهبری بهائیان جهان دراسرائیل.

منظور: استحضار تیمسار ریاست ساواك.

قرار است درتاریخ ۱۳۵۲/۲/۹ انتخابات اعضای هیئت‌رهبری محفل مرکزی بهائیان جهان را بعهده خواهد داشت.

بهمین‌منظور نه‌عضو از هرمحفل بهائی از ۱۳ کشور جهان تـا تاریخ فوق برای شرکت دراین انتخابات باسرائیل عزیمت خواهند نمود.

باتوجه باینکه دولت اسرائیل در سال ۱۹۷۲ فرقه بهائی را بعنوان یك‌مذهب برسمیت شناخته است بنظر میرسد بااجرای برنامه تبعیت از این فرقه میکوشد از اقلیت بهائیان در سایر کشورهای جهان بویژه ایران بهره‌برداری سیاسی ـ اطلاعاتی و اقتصادی نماید.

آقای خادمی ۱۳-۳۰۰/۷/۳ اداره کل هفتم ۱۳۵۲/۲/۶

مسئله اقلیت‌ها که مذهب بهائی نیز جزو آن می‌باشد از وظایف اداره کل سوم است بخصوص که نمایندگـی یك‌مجله از خبر پیوست را کـه از متن آشکار نیز می‌باشد به‌آن اداره ارسال‌نموده است.

خیلی محرمانه

به ....

از ....

شماره ....

تاریخ ....

پیوست ....

نخست وزیری

سازمان اطلاعات و امنیت کشور

س.ا.و.ا.ک

گزارش

درباره ...... انتخابات هیئت رهبری بهائیان جهان در اسرائیل

منظور : استحضار تیمسار ریاست ساواک

قرار است در تاریخ ۱۳۵۲/۲/۹ انتخابات اعضای هیئت رهبری محفل مرکزی بهائیان جهان مرکب از نه نفر در اسرائیل آغاز گردد . این هیئت بمدت پنج سال رهبری محفل مرکزی بهائی های جهان را بعهده خواهد داشت .

بهمین منظور نه عضو از هر محفل بهائی از ۱۲۰ کشور جهان تا تاریخ فوق برای شرکت در این انتخابات باسرائیل عزیمت خواهند نمود .

باتوجه باینکه دولت اسرائیل در سال ۱۹۷۲ فرقه بهائی را بعنوان یک مذهب برسمیت شناخته است بنظر میرسد با اجرای برنامه تحبیب از این فرقه میکوشد از اقلیت بهائیان در سایر کشورهای جهان بویژه ایران بهره برداری سیاسی ـ اطلاعاتی و اقتصادی نماید .

۱۳۵۲/۲/۶

اداره کل هفتم ـ

[illegible]

خیلی محرمانه

سرلشگر مقربی تیرباران شد

بطوریکه کسب اطلاع شده است، حکم دادگاه درباره سرلشگر احمد مقربی که بموجب رای صادره از دادگاه تجدیدنظر به اعدام محکوم شده بود، بامداد امروز یکشنبه ۲۵۳۶/۱۰/۴ ـ اجرا شد.

سرلشگر مقربی با ایجاد ارتباط با یك دولت بیگانه، اسناد و مدارك محرمانه ایران را در اختیار جاسوسان بیگانه قرار می‌داده است. بهمین دلیل، دادگاه بدوی اورا به اعدام محکوم کرد که این حکم در دادگاه تجدیدنظر مورد تأیید قرار گرفت و رأی صادره از دادگاه بدوی ابرام شد.

بنابه گفته سرلشگر مقربی، سالهای قبل شخصی بر سر راه او قرار گرفت و با تهدید اورا وادار به همکاری کرد. این شخص صریحاً خودش را معرفی کرده بود و گفته بود که کارمند یکی از سفارتخانه‌هاست.

دادستان پرونده، در دادگاه تجدیدنظر گفت که سرلشگر مقربی اعتراف کرده است که باوجود این آگاهی به تقاضای آن کارمند سفارت پاسخ مثبت داد.

سرلشگر مقربی در دادگاه گفته بود اخبار و اطلاعاتی که داده می‌شد، در سطح کلی بود و اکثر اخبار و اطلاعاتی بود که از او می‌خواسته‌اند.

دادستان دادگاه این اظهارات را تکمیل کرد و گفت که: سرلشگر مقربی همکاری خود را در سطح گسترده‌ای با عوامل اطلاعاتی خارجی از سالهای قبل ادامه داده و علاوه بر تأمین خواسته‌ها و تقاضای آن کارمند سفارت، شخصاً نیز اطلاعات باارزش دیگری را جمع آوری کرده و در اختیار آنان گذارده است.

سرلشگر مقربی، بنابه گفته‌ی خودش در دادگاه تجدیدنظر، در ابتدای همکاری باعوامل بیگانه وسایلی در اختیار نداشته ولی بتدریج بویژه در یکی دوسال اخیر عوامل بیگانه رادیو و ضبط صوت و چندوربین در اختیارش گذاشته بودند.

سرلشگر مقربی نوارها را در ساعت‌معین ردوبدل می کرد وزادیوئی داشت که هرگاه عوامل بیگانه می‌خواستند بااو ارتباط برقرار کنند، نقطه‌ای روی رادیو روشن می‌شد.

سرلشگر مقربی‌طرز کار بااین وسایل را بارفتن به‌سفارت وگذراندن دوره‌ای مخصوص و فشرده یادگرفته بود و در دادگاه‌تجدیدنظر، به‌عنوان آخرین دفاع گفت که:

«مدتی که با عوامل بیگانه به اجبار و برخلاف تمایل‌قلبی در تماس بودم، همواره مصالح ملی خود را پاسداری کرده و به سوگند سربازی خود پایبندباقی مانده‌ام.

علت و انگیزه‌اصلی همکاری من، ناشی از همکاری اداری وترجمه تجاری درشرکت سهامی‌آبیار، باسرگردنیو بود: من دراین‌مدت بعداز یك‌بازداشت۷ماهه، دانستم که وی افسری اخراجی و یکی از عوامل وابسته توده‌ای بود. طبعاً ترس ناشی از این بازداشت، منجر به‌تصمیم‌من درمورد همکاری باآنها شد. البته این تصمیم غلط بود.

دادستان‌دادگاه سرلشگر مقربی، معتقد بود که به‌دلیل بند۴ هرکسی که اسرار نظامی یاسیاسی یامفاهیم‌رمزرا، برخلاف مصالح کشوربه‌اجنبی بدهدجاسوس‌است. آنچه سرلشگر مقربی اعتراف‌کرده که به‌وابستگان بیگانه داده است، بنا به‌نظریه سازمان‌های اطلاعاتی، اخبار واطلاعات باارزشی بوده است که مسلماً جزو اسرار نظامی بوده ودادنشان‌به‌یك‌کشور خارجی نیز، مطلقاً برخلاف مصالح کشور بود. بانهایت‌تأسف، این سرباز، باارتکاب خیانتی به صورت جاسوسی، عملاً قسم خود را شکسته و امنیت کشور را باجاسوسی به‌خطر انداخته بود.

این گونه بخشایش و گشاده‌دستی‌ها آنچنان‌هم آسان صورت نمی‌گرفت کمترین بهای آن‌اعمال سیاست‌های مشخصی بودکه مردم درهاله‌ای کاذب قرار گیرند و برای مواقع ضروری بهرکجا که «یار» طلب کند کشانیده شوند. بکار-

گیری عمال نوماسونی درهرلباسی برای این تشکیلات مخوف جهانی - از وزیر گرفته تا اشخاص ناگفتنی - کاری بس سهل بود که شنیدن آن انسانرا دچار یك نوع ناباوری می کند. افرادی که دراین شبکه کار می کردند بدون شك افرادی نبودند که آنچنان پایبند آئین و کیشی باشند، دکترقربان، و دیگر وزیران کابینه هویدا[۱] نمونهٔ بارزی از این افرادند، بنابراین انگیزه‌های دیگری درپس این جریان قرار داشت که نمونهٔ زیر از آن‌جمله‌است:

سال ۱۳۴۶: صورت‌مجلس

مجمع‌عمومی عادی شرکت‌سهامی امناء که به‌موجب آگهی منتشره در روزنامهٔ کیهان شمارهٔ ۷۱۴۶مورخه ۴۶/۳/۱۳.

روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی شماره ۶۴۹۶ مورخه ۴۶/۳/۲۰ ساعت ۶ بعداز ظهرسه‌شنبه ۳۰ خردادماه ۴۶ درمحل‌شرکت واقع درخیابان منوچهری کوچه ارباب‌جمشید شمارهٔ ۳۷ باحضور کلیه سهامداران یانمایندگان آنها بترتیب ذیل [۱۹تن اسامی که ذکر آنان ضروری بنظر نمی‌رسد] تشکیل و چون حاضرین در جلسه حائزاکثریت کامل بودند جلسه رسمی و برای انتخاب رئیس ومنشی مجمع اقدام ودر نتیجه مهندس عبدالحسین تسلیمی [از خانوادهٔ منوچهرتسلیمی[۲] وزیر بازرگانی دولت هویدا] رئیس و فتح‌الله فردوسی به‌سمت منشی جمع انتخاب و سپس در خصوص دستور جلسه مذاکره شد.

۱- سر تیپ‌عطاءالله‌مقربی عضو هیئت‌مدیره گزارش جامعی از عملیات و اقدامات شرکت بیان و بیلان سال ۱۳۴۵ را به‌اطلاع سهامداران رسانید...

... چون دورهٔ چهارسالهٔ اختیارات هیئت‌مدیره پایان یافته بود، لذا برای انتخاب‌اعضاء اصلی‌هیئت‌مدیره‌واعضاء علی‌البدل‌اقدام‌به‌اخذ رأی گردید وبالنتیجه:

---

۱ و ۲ـ منوچهر تسلیمی فراماسونر ورئیس «لژ ابوسینا». بود. نگاه کنید به‌فراموشخانه و فراماسونری ج۳ ص ۶۴۹ و ۳۹۹

۱ـ سرلشکر شعاع‌الله علائی

۲ـ علیمحمد ورقا

۳ـ سرتیپ عطاءالله مقربی

به‌سمت اعضای علی‌البدل هیئت‌مدیره برای مدت چهارسال از تاریخ‌مذکور انتخاب گردیدند...

صورت جلسه سال ۱۳۴۶ هیئت امنای بهائیان ـ

سرتیپ‌مقربی[بعداً سرلشکر] عضو اصلی هیئت‌مدیره شرکت امناء بهائیان در دیماه سال ۵۶ بجرم جاسوسی برای شوروی اعدام می‌شود!

سرلشکر مقربی تیرباران شد

بطوریکه کسب اطلاع کرده‌ایم، حکم دادگاه درباره سرلشکر احمد مقربی که بموجب رای صادره از دادگاه تجدید نظر به اعدام محکوم شده‌بود، بامداد امروز ـ یکشنبه ۴ر۱۰ر۲۵۳۶ ـ اجرا شد.

سرلشکر مقربی با ایجاد ارتباط با یک دولت بیگانه، اسناد و مدارک‌محرمانه ایران‌را در اختیار جاسوسان بیگانه قرار میداده است. بهمین دلیل، دادگاه بدوی اورا به اعدام محکوم کرد که این‌حکم در دادگاه تجدید نظر نیزمورد تائید قرار گرفت ورای صادره از دادگاه بدوی ابرام شد.

بنا به گفته سرلشکر مقربی، سالها قبل شخصی برسر راه او قرار گرفت و با تهدید اورا وادار به همکاری کرد. این شخص مدتها خودش‌را معرفی کرده بود و گفته بود که‌کارمند یکی از سفارتخانه‌هاست.

دادستان پرونده، در دادگاه تجدید نظر گفت که سرلشکر مقربی اعتراف کرده است که باوجود [illegible] آگاهی به تقاضای آن [illegible] پاسخ مثبت داد.

سرلشکر مقربی در دادگاه‌گفته بود اخبار و اطلاعاتی که داده میشده، درسطح کلی بوده واکثر اخبار و اطلاعاتی بوده که [illegible] میخواستند.

دادستان دادگاه این اظهارات را تکمیل کرد وگفت که: سرلشکر مقربی همکاری خود را درسطح گسترده‌ای باعوامل اطلاعاتی خارجی از سالهای قبل ادامه داده و علاوه بر تامین خواستها و تقاضای آن کارمند سفارت، شخصا نیز اطلاعات باارزش دیگری را جمع‌آوری کرده ودر اختیار آنان گذارده است.

سرلشکرمقربی، بنا به‌گفته‌ی خودش در دادگاه تجدیدنظر، در ابتدای همکاری با عوامل بیگانه‌وسایلی در اختیارنداشته ولی بتدریج بویژه در یکی دو سال اخیرعوامل بیگانه رادیو، ضبط صوت وچند دوربین در اختیارش گذاشته بودند.

سرلشکر مقربی نوارها رادر ساعات معین ردوبدل می‌کرد و رمزی داشت‌که هرگاه‌عوامل بیگانه می‌خواستند با اوارتباط برقرار کنند، نقطه‌ای روی رادیو روشن می‌شد.

سرلشکر مقربی طرز کار با این وسایل‌را با رفتن به سفارت و کنفرانس دوره‌ای مخصوص فراگرفته بود و در دادگاه تجدید نظر، به عنوان آخرین دفاع گفت که:

«مدتی که باعوامل بیگانه بهاجبار و برخلاف تمایل قلبی در تماس بودم، همواره‌مصالح ملی خودرا پاسداری کرده و به سوگند سربازی خود پابند باقی مانده‌ام.

علت و انگیزه اصلی همکاری من، ناشی از همکاری اداری و ترجمه تجاری‌ـ‌شرکت سهامی آبیار، باسرگردی‌بود. من در این مدت تقریبا یک بازداشت ۷ ماهه، دانستم که وی افسری اخراجی و یکی از عوامل وابسته توده‌ای بود. طبعا ترس ناشی ازاین‌بازداشت، منجر به تصمیم من در مورد همکاری با آنها شد. البته این تصمیم غلط بود.

دادستان دادگاه، سرلشکر مقربی، معتقد بود که به دلیل ماده ۴ هرکس که اسرار نظامی یا سیاسی یا مفاتیح رمز را، برخلاف مصالح کشور به اجنبی بدهد، جاسوس است. آنچه سرلشکر مقربی اعتراف کرده که به وابستگان بیگانه داده است، به نظریه سازمان های اطلاعاتی، اخبار و اطلاعات باارزشی بوده است که عمدتا جزو اسرارنظامی ومحدودیتشان بمیل کشور خارجی نیز، مطلقابرخلاف مصالح‌کشور بود. بانهایت تاسف، این سرباز، باارتکاب خیانتی به صورت جاسوسی، عملا قسم خود را شکسته و امنیت کشور را با جاسوسی بمخطر انداخته بود.

برق گرفتگی تراشکار را کشت

شمیران ـ جوان ۲۰ ساله‌ای بنا مسید جواد رسولی آهاری در اثر برق گرفتگی جان‌سپرد حادثه هنگامی روی داد که سید جواد در مغازه‌اش در روستای آهار مشغول تراشکاری بود. جسد بپزشکی قانونی حمل شد وجریان‌توسط بازپرس دادسرای شمیران‌تحت رسیدگی قرار گرفت.

حریق در شازند

شازند اراک ـ مغازه‌ای نیمه شب آتش گرفت و جوان ۲۱ ساله‌ای بنام رضا کریمی بشدت مجروح‌شد مجروح‌بوسیله ماموران گشت ژاندارمری به اراک منتقل شد ولی معالجات به نتیجه نرسید و مجروح جان سپرد. در جیب مجروح یک ظرف بنزین پیدا شد و با این ترتیب احتمال میرود حریق عمدی بوده باشد.

بهائی یعنی بی‌وطن

هر بهائی از هر ملیت و کشوری که باشد به‌هر نقطه‌ای
از عالم که رفت باید آنجارا کشور خـود دانسته
تعلق‌خاطر به‌میهن و مولد خویش **نداشته باشد.**

از: «اسلام و مهدویت، باقر حجازی»

نغمات آسمانی درقالب آهنگ و سرود پیامی است که بهائیان به‌عنوان بی‌وطنی
سر می‌دهند؛ مفاهیم و الفاظی کـه دربطن این نغمه گنجانیده شده ایـن معنی را تفهیم
می کند که بنا به‌کلمات خود اشعار **هر کجا منزل کنم احساس غربت نمی‌نمایم!!**
بخوانید:

نغمات آسمانی

درکجا متولدشده‌ام:*

ترجمه س ـ ر

نمیدانم «کجا» متولد شده‌ام اما خوب می‌دانم که نام وطنم کره‌زمین‌است،
هرکجا منزل کنم احساس‌غربت نمی‌نمایم،
زیرا «کجا» عنوانی است که انسانها به‌سرزمین خدا داده‌اند،
آنجا میتواند مصر، پرو یا فنلاند باشد...،
خدا پهنه گیتی را خلق‌نمود وانسان شهرهای کوچک‌را،
خدا نوع انسانرا آفرید وانسان نژادهای سفید وسیاه را،
بدان‌که چه‌هندی‌باشی، چه انگلیسی، چه‌چینی،
چه ایرانی، چه‌آلمانی وچه‌برمه‌ای... برای‌من فرقی نمی‌کند،
به‌تو هیچ احساس‌کینه ودشمنی ندارم،
بلکه مالامال ازعشق، دستم را به‌سویت دراز می‌کنم،
چرا؟ که عشق به‌انسانیت دری‌است بس‌گرانبها، دشمنی‌ها میراند ومارا به‌نغمه‌خوانی سرودهای نشاط‌افزا میخواند،
نمیدانم کجا متولد شده‌ام اما خوب میدانم که نام وطنم کره‌زمین است،
هرکجا منزل کنم احساس‌غربت نمی‌نمایم...

شعر و آهنگ سیروس بدیش

1) I was born in , KOJA, but the globe is my home I feel not stranger wherever I room.
2) Jod made the world so wide Man made little towns,
God made the whole mankind Man made whites and browns.
A. 3) I have no ill feeling nor hate toward you,
I stretch in affection my hand toward you,

1) For ,KOJA, is a title they gave to God's land,
It could have been Egipt, Pereu or Finland.
B. 2) Whether you are Indian, English or Chinese,
whether you are Persian, German or Bernese.
3) For the love of humanity is a wonderful thing,
It banishes fear and makes us all sing.

A. 1) I was born in ,KOJA, but the globe is my home,
I feel not stranger wherever I room.

---

* مجله‌ی «آهنگ بدیع»، سال۲۷، شماره‌ی ۱۲ـ۱۱، بهمن و اسفند ۱۳۵۱ ارگان رسمی جوانان بهائی ایران.

فهرست اعلام

ب

*

گ

ل

م

کتابشناسی

آئین باب
احقاق الحق
ناسخ التواریخ
ادلهٔ سبعه
اشراقات
فتنهٔ باب
خاطرات صبحی
الواح
امیرکبیر و ایران
انشعاب در بهائیت
ایقان
باب و بهاء را بشناسید
بهائیان
بهائیگری
تاریخ یهود ایران
بیان
بی‌بهائی باب و بهاء
پیام‌پدر
تاریخ نبیل زرندی
ردالباب
رسالهٔ سیاح
روضة‌الصفای ناصری
اقدس
سدالباب
سه سال در ایران
سیدعلی محمدباب
شیخیگری
صدسالهٔ قرة‌العین
قرن بدیع
ظهورالحق
کواکب‌الدریه
کشف‌الحیل
مفتاح باب الابواب
نامه‌ای از سنت‌پل
نقطه‌الکاف
یکسال درمیان ایرانیان